خلاصة المناقب

(در مناقب میر سید علی همدانی)

تأليف: نورالدّين جعفر بدخشي

به تصحیح: دکتر سیده اشرف ظفر



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۳۷۴ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد



خلاصة المناقب

(در مناقب میر سید علی همدانی)

تأليف: نورالدين جعفر بدخشي

به تصحیح : دکتر سیده اشرف ظفر



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۹۵ ش/۱۹۹۵م



شناسنامه كتاب

عنوان : خلاصة المناقب

تأليف : نورالدين جعفر بدخشي

به تصحیح : دکتر سیده اشرف ظفر

سخن مدیر : سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

شمارة رديف

کتاب : ۱۴۹

تعداد : ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی : عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد

چاپ : وجیهه پرنتیرز ، راولپندی - تلفن : ۵۵۲۳۵۸

تاریخ پخش : ۱۳۷۴ ش /۱۹۹۵ م

بها : ۳۵۰ روپیه

شاه همدان ۱٫۰۱

نغمه یی می خواند آن مست مدام در حضور سید والا مقام سید السادات ، سالار عجم دست او معمار تقدیر امم تا غزالی درس الله هو گرفت ذکر و فکر از دودمان او گرفت سید آن کشور مینو نظیر میر و درویش و سلاطین رامشیر جمله را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین آفرید آن مرد « ایران صغیر» با هنرهای غریب و دلپذیر یك نگاه او گشاید صد گره خیز و تیرش را به دل راهی بده ۱۱)

فهرست مطالب

شماره صفحه	موضوع
------------	-------

چهار	١- سخن مدير يك-
- لد	
١	٣- خلاصة المناقب
٧	ذكر افتتاح الكتاب
	ذكر نسبه و شرف حسبه قدس اللهذكر نسبه و شرف حسبه قدس الله.
14.	خواجوی کرمانی فرماید
	من كلام شيخ الشيوخ فريدالدين عطار
	من كلام شيخ مصلح الدين سعدى
	ذكر نسبته
	ذکر حجه و فخر ضجهذکر حجه و
466	ذكر ابتلائه و سبب جـــلائه
441	ذكر خاتمه عمــره
۳.0	في اظهار الحزن على رحلة حضرت سيادت قدس الله سرّه
۳.۶	مناجات
۳. ۹	۴- فهرستها۴
۳۱۱	١- نام اشخاص١
440	٢- نام مكانها
449	۳- موضوعات مطرح شده در این کتاب
440	0- فهرست من ابع
٣٥٥	۰- ۶- فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بسم الله الرَّحمن الرَّحيم

سخن مدير

کتابی که اینك مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، توفیق انتشار آن را یافته است ، نوشته ای است از مرحوم نور الدین جعفر بدخشی ، در بیان مناقب و علوم مربی و مرادش ، مرحوم میر سید علی همدانی .

مرحوم میر سیّد علی همدانی ، ملقب به « امیر کبیر » و معروف به « شاه همدان » ، مبلغ اندیشهٔ اسلامی و مروّج بینش عرفانی در منطقهٔ شمال غرب شبه قارهٔ هند و پاکستان ، و از عارفان و سالکان مجاهد و مهاجر فی سبیل الله ، که با همت والای خود و تلاش شاگردان و مریدانش ، کشمیر را به بکی از پایگاه های مستحکم اسلام تبدیل ساخت و ذخیرهٔ عظیمی از فنون ، علوم ، معارف و صنایع را از مولد و موطن خود ، همدان ، به آن خطه انتقال داد و آن سامان را « ایران صغیر » ساخت .

المستعدي والمستعدد والمستعدي والمستعدد والمستعد والمستعدد والمستعد

و خلاصة المناقب

او ، نه عارفی گوشه گیر بود که عرفان و تصوف را برای مرید سازی بخواهد ، و نه عابدی حجره نشین ، که عبادت خالق، او را از یاد خلق غافل سازد ، بلکه عارفی عاشق، عابدی عالم ، مبلغی آگاه و دلسوز ، خدمتگزار به خلق و اهل علم و عمل بود که با هجرت و مجاهدات خود و نشر و القاء اندیشه های عرفانی اسلام ، نسل های پیاپی آن خطه را مدیون خود ساخت و اسوه ای برای انسان های آگاه و وارسته شد. او که خود از نفحات الهی برخوردار بود و مالا مال از حب پیامبر اکرم (س) و اهل بیت گرامی او ، نغمه ای را سرود که گوش دل انسان های مستعد را تا امروز به خود جلب کرده است و نفحه ای را دمید که بوی دلنواز آن ، امروز هم به مشام می رسد.

مریدان او هنوز هم از آثارش بهره ها می جویند و با زمزمهٔ دعاهای آن عارف کامل خود را در دریای بیکران محبت الهی ، شستشو می دهند و جان خود را صفا می بخشند. « اوراد فتحیهٔ » آن سالك عالم ، که اقتباس و ترکیبی ازعبارات ادعیهٔ مأثوره از خاندان وحی و رسالت است ، هنوز شمع محافل فراوانی است و با مضامین بلند آن انسان های مؤمن و وارسته به « رب الناس » پناه می برند ، از شر وسوسه گران خناس و دنیا پرستان و دنیا خواهان و شیاطین از جن و ناس :

اولیا را اولیا دردی کش اند سوی خود با روح خود بر می کشند در هستی درمیان این قبیل می کشاند راهرو سوی سبیل

میر سید علی همدانی ، آثار مکتوب بسیاری از خود به یادگار نهاده است که برخی از آنها ، از جمله اوراد فتحیه (۱) ، چهل اسرار (۱) ، کتاب فتوت (۱) و ذخیرة الملوك (۱) به چاپ رسیده و برخی همچنان به صورت خطی باقی مانده است . آثار وی و مجموعهٔ رسائل میر سید علی همدانی که آثار بسیار ارزشمندی است ، در کتابخانهٔ گنج بخش این مرکز نگهداری می شود .

این مرکز که وظیفهٔ خود را حفظ ، احیاء و نشر آثار مفاخر فرهنگی ، علمی و دینی

١- اوراد فتحيد ، ١٣٣٥ ه. ق ، فيصل آباد.

٢- چهل اسرار ، لاهور ١٣٣٩ ه. ق ، همانجا ١٣٠٣ ه. ق .

٣- كتاب فتوت به تصحيح دكتر محمد رياض ، لاهور.

۴- ذخيرة الملوك لاهور ، ١٣٢٣ هـ ق ، تبريز ١٣٥٨ و جز آن .

سخن مدير

NAME OF THE PART O

این خطه می داند ، تاکنون دو کتاب در شرح احوال و آثار آن عارف کامل به چاپ رسانده (۱) و این سومین اثری است که در این باب ، منتشر می نماید .

نویسندهٔ این کتاب ، شاگرد و مرید میر سید علی همدانی ، مرحوم نور الدین جعفر بدخشی ، که از جذبه ها و افاضات استاد ، بهره ها برده و حلاوت سلوك را به راهنمائی استاد ، چشیده است ، به نام مراد خود و به یاد او ، آنچه را یافته ، در این کتاب بیان نموده و چه بسا به خاطر رعایت ادب به محضر استاد و ادای دین به مربی خود ، همه آنچه را دریافته است ، گرچه از دیگر عارفان و سالکان برگرفته باشد ، جزئی از مناقب استاد تلقی کرده و لذا نام « خلاصة المناقب » را برای کتاب خود برگزیده است .

گرچه بیان مناقب اولیا، خدا ، هرگز تملق و چاپلوسی نسبت به یك فرد آدمی نیست ، بلکه بیان نعمت های الهی است که به بندگانی پاکدامن و خالص ، عطا شده است که پاداش توحید حقیقی را در قرب الی الله یافته اند ، ولی مطالب این کتاب ، فراتر از مناقب مرحوم میر سید علی همدانی است و نویسندهٔ آن از مولانای روم ، سعدی شیرازی ، خواجوی کرمانی ، فرید الدین عطار و دیگران و دیگران نیز در این کتاب بهره ها برده و نکاتی را در خلال مطالب آن گنجانده ، ولی همه را خلاصه ای از جلوه ها و مناقب استاد دانسته است .

او در این کتاب ، خود را به بیان نکات عرفانی محدود نکرده و با آگاهی گسترده ای که از شعر و نثر فارسی داشته است ، از موضوعات مختلف به تناسب ، ذکری و نکته ای به میان آورده است .

مصحح محترم ، بانوی وارسته و دانشمند ، سرکار خانم دکتر سیده اشرف ظفر ، که خود از مریدان شاه همدان است ، تلاش سترگی را برای تنقیح و تصحیح این اثر ارزشمند به انجام رسانده که جز با انگیزهٔ ادای دین مرید به مراد خویش ، میسر نبوده است .

ایشان ده ها سال است که با عشق و ارادت به خاندان پیامبر اکرم (م) و اولیا الهی ، همچون شمعی درمیان شاگردان خود ، آنان را با عرفان اسلامی و محبت الهی آشنا ساخته و با جلسات و حلقات ذکر و دعا ، انس با حضرت احدیت و نور محبت اسوه های کمال و عرفان را در دل راهیان این طریق، زنده و روشن نگه داشته است . کتاب های دیگری که

۱- الف . شرح احوال و آثار مير سيد على همداني (با شش رساله از وي)

جهار خلاصة المناقب

توسط ایشان تألیف ، ترجمه یا تحقیق شده است ، حکایت از روح ایمانی و عرفانی ایشان دارد و نشانگر این که یافتن حقیقت و تلاش برای دستیابی بدان ، مرد و زن نمی شناسد و چه بسا راه برای بانوان هموارتر نیز باشد.

چاپ این کتاب ، نه فقط به خاطر احیا ، یك اثر فارسی و یا یك متن ادبی و عرفانی از مواریث مشترك فرهنگی ایران و پاکستان است ، بلکه علاوهٔ بر اینها ، بدین جهت است که مربیان و استادان و عالمان و روشنفكران مناطق فارسی دان و فارسی زبان ، برای آشنا كردن نسل امروز با ارزش ها و قله های بلند معنویت و انسانیت ، به یکی دیگر از ذخائر فرهنگی ، ملی و دینی خود دست یابند و جامعهٔ خود را با این گنجینه ها ، آشنا سازند .

ضمن تقدیر از تلاش فراوان مصحح محترم که بخصوص با پیشگفتار شیوا و سودمند خود ، خواننده را به موضوع ، نویسنده و اهمیت و اعتبار کتاب آشنا ساخته اند ، و با سپاس و تشکر از همه همکاران پرتلاش این مرکز و با پوزش از خطاهای احتمالی چاپی و تقاضای تذکر و راهنمائی از خوانندگان محترم ، توفیق این مرکز را برای خدمت بیشتر به اهل ادب و عرفان و احیا ، یاد و راه بزرگان فرهنگی و دبنی این خطه ، از خداوند متعال خواستارم .

علی ذوعلم سریرست مرکز

پیشگفتار

مولوی رومی در نهایت دردمندی گفته بود که « انسانم آرزوست » و حکیم امّت ، شاعر مشرق علامه اقبال (۱۰) در آرزوی همین انسان، مثنوی « اسرار خودی » و « رموز بیخودی » را سرود و در اثر معروف خود « جاوید نامه » پیر رومی را رفیق راه ساخته و سیر افلاك کرد. این فیلسوف شاعر در سفر روحانی خود با ارواح شخصیتهای بزرگی از جمله سیّد والا مقام شاه همدان میر سیّد علی همدانی (۱۰) همراه گردید، که در فکر و نظر اقبال « محرم اسرار شاهان » و « مرشد معنی نگاهان » بوده و انسان را به رموز انسانیت آشنا کرده و به حق پرداختن آموخته است. کتاب خلاصة المناقب به معرفی این شخصیت عظیم و سیّد السادات که «معمارتقدیر اُمم » بوده پرداخته است. یعنی کتاب خلاصة المناقب در شرح احوال و آثار و تعلیمات سیّد علی همدانی (۱۰) المعروف به خلاصة المناقب در جهان تصوف و فتوت اسلام ، معرفت و عرفان مقام شامخی و درجه ارجمند و بلندی احراز کرده و از مشاهیر زمان خود بوده است .حرمت و تقدسی داشته که ارجمند و بلندی احراز کرده و از مشاهیر زمان خود بوده است .حرمت و تقدسی داشته که کمتر از بزرگان اسلام را دست داده است .

تاریخ زندگانی هفتاد و دو سالهٔ او موضوعی بس سودمند و دلپذیر می باشد که هم عالم روحانی و هم عارف ربّانی ، خود بین ، خدابین و جهان بین و از طرف دیگر جهانگرد ، نویسنده ، شاعر و از همه بالاتر یك نابغهٔ ایرانیست که هر کجا رفت و رخت سفر بست ، امامت و قیادت کرد ، ارشاد و وعظ گفت ، مسجد و خانقاه بنا کرد که مهم ترین فعالیت های تبلیغی و تدریسی در آن انجام می گرفت و هنرها از قبیل کلاه بافی ، شالبافی ، ابریشم و سنگتراشی معماری و خشت سازی و چوب کاری وغیره می آموخت و تقریباً سی و دو خانقاه از ختلان تا بلتستان و کشمیر بنا کرد که همهٔ آنها مراکز دین و الف

ب خلاصة المناقب

تهذیب و دانش و هنر گردید. به همراه سید هفتصد مرید و احباب به کشمیر وارد شدند و با مجاهدت و مساعی خویش در این خطهٔ مینو نظیر تعلیمات اسلام را اشاعه کردند و توسعه دادند. می گویند سیصد هزار تن به دست وی به شرف اسلام نائل گردیدند. کشمیریان أو را « حوارئ کشمیر » و « بانی مسلمانی » ، «علی ثانی » نامیده اند ، سید نیز به وسیله همراهانش در کشمیر ، هنرهای دلپذیر ایرانی را معرفی کرد و از جهت دینی و دنیاوی «ایران صغیر » آفرید و نقش دوام خود را ثبت گردانید و این کتاب خلاصة المناقب از حالات و مقامات وی بطور تفصیل بحث می کند و ضمن آن ، اطلاعات کرانبهایی از رسوم و عادات صوفیه و مفهوم واقعی از مصطلحات متصوفه و معلومات با رزشی راجع به اوضاع اجتماعی قرن هشتم به ما می دهد .

مؤلف خلاصة المناقب نه تنها معاصر شاه همدان است بلکه از مریدان پُرشور و بسیار مقرّب وی بود که در چهارده سالهٔ آخر زندگانی شاه همدان با اُو ارتباط کامل داشته و در اغلب موارد حوادث و سوانحی را که راجع به وی ذکر می کند یا خودش از زبان مرشد استماع کرده و یا در موقع حدوث آن وقابع حضور داشته است لذا گفته می شود که اغلب مطالب این کتاب بر مشاهدهٔ عینی خود او مبتنی است. اگرچه در تاریخ فرهنگ و ادب پاکستان و هندوستان ، افغانستان و ایران و تا حدی جهان اسلام، شخصیت سید علی همدانی (ره) کاملاً شناخته شده و عظمت وی مسلم است ولی راجع به زندگانی وی آنچه در دست داریم بسیار مختصر است و تنها کتاب مبسوطی که در شرح احوال این عارف با عظمت داریم خلاصة المناقب تألیف مریدش بوده، و تذکرهٔ دیگری متضمن ترجمه احوال سيد بنام رساله مستورات يا منقبة الجواهر از حيدر بخشي است نویسندهٔ مستورات به دو واسطه (شیخ عبدالله برزش طوسی مشهدی (م: ۸۷۲ هـ) و از مرید سید محمد نور بخش (م ۸۶۹ هـ) و شیخ اسحاق ختلانی (م ۸۲۶ هـ) خلیفه و داماد شاه همدان (۱۰) } به صاحب مناقب می پیوندد و بعضی از مطالب را از همین خلاصة المناقب گرفته است و نویسندگان بعدی نبز از همین سرچشمه اخذ مطالب کرده اند و به این جهت می توان گفت که هر دو کتاب مزبور اولین منابع تحقیقی دربارهٔ سيد على همداني است .

نگارنده کار تصحیح و تنقیح متن خلاصة المناقب را بنا بر توصیهٔ شادروان دکتر مولوی محمد شفیع رئیس سابق دائرة المعارف اسلامی دانشگاه پنجاب لاهور، در سال ۱۹۶۰م بر عهده گرفتم ، کتاب مزبور در نظر آن دانشمند ارجمند که به شرح احوال بزرگان تصوف و عرفان علاقهٔ زیادی داشت، بسیار با ارزش و دارای اهمیت خاصی بود ، اینجانب

پیشگفتار

به راهنمایی او، ابتدا فقط بیست و سه برگ اول از متن آن کتاب را با عنوان پایان نامهٔ دورهٔ فوق لیسانس فارسی تصحیح و تنقیع کردم و به تشریق و راهنمایی آن استاد بزرگ مقدمه ای راجع به مؤلف کتاب و شرح احوال سید علی همدانی (۱٫۰) نوشتم که مورد یسند آن دانشمند قرار گرفت و فرمود که سایر قسمت های کتاب را تصحیح نمایم و مقایسه متن با نسخ مختلفه و تنقیح کامل آن را به عنوان رسالهٔ دکترا در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه پنجاب لاهور تقدیم نهایم. لذا این جانب به راهنمایی و راهبری وی مشغول تصحیح آن و کنجکاوی و بررسی در اطراف آن بوده ام و برای این منظور به توصیه و وساطت آن شادروان ، روتو گراف ها از نسخ خطی این کتاب که در کتابخانهٔ بودلیان آکسفورد و کتابخانه استانبول محفوظ است ، به دست آوردم و یك نسخهٔ ماشین شده از مخطوطهٔ این کتاب در کتابخانه برلن توسط دکتر تایفل و میکروفیلمی را که از نسخهٔ خطی رساله « مستورات » از کتابخانهٔ اندیا آفیس دریافت غودم مورد استفاده قرار دادم . چون نسخه کتابخانه آکسفورد صحیح و خواناتر بود لذا بنده به فرمان آن استاد بزرگوار همین نسخه را اساس کار قرار داده ام . تقریباً چهل و سه برگ از آن نسخ خطی مزبور را تصحیح کرده بودم که آن دانشمند جیل القدر دکتر محمد شفیع در ماه مارس ۱۹۶۳م جان به آفرینندهٔ جانها داد و دریای علم و صفا ، محبت و دلنوازی چهره در نقاب خاك كشيد و سر چشمه ذوق و حرارت كار اين ضعيف يكباره فرو خشكيد. شكستگى ، تنگدلی و افسردگی مرا در حصار گرفت و تعطلی در کار واقع شد که شادروان استاد ارجمند دکتر محمد باقر که آن روزها رئیس قسمت فارسی دانشکده خاور شناسی لاهور و تكيه گاه اهل فضل و ارباب قلم بود، به ترغيب لطف آميز خود، اين جانب را نواخت و از مرحمت مشفقانهٔ او کار را از سرگرفتم و به تکمیل آن پرداختم ، علاوه بر تصحیح و تنقيع متن خلاصة المناقب رساله اي مجمل امًا جامع، پيرامون جنبه هاي زندگاني و آثار منظوم و منثور سید علی همدانی (۱۰) به راهنمایی استاد بزرگ شادروان سید وزیرالحسن عابدی استاد زبان و ادبیات فارسی نگاشتم و مجموعاً این رساله بر پنج باب زیر است .

باب اول : دربارهٔ مؤلف خلاصة المناقب

باب دوم : معرفي خلاصة المناقب

باب سوم: شرح احوال شاه همدان (ره)

باب چهارم: آثار و تعلیمات شاه همدان (۰٫)

باب پنجم : متن خلاصة المناقب ، حواشي و تعليقات

والمراوي والمراوي

خلاصة المناقب

راجع به مؤلف غیر از خود خلاصة المناقب مآخذ دیگری دردست نداریم و برای شرح زندگانی سیّد علی همدانی (۱۰) خود کتاب مزبور را اساس قرار داده ام به استفاده از شرح احوال و تذکره های دیگر رساله را تهیه غوده به دانشگاه پنجاب تقدیم غودم و چون به اخذ درجهٔ دکترا نایل گردیدم باب سوم و چهارم را به زبان اردو برگردانده و به دکتر محمد اسلم استاد قسمت تاریخ دانشگاه پنجاب لاهور سپردم و به سعی و اهتمام أو کتابی به اسم سیّد علی همدانی (۱۰) المعروف به شاه همدان از طرف ندوة المصنفین سمن آباد لاهور ، در سال ۱۹۷۲م به چاپ رسید و مورد ستایش خوانندگان قرار گرفت ، و اکنون آن دو باب در سال ۱۹۷۲م به چاپ رسید و مورد ستایش خوانندگان قرار گرفت ، و اکنون آن دو باب را (باب سوم و چهارم، که در شرح احوال و آثار شاه همدان (۱۰) است) بخاطر حجیم بودن رساله حذف کردم و فقط متن خلاصة المناقب با تقابل نسخ ، حواشی و تعلیقات و سخنی

دربارهٔ خود کتاب و مؤلف آن را به دست انتشار سپردم تا مورد استفادهٔ دانشمندان قرار

گيرد.

باید متذکر شوم که علاوه بر اشکالاتی که به خاطر غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل تشخیص اشعار استشهاد شده و اسامی گویندگان آنها نیز بود. زیرا مؤلف به ندرت در این مورد اشاره غوده است. لذا برای حل این مشکل به دواوین و کتب مهم پارسی مراجعه کرده و تاحدی که مقدور بود در تعیین نام سرایندگان تلاش غوده ام. همچنین راجع به احادیث و تعیین اسامی رجال و سخنان صوفیه تفحص کرده ام و در بعضی جاها از کتابهای متصوفه مانند الفتوحات المکیه ، فصوص الحکم ، فوائع الحکم ، فوائح الحکم ، فوائح الحکم ، فوائح داخمال و فواتح الجلال و احیاء علوم الدین و غیرها مطالبی اخذ شده بود ، ولی نام نویسنده را ذکر نشده بود . در حالیکه می توان گفت که مؤلف آن عبارتها را به زبان فارسی ترجمه کرده است و این جانب در فهرست منابع و شماره صفحه نوشته ام ولی باوجود این مساعی باز هم بعضی از عبارتها ، اسماء ، اماکن و اشعار مجهول است.

برای این کاوش و کوشش لازم است از زحمات زیاد و راهنمایهای فاضل ارجمند استادان بزرگ و محترم شادروان دکتر محمد باقر ، شادروان دکتر مولوی محمد شفیع، شادروان سید وزیر الحسن عابدی که در تمام موارد از مساعدت و مرحمت و کمك های پرارزش خود دریغ ننمودند سپاسگزاری و تشکر نمایم و نیز از همکار خودم خانم «پرملا تامس» که آن روزها استاد زبان انگلیسی دانشکدهٔ دولتی دخترانه لاهور بوده که مطالبی را درباره سید علی همدانی (۱۰) از زبان آلمانی به زبان انگلیسی ترجمه نموده ، تشکر نمایم . اگرچه در حدود استعداد و وسائل خود از هیچ کوششی فرو گذاری نکرده ام بازهم دربارهٔ کامل و صحبح بودن همه مطالب ادعایی ندارم و از حضور خوانندگان

یبشگفتار

پیسختار

گرامی استدعا می نمایم که اگر در بعضی موارد بیان، لغزشی از خامهٔ بنده سرزده باشد آن را به دیدهٔ اغماض نگریسته و این جانب را مطلع نمایند که باعث امتنان و تشکر خواهد بود.

علامات اختصاري

آ : نسخهٔ خطی خلاصة المناقب متعلق به کتابخانهٔ بادلیان در دانشگاه آکسفورد.

ب : نسخهٔ خطی خلاصة المناقب متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور.

ل: عكس نسخة خطى خلاصة المناقب متعلق به كتابخانة استانبول.

گ : نسخه خطی مربوط به کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.

ن : رونوشت ماشین شدهٔ نسخه خطی کتابخانه برلن به شماره : ۱۴۱۰۷

ج : جلد

رك : رجوع كنيد.

ص : صفحه

قب: تقابل كنيد.

و خلاصة المناقب

مؤلف خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب نخستین کتابی است که یك سال بعد از وفات سیّد علی همدانی در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و یکی از مآخذ معتبر و اساسی راجع به زندگانی ، فعالیت و افكار وی است . مؤلف خلاصة المناقب یکی از مریدان پر شور شاه همدان است که در چهارده سالهٔ آخر زندگانی سیّد یا وی ارتباط کامل داشته و بر اساس مشاهدات عینی خود و آنچه از خود سیّد و مریدان دیگر وی شنیده ، این کتاب را جمع آوری کرده است به همین جهت دربارهٔ انتساب کتاب خلاصة المناقب سوء تفاهمی وجود دارد و بعضی نویسندگان مثل «اته» تألیف مزبور را به خود سیّد نسبت داده اند. (۱) این اشتباه ظاهراً سوانح حیات وی را به زبان خود سیّد بیان می کند و «اته» نه تنها عقیده به صحت این ناشی از روش نویسندگی است که چون تاریخ فوت سیّد علی همدانی هفتصد و هشتاد و انتساب دارد بلکه مصر است که چون تاریخ فوت سیّد علی همدانی هفتصد و هشتاد و باید تاریخ تألیف این کتاب نه سال پیش از سال هفتصد و هشتاد و شش یعنی سال باید تاریخ تألیف این کتاب نه سال پیش از سال هفتصد و هشتاد و شش یعنی سال هفتصد و هفتاد و هفتاد و هشت قرار داده شود یا تاریخ وفات سیّد را سالی فراتر فرض بکنیم تا این انتساب درست آید .

«استوری» (۲) جزئیات کتاب را شرح داده ولی دربارهٔ مؤلف آن چیزی نگفته است. در فهرست کتابخانه بانکی پور (۳) نیز قول « هرمان اته » و «ریو» تأیید شده است جز اینکه مولوی عبدالمقتدر از قاضی نور الله شوشتری نقل قول کرده و مؤلف خلاصة المناقب را اسم برده است ولی او خود بعدا این کتاب را در فهرست نگارشهای سید علی همدانی

^{1.} Ethe, Herman: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office Vol.I, Oxford, 1903 A.D. Part J. P.783.

Zafar Khan, Muhammad: Persian Poets of Kashmir of Moghal. P.66. A thesis (Punjab University) 1957, A.D.

^{2.} Storey, C.A: Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey Vol.I, Part 2, London, 1926 A.D. P.947.

^{3.} Abdul Muqtadir, Maulvi: A Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Calcutta, 1908 A.D. Vol.I, P.230

پيشگفتار - مؤلف خلاصة المناقب

. ز

نوشته است .

ولى به رغم ادعاى نويسندگان فوق الذكر اگر كتاب را به دقت مطالعه كنيم در آن هيچ نكته اى كه دلالت كند بر اينكه شاه همدان نگارندهٔ آن است ، غى يابيم بلكه خلاف آن به صراحت هويدا مى شود كه سيد على همدانى نويسندهٔ كتاب نيست بلكه مؤلف آن شخصى ديگر است. اقتباس هاى زير از موارد مختلفى از خلاصة المناقب شاهد قول ماست: (الف) :... شاهباز با پرواز آشيان عمى، شاهسوار ميطان غره حمى، شمس سماء قدوسى، كيمياى وجود اناسى ، مختار خيار حضرت الرحمن ، الشكور الفخور به جناب الديان ، قرة عين محمد الرسول ، الفؤاد المرتضى و البتول ... العارف المعروف به سيد على همدانى خصة الله اللطيف باللطف الصمدانى (۱) .

(ب) :... لاجرم محبت و تعظیم جمیع سادات واجب باشد و لیکن انقیاد ایشان در امر مجهول الحقیقة واجب نباشد الأ وقتی که از علمای اتقیا باشند چنانکه امیر ما سید علی ممدانی خصّه الله اللطف الصمدانی (۲) .

(ج): ... در یک مورد دیگر مؤلف اسم مرشد خودش یعنی ذکرِ شاه همدان را چنین آورده است که ... باری اخی حق گوی را قایل غیبی گفته که در موضع زمستانی علیشاهیان یک مرد خدا دوست می آید صحبت وی را باید غنیمت شمردن . چون اخی حق گوی آنجا رفت دید که درویشی باعمامهٔ سیاه نزول کرده است ، او بشناخت که آن دوست خدا که قایل غیبی حواله کرده بود این مرد سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قُدس سرهٔ (۲) .

این نوع مطالب در خلاصة المناقب بسیار یافت می شود که این حقیقت را کاملاً روشن می گرداند که سید علی همدانی در این کتاب به عنوان نویسندهٔ آن جلوه نمی کند بلکه مؤلف آن شخصی دیگر است که سید را در نگارش خود از غایت تعظیم به تکرار و با کلمات احترام « جناب سیادت» و « حضرت سیادت » یاد می کند و یکی از مریدان وی است که با کلمات « این فقیر » و « این حقیر » به خودش اشاره می غاید.

اسم این نویسنده را دکتر سید محمد عبدالله در فهرست مخطوطات فارسی متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور «علایی» آورده است اماً معلوم است که «علایی» نیز

١- خلاصة المناقب، آ: برگ ٣ - الف.

٢- آ : برگ ٩- الف .

۳- آ: برگ ۶۱ - ب.

ح مؤلف خلاصة المناقب

تخلص سید علی همدانی بوده که در مجموعهٔ غزلیات وی موسوم به چهل اسرار می شود و بعضی از آن غزلیات در خلاصة المناقب ضبط شده که مؤلف چنین به رشتهٔ تحریر آورده است : و حضرت سیادت قدّس الله سرهٔ ... در نظم فرموده است :

علاتیا گر ازین حال حیرتست ترا امید قطع مکن به وقت مرهونی (۱) و مقطع غزل دیگر است :

در تمنّای خیالت شد علایی جان فشان تا چه خواهد دید آخر زین تمنّای محال (۲) چون علایی نیز سید علی همدانی است حالا باید ببینم که مؤلف کتاب کیست ؟ در این خصوص خود کتاب به ما چنین راهنمایی می کند :

« چنانکه این تراب قدم کلاب کوی قدیر قدیم تعالی کبریاؤه که به نام جعفر است شبی در بدایت سلوك سر نیاز به حضرت بی نیاز فرستاد ، عجز خود وصول به سرادق قدیر قدیم عرضه داشت به تأوهات سوزان و عبرات روان ، ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورا و حجاب به این عاجز نیستی از غابت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرموده «مطلوبك نفسی » از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسهٔ برسر آب و نور الدین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهاب » (۲)

در بند مزبور دو اسم آورده شده است : جعفر و نور الدین و از سیاق عبارت پیداست که این هر دو اسم بر یك شخصیت دلالت می کند که در این تحریر مقام تکلم را دارد و نورالدین جعفر اسم کامل وی است که معمولاً خود را در این کتاب با کلمات « این فقیر » و «این حقیر » معرفی می کند .

در مكتوبات اميريه (۴) نيز اسم نور الدين جعفر آمده است چنانكه در آغاز آن نوشته شده :

«ابن مکتوبات حضرت امیر قدّس الله سرّه به مولانا جعفر ارسال فرمود تا فیاض جود کسوت وجود را بر ساکنان خطه شهود می اندازد.»

از رسالهٔ مستورات همین مطلب به اثبات می رسد هنگامی که در رسالهٔ مزبور از خلاصة المناقب نقل کرده مؤلف آن می نویسد:

« نور الدّبن جعفر بدخشي كه در خلاصة المناقب آورده است » ٥١)

١- آ: برگ ٢٣ - ب. ٢- آ : برگ ٣- ب.

٣- آ : برگ ٥٢ ب و ٥٣ الف.

۴- نسخه خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا ، برگ ۱۶۷ - الف .

⁰⁻ حبدر بخشی ، رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۰ . ب- ۴۱۵ الف.

بيشكفتار - مؤلف خلاصة المناقب

1

قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ضمن شرح زندگانی سید علی همدانی نوشته است:

« نور الدين جعفر بدخشي كه از افاضل تلامذه اوست در كتاب خلاصة المناقب ذكر غوده »

از این قول بطور کلی می توان گفت که اسم کامل مؤلف نور الدین جعفر بدخشی است. (۱)

شرح احوال مؤلف:

نور الدین جعفر بدخشی در ردیف اول مریدان و خلفای اکمل و در رأس شاگردان شاه همدان قرار دارد ولی متأسفانه در هیچ مأخذی شرح زندگانی وی وجود ندارد و سوانح احوالش به کلی مجهول است به استثنای بعضی از مطالب جزئی که در خلاصة المناقب ، رسالهٔ مستورات و مجالس المؤمنین وغیره ضبط شده است ، چیزی نمی دانیم و بر اساس اطلاعاتی که از نگارش های مزبوردربارهٔ نور الدین بدخشی به دست می آید، می توان گفت که وی مرید خاص سید علی همدانی بوده و بشیار تقرب به مرشد خود داشته است. و در سال ۷۷۳ هجری در قریهٔ علیشاه از قرای ناحیه ختلان وارد شد (۱) و نسبت وی بدخشی است که پیش از نقل مکانی به این محل در بدخشان سکنی داشت و مولدش روستاق بازار غرب بدخشان است و بیشتر در آن ناحیه زندگانی گذرانیده است.هنگامی که در سال ۷۷۳ هجری / ۱۳۷۱ میلادی، سید علی همدانی به ختلان آمد، نور الدین قبلاً از آنجا نقل مکان کرده به حضور سید رسیده سی و سه سال از زندگی خود را در همانجا بسر برده بود.

حافظ حسین الکربلاتی در حاشیه بیاض خود تاریخ وفات جعفر بدخشی را شانزده رمضان ۷۹۷ هجری به سن پنجاه و هفت سالگی نوشته است. ۲۱) و بنابر این می توانیم بگوییم که سال تولدش ۷۴۰ هجری می باشد.

جعفر بدخشی درخلاصة المناقب (۴) ملاقات خود را در ناحیه ختلان با علی همدانی به تغصیل نوشته که چگونه بعد از نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمل ریاضات و آزمایش های متعددی شاه همدان او را در زمرهٔ مریدان خود پذیرفت و بعد از اربعین رمضان شبی نور الدین به بیعت از مرشد خود فایز گردید و می گوید :

١- قاضى نور الدّين شوشترى ، مجالس المؤمنين : ص ٣١١ ، ٢- آ : برگ ٤١ ب.

٣- رساله مستورات برگ ۴۱۷ پ. ۴- آ : برگ ۶۴ . پ - ۶۷ - الف

مؤلف خلاصة المناقب

« و در حالت بیعت چون یك دست این فقیر گرفت درمیان آن دو دست كبیر نور ولایت آنچناب لمیع دید، شد كه در همگی خانه مملو گشت . » (۱)

فردای روز بیعت، سید به سوی بدخشان حرکت غود و نور الدین نیز در رکاب شاه همدان می رفت . اندکی از مسافت را طی کرده بودند که سید به وی امر فرمود :

« در همین موضع باید ایستادن »

و خودش به راه افتاد ، نور الدین در این موقع می خواست دربارهٔ « حرزیمانی » از مرشد خود سؤالی بکند ولی مجالی پیدا نکرده بود. بعدا سید پیغامی توسط برهان الدین به وی فرستاد که فرموده بود :

نور الدین را بگوی که حرزیمانی که دعای سیفی نامند از حضرت مصطفی صلی الله عَلیّه وَسَلم منقول است. باید که بخواند که در خواندن آن خاصیت بسیار است. (۱)

بر طبق دستور مرشد نور الدین خواندن دعای سینی را شروع کرد و بعداً در یك موقع دیگر این دعا را از سید استماع کرده، به حافظه سپرد. راجع به آنچه در صحبت سید علی همدانی (۱٫۰) اتفاق افتاد، نور الدین گوید که:

« در ایام صحبت با نزاهت جناب سیادت هر چه در خاطرم آمدی آن را بر من آشکارا کردی و اگر مصلحت اظهار آن نبودی به اشارت تنبیه کردی » (۱۲) در یك موقع که میر سید علی همدانی (۱۶) به علت کسالت از اندراب (۱۴) مراجعت کرده بود خواجه عبدالله ، شیخ قوام الدین و محمد سرای آبسنی وغیره در رفاقت وی بودند و در نزدیکی پل بندك در کبوترخانه قاضی حسن شبی را گذرانده بودند ، بدخشی امری را مشاهده کرده می خواست که به عرض مرشد برساند ولی او به کنایه منع فرمود و چون جعفر به اشارهٔ مرشد ملتفت نشد بالحن خشمناکی فرمود :

« از این خانه برو والا به عصاسرت را پاره سازم »

خواجه عبدالله سبب خشمناکی سید را از نور الدین پرسید، همین که وی خواست شرح بدهد میر سید او را باز خوانده گفت :

« ما از ابلهی او گاه گاه در تشویش می شویم . اورا واقعه از مقام صفات نفس دست داده است و لیکن او تصور می کند که آن امر عظیم است . از برای آنکه کاری نکرده است و

۱- آ: برگ ۶۷ - ب

۲- آ : برگ ۶۸ - الف .

٣- آ : برگ ۶۸ - الف .

۴- در غرب بدخشان واقع است .

duku ku wana ma ma ka ka ka ka ka mana a kaka wai makaka ka mana wa ma ma makaka di ka kika ka

عجائب راه خدای تعالی ندیده ، حق تعالی باشد که اورا دست گیرد تا عجائب راه را مشاهده غاید که حرص دارد اما معلول است ».

میر سید پس از سه ماه اقامت در بدخشان به ناحیه ختلان برگشت، مدت سه ماه برای مرید صادقِ خود (نورالدین جعفر بدخشی) به افاضه و افاده پرداخت و اسرار کتب اهل طریقت را صراحت غود. پس از سه ماه چون میر سید به جانب ملك ختا رهسپار گردید ، نور الدین در بعضی از مسائل متردد بود ، سید گفت « وقتی بباید که آن مشكلات حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی و فهم کردی بر تو لایح گردد. زیرا که همت این درویش به جانب تو متوجه است» .

نور الدین به کمال عقیدت به مرشد خود به راهنمایی و ارشاد وی در ریاضت نفس و مطالعه علمی اشتغال ورزید و به جهت صدق و ارادت در اندك مدتی کشاد بسیار در وی پدید آمد و آن مشکل حاصل گردید و اضعاف آنچه بر استاد خوانده بود به او آشکار گردید ۱).

مبر سید علی همدانی (۱٫۱) چون از سفر ختا به خطهٔ ختلان باز آمد، نورالدین در بدخشان به ولایت روستا آمده بود . سید نیز همانجا رفت (۲) و بدخشی در صحبت های وی به ریاضت نفس و افاضهٔ قلب بیشتر سعی ها نموده پیشرفت کرد و تقرب به مرشد خود یافته به مقامی بلند رسید که کمتر مریدان را میسر می شود و به اصطلاح صوفیان «منافی الشیخ » گردیده سید را در کمال جمال حالش مشاهده نمود و تأیید شخصیت مرشد تا اندازه ای در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید :

« در بعضی اوقات در آیینه نظر می کرد و در آیینهٔ صورت (۲) روی حضرت سیادت می دید و بعد از ادامت نظر در آن آیینه روی خود می دید » .

نور الدین در قصبه « اند خود » سه روز خلوت به بعضی از متابعان خواجه ابو الرضا رتن موافقت غود و بعد از خروج از خلوت از مقدم ایشان دربارهٔ احادیث رتنیه استفسار کرد.

اطلاعات دیگری دربارهٔ مؤلف در دست نداریم و بنابر ابیات زیر از یعقوب صرفی در کتاب مغازی النبی می توان گفت که مدفن نور الدین به شهری روستاق در بدخشان موجود است .

. .

۱- آ: برگ ۷۱ الف.

۲- آ: برگ ۷۱ الف.

۳- آ: برگ ۷۲ الف.

بب مؤلف خلاصة المناقب

چو کردم به سوی بدخشان گذار به رستاق آن بحر ذوق شهود در آن خانقاه فلك دستگاه به کشف حقایق رسیدم به کام هم از روضهٔ نور دین جعفرم

شد از طالقان دل مرا کامگار که او را علم نعمت الله بود که هست از علی ولایت پناه کشیدم می عشق را جام جام رسیدم به فیضی که شد رهبرم (۱)

مؤلف در نظر میر سید علی همدانی ۱۰٫۱ :

میر سید علی همدانی شاگرد خود نور الدین جعفر را به چندین طریق در راه ریاضت نفس پیش برد و خواست به کمال رساند. گاهی با انتقاد، گاهی با تهدید و گاهی به مقایسه با دیگران ، چنانکه در یك موقع او را چاه نیم کاره خوانده و در یك موقع دیگر به این كلمات تشویق غود :

« چرا چنین نکنی تا ساعت فساعت بر مزید باشی » (۲)

در نتیجه نور الدین به ریاضت هایی پرداخت که بالاخره جزو خواص مریدان به شمار آمد و از طرف سید به تعلیم و ارشاد دیگران مأمور گردید و به دستور مرشد خود از نگارشات وی شرح قصیدهٔ خعریهٔ ابن الفارض را به بدر الدین وخشی و شرح قصوص الحکم موسوم به حل الفصوص را که بسیار دقیق و مفصل بود به محمد بن شجاع درس می داد. (۲)

اگرچه سید علی همدانی (ره) هنگام لغزش و تقصیر مرید خود زجر و توبیخی می فرمود ولی تألیف قلب او را چنین مراعات می کرد:

« اگر نورالدین ما را بفروشد بهای ما او را حلال باشد »

کم کم نور الدین در کمالات معنوی مقام بلندی را احراز کرده و حقیقت و معنی تصوف را درك نمود و آن را به نوعی بیان کرد که سید علی همدانی (۱۰) فرمود :

« از مشرق تا به مغرب سفر کردم و هیچ احدی به حضور من معرفت نتوانست گفتن الا به نورالدین که حقیقت تصوف را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد می گوید

۱- يعقوب صرفي ، مغازي النبي : ص ۱۱

۲- آ : برگ ۱۰۵- ب .

٣- آ : برگ ١٠٥ - الف . ب.

بيشكفتار - مزلف خلاصة المناقب

بج

و خوب می گوید . »

وقتی نور الدین درایفای خدمت تفویض شده بدون کم و کاستی از عهده برآمد ، میر سید مردمان را فرمود تا به نور الدین بیعت کنند و بیعت وی را بیعت اولی گفت :

« به نور الدين بيعت كردن اولى بود از بيعت كردن به من » (۱)

و جماعتی که در کولاب به خانهٔ امیر عمر خوشی آمد تا به خدمت سید همدانی بیعت کند ، سید فرمود:

« دستها بر دست نور الدين بدهيد »

و شاه همدان برای اشاعه و ترویج تعلیمات و فیضان خود چنین مرید خود را آماده کرد و مردمان چون فرمان را امتثال نمودند حضرت سیادت فرمود :

« دست او دست ماست نگران نباید بودن » (۲)

میر سید علی همدانی (۱۰) نور الدین را دو بار به اجازت به قبول توبه طریقت مفتخر ساخت و اشهر این بود که چون سید به عزم سفر حج از قریهٔ علیشاه ببرون آمد و در دشت چوبك رسید از مرکب فرود آمده ، دست نور الدین گرفت و از میان رفیقان بیرون آورده فرمود :

« چون من بروم، مردم روی به تو خواهند آوردن، باید که به خُلق حسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم به تحبیب حبیب حقیقی در دل طالبان صادق و امید دارم به حضرت پادشاه عالم که آنچه اهل طلب از من می یابند از تو نیز یابند از شآء الله الله الله المخبیر» (۳)

سپس دست وی گرفته به نزدیك آورد و فرمود که: ما نور الدین را به قبول توبهٔ طالبان صادق و بیان اسرار و تعلیم ذکر برای ایشان اجازه دادیم و بعداً به قوت تامه او را در کنار گرفت و دعای طویل خواند و بر أو دمید و ار را وداع کرده گفت: برو بخانهٔ خود بنشین ۴۱).

از اختصاصات نور الدین بدخشی بوده که وقتی که میر سید علی همدانی (۱۰) به سفر می رفت در غیاب وی این مرید خاص در ختلان کار درس و تدریس مرشد خود را برعهده داشت ، این حقیقت از مکاتیب سید کاملاً به اثبات می رسد که نسخه خطی آن موسوم به مکتوبات امیریه (۵) در کتابخانه موزهٔ بریتانیا وجود دارد و در پایان آن تصریح شده است که شاه همدان این نامه ها را به نور الدین جعفر بدخشی به این منظور

۱- آ: برگ ۱۰۵ - ب. ۲- آ: برگ ۱۰۶ الف.

۳- آ : برگ ۱۰۶ - ب. ۴- آ : برگ ۱۰۶ - ب. ۵- برگ ۱۶۷ - الف.

بد مؤلف خلاصة المناقب

نوشته است که وی در ایام غیبت و مسافرت وی، به تعلیم و ارشاد اهالی ختلان بپردازد و از فیوض خود آن مردم را مستفیض گرداند.

در نتیجه کسب فیوض و خوشه چینی از فروغ و کمال مرشد خود در اکتساب علوم و تقرب معنوی نور الدین به اوجی رسیده بود که چون بعضی درویشان را به عزلت در مدت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اجزای بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و بوی عطر استشمام می شد و از بن دندان خود عسل سلوك چشیده است ولی با این همه کمال در سلوك و معرفت، خودش را در برابر مرشد چنین معرفی می کند:

« این فقیر اگرچه از هر حظی علم داشت اماً به نسبت کمال علم و معرفت حضرت سیادت قُدس سرّه چنان نادان بود که غلامی عجمی به نسبت خواجه به تبحر در جمیع علوم ظاهر و باطن. » (۱)

میر سیّد علی همدانی در تحسین ، ستایش و تجلیل مقام نور الدین جعفر بدخشی مرقع و پوستین و آفتابه خودش را به وی ارزانی فرمود و خلال و یك وسیله نظافت گوش از نقره و موی بینی گیری از آهن که باهم متصل بود نیز به وی اعطا نمود . مرقع را پوشیده نورالدین در خودش اسرار و امر عجیبی مشاهده کرد و سیّد چون از سفر حج مراجعت نمود، گفت : «تصور نکنی که این سعادت به سعی خود یافتی، بلکه مدتهاست که همت این درویش در سفر و حضر به جانب تو مصروف است تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت تو هزار بار فاتحه خوانده ام و از حضرت پروردگار سعادت تو خواسته ام ۱۸ (۱۲)

اگرچه خرقهٔ درویشی سیّد علی همدانی به مرید و داماد وی سیّد اسحاق ختلاتی اگرچه خرقهٔ درویشی سیّد علی همدانی به مرید و داماد وی سیّد است بازهم می بینیم که نور الدیّن جعفر بدخشی یك مقام ارزشمند و شامخ داشته و به تجلیل و کمالات معنوی رسیده و جناب سیادت وی را بسیار دوست می داشت .

دربارهٔ مقام شامخ و تقرب روحانی خودش مؤلف در خلاصة المناقب چنین تفاخر می غاید :... « ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورای حجاب هستی به این عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرمود که « مَطْلُوبك نَفْسِی» و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسهٔ بر سر آب و نور الدین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهاب و بعد از آن چندان باران الطاف ایزدی از آسمانِ قلب علوی

۱- آ: برگ ۱۰۵ - ب.

۲- آ: برگ ۱۰۶ - ب

پیشگفتار - مؤلف و وفات میر سید علی همدانی

يه

بر زمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزار ازهار و گلهای معانی بی شمار در آن زمین بشکفت مثل انوار بهار به ... (۱)

و در این نگارش مؤلف همین ازهار و گلهای معانی را پیراسته کرده است .

مؤلف و وفات مير سيد على همداني:

آخرین باری که نور الدین به دیدار مرشد خود نایل گردید زمانی بود که میر سید علی همدانی از سفر حج مراجعت کرده و آخرین دیدار در قریهٔ علیشاه بود که سید ناراحتی هایی را به وی بیان نمود و این آخرین ملاقات بود و دیگر هیچ کس از مریدان و شاگردان معنوی وی در ختُلان و هیچ یك از اهل خانه و بستگان او را ندیدند (۲).

و در اوایل ماه صفر سال ۷۸۷ هـ/ مارس ۱۳۸۵م نور الدین در خانقاه فتح آباد قصبه روستا (۳) و شمس الدین ماخانی نامه ای محلو از خون کباد و درد جگر توشه های قوام الدین بدخشی برای وی آورد که از رحلت سید علی همدانی در آن خبر داده بود (۴) از شنیدن این خبر اندوهناك نور الدین آنچنان ضعیف شد که خفقان پدید آمد در جنان و تأثر و تألم بی اندازهٔ خود را در این کلمات شرح داده است :

« از صعوبت آن رایحهٔ مزازله نفس هلوع رخت حیات به لب حرص ممات کشانید و صد هزار قطراتِ حسرت از موجِ بحارِ غموم هجران آن حبیب حقانی بروجنات چشمان چکانید ».(۵)

و نور الدين به وقت مرگ در خدمت مرشد نبوده و در توجيه آن چنين توضيح داده است : « و حضرت امير قدّس الله روحه الكبير در حال حيات اين فقير را به تأخير صلوات معذور داشته بود فلاجرم در حال محات به تأخير زيارت عذر دارد ».

صاحب جامع السلاسل می نویسد که سید علی همدانی (۱٫۰) در ولایت کنر و سواد به بستر مرگ خودش توصیه کرده بود که تا نور الدین جعفر به آنجا نرسد جنازهٔ او را برای دفن نبرند ، (۶۱) آن موقع جعفر در روستاق بوده ، خلفای سید گفتند که بسیار مبعد است که جعفر به آن زودی وارد شود بنا بر این باید جنازه اش را برداریم ولی ایشان هرچه

۱- برگ ۵۳- الف. ۲- آ : برگ ۹۶- ۹۷ - ب.

۳- که اکنون به رستاق معروف است یکی از دیه های بدخشان .

۴-آ: برگ ۹۵ - ب. ۵ - آ : برگ ۹۸ - الف .

۶- زاد العقبي ، ص ۱۶.

تلاش کردند نتوانستند تابوتش را از زمین بردارند و آن را همانطورگذاشته و در گوشه ای نشستند، یکباره صدایی از غیب شنیدند که :

« جنازه را بردارید » و این دفعه که دست به جنازه بردند و خواستند که بردارند به کمال سهولت تابوت از زمین بلند شد. بعداً که خلفا جعفر را دیدند ملامتش کردند ، گفتند که ما در محضر مرشد حضور داشتیم و شما از این فیض محروم ماندید . جعفر در جواب گفت : اصلاً شما نتوانستید جنازه را بردارید و من بودم که نعش را به ختلان بردم. ولی این مطلب اگر درست باشد جعفر بدخشی می بایستی آن را به رشتهٔ تحریر در می آورد. در حالیکه نور الدین جعفر خودش می نویسد که از خبر وفات سید به وسیلهٔ نامه ای که به فرمان سید قوام الدین بدخشان به مولانا محمد سرای ایسنی روز پانزدهم ذی الحجه ۷۸۶ ه نوشته قوام الدین بدخشان به مولانا محمد سرای ایسنی روز پانزدهم ذی الحجه ۲۸۶ ه نوشته آگاه شده است. (۱)

ولی از عبارت دیگری چنین استنباط می شود که نور الدین جنازه را مشایعت کرد:
« در آن وقت که تابوت جناب سیادت را از ولایت «کنر» به جانب ماورا النهر می آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بر مثال ابرهای سفید متصل بر آسمان روان تشییع تابوت سید می غودند و چون برسر بالای این فقیر رسیدند حقیقت را در وجود ایشان بدید وجود سبحانی ایشان بگداخت و به زمین رسید و به شکل مرغان سفید و سبز پدید آمد و به روی آب بزرگی که آن آب هم از وجود ایشان پدید آمد در غایت صفا و جاری به جانب این فقیر و آن ملایکه این فقیر را به غایت احترام می غودند و فهم کرده می شد که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادتست با این فقیر. (۱)

از مطالب خلاصة المناقب چنین بر می آید که خبر فوت میر سبّد علی همدانی در اوائل صفر ۷۸۷ هجری به نور الدّین جعفر رسید و تا اواخر جمعه ماه صفر آن سال او به ختلان رسیده و تألیف خلاصة المناقب را آغاز کرده است. وی در خانقاه اعظم که توسط خود سیّد علی همدانی ساخته شد، ضمن آنکه سوانح سیّد را به رشتهٔ تحریر در آورد، به تکمیل خلوات مقصورهٔ جماعتخانه متوجه گردید.

جعفر بدخشی نوشته است که تابوت سید روز ۲۵ جمادی الاول ۷۸۷ هجری به ختلان رسیده است. در این باره نیز روایات گوناگونی داریم صاحب « واقعات کشمیر » ۵ جمادی الاخری و صاحب رسالهٔ مستورات چهاردهم ذی الحجه ۷۸۶ هجری ضبط کرده اند که باور کردنی است ، ولی احوالی که در خلاصة المناقب آمده مثل « هوا گرم

١- خلاصة المناقب آ : برگ ٩٩- ب.

۲- آ: برگ ۱۰۲ - الف.

بود» و «تابوت از چنین مسافت دور آورده می شد» و تعجب کردن یکی از امرای شیخ سلطان محمد حاکم پاخلی که : «چگونه ممکن است در این هوای گرم نعش علی همدانی بو نگرفته باشد » حاکی است . ممکن است که مریدان منتظر بوده اند تا جعفر بدخشی برسد و جنازه را بردارند. چنانکه بدخشی می گوید : « فلاجرم در حال ممات به تاخیر زیادت عذر دارد» .

نور الدّین بعد از سید علی همدانی به خدمت فرزند وی سید محمد عقیدت خود را چنین ابراز غوده است :

« ای دوست! بدان که سعی بسیار باید غودن و از انوار جناب سیادت رخشیدن و به قدم اخلاص به خدمت قرة العین جناب سیادت که اوست بقیهٔ هدیهٔ الهی و خلف سرادق پناهی البته البته البته ۱۱.)

آثار دیگر مؤلف:

نور الدّین جعفر علاوه بر اینکه شرح احوال سیّد علی همدانی (۱٫۰) را نوشته شرح یکی از غزلیات مرشد خودش را نیز بنا بر خواهش پسر سیّد نگاشته و آن را جزو خلاصة المناقب قرار داده است . مطلع غزل این است :

از کنار خویش می یاهم دمادم بوی یار زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار (۲) صاحب کتاب « کشمیر در زمان سلاطین » (۳) اشتباه کرده و کتاب مناقب الجواهر را به نور الدین بدخشی انتساب کرده است .

۳- ذکری از تألیف دیگری موسوم به « احباب » از نگارشات نور الدین در مجالس المؤمنین (۱) آمده است .

۴- و شرحی نیز از « اوراد فتحیه همدانی» موسوم به « شرح اوراد فتحیه» وجود دارد که یک نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور و یک نسخه در کتابخانه دارالعلوم اسلامیه پیشاور نگاهداری می شود که اسم شارح در این نسخه ها جعفر ضبط شده است و مولوی عبدالرحیم (۵) در فهرست « لباب المعارف علمیه مکتبه دارالعلوم

۱- آ: برگ ۱۰۳ - ب. ۲- آ: برگ ۷۹- ب.

۳- کشمیر در زمان سلاطین (اردو) ، ص ۱۷.

۴- نور الله شوشتري ، مجالس المؤمنين ، ص ٣١١.

⁰⁻ مولوی عبدالرّحیم ، فهرست و لباب المعارف، ص ٣٧٣.

پیشاور» راجع به شرح مزبور نوشته است که از لحاظ موضوع این کتاب نگارش با ارزشی است .

آغاز: الحمد الفتاح الذي فتح على المتقين امًا بعد مى گويد سالك باديه پريشانى و ساكن زاويه حيرانى محب طريق جنيد و سرى سقطى ... احقر العباد جعفر عفى الله تعالى عنه.

0- اصطلاحات الصوفیه (۱) : رساله ای کوچك است که در سری نگر نگاهداری می شود .

نسخ مختلف كتاب

نسخه های خطی خلاصة المناقب در بعضی کتابخانه ها نگاهداری می شود و تا اکنون به چاپ نرسیده است و باوجود مساعی بسیار ما توانسته ایم فقط از شش نسخه خطی این کتاب اطلاع پیدا کنیم، که عبارت است از:یك نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب، دو روتو گراف (عکس) یکی از نسخه خطی آکسفورد و دیگری از استانبول و یك رونوشت ماشین شده از نسخه خطی برلن نسخه خطی کتابخانه بلتستان و نسخه خطی کتابخانه بلتستان و نسخه خطی کتابخانه بلتستان و نسخه خطی از آنها ذیلاً شرح داده می شود:

: (1) -1

نخستین نسخهٔ متعلق به کتابخانه بادلیان در دانشگاه آکسفورد است که نشان خصوصی آن را « آ » قرار می دهیم و جزئیات آن بدینگونه است :

تعداد برگ ها : ۱۱۰ (۱- ب تا ۱۱۱ - الف)

سطور : ۱۵ سطر در هر صفحه

تحرير : بسيار روشن و خوانا

تطع : ۲/۴ ×۱۰ – ۵

مختصات: پشت سرورق نوشته شده است: مناقب سید علی همدانی قدس سره. در آغاز هر یك از عبارات مهم، روی نخستین كلمه خطی كشیده است. از مختصات املای نسخه مزبور، یكی آن است كه در آخر كلمات عربی همزه حذف شده است مثلاً:

۱- دكتر ظهور الدين احمد ، پاكستان ميں فارسى ادب كى تاريخ ، ج ١ ، ص ۴٨

يط

سعدا ، به صورت سعدا ، اعدا ، به صورت اعدا نوشته شده است . و در بعضی موارد اشتباهاتی به املای کلمات دیده می شود از قبیل « هما » بجای « حمی» و گاهی کلمات تصحیف شده است از قبیل : مکتوبات بجای مکنونات ، حزنی بجای حزبی و بعضی کلمات به کلمات دیگر مبدل شده چنانکه : « فلیتوکل » بجای فلیتول . و تحرق القمر بجای تحرق القلب وغیره .

در بعضی موارد نیز نقطه ها حذف شده و بعضی عبارات افتاده است . علاوه بر این در املای بعضی از کلمات علامت مد افتاده و کاتب در نوشتن آبات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات دیگر عربی اعراب به کار نبرده است .

: « ب» -۲

نسخهٔ مزبور در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور نگاهداری می شود:

شماره اوراق: ۹۴ (ا.ب تا ۹۵ - الف)

سطر: ۲۱ سطر در صفحه

کتابت : صاف و خوانا

قطع : ۶×۹ : ۳ تطع

این نسخه سراسر کرم خورده و آب زده شده است و در پایان مهری دارد که در آن به صورت مستطیل (محمد خلق کریم ۱۲۳۹ هجری) ثبت شده است و صفحات آخرین در صحافی جا بجا شده گردیده و ارتباط مطالب از بین رفته است و عبارات صفحات نهایی تا اندازه ای ناخواناست . در نوشتن آیات و احادیث و کلمات عربی اعراب به کار رفته و معنی آن عبارات عربی در حاشیه و مفهوم کلمات دقیق تحت آنها ضبط شده است و اغلاط املایی اندك می باشد ولی بعضی از عبارات به حدی آب زده شده که باوجود استفاده از ذره بین برای خواندن آن باز هم پی بردن به آن کلمات میسر نگردید.

: « J » - r

نسخهٔ مذکور متعلق به کتابخانهٔ استانبول است که از آن عکس برداری شده و در اینجا نشان آن را « ل » قرار داده ایم و جزئیات آن چنین است :

تعداد برگ ها : ۷۴ (۱- ب تا ۷۵ - الف)

سطور: ۲۱ سطر در صفحه

نحرير : صاف و خوانا

خط : نستعليق

تطع : ۱/۲ × ۳-۱/۲ تطع

كا خلاصة المناقب

پشت ورق اول اینگونه نوشته آمده : کتاب خلاصة المناقب که جناب شیخ انور اظهر مولانا نورالدین جعفر قدس الله سرّه که از خلفای قطب العارفین امیر سید علی همدانی قدس سرّه السّبحانی بوده نوشته اند .

سرو سامان مطلب زانکه خداوند کریم هر کرا کرد نظر بی سرو بی سامان کرد

رباعي:

گر خلق به نیکی تو اقرار کنند کارِ غم عشق بر نم دشوار کنند اقرار تمو آن لحظه درستست که خلق از تمو بیرند و بر تو انکار کنند

در این نسخه هم در نوشتن آیات و احادیث و عبارات عربی، اعراب به کار نرفته و در چندین موارد نقطه ها و مدها حذف شده است چنانکه :

و كار بود كه بعضى از لره اسر رأ نزديك رمن اوند و رس سرح غايد .

کاتب آمنه را به صورت ایمنه و اویس را به صورت و یس می نویسد .

به ظاهر این نسخه از همه قدیم تر بوده که در ۲۱ صفر سال ۹۰۱ هجری کتابت شده چنانکه در پایان مطالب کتاب نوشته آمده:

« غت الكتاب بعون الله الملك الوهاب به تاريخ ۲۱ صفر ختم بالخير و الظفر سنه احدى و تسعماية هجرة النبوية بخط العبد الحقير خادم الفقرا عبداللطيف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزوارى اللهم اغفر لمضنعه صاحبه و ناظره و كاتبه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات وسلم تسليماً كثيراً كثيراً كثيراً . م م م م م م

: ((ن)) -۴

این نسخه که نشان خصوصی آن را « ن» نشان داده ایم متعلق به کتابخانه برلن است:

تعداد برگ ها : ۳۱ (۹۰ - ب - ۱۲۱ - ب)

سطور: ۲۸ سطر در صفحه

خط: نسخ قديم

و در پایان این نسخه همان عبارت نگاشته شده که در نسخه آ است جز اینکه جملهٔ زیر در این نسخه اضافه شده است:

وقع الفراغ من الكتابة في يوم وعشرين من شهر مبارك محرم سنة ١١١

Pertseh: Berlin: Nr:6 (8) P.18.Tuefel, J.K. Eine. Lebensbeschre: Ibung Des Scheiehs!
 Ali-i-Hamdani, Leiden: 1962, A.D.; P.S.

ببشگفتار - نسخ مختلف کتاب

کب

چون دکتر تایفل رونوشت ماشین شده نسخهٔ مزبور را برای مرحوم دکتر مولوی محمد شفیع فرستاد بدین جهت دربارهٔ مختصات و جزئیات آن چیزی نمی توان گفت.

- « ت » - 0

نسخهٔ پنجم متعلق به کتابخانهٔ برات بلتستان است و نشان خصوصی آن را « ت» قرار داده ام که توسط آقای عبدالشکور انور خطیب مسجد جامع نور بخشیه گلگیت عکس آن را بدست آورده ام:

تعداد برگ ها : ۹۹

سطور: ۱۴ فی صفحه

خط: نستعليق

در این نسخه افتادگی های فراوانی وجود دارد و چندین ورق که در آنها احادیث مندرج شده حذف گردیده است. محتملاً عبارت ده ورق (از برگ ۵۷ – الف تا ۶۶ – ب) حذف شده و آن را کاتب درحاشیه آورده که چندان خوانا نیست، این تنها نسخه یی است که در آن کلمه « صلی الله علیه و آله وسلم » مرقوم گردیده و دیگر نسخ کلمه « و آله » را ندارد. در خاتمهٔ کتاب عبارت زیر آمده است:

« قام یافت کتاب خلاصة المناقب بید الفقیر الحقیر عابد بن احمد علی کشمیری غفرلهما بکرمه و وفقه سلمه لعمره بفرموده حضرت شیخ الشیوخ ... الکمال بالاحوال شیخ دانیال سلمه از ذی الاکرام و الجلال یوم الاحد ربیع الاول ۱۰۹۲ هجری .»

نسخه دیگر خلاصة المناقب در کتابخانه استانبول و نسخه ای در ترکستان وجود دارد. باوجود ابنکه نسخهٔ استانبول قدیم تر بود ولی از آنجا که نسخهٔ آکسفورد (بادلیان) صحیح تر می باشد آن را اصل قرار دادم و با آنکه می توانستم با دیگر نسخی که داشتم کاملاً و بی کم و کاست و بی فرو گذاشتن جمله ای بر مقابله و تصحیح آوردم و از نسخ دیگر بحد نزوم بهره ها بردم و در تقابل نسخ اختلافی که بین آنها دیدم در حاشیه نوشتم و بعد از مقابسه و موازنه چیزی که به نظر می رسد این بود که نسخه «آ» و « ب» با بعد از مقابسه و موازنه چیزی که به نظر می رسد این بود که نسخه «آ» و « ب» با یکدیگر و « ل، ن و ، گ » باهم بیشتر مشابهت دارد و عباراتی که از «آ » افتاده است در «ب» نیز محذوف می باشد و جمله هایی که در «ل» اضافه شده در «ن» هم ضبط شده است .

از آنجایی که رسم الخط نسخ خطی به شبوه امروز نبود علی الرسم تغییراتی دادم. در «گ» بجای «گ» و «ك» بجای «گ» بجای «گ»

كج خلاصة المناقب

کتابت شده ، که همه را به املای امروز در آوردم . در مواردی که نوشتن همزه مراعات نشده بود ، مراعات کردم و جائیکه الفهای مد دار بی مد آمده با مد نوشتم .

کلماتی چون نعمت ، رحمت و همت وغیره به شیوه نگارش عربی، نعمة ، رحمة و همة آمده و این کلمات اگر در ترکیب تازی نبود به املای جدید نگاشته ام .

۶- « گ » -۶

كتابخانه گنج بخش مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان :

۱- اندازه : - بیرونی : ۲۶ × ۲۹ × ۶ س م. - درونی: ۲۱ س ۱۲ × ۱۲ س. م ۲- اوراق (صفحات) : ۵۰۰ ص (۲۵۰ ورق).

۳- کاغذ: ضخیم نخودی رنگ سعرقندی ، آب رسیده ، وصالی شده ، جلد مقوایی و روغنی و ضربی و منقش . نام صحاف : « عمل میرزا عنایت الله صحاف » در چهار جای روی جلد ضرب شده است . عطف و اطراف جلد سبز رنگ و شیرازه شده ، روی جلد بسیار زیبا گل و بوته نگاری شده است ، اینگونه نقاشی به سبك بخارایی باشد.

۴- خط : تعلیق خوش ، پخته و خوانا و زیبا ، در بعضی قسمت به نستعلیق شکسته آمیز تازه ، عنوان ها و نشان ها و سر فصل ها و بعضی الفاظ « قوله » به شنگرف و لاجورد کتابت شده است .

0- كاتب: « عبداللطيف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزوارى » ، تاريخ كتابت: « ٩٠١ هـ ق » . (يعنى ١١٤ سال پس از تأليف كتابت شده است .

- مؤلف: « مولانا نور الدّين جعفر بدخشانی» است ، نام تأليف: « خلاصة المناقب » : « كتاب خلاصة المناقب كه جناب شيخ اظهر انور مولانا نور الدّين جعفر بدخشانی قدّس سرّه ، كه از خلفاء سلطان العارفین علی ثانی امیر سیّد علی همدانی قدّس الله سرّه الصّمدانی بوده اند ، نوشته اند و بعضی حالات صُوری و معنوی ایشان را بیان كرده » از صرحه ای دوست بدانكه افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه كه از اواخر صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائه بود » (۷۸۷ هـ ق) (ص ۳۶۹) .

آغاز: خلاصة المناقب: « بسم الله الرّحمن الرّحيم و به نستعليق ثناء سناء نامتناهى مرحضرت آن پادشاهى را كه به قدرت بالغه احدى از محض جود وجود نور احمدى منار انوار موجودات گردانيد... « تاريخ تأليف ۷۸۷ هـ ق » (۱) يعنى خلاصة المناقب درست بك سال يس از وفات امير سبّد على همدانى تأليف شده است .

انجام: ایضاً (ظاهراً یك صفحه افتادگی دارد اماً مؤلف اینگونه می نگارد. « ... اكنون ختم كرده آمد این كتاب كه نام نهاده شد بخلاص { به المناقب } بالفاظ عذاب (شاید عذب) حوادب كه صدر یافت از صد و ... قدّس الله روحه و زادلنا فتوحه ... »

چگونگی: این نسخه بسیار مهم است زیرا مجموعه یی است که مشتمل بر دو اثر بسیار ارزندهٔ ادب و عرفان زبان فارسی است. یکی « حل فصوص الحکم » که قطعاً و بقیناً شارح آن حضرت امیر سیّد علی همدانی است (ص ۳۶۵) و جمعاً ۳۶۵ صفحه دارد و هنوز چاپ نشده است. دوم خلاصة المناقب است که مشتمل بر احوال و آثار و افکار میر سبّد علی همدانی و استادان و پیران و شاگردان اوست و این آثر درست یك سال پس از در گذشت میر سبّد علی همدانی (مترفی ۷۸۶ ه ق) در « ۷۸۷ ه ق » تألیف شده است. از انجام این نسخه ظاهرا یك صفحه افتاده است و از دو صفحه دیگر نیز به شده است. از انجام این نسخه ظاهرا یك صفحه افتاده است و از دو صفحه دیگر نیز به شده است. در متن خلاصة المناقب اسامی رجال عرفان و مشایح میر سیّد علی آمده است (۱). شده است.در متن خلاصة المناقب اسامی رجال عرفان و مشایح میر سیّد علی آمده است (۱). المته اشعار عربی و فارسی هم دارد. چند غزل از میر سیّد علی همدانی نیز آمده است (۱) البته اشعار عربی و فارسی هم دارد. اما در آخر نسخه خلاصة المناقب یك قصیده از شاعر بزرگ ناصر خسرو قبادیانی متوفی همدانی متوفی آمده است بدین مطلع:

پلی شناس جهان را و تو رسیده بدر مکن عمارت و بگذار و خوش از و بگذر بدانچه داری در دست شادمانه باش وزانچه رفت ز دست غم و دریغ مخور و به مقطع :

زگفت ناصر خسرو تو بشنو این پندی خذر بکن تو ازین روزگار سفله خذر « اسامی آبا و اجداد حضرت رسول اکرم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم تا حضرت آدم علیه السّلام آمده است (۴) یك مکتوب عربی از « افلاطون الی عیسی علیه السّلام » و « الجواب عیسی علیه السّلام »آمده است که در خور اهمیت و خواندنی است . (۵) در لابلای اوراق این نسخه ، مطالبی از مطالعه کنندگان کتابت شده که معلوم می دارد ، خوانندهٔ دانشمند آن مطالب ، نسخه یی دیگر در دست داشته و این نسخه را هم تصحیح کرده و هم به خطی تازه تر ، افتادگی را کتابت کرده و افزوده است و تقریباً نسخه تصحیح کرده و هم به خطی تازه تر ، افتادگی را کتابت کرده و افزوده است و تقریباً نسخه تصحیح کرده و هم به خطی تازه تر ، افتادگی را کتابت کرده و افزوده است و تقریباً نسخه

۱- خلاصة المناقب، گ ، ص ۳۶۹. ۲- ايضاً گ ص ۳۷۸

٣- ايضاً ، ص ٣٧٠

۲- ايضاً ، ص ۳۶۶

⁰⁻ ایضا ، ص ۳۶۷

را منقّع و پاکیزه ساخته است امّا افسوس که در اثر مُرور زمان ، ساییده شده و مخصوصاً از آخر نسخه یك صفحه به علّت وصّالی خراب شده است . در صفحهٔ اوّل به خط تازه نوشته اند : « کتاب حل فصوص الحکم » . این مجموعه به شماره «۱۴۱۰۷» در کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد محفوظ است و شماره میکروفیلم « ۲۰۸ » است . این نسخه ، با نسخه « ل » شباهت دارد و کاتب و کتابت آن یك میکروفیلم « ۲۰۸ » است . این نسخه ، با نسخه « ل » شباهت دارد و کاتب و کتابت آن یك تن است . لطفا خواننده خود قیاس فرماید ! (۲۰۱)

تاریخ تألیف و وجه تسمیه:

نور الدّبن جعفر دربارهٔ « خلاصة المناقب » می نویسد که این کتاب را روز جمعه در اواخر ماه صفر سنه ۷۸۷ هجری در خانقاه اعظم که در خطهٔ ختلان است ، نگاشته و چون میر سید علی همدانی(۱۰۰ در ماه ذی الحجه ۷۸۶ هجری از جهان درگذشت هنوز مدفون قبل از تدفین وی نور الدّین جعفر به ضبط سوانح زندگانی وی اشتغال ورزید چنانکه خودش معترف است : « ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از اواخر صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائه نور تافت در خانقاه اعظم که به خطهٔ مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت بعد از اتمام خلوات و مقصوره و بعضی جماعت خانه به سعی اهل شناخت به جوش محبت در طریق تعزیت مصلی شوق سید می افزود لاجرم آن ملتمس به اجابت تحریر مسعف آمد. (۳)

ولی هیچ معلوم نیست که تألیف این مناقب چقدر طول کشید و جز اینکه در نسخه برلن در خاقه آورده شد که این کتاب در روز بیستم محرم به پایان رسید، متأسفانه سال اختتام را ضبط نکرده است .

آنچه مربوط است به وجه تسمیهٔ این کتاب باید توجه داشته باشیم که ادبیات مربوط به اهل تصوف و عرفان واژه « مناقب » اصطلاحی شده برای کتب سوانح و ترجمه احوال متصوفان چنانکه می دانیم که کتاب « مناقب العارفین » از احمد افلاکی محتوی بر

۱- دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و یاکستان ۱۳۰۸ ش)

۲- مقابله با خلاصة المناقب ۱۴۱۰۷ كتابخانه گنج بخش به رمز « گ » :خانم انجم حميد، پژوهشگر مركز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

٣- خلاصة المناقب : برگ ٣- ب.

و المراح المراح المراح المراح المراجع المراجع المراجع المراح الم

مضامین متصوفانه و بحثهای عارفانه می باشد ، « خلاصة المناقب » نخستین کتابی است که سالی بعد از وفات سید علی همدانی (۱۰) در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و مرید وی جعفر می فهمد که تمام مناقب و اوصاف و افکار و اقوال مرشدش در حبطه تحریر آورده نشده بلکه انتخابی از آنها را در این کتاب آورده است و به این جهت نام آن را «خلاصة المناقب » نهاد. که راجع به زندگانی و فعالیت های سید، مطالب فراوانی دارد و علاوه بر آن ادبیات متصوفه و کیفیات و واردات مربوط به اهل عرفان و تصوف را تبیان غوده است .

در خود کتاب اسم آن در سه مورد زیر آمده است :

(الف): بدان که افتتاح این « خلاصة المناقب» تحریر یافت در جمعه که از اواخر ماه صفر ۱۱).

- (ب): اى دوست بدان كه بعد از انشاء سواد اين « خلاصة المناقب» و قبل تحرير البياض. (۲)
- (ج) : اكنون ختم كرده آيد اين كتاب كه نام نهاده آمد « به خلاصة المناقب » به الفاظ عذب جواذب كه صدور يافت از صدر ايسن العاقب(كذا). (τ)
 - (د): و فقط در یك نسخه در خاتمه منضبط است:

وقع الفراغ من تسويد هذا الكتاب المبين المعين المسمى « به خلاصة المناقب » المملو عن الاسرار الالهيم الحاوى الاكثر الاحاديث النبويم ، الجامع المناقب للطالبين أعنى الشيخ المحقق الصمداني العارف المعروف بسيد على الهمداني قدّس سرّه ألسبحاني .(٢)

موضوع و مطالب خلاصة المناقب:

«هرمان اته» در فهرست مخطوطات بادلیان (۵) خلاصة المناقب را چنین معرفی می نماید:
«این رساله یی متصوفانه است که در آن مسائل عارفانه از روی قرآن مجید و احادیث نبوی شرح داده شده است ».

شکی نیست که نگارنده در این کتاب بسیاری از مسائل مهم تصوف را توضیح داده است اماً بیان مسائل تصوف، مقصود اساسی آن کتاب نیست، بلکه ثانوی و ضمنی

۱- آ: برگ ۲- ب. ۲- آ: برگ ۷۹- ب.

۳- آ: برگ ۱۱۰- ب. ۴- آ: برگ ۱۱۱- ب.

⁰⁻ جزر : ا ص ۷۸۳.

است و منظور عمدهٔ مؤلف شرح احوال سید علی همدانی (۱۰) است و به نظر می رسد موضوع آن توضیح طریقت و ولایت و تصوف و عرفان است با استفاده از آیات و احادیث، چنانکه در خاتمهٔ کتاب نگارنده این موضوع را به خوبی تصریح نموده است.

« وقع الفراغ من تسويد هذا الكتاب المبين المعين المسمى به خلاصة المناقب المملو عن الاسرار الالهية الحاوى الاكثر الاحاديث النبوية الجامع المناقب المرشد الطالبين أعنى الشيخ المحقق الصمدانى ، العارف المعروف بسيّد على همدانى قدّس سرّه السبحانى » .

مؤلف در نوشتن شرح زندگانی مرشدش روشی دارد که به ظاهر مضمون اصلی کتاب را پراکنده می یابیم و اگر به اذعان نظر دیده می شود آن کاملاً پیداست و مطالب این کتاب طبق ترتیبی که مراعات شده به ترتیب موضوعات زیر است :

- (الف) در بيان بعضى از فضائل آن عروه و ثقى.
 - (ب) ذكر نسبه و شرف حُسبه .
 - (ج) ذكر نسبة جد فقره و خبر ميراث فقره.
 - (د) ذكر اسفاره به امر كباره
 - (۱) ذكر حجّه و فخر ضجّه
 - (ر) ذكر ابتلائه ر سبب جلائه
 - (ز) ذكر خاتمة عمره

نظرى بر مطالب خلاصة المناقب:

کتاب خلاصة المناقب طبق معمول مؤلفین از حمد الهی شروع می شود و در آغاز کتاب مؤلف عقیده ای را توضیح غوده است که در آفرینش کائنات مشیت ایزدی مضمر است و باعث تکوین این جهان ذات حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشد که اگر وجود آنحضرت نبود کون و مکان به ظهور غی آمد و ذات آنحضرت (س) بنی نوع بشر را به رشد و هدایت راهنمایی و راهبری کرده و بنا بر این طاعت و عبادت بدون دُرود فرستادن بروی قبول غی شود ، بعدا مؤلف فضایل و حسب و نسب میر سید علی همدانی (۱۰) را بیان می کند و ضمن شرح تحصیل و ریاضت و تربیت حب اهل بیت را از شرایط زندگی معنوی قرار می دهد و انواع و اقسام حب و بغض و جنبه های ظاهری و باطنی و در بیان تحصیلات مقدماتی و تربیت همدانی در کوچکی و موضوع ولایت را مورد بحث قرار داده می گوید: ولایت باطن نبوت است و ولی آن است که فانی گردد در نور ذات و باقی باشد به بقاء

ذات و ظاهر باشد به اسماء و افعال.

سپس به فحوای گفته ای ، محی الدین ابن عربی ملامتیه را افاضل اولیا ، شمرده و حقیقت قطبیت را صراحت غوده که قطب در هر زمان واحد است که او را « غوث » خوانند و وظیفه مرتبه قطبیت « الله الله » باشد و مراتب قطب و امامین و بدلا ، سبعه را نام می برد . و موضوع علم تصوف ذات و صفات و اسما ، باشد و مبادی آن معرفت خدای است و مسایل آن کیفیت صدور کثرت از وحدت و رجوع کثرت به وحدت است (۱) تجلیات و مشاهده را توضیح داده می گرید که بعضی اولیا ، الله دائم مشاهد حق تعالی باشند و معرفت گاه گاه سبب ملادت و اقد ای آن مداری ما داد و می آداد ، سادان و مداری ما داد و می آداد ، سادان و مداری می آداد ، ساد ، سادان و مداری مداری می آداد ، سادان و مداری مداری مداری می آداد ، ساد ، ساد

مسایل آن کیفیت صدور کثرت از وحدت و رجوع کثرت به وحدت است ۱۱۱ تجلیات و مشاهده را توضیح داده می گوید که بعضی اولیا و الله دائم مشاهد حق تعالی باشند و بعضی گاه گاه. سپس ولایت و اقسام آن و مدارج ولی را بیان نفوده و آداب سلوك و خلوت را بر شمرده می گوید : هر که آداب خلوت نگاه ندارد مهابت خلوت او را از خانه خلوت بیرون آرد و چون سالك به مداومت شرایط اقبال نماید انوار کثیره ساطعه مربی گردد در باطن و کیفیات آن انوار و ظهور آن و فتح آن و بصیرت را به بیان جاذب و مؤثر همی گوید که بعد از ظهور انوار خانهٔ دل نباید مملو شود از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان .

مؤلف صفات مذمومهٔ آب و آتش و خاك و باد و تضاد آنها را با بكديگر به روش بسيار جالبي شرح داده است كه چگونه انسان در حال عبور از اين تركيب عناصر حقايق مختلفي را مشاهده مي كند و به سعى و تأييد ايزدي مقام اشرفيت انسان كامل را درك غايد.

مؤلف از اصطلاحات تصوف و ارادت و حال و مقام وغیره بحثی کرده بیان مشاهدات بشری و از رؤیای صادقهٔ حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام ذکری غوده گفته است باید برای خوابها تعبیرات خوب پیدا کنیم نه تأویلات بد.

هر عاقل بالغ مستعد قبول سعادت را فرض عین باشد که در تزکیهٔ نفس بکوشد و بعداً توضیحی داده است از نفس و عقل و وساوس شیطانی و خواطر و این مطالب به استفاده از « فوائح الجمال » نوشته شده است که چگونه شیطان از اولاد خود کمکی یابد و آنها را به کارهای گوناگون وادار می سازد و اگر یکی از اینها کسی را از تحصیل علم دین و کسب معرفت مانع آید شیطان او را در کنار گیرد و کارش را از کار دیگران بزرگتر دارد.

پس از دفع اخلاق ذمیمه و تزکیهٔ نفس ، تصفیه قلب واجب می باشد و در ضمن بیان قلب معرفت روح را تشریح غوده گفت وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است

١- آ : برگ ۲۴ ب - ۲۳ - الف .

و هر جزری که صافی گردد آیینهٔ جمال غایی کلی خود شود و هر ذره از ذرات کائنات اذراق کثیره یابد و لیکن هرچه داند و بیند و یابد سالك را باید که در ابتدای سلوك به شیخ خود مشاورت کند و از فوائح الجمال مضامین و معانی بیان غوده گفت که آنچه سالك در واقعه بیند تصور نکند که خارج اوست بلکه از درون اوست و یا اوست . و مسالك مترقی هر زمان خود را آصفی یابد و ابهی و اسنی و اوفی تا آن غایت که به صفای قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست ۱۱) در ضمن بیان اسم اعظم بیعت خود را با سید علی همدانی تذکر داده و بحثی دربارهٔ بدعت و احادیث رتنیه درمیان آورده، و اینکه سید وی را « اوراد فتحیه و حرزیانی » خواندن ترغیب غوده است وی همچنین مسئله بروز را توضیح داده و نوشته است حضرت سیادت در مقام اطلاق بوده است .

حکایات غریبی دربارهٔ حضرت خضر (و) و عجایبی که در سفر و حضر سید همدانی به آن دُچار گردیده و نیز ذکر جن را آورده است که جنیان در بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف کنند . در موردی که احوال مسافرت جناب سیادت را برای سر اندیب بیان نموده راجع به حضرت آدم و حوا نگاشته است .

در اختتام کتاب ذکر آلام و مصائبی که سبد علی همدانی به آن مبتلا گردیده و رفات و تشییع جنازه را بیان نموده است و در خاتمه قصیده ای از ناصر خسرو آورده و راجع به رحلت حضرت سیادت حزن و تأسف خود را اظهار نموده و کتاب را به پایان رسانیده است .

سبك نگارش خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب مانند کشف المحجوب و کتاب اللمع وغیره تألیفی در موضوع تصوف نیست و مثل تذکرة الاولیاء و نفحات الانس در ردیف کتب متصوفه نیز قرار ندارد بلکه کتابیست از کتب مقامات همچون مناقب العارفین افلاکی که از لحاظ تسمیه نیز به این کتاب ماثلث دارد. چنانکه می دانیم کتب مقامات عبارت است از کتاب هایی که هر یك در شرح احوال یکی از متصوفه تألیف شده باشد و در ضمن سوانح ملفوظات و تعلیمات صاحب سوانح را نیز شامل می باشد و گذشته از این بعضی از بحث های مختلفی مربوط به شریعت و طریقت و اخلاق و عرفان در آن جا می گیرد و خلاصة المناقب درست همینطور است که نویسنده ضمن بحث دربارهٔ موضوعی به بعضی از جزئیات آن موضوع نیز

۱- آ : ۵۲ س .

می پردازد و در مواردی به مسئلهٔ دیگری متوجه می گردد. بطور غونه در یك مورد نوشته است: « الحمدلله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس کرامت غود » به بیان حقیقت و فضیلت محبت آل محمد پرداخته و در چهار ورق برای توضیح مطلب از احادیث متعددی استشهاد کرده و ابیاتی از شیخ سعدی ، شیخ عطار و خواجوی کرمانی آورده و اقسام و انواع حب و بغض را توضیح داده است.

این روش نویسندگی که در سراسر مطالب و معانی کتاب رعایت شده اگرچه خواننده را از اصل مطلب دور غاید ولی سبك نگارش وی به حدی ساده ، روان و دلآویز است که اصلاً خسته کننده و ملال آور نیست بلکه سوز و تابش قلب وی به صورت بسیار مؤثر جلوه گر است و اغلب مباحث متصوفه نظر خواننده را جلب می کنند ، ذکر عوالم ، بحث قطب ، تکامل نفس انسان، خواطر قلب و قصهٔ آدم و حوا وغیره از همین قبیل مطالب گوناگون است که در خلاصة المناقب آمده و به استشهاد از آیات و احادیث مؤلف بیان خودش را مدلل و به آوردن اشعار نوشتهٔ خود را جالب و جاذب تر ساخته است .

مطالب تصوف و عرفان که مؤلف ضمن شرح احوال سید علی همدانی آورده است به اندازه ای اهمیت دارد که اگر از کتاب استخراج و جمع آوری شود به صورت کتاب مستقلی در خواهد آمد که ارزش آن از حیث کتابی در تصوف شناخته خواهد شد و از این حیث خلاصة المناقب دو جنبه مهم را داراست :

اول شرح زندگانی میر سید علی همدانی.

دوم شرح معانی و مطالب ولایت و تصوف.

چنانکه در فوق اشاره کردیم که شیوهٔ نویسندگی مؤلف ساده و بی پیرایه است و به ترصیع و تسجیع عبارت و تکلف و تصنع لفظی که در نثر فارسی از قرن ششم هجری به بعد رواج بسیار پیدا کرده بود و تمام تألیفات فارسی را فرا گرفته بود توجهی ننموده است و در بعضی جاها که به آرایش و زیبایی بیان توجه غوده به مشکل نویسی نیرداخته بود .

برای توضیح عقاید و معانی تصوف و تأیید اقوال و افعال متصوفه مؤلف به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد می کند و در حلِّ مشکلات و مسائل دقیق تصوف به سخنان بزرگان صوفیه توسل می جوید، مخصوصا از منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و رسالة القشیریهٔ ابوالقاسم قشیری و فصوص الحکم محی الدین و فوائح الجمال نجم الدین کبری مطالبی را نقل و روایت کرده است . و علاوه بر آنها از نگارشات خود سید علی همدانی استفاده نموده مخصوصا از رساله مشارب الاذواق (که شرحی است از قصیدهٔ خمریه ابن الفارض و این شرح را بنابر دستور سید همدانی مؤلف ، بدر الدین وخشی را درس

مى داد) و همچنين رساله حل الفصوص (١) و رساله واردات و رساله مناجات و ذخيرة الملوك وغيره.

علاوه بر مآخذ مهمی که اشاره شد مؤلف از الفتوحات المکیه ابن عربی و احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت امام غزالی و عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی نیز مطالبی را فرا گرفته است . بالخصوص از فوائح عباراتی را به فارسی برگردانیده و جزو کتاب خودش قرار داده است . باوجود اینکه درخلاصة المناقب از فوائح الجمال بسیار استفاده شده است بازهم می توان گفت که مؤلف بیشتر تحت تأثیر فصوص الحکم قرار گرفته است . مثلاً در موضوع ولایت آنجا که گفته است که « ولایت باطن نبوتست » از فصوص الحکم مأخوذ است و همینطور بیان انمة الاسماء و اسامی قلب و حقیقت آن و انسان صغیر و کبیر ، استعداد ذرات، بیان رؤیا ، نوم الانبیاء وغیره و مطالب تصوف که در این کتاب آمده است همه و همه تأثیر فصوص الحکم را نشان می دهد و علت آن ظاهراً همین است که مرشد وی شرحی نوشته بود بر فصوص و رابطه می دهد و علت آن ظاهراً همین است که مرشد وی شرحی نوشته بود بر فصوص و رابطه بین سید علی همدانی و ابن عربی از همین جا معلوم است که شبخ علاء الدوله سمنانی یکی از مشایخ طریقت و خال وی، بر فتوحات حواشی نوشته و جعفر بدخشی تحت تأثیر آن قرار گرفته بود.

مؤلف در توضیح مطالب از شعرای بزرگ فارسی مانند ناصر خسرو ، شیخ فرید الدین عطار، خواجوی کرمانی ، شیخ سعدی شیرازی و مولوی رومی و دیگران ابیاتی را در نگارش خود آورده است که علاوه بر توضیح نکات دقیق ، شیرینی و شیوایی و تأثیر خاصی به بیان وی بخشیده است. درعین حال که مطالب فوق بر تعمق نظر و تبحر علمی مؤلف دلالت دارد ، می بینیم که وی در آوردن احادیث و نقل ابیات، عدم دقت داشته و دربارهٔ استناد و انتساب اشعار و حتی دربارهٔ صحت متن آنها دقتی را به کار نبرده است. ولی این نقص تخصیصی به مؤلف ما ندارد بلکه در ابیات متصوفه بالعموم همین کیفیت به نظر می رسد و خصایص نثر دورهٔ اواخر قرن هفتم هجری و اوایل قرن هشتم هجری که ملك الشعراء بهار چنین بیان کرده است :

« لیکن از همین تاریخ ضعف ادبی و سستی و فتور و عدم توجه و اعتنای به اصلاح و علاج نثر پدیدار می گردد و مقدمات فساد نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغات و عبارات از یاد رفتن دستور و صرف و نحو آشکار می شود (۲).

۱- که شرحی و خلاصهٔ ایست از فصوص الحکم . ۲- بهار، سبك شناسی ج ۳، ص ۱۷۹.

راجع به سبك نویسندگی خلاصة المناقب هم می توان گفت که همان اختصاص را دارد. در نوشتن واقعه ای از زندگانی سید علی همدانی روش وی آن است که اسم مرشدش را معمولی ضبط نکرده بلکه با احترام کامل: «جناب سیادت» «حضرت سیادت» ، «امیر ما» و «سیدنا» یاد می کند . و چون نکته ای از ولایت یا دقیقه ای از تصوف را توضیع می دهد چنین می نویسد :

« بدان که ای عزیز » یا « ای دوست بدانکه »

نویسنده عموماً بجای واژه های فارسی کلمات عربی می آورد از قبیل طیران ، حصر و حصار ، مذموم ، مزروق ، تقبیل ، سوادیه ، بیاضیه ، جبلی ، ارض ، سریع الزوال ، بطی الحرکة ، بلغک ، تکلم ، تار وغیره .

و در چندین مورد جمع عربی به کار برده مثلاً افیاض ، زوایا ، شرور ، نفوس ، نفور ، حقوق ، حظوظ، محابیب وغیره.

ارزش خلاصة المناقب:

همانطور که در صفحات گذشته یاد شد مقصود مؤلف در این کتاب شرح احوال و مناقب سید علی همدانی است که در تاریخ تصوف سیاسی و مذهبی شبه قاره پاکستان و هند و نیز در تاریخ ادبی زبان فارسی شأن و مقامی بلند دارد و از عرفای شهیر قرن هشتم هجری است که مؤلف از مریدان خاص و مقرب او می باشد ، مؤلف در سال ۷۷۴ هجری با هجری با مرشد خود بیعت کرد. مدت دوازده سال از ۷۷۴ هجری تا ۷۸۶ هجری از محضر این عارف بزرگ نه تنها استفادهٔ علمی و استفاضهٔ معنوی می نمود ، و بلکه در سفر و حضر از توجه مرشد خود مفتخر می گردید و در مواقعی که این رفاقت میسر نبود ، بین مرشد و مرید مرتبأ مکاتبه بوده و مرید همواره از این راه از مرشد خود اقتباس فیوض علمی مرتبأ مکاتبه بوده و مرید همواره از این راه از مرشد خود و در نتیجه نویسنده آنچه در شرح احوال مرشد خود نوشته یا خودش مشاهده کرده است و یا از زبان وی شنیده و یا بعضی مطالب از مریدان دیگر (معاصر) مانند قوام الدین و حاجی اخی وغیره نقل کرده و قدر و اهمیت این شرح احوال بر همین اساس است و به همین جهت است که بین مآخذ اساسی برای شرح احوال سید علی همدانی خلاصة المناقب در سرفهرست قرار دارد و مهم تر و معتبرتر از سایر مآخذ دیگر است .

رسالهٔ مستورات اگرچه بر نفحات الانس ، تزوك بابری ، آئین اكبری و مجالس المؤمنین وغیره كه بعضی از اطلاعات را دربارهٔ سید علی در این كتاب می بینیم تقدم دارد ، ولی از

لع خلاصة المناقب

خلاصة المناقب مسلماً مؤخر است برای اینکه نویسندهٔ رساله مستورات مستقیماً از مریدان سید نیست بلکه از مریدان یکی از مریدان سید علی همدانی (۱٫۰) موسوم به اسحاق ختلانی می باشد که اغلب معلومات و اطلاعات را از خلاصة المناقب گرفته است و از این کتاب نقل روایت دارد. اگرچه مؤلف رسالهٔ مستورات بین تذکره نویسان سید علی همدانی علاوه بر نور الدین بدخشی از یك نگارندهٔ دیگر موسوم به قوام الدین بدخشی تذکره غوده است ولی تاکنون هیچ نوشتهٔ وی به دست نیامده و می توان گفت که قدیمترین و مهمترین تذکره های سید علی همدانی همین خلاصة المناقب است.

در خلاصة المناقب اگرچه از لحاظ قید سنن حوادث و وقایع، مخصوصاً دربارهٔ مسافرت های سید، گاهی می بینیم که روز و ماه و سال را در بسیاری از موارد ضبط نکرده و از طرف دیگر عقیدت مرید خود نیز بیان روایات دخیل و مؤثر به نظر می رسد ولی باوجود این نقص، خلاصة المناقب راجع به شرح احوال و افکار سید علی همدانی مستندترین مأخذ به حساب می آید و علاوه بر این اطلاعات ارزشی، به دست می دهد که در قرن هشتم هجری عقاید متصوفه از چه قرار بوده و چه آداب و رسومی در سلوك و طریقت رواج داشته و عموم مردم دربارهٔ اولیای الله چه تصوراتی را داشته اند و چه نوع خوارق و کراماتی به آنها نسبت می داده اند.

کتاب مزبور کم و بیش اوضاع اجتماعی را نیز که در قرن هشتم هجری وجود داشته نشان می دهد و از این تحریر پیداست که در قرن هشتم افراد حاکم، به متصوفه علاقه و عقیده داشتند و احترامی به آنها می گذاشتند و گاهی که هیئت حاکمه در پی آزار ایشان بر می آمده مقام روحانی و وقار معنوی آنها مانع از آن می شده و هیبت حاکم در برابر آنها تسلیم می گردیده است و در این زمان مردمان متصوفه رفت و آمدی به دربارها داشته اند. خلاصه در این زمان نه تنها مردم به صوفیه عقیده داشتند بلکه امرا و وزرا، از معتقدین آنها بوده اند.

مسئلهٔ بیان ولایت نزد صوفیه بقدری ارزش دارد که نور الدین جامی در آغاز کتاب نفحات الانس پیش ازانکه به ذکر احوال مشایخ بپردازد در این بارهٔ بحث وافی کرده است از این جهت کتاب خلاصة المناقب شایستهٔ توجه کامل می باشد زیرا معانی ولایت در این کتاب به صراحت و روشنی تمام بیان گردیده است و مؤلف مناقب مرتضویه ۱۱) از روی همین

۱- مناقب مرتضوی (ترجمه اردو از شریف حسین سبزواری به نام کوکب دری که در جالندهر به سال ۱۹۲۴م چاپ گردید).

خلاصة المناقب موضوع ایمان و ولایت را نقل کرده است. همچنین باز متذکر شویم که در کتاب « نور نامه » نیز مسئلهٔ قطب و حقیقت قطبیه مأخوذ و مقتبس از خلاصة المناقب است و مطالب ولایت که در آن به حیطه تحریر درآمده ارزش و اهمیتی خاص دارد که متأخرین از آنها استفاده کرده اند چنانکه در « ریشی نامه » گفتار بابا کشمیری دت بابا متخلص به خاکی می بینیم .

در اینجا لازم است از سرپرست محترم سابق مرکز تحقیقات فارسی جناب آقای الحاج محمد اسعدی که این کتاب را به دست چاپ سپردند و نیز از خانم انجم حمید پژوهشگر گرامیی که مقابله و تهیهٔ فهرستهای این کتاب را انجام داده و همچنین از آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) که همکاریهایی ادبی و مقابله یی و نظرات صائب داشته اند ، با احترام تشکر می نمایم .

سر انجام از جناب آقای علی ذوعلم دانشمند فرزانه و رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرست گرامی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از صمیم قلب سپاسگزاری می کنم که قرعهٔ فال اقام طبع و نشر این کتاب روحانی و عرفانی به نام ایشان اصابت کرد.

امیدوارم که این کتاب برای اهل دل و دانش مفید واقع شود.

دکتر سیده اشرف ظفر فیصل آباد- پاکستان ۲۳ر۸ر۲۳۷ ه ش ۲۱ر۱۱ر۱۹۹۵م

بسم الله الرحمَن الرحيم (١)

ثناء سناء (۳) نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که برای حُبُّ ذات سرمدی (۴) ، به قدرت بالغهٔ احدی از محض جود وجودی (۵) نور جوهر (۶) احمدی را (۷) منار انوار موجودات كردانيد، كما (٨) قَالَ اللَّهُ تعالى:

« وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوات وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا الأبالْحَقِّ (١) :

وَ قَالَ رَسُولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّمَ (١٠) حَاكِياً عَنْ رَبَّه عَزُّ وَجَلُّ

ر لولاك لما خُلقتُ الكُونَ (١١١)

۱- آ، ب، ت، ل: برگ ۱ - ب، ن: برگ ۹۰ ب، گ: ص ۳۶۸.

٢-ت ل ، گ : بسم الله الرّحمن الرّحيم و به نستعين ، ن : بسم الله الرّحمن الرّحيم ربّ يسر و تممّ بالخير -

۳- ب: حاشیه برگ ا - ب: روشن.

۴- ل ، گ : مرحضرت آن یادشاهی را

ب: برگ ا - ب السرمد تحت كلمه هميشه نوشته شده ٠

٥- ب : جودي ، ل ، گ : وجود (بجاي وجودي)، ت : خود وجودي.

۶- ل ،گ : کلمه و جوهر » را ندارد .

۷- آ ، ب ، ت ، ن : کلمه و را ، را ندارد .

۸- ل ، گ ، ن : کلمه و کما ، را ندارد .

٩- قرآن مجيد ١٥ (سورة الحجر): ٨٥ و نبافريديم آنها و زمين را و آنچه درميان آنهاست مگر به حق در نسخه گ این آیت پس از حدیث پیامبر (ص) امده است.

١٠- ت: صلى الله عليه و آله وسلم.

۱۱- ب : حاشیه برگ ا ب یعنی اگر نمی بودی تو ای محمد هر آیینه نمی آفریدم من مکوّنات را .محمد طاهر : تذكرة الموضوعات ص ٨٥ الافلاك (بجاى الكون)، سيوطى :اللَّنالي المصنوعه ج ١ ، ص ١٤١، الدنيا (بجاي الكون) در هر دو نوشته شده كه اين من موضوع است ، ت : كلمه لولاك ندارد.

و حمد مجید (۱) مر آن پادشاه حمید را (۲) که برش (۲) نور آن جرهر فرید(۲) صدا ، (۵) ضلالت از عُیُون (۶) کافه (۷) سُعدا ، (۸) بزایید، قَالَ الله جَلُّ جَلاَله (۱) :

ر وَ اذْ أَخُذَ اللهُ مِيثَاقَ النّبينِينَ لَمَا أَتَيْتُكُم مِنْ كِتَابِ وَ حَكْمَه ثُمُّ جَآءَ كُمْ رَسُولَ مَصَدَّقَ لَمَا مَعَكُمْ لِتُوْمِنُونَ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَهُ ، قَالَ أَ أَقْرِرْتُمْ وَ أَخَذَتُم (١٠١) عَلَى (أَ : برگ ٢ الف) ذَلكُمْ أَصَرى ط قَالُوا أَقْرَرْنَا عِ قَالَ فَاشْهَدُوا وَ آنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِيْنَ (ت)(١١) فَمَنْ تَوَلّى بَعْدَ ذَلِكَ أَصْرِى ط قَالُوا أَقْرَرْنَا عِ قَالَ فَاشْهَدُوا وَ آنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِيْنَ (ت)(١١) فَمَنْ تَولّى بَعْدَ ذَلِكَ فَاوُلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ، (١٢)

۱- ب: حاشیه برگ ۱ ب: بزرگ .

۲- آ ، ب: مرآن حمید را ، ل،گ : آن پادشاه حمید را ، ن : آن پادشاه حمید .

۳- ب: حاشیه: برگ ۱- ب: باشبدن.

۴- ب: حاشیه برگ ۱- ب: بکانه.

٥- صدا ازال صداءة (المنجد چاپ بيروت) .

الصّدا ما ارتكب على وجه القلب من ظلمة هات النفس و صور الالوان محجبة عن قبول الحقائق. (عبدالرزاق كاشى: اصطلاحات الصوفيه، ص ١٣٥) و نيز قب: ابوالمغيث: كتاب الطواسين، ص ١٢. و- ت: عنون، عيون بضمتين، چشم ها (محمّد پادشاه: فرهنگ آنندراج)، منظر الرجل (المنجد، بيروت)، .

٧- كافه همه (المنجد چاب لاهور) .

٨- سعدا جمع سعيد ، كامران (المنجد چاپ الاهور).

٩- ب قال جل جلا ، ل ، گ : قال الله عز و جل .

۱۰- ب: ندارد . ۱۱- ت: برگ ۲ الف.

۱۹ قرآن مجید : ۳ : (سوره آل عمران) : ۸۱ ، ۸۸ – از حاشیه ب : برگ ۱ – ب : یعنی یاد کن ای مُحمد (ص) که چون بگرفت حضرت حق عهد و میثاق پیغمبران و به ایشان عهد کرد چون بدهم شما را کتاب و حکمت و باز بیاید به شما رسول که مُصدق قرآن است ، هر آبنه با وی به یتین بگروید و نصرت وی بکنید با احیای سنّت او و اُمتان خود را قرمایید به گرویدن او و حضرت حق فرمود که ای پیغمبران اقرار کردید بدین عهد و فضل او و پذیرفتید بدین که گفتم. پیغامبران گفتند که اقرار کردیم به قبول این عهد. حضرت الهی قرمود که ای فرشتگان گراه اقرار باشید بدین قبول انبیا در حق مصطفی (ص) و من که حفرت الهی قرمود که ای فرشتگان گراه اقرار باشید بدین قبول انبیا در حق مصطفی (ص) و من که در لما آتیتگم و دو سه کلمه محو شده ، فی معنی کشاف ج ۱، ص ۳۷۹). آخذ میثاق (دو سه کلمه محو شده ، فی معنی کشاف ج ۱، ص ۳۷۹) استخلاف است و نام در و لولاک و میثاق (دو سه کلمه محو شده) از رارد که متضمن معنی شرط بود و ﴿آب رَده شده} حواب قسم و شرط و ردو باشد و می تواند که و ما و ﴿آب رَده شده} به معنی للّذین آتیتکم بَعْض الکتّاب و الحکم ، به تثنیه و جمع نیز خواندند و لما آتیتگم نیز خواندند و به تشدید میم نیز خواندند به معنی حین آتیتگم

قال صلى الله عليه وسلم (١)

إِنَّ اللَّه تَعَالَى (٢) خَلَقَ أَخَلَقَ فِي ظَلَمَة ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِ مِنْ نُورِهِ فَمَن أَصَابِ(٣) ذَلِكَ النُورِ اهْتَدَى و مَنْ أَخْطَا (٢) (ب)(٥) ضَلَّ (٤)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بَعْضَ الْكِتَابِ وَ الْعِكْمَهُ ثُمَّ جَاء كُم رَسُولُ وَجِبَ عَلَيكُمُ الْإِيَانَ بِهِ و بعضى برانند كه لِمَن ما بوده است و اجتماع [آب زده شده] داشتند ، چه نون و لام و ميم در ميم و يكى ... [آب زده شده] معناه لمَن أَحَدَهَا أَتَيتُكُم بِهِ وَ امُربِه نيز خواندند و صرا لا يُؤمِر اى بشدو (كذا) [آب زده شده] وَ اشهدُو اى بَعضَكم عَلَى بَعض بِاقْرَارِهُمُ الفَّاسِقُونَ المُتمرُدُونَ مِنَ الكُفَّارِ و نزد اهلِ تحقيق مراد از مبثاق عهد معرفت ازلى است ، چون أنهيا ، و رسل سفته ... [آب زده شده] .

أولئك بالله و هر عارفی كه هست منزلت و مرا (تب) ساير عُرفا می شناسد پس عهد دو بود ، يكی عهد توحيد كه هر بنی آدم را، و دوم : معرفت كه انهيا، مخصوص اند به آن از انبيا، دو عهد ماخوذ باشد عهد توحيد و عهد معرفت، «و اَخَلْنا مبثاقاً غَلِيْطاً به السارت هم بدين عهد است و هُو عَهَدَ العَارِف عهد توحيد و عهد معرف فيه و تصديق بعضاً وعُوة الخَلْق إلى التُوحِيد و تَخصيص العباد و إقامة الذين و عَدْم التعرف فيه و تصديق بعضان را به بعض به اسم ... (محر شده) معرفت حق در مؤر تفاصيل و حجت صفات به كثر [ت عظاهر دقيق تر و پوشيده تر است از معرفت در ... (دو سه كلمه محر شده) جمع و ايشان كه مرزوقند به حق متابعت كه ... (دو سه كلمه محر شده) و باحكام صفات كه شرايع عبارتند زان قوله فمن تولى بعد ذالله ، يعني هر كه برگرده بعد آن كه معلوم شد عهد و (آب زده شده) با پيغمبران فأولئك هُمُ الخارجون عَنْ ديْنَ الله، چه غير اين دين به حسب حقيقت عقلا به نيست الا تو هما آنچه ميان ايشان است مگر آفريدی كه ملتبس به حق باشد به بطلان و عبث ، يعني به حكست و غرض صحيح آفر (محو شده) الله نُورُ السّموات و آلارض ... (محو شده) براي اين مضمون ، قب : خواجه عبدالله انصاری، كشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ به بعد، ومخسون ، قب : خواجه عبدالله انصاری، كشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ به بعد، ومخسون ، قب : خواجه عبدالله انصاری، كشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ به بعد، ومخسون ، قب : خواجه عبدالله انصاری، كشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ به بعد،

١- ت : صَلَى الله عليه و آله وسلم

۲- ب ، ن : ندارد.

٣- گ ، ل ، ن : اصابه .

٢- ن: أخطا.

0- ب: برگ ۲ الف.

9- ب : حاشیه برگ ا ب : یعنی حق تعالی آفرید خلق را در تاریکی بعد از آن پاشید بر او نور خود، پس هر که پرسید به آن ، از اهل هدایت گشت و هر که نرسد، گمراه شد ، برای این حدیث ن.ك بخاری : ص ۸، شیخ ولی الدین محمد ، مشکوة المصابیع ، ص ۱۳ ، کنز العمال ج ۱، ص ۳۲-۶۲ ، این عربی : الفتوحات المکیه ج ۲، ص ۸۱.

و مدح شریف بر آن قدیم لطیف که کمال او را در عامهٔ مراتب وجودیه پرتو (۱) ظهور بخشید.

قَالَ اللَّهُ عزَّ إسمهُ (٢)

« رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىَ كُلُّ شَيء خَلْقَهُ ثُمُّ هَدَي(٣).

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمُ :

﴿ إِعْمَلُوا فَكُلُّ مُيسَرِّ لِمَا خُلِقَ لَهُ (١) :

ره) کمیل (۵) کمیل (۴) مر آن واجب الوجود جمیل را که (۷) تشنگان بیدای (۸) آخر (۱۲) دورِ قمر (۱۰) به لطف قدیم و فضلِ عظیم او (۱۱) آب حیات (۱۲) آن جوهر نوش

۱- آ : وجود پرتو ل ، ن ، گ : کلمه و پرتو، را ندارد.

٧- گ : عزُّ وَ جلُ .

٣- قرآن مجيد : ٢٠ : (سوره طه) : ٥٠

ب: حاشیه برگ ۲ الف یعنی موسی گفت که پروردگار ما آن خدای است که { دو سه کلمه محو شده } آمدن و شده } آفریدن (کذا) و از نرینه و مادینه ، پس راه غود { دو سه کلمه محو شده } به مادینه آمدن و فی الکشاف (۳۳ ، ص ۴۷) لفظ کلا و خَلقه من لانهٔ ما مُنْعُولان و مَن قرأ بفتح اللام جَعله فعلا و مَعْنَاه أعطی کُلُّ شیء صورة و شکله الذی یُطابق المنفعة المنوطة به ، کَمَا أعطی العین الهیه الّتی تطابق الابصار ، والاذُن شکل الذی یوافق الاستماع یعنی بخشید هر چیز را صورت و شکل که موافق منفعت الابصار ، والاذُن شکل الذی یوافق الاستماع یعنی بخشید هر چیز را صورت و شکل که موافق منفعت { آب زده شده } است که چشم را قوهٔ البصار مظاهر و گوش را قوهٔ استماع موافق .

۴- ب: حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی عمل کند که هر چه میسر عامل است از بهر آن عامل مخلوق گشته است. المسلم ج ۴ ، ص ۲۰۲۱ ، بخاری ج ۲ ، ص ۲۵۲ ، ص ۹۵ ، ابن ماجه ج ۱ ، ص ۳۱۰، احمد بن حنبل ج ۱ ، ص ۶ مشکوة المصابیع ، ص ۱۲ (عن علی کرم الله وجهه).

٥- ب : حاشيه (برگ ٢ الف) بزرگ .

۶- كميل به معنى كامل (المنجد) و از حاشيه ب (برگ ۲ الف).

٧- آ: هر آن واجب الوجود جميل را، كه ب ل :مر ... جميل را كه ، ن : هر آن واجب الوجود جميل كه -

۸- ب: برگ ۲ الف زیر کلمه نوشته شده بیابان -

۹- آ : اختر، ب ، ل ، گ : ندارد.

۱۰- دور قمر به این معنی مستعمل است چنانکه در رساله در معرفت صورت و سیرت انسان (برگ ۱۸۷ من) نوشته جاماسپ حکیم احوال امّی حجازی صاحب دور القمر من العُرب و الفرقان ابدی رفع من یدع العرب و کیفیت و شریعت آنحضرت باز نمود، ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص۱۶ ، ثم ابتدات دورهٔ آخری من الزمان لاسم الظاهر مظهر فیها جسم محمد صکی الله عکیه وسلم ۰

۱۱- فقط ب: ندارد.

۱۷- ل ، گ : آب حیوان

کردند از جام صحبت خلاصهٔ نتائج خیر البشر اگرچه دیگر (۱) بار (۲) آن(گ) (۳) نور مدید (۲) به فیض (۵) وحید برگزید:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

أَلَم تَرَ إِلَى رَبُّكَ كَيْفَ مَدَّالظُلُّ وَ لَوْ شَآءَ لَجَمَلَهُ سَاكِنا ۚ عَثُمْ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً ثُمُّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيْراً (١٠) (لَ)(١٧)

١- ل ، گ : دگر . ٢ - ب ، ل ، ن ، گ : باره

٣- گ : ص : ٣٤٩.

۴- ب: حاشبه برگ ۲ الف، دراز.

0- ب ، ن : په قبض .

4- قرآن مجيد ٢٥ (سوره الفرقان) 40-49 .

ب: از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی آیا غی بینی تو ای مُحَمَّد (ص) (یك ،دو کلمه محو شده) چگونه بکشید و بگسترانید سایه زمین را در شب ، (دو ، سه کلمه محو شده) هر آینه این سایه شب را دو سه کلمه آب زده شده) ، هرگز آفتاب نبودی (دو ، سه کلمه آب زده شده) که مراد از این سایه از طلوع . (دو ، سه کلمه آب زده شده) و طلوع آفتاب را به ظلٌ مَعْدُود الشمس (دو ، سه کلمه آب زده شده) بعده بگردانیم آفتاب ، (دو سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به قدرت بالغَهٔ خدائی حیث ... (دو ، سه کلمه آب زده شده) به تعنبر عنبری ...

و نزد اهلِ تحقیق مراد ... (یك ، در كلمه محو شده) انهار و مراد از ظل حقیقت عَبنی مثلِ آسمان و زمین و مراد از سایه ثبوت ... (دو، سه كلمه آب زده شده) خزانه وجود أم الكتاب و لوح محفوظ است كه عدم صرف كه به معنی لاشی است كه ... (دو، سه كلمه آب زده شده) وجرد نبود ، پس معنی این آیت نزد این ارباب ... (دو ، سه كلمه آب زده شده) شد . آیا نظر غی كنی سوی قدرت بالغه او كه چگونه ظاهر كرد حقایق عبان را كه ظل حقیقت حق است یا بسم (باسم؟) خود كه او ... (دو ، سه كلمه محو شده) است كه اوست وجود ظاهری و خارجی كه ظهور كُلُ اشبابه ... (دو ، سه كلمه آب زده شده) و از كتم عدم كه ثابت است اشیا در و چگونه به فضای وجود اضافی رسانیده و آنچه وی را در خزانه علم كه غیب عبارت ازوست وجود ... (یك ، دو كلمه محو شده) قطعاً و املا وی را وجود عبنی نبود ، چه اتحاد غیب عبارت ازوست وجود ... (یك ، دو كلمه محو شده) قطعاً و املا وی را وجود عبنی نبود ، چه اتحاد و اظهارِ موانست او ثابت باشد در غیب و اعدام اصنادان (كذا) (اسباب ؟) موجد موانست (یك كلمه محو شده) و از باطن و هُو بُكل شیء علیم .

مراد از شمس عقل است که هدایت اوست دلیل پر حقیقت عینی و حقیقت ... (ناخوانا) اوست و حاکم پر این عقل است ، امًا در خارج به یك (دو ، سه کلمه محو شده) ثُمُّ قبضنا باز داشتیم او را با فنای او و همین قبضا یسیرا و قبضنه (دو ، سه کلمه محو شده) شیء در وقتی از موجودات و نسبت به بقای او و همین قبض دلیل است که افنا اعدام و محو عقل (اصل بل) است ... (دو ، سه کلمه آب زده شده انتشار در قبضنه (دو ، سه کلمه آب زده شده) از اوست همین حقیقت (مابقی آب زده شده) قب: خواجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۷، ص ۵۴۰ – الکشان ، ج ۳ ، ص ۲۸۳.
۷-ل : برگ ۲ الف.

قَالَ (١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ:

و المَوتُ تُحفَّهُ المؤمن ١١٥٠)

وَ صَلَـوة (٣) نامحُدُود بر آن صَفَى مَحْمُود كه طاعت ربٌ مَعْبُود بلا صَلوة او باشد مَرْدُود (ت) (٣) و به تأخير (٥) آن بُود مَفقُود قَالَ صَلَى اللهُ عَلَيْه وَسَلَمْ :

« الدُّعْوَاتُ مُوقُوفَةُ وَ الصَّدَقَاتُ مَعبُوسَةُ حَتَّى يُصلَى (آ : برگ ٢ ب)عَلَى ، (٥) وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلِّم (٧) .

« ألدُّعاء (٨) يُحْجِبُ عَنِ السَّمَآء وَ لا يَصْعَد إلى السَّمَاء مِنَ الدُّعاء شَيْ حَتَّى يُصَلِّى عَلَى » (١)

و بر اهل بیت او که (۱۰) مُنافی نفاق باشند (۱۱) و مُکّافِی روفاق(۱۲) قَالَ (۱۳) صَلَّی اللهُ عَلَیْه وَ سَلَّمْ(۱۲) (ب) (۱۵) :

١- ل ، گ : و قال (بجای قال).

۲- از حاشیه ب: برگ ۲ الف یعنی هر گه مرگ هدید مومن است وجد(۱) بهتر از این هدید که
 (جو ، سه کلمه محو شده) بیت : ترا غریب نماید ولی شروق بود

براى حديث رك به: ولى الدين محمد بن عبدالله بن عمر: مشكوة المصابيع، ص ١٣٢

كنوز الحقايق ، ص ١٣٨ ، احاديث مثنوى ، ص ١٢١ ، مكاشفة القلوب ، ص ٩١ .

٣- ت ل ، گ : صلوات .

۴- ت : برگ ۲ ب.

0- ل.گ : ثناءخبر .

9- ل: ابن عبارت را ندارد ، از حاشیه ب: برگ ۲ الف یعنی دعاها باز داشته شود از آسمان و پر غی آید سوی آسمان هیچ دعا تا آنکه صلوة گفته آید بر من برای حدیث قب: جامع الاخبار ، صص ۶۹، غی آید سوی آسمان هیچ دعا تا آنکه صلوة گفته آید بر من برای حدیث قب: جامع الاخبار ، صص ۱۲۳ کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۲۳، ترجمه حصن حصین و عن عمر رضی الله عنه ان الدُعاء مُوقوف بَین السَّماءَ وَ الاَرض لاَ یَصعد منه شَیْ حَتَّی یُصَلِی عَلَی نَبیّك.

٧- ل : قال النبي صلوات الله عليه ، كُ : قال النبي صلى الله عليه و سلم .

۸- ل : الدنیا ، گ : الدعا که بعدا کسی به آن دست برده و درست کرده است .

۹- ب: از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی دعاها همه موقوفند از اجابت و صدقها ...نند از ثواب تا آنکه صلوة فرستاده شود بر من -

براى اين حديث رك به : مشكرة المصابيع ص، ٩ (عن عمر الخطاب)، ترجمه حصن حصين ، ص ٥٠٢ قَالَ عَلَى رَضِيَ الله عَنهُ كُلُّ دُعاء مُحجُّوب حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ -١٠- ن : كه آن (بجاى كه).

۱۱- ب ، ل، ن، گ : باشند .

١٢- ل ، گ : نفات ، ن : نفاق . ١٣ - ل : و قال .

۱۴- ت : صلعم ، ۱۵- ب : برگ ۲ ب .

« ارفَعُوا أَصُواتُكُم بِالصَّلُوة عَلَى أَهْلِ بَيْتِي فَإِنَّهَا تَذْهِبُ النَّفَاقَ » (١) و بر ساير أمّت با همت او كه خير أمّت اند . قَالَ اللهُ تَعَالَى : كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ للِنَّاسِ ، اللّهِ . (٢)

٢ب (۲)

ذكر افتتاح الكتاب

بْعَوْن الله (٣) الملكُ(٥) أَلوَهَابُ

ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که (۶) از اواخر صفر سنة سبع و سبعین و سبع مائة (۷) نور تافت در خانقاه اعظم که به خطه مبارکه خَتُلان(۸) نور سیادت تمام ساخت (۹)

۱- ب : از **حاشبه ب**رگ ۲ ب .

یعنی بلند کنید آوازهای خود را به صلوة گرفتن بر من و بر اهل بیت من که این صلوة دور کنندهٔ نفاق است .

۲- ب، ت : كنتم خبر امة الاية ، ل : كنتم خبر امة ٠

قرآن مجيد ٣ (سوره آل عمران) : ١١٠

ب: حاشیه برگ ۲ ب یعنی بودید شما بهترین امّت حق موحدید وفام... (دو ، سه کلمه زده شده) گ : اخرجت للناس الایة را ندارد .

٣- آ، ب: برگ ٢ ب، ل: برگ ٢ الف، ن: برگ ٩٠ ب.

۴- ب ، ل، گ : كلمه و الله و را ندارد .

٧- آوريل ١٣٨٥ م .

٨- ختلان با ختلان به فتع اول و تسكين ثانيه و آخر نون بلاد مجتمعة ماورا ، النهر قرب سمرقند و بعضهم يقوله بضم اوله و ثانية مشدد و الصواب ، هر الاول و انما الختل قريه في طريق خراسان معجم البلدان ج ٢ ، ص ٢. نيز رك : ليسترينج ص ٣٥

Le Strange: Mesopotamia And Persia under the Mongols. P.87 London, 1903 A.D.

٩- آ: تمام ساخت در خانقاه اعظم که به خطه مبارك ختلان نور حیات سیادت نور تافت در خانقاه اعظم
 که به خطه مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت .

ل ، ن : نور بافت درخانقاه اعظم كه به خطه مباركه ختلان نور جناب سيادت تمام ساحت .

.

خلاصة الناقب

و (۱) بعد از اتمام خَلوات و مَقصوره (۲) و بعضی جماعتخانه (۳) به سعی اهلِ شناخت به واسطهٔ آنکه جوار عقیدهٔ حبیبی (۴) در میدان التماس بتاخت (۵) (ن) (۶) و اخلاص(۷) به خطرِ عظیم مُلتمس افلاختن و بافتن (۸) در تاخت (۱) و آن قران نمود به سابقهٔ (۱۰) مجلی (۱۱) واجب دید اظهار اهل نواخت .

و حال آنكه وجه اخلاص (۱۲) به خطر عظیم آن اهل نوازش (۱۲) لازم الترجیه بود، زیرا كه به جوش محبت در طریق تعزیت (۱۲) (گ) مصلی (۱۵) شوق سیر (آ: برگ ۳ الف) می افزود (۱۶)، لاجرم آن ملتمس به اجابت تحریر مسعف آمد و گشت به عنایت الله الذی هُو با لحقیقه وَدُود.

وَ١٧١) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

١- ل ، ن : حرف و و و را ندارد .

۲- مقصوره: پناه گاه و مأمنِ مقدس (فرهنگ غفاری) حجره کوچك (فرهنگ آنندراج) متصل به طالار مسجد بوده که در این زمان برای صوفیان و خلوت نشینان می باشد همه راویان متفق هستند که در آغاز مقصوره برای حفظ حاکم مُسلمین ساخته شده و طبق قول بعضی نخستین کسی که مقصوره را بنا کرده حضرت عشمان و به گفته بعضی امیر معاویه بوده ، طبری ج ۲، ص ۷۰ مروان در سال ۴۴ هجری مقصوره را در مسجد مستزاد کرد و حتماً می توان گفت که مقصوره در زمانِ أمویان برای فرمانروایان بنا شده و بعداً در همه جامع رواج یافت و سپس ساختمان کوچک برای مُحصلین ساخته شده که بنام زوایا با مقصوره معروف شد و در طالار مسجد عمر و چندین اطاق بدین نوع بوده و به سال ۳۰۰ هجری در مسجد اقصی سه تا حجره برای زنها بوده برای تفصیل رك : تحت کلمه مسجد به : دائرة المعارف اسلامیه، لندن.

۳- گ : و خلوات و مقصوره و بعضی جماعتخانه ی را ندارد.

۴- ل ، ک : حبّی. ۵- ل ، گ : ساخت .

۶- ن : برگ ۹۱ الف . ۷- ت : برگ ۳ الف.

۸-آ، ن: بافتن، ل: بافتن، ت، گ: کنا: در اصل و افلاختن و بافتن، .

۹- ت ل ، گ : در باخت.

١٠- ل ، ن ، گ : به مسابقه السابق في المبدان (المنجد).

١١- حلى و حلى السيف و حلاته حلبته و حلاها تحلية ابسها حلياً قاموس ، (فبروز آبادي). گ : محل،

ت: مجلی. ۱۲- ل: افلاص. ۱۳- آ، ن: کلمه و نوازش به را ندارد.

۱۴ – آ،ن : به قربت ، ل : تقریب (بجای تعزیت). گ : ص ۳۷۰

10- مصلى قال الجاحظ كانت العرب تعد السوابق من الخيل ثمانية ولاتجعل لما جاوزها خطأ ، فاولها السابق ، ثم المصلى- (فقه اللغة ، ابى منصور الثعالبى ، ص ١٢٥) و قب : ابن عربى: فصوص الحكم ، ص ٢٢٥.

۱۶- آ : می آورد.

۱۷-گ : ووی را ندارد.

﴿ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴾ (١)

٣ الف ٢١)

در بیان بعضی از فضایلِ آن عُروة الوثُقی ا

شاهباز با پروازِ آشیانِ عَمَی (۴) شاهسوارِ میطان (ب) (۵) غُرُه حِمَی (۶) شَمسِ سَمای (۷)

١٠ قرآن مجيد : ٨٥ (سوره البروج) : ١۴

ب: حاشیه برگ ۲ ب یعنی اوست پوشندهٔ عیب ها و عفو کنندهٔ گناه ها و مَحب است بر اولیای خود را و نزد اهل تحقیق چنین مقرر است که حضرت حق به نور خود می پوشد گناه های هستی مُحسنین را که خود بگوید و رَجُودك دَنب لا یقاس به دَنب» و دوست می دارد . در (ناخوانا) چه ایشان موصل است ، و به ریاضت مکرم و ... (محو شده) به کلمات خود می گرداند.

۲- آ ، ب: برگ ۳ الف ، ل: برگ ۲ الف ، ن: برگ ۹۱ الف .

٣- ل ، گ : عُروة وَتَقى : عُرُوة الوُثْقَى، دستگير محكم و دست آويز استوار و اين تعبير از قرآن است
 « فَمَنْ يَكُفُرُ بِالطَّاغُوت وَ يُؤمِن بِاللهِ فَقَد استَمْسَكَ بِالعُرْوَة الوُثْقى » قرآن مجبد ١ (سورة البقرة ٢٥٩ ب : بحت كلمه نوشته شده دست آويز استوار .

۴- ب: على، ل ، ن ، گ : عماء ، ت : عا.

العصاء العَضَرَّة الأحديَّة عِنْدُنا لإنه لا يَعْرِفها احدُ غيره فَهُو فِي حِجَابِ الجَلالُ وَ قِبْلَ هِيَ الْحَضَرَة العصاء العصاء الوَقيق وَ الغيم هُوَ الْخَالُ بَيْنَ السَّماء وَ الوَاحديَّة التي هِيَ مَنْشَاء الأسْمَاء وَ الصَّفَات لإن العَصَاء هُوَ الغيم الرَّقيق وَ الغيم هُوَ الْخَالُلَ بَيْنَ السَّماء وَ الْوَصَ وَ هَذِهِ الْخَصْرَة هِيَ الْخَالِلة بَيْنَ سَمَاء الأُحَديَّة وَ بَيْنَ أَرْضَ الكثرة (كاشي اصطلاحات الصوفيه ، الكرض وَ هذه الحَمْد على تهانوى ، كتاب الكشاف في اصطلاحات الفنون ، ح ٢، ص ١٠٨١.

٥- ا : ب : برگ ٣ الف . آ : ميدان عروهما .

۶- ل : ندارد ، ن : میدان عز و حمی ت : میدان عز - و تحت کلمه حمی در ب : حاشیه برگ ۳ الف موضوع فیه کاه.

میطان: (کمیزان) یکی از کوههای مدینه و بعضی غایت و اول غایت حلبه رهان که اسب از آنجا دوانند (فرهنگ آنندراج).

غُره : به ضم اول و تشدید را ، سفیدی پیشانی اسم بزرگتر از درم و سید قوم و بهتر از هر چیز افرهنگ آنندراج)، (غیاث اللغات).

حمی: به کسر اول و فتح میم و در آخر الف به صورت یا بعنی سبزه زاری که برای چریدن ستوران نگاهداشته باشد (غیاث اللغات) علف زاری که آن را حکام برای چهار پایان خود از غیر منع کنند. (فرهنگ آنندراج).

۷- آ: سما (بجای سمای). ل، گ: و شمس سمای را ندارد.

تُدسى(١)، نور فضاى تُدُوسى، (ل)(٢) كيمياى وجود أناسى ، مُختار خيار حضرت ارحمن الشكور ٢١) الفَخُور(٢) بجَناب الدِّيان (٥) قُرة عين (٤) مُحَمَّد الرَّسُولَ و ٧١) ثمرة فؤاد المُرتَضَى وَ البَتُول(٨) المطلع عَلَى حَقَايِق(٩) الأَحَادَبِث وَ التَّفاسير ، المعن(١٠) في السَّراير بالبَصيرة (١١) وَ التبُصير، المُرْشد للطَّالِين (١٢) في الطريق السُّبُحَانَي ، المُوصل(١٢) للمُتُوجِّهِينَ الى الجمال (١٣) الرُّحَماني العَارِف المعرُوف بالسيِّد (١٥) عَلَى الهَمَدَاني خَصَّهُ اللَّهُ اللَّطِيف بِاللَّطَفِ الصَّمَدَاني و ١٤١) رَزَّقْنَا الإستِنَارة (١٧) الدَّائِمَة مِن نُوره (١٨) الحقَّاني. من نُفحات اسراره (۱۹)

نظم (۲۰)

ای گرفتاران عشقت فارغ از مال و منال والهان حضرتت را از خود و جنّت ملال مفلسان کوی شوقت را غلامی کرده چرخ سالكان راه وصلت را دو عالم پايمال

۱- گ : شاهسوار میدان قدسی. ۲- ل : برگ ۲ پ.

٣- ب : برگ ٣ الف تحت كلمه نوشته شده (الشكور) : سياس دانده .

۴- ب : برگ ۳ الف تحت كلمه نوشته شده (الفخور) بنازنده.

0- ل ، گ : الدیار .

٤- ل ، گ : قرة عيون ، ب : برگ ٣ الف تحت كلمه نوشته شده (قرة عين): مردمك چشم .

۷- ب : حرف و و ی را ندارد.

٨- آ، ل ، ن ندارد ، ب : برگ ٣ الف تحت كلمه نوشته شده (البتول) : لقب : فاطمه زهرا.

٩- ل : كلمه و حقايق ، را ندارد .

١٠- ل : المعنى .

۱۱ - آ : بالتبصرة . ب : برگ ۳ الف تحت كلمه نوشته شده (بصبرة) بيناى دل .

١٧- ل ، گ : الطالبين ، ن : اللطيف .

١٣- ب : تحت كلمه نوشته (الموصل) : رساننده سميت بتولا لانقطاء ما عن النساء فضلا و دنيا و حنا.

١٤- آ،ت : جمال (بجاي الجمال) .

١٥- آ، ب : بسيد.١٥- آ : ندارد .

١٧- ل ، گ : استنارا (بجای الاستنارة) ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (استنارة) روشنائی.

۱۸- ب: من نوړ .

۱۹ - ل ، ن ، گ : ندارد و از نفحات اسراره محتملاً اشاره است به چهل اسرار مجموعهٔ غزلیات همدانی، ۲۰ - آ : کلمه و نظم پرا ندارد ، ل، گ : شعر . ت : غزل ، برگ ۳ ب.

عارفان وصف تو مغبوط اشراف (۱) ملك مدبران درگهت سرگشته (آ) (۱) تبه (۳) ضلال هر كه بر خاك درت ره یافت عزی یافت او کز بیان وصف او (۴) فرسوده شد سیر (۵) مقال پیش مجروحان هجرت نیش نوشی پُر شفا تشنگان (۶) وصل را هر آتشی چون صد زلال كشتگان تیغ (۷) عشقت زندگان(۸)جاودان (ب) (۱) صید شاهین غمت شاهان ملك (۱۰) بی زوال در (گ) (۱۱) تمنای خیالت شد علایی جان فشان در (گ) (۱۱) تمنای خیالت شد علایی جان فشان تا چه خواهد دید آخر زین تمنای محال

ذِكْرُ نَسَبِهِ وَ شَرْفُ حَسَبِهِ قَدُّسَ اللَّهُ رُوحُه وَزَادَلَنا فُتُوحُه، ١٢١٥

و هُو ابن السيد شهاب الدين بن مُحَمَّد بن على بن يوسف بن شرف(١٣) بن مُحبَّ بن محمَّد بن جعفر بن عبدالله (١٠) بن مُحَمَّد بن على حسين بن حسن بن جعفر الحُجة (١٥)

این نخستین غزل چهل اسرار است که سید علی همدانی سروده رك به : چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۳، چهل اسرار نسخه خطی ، موزه بریتانیا ، برگ ۱۸۸ ب - فهرست مخطوطات عربی و فارسی مخزونه کتابخانه شرفی بانکیپور : ص ۲۲۹. مستان شاه کابلی ، آتشکده وحدت ، ص ، ۳۷۲.

سعید نفیسی در رساله و یغمای سال هفتم ، شماره نهم ، ص ۵۰ همین غزل را سرودهٔ علاء الدوله سمنانی دانسته است .

۱- آ: اشرافی (بجای اشراف). ۲- آ: برگ ۳ ب.

۳- آ ، ب ، ت ، ل ، ن : چاه ، در نسخه چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۲ ، نیز چاه نوشته و تصحیح از روی چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا ، مستان شاه ، آتشکدهٔ وحدت ، ص ۳۷۲.

۴- ل : آن (بجای او). ٥- آ : سر .

۶- آ، ت : کشتگان . ۷- ن : براه ، ت: تشنگان تبغ .

٨- ن،ت : زنده کاني . ٩- ب : برگ ٣ ب.

١٠- آ، ل : ملكي (بجاي ملك).

۱۱-گ: برگ ۳۷۱.

۱۲- ب : وزادلنا فتوحه . ل : نسبه و شرفه و حسبه ، ت : قدس سره وزادلنا فتوحه .

۱۳ - ب ، ل ، ن ، گ : ندارد ۱۴ - ل ، ن ، گ : عبیدالله .

١٥- ن : كلمه و الحجه ، را ندارد.

بن عبدالله زاهد بن حسين بن على زين العابدين (١) بن حسين الشهيد الزكى بن على الوفى

الرُّضي السُّخي سَلامُ الله عَليهم أَجْمَعين (٢).

عربيه (۲)

أنساب مُنْزَلَةً من حَضْرَة (١) البارى مطهرة « صَفَارَةُ فيًاضة بمناصب فَمنْ عندهمُ كُلُ الْلنَاصِبِ طَارِي(٥) ، (۶) أجمعها

حضرت سيادت فرمودند (٧) قَدُّسَ الله سرَّه وَزادَلنَا بره كه از جانب والده به هفده (٨) نسب به حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم مى رسد.

١- ت : محتملاً دوازده صفحه از نسخه ت فاقد شده است .

٧- ب ، ل : حسين شهيد صلى الله عليه وسلم .

گ : حسين شهيد رضي الله عنه وسلم .

این شجره در ل همین طور نوشته شده و هو این السید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن محب ابن محمّد بن جعفر بن عبيدالله بن حسين الشهيد صلى الله عليه وسلم . و نيز در رساله مستورات (برگ ۳۴۸ الف) مثل متن است ولی عبارت قدری آب زده شده .در جواهر الاسرار اینطور منضبط

وحضرت امير كبير سيّد على بن شهاب الدّين بن محمد بن على بن يوسف بن شرف بن محبّ اللّه بن محمد ثاني بن جعفر عبدالله بن محمد بن حسن بن حسين بن جعفر بن الحجر بن عبيدالله زاهد بن حسين الاصغر بن امام زين العابدين على بن الحسين بن على مرتضى وغيره ». غلام سرور : خزينة الاصفيا ، ج۲، ص ۳۹۷.

٣- ب : شعر : ل ، گ : ندارد ، ن : نظم .

۴- ب: ندارد.

0- در همه نسخه صورت مصرع چهارمین همین است . اگرچه وزنش مطابق نیست به مصاریع دیگر .

۶- ل از و صفارة تا طاری و را ندارد.

ب: حاشیه برگ ۳ ب یعنی گزیدگی نسب های پاك مُنزل از حضرت باری است ، كما بُقال انصاب مُنزل منَ السَّماء فايض است به جميع مناصب به حيثيتي كه انساب مطهرة او همه مناصب عارضي است (کله) ، و آن گزیدگ*ی* به علم و تقوی است .

۷- ل ، ن ، گ : فرمود .

۸- آ : په هنتده ، ن : هينده .

14

عربية ١١)

خلاصة المناقب

ر خيرة الله من الخلق (٢) أبي ثم أمنى (٦) فأنا أبن الخيرين (٦) (آ) (٥) فضة قد صفيت (٤) من ذهب فأنا الغضة ابن (٧) الذهبين من له جَد كَجَدي في الوري الوري الوكامي (٨) فانا أبن القمرين (١)

و مرا خالی بود که (۱۰) به لقب سیّد علاء الدّین (۱۱) گفتندی و او از اولیاء الله بود

١- ب ، ن : نظم ، ل ، گ : شعر :

٧- ل : الخبر . ٣- ل : اني .

۴- در کتاب فارس نامه این البلخی، ص ۴ ، نوشته است که و این الخیرین به زین العابدین گویند در کتاب لغات الحدیث ، کتاب خ ۱۶۲ - آمده است حضرت امام زین العابدین فرموده :

و أنا الخبرة أبن الخبرين ،

٧- ١ : بين . ٨ - آ ، ل ، ن ، گ : كشبخي .

۹- ب: حاشیه برگ ۳ ب یعنی برگزید حضرت حق از خلق (صوابش برگزیدهٔ حق از خلق) پدرِ مرا، بعده مادرِ مرا، پس من پسرِ خیرین (یعنی دو افضل ترین مردم) باشم و نقره را صاف شده است از زر، پس من پسر دو ذهب باشم و کیست که وی را جدیست همچو جد من درمیان خلق (یا) همچو مادرِ من ، پس من پسر دو ذهب باشم (صوابش قصر).

١٠- آ : ندارد . ١١- ب ، ل ، گ : علاء الدين .

ابوالمكارم ركن الدين علاء الدين احمد بن محمد سمنانی البيابانكی قدس الله سرة :وی در اصل از ملوك سمنان است و در پانزده سالگی به خدمت سلطان وقت شغل گرفت ، ولی در یكی از حروب كه سلطان را با اعدا بود ، وی را جذبه یی رسید و بعد ازان در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمانه (۶۸۷ هـ) در بغداد به صحبت شبخ نور الدین عبدالرّحمن كسرقی رسید، در وقت مراجعت از حجاز و در سنه تسع و ثمانین و ستمانه (۶۸۹ هـ) در خانقاه سكاكیه در مدت ستمانه (۴۸۹ هـ) اذن ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه (۴۷۰ هـ) در خانقاه سكاكیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده است . در شهور سنه ۷۲۷ هجری در مرقعی كه امیر چوپان سردار معروف مغول با سلطان ابو سعید مخالفت ورزید و از خراسان با لشكری عظیم به قصد جنگ با سلطان مزبور به طرف سلطان بو سعید رود و ما بین او و سلطان و از خراسان با لشكری عظیم به قصد جنگ با سلطان مزبور به طرف سلطان ابو سعید رود و ما بین او و سلطان واسطه عقد صلح گردد . شبخ بدان سفارت تن در داد، ولی وساطت او مقبول می افتاد ، و چون عمر وی به هفتاد و هفت سال رسید ، شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ۹۲۳ هجری/۱۳۳۶م در برج احرار هفتاد و هفت سال رسید ، شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ۹۲۳ هجری/۱۳۳۶م در برج احرار (بقیه پاورقی صفحه بعد)

و به حسن ۱۱) تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت ، و در امور والد التفات غی کردم (۲) بدان سبب که او حاکم بود در هَمَدان (۳) (ب) و ملتفت به سلاطین و اعوان – و من کلامهٔ (۵).

نظم (۶)

سری کز سرِ معنی با خبر شد درو گنجایش جهان از عکس رویش گشته (۸) روشن اگر اگفه (۹) چو باز ار چشم همت بستی از کل مقر عز تو ج بجز همت نیابی (۱۱) راه مقصود همای همت

درو گنجایش (۷) شادی و غم نیست اگر اکْمَه (۱) نبیند هیچ غم نیست مقر عز تو جز دست جم نیست (۱۰) همای همای همت آنجا متهم نیست

(بقید از یاورقی صفحه گذشته)

صوفی آباد به جوار رحمت حق پیوست ، با شیخ عبدالرزاق کاشانی درمسئله توحید وجودی و شهودی و مطاعن صاحب فتوحات معارضه غود. رك به جامی : نفحات الانس ، ص ۵۰۴ ، شوشتری : مجالس المومنین ، ص ۹۰۳ ، هدایت: ریاض العارفین ، ص ۱۷۸ ، محمد حسین نوائی : رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۲۹ ، داراشکوه : سفینة الاولیا ، ، ص ۱۰۷ ، جنید شیرازی : شد الازار به ضمیمه تعلیقات ص ۲۲۲ ، آذربیگذلی : آتشکدهٔ آذر به ضمیمهٔ تعلیقات ، ج ۱ ، ص ۴۰۹ . مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۹۳ ، مجلهٔ و یغما به سال هفتم ، شماره هشتم و نهم ، و مقاله سعید نفیسی به ، غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۹ .

۱- ل ،گ : **به ح**سب .

٧- ل : ملتفت نمي بودم - گ : التفات نمي نمودم .

۳- هَمُدان بالتحریك ها و الذال معجمة و آخره نون ، فی الاقالیم انرابع ... ولا شك عند كل من شاهد همدان بانها احسن البلاد - معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۹۱۸ ، لیسترینج ، ص ۱۸۶ ، علی هَمُدانی خودش در رساله همدانیه برگ : ۲۰۷ ب : فرموده و همدان اسم دو موضع است بكی از مین و روم از عراق و اولا به سكون میم آمده است و دوم به فتح میم .

۴- ب: برگ ۴ الف . ۵- ل ، ن : ندارد .

۶- ل ، گ : شعر .

۷- ب : چهل اسرار کنجایشی ، ل ، ن : کنجایی .

۸- ل ، گ : گشت .

۹- کور مادر زاد (فرهنگ آنندراج).

مرجع ضمیر من کلامه به خودش سید علی هَمُدانی است نه که پدر ایشان برای این که این در چهل اسرار سید علی هَمُدانی مندرج است رك به : چهل اسرار ، امرتسر ، ص ۴ تخلص وی را در مقطع آورده است.

۱۰- ل ، گ : ندارد .

١١ - ب ، ل ، ن : نبابد . گ : نبابد .

علی چون همت عالی نداری ترا گامی به کویش لاجرم (۱) نیست (۲)

الحمد لله الهادى الاسلام (٣) كه مرا از خواص (٣) و عوام اهلِ اسلام توفيقِ محبت و متابعتِ آل طه و يس (٥) كرامت نمود و سعادت جز در موافقتِ (۶) ايشان محمود نفرمود . قَالَ الله تعالى :

«قَلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحبُّون الله فَاتَّبعُوني يُحببكُمُ الله» (٧. ٨)

۱- ب ، ل، ن ، گ : ز کویش.

۲- برای این غزل قب : چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۴ ، چهل اسرار نسخه خطی متعلق به
 موزهٔ بریتانیا برگ ۱۸۹ ب ، مستان شاه کابلی : آتشکدهٔ وحدت ص ۳۷۷ ببعد .

ن : هاري (بجاي الهادي).

٣- گ: السلام.

۴- ل : مبر ، ن : مرا (بجای مرا از) . گ : مر خواص و .

0- طه و يس هر دو لفظ نام سوره قرآن مجيد است و اين هر دو اسم مبارك آن حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم است (غياث اللغات).

۶- گ ، موافقت (نقطه های وف و ق» را ندارد). ب ، ل ، ن ، گ : موافقت آن محمود .

٧- قرآن مجبد ٣، (سوره آل عمران) ٣١:

٨- ب ، ل، گ : فقط و فاتبعوني يحببكم الله » را دارد .

ب حاشیه برگ ۴ الف یعنی متابعت من کنید دوست دارد ، شما را خدا و دوستی از نسبت به بنده آن است که او راضی باشد از بنده و حامد فعل او و یعببکم الله مجزوم است بنابر آنکه در جواب امر و او» واقع است و چون حضرت نبی محبوب حضرت حقند ، پس هر که دعوی حب حضرت حق کند ، بر او لازم است که تابع نبی باشد چه او محبوب محبوبست و بترب محبت در متابعت و سلوك سببل است (كذا) قولا و عملاً و اعتقاداً چه دعوی محتشی (كذا) جز به این به نور حق طریقه او طلسم ... (ناخوانا) مُحمد آمد پس هرگز کسی که در طریقه او نصیبی نباشد از محبت او نیز نصیبی نباشد . چون متابعت بجای آورده بود باطن او و (دو سه کلمه آب زده شده) نفس او به باطن حضرت نبی علیه السلام و سر و قلب و نفس با نفس او به باطن حضرت نبی علیه السلام و سر و قلب و نفس بناست ... (دو ، سه کلمه محو شده) یافته بود و حضرت نبی علیه السلام چون مظهر محبت بودند به این مناسبت ... (محو شده) متابع لازم نیز بقدر حبیب خود از متابعت قسطی از محبه الله مرزوق گردد که ...

و از باطن نور حضرت ... (دو ، سه کلمه محو شده) محبت در باطن (یك کلمه محو شده) تابع سرایت کند فیگُون محبًا الله و محب که (دو ، سه کلمه محو شده).

بيت :

از در او (محو شده) بگردان ای دل هر که دورست ازین در به خدا نزدیکست (بقبه از پاورقی به صفحه بعد)

و قَالَ (١) صلى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَم : إِنَّ اللهِ وَ لهُ الْحَمْدُ عَرَضَ حُبُّ عَلَى وَ فَاطِمَة و ذُرِيَّتِهِا عَلَى اللهِ عَلَى مَنْهُمُ السَّرُسُلِ فَمَنْ اجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جُعَلَ مَنْهُمُ السَّيْسَعَة وَ إِنَّ اللهِ (٣) جَمَعَهُمْ فِي الْوَصِيَاءَ (٣) وَ مَنْ أَجَابِ بَعْدَ ذَلِكَ جَعْلَ مَنْهُمُ السَّيْسَعَة وَ إِنَّ اللهِ (٣) جَمَعَهُمْ فِي الْجُنَّة فَي (٥)

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم (٤):

« مَنْ أُحــبُ أَنْ يُخْيِ حَيَاتِي وَ يَمُوتُ مَوْتِي وَ يَدْخُلُ الْجَنَّة الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْبَتَوَلَ (٧) عَلَى ابَنِ أَبِيْطَالِبِ وَ ذُرِيَّتَهُ الطَّاهِرِيْنَ أَنِمَّهُ الهُدَى وَ مَصَابِيحَ الدُّجَى مِنْ بَعدِهِ فَانَّهُمْ لَن (٨) يُخْرجُوكُمْ مَنْ بَابِ الهُدَى الَى بَابِ الضَّلَالَة ، (١)

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

اللَّهُمُّ أرزُقْنَا ... (دو ، سه كلمه محو شده } باطن و متحايف (كذا) باطن نبى باشد و بعيد از وصف محبوبيت بود (دو ، سه كلمه محو شده) وَ لَمْ يَكُن مَحبوباً للّه مُحبا كُم لَهُ نَعْوذُ بِاللّهِ مِن شُرُورِ أنفسنا. ١- نسخه گ از مطلب . و و قال صلى الله عليه وسلم : أنَّ اللّه وله الحمد عرض حبُّ على ... تا ... الصادر عن حضرة الجلال المراد به ارادة الكمال، را ندارد . (صص ١٤-٣٢ همين كتاب).

۲- آ: برگ ۲ ب.

٣- ب ، ل عبارت و فمن اجاب ... اوصباء ننوشته.

۴- ب: والله ، ل: ندارد.

0- این حدیث در کوکب دری ، ص ۷۹، از روی خلاصة المناقب درج شده . حاشیه ب : برگ ۴ الف : یعنی حضرت حق که اوست سزاوار حمد عرض کرد دوستی علی و فاطمه و دوستی در بابت ذریت ایشان بر خلق ، پس هر که سابق شد از ایشان به قبول و اجابت ، آفرید از ایشان پیغیبران را و هر که بعد ایشان اجابت کرد ، آفرید از ایشان شیعه را که گروهی همه یکدل اند . (که گروهی همه یك دل اند اضافه شده

) و این هر دو طایفه در بهشت جمع اند .

۶- آ : ندارد.

٧- آ : فلبتوكل (هجاى فلبتولً).

۸- آ، ب: لا (بجای لن).

۹ حاشیه p: p الف یعنی هر که او دوست دارد که حیوة او چون حیوة من باشد و ممات او چون مین باشد و دوست دارد آنکه در آید به بهشتی که وعده دارد پروردگار من ، پس این مرد را گو علی بن ابی طالب و ذُریّت او را که امامان اهلِ هدایت و چراخ ها و بعد { در ، سه کلمه محو شده } که ایشان هرگز نبرد { یک ، دو کلمه محو شده } شما را از هدایت سوی در ضلالت . این حدیث در کوکب دری ، ص ۹ به نقل از خلاصة المناقب نوشته شده . و نبز قب: سیوطی : اللّنالی المصنوعه ، ۹ ، ص ۹ ، ص ۹ ، ص ۹ ، اللّنالی المصنوعه ، ۹ ، ص ۹ ، ص ۹ ، ص ۹ ، الله به متهم) کنز العمال ، ۹ ، ۹ ، 9 ، 9 ، 9

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمْ:

« أوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبِ أَخَامِنْ أَهْلِ السَّمَا (١)(١) اسْرافِيْل ثُمَّ مِيْكَائِيْل ثُمَّ جِبْرِئِيْل، وَ أَوَّلُ مَنْ أَحَبُهُ وَ مِنسَهُمْ حَمَلَهُ السَّعَرَاشِ، ثُمَّ رِضُوانٌ خَازِنِ أَجَنَّةٍ ، ثُمُّ مَلَكَ الْمُرْتَ وَ إِنَّ جَبْرُئِيْل، وَ أَوَّلُ مَنْ أَحَبُهُ وَ مِنسَهُمْ حَمَلَهُ السَّعَرَاشِ، ثُمَّ رِضُوانٌ خَازِنِ أَجَنَّةٍ ، ثُمُّ مَلَكَ الْمُرْتِ وَ إِنَّ مَلَكَ المُوتِ (١) مَنْ أَلِيْطَالِب (١) . (ل) (١) كَمَا يَتَرَحَمُ عَلَى مُحِبٌ عَلَى الْمُنْ إِنْ أَبِيطَالِب (١) . (ل) (١) كَمَا يَتَرَحَمُ عَلَى الْأَنْبِسَيَا ، عَلَي النَّالِم. (٥)

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمْ:

« لمّا أسْرِى بِي إلى السّمَاء ثُمُّ مِنَ السّمَاء الى سدْرَة المنته او قفْتُ بَيْنَ يَدَى رَبّى ، فَقَالَ : مَا مُحَمَّدُ ، قَلْتُ : لِبِيكُ وَ سَعَدَيْكَ (ع)، قَالَ : قَدْ بَلُوْتَ خَلْقى ، فَإِيْهُمْ (٧) رأيتَ أَطُوعَ لَكَ ؟ قَلْتُ : رَبّى عَلَيًا ، قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، قَالَ : فَهَلا إِتَخَذَّتُ لِنَفْسِكَ خَلِبِ فَة يسؤدي لَكَ ؟ قَلْتُ : أَخْتَرَكِي (١٠) فَإِنَّ خَيْرَتَكَ عَنْكَ أَحَكَامِكَ (٨) وَ يُعَلِم عبَادى مِنْ كَتَابِي مَا لا يَعْلَمُونَ قُلْتُ : أَخْتَرَكِي (١٠) فَإِنَّ خَيْرَتَكَ خَيْرَتِي، قَالَ : أَخْتَرَتُ (الفَ) ١٠٠) لَكَ عَلَيًا فَاتَخذَهُ لِنَفْسِكَ خَلِيْفَةٌ وَ وَصِيا وَ نَخَلْتَهُ (١٠) خَيْرَتِي، قَالَ : أَخْتَرَتُ (الفَ) ١٠٠) لَكَ عَلَيْكَ أَتَخذَهُ لَانَفْسِكَ خَلِيْفَةٌ وَ وَصِيا وَ نَخَلْتَهُ (١٠) عَلَيْكَ عَلَيْكَ أَتَخذَهُ لَا فَسَكَ خَلِيْفَةٌ وَ وَصِيا وَ نَخَلْتَهُ (١٠) عَلَيْكَ عَلَيْكَ أَتَخذَهُ لَا فَسَكَ خَلِيْفَةٌ وَ وَصِيا وَ نَخَلْتُهُ (١٠) عَلَيْكَ عَلَيْكَ أَتَخذَهُ لَا فَسَكَ خَلِيْفَةٌ وَ وَصِيا وَ نَخَلْتَهُ (١٠) عَلَيْكَ عَلَيْكَ وَلَمُ مُنْ اطَاعَنِي وَ هُورُ أُولِيَائِي وَ هُو (١٥) وَلَيْدُ السَّدُنِ فَقَدْ الْعَنْفِي وَ هُورُ أُولِيَائِي وَ هُو (١٥) وَلَيْدُ السَّدِي الْمَامُ مَنْ اطَاعَنِي وَ هُورُ أُولِيَائِي وَ هُو (١٥) وَلَيْدُ السَّدِي الْمَامُ مَنْ اطَاعَنِي وَ هُورُ أُولِيَائِي وَ هُو (١٥) الْكَلِتَةُ السَّدَ الْعَلِيقَةُ وَقَدْ الْعَبْنِي قَدَدُ الْعَنِي وَمَن الْمَامُ مَنْ الْمَاعِنِي وَ مَن الْمَامُ فَقَدَ أُبَعْضَتُهُ فَقَدُ أَبَعْضَنِي فَبَسُرُوهُ بِذَلِكَ الْتَي الْمُعْتَدُ الْعَنْمِي وَ مَن الْمُعْتَدُ فَقَدَ أَبَعْضَنِي فَبَسُرُوهُ بِذَلِكَ وَالْمَامِنُ وَالْفَلَكُ وَلَوْلَ الْمُؤْمِنِي فَيَدُولُ الْمُعْتَدُ وَيَعْرَالُولُ وَلَالَاعَنِي وَ مَن السَامُ عَلَدُ الْمَعْدُ وَلَالَ وَلَا اللّهُ الْمُؤْمِنُ وَلَالًا عَنِي وَلَا الْمُعْمَلِي فَيَدُ الْمُؤْمُ وَلَالَاعَلَى وَالْمُوالِمُ الْمُؤْمِلُولُ وَلَالَ اللّهُ عَلَى الْمُعْتَلُولُونَ الْمُعْتَلِقُ الْمُؤْمِلُ الْمُؤْمُ الْمُؤْمُ الْمُعَلِي الْمُعْمُولُومُ الْمُعْمُولُومُ الْمُعُلِقُ الْمُؤْمُولُومُ الْمُومُ الْمُعُولُومُ الْمُ الْمُعُولُومُ الْمُؤْمُ الْمُؤْمُ الْمُؤْمُ الْمُؤْمُ الْمُو

۱- ب : برگ ۴ ب.

۲-آ، ن : ندارد. ۳- ب، ن : ندارد . ۴- ل : برگ : ۳ ب.

0- حاشیه ب: (برگ الف) یعنی اوّل کسی که علی این ابی طالب را برادر گرفت از اهل آسمان اسرافیل بودند ، بعده ، میکائیل و بعده جبریل اوّل کسی که دوست داشت وی را از اهل آسمان حَبّلهٔ عرش بودند ، بعده رضوان خازن بهشت ، بعده ملك الموت که عزرائیل است و مهربانی می کند بر مُحبّانِ امیر همچنان که مهربانی می کند ، بعنی قبض روح به صورت شفقت می کند که موجب دهشت نباشد (یعنی قبض روح تا آخر گریا اضافه شده توسط مترجم) در کوکب دری ، ص ۸۰ از خلاصة المناقب نقل شده رك به : الزاهد ابی محمد ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج۲ ، ص ۲۸ (عن عبدالله بن مسعود).

۶- برای تشریع این کلمات رك به : مدّ القاموس ، ج ۲ ، ص ۱۳۶۱.

۷- آ ، ل ، ن : فانهم .۸- آ ، ب ، ل ، ن : کلمه و احکامك » را ندارد و زیادت نوشته شده از روی کوکب دری ، ص ۸۳ . ۹- آ : اخترنی . ۱۰- آ : برگ ۵ الف. ۱۱- آ : کلته .

۱۲- ل: ينالها. ۱۳- ل: يست لاحد. ۱۴- ل: فقط كلمه و اعطبته» را ندارد و در ون » از ولنفسك» تا و اعطبته افتاد. ۱۵- آ، ل، ن: على، سيوطى: اللئالى المصنوعة، ج ۱، ص ۱۸۸: ان عليًا. ١٤٠ سيوطى: اللئالى المصنوعة، ج ۱، ص ۱۸۸، امام اوليائي و نور من اطاعى.

۱۷- قب: تفسير قرات كوفى ، ص ۱۳، سليم كوفى : كتاب سليم ، ص ۷۶. قرآن مجيد : ۴۸ (سوره الفتح) : ۲۶. ۱۵۷- ابى جعفر، امالى ، ص ۲۸۶ ، كنزالعمال ، ج ۶، ص ، ۱۵۲. سيوطى: اللّنالى المصنوعة ، ج ۱، ص ۱۸۸ و من البغضة البغضنى فبشره بذلك مجاء على فبشرته.

مَا مُحَمَّدُ ، قَلْتُ : رَبَّى فَقَدْ بَشُرْتُهُ ، فَقَالَ عَلَىٰ أَنَا عَبْدُ السِّلَه وَ فِي قَبَضَته إِنْ يُعَاقبسني(١) فَبِذُنُوبِي وَ إِنَّ تَمُّ لِي وَعْدِي ، فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلائِي ، قَالَ أَجَل ٢١) وَ آجُعَلُ رِبْقَةَ الإيْمَانُ بِهِ ، قُلْتُ قَدُّ فَعَلْتَ (٣) ذَلِكَ ، قَالَ : يَا مُحَمَّدُ غَيْرَ انَّى تَخُصُّه (١) بشَى (ب) (٥) مِنَ البَلا ، لَمْ أَخَصُّ بِهِ آحَدَامَنْ أُولْيَائَكَ ، قُلْتُ (٤) رَبَّى و (٧) آخَى وَ صَاحِبَكَ، قَالَ : قَدْ سَبَقَ فِي عِلْسَمِي، إنَّهُ مُبْتَلِي (٨) لُولاً عَلِي لَمْ يَعْرَفْ حِزْبِي وَ لا (١) أُولْيَإِي وَ لاَ أُولِيَا مَ رُسُلي. (١٠)

٧- آ : اجلى ، ن : ندارد. ۱- ل : تعاقبني .

۴- آ : تحصه ، ب : تحصه ، ن : اختصه . ٣- ل : فقلت .

٥- ب: برگ ٥ الف . ٤- آ : كلته .

11

٧- ل ، ن : ندارد . . . ٨- آ : مبتلی ، ل : مقبلی ، ن : مبلی .

٩- آ : حزبى فلا تفسير فرات كوفى ، ص ١١٥، لولا ... رسلى.

۱۰- حاشیه ب: هرگ ۴ ب یعنی هرگاه که به شب رفتم که(کذا) سوی آسمان و از آسمان تا سدرةً المنتهى ايستاده داشته شدم ،ميان دو دست پروردگار خود ، پس گفت پروردگار يا مُحَمَّد ،گفتم : و لبيك ای پروردگار من ، پروردگار گفت : خلق مرا آزمودی کدامی ایشان را (دو ، سه کلمه محو شده) مختار تریست به حق گفتم: ای پروردگار من علی را دیدم، پروردگار گفت: راست گفتی ای محمّد، گفت :پروردگار چرا نگرفتی برای نفس خود خلیفه که ادا کند احکام ترا از تو و تعلیم کند ، بندگان مرا از كتابِ من آنچه نمى دانند ، گفتم : بار خدايا اختيار كن از براى من خليفه كه اختيار تو اختيار من است ، خدای تعالی گفت ، اختیار کردم خلیفه را برای تو علی ، پس او را برای نفس خود و وحی (یك، دو کلمه محو شده } و من او را اعلم خود و حلم خود (دو ، سه کلمه محو شده) حقا که نداده ام این مرتبه به هیچ احدى را نيست كه بدهم به هيچ احدى بعده ، اى محمّد او رايت و علم اهل هدايت است ، امام است هر كه مطبع ماست و نور اولیای ماست و امت کلمه آنکه گفتم ، لازم گردانیدم .نسبت به متقین که آن کلمه توحید است ، هر که دوست می دارد او را پس چنان است که مرا دوست می دارد و هر که بغض و نفاق مى ورزد او را ، پس چنان است كه بغض مى ورزد مرا، پس بشارت ده او را يا محمد ، گفتم : ای پروردگار ۱ من بشارت دادم او را ، پس گفت علی: من بندهٔ خدا ام و در قبضه اویم اگر عتاب کند او مرا، پس به سبب گناهان من خواهد بود و اگر تمام گرداند به من مر آن وعده خود ، خداوندگار من است ، همه تكبر (دو ، سه كلمه آب زده شده) گفتم : تكبر ... (دو ، سه كلمه آب زده شده) فضائل على بسيار است غیر اینکه (دو ، سه کلمه آب زده شده) به چیزی از بلا یعنی به مجاهدهٔ بسیار آزمودن ... (دو ، سه كلمه محوشده) گفتم او و برادر من است (دو ، سه كلمه محوشده) علم من (يك كلمه محوشده) هیچ کس از اولیای من .

بیت :ماند او را به کس (دو سه کلمه محو شده) تا نش را اولیا نکنیم

که اگر نبودی شناخته نشدی گروه نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من برای این حدیث قب: کوکب دری ، ص ۸۳ ، برای این حدیث قب :اللّنالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ (حدیث لایصع)، تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۵.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمْ :

« حِيْنَ (١) تَخَلَفَ جَبْرَئِيلُ قَالَ (٢) : قَالَ اللهُ مَنْ تُجِبُ مِنَ الْخَلَقِ بِا مُحَمَّدُ فَقُلْت (١) : عَلَيْا ، فَقَالَ إِلَى يَسْلُولُهُ ، مَا لَعَقْت فَإِذَا عَلَى مِنْ يَمَارِي إِفَائِمٍ ، (٢):

وَ قَالَةُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلِّمُ :

« لَمَا عُرِجُ بِيَ إِلَى أَلسَما مَ رايت عَلَى بَابِ الجنَّة مَكَتُوبا لاَ إِلهَ الله مُحَمَّدُ رَسُولُ الله وَ عَلَى مُجبَّهِمُ عَلَى خَبِيْبُ اللهِ وَ فَاطِمَةُ أَمَةُ اللهِ وَ عَلَى مُحبَّهِمُ رَحْمَةُ اللهِ وَ فَاطِمَةُ أَمَةُ اللهِ وَ عَلَى مُحبَّهِمُ رَحْمَةُ الله عَلَى مُعبَّهِمُ (١١) وَ عَلَى مُبغَضهمْ (١٢) لَعْنَةُ الله ع (١٣)

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيه وَ سَلَّم :

« إِنَّ اللَّه جَعَلَ لِأَخِي عَلِيَّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ فَضَائل لا تُحصِي كَثيرَة (١٢) فَمَنْ ذكرَ فَضِيلَةً

۱- آ، ب: ندارد.

۲- آ : ندارد.

٣- ب ، ل : قلت .

۴- ب: حاشیه: برگ 0 الف یعنی واپس ایستاده بود جبرئیل که خدای گفت: کرا دوست می داری از خلق ای محمد، گفتم: علی را بعده حضرت حق گفت که ملتفت شوی سوی چپای خود (رسول فرمود)
 که ملتفت شدم و علی در چپای من ایستاده بود.

٥- آ : بلغته (بجاي بلغة على).

۶- ل : ان

٧- آ : كما، ب، ل : ١١ .

٨- ل : برگ ۴ الف.

٩- براى اين حديث قب : عبيدالله بسمل : ارجع المطالب في مناقب اسد الله الغالب ، ص ٥٠٤.

۱۰- ن : برگ : ۹۲ الف ۱۱- ب ، ل ، ن : ندارد . ۱۲- ل، ن : مبغضیهم .

۱۳ - ب: حاشیه برگ 0 الف هر گاه که برآمده شدم من سوی آسمان ، دیدم بر در بهشت نوشته که نیست خدای بجز خدای بحق و مُحَمَّد رسول وی است ، و علی دوست داشته شده وی است . و حسن و حسین گزیدگان وی اند و فاطمه رضی الله عنها کنیزك اوست (و بر محب ایشان رحمت خداست) و بر اهل بغض ایشان لعنت خداست . برای این حدیث رك به : الزاهد ایی محمد دیلمی ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲ ، ۲۷ (عن ابن عباس).

۱۴- ب، ل: کثرة.

مِنْ فضائِلهِ مُقِراً بِهَا غَفَرَ اللهُ لهُ مَا تَقَدَّم (١) مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيْلَة (ب) (٢) مِنْ فَضَائِلهِ مُقَراً بِهَا (٣) لَمْ تَزَلَ المَلنِكَة (٦) يَسْتَغَفُرُونَ لَهُ مَا بَقِي لَتدكَ البكتابَة (٥) رَسْمْ وَ مَن اسْتَمَعَ إِلَى مَضِيلة (٤) مِنْ فَضَائِله غَفَرَ اللهُ لهُ الذُنُوبِ التي إكْتَسَبَهَا بِالإِسْتَماعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى فَضِيلة مِنْ فَضَائِله غَفَرَ اللهُ لَهُ الذُنُوبِ التي اكْتَسَبَهَا (٧) بالنَظر (٨) »

ثُمُّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ :

« النَّظُرُ إلى على ابْنِ أَبِيْطَالِبٍ عِبَادَة وَ ذِكْرُهُ عِبَادَة وَ لاَ يُقْبَلُ اللهُ إِيَمَانَ عَبْدُ إلا بولاته (١) وَ الْبَرَاءَ قَ مِنَ أَعِدَانُهِ » (١٠)

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ (١١):

« عَاهَدَنِي رَبِّي أَنَّ لاَ يُقْبَلُ إِيمان عَبْد (١٢) إلا بِمحَبَّةِ آهْلِ بَيْتِي » (١٣)

١- آ : ندارد (له ما تقدم). ٢- ب: برگ ٥ ب.

٣-ن : « غفر الله مقرابها ، افتاده .

۴- آ ، ل : اللاتكة .

۷- ل : و بالاستماع اكتسبها ، را ندارد .

 $A- \psi$: حاشیه پرگ 0 ψ رسول فرموده اند : په درستی که الله تعانی آفرید مر برادرِ مرا علی ابن ایسطالب را فضائل پی حساب ، پس هر که یاد کند فضیلتی از فضایل او و حالانکه مقر و معتقد است په آن فضیلت پیامرزد حق تعالی مراو را آنچه تقدیم یافته است از گناهان او هر که پنویسد فضیلتی از فضایل او و حالاتکه مقر است په آن فضیلت ، همیشه ملاتکه طلبِ مغفرت می کند برای او تا آنکه ماند په آن کتابت را رسمی ، و هر که (دو ، سه کلمه محو شده) سوی فضیلتی از فضایل او ، حق تعالی پیامرزد گناهای (دو ، سه کلمه محو شده) پیامرزد حق تعالی گناهای (دو ، سه کلمه محو شده) پیامرزد حق تعالی گناهای او که کسب کرد .

قب: اهى جعفر، امالى ، ص ۸۴، علامه سليمان حنفى ، يناهيع المودة ، ج ١، ص ١٣١، عبيدالله بسمل، ارجع المطالب ، ص ٩٨، جامع الاخبار ، ص ١٤.

٩- آ، ن: بولايتة .

۱۰ قب: كنز العمال ، ج۶ ، ص ۱۵۲ ، و مصنف اللئالی المصنوعة ، این حدیث را موضوع گفته ،
 ج ۱ ، ص ۱۷۷ .

١١- ن : تعالى بجاى صَلَى الله عَلَيهُ وَ سَلَّم .

۱۲ - آن ، ن : ایمان حدیث عبد.

-17 ب حاشیه : برگ 0 ب : یعنی معاهده کرد با من پروردگار که قبول نکند ایمان بنده را مگر به دوستی اهل بیت من . قب : امالی ، ص ۸ در کوکب دری ، ص -18 از روی خلاصة المناقب درج شده ، ارجع المطالب ، ص -18

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمْ:

« وَ اللَّذِى نَفْسِى بِيده لا تَزُولُ قَدْم عَبْد يَوْمَ السقيامَة حَتَّى يَسْأَلُهُ ١١) اللهُ عَنْ حُبِنَا اهْلَ الْبَيْت (٢) ، فَقَالَ عُمَر : مَا آيَةُ حُبِّكُمْ مِنْ بَعْدَكُمْ ٢ فَوَضَعَ يَدَه (الف) (٣) عَلَى رَاسِ عَلِيِّ ابْنِ الْبَيْت (٢) ، فَقَالَ عُمَر : مَا آيَةُ حُبِّكُمْ مِنْ بَعْدَى حُبٌ هَذَا ٢) .

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ :

« إذا كَانَ يَوْمَ الْقَيَّسَة يَقْعَدُ عَلَى ابْنِ ابِيْطَالْبِ عَلَى الْفَرْدُوسِ وَ هُوَ جَبْلُ قَدْ عَلَا عَلَى الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ رَبِ الْعَالَمِيْنِ وَ مَنْ سَفَحَه يَتَفَجُّرُ انْهَارِ (٥) الْجَنَّةِ وَ يَتَفَرَّقُ فِي الْجَنَانِ وَ هُوَ الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ رَبِ الْعَالَمِيْنِ وَ مَنْ سَفَحَه يَتَفَجَّرُ انْهَارِ (٥) الْجَنَّة وَ يَتَفَرِي عَلَى الصَّرَاطَ الأُ وَ جَالِسَ عَلَى كُرُسِي مِنْ نُورٍ تَجْرِي (٢) بَيْنَ يَدِيَهُ التَّسْنِيم، لا يَجُوزُ أَخَذ (٧) عَلَى الصَّرَاطَ الأُ وَ جَالِسَ عَلَى كُرُسِي مِنْ نُورٍ تَجْرِي (٢) بَيْنَ يَدِيهُ التَّسْنِيم، لا يَجُوزُ أَخَذ (٧) عَلَى الصَّرَاطَ الأَ وَ مَعَمَّ مَنْ نُورٍ تَجْرِي (٢) وَلاَيَةِ آهُلِ بَيْتِهِ وَ يُشْرِّفُ عَلَى الْجَنَّة فَيُدُخِلُ مُحبِّد (١٠) الجَنَّة وَ مُبْعَضِيه (١١) (١٢) (١٠) النَّار (١٢).

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

....

١- آن ، ن : يسالك .

٧- ل : و اهل بيتنا . ٣- آ : برگ ۶ الف.

۴- ب: حاشیه پرگ 0 ب یعنی سوگند می خورد که آنکه نفس من پید قدرت اوست که نگردد قدم بنده در روز قیامت تا آنکه سوال کند حضرت حق اورا از دوستی ما و از دوستی اهل ما ، بعده عمر ، گفت : چیست طاعت دوستی شما بعد از شما ؟ پس نهاد حضرت پیغمبر دست خود را بر سر علی این ابیطالب و او متوجه جانب حضرت رسالت بود ، پس فرمود حُب من بعد از من حُب این مرد است ، کوکب دری ، ص ، ۸۰ ، عبیدالله بسمل : ارجع المطالب ، ص ۵۲۴.

٥- سفحه يتفجرانها ، ل : صيفحه نفجرانهار.

ء- ب : يجري .

۷- آ ، ل، ن : لاحد ، ب : ندارد و تصحیح از روی کوکب دری ، ص ، ۸۵.

٨- ل : ولايه و ولاء. ٩- ل : ندارد .

۱۰- ن : محبیه . ۱۱- ن : مبغضیه .

۱۲- ب: برگ ۶ الف.

۱۳- ب: حاشیه برگ ۶ الف یعنی چون شود روز قیامت نشیند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر فردوس و آن کوهی بالای جنت است و زبرین نهار آب آن کوه است که بزرگ می شود جویهای بهشت و متفرق بشوند درو و او جالس است بر کرسی از نور که جاریست میان دو دست او شراب تسنیم که در بهشت عالی تر از وی شراب نیست ، نگذرد هیچ کس بر صراط مگر آنکه براة باشد به او به ولایت امیر و ولایت اهل بیت او و شرف است (یك ، دو کلمه محو شده) و دوستان خود را در بهشت و اهل بغض را در آتش - قب : مودة القربی ، ص ۶۶- عبیدالله بسمل ، ارجع المطالب ، ص ۱۵۰ ، الزاهد آبی محمد ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲ ، ص ۲۸ .

« لواجْتَمَعَ الخَلايقَ (١) عَلَى حُبُّ عَلِى ابْنِ آبِيطالِب ، لَمَا خَلَقَ اللهُ النَّارَ (٢) » (ل) (٣).

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم لِعَلِيِّ :

﴿ أُنْتَ العُرُورَةِ (٢) الوُثُقَى (٥).

وَ قَالَ (٤) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمْ:

« فُضِّلَ عَلَى ابْنِ أَبِيطَالِبَ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ (٧) بِسَبْعِيْنَ مَرْتَبَةٍ (٨) .

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ :

« أَبُوبَكُرْ نَظِيْرُ إِبْرَاهِيمَ وَ غُمْرُ نَظِيرُ مُوسى وَ عُثمانُ نَظِيرُ هَارُونَ وَ عَلِي نَظِيرى» (١)

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ (١):

« لِكُلِّ نَبِيِّ وَصِيٌّ وَ وَارِثْ وَ إِنَّ عَلِيّاً وصينى وَ وَارِثِي (١١١)»

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ لَمَعَلَى :

« تُقَابِلُ (١٢) عَلَى التَّاوِيْلِ كَمَا قَابَلْتُ عَلَى التَنْزِيْلِ » (١٣)

١- ن : از و قال تا النار و افتاده ».

۲- ب: حاشیه برگ ۶ الف یعنی اگر مجتمع گردیدند خلائق به ولایت علی بن ابیطالب هر آیینه نیافریدی حضرت حق آتش دوزخ ، روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۷ ب ، قب :علامه سلیمان حنفی بلخی ، بنابیع المودة ، ج ۱، ص ۱۲۵، ج ۲، ص ۵.

٣- ل: برگ ۴ ب. ۴- ل ، ن: عروة.

0- برای این حدیث قب : کتاب سلیم ، صص ۹ ، ۹۹- کتاب تفسیر فرات کوفی ، ص ۶۲.

۶- ل : اصحابه . اصحابه .

۸- برای این حدیث قب : کوکب دری ، ص ۸۰.

٩- ب: حاشيه برگ ۶ الف يعنى ابوبكر نظير ابراهيم است. در فضايل (مترجم) و عمر نظيرِ موسى و عثمان نظير هارون و على نظيرِ من، كتاب الرياض النضرة، في مناقب العشرة المبشرة، ج٢، ص ٢٣.
 علامه سليمان حنفى: ينابيع المودة، ج ٢، ص ٥٩.

١٠- آ : عليه السلام .

۱۱- ب: حاشید برگ ۶ الف یعنی هر نبی را وصی و وارثی است و به درستی علی وصی من و وارث من است - قب: سیوطی :اللنالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ عن ابن بریدة عن ابید مرفوعا - صع ابن نعیم همدانی ، روضة الفردوس ، برگ ۳۸۱ الف .

١٢- ل، ن : نقاتل على التاويل كما قاتلت على التنزيل ، كنز العمال ، ج٤، ص ١٥٥،

انا اقاتل على تنزيل القرآن و على بقاتل على تاويله نيز قب : سلبم ، كتاب سلبم ، ص ، ٢٩، تفسير قرات الكوفي ، ص ، ٧٩ ، ابو نعيم اصفهاني ، حلية الاولياء ، ج ١ ، ص ۶٧.

۱۳- ب: حاشبه برگ ۶ الف بعنی حضرت رسالت فرمودند و علی را که برابر می شوی بر تاویلِ قرآن چنانچه برابر شدم من در تنزیل آن ، یعنی تاویل وظیفه تست چنانکه تنزیل وظیفه من است .

Çom Abye

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ :

« صَلَّتَ الْمُلاَئِكَةُ عَلَى وَ عَلَى عَلَى ابْن أبِيطالِب سَبْعَ سَنِيْنَ ١١) قَالُوا وَ لِم ذَاكَ مَا رَسُولَ الله ؟ قَالَ لَمْ يَكُنْ مَعَى مِنَ ١١) الرَّجَالَ غَيْرَهُ ، (٢)

لاجرم از اینجاست که دعا به تعمیم (۱) (آ) (۵) جمع وارد شد (۶) که:

و اللَّهُمُّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدُ وَعَلَى آلَ مُحَمَّد ،

زیرا که استصحاب علی بودش در جبل حرا (۷) قبل آلوَحی برای تعبد و اتصاف به اوصاف (۸) مَلکیه و در حال صباش از مردان داشت، زیرا که در آن زمان ده ساله یا هشت ساله بود (۱)، در حال (۱۰) بلوغ دانی که چگونه باشد.

في المناقب (١١١):

١- ن : سبعين .

قب: كنز العمال ، ج ؟ ، ص ١٥٥ الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرة ، ص ٢١٧، علامه سليمان حنفي ، ينابيع المودة . ج٢، ص ٥ .

٧- آ : عن .

٣- ب: حاشيه برگ ۶ الف يعنى صلوة گفتند ملائكه بر من و بر على بن ابيطالب هفت سال و اصحاب پرسيدند كه چرا چنين است يعنى تخصيص به او چيست يا رسول الله ٢ رسول در جواب فرمودند كه در اين هفت سال از مردان نهود غير از او با من . سيوطى :اللثالى المصنوعة ، ج ١ ، ص ١۶۶، محمد بن عبيدالله ليس بشى منكر الحديث جدا.

۴- آ ، ن : قیم ، ب : بمیم ، ل : عیم و تصحیح قیاسی - قب : عدّة الداعی ، ص ۱۱۸ - از شرائط دعا پنجم تعمیم در دعا است ، همگانی نمودن ، روایت کرده این القداح از ایی عبدالله علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هرگاه دعا می کند یکی از شما باید تعمیم دهد به دوستی که آن واجب است از برای دعا :

0- آ: برگ ۶ ب.

۶- ل : باشد.

٧- جهل حرا به مكه ... كان النبى صلعم قهل ان باتبه الوحى باتى غاراً فبه و فبه اتاه جهريل كتاب
 عجايب المخلوقات و غرائب الموجودات الامام العلا زكريا بن محمد قزوينى ، ص ١٥٧.

۸- ن : اوصام.

۹، ۱۰، ۱۰- آ، ب: ندارد. از روی ل ، ن اضافه شده است .

(1) (Ī)

خواجوی کرمانی فرماید رحمة الله علیه (۱)

مرحبا ای (۱۲) نکهتِ عنبرِ نسیمِ نوبهار (۱۲) جان فدای نفحه ات (۵) باد ای شمیمِ مُشکبار (ب) (۱۶) جان فدای نفحه ات (۵) باد ای شمیمِ مُشکبار (ب) (۱۲) سُنبل اندر جیب داری یاسمن در آستین مُشک و صندل (۱۷) درمیان و عود و عنبر در کنار (۸) دوش هنگامِ سحر در کعبه (۱۱) افکندی گذر یا ز راه یثربت افتاد (۱۰) بر روضه گذار (۱۱) با ز راه یثربت افتاد (۱۰) بر روضه گذار (۱۱) با نسیم روضهٔ دارالقرار آورده ای کز تو می یابد نسیم نافهٔ مُشک تتار (۱۲) یا مگر بر مرقد میر (۱۲) نجف بگذشته ای کز تو می یابد (۱۳) روان بیقرارِ ما قرار (۱۵)

١- آ: برگ ۶ الف ، ب: برگ ۶ الف ، ل: برگ ۴ ب ، ن: برگ ۹۲ الف .

۲- ب: خواجه رحمة الله عليه فرمايد، ل: ندارد - ن: خواجه فرمايد رحمة الله عليه - كمال الدين ابو العطاء محمود بن على بن محمود المعروف به خواجو المرشدى الكرمانى، توفى به سال ۲۵۳ هجرى، براى زندگینامة او رك به: مقدمه ديوان خواجو كرمانى، به تصحيح و مقدمه آقاى احمد سهبل، خوانسارى، دولتشاه: تذكرة الشعراء، صص ۱۷، ۲۲۹ ۲۱۹ ۲۵۳، ۵۱۴ - عبدالنبى: تذكرة ميخانه، ص ۱۷ بهعد - جنيد شيرازى، شد الازار، ص ۶۲، هدايت، رياض العارفين، ص ۱۱۶، زركلى، قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۶۳ - آذر بيگذلى، آتشكدة آذر به ضميمه تعليقات، ص ۶۱۹ شهلى نعمانى، شعر العجم، ج ۲، ص ۱۸۸ به بعد.

٣- ب : آن . ٢- ل : مشكبار . ٥- آ ، ن : نفحه آن . ۶- ب : برگ ۶ ب.

۷- ل : سنبل ، دیوان خواجو ، ص ۱۳۳

۸- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ عود و صندل درمیان یا مشك و عنبر در كنار .

۹- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ ، بر کوفه ل ، ن : بر کعبه . ۱۰ - ل : افتادست .

۱۱- ب : دیوان خواجر ، ص ۱۳۳، یا ز راه شامت افتادست بر یثرب گذار .

١٧- آ: نسيم نافه مشك نالد.

١٣- ط ، ل : شاه .

۱۴- ن : از با مگر بر مرقد می یابد را ندارد.

١٥- آ: يا قرار ، ن: و ما قرار.

40

شاه مردان چون خلیل الله به صورت بت شکن شیر یزدان از رسول الله به معنی یادگار قهر او از آسمان لافتی الا علی تیغ او از گوهر لاسیف الا ذوالفقار (۱) عالم او را گر امیر المؤمنین خواند سزاست آدم او را گر امام المتقین گوید رواست (۲)

ابضأوله رحمة الله عليه ١١١

در قیامت کآفرینش خیمه در (۴) محشر زنند سکّه دولت بنام آل پیغمبر (۵) زنند شهسواران در رکابِ راکبِ دلدل روند (۹)(آ) خاکیان لاف از هوای خواجهٔ قنبر زنند (ل) (۷) تشنگانِ وادی ایمن چو در کوثر رسند از شغف دست طلب(۸) در دامنِ حیدر زنند (ب) (۱) هر که او (۱۰) چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم رهروانِ راهِ حق چون حلقه اش بر در زنند و ره به منزل برد هر که مذهب حیدر گرفت و ره به منزل برد هر که مذهب حیدر گرفت

۱- ل : ایبات از و شاه مردان تا رواست و را ندارد.

۲- ن : از پیت و قهر او از ... رواست » را ندارد . برای بند مزبور قب : (دیوان خواجو کرمانی، ص ۱۳۳).

۳- آ ، ل ، ن : وله . ۴- ل : ديوان خواجو ، ص ١٣٥ بر .

٧- ل : برگ ٥ الف.

۸- ل : دست سعف ، ن : دست شغب ۷۰ ب ، ب برگ ۷ الف.

۹- ل، ب: کو . ۱۰ بیت آخرین در ل : ندارد .

۱۱- این ترکیب بند است فی منقبة اسد الله الغالب علی این ابیطالب کرم الله وجهه که خواجوی کرمانی سرود؛ قب: دیوان خواجو: ص ۱۳۵.

من كلام شيخ الشيوخ فريد الدّين عطار قُدِّسَ سِرَّه ١١١

ای پسر تو ای نشانی از علی از دم عیسی کسی گرزنده خاست (۲) مصطفی گفتست (۶) چون آدم به علم یا چو یحیی زُهد و موسی بَطش کیست (۸) پس مُحَمَّد چون وصال دوست دید گفت با او سی هزار و شش هزار سی هزار اسرار گفتا این مگوی (۱۰)

عُین و لام و یا (۱) بدانی از علی (۱) او به دم دست بریده کرده راست (۵) نوح فهم آنگاه و ابراهیم حلم (۷) گر نمی دانی شجاع دین علیست (۱) هر کمالی را که آن اوست دید جمله اسرار سرش بیشمار سی هزار دیگرش گفت این بگوی (۱۱)

۱- آ: من کلام شبخ الشیوخ فرید الدین عطار ب: فرماید قدس سرّه ل: وله ، ن: شبخ عطار فرماید قدس الله سرّه فرید الدین ابو حامد محمد ابوبکر ابراهیم بن اسحق نیشابوری شاعر شهیر که درست ترین تاریخ ولادت وی ۶ شعبان ۵۳۰ هجری است و درست ترین تاریخ رحلت او را سال ۶۲۷ هجری اربخ ولادت وی ۶ شعبان ، رك به : سعید نفیسی ، جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری ، جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۴۰ به بعد - آذر ببگدلی ، آتشکده آذر ، ج۲ ، ص ۶۹۵ مقدمه تذکرة الاولیا ، عطار از علامه محمد قزوینی ، صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، صص ۸۶۸ – شهلی ، شعر العجم ، ج ۲ ، ص ۹ .

۲- ل: عین و یا و لام، عطار ، منطق الطیر ، ص ۳۷. ۳- کلیات عطار ، ص ۱۰۶۱ مثل متن .
 ۴- کلیات عطار ، ص ۱۰۶۱ این مصرعه چنین نوشته شده و ازدم عبسی چو مرده زنده خاست » و در منطق الطیر چاپ نولکشور ، ص ۳۱، از دم عبسی گریك زنده خواست . برای این بیت (رك به پاورقی۷ همین صفحه) رك به : كوكب دری ، ص ۶۸ من ارادن یننظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحبی فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی این ابیطالب و اللئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ موضوع .

0- آ : گفته است . ع- آ : گفته است .

٧- آ : ابراهيم به حلم ، ل : و ابراهيم حلم . (رك به پاورقي ۴ همين صفحه)

۸- ل : باز .

۹- ب: لست . این دو بیت اخیر که : مصطفی گفتست ... شجاع دین علیست از مثنوی مصیبت نامه، عطار ، ص ۲۹، گرفته شده .

۱۰ - ل : گفت راز خود سه باره سی هزار ، ن :گفت به او سی هزار و شصت هزار، الهی نامه ، ص ۳۱۹ : بگفت اسرار جانان سی هزارش

عطار: الهی نامه ، ص ۳۲ : مگو تو سی هزارم سر اسرار درون خویش در جان نگه دار ۱۱ - الهی نامه ، ص ۳۱۸ حقیقت سی هزار دیگرش کُوی .

بر علی سی ذکر کرده (۱) آشکار (آ : برگ ۷ ب)

گفت بخشیدم تمام امتت چون مُحَمَّد باز جای خود رسید محو گشته فانی مطلق شذه خویش را کُلُّ دید کُلُّ را خویش دید سی هزار اسرار ۸۱) از سر کلام سی هزار اسرار با ۱۱) حیدر بگفت صاحب(۱۱)و زوج بنولی (۱۲)مرتضاست در دل او بود مکنونات (۱۳) غیب

کو درین اسرار ما را پای دار (۲) گفت یا رب امتم آزادکن جمله را در حشر (۱) شان دل شاد کن (۱)

بلکه از جمله جهان در حرمتت (۵) هر دو عالم در درون خویش دید در بحار علم (۶) مُستغرق شده همچنان کز پیش دید از پس بدید (۷) درمیان آورد از بهر نظام باز حیدر رفت و با (۱۰) چَه باز گفت بر یقین او پیشوای اولیاست زان برآورد (۱۴) او پدبیضا زجیب (۱۵)

۱- آ : ہر علی سی هزار دگر کن آشکار - ل : ہر علی کن سی دیگر آشکار - ن : ہر علی سی دیگر کن آشکار .

۲- ظاهراً معنی که در اینجا مقصود است عبارت است از یاری دهنده و مددگار ، ولی این معنی در فرهنگ نفیسی تحت کلمه پایدار آمده نه جزو معنی کلمه پای دار و چون پایدار اصلش پایدار است ، ایراد این کلمه در این بیت بی مورد نیست .

۳- آ: محشر ، ب ، ل ، ن : ندارد تصحیح قیاسی .

۴- الهي نامه ، ص ٣١٩، ز فضل خود همه آزاد گردان زبودت جملگي دلشاد گردان .

٥- ب ، ل ، ن : هر دو ببت فاقد است . (گفت بارب حرمتست).

۶- ا : در جهان عشق.

۷- ب ، ل ، ن : همچنان کز پس پدید از پیش دید.

٨- ب: اشعار (بجای اسرار). ٩- ب: از (بجای با).

١٠- آ ، ل : ورچه ، ن : و اندرچه ، عطار : الهي نامه ، ص ٣٢١.

این مضمون همین طور بیان شده:

و حقیقت سی هزار سر بیچون ایا حیدر بگفت او بی چه و چون على چون شد زسر دوست آگاه ورا طاقت نبود و گفت با چاه

۱۱- ب : ننوشته . ۱۷- ل : بتول او . ۱۳- آ، ن : مکتریات. ۱۴- ل : زان برآوردی.

١٥- كليات عطار : منطق الطير، ص ١٠٤١:

در ضمیرش بود مکنونات زان بر آوردی یدبیضا ز جیب

و در منطق الطير ، ص ٣١ ، مصرعه دوم اينطور آمده است :

زان ہر آوردی ہدوبیضا ز جیب

رازِ خود با هیچ کس هرگز نگفت در شبا ۱۱۱ روزی یکی ساعت نخفت (ب) (۲) موج می زد در دلش دریای راز بود او سر حقیقی نی مجاز گر نه او بودی (۱۳) نبودی خواب و خور گر نه او بودی ً نبودی ماه و خور (۴) گر نه او بودی ، نبودی واصلی کار ما بودی همه بیحاصلی (ل) (۵) گر نه او بودی کجا در تافتی (۶) جوهرِ عطار کی دریافتی

خود جواغردی چو او دیگر نبود همچو او در مُلك يك صَفدر نبود

۱ - ل : شبان .

۲- ب: برگ۷ ب.

٣- ن : نه او پودي .

۴- در ب : این بیت و گر نه او بودی ... ماه و خور ، فاقد است .

٥- ل : برگ ٥ ب.

۶- ن : ندارد.

ب : در تاختی ، ل : در تافتی.

مِنْ كلام شيخ مصلح الدّين سعدى قَدَّسَ اللّهُ رُوحهُ وَ دَامَ لَنَا فتُوحهُ ١١

منم (۱۲) کز جان (آ: برگ ۸ الف) شدم مولای حبدر امیر المؤمنین آن شاه صفدر علی خواند علی (۱۲) کورا خدا بیشك ولی خواند به امرِ حق وصی کردش پیمبر به حقِ پادشاه هر دو عالم خدای بی نباز و (۱۲) فرد اکبر به حق آسمانهای (۵) ملایك کز آنجا هیچ جایی نیست برتر به پنج ارکان شرع و هفت اقلیم به نه چرخ و ده (۱۶) و دو برج دیگر به کرسی و به عرش و لوح محفوظ به کرسی و به عرش و لوح محفوظ به میکائیل و اسرافیل و صورش به عزرائیل و هول گور (۱۷) و منکر به عزرائیل و هول گور (۱۷) و منکر

١- ل : في المناقب . ن : شيخ سعدى فرمايد رحمة الله عليه .

ب: شیخ سعدی مصلح الدین سعدی شیرازی فرماید .

وفات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در ۶۹۰هـ /۱۲۹۱ م یا ۶۹۱ هـ/۱۲۹۱-۱۲۹۲م واقع شد. رك به : براون، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، ص ۵۲۵.

در کلیات سعدی چاپ فروغی و عباس اقبال و چاپ نولکشور این ابیات فاقد است ولی در کوکب دری ، ص ۱۹۵، این قصیده به شیخ سعدی منسوب شده و در شبه قارهٔ ابیات فوق قبولیتی یافته که جزو منقبت و مناجات ها شد.

٧- ل : منم از جان و دل مولای حبدر .

۳- على كش درولا يزدان ولى خواند.

۴- ب ، ل: ندارد . در ن : این مصرعه چنین نوشته شده بی نیاز و فرد و اکبر .

0- آ: ابیات و به حق آسمانها تا خرب منظر ، را ندارد.

ب ، ل ، ن : آسمانها و ملاتك و تصحیح از روی كوكب دری، ص ١٩٥.

۶- ن : ندارد. ۷- ن : و کور

به توریت و زبور و (۱) صُحف و انجیل به حق آیة الکرسی (۱) و یس (۱) به حق آدم و نوح ستوده به درد یحیی و درمان لقمان به ابراهیم و قربان کردن او بختم انبیاء احمد که باشد (۷) به حق مکه و بطحا و زمزم به تعظیم رجب با قدر شعبان به رنج (۱) اهل بیت و آه زهرا به آب دیدهٔ طفلان محروم که بعد (۱۰) از مصطفی درجمله عالم (۱۱) مسلم بد و سلونی و (۱۱) گفتن او را مسلم بد و سلونی و (۱۱) گفتن او را آه برگ ۸ ب)

بقین اندر سخا و علم و عصمت اگر دانی بگویی جز علی کیست چه گویم وصف آن شاهی که جبریل

به حق حرمت هر چار دفتر به حق سورهٔ طه (۴) سراسر به حق هـود و شیث (۵) دادگستر به ذوالقرنین و لوط نیك محضر(۶) به اسحاق و به اسماعیل و هاجر شغیع عامیان در روزِ محشر به حقِ مروه و ركن و مشعر (۸) به حقِ روزه و تصدیقِ داور به خون ناحقِ شبیر و شبر (ب) بسوزِ سینهٔ پیرانِ غم خور نبد فاضلتر و بهتر ز حیدر (ل) که علم مصطفی را بود او در

ز پیغمبر (۱۲) نبود او هیچ کمتر که خور باز آمد از مهرش ز خاور(۱۲) گهی بدمدح گریش گاه چاکر (۱۵)

۱- ن : ندارد.

٢- آية الكرسي ، قرآن مجبد ٢ (سورة البقره).

٣ - ٣ پس و طه اسم سوره های قرآن مجید است .

0- آ: شیش ، ل ، ن: شیث و هود . ۶- ن: نیك كعضر.

٧- ب : هست .

٨- ب ، ل ، ن : ركن ز مشعر .

۹- آ : به ذبح ، ب : برگ ۸ الف.

١٠- ل : ندارد .

۱۱- ب ، ل : در هر دو عالم . ل : برگ ۶ الف.

۱۲ سلونی قبل ان تفقدونی گفته امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ، نهج البلاغه ، این الحدید ،
 جلد ۲ ، ص ۲۸۶ ، . کتاب سلیم ، ص ۸۶

۱۳- ن : پیغامبر .

۱۴ – آ، ن : کوکب دری : ص ۱۹۶ که دلدل زیرانش بود .در خور در ل : این بیت ننوشته . و بیت اوّل نیز ندارد.

١٥- ن : ابيات: اگر داني بگوي ... تا کاه چاکر، فاقد است .

بدان گفتم که خلقان تا ۱۱) بدانند که سعدی زین سعادت نیست بی بر ایا سعدی تو نبکو اعتقادی ز دین و اعتقاد خویش بر خور (۲)

ای دوست بدان که حُبُ مجازی آن باشد که یك نقطهٔ سوادیه در نقطهٔ سوادیهٔ دیگر (۳) ارتباط (۲) یابد و مقوی ظلمت همدیگر (۵) شوند و منشأ مجازی (۶) نفس و بغض مجازی آن (۷) باشد (۸) که یکی از این دو نقطه از (۱) نقطهٔ دیگر انقباض یابد و علاقه از میان این دو نقطه منقطع كردد نَعُوذُ بالله منْ ذَلكَ الهَوى.

و مُحبُ حقیقی آن باشد که یك نقطهٔ بیاضیه (۱۰) در نقطهٔ بیاضیه دیگر منبسط گردد و ممدّ نور همدیگر شوند و منشأ این حقیقی قلب و روح است و بُغض (۱۱) حقیقی آن بود که یکی ازین دو (۱۲) نقطه از نقطهٔ دیگر (۱۳) منقبض (۱۴) شود (۱۵) و تقاطع درمیان حاصل آيد نَعُوذُ بالله منْ ذَلكَ العَمى.

و حب و بغض که از وجهی مجازی و از وجهی حقیقی باشد (۱۶) از میان این دو (۱۷) نقطهٔ سوادیه و نقطهٔ بیانیه وجود گیرند، لاجرم محبت و تعظیم (آ: برگ ۹ الف) به جميع سادات واجب باشد (۱۸) (ن) (۱۹) و ليكن انقياد ايشان در امر مَجْهُول الحقيقه (۲۰) واجب نباشد الأوقتى كه ازعُلماء اتقيا باشند ، چنانكه حضرت امير (٢١) سيد على هُمُدانى خَصَّهُ اللَّهُ اللَّطيفُ بالطف الصَّمَداني، زيرا كه علم و معرفت و تقوى(٢٢) امير ما بر همه عالم مثل آفتاب روشن است .

١- ل ، ن : تا خلتان . ۲- این بیت را ل، ن: ندارد.

۳- آ: ندارد . ۴- ب ، ل ، ن : انبساط .

٥- ب : يكديگر . ۶- ل، ن: منشاء ابن مجاز.

۷- ل : این عبارت همین طور نوشته نفس ورای است و بغض مجازی.

۸- ب، ل، ن: بود.

٩- ل، ن : ندارد. ١١- آ: بغضي. ۱۰- آ : ندارد .

١٢- ب ، ل : ندارد .

۱۴- آ : مستفیض . ال- ال : گردد. ۱۳- ل : بياضيه .

۱۶ - آ، ن : باشند.

۱۷- ب : این دو و رای ، ل : فقط این را ندارد.

۱۸- ن : باشند.

۲۰- ن: مجهول الحقيد. 19- ن: ١٢ الف.

> ۲۷- ل : تقوای. ۲۱- آ، ب، ن: ندارد.

٣٢

و حقيقت حُبُّ ارتقاع حُجب است (۱) بكلى تا باقى يا مُحبُّ باشد يا مَحبوب و منشأ اين حقيقت (۲) سُرٌ سرٌ (۲) است و مناسبت جامع (۲) بين المحب و المُحبوب افراغ (۵) معنى ايشان است در حالت (۶) قالبِ توحيد و اتُحاد (۷) و اين معنى را (۸) به وَجه بيان كرده شود إنْ شَاآءَ اللهُ اللَّطيْفُ .

اول : به وجه ظاهر معنى.

و ثانى : ﺑﻪ ﻭﺟﻪ ﺑﺎﻃﻦ .

و ثالث(ل) (۱) به وجه تحقیق

امًا (١٠) أنكه به وجه ظاهر تعلق دارد اين است كه ايمان مورث ولايت است .

۱- نشان محبِّ آن است که غرقه جمال محبوب بود (عبدالله انصاری، رساله محبت نامه ، ص ۱۱۰)

٧- ن : حقيقي.

٣- سرسر ما تفرد به الحق عن العبد كالعلم به تفصيل الحقايق في جمال الاحدية و جمعها و اشتمالها على ماهي عليه و عنده مفاتح الغيب لايعلمها الأهو، كتاب التعريفات ، ص ، ٥١ - و لكل مقام سر يخصه فلهذا تعددت الاسرار و كثرت اضافاتها ، فقالوا السر و سرالسر و سر سرالسر و سر سرالسر و مطالع، فعيى الدين ابن عربي، كتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم ، ص ١٥٠. و نيز رك به : كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ١، ص ۶٥٣ در ذيل كلمه سر .

۴- ب ، ن : مناسبهٔ جامع . ل : مناسبت جامعه .

٥- افراغ بالكسر ريختن آب و خون و جز آن و ريختن حلقة آهن و طلا و نقره و خالى كردن طرف شمس اللغات ، فرهنگ آنندراج .

۶- ل ، ن : ندارد .

۷- التوحید هو لغة جعل شی واحدا و فی عبارة العلماء اعتقاد واحدانیه تعالی و عندالصوفیة معرفة وحدانیته الثابته . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، جلد ۲، ص ۱۴۶۸

۸- در ذکر صفات توحید و مقام اتّحاد که اقطاب را حاصل می شود و فرق میان هر دو (ص ۶۰) و معنی اتحاد یکی شدن است و این مقام عالی تر از مقام توحید است و لیکن مقصود از اتّحاد آن است که چون سالك بر جمیع مقامات عبور کرده باشد و به قوت مجاهدات و ریاضات من نفس خود را اکسیر اعظم ساخته و باز تمامت اعمال خود را ناکرده انگاشته و قابل صفات احدیت شده ، بعد از آن از سر جمیع ارادت روحانی و جسمانی صوری و معنوی برخیزد و به ارادت او متصل گردد. تا به صفت او موصوف شود . سپهسالار ، رساله فریدون بن احمد ، ص ۵۹ به بعسسد و محمسد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ص ۱۴۶۸.

۹- ل: برگ ۶ ب.

۱۰- ل: بياض.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

« اللهُ (١) وكي الذين آمنُوا » (٢)

أمير المؤمنين عَلِي (٣) امام اهل ولايت است (٢) و قَالَ النَّبِيِّ (٥) صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ للهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهُ إِلَيْنَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ اللَّ

« أَنْتَ إِمَامُ كُلُ مُؤْمِنِ وَ مُؤْمِنَة بَعْدِي » (١٤)

پس اهل ولایت امیر المؤمنین را دوست دارند به واسطهٔ کمال(۷) و ایمان و اهل نفاق دوست ندارند به حسب عدم ایمان .

امًا (٨) آنكه (١) به وجه باطن تعلق دارد، ابن است كه جنّت دل مُحَمّد رَسُول الله است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (١٠) صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهُ وَسَلَّم (ب) (١١) (آ: برگ ٩ ب).

« الْجَنَّةُ وَ مَا فِيهًا مِنَ النَّعِيمِ مِنْ نُورِي» (ل) (١٢)

و محبت امیر در دل حبیب که مُحَمد رَسُولُ الله است ثابت است (۱۲) لاجرم اهل ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنت نصیب دارند و اهل نفاق اگرچه دعوی محبت دارند لیکن دوست نمی دارند . زیرا که از جنت نصیب ندارند (۱۲).

آمًا آنسکه (۱۵) به وجه تحقیق تعلق دارد این است که چون (۱۶) به تجلی(۱۷)

٧- قرآن مجيد ٢ (سورة البقره) ، ٢٥٧.

از حاشیه ب: برگ ۸ ب یعنی حضرت حق دوست آن کسان است که ایمان آورند و نزد اهل تحقیق مقرر چنین است که آن کسانی که خواستند که ایمان آورند مُلطف اند و مکرم تا آنکه بیرون آرد ایشان را به لطف و تایید خویش صفات نفس و شبهات خیال سوی نور یقین و هدایت و فضای عالم روح و آن کسانی که کافر شده اند ، اولیای ایشان غیر خدا اند که می پرستند ایشان را که ایشان سبب اخراج کافران گشتند از نور استعداد و هدایت فطری سوی ظلمت نفس و شکوك و شبهات. قب: زمخشری، کشاف ، ج ۱ ، ص ۳۰۴.

۳- آ، ب، ن : ندارد . ۴- فقط ن : ندارد . ۵- ب، ل ، ن : ندارد.

۶- از حاشیه ب: برگ ۸ ب یعنی توئی پیشوای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من . قب: سلیم: کتاب سلیم ، صص ، ۴۹، ۷۶.

٧- آ ، ب، ن : ندارد. ٨- ن : و امًا .

١٠ : و آنچه .١٠ - ١٠ : ندارد .

۱۱- ب: برگ ۹ الف . ۱۲- ل: برگ ۷ الف.

۱۳- ن : ندارد . ۱۴- آ : غی دارند .

۱۵- ب: آنچه. ۱۶- ل: ندارد.

١٧- ن : تجلي

١- آ : ندارد.

احدیت اعیان ثابته (۱) ظاهر گشت ، معارف و اسرار جمیع اعیان را حق تعالی در دل (۲) ایشان نهاد به آن تجلی و مظهر آن صور علمیه ذاتیه روح اعظم آمد و لیکن جوهریت او مجلاء ذات شد و نورانیت او مجلاء علم گشت و او چون (۲) به حقیقت محمد است ، لاجرم علی مجلاء ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن محمد است ، پس در هر که ذات و جمال صفات بیشتر ظهور کرده ، علی را دوست تر (۲) دارد و در هر که کمتر ، کمتر ،

رباعی ۵۱)

یك ذره به هستی خدا شاد شدن و آنگاه زرای هستی خود آزاد شدن به بهتر بود آن زطاعت (۷) هر دو جهان (۸) ز آنجاست به شاگردی استاد شدن (۱) و در (۱۰) هر كه ذات مستور ماند (۱۱) و جلال صفات (۱۲) ببشتر ظهور نكرد علی را دوست ندارد، چنانكه خوارج (۱۳) (آ: برگ ۱۰ ب) لعَنَهُم اللهُ نَعُوذُ بِاللهِ مِن ذَلِكَ الضّلال (ل) (۱۳) الصّادر عَنْ حَضْرَة الجَلال المراد باراده الكمّال.

ذکر نسبته(۱۵)

جَدُ فقره و خَبُر ميراثِ جَدُه (۱۶) و فَخرُه نور الله روحه ، و كَثُر فُتوحه

۱- اعبان ثابته حقایق ممکنات است در علم حق تعالی و آن حقایق اسما ، الهیه در حضرت علمیه باشد و نیست آن را تاخر از حق مگر به ذات نه زمان . احمد ، اصطلاحات الصرفیه ، ص ۳.

٢- آ، ب ، ل : ندارد . ٣- ن : چون او . ۴- آ : نيز .

٨- آ، ن : عالم .
 ٩- اين بيت در ن ناقد است .

۱۰–آ، ن : ندارد . ۱۱– آ : بماند .

١٢ ل : جلال و صفات .

١٩٠٠ الخوارج: جمعت الخوارج على اكفار على بن ابى طالب، ابوالحسن على: مقالات الاسلاميين،

ج ۱، ص ۱۵۴. ۱۴- ل : برگ ۷ ب.

۱۵- آ: برگ ۱۰، الف ، ب: برگ ۹ ب ، ن: ۹۳ الف.

آ: ن: نسبتیه ، ل: نسبت

۱۶- آ، ب: ندارد.

خلاصة المناف

وَ هُوَ صَحبَ (١) المحقق السَبْحاني المرشد المدُقق المحمود المزدقاني(٢) وَ هُوَ صَحب الشيخ الاكبر علاء الدُوله السَّمناني (٢).

وَ هُوَ صَحبَ الشيخ الأنور نور الدين (٢) عبدالرّحمن الأسفرايني (٥) وَ هُوَ صَحبَ الشيخ الأكبر جَمال الدين احمد الجُورَفاني (٤)

۱- ل : صحبت در ل همه صحبت بجای صحب نوشته شده . گ : به کلمه صحبت دست برده شده و اینك صحب شده است .

۲- ابوالمعالى شرف الدين محمود بن عبدالله المزدقانى . متوفى ۷۶۶ هـ /۱۳۶۴-۱۳۶۵ غلام سرور : خزينة الاصفيا، ج ۲، ص ۲۹۹. و خود سيد همدانى گويد :

بعضى از آثار ثمرات آن سبه ارباب قلوب و درجات عاليه اهل كشف و شهود در صحبت شبخ خود سبدى و سندى قدوة الواصلين و حُجّت العارفين سلطان المعققين برهان الموحدين من الله في الارضيين ابوالمعالى مشرف الحق محمود بن عبدالله المُزْدَقَانى أفاضَ اللهُ عَلَى رُوحه الكريم بخَارِ الرُّحمة وَ الغُفْران يافته و مشاهده كرده است . رسالة داوديه برگ ۲۲۴ ب.

٣- علا، الدوله سمناني ، متوفى ٧٣۶ هـ/ ١٣٣٥-١٣٣٥ م .

۴- آ ، ن : ندارد .

0- شبخ نور الدين عبدالرّحمن اسفرايني كسرقي: وي از اصحاب شبخ احمد جوزفاني است . در تسليك طالبان و ترببت مريدان و كشف وقايع ايشان شأني عظيم داشته است ، شبخ ركن الدوله ، مريد وي گفته كه در آخر الزمان اگر نه وجود شبخ نور الدين عبدالرّحمن قُدّسَ سرّه بودي : سلوك به كلي محو گشته و نشان نماندي ، و به سال ۴۹۵ هـ (۱۲۹۵-۱۲۹۶م) در بغداد از دنيا برفته . براي تفصيل رك به : جامي: نفحات الانس ، ص ۲۰۰ . داراشكوه ، سفينة الاولياء ، ص ۱۰۶ . غلام سرور : خزينة الاصفيا، ج ۲، ص ۲۸۱ .

٥- ل : و هو صحبت الشيخ الذكر جمال الدين احمد الجورفاني .

ب: و هو صحب الشيخ الذاكر احمد الجورفاني

گ : و هو صحب الشبخ الذاكر جمال الدين احمد جورفاني.

شیخ جمال الدین احمد جورفانی: وی از اصحاب شیخ رضی الدین علی ۱۷۷ است ، شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است که شیخ احمد عجب مرد ذاکری بوده است ، مرتبه عالی دارد. وی در تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شأنی عظیم داشته . در سلخ ربیع الاول سال ۶۶۹ هـ (۱۲۷۰–۱۲۷۱م) از دنیا برفته . برای تفصیل رك به : جامی، نفحات الانس ، ص ۵۰۲ به بعد .

وَ هُوَ صَحبَ الشيخ الاعلى عَلى لألا (١) و هُوَ صَحبَ الشيخ نَجْم الدّين الكُبْرى (٢)

وَ هُوَ صَوبَ الشيخَ عَمَّار باسر (٢)

۱- شیخ رضی الدین علی ۱۷۷ : شیخ رضی الدین علی ۱۷۷ قد سرو بن سعید بن عبدالجلیل الغزنوی به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و گویند که از صد و بیست و چهار شیخ کامل خرقه داشته و بعد از وفات وی صد و سیزده خرقه باقی مانده و سفر هندوستان کرده و صحبت ابر الرضا رتن رضی الله عَنه دریافته و امانت رسول صلی الله عکیه وسلم از وی گرفته بود در ۶۴۲ هد (۱۲۴۴ – ۱۲۴۵م) از این جهان فانی به عالم جاودانی شتافته برای تفصیل رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۰۳ به بعد ، شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۳۰۹ . داراشکوه ، سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۶ ، مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۷۹۱ . علام سرور ، خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۶۷.

٢- شيخ نَجمُ الدّين الكُبري قَدَّسَ الله رُوحه: كنيت وي ابوالجناب است و نام وي احمد بن عمر الخيوقي است و لقب وی کبری ، و گفته اند که وی را کُبری ازان لقب کرده اند که در اوان جوانی که به تحصیل علوم مشغول بود، با هر که مناظره و مباحثه کردی بروی غالب آمدی ، وی را شیخ ولی تراش نیز گفته اند ، به سبب آنکه در غلبات وجد نظر مُبارکش بر هر که افتادی به مرتبهٔ ولایت رسیدی ، چون تتار به خوارزم رسیدند ، شیخ اصحاب بعض را چون شیخ سعد الدین حَمری ، و شیخ رَضی الدین علی لالا ، و غیر ایشان طلب داشت و گفت زود برخبزید و به بلاد خود بروید و خرقه خودش پوشیده ، به معونت اصحاب باقى مانده با كُفّار مقابل شد و در مقاتله شهيد شد ، اين حادثه فاجعه به سال ۴۱۸ هـ (۱۲۲۱ – ۱۲۲۲م) رونما شد ، حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده اند ، امًا چندی از ایشان یگانه جهان و مقتدای زمان بوده اند چون شیخ مُجد الدين بغدادی ، و شيخ سعد الدين حموی و بابا كمال جندی و شيخ رضي الدّين على لا لا ، و شيخ سيف الدّين بَاخرزي ، و شيخ نجم الدّين رازي ، و شيخ جمال الدّين گيلي. شیخ نجم الدین کبری دارای تصانیف متعدد در ذکر اصول تضوُّف و اشعاری با مذاق عرفانی بوده است ، از جمله معروفترین آثار پارسی او اصول العشرة و رساله فی السلوك و رساله الطریق و طوالع التنوير ، و فواتح الجمال و لومة اللاتم ، دربارهٔ ذكر هدية الطالبين در طريقت و احوال سلوك و تفسيري در دوازده جلد و آداب المريدين و سكينة الصالحين و وصول الى الله است براى تفصيل رك به : جامى ، نفحات الانس ، ص ٣٨٩. نوائي ، رجال كتاب حبيب السير ، ص ٢٠١. بختاور خان ، مرآت العالم ، برگ ۱۰۴ الف . داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص ۱۰۲ ، مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۷۸۹ . صفا ، تاریخ ادہیات ایران ، ج ۲ ، ص ۱۰۱۳.

۳- شیخ عمار بن یاسر البدیسی: وی از اصحاب شیخ ابو النجیب سُهروردی است در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته است . در سال ۱۸۸۲ هـ / ۱۸۸۲ - ۱۸۸۷م در گذشته است، برای تفصیل رك به : جامی : نفحات الانس ، ص ۴۸۹ . داراشكره : سفینة الاولیا ، ص ۱۰۲ . غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۱۲ . ب : ندارد .

وَ هُوَ صَحبَ ابا (گ) (١) نجيب السَهْرُورُدْى (٢) وَ هُوَ صَحبَ ابا (گ) السَّبخ احمد الغَزالى (٢) وَ هُوَ صَحبَ الشَّبخ ابابكر النَساج (٢) وَ هُوَ صَحبَ الشَّبخ ابا القاسم الجُرجانى (٥) وَ هُوَ صَحبَ الشَّبخ ابا القاسم الجُرجانى (٥) وَ هُوَ صَحبَ الشَّبخ ابا عثمان المُغْربي (٤)

۱-گ: ص ۳۷۲.

٧- گ : و هو صحب الشيخ ايا نجيب السهروردي .

اها نجيب السهروردي:

· شبخ ضياء الدين ابو نجيب ، عَبْدالقاهر السُّهْرُورُدى رَحمة الله عَلَيْه درعلوم ظاهر و باطن به كمال بوده است ، نسبت وى به دوازده واسطه به ابوبكر صديق رضى الله عَنْه مى رسد ، مصنفات و مؤلفات بسيار دارد . به سال ٥٤٢ هـ/١١٤٧ - ١١٤٧م جهان فانى را خبرباد گفت .

برای تفصیل رك به جامی ، نفحات الانس ، ص ۸۹ ، مستونی : تاریخ گزیده ، ص ۷۸۷. غلام سرور: خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۱۱.

۳- شیخ احمد غزالی: شیخ احمد غزالی قد س الله تعالی روحه از اصحاب شیخ ابوبکر نساج است، تصنیفات و تألیفات معتبر و رسائل بی نظیر دارد و یکی از آنها رساله سوانع است که لمعات شیخ فخر الدین عراقی بر سنن آن واقع است و در سال ۱۹۲۹ ه/ ۱۱۲۴-۱۱۲۴ م از دنیا برفته. رك به: جامی، نفحات الانس، ص ۴۳۸. بختاور خان، مرآت العالم، برگ ۱۰۳ ب. داراشكوه، سفینة الاولیاء، ص ۱۰۲. هدایت، ریاض العارفین، ص ۵۹. غلام سرور: خزینة الاصفیا، ج ۲، ص ۹۹. به بعد.

۴- شیخ ابابکر النساج: شیخ ابابکر بن عبدالله طوسی النساج از اصحاب شیخ ابوالقاسم گرگانی است با ابویکر دینوری نیز صحبت داشته است و به سال ۴۸۷ هـ /۱۰۹۸م جهان را درود گفته، برای تفصیل رك به: نفحات الانس، ص ۴۲۱، خزینة الاصفیا، ج ۲، ص ۵۹. سفینة الاولیاء، ص ۱۰۲.

0- شیخ ابا القاسم الجرجانی : شیخ ابوالقاسم الجرجانی قُدُسَ سرهٔ که اسمش علی است در وقت خود بی نظیر در زمان خود بی عدیل ، وی را حالتی قوی بوده است چنانکه همه را روی به درگاه وی بوده است و به قول سید علی هُجُوبری اندر کشف وقایع مربدان آیت است ظاهر و به عنوان علم عالم است و به سال ۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ م دنبای فانی را خبر باد گفته برای تفصیل رك به : هجوبری ، به سال ۴۵۰ هـ / ۲۰۱۸. جامی، نفحات الانس ص ۳۴۷ . نجم الدین رازی ، صفة الصفوة ، ج ۲، ص ۲۵۶ . داراشکوه ، سفینة الاولیا ، ص ۷۵ . سمرقندی ، تذکرهٔ دولتشاه ، صص ۵۴ ، ۱۹۶ . غلام سرور، خزینة الاصفیا، ج ۲ ، ص ۷ . گ : گرگانی (بجای الجرجانی له

۴- شیخ ابا عثمان المغربی: ابو عثمان سعید بن سلام المغربی از بزرگان اهل تمکین بود اندر فنون علم
 حظی وافر داشت ، از اکابر طریقت بود و از جمله اصحاب ریاضت ، شاگرد ابوالحسین صایغ دینوری است ،
 حظی وافر داشت ، از اکابر طریقت بود و از جمله اصحاب ریاضت ، شاگرد ابوالحسین صایغ دینوری است ،

وَ هُوَ صَحبَ الشَّيخ أَبَا عَلَى الْكَاتب (١) وَ هُوَ صَحبَ الشَّيخ أَبَا على الرُودبارى (٢) وَ هُوَ صَحبَ سيَّد الطَّائفه أَبَا الْقَاسم جُنيد البغدادى (٣) وَ هُوَ صَحبَ الشَّيخ سرَّى السَّقطى (٢)

(بقیه پاورتی از صفحه قبل)

سالها در مکه مجاورت کرده ، در نیشاپور برفت در سال ۳۷۲ هـ/ ۹۸۳-۹۸۴ م با ابو علی الکاتب ، حبیب مغربی ، ابو عمر زجاج ابو یعقوب نهرجوری را دیده بود . برای تفصیل رك به : القشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۲۱. هجویری : کشف المحجوب ، ص ۱۹۹. عطار ، تذکرة الاولیاء ، ج ۲، ص ۴۰۶. جامی ، نفحات الانس ، ص ۹۴. عبدالوهاب شعرانی ، لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۴۰۶. داراشکوه ، سفینة الاولیاء : ص ۷۴ . غلام سرور ، خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۶.

١- شيخ ابا على الكاتب المصرى:

ابو على الكاتب المصرى از كبّار مشايخ مصر است صاحب كرامات ظاهر بود و ابو عثمان مغربى وى را بزرگ مى داشت رك به : جامى ، نفحات الانس ، ص ٢٢.

۲- شبخ ابو علی رودباری احمد بن محمد بن القاسم بن منصور: ابو علی رودباری قُدُس سره از جوانمردان متصوف بود و سرهنگان ایشان و از ابناء ملوك بود روزی با جُنید دُچار شد و كلام جَنید دُر دل وی جای گرفت و اثر تمام كرد بر طریقت قوم اقبال نمود در مصر مقیم بوده و در سال ۳۲۱ هر / ۹۳۳م از دنیا برفته ، برای تفصیل رك به: القشیری ، الرسالة القشیریة ، ص ۲۶. هجویری: كشف المحجوب ، ص ۱۹۸ عطار ، تذكرة الاولیاء ، ج ۲ ، صفحه ۳۸۵. جامی ، نفحات الانس ، ص ۲۲۳. عبدالوهاب شعرانی : لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۱۰۸ ، صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۵۷. هدایت ، ریاض العارفین ص ۶۴ . داراشكوه ، سفینة الاولیا ، ص ۷۴ . غلام سرور ، خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۳ . لفت نامه دهخدا در ذیل ابو علی رودباری .

۳- شیخ جنید بغدادی: سید الطائفه جنید بن محمد بغدادی و کنیت وی ابوالقاسم است و لقب وی قواریری و زجاج و خزازی است اصل او نهاوند و مولد و منشا، او بغداد بوده ، خواهرزاده سری سقطی است و از مقتدای اهل تصوف بود و اکابر این طایفه است و به وی نسبت کنند و در درستی اعتقاد او اهل حق را شبه نیست و در زهد و عشق بی نظیر و در طریقت مجتهد ، بروز ۲ رجب ۲۹۷ هـ / ۱۳ آوریل ۹۱۰ مرحلت کرده برای تفصیل رك به: القشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۱۸. سلمی : طبقات الصوفیه. ص رحلت کرده برای تفصیل رك به: القشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۱۸. سلمی : طبقات الصوفیه. ص ۱۴۱. عطار : تذکرة الاولیا، ج ۲، ص ۵ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۸ . عبدالوهاب شعرانی ، کتاب لواقع الاتوار فی طبقات الاخیار ، ص ۸۱. مستوفی ،تاریخ گزیدد، ص ۷۷۳. مخبر الواصلین ، برگ ۲۳ ب . کتاب صفة الصفوة ، ج ۲، ص ۲۹.

۴- سرّی سقطی : ابوالحسین سرّی بن المقلس السّقطی ، خال جنید بود و عالم به جمله علوم اندر تصوف وراً شانی عظیم است و ابتدا کسی که اندر ترتیب مقامات و بسط احوال خوض کرده بود بیشتر از مشایخ عراق مریدان وی اند و به سال ۲۵۱ه / ۸۶۵ م از جهان فانی در گذشته برای تفصیل رك به : قشیری : (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

(ت) (۱) وَ هُوَ صَحِبَ الشَّبِخِ المُعروفِ الكَرخَى (٢) وَ هُوَ صَحِبَ الشَّبِخِ المُعروفِ الكَرخَى (٢) وَ هُوَ صَحِبَ امام عَلِى الرَّضا (٣) وَ هُوَ (گ) (٢) مَسَحِبَ ابَاهُ (٥)مُوسَى الكَاظم (٤)

(بقیه پاورتی از صفحه دبل)

الرسالة القشيريه، ص ٩. هجويرى ، كشف المحجوب ، ص ١٣٧. سلمى ، طبقات الصوفيه : ص ١ . عطار ، تذكرة الاوليا ، ص ٢٧٢ . جامى ، نفحات الانس ، ص ٢٢ . شوشترى ، مجالس المؤمنين ، ص ٢۶۶. عبدالوهاب شعرانى ، لواقع الانوار فى طبقات الاخبار ، ص ٣. داراشكوه ، سفينة الاولياء ، ص ٣٠٨. ابن خلكان ، وفيات الاعيان ، ج ١ ص ٣١٨.

۱- ت : برگ ۴ الف.

۲- شیخ معروف کرخی: ابو محفوظ معروف ترین بن فیروز الکرخی که به قول قشیری موالی موسی الرضا بوده بر دست آن حضرت مسلمان شده ، استفاده علوم ظاهری و باطنی از ایشان نموده ، به اجابت دعا معروف است ، در کشف المحجوب هجویری ، و تذکرة الارلیاء عطار وی را مرید داود طائی نیز نوشته در سال ۲۰۰ هـ/۸۱۵ م به حق پیوسته .برای تفصیل رك به : قشیری :الرسالة القشیریه، ص ۹. سلمی ، طبقات الصوفیه ، ص ۷۴ به بعد . عطار ، تذکرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۲۷۸. صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۷۸. صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۷۸. شعرانی ، لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۱. شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۶۶. مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۷۶۶. داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص ۳۵.

٣- امام على رضا:

حضرت علی بن موسی رضا که در طوس خراسان در ماه صغر ۲۰۳ هـ در سن ۵۵ سالگی مسموماً شهید گردید، دوران حیات و زندگانی امام هشتم به سه قسمت می شود.

دورهٔ اول : زندگانی زمان پدرش موسی بن جعفر و دوره قبل از امامت است و تا سال ۱۸۳ هجری .

دورهٔ دوم: زندگانی امامت آنحضرت در مدینه بوده، پس از پدر بزرگوارش مرجع انام و علما ه مسلمین بوده، آنها از دانش و مکارم اخلاتی آنحضرت بهره مند می شدند.

دورهٔ سوم : آن دوره ای است که نامزد ولایت عهدی شد و به خراسان مسافرت فرمود و مقام ولایت داشت تا سال ۲۰۳ هـ / ۸۱۸-۸۱۹ م جهان را درود گفته .

ایشان رساله ذهبیه برای مامون نگاشت و یکی دیگر از آثارش کتابی معروف به نام فقه رضا است .

پرای تفصیل رك به: تاریخ زندگانی امام رضا، مجموعه زندگانی، چهارده معصوم، ج ۲، ص ۴۱۹ به بعد. شمس الدین محمد: الاثمة الاثناعشر، ص ۹۸. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۳۵. این خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۴۸، و نیز E-1 تحت اسم علی رضا. \mathbb{Z} : و هو صحب امام علی موسی الرضا. \mathbb{Z} - \mathbb{Z} : ص ۳۷۳. \mathbb{Z} - \mathbb{Z} : اما (بجای اباه).

۶- امام موسى كاظم :

حضرت امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر المشهور موسی الکاظم که در علم و زهد از تمام معاصرینش برتر و بالاتر بود ، زندگانی حضرت موسی بن جعفر را باید به دو قسمت کرد.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَ هُوَ صَحِبَ آبَاهُ (١) جَعفَر الصَّادق (٢) وَ هُوَ صَحِبَ آبَاه (٣) مُحَمَّد البَاقر (٢) وَ هُوَ صَحِبَ آبَاهُ عليًا (٥) زَين العَابدين (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

یک قسمت آن دوره ای بود که در مدینه می زیست از سال ۱۲۸ هـ که متولد شد تا شوال ۱۵۹ هجری/ ژوئن ۷۴۵م که از حجاز به بغداد تبعید گردید. ده سال دوره مهدی می باشد که آغاز مهاجرت و زندانی شدن امام موسی کاظم است .

قسمت دوم: ۲0 سال آخر است که با مهدی و هارون معاصر است به حبس و تبعید و زجر و تهدید و مسمومیت منجر گردید ، به سال ۱۸۳ هـ/ ۲۹۹-۸۰۰ م از دنیا برفته و به نزدیك مذهب امامیه بنا به علت سم سندی بن شاهك مسموم گردید ، برای تفصیل رك به : عماد الدین حسین ، مجموعه زندگانی چهارده معصوم ، ج ۲، ص ۳۲۳. محمد علی خلیلی ، خاندان پیغامبر ، ص ۳۱۳. مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۳۲۳. شمس الدین محمد ، الاتمة الاثناعشر ، ص ۹۳. دائره معارف كابل در ذیل کلمه كاظم .

١- ل ، گ : امام (بجای اباه).

۲- امام جعفر صادق: حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق از بزرگان اهل بیت و سادات علماء خاندان رسالت است ، او دارای عبادت وافر و اذکار او دامنه دار و پارسانی و تقوی روشن بود ، مذهب جعفریه از ایشان شیوع یافته در سن ۷۱ سالگی به تاریخ ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ ۱۵ ژوئن ۷۶۵م به جهان باقی شتافت به عقیده امامیه به وسیله سم انگور به فرمان منصور مسموم گردید ، برای تفصیل رك به : ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیا ، ج ۳ ، ص ۱۹۲ عماد الدین حسین ، مجموعه زندگانی چهارده معصوم ، ج ۲ ، ص ۷۴۷ شمس الدین محمد ، الاتمة الاثناعشر ، ص ۸۵ محمد علی خلیلی ، خاندان پیغامبر ، ص ۲۸۱ مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۰۸ شهاب الدین محمد ، تهذیب التهذیب ، ج ۲ ، ص ۱۰۸ مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۰۵ .

٣- گ: امام (بجای اباه).
 ٢- ل: الباقی (بجای الباقر).

امام محمد باقر: ابو جعفر امام محمد بن علی بن حسین لقب باقر داشت زیرا او علم و دانش را شکافت و از بسط و نشر معارف دین باید گفت که افتتاح دانشگاه تشیع و علوم اسلامی از منبع وجود این امام سر چشمه گرفت و در سال ۱۱۴ هـ/۷۳۲-۷۳۳ م جهان فانی را درود گفته به حق پیوست و به بعضی روایات به سم به فرمان هشام بن عبدالملك مروانی مسموم شد.

برای تغصیل رك به : ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیا ، ج ۳ ، ص ۱۸۰ . شمس الدین محمد ، الاتمه الاثناعشر ، ص ۸۱ . مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۳۰۸ . محمد علی خلیلی ، خاندان پیغامبر ، ص ۲۳۷ . مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۰۴ .

0- گ : علیا (ہجای علی).

۶- حضرت على زين العابدين : على بن الحسين ، زين العابدين ، سيد الساجدين داراى محاسن ذات و (بقيه ياورقي به صفحه بعد)

وَ هُوَ صَحبَ ابَاهُ الْحُسينِ الشَّهيدِ (۱) (آ : برگ ۱۰ ب)

وَ هُوَ صَحبَ آبَاهُ أَسَدُ اللَّهُ الغَالِبِ (٢) عَلَى أَبِن أَبِيَطَالِبِ كُرُّمَّ اللَّهُ تَعَالَى وَجُهَه (١٦)

وَ هُوَ صَحبَ سَيْد الْمُرسَلِيْن وَ رَسُول رَبُّ السَعَالِمِيْن مُحَمَّد عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِم السَّلام (۴) وَ أَفَضل الصَّلوات وَ اكمَل التَّحيَّات وَ عَلَى جَميْع الْمُؤمنيْنَ وَ الْمُؤمنَات. (٥)

مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری کثرت و طاعت و مقام تقوی و پرهیزگاری و اشاعه جود و سخاوت افاضه لطف و مرحمت بوده ، کنیه اش ابو الحسن ، ابو محمد وغیره است ، زندگانی وی به دو قسمت می شود .

یك قسمت در زمان پدر تا شهادت واقعه عاشوره قسمت دیگر از عاشوره تا آخر عمر اول با كمال آرامش و عزت و سرور و نشاط مفاخر علمی و شرفی خود را بروز می داد، ولی بعد فاجعه شهادت پدرش همواره در حزن و الم و گریه همیشه شاهد آن خاطرات مولعه بود كه به سال ۹۴ هجری/۷۱۲–۷۱۳ م از این جهان فانی به عالم باقی انتقال فرمود و بعضی روایات مسموماً شهید گردید . رك به : ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیا، ج ۳، ص ۱۳۳ . مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۳۰۴ . شمس الدین محمد : الاتمة الاثناعشر ، ص ۷۵ . مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۰۴ . ابن خلكان ، وفیات الاعبان ، ج ۱، ص ۳۴۷ .

۱- ابو عبدالله سبط رسول الله که به میدان کربلا شهید گردید . به سال ۶۱ هجری / ۱۰ اکتبر ۶۸۰ م
 که شخصیت وی احتیاج به معرفی ندارد . برای تفصیل رك به : شمس الدین محمد ،
 الاتمة الاثناعشر ، ص ۷۲ . محمد علی خلیلی ، خاندان پیغمبر ، ص ۲۰۶ .مجلسی ، جلاء العیون ،
 ص ۲۴۵. صفة الصفوة ، ج ۱ ، ص ۳۳۱ . شهاب الدین احمد ، تهذیب التهذیب ، ج ۲ ، ص ۳۵۶.

ل: امير المؤمنين حسين شهيد . ٢ - فقط ن: ندارد.

۳- آ، ب: كلمه تعالى را ندارد ، در ل: « كرم الله تعالى وجهه » ننوشته . ت : عليه السّلام امير المؤمنين على بن ابى طالب در ۴۰ هجرى رمضان / ژانويه ۶۶۱ م به ضربت ابن ملجم شهيد گرديد . محمّد على خليلى ، خاندان پيغمبر ، ص ۱۰۳ ، جلاء العيون ، ص ۱۱۹. شمس الدين محمّد ، الاتمة الاثناعشر ، ص ۴۶. صفة الصفوة ، ج ۱، ص ۱۴۴.

ل: حضرت مصطفى .

۴- ل ، ن ، گ : علیهم افضل (بجای علیه و علیهم السلام و افضل) ، ت : کلمه سلام ندارد.

همین شجره روحانیه در شجره طالقانی (رساله نوریه ، برگ ۱۵۹ الف ب) نظم شده است و در رساله کشف الحقایق همدانی برگ ۲۳۳ الف نوشته شده ، ولی در رساله فتحیه همدانی (برگ ۱۷۱ الف، ب) و در رساله داودیه ۲۲۵ الف (برگ ۴۰۰ الف ، ب) از معروف کرخی به حضرت علی این طور منتهی می شود و او از شیخ معروف کرخی (متوفی ۲۰۱ هـ /۸۱۲–۸۱۷ م) و او از داود طائی (متوفی ۱۶۵ هجری / ۷۸۱–۷۸۲ م) و او از حسن بهصری (متوفی ۱۵۶ هـ/۷۷۲–۷۷۳) و او از حسن بصری (متوفی ۱۵۶ هـ/۷۷۲–۷۷۲) و او از حسن مصری (متوفی ۱۱۰ هـ /۷۲۸–۷۲۹ م) و او از ابرار سید اخبار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و او از محضرت سید المرسلین و در رساله فریدون بن احمد سپهسالار ، ص ۹ ، از احمد غزالی تا حضرت علی همین سلسله روحانیه نوشته . 0 – 0 : تسلیما و کثیر کثیرا.

فرد (۱)

هر كرا ساقى (٢) لطفش آب داد حى (٣) شود در زمرهٔ اهلِ وداد

حضرت سیادت فرمود قدّس الله (۴) سره که خال من یك مرد (۵) عالم مُتقی (۶) را محافظت می نمود تا من از وی فایده گیرم و چون در سن دوازده رسیدم و (۷) در حال استاد متقی نظر (۸) کردم (۱) دیسدم که در خلوتخانه می رود و در صباح و رواح سر می جنبانید (۱۰)، از وی (۱۱) پرسیدم که حال چیست ؟

جواب داد که ذکر (۱۲) می گویم .

بار دیگر پرسیدم که ذکر را به سر جنبانیدن احتیاج است (۱۳) در جواب (۱۴) گفت که آری مرا شیخ محمود مزدقانی قَدَّسَ اللهُ سرّه چنین تعلیم داده است .

۱- ب: نظم ، ل ، گ : بیت ، ن : ندارد.

٢- ل ، ن ، گ : دايه .

٣- مفهوم از اين آية كريمه است مِنَ المآءِ كُلُ شيءٍ حَيَّ : قرآن مجيد : ٢١ (سورة الانبياء): ٣٠.

۴- آ ، ب ، ل : كلمه و الله و را ندارد. ٥ - ل ، ن : ندارد.

۶- مرد متقی. شیخ اخی ابوالبرکات تقی الدین علی دوستی سمنانی متوفی ۷۳۳-۷۳۳ هد که وی از اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدوله است و در صحبت وی بوده رك به: ملفوظات سمنانی نسخه خطی متعلق به مکتبه دارالعلوم اسلامیه ، پیشاور برگ ۱۴ الف . حیدر بخشی، مستورات برگ ۳۴۹ الف . جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۱۴. شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۸ ، حبیب السیر ، ص ۸۷ . علامه شریف عبدالحی ، نزهة الخواطر ، ص ۸۸ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۱۷۹. غلام سرور، خزینة الاصفیا ، ج ۱، ص ۲۹ .

٧- ل : پس دوازده سالگي . گ : به سن دوازده سالگي. ٨- ل : برگ ٧ ب .

 $9-\overline{1}: 2$ رده ام . $9-\overline{2}: 0$ در صباح سر می جنبانید. ل، ت: جنباند $1-\overline{1}: 0$ ب ، ل ، $1-\overline{2}: 0$ البسط $1-\overline{1}: 0$ بنسخه هو التخلص من الغفلة و النسیان به دوام حضور القلب مع الحقُ رك به : البسط المجید، صغی احمد ، ص 10: 0 سیّد علی همدانی گفته توحید را ظاهری است و باطنی صورتی و معنی ، دل انسان محل معانی باطن و زبان ترجمان صورت ظاهر و باطن آن معرفت و ظاهر آن ذكر لا اله الا الله است بدان كه ذكر مختار نزدیك ارباب بصیرت لا اله الا الله است زیرا كه قطع منازل این راه به خطوات نفسی و اثبات میسر می شود ... و هیچ نوع از عبادات و اذكار در ترقی در ساحات منازل و مقامات سرعت اثر این كلمه نداشت رك به : رساله ذكریه نسخه خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا ، برگ (۲۷۹ ب – ۲۸۷ الف) ، نسخه چایی تهران ، ص $1-\overline{1}: 0$ که بعد .

۱۳- آ: احتیاجست ، ل، ن ، گ : چه احتیاج است .

۱۴- ت، ل، ن : ندارد . : گ : جواب داد . برای شیخ محمود مزدقانی رك به : ص ۳۵ همین كتاب.

44

پس از استاد التماس غودم (۱) که مرا نیز این (۲) (ت) ذکر تعلیم بده ، اجابت کرد (۳) و چون سه روز با او در ذکر موافقت نمودم (۲) ناگاه مرا غیبتی(۵) به حصول موصول گشت (۶) و جمال جهان آرای حضرت مصطفی را (۷) صلی الله عکیه وَسَلم بدیدم بربام بلندی (۸) و چون (آ : برگ ۱۱ الف) خواستم تا در آن (۱) مقام بروم ، مصطفی (۱۰) فرمود که (۱۱) (گ) فرزند تو (ب)(۱۲۱) نتوانی در این مقام آمدن ، به نزدیك شیخ محمود مَزْدَقانی بروتا ترا در این مقام بیارد (۱۳).

و چون به صحبت شریف شیخ مشرف گشتم (۱۴) ، فرمود: یا سید(۱۵) اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من در خدمت (۱۶) از سر قدم می نیاید که در خدمت تقصیر کنند(۱۷) و اگر از برای خادمی آمدی ، کفش این غلام سازم (۱۸) که مریدان(۱۹) سیاه که اوست خانقاه (۲۰) پیش او باید نهاد تا به مقصود برسی (۲۱) که رسم طلب ترك هستى باشد، لاجرم زود به صورت (۲۲) ادب قیام غودم و قبول كردم و بعده (۲۳)

۱ ب ، ل : کردم .

٢- آ: آن . ٣- ب، ت، ل، گ: غود ، ت: برگ ٢ ب.

۴- ل ، گ : موافقت سعی کردم .

 الغببه: فالغببه غببة القلب عن علم ما يجرى من احوال الخلق لاشتغال الخلق لاشتغال الحس بيآورد عليه قد يغيب عن احساساته بنفسه براى تفصيل رك به : قشيرى : الرسالة القشيريه ، ص ٣٧. منازل السائرين ، صص ٢١٨. ٢١٨. هجريري ، كشف المحجرب ، ص ٣١٩. ابن عربي ، الفتوحات المكيه ، ج ٢، ص ٥٤٣. ٤- ت : امر فرمود حضرت رسول صلى الله عُليه و آله وسلم به حضرت امير در غيبت.

٧- آ : ندارد . ٨- آ ، ت : بلند . ٩- ل ، گ : كه تا بدان .

۱۰- ل ، گ : حضرت مصطفی .

۱۱ - ل ، ن ، گ : که ای . گ : ص ۳۷۴.

۱۲- ب : برگ ۱۰ الف .

۱۳ ل : بدین مقام آورد . گ : بدین مقام آرد.

۱۴ - ل ، گ : شدم . ما - ۱۷ : که ای سید .

۱۶ ، ن ، گ : خدمت تو .

۱۷ - آ : کنم (بجای کنند)، ت : کند .

۱۸- ل ، ن ، گ : سازم .

. مرا بران .

۲۰ ب : که او کناس خانقاه است . ل : که کناس خانقاه است . `

۲۱- ب: بروی. ۲۲- ل، گ : به مقصود

۲۳ ل، گ: بعد ازان

به شیخ (۱) بیعت کردم و ملازم (۲) خانقاه می بودم (۳).

نظم من اسراره (۱)

راحت ارخواهی بیا با درد او همراز شو دولت ار جویی(۵) برو در عشق او جانباز شو

۱- شبخ للشبخ الكامل ... ثلاث مراتب ص الشرف فهى علامته الظاهره عليه (احدها) القيام به ظاهر الشريقة الحمدية من الاحكام و الامثال الامر امر النواهى فتجلى به سلطان واحدانية و مظهر له ثمرة كان الله و لاشى معه (و الثالث) رسم الولاية المطلقه بشهود ان جميع التقيدات نشات عن حضرة الاطلاق الجامع بين الشريعة و الحقيقة و هى الولاية- سمط المجيد، ص ۴۰ - نيز رك به :محمد على تهانوى: كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ٧٣٥.

۲- ت : ملازمت .

٣- ل ، گ : شدم .

در رساله مستورات از حیدر بخشی : برگ : ۳۸۴ ب : چنین آمده :

جناب سیادت به زبان حال چنین طور تقریر کردند که چون در سن دوازده بودم شبی درخواب دیدم حضرت رسالت پناه صلى الله عَلَيه وَ سَلَّم بركوهكي مع اصحاب نشسته اند .خواستم كه پيش جد بزرگوار در آیم ، نردبانی نبود ، هر چند تك و دو كردم ، ولی جمعیت (؟) بالا رفتن نیافتم و دل تنگ شده فریاد کردم که یا جد بزرگوار ما را پیش خود برسان آن سرور کاینات به زبان مبارك (۳۴۹ الف) بدان تقریر غودند که یاولدی ترجع الی مَقدم ابُو المعالی مشرّف الدین مَحمود مَرْدَقانی ، چون بیدار شدم مُذکر بودم که از حال خود پرسم که مشرف الدین محمود مزدقانی کیست ؟ از روی حجاب از وی نتوانستم پرسید، چون به مکتب رسیدم در حال استاد متقی خود را نظر کردم ، دیدم که در خلوت رفته سر سوی پستان راست می جنباند ، ناگاه ما را غیرتی به حصول آمد ، باز آن جد بزرگوار را دیدم که جمیع مرسل و با تمام ملاتك مقرب شدند ، در حال رفتم و پای مبارك را بوسیدم گفتم یا ها وی ایضاً لله و یا سر چشمه نبوت و یا قریشی نسب و یا هاشمی مطلب ما را پیش خود برسان، در جواب گفتند که از استاد پرس پس چون با هوش آمدم ، کار (...) استاد رفتم و گفتم (۳۴۹ب) یا معلم وقتی که از شاگردان در خلوت می شوی در آنجا رفته چه کار می کنی ، استاد گفت هنوز تو خورد سالی در صغر سن این مطلب هیچ کس نمی فهمد دلتنگ شده گفتم که مرا در همین وقت پیغمبر مبارك خود فرمود که از استاد پرس در حال استاد را غشی به ظهور پیوست صحبتی که فقیر دیده بود او نیز مشاهده کرد چون به حال باز آمد گفت یا سید ذكر مى گفتم و گفتم ذكر را به سر جنبانيدن احتياج است ، گفت كه مرا شيخ چنين تعليم كرده است ... گفتم اگر مهربانی باشد ما را نیز (برگ ۳۵۰ الف) در خدمت شریف ایشان (شیخ محمود مزدقانی) برسان استاد اصرار گرفت پیش شیخ برد، حضرت شیخ چون مرا دید تعظیم کرد فرمود که سید کجا تشریف آوردند گفتم که به خدمت آمدم ... گفت ... اگر به مخدومی ما آمدی هر چه فرمان باشد بکنم و اگر به طلب در خانقاه ما آمدی کفش این غلام سیاه که کناس خانقاه است پیش او باید گذاشت .

۴- ب، ن : نظم ، ل، گ: شعر (بجای نظم اسراره)محتملاً از اسرار چهل اسرار جناب همدانی مراد است ، ت : غزل . ٥- ب ، ن : خواهی (بجای جویی) .

ساز راه عشق سربازی و جانبازی بود (ت) ۱۱) گر سر این راه داری در پی این ساز شو (ل)(۱) برتن و جان چند ارزی (۳) چون نیرزی ارزنی صُحوه (۲) با ارزن گذار و بردرش شهباز شو (۵) تابکی همچون زنان این راه و ۴۱) رسم و رنگ و بوی راه رندان گیر و با صاحب دلان دمساز شو چون زغن تا چند باشی بستهٔ مردار تن (ب)(۷) در هوای سیر (۸) جان یك لحظه در پرواز شو جان و تن بندست (۱) و کفر و دین حجاب اندر رهش جمله را بر هم زن و با عشق هم آواز شو باز اوج کبریائی مانده اندر دام کام ۱۰۰۱ دام و دانه بر درو خُرم به حضرت باز شو گر همای قاف قُربی (۱۱) بال همت برگشای (۱۲) در فضای لامکان با قدسیان انباز شو (۱۳) قفل این در شد علایی و کلید آن نیاز(۱۴) گر نیازی داری اینجا (۱۵) بر سریر ناز شو

و تا یك سال ذكر گفتم (۱۶) و حضور (۱۷) غی یافتم روزی نزدیك شیخ آمدم و التماس

١- ت: برگ ٥ الف. ٢- ل: برگ ٨ الف. ٣- ت: آتشكدة وحدت: لرزى

۴- صحوه : به فتح اول و ثالث است كوچك فارسى سنگانه و هندى مولا. (آنندراج).

۵- ت : بر درین همراز شو .

۶- فقط ن : ندارد . ۷- ب : برگ ۱۱ الف . ۸- ب، ت، ل، ن ، گ : سر (بجای سیر) (فرهنگ آنندراج) . ۹- چهل اسرار ، چاپ نیاز ص ۶ ، غزل ۵ : جان و دل بندست .

آ: بنده است . این ببت جان و تن بندست را ل : ندارد و گ : در حاشیه دارد.

۱۰ - آ : دام و کام . ۱۱ - ب : قرب (بجای قربی). ۱۲ - ل ،ن ، گ : برکشا .

۱۳ - ن : ندارد. ۱۴ - آ : نیازی . ۱۵ - ب ، ن : آنجا.

این غزل از چهل اسرار همدانی گرفته شده ، رك به : چهل اسرار نسخه خطی موزهٔ بریتانیا، برگ ۱۸۸ ب چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۶ . مستان شاه : آتشكدهٔ وحدت ، ص ۳۸۲ به بعد . ۱۶- ل ، ن ، گ : می گفتم .

۱۷ – مراد از حضور ، حضور دل بود به دلالت یقین تا حکم عینی گردد . برای تفصیل رك به : هجویری: کشف المحجوب ، ص ۲۳۹ به بعد. قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۷. همدانی ، اصطلاحات الصوفیه، برگ ، ۲۷۳ الف .

كردم كه مرا كنّاسى فرماييد (١) و كنّاس را در خلوت من ذكر گفتن فرماييد شيخ فرمود كه كنّاس مبرز خانقاه پاك مى سازد و تو(گ) (٢) نفس خود را پاك نمى توانى ساخت ، در خلوت و همت بلند دار تا برآيد كار (٣) إنْ شَآءَ اللهُ اللّطيف الْمُختار (٣).

لاجرم چون به مدد همّت کاملهٔ (۵) شیخ در خلوت رفتم و به ذکر مشغول شدم (۶) اندك اندك حضور پیدا شدن (ن) (۷) آغاز کرد و بعد از آن (۸) (آ: برگ ۱۲ الف) در حضور مستغرق شدم چنانکه طاقت شنودن ذکر نماند ، پس شیخ فرمود که (۱) کسی به نزدیك سید ذکر بلند نگوید خوف انزهاق روح است (۱۰).

و مدت سه (ب) (۱۱) ماه مرا در زنجیر داشتند(۱۲) لاجرم طعام بازار دادند تا وجود آرام(۱۳) گرفت.

١- گ : فرمايد.

۲- گ : ص ۳۷۵.

٣- ل : تا كار بر آيد ،ت : برگ ٥ ب.

۴- ب، ل، ن، گ: کلمه و مختاری را ندارد.

0-ن : نامه .

۶- ل : شدم تا .

۷- ن: برگ ۹۴ ب.

۸- ب ، ن : از بعد آن . ۹- ل : که باید.

حیدر بخشی: رساله مستورات برگ ۳۵۰ الف مدتی خدمت صوفیان خانقاه کردم، روزی پیش شیخ برفتم و گفتم: یا مولا (برگ ۳۵۰ ب) ما را حکم شود که مبرز خانقاه پاك می کنم تا شکست نفس بهم رسید، فرمودند که هنوز نفس خود را تو پاك نتوانی کرد تا مبرز خانقاه چه رسد، غمگین شده به در رفتم، چند گاه به ذکر مشغول شدم، اندك اندك حضوری پیدا شدن آغاز نمود، روزی حضرت شیخ زبان مبارك فرمود که یا سبد اگر حالا می توانی مبرز خانقاه پاك کن، چون بشنیدم شاد شدم چند کلافی برای بیت الخلا حضرت شیخ می گذاشتم، از جبین خود صاف کرده پاك می کردم، شده شده پیوست و گوشت از جبین دور شد، استخوان نظر آمد، اما در زیر کلاه می گذاشتم، روزی حضرت شیخ از بصارت خود دانست، گفت که یا سید این قدر رنج (۳۵۲ الف) بر جان خود نباید کرد شیخ از بصارت خود دانست، گفت که یا سید این قدر رنج (۳۵۲ الف) بر جان خود نباید کرد گفتند اگر می توانی آب طهارت درویشان آورده باشد لاجرم مدتی درآن خدمت بودم.

۱۰- ب: روحست ، ل : ندارد .

۱۱- ب، برگ ۱۱ ب.

۱۲ - ب ، ل : در زنجبر داشتند . ن : در زنجبر کردند . گ : مرا زنجبر کردند.

۱۳- ل : بعد ازان وجد .

فرد۱۱)

گر بیابی نظری از در مردی روزی زان نظر عارف و چالاك و مسلمان گردی(۱)

و با این همه (۳) تربیت در وقت سماع (۴) صحن خانقاه را به سر رقص می کردم و در

١- ل : بيت . گ : فرمود .

٢- ت ، ل، ن : كردى . ٣- ت : همت .

برای این قب : حیدر بخشی : رساله مستورات (برگ ۳۵۱ب) ودر هر هفته دو بار سماع در خانقاه می کردم ، آن قدر غالب شد که ما را زنجیر کردند ، شش ماه طعام بازار دادند ، اندك اندك به هوش آمدم ، شیخ بارها به اهل خانقاه تکرار می کرد که پیش سید هیچ کس ذکر بلند نگوید که خوف آن انزهاق روحست.

٢- سماع: قال بعضهم السماع لطف غذاء الارواح لأهل المعرفة و الإستماع به حضور القلب و ادراك الفهم و ازالة الوهم (كتاب اللمع ۲۷۱ به بعد) و سبد على هُجُويرى گفته هر كه سماع را انكار كند . كلى شریعت را انکار کرده باشد (ص ۵۲۹) گروهی گفتند: سماع آلت غیبت است و دلیل آوردند که اندر مشاهدت سماع محال باشد ، ... و گروهی گفتند : سماع آلت حضورست از آنچه محبت کلیت خواهد تا کلّ مُحبّ به محبوب مستغرق نشود ، وی اندر ناقص بود ... (ص ٥٣٠)... بدانکه هر یکی را از ایشان در سماع مرتبتی است ، ذوق بر آن مقدار رتبه ایشان باشد چنانکه تایب را هرچه شود ورا مدد حسرت و ندامت شود و مشتاق را مایه شوق و رویت و مؤمن را تأکید یقین و مرید را تحقیق بیان و محب را باعث انقطاع علایق و فقیر را اساس نومیدی از کل و مثال اصل سماع همچون آفتاب است کسی بر همه چیزها برافتد و هر چیزی را به مقدار مراتب آن چیز از آن ذوق و مشرب باشد، یکی را می سوزد و یکی را می نوازد و یکی را می گدازد و این جمله طوائف کسی گفتم اندر تحقیق آن بر سه مرتبه است یکی: مبتدیان ، دیگر (ص ۵۳۱) : متوسطان و سه دیگر کاملان (ص ۵۴۵) و ناقوت سماع پیدا نیاید، شرط نباشد که اندران مبالغت کنند ، چون قوت گرفت ، شرط نباشد کی آن را از خود دفع کنی ... (ص ٥٤۶) من كي على بن عثمان الجلابي ام دوستر دارم كه مبتديان را به سماعها نگذارند (تلخيص از كشف المحجوب ، هجويرى ، ص ٥٢٨ به بعد) ابن عربى گفته السماع من الحق هو مقامات من السالكين و هو منزل عظیم الفعه و هو منازل القلب (مواقع النجوم، ص ۷۸) و خود سید علی همدانی دربارهٔ سماع گرید این دردی است بی دوا و ریشی است بی مرهم و سوزیست بی آتش ... و این امری است که در شرح و بیان دور است و این امریست که جان و عقل از میان او مقهور است . حیدر بخشی ، رساله مستورات ، برگ ۳۹۹ الف به بعد . رك به تفصيل : ابو نصر عبدالله ، كتاب اللمع ، ۲۶۷ . هجويرى ، كشف المحجوب ، ص ٥٢٨ به بعسم . غزالي ، احباء العلوم الدين، ج ٢ ، ص ٢٤٤. ايضاً ، مكاشفة القلوب، ص ١٩٥ ، ايضاً . كيمياي سعادت ٣٧٠ . سهروردي ، عوارف المعارف ، ترجمه اردو، ص ۲۲۵ . ابن عربی ، مواقع النجوم ، صص ۱۶۴.۷۸ وحید دستگردی ، کلمات قصار بابا طاهر في السماع و الذكر، ص ٨٨. سهروردي ، عوارف المعسارف (١٠٧ ب به بعد)، كشاف في اصطلاحات الفنون ، ج ٢، ص 6٧٥.

هر هفته دو بار سماع می بود و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که هر که در

بدایت (۱) ارادت عاشق سماع نباشد از وی هیچ کاری بر نیاید (۲).

و شش سال در خانهٔ خلوت بودم که (۲) هرگز بر زبان (۴) سخن دروغ (۵) دنیا نرفت و چون از وظیفه صباح فراغت حاصل آمدی بیل زدن فرمودندی(۶) (ل) (۷) در غیر ایام اربعین .

ای دوست بدان که (۸) در ایام عزلت دوام عبادت شرط است (۱) تا در بعضی (۱۰) اوقات اگر قرآن (۱۱) خواند یا در فضای (۱۲) خالی رود با خواب (۱۳) به نیت خیر، روا باشد اماً در ایام خلوت اینها را ترك باید كردن (۱۲) و به ذكر دایم اشتغال باید نمود(۱۵) (آ: برگ ۲۲ب) الأصَلوات فرض و سنن رواتب (۱۶) و امًا غاز جاشت (۱۷) و تهجّد بقدر حضور گزارد و اگر حضورش نباشد بر دو رکعت خفیفه ۱۸۱) اقتصار (۱۹۱) کند و به ذکر مأخوذ از شیخ مشغول شود که ذکر انفع باشد.

حضرت سيادت فرمود قَدُّسَ اللَّهُ رُوحه وَ زادلنا فتوحه (٢٠). كه بعد از (٢١١) شش سال از خانه خلوت به صحبت اخی علی دوستی قُدُّس سره مأمور آمدم و لکن(۲۲) در ایام اربعین به همدان می رفتم زیرا که به خانقاه وسیع و مشرف بدیع که در همدان است (۲۳) اجتماع فقراء

١- الارادة جمرة من نار الصحبة في القلوب مقتضية الاجابة و دواعي الحقيقه ، كاشي : اصطلاحات الصوفيه ، ص ٧ . و هي الاجابة لدواعي الحقيقه (منازل السائرين ، ص ١١٧) ، مطالبة القلب غذاء الروح من طبب النفس (التعريفات : جرجاني ، ص ٤) حقيقت ارادت آن است كه ارادت تو در ارادت او گم شود و یك ذره از ارادت تو باقی نبود، خود پرست باشی ، تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بود . و هر که به سمت اهل ارادت موسوم بود جز حق در دوکون مرادی دیگر ندارد.همدانی ، اصطلاحات الصوفيه ، ص ٢٧٣ الف . ايضاً : مقامات الصوفيه،٢٨٣ الف .ايضاً :رساله ذكريه ، ص٥٩. ارادت ثمرة معرفت و مفتاح ولايت سالكان است ظهور صبح سعادت طالبان است . همداني ، رساله ذكريه ، ص ٥٨ و نيز رك به : ابن عربي ، الفتوحات المكيه، ج ٢ ، ص ٥٢١. كشاف في اصطلاحات الفنون ، ج ١، ص ٥٥٢ . محمود آملي ، نفايس الفنون في عرايس العيون ،برگ ١۶٨ ب. ۲- ل ،گ : کارنیاید ن : کاری نیاید.

۴- ن ، ت : به زمان من . ٥- ب ، ت ، ل، گ : ندارد.۶- ن : فرمودي . ۳- ن : ندارد.

۷- ل : برگ ۸ ب . ۸- ل : ندارد .۹- ب : شرطست . ۱۰- ن : بعضي از اوقات .

۱۱- ل : از قرآن .۱۲- گ : فضای « نقطهٔ ف » را ندارد. ۱۳- ت، ل ، ن ،گ : در خواب رود ، ت :

برگ ۶ الف. ۱۴ - ن : کردنی . ۱۵ - ب : باید غودن ، ل : کردن ، ن : غودن. ۱۶ ت : روایت رواست . ۱۷ - گ : جاشت (بجای چاشت) ۱۸۰ - آ : حقیقت .

۱۹ - ت، ل ، گ : اختصار. ۲۰ - ل : قدس سره فرمود . گ : زاد(بجای زادلنا)، ت : سره.

۲۱- ل : از پس .

۲۷- ل : و لبكن . ۲۳- ل ،گ : همدان است .

می بود در ایام اربعین در هر سالی یك بار ۱۱) .

و در خدمت صحبت شریف اخی چون از وظیفه صباح فراغ حاصل آمدی اگر کار بودی که درو مصلحت دینی یا دنیاوی بودی ، اشتغال(گ) (۲) می بود والاً فرمودی که :

درویشان این سنگ ها را در آن موضع جمع آرند. و باز فرمودی که در موضع دیگر برند ، همچنین موضع به موضع ۱۱) می بردند تا روزی گستاخی نمودم و سؤال کردم که در نقل سنگ ها فایده چیست ؟ فلاجرم خدمت شیخ علی دوستی باوجود آنکه این درویش را چنان تعظیم نمودی (۴) که حضرت شیخ علاء الدوله قد ش الله تعظیم می نموده است ، مر خدمت اخی دوستی را (۵) غیرت شد و کفش از پای مبارك بیرون آورد و بر قفای من زد چنانکه نعل کفش در گوشت من (۶) نشست و حالی گویا آواز کفش و خوشی آن در گوش من می رسد (۷) و بعده فرمود که (ل) (۸).

فایده آن است که کفار نفوس در زمرهٔ اهل اسلام در آیند .

بیت (۱) :

آنجا که منتهای کمال ارادت است چندانکه (۱۰) جور بیش محبت زیادت است و بعد از دو سال خدمت اخی فرمود که یا سید ترا به صحبت برادرم باز رفتن باید و چون (۱۱) ده (۱۲) روزی توقف شد در انتظار امر جازم خدمت اخی شدم ، در وقت معتاد که چاشت (۱۳) بود از خلوت بیرون نیامد ، درویشان التماس نمودند که در خلوت اخی باید در آمدن (۱۲) ، اجابت کردم و در آمدم ، دیدم که خدمت اخی (۱۵) به جانب اثبات ذکر سر مبارك برزانو نهاده است و رحلت کرده ، پس استر جاع (۱۲) گفتم و بیرون آمدم و خبر کردم (۱۷) و بعد از دفن به سه روز به اشارت اخی باز به صحبت شیخ آمدم.

۱- ل : ندارد ، گ : در حاشیه آورده شده است ، ت : عبارت : که بعد از شش سال... تا هزار و چهار صد ولی : ندارد.

۲- گ : ص ۳۷۶. ۳- ن : در مواضع کثیره . ۴- ل : کردی .

⁰⁻ ن : را در (بجای را). ۶- ل : گوشت من، ن : کلمه و من » را ندارد. گ : در گوشت نشست .

۷- ن : حالی گویا خوشی آن آواز کفش در گوش به گوش من می رسد.

۸- ل : برگ ۹ الف. ۹- ن : ندارد . ۱۰ ل ، گ : هر چند .

۱۱ – گ : جون (بجای چون). ۱۲ – ل : ندارد. ۱۳ – گ : جاشت (بجای چاشت).

۱۶- استرجاع: انالله و انا اليه راجعون گفتن در وقت مصيبت، (لغت نامه دهخدا). ۱۷- در ل: ندارد. اين عبارت و حضرت سيادت فرمود قد س الله روحه و زادلنا فتوحه كه بعد از شش سال ... به صحبت شيخ باز آمدم از آ، ب: افتاده و از روى ل، ن: نوشته شده.

٥٠

حضرت سیادت فرمودند قد سرالله (ن) (۱) روحه و زاد کل یوم فتوحه که هزار (ب)(۲) و چهار صد ولی را قد سرالله آسرار هم دریافته ام (۲). اما چهار صد از این اولیاء را در یك مجلس در صغر سن دریافته ام و سبب آن (۴) اجتماع این بود که پادشاه دیار ما را داعیهٔ سعادت ملاقات اکابر عراق و خراسان پیدا آمد و با وزراء مشورت کرد (۵) و زرای نیك رای (۶) گفتند که بی سببی طلب(۷) اکابر دین مصلحت نباشد (۸) بلکه مدرسه و خانقاهی بنا باید فرمودن (۱) و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن (۱۰).

پادشاه را بغایت خوش آمد و آن (۱۱) بنا امر کرد چون آن بنا تمام (۱۲) (گ) شد علما و ۱۲۱ و فقرای خراسان و عراق را (۱۲) طلب نمود از برای اجلاس والدم و خالم نیز حاضر آمدند و مرا با خود حاضر آوردند هم در آن مُجمع الاکابر(۱۵) (ت).

پس چهار صد محقق بر دست راست پادشاه بنشستند علمای نامدار بسیار (آ: برگ ۱۳ الف) بر دست چپ پادشاه بنشستند و والدم دست من (ل)(۱۶) بگرفت و فاتحه التماس غود و جمیع سادات و (۱۷) علماء و فقرای مجلس از برای من فاتحه بخواندند، پس دیگر بار (۱۸) التماس کرد (۱۹) که باید گفته هر یك از فقرای مجلس از برای این فرزند حدیثی فرماید (۲۰) تا از راه تبرك سماع (۲۱) غاید، لاجرم اول شیخ (۲۲) علاء الدوله سمنانی بر من

۱- ن : برگ ۹۴ ب . ل : جناب سیادت فرمود روح الله روحه ، ن : حضرت سیادت روحه و زادکل یوم فتوحه فرمود .

٢- ب : برك ١٢ الف. ٣- ب: دريافته ام قدّس الله اسرار هم ، ت : دريافتم .

۴- ن : ندارد. ۵- نسخه گ : « کرد » را دارد.

۹-گ : باید بنا کردن و .

۱۰- ن : ندارد . گ : جمله ای بعد از اقام ... غودن را ندارد، ت: بنا باید فرمودن .

١١- ل : و بر آن . گ : به آن .

۱۲- گ : چون تمام شد و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن، گ : ص ۳۷۷.

۱۳- ن : امرا.

۱۴- ل : شد ، سادات و علما و فقرای عراق و خراسان را (بجای شد، علما ، و فقرا).ب: ندارد.

ن : شد ، بعد از اقام آن بنا التماس غود .

۱۵- ل : و مرا با خود در آن مجمع اکابر حاضر آوردند . گ : در آن مجمع مرا با خود حاضر آوردند ، ت : در آن مجمع مرا با خود آوردند . ت : برگ ب.

۱۶- ل : برگ ۹ ب . ۱۷ - آ ، ب : ندارد . ۱۸ - ل : باره . ۱۹ - گ : غود باید که .

. ٢٠ ت : خوانده .

۲۱- ت ، ل : استماع . ۲۲- ت، ل، ن ، گ : خدمت شيغ .

حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدین نیشابوری (۱) پس چهار صد حدیث با سعادات (۲) فواتح (ب) (۲) بهم به من(۲) رسید در آن مجمع (۵) الاکابر.

نظم (٤)

نیکنام (۷) اندر شکم باشد سعید چون بیاید (۸) دم به دم گردد مزید هر زمانش لطف دیگرگون بود (۹) باد لطفش دایا (۱۰) خوش (۱۱) می وزید مرد حق گویند او را بیشکی در پذیرد چون (۱۲) یقینش برگزید

و اهل مجلس خواجه(۱۳) قطب الدین نیشابوری را التماس نمودند که بر منبر بر آید و افیاض دینی نثار کند، اجابت کرد و درمیان آن(۱۲) نثار چند کرت (۱۵) بر زبان مبارکش جاری می شد(۱۲) که «خضر » و چون از منبر نزول فرمود (۱۷) خدمت شیخ علاء الدوله

در رساله اسناد اوراد فتحبه عن احد من المریدین (برگ : ۱۷۷ الف) نوشته است که این اجتماع اولبا و در فرمان سلطان ابو سعبد به ظهور آمد . براون : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳، ص ۵۰۰ تاریخ وصاف ، ص ۶۲۰ سلطان ابو سعبد بهادر خان بن الجائتو سلطان بن ارغون خان بن آبا قاخان اربخ وصاف ، ص ۶۲۰ هـ/ ۱۳۳۵ – ۱۳۳۵ م) مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۶۰۱ شاه ولی الله محدث دهلوی در رساله انتباه فی سلاسل اولبا ، ص ۱۲۵ ، اسم آن فرمانروا محمد خدا بنده نوشته (م ۷۱۷ هـ ۱۳۷۰ م) ولی اگر آن اجتماع به سال ۷۱۷ هجری بوده در آن زمان علی همدانی هنوز به مشکل از سه چهار سال بیشتر نبود و محال است که در آن کودکی برای ارشاد طالبان به وی اجازه داده باشند و بنابرین رساله اسناد رجحان دارد به گفته شاه ولی الله و نیز برای همین اجتماع قب: حیدر بخشی ، رساله مستورات ، برگ ۳۶۰ ب و شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۱ . علامه شریف عبدالحی ، نرهة الخواطر ، ج ۲، ص ۸۸.

۶- الغ نوشته شده ... الغ نوشته شده ... الغ نوشته شده ...

۷- ل : نبك بخت . ۸- ت : بزايد.

٩- ل ، ن : رسد. ١٠ - ت : هر زمان .

۱۱ - آ ، ل : چون ، ن خود (بجای خوش) نسخه گ هر دو کلمهٔ خود و « خوش » آمده است .

١٢-گ، ل، ن: که.

۱۳ - ت، ل ، گ : خدمت خواجه . ۱۴ - ن : ندارد ، ت : بر آید.

١٥- ل : نوبت .

۱۶- J - ۱۶ می گشت .

١٧- ل : كرد .

۱- آ ، ب : کلمه « نیشاپوری» را ندارد.

۲- ل : سعادت . ۳- ب : برگ ۱۲ ب.۴- ت : ندارد.

⁰⁻ ل : مجلس .

ے جب ہے جب ہے جب زم بن بن ہم جب سے بہ کا ان کے ان کا ان کے بہ بن جب نے سے سے سے سات سے بہ جب سے ان کا ان ان کے

التماس نمود که باید که خواجه خضر گفته شود که به تعظیم (ت: برگ ۱۷لف)نزدیك تر است زیرا که هر بار که خضر گفته می شد (۱) من شرمنده می شدم بنابر آنکه(آ:برگ ۱۳ برگ ب) حضرت خواجه (۲) در این مجلس حاضر و مستمع بودند (۳) خواجه قطب الدین اجابت فرمود (۴).

نظم ٥١)

ادب تاجیست از نور الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

حضرت سيادت فرمودند قَدُّسَ الله سرَّه (۶) :

که سی (۷) و سه ولی(۸) از اکابر این اولیا - قَدْسَ الله أسرار هم مرا (۱). به ارشاد غربای دیار طلب حق قدیم جَلّ جلاله اجازت کردند (۱۰) و لیکن باوجود آن اجازات (۱۱) ملتفت آن اشتغال (۱۲) نبودم تا به خدمت بزرگی رسیدم ، فرزند خود را با مقراض(۱۳) به نزدیك من آورد و التماس نمود که (ل) (۱۴) این فرزند را به مریدی قبول باید کرد(۱۵) در اجابت (ب) (۱۶) درنگی رفت ، بدان سبب که(۱۷) به اسفار اشتغال داشتم و چون مرید قبول کرده می شد(۱۸) ، می بایست نشستن (۱۹) و ارشاد کردن .

لاجرم آن بزرگ در غضب شد و فرمود اصرت من (۲۰) قطاع الطریق پس عذر درنگ خواستم و قبول کردم(۲۱) و آن بزرگ مرا فرمود که یا سید زنهار سؤال توبه طریقت را (۲۲) قبول کنی ، خواه مقیم شو و (۲۲) خواه مسافر باش و (۲۲) من تا اکنون آن وصیت را نگاه می دارم (۲۵) و خواهم نگاه داشت به ضرورت (۲۶). (ت) (۲۷).

۱- ل : می شود ، گ : شد. ۲- ل : حضرت خواجه خضر . ن : حضرت خدمت خواجه .

٣- ت، گ : بود . ۴- آ ، ب ، ن : فرمودند .

⁰⁻ ل : بيت ، گ : فرد ع- ل : فرمود قدس سره ، ن : فرمود . گ : فرمود قدس الله سره.

٧- ب: بسي . ٨- گ: ولي را ، گ: ص ٣٧٨.

۹- آ، ب، گ : ندارد. ۱۰- ل : فرموده اند ، ب ، ت ، گ : کرده اند .

۱۱ - ب، ل ،ن : اجازت . در ن كلمه « آن » نيز حذف شده .

۱۲- آ ، اشغال . ۱۳- ن : مقراضی ، در ل : ننوشته - گ : به مقراضی.

۱۴- ل : برگ ۱۰ الف. ۱۵- گ : باید کردن ، ل : کن ، ن : باید کردن .

١٤- ب : برگ ١٣ الف . ١٧-ن : كه من . ١٨- ل : مي كردي ، گ : مي شود . ١٩- ل : نشست .

۲۰ – ب : ندارد. ۲۱ – ت : کردند . ۲۲ – آ : ندارد. ۲۳ و ۲۴ – ن : ندارد.

۲۵ - ل : من تا اکنون آن وصبت بجای می آورم و آن وصبت را نگاه می دارم .

۲۶ ل : نگاه خواهم داشت . ۲۷ - ت : برگ ۷ ب.

(۱۰) شیخ شرف الدین درگزینی (۲)	(٩) شيخ نظام الدّين غوري (١)
(۱۲) شيخ نجم الدّين هَمَداني (۴)	(١١) شيخ اثير الدّين ٣١)
(۱۴) شیخ محمّد اذکانی (۶)	(١٣) شيخ محى الدّين لنكاني (٥)
(۱۶) شيخ عبدالله مُطرى (۷)	(۱۵) شیخ محمّد مرشدی
(۱۸) شیخ مراد اکریدوزی (۱	(۱۷) شیخ علی مصری (۸)
(۲۰) شیخ عبدالله سفالی (۱۱)	(۱۹) شیخ عمر بُرکانی (۱۰)
(۲۲) شيخ بهاء الدّين (ب)(۱۳) قمكندى (۱۴)	(۲۱) شیخ ابوبکر ابو حربه (۱۲)
	(۲۳) شيخ عز الدّين ختائي (١٥)

۱- حبدر بخشی ، رساله مستورات : برگ ۳۵۶ الف ، ۳۶۹ ب : ای رفیق سبب اجازت و ارشاد شیخ برهان الدین ساغرچی ، شیخ جبریل کردی و شیخ نظام الدین غوری خراسانی و شیخ ابوبکر طوسی و شیخ خالد الثانی (رالثانی؟) از آنجناب پرسیدند که چه بود؟ به زبان مبارك فرمودند که ایشان هر کدام پیش از مولود من روح ما را دیده اند . نظام الدین یحیی غوری متوفی ۷۵۲ هجری . روضات الجنان ، ج ۱، صص ۱۰۸ – ۱۱۳.

۲- آ ، ل ، ن ، گ : درگزی (منسوب به در گزین ناحبه بین همدان و زنجان . حموی : معجم البلدان ،
 ج ۲ ، ص ۵۶۸. جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۷۱ ضمناً مذکور شده . ورکانی (شیرازی).

٣- معلوم نشد كيست . ٢- ايضاً .

04

0- ل ، گ : محى الدين لنكاني ، ن : لنكامي - معلوم نشد كيست.

۶- شيخ نجم الدّين محمد بن محمد الاذكاني الاسفرائني . جامي : نفحات الانس ، ص ٥١٠ ، شوشتري :
 مجالس المؤمنين ، ص ٣١٠ .

۷- مطری: منسوب به مطر، من اعمال البمن یقال لها. و مطر...، حموی، معجم البلدان، ص ۵۶۳
 و نیز رك به: مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۹۶. معلوم نشد كیست.

۸- اخی علی مصری : شیخی بوده است درملك شام و روم و در صحبت شیخ علاء الدوله سمنانی بوده (ملفوظات سمنانی) (۷ الف) جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۱۰. حیدر بخشی ، مستورات ۳۵۳ الف.

۹- آ: کرپدوزی، ب: اکریدوذی، ل، ن، گ: اکریدوری. اکرپدوزی منسوب به اگرپدوز، رك به:
 معجم البلدان، ج ۱، ۳۴۲. ابن بطوطه، ص ۲۶۶، علی یزدی، ج ۲، ص ۸۵،

۱۰- ل : بزکانی ، ت : حمر برکانی.

۱۱ - سفال : من قرى اليمن و قد نسب اليها بعض اهل العلم .حموى :معجم البلدان چاپ بيروت ، ج ٣، ص ٢٢٤، ت : اسفال.

۱۲ - آ : ابوحرب ، معلوم نشد کبست .

۱۳- ب : برگ ۱۳ ب

۱۴ -آ : فگندی (قمکندی منسوب به قم).

١٥- معلوم نشد كيست ، ت ، گ : خطايي .

و حضرت سیادت قَدَّسَ الله سرّه (۱) اسماء عظام و القاب (۲) (آ: ۱۴۰ الف) حسام آنان را (۳) که مُخبر (۲) بوده اند به خط مبارکش از برای مقبلان سُرادقات (۵) معارف (۶)ایشان ثبت غوده است (۷) و هذا تعداد هم:

(۲) شیخ اخی(۱) علی دوستی	(۱) شیخ محمود مَزْدُقانی (۸)
(۴) اخی محسن (۱۱۱)	(٣) اخي محمّد حافظ (١٠)
(۶) شیخ جبرئیل کردی (۱۲)	(۵) اخی حسین
(۸) شیخ ابوبکر طوسی (۱۴)	(۷) شيخ خالد (۱۳)

١- آ : ١۴ الف ، ب : ١٣ الف ، ل : ١٠ الف ، ن : ٩٥ الف. ل : قدس الله سره ندارد، ت: ندارد.

۲- ل : اخبار . ۳- ل ، ن : ندارد ، ن : آن را . ۴- گ : مخبر ، ت : مخبر بودند .

0- ب ، ن : سرادق. . ٤- ل : متعارف . ٧- ت، ن : فرموده .

٨- آ : مُزدفانى .

٩- كلمه « اخى» و شيخ از اسماء در آ حذف است . گ : اخى على دوستى .

اخی : اخی لفظی است متداول گشته میان خلق و ارباب طریقت این لفظ را به معنی توضیع داده اند. اول عام ، دوم خاص ، سوم اخص.

مرتبهٔ اول : آنکه اسم اخی در لغت معنی برادر است و عامه مردم برادر کسی را دانند که از یك مادر و پدر باشند .

مرتبهٔ دوم : خواص مؤمنان اند و علمای دین که به قوت علم و نور ایمان از مرتبه تقلید و رسوم ترقی کنند و بحکم إن المؤمنون اخوة همه مومنان را برادر خوانند .

مرتبهٔ سوم: اصطلاحی و آن مبان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طایفه این اسم را اطلاق می کنند بر مقامات سالکان و جزوی است از فقر و چون مشایخ طریقت یکی را از اصحاب خود که استعداد وی در دقایق مناهج طریقت نوعی از کمالات بافته باشد و انوار اسرار حقایق بر جان او تافته خواهند که وی را خلیفه خود سازند وی را خلقی قام پوشانند که عبارت از آن خرقه است و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب که متصف بود به کرم و سخاوت و عفت و امانت و حلم و تواضع و تقوی او را و اخی « خوانند . علی همدانی : رساله فتوت به برگ ۲۵۴ الف ، نیز دائرة المعارف اسلامی تحت کلمه فتوت و اخی.

١٠- گ : شيخ محمد حافظ .

۱۱ - حافظ محمد ، محسن ترکستانی ، در مستورات برگ ۳۵۳ الف ضمناً از ایشان ذکر آمده . ن : حافظ محسن (بجای اخی محمد حافظ ، اخی محسن).

۱۷-ت: الکرکزی، آ، ب، ل: الکردی، مستورات برگ ۳۵۶ الف جبریل بن عمر یوسف الکردی. علامه قزوینی دربارهٔ شیخ نوشته شرح حال این شخص در هیچ جا نبافتم ولی در حدود سال ۷۱۰ کما بیش و به قدرتیقن در حیات بوده است. و در کتاب منتخب المختار نوشته که وی به سال هفتصد و بیست و سه در گذشت رك به: جنید شیرازی، شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، صص ۱۱۱، ۳۴۰. مستورات برگ ۳۵۶ الف ضمنا مذکور شده. ۲۴- رساله مستورات، برگ ۳۵۶ الف.

(۲۴) شيخ برهان الدين ساغرچي (١)

(۲۶) شيخ رضي الدين اوچي (۱)

(٢٨) شيخ زين الدين محمد المغربي (٥)

(۳۰) شيخ ابوالقاسم تحطوي (۷)

(۳۲) شیخ مُحَمَّد محمود مجذوب (۹)

(۲۷) شیخ سعید حبشی (۲)

(۲۹) شيخ عوض علاف (۲۹)

(۳۱) شیخ عبدالرحمن مجذوب (۸) (گ)

00

(٣٣) شيخ حسن بن مسلم (١٠)

صَبُّ اللَّهُ اللَّطيف سجَال الغَيض الأ قُدَس عَلَى ١١١) أرواحهم وَ ادام (١٢) لنَا الأستفاضة مَنْ نَفَحات أَنْفَاسهم و تَفَرُّح (١٢) كُمَا فَرحَت (١٢) لَهَا أَرْواحهم بَأَشْبَاحهم (١٥).

حضرت سيادت فرمود قَدُّسَ الله(١٤) سرَّه و اظهرلنا(١٧) بَّره كه خدمت(١٨) شيخ محمود مزدقانی قَدُّسَ (۱۹) سرّه متصرف عظیم بود در خلق (۲۰) به حق تا روزی گربه خانقاه

۱- ل : ساغرچی ، حبدر بخشی ، مستورات ، ۳۵۶ الف ساغرج در ترکستان شامی ، ص ۱۴۶ از قرای سغد سمرقند ، علامه قزوینی در پاورقی کتاب جنید شیرلزی با عنوان ، شد الازار نوشته است شبخ برهان الدين صاغرچي كه ملوك قدوم او را (بفارس)با تعظيم و تجليل تلقي نمودند ... يكي از مشاهبر قرن هشتم و یکی از کبار اثمهٔ عصر خود بوده که سائرین اجازه ارشاد و وعظ و تذکیر مى داده است ... و به گفته ابن بطوطه ، ج ٢، ص ٩٤. پادشاه هند (سلطان محمّد بن غياث الدّين تغلق شاه) چهل هزار دینار سرخ برای او فرستاد . رك به : جنید شیرازی: شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، صص ، ۱۲۳، ۴۹۹ رحلهٔ ابن بطوطه ، ج ۲، ص ۴۴. و نیز ریاض الاولیاء (برگ ۱۱۰) ایوانف ، ج ۲ ، ص ۴۶۸ (۷۰۴)

۲- آ، ب: ندارد ، ن: منیری . شرف الدین احمد منیری متوفی ۸۲۷ هـ ، رك به انوار اصفیا ، ص ۳۸۳.

 ٣- آ ، ب : ندارد . ل : رضيا الدين اوچى ت ، كلمه اوچى ندارد. رضى الدين على لالا متوفى ۶۴۲ هجری رك به : نسخه خطی ریاض الاولیا ، برگ ۱۰۹، ایوانف ، ج ۲ ، ص ۴۶۸ (۷۰۴) . غلام سرور ، خزينة الاصفيا، ج ١، ص ١١٥.

۴- برای شیخ سعید حبشی رك به : صفحات بعد همین كتاب . ۵- معلوم نشد كیست .

۶- آ ، ب: ندارد. معلوم نشد کیست. ۷- آ : تحطوی ، ل : لمحصوی : معلوم نشد کیست.

٨- معلوم نشد كيست . گ : ص ٣٧٩. ٩- ل : ندارد . معلوم نشد كيست . عبدالله مجنوب يا عبدالرُّحمن مجذوب طوی؟ ١٠- ب : حسين بن المسلم ، ل : شيخ حسن ابن مسلم ، معلوم نشد كيست . ۱۱- آ، ب، ت: الی. ۱۲- ل: برگ ۱۰ ب. ۱۳- ب: و تفرج ، ل، ن: فتفرح به ، ت: برگ ۸ الف. ۱۴- ب: فرجت.

۱۵ - ل، ن: مصع اشباحهم. ۱۶ - آ، ت، ل: ندارد.

۱۷- ت، ل: اظهرلنا برّه ننوشته ن: اظهر . گ: و اظهریره . ۱۸- گ: حضرت .

١٩- ل : قلس الله روحه .٢٠- ن : خلوت .

نصیب خود خورد (۱) و بر عادت هر روز (۲) صبر نکرد بلکه (۳) نصیب درویشی را نیز بخورد، خدمت شیخ (آ: برگ ۱۴ ب) با او عتاب کردند (۱). پس گربه عتاب (۵) شد (۹) و باز حاضر آمد و بچه ای در دهان گرفته ، خدمت (۷) شیخ فرمودند (۸) که گربه هدهدوار جواب عتاب گفت (١) .

و در این حال گربه بچه خود را در(۱۰) دهان انداخت و زود سر به قدم(۱۱) شیخ نهاد پس از حاضران مجلس برخاست بسى فرياد (١٢).

و در صحبت شیخ بسی صاحبدلان پدید(۱۳) آمدند که در هر کسی نظر می کردند (۱۴) او را (۱۵) صفا عظیم حاصل می آمد و خدمت شیخ مجرّد می بودند (۱۶) . و همچنان مجرّد از دنیا با آخرت(ب)(۱۷) رفتند(۱۸) مرا نیز عزم جزم بود در موافقت با شیخ و لیکن(۱۹) اهل این دیار به اکراه(۲۰) در تشویش ازدواج انداختند (۲۱) به سابقهٔ قضا و قدر (۲۲) .

شعر (۲۲)

09

جَرَى قَلَمُ الْقَضَاءِ بَمَا يَكُونُ فَسَيَانِ التَّحَرَكِ وَ السَّكُونُ (٢٣)

۱- ل : بخورد . ۲- گ : روزه . ۳- ل : ندارد.

۴- ت، ل، ن، گ : کرد .

٥- گ : غايب. ۶- آ، ل ، ن : ننوشته .

۹- برای قصه هدهد رك به : قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل) ۲۰–۲۳.

خواجه عبدالله انصاری : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۷، ص ۲۰۳. مثنوی مولانا روم ، ج۱،

ص ۳۵. ۱۰- گ: از ، ۱۱- ل ، ن: برقدم .

۱۲ – ن ، ت ، فریاد از حاضران مجلس برخاست . گ : بسی فریاد برخاست .

۱۳ - ل : پیدا . ۱۴ - هر کس که نظر می کردند . ۱۵ - آ ، ب ،ت ،ن : ندارد . گ : و اورا به ندارد.

۱۶- ل، ن ، گ : می بود . ۱۷- ب : برگ ۱۴ الف .

۱۸- ل ، ن ، گ : رفت . ۱۹- ن : و لکن

٧٠- في اللغة عبارة عن حمل انسان على امر يكرهه و قبل على امر لا يريده طبعا او شرعا. محمَّد على تهانوي : كتاب الكشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٢ ، ص ١٢٨١. آ، ب ، ت ، ن ، گ : بكره . ۲۱-گ: کوشیدند.

۲۲- حبدر بخشی ، مستورات : برگ ۳۱۹ الف .

به حکم آن بزرگوار (شیخ محمد اذکانی) چون در سنّ چهل رسیدم متاهل شدم .

۲۳ - ل، ن : ندارد. گ : نظم ، ت : عربیه

۲۴ - غزالى : احباء علوم الدين ، ج ۴، ص ۲۳۵ و لقد احسن الشاعر حبث يقول

و خدمت شیخ علی دوستی قدس الله سره (۱) چنان صافی بود که طاقت (ت: برگ ۸ ب) جزیك ذکر نداشت زیرا که در آخر اثبات (۲) از (۳) یك ذکر غیب (۴) کردی و خدمتش بحر مواج در اسرار و دایم البسط بود (۵) تا روزی (۶) از شیخ علاء الدوله (۷) سؤال کرده شد که:

خدمت اخى دايم البسط (٨) چراست .

جواب فرمود که (۱) : از برای آنکه حق تعالی او را از لطف (۱۰) آفریده است(۱۱).

و در اوان(۱۲) دیگر سؤال کرده شده که:

در حق اخی (آ: برگ ۱۵ الف) محبت بلاغایت (۱۳) است و حال آنکه اخی را اربعینی (۱۴) که بگذرد چند واقعه (۱۵) می باشد و شیخ محمد دهستانی (۱۶) را (۱۷) در هر روز چندین واقعه دست می دهد (۱۸) جواب (۱۹) فرمود که (ل) (۲۰).

۱- ل ، ن : اخی علی دوستی ، اخی علی دوستی یکی از اصحاب سید علاء الدوله سمنانی بوده رك به : ص ۱۳ همین كتاب . گ : كلمه و شبخ» را ننوشته .

۲- اثبات : اخلاص مرضیه و اعمال حسنه و اثبات ربوبیت رك به : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ،
 ج ۱، ص ۱۷۲.

٣- گ : آن . ۴- گ : غبت ، ت : يكديگر. ٥- ل ، ن،گ : بود و در اسرار و دائم البسط .

۶- آ، ب: روز ، ۷- گ : حضرت شيخ.

۸- برای بسط رك به : صفحات بعد . گ : خذمت (بجای خدمت). -گ : « که » ندارد.

۱۰ - لطف : هو الفصل الذي يقرب العبد الى الطاعه و يبعده عن المعصبة ...و لطف در اصطلاح صوفيه به معنى تربيت معشوق است عاشق را بر رفق و مواسات او تا قوت و تاب آن جمال او را به كمال حاصل آيد . رك به : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۲۹۹ , ۲۱ - ل ، ن، گ : آفريد.

۱۲- ل : اوانی . ۱۳- ل ، ن : بلاغت است . ۱۴-گ : در اربعین که نگذرد.

10- واقعه :احوالی که در خواب دیده می شود و حادثه زمانه و سختی جنگ و قیامت و خواب و کار و حال و در اصطلاح متصوفه واقعه آنچه فرود آید بدل از عالم غیب بهر طریق که باشد خواه لطف خواه قهر (فرهنگ آنندراج) اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حال اتفاق افتد که از (ص ۱۳) محسوسات غائب شوند و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود چنانکه نائم را در حالت نوم و متصوفه آن را واقعه خوانند (محمود بن علی کاشانی : مصباح الهدایة، ص ۱۳۳-۱۳۴) نیز رك به : محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۴۸۸.

۱۶ - دهستانی: این درویش را عجب حالی بود به مقامی رسید و از آن مقام در نمی گذشت (ملفوظات شیخ سمنانی ، برگ ۱۱ ب) کسی او را خفته ندید و یا کسی نگفته و از هیچ آفریده روانه طلبیده القصه در آن مقام ناخوردن بماند تا شش سال . (جامی : نفحات الانس ، ص ۵۱۴) و ضمناً در مستورات از وی ذکر شده (برگ ۳۵۳ الف) . ت : محمود

۱۷ - ن : ندارد. ۱۸ - ل : می باشد . ۱۹ - ل : ندارد. ۲۰ - ل : برگ ۱۱ الف .

علی(۱) دوستی را در هر مقامی توقف می بخشند تا تحقیق مقامات کند و سالکان را ارشاد (گ) (۲) غاید و مُحَمَّد دهستانی (۳) از برای خود (ن) (۴) می دود (۵).

و حضرت (۶) شیخ بزرگ او را دونده خواندی (۷) و در وقت دیگر فرمود که علی (۸) دوستی از محبوبان است تا اگر هر روز (۱) او هزار نفس را قتل کند در روز (۱) (۱۰) محشر او (۱۱) مسؤول نباشد و مُحمَّد دهستانی از محبان است تا اگر او (۱۲) ادبی را ترك کند مسؤول باشد.

فرد (۱۲)

گر بخدا رسیده ای خون پدر حلال دان ورنه حرام با شدت شیر خلال مادری (۱۳)

و بین اصحاب مشهور است(ت) که شیخ علاء الدوله قُدَّسَ سرّه(۱۵) با کمال مقام افرادی (۱۶) روزی(۱۷) آستانه خلوت اخی را تقبیل(۱۸) داد، خادم سؤال کرد که:

شیخا در این تواضع سرّی باشد التماس آن است(۱۹) که ما را (۲۰) محرم آن سر بگردانی(۲۱) حضرت شیخ جواب داد(۲۲) که:

۱- ل : ندارد . ۲- گ : ص ۳۸۰. ۳- ت : محمود بهستانی. ۴- ن : برگ ۹۵ ب .

٥- ل : مي رود . ۶- ن : خدمت . ٧- ن : نام كردي . ٨- ن : اخي على

٩- تا او اگر هر روزی (بجای تا اگر هر روز) گ : تا اگر او هر روز .

۱۰- ب: برگ ۱۴ ب. ۱۱- آ، ب، ت، ل، ندارد . ۱۲- ل: او اگر .

۱۳- آ : نظم ، ل ، گ: ببت ، ن : ندارد.

۱۴ - ب : مادرك ، ن ، گ : مادران .

١٥- فقط ن : قدس الله . ت : برگ ٩ الف.

۱۶- افرادی از افراد در اصطلاح سالکان افراد سه تن اند که به تجلی فردیه به واسطه حسن متابعت حضرت رسالت پناه صلعم متحقق شده اند و از غایت کمال که ایشان را خارج از دائره قطب الاقطاب اند (فرهنگ آنندراج) و نیز قب : کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۹. احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴ . افراد آنها باشند که بر قلب علی کرم الله وجهه باشند و اینها تعداد نیست . رك به : محمد علی تهانوی: کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۱۰۷، و چون غوث ترقی کند افراد گردد . رك به : کتاب مزبور ج ۳، ص ۱۱۶۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل کلمه ابدال.

۱۷ – آ ، ب ، ت : ندارد . ۱۸ – ل : برسه (بجای تقبیل).

١٩ - آ : آنکه (بجای آن است که).

۲۰- گ : مرا .

۲۱ - ب ، ن : گردانی ، ل : سازی . ت : بگردان .

۲۲- آ: دادند ، ل: فرمود .

01

علی دوستی ما را مریدی و شاگردی است که صد هزار (۱) شیخ و استاد را شیخ و استاد است و استاد را شیخ و استاد است (۲) . و بین الصُّوفیّه کثرهُم الله تعالی (۳) معروف است که حضرت قطب (۴) قدّس سره (آ : برگ ۱۵ ب) در هر سالی یك بار (۵) به زیارت اخی علی (۴) دوستی آمدی و وقت بودی که شیخ علاء الدوله را در آن صحبت اجازت نبودی .

و این فقیر از خدمت خواجه عبدالله (۷) رحمه الله علیه (۸) شنود (۱۱) که فرمود که من از خدمت شیخ یعنی از والد بزرگوارم (۱۰) شنود م (۱۱) که گفت که (۱۲) مرا با شیخ صفی الدین (۱۳) و شیخ علاء الدوله (۱۳) عقیده چندان نبود (۱۵) که بر شیخ من یعنی عبدالرزاق کاشی (۱۶) اعتراضات نوشته بودند ، اما شبی در خواب دیدم که

شبخ عبدالرزاق کاشی: شبخ العارف الکاشف عبدالرزاق کاشی قد سرهٔ جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی وی را مصنفات بسیار است چون تفسیرو تأویلات، کتاب اصطلاحات الصوفیه، شرح فصوص الحکم و شرح منازل السائرین و غیر آن رسائل. مرید شبخ عبدالصمد نطنزی است و با شبخ علاء الدوله سمنانی معاصر بوده و میان ایشان در قول وحدت وجود مخالفات و مباحثات غایبانه واقع شده در باب آن با یکدیگر مکتوبات نوشته اند و به برهانی که شبخ علاء الدوله در نفسی وجود در کتاب عروه ذکر (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

۱- ل ، گ : شیخ و استاد است . ۲- ت ، ن : ندارد . ۳- آ ، ب : ندارد .

۷-عبدالله بن رکن الدین شیرازی که معاصر سید علی همدانی بوده (مستورات ، ۳۶۹ ب) و نیز در مثنوی انیس العارفین از وی ذکر شده . رك به : براون : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳، ص ۴۸۴.

۸- ل، ن ، گ : ندارد . ۹- ل ، ن : شنودم . گ : شنود فرمود که .

۱۰-ب: والد بزرگوار ، ل ، ن ، گ : والد بزرگوارم . ۱۱- ن : شنیدم . ۲۱- آ، ب ، ن ، گ : ندارد. ۱۳- شیخ صفی الدین تسخ صفی الدین اسحاق اردبیلی قَدْسَ الله سرّه که جدّ اعلی سلسلهٔ صفویان بود و از ارباب اخلاص و اعزاز چون ابن البزاز وغیره خوارق عادات ایشان را چنانکه باید بسطی داده اند و آن تألیف نفیس را صفوة الصفا نام نهاده . به سال هفتصد و سی و پنج هجری در گذشته برای تفصیل رك به : شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۷۴.مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۹۳. هدایت، ریاض العارفین ، ص ۱۶۴. براون : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ . قاموس الاعلام ، ج ۴ ، ص ۲۹۶۱.

۱۴ - رك به : ص ۱۳ همين كتاب . م ۱۰ - گ : بدان سبب.

۱۶- گ : « یعنی عبدالرزاق کاشی » را ندارد. ت : ننوشته.

حضرت (۱) مصطفی صلی الله علیه وسلم در بستانی (۲) ببود و من در آن ببوستان خواستم (ب) (۲) تا در آیم (۲) شیخ صفی الدین چوبی بر یك (۵) طرف در گرفته بود و شیخ علاء الدوله چوبی دیگر بر یك طرف در (۶) گرفته بود (۷) و مرا (۸) مانع شدند از در آمدن (۹) بر (۱۰) مصطفی صلی الله علیه وسلم . پس تضرع (۱۱) غودم (ل) (۱۲) . شیخ صفی الدین (ت) طرف خود را گذاشت (۱۲) و (۲۱) در آمدم و مصطفی را دیدم که برقالی (۱۵) بالای (۱۶) کت (۱۷) نشسته بود ، سلام گفتم ، روی مبارك از من بگردانید و گفت که (۸۱) تو ندانسته ای که صفی الدین و علاء الدوله از دربانان من (۱۱) باشند ؟ گفتم یا رسول الله توبه کردم ، حضرت (۲۰) مصطفی تبسم غود و روی مبارك به سوی من گردانید و فرمود آید برق بیرون بیرون (آ: برگ ۱۶ الف) که (۲۱) دیگر چنین نکنی ، گفتم یا رسول الله نکنم (۲۲) و چون بیرون آمدم شیخ علاء الدوله نیز (گ) (۲۲) طرف خود را بگذاشت.

و در وقت انتباه مسافرت اختیار کردم از برای زیارت (۲۲) خدمت خواجه شیخ صفی الدین را اول زیارت کردم و چون به زیارت شیخ علاء الدوله آمدم معلوم شد که حضرت قطب (۲۵) را امروز دعوت باشد زیرا که وقت زیارت بود، پس ضمیر (۲۶) گرفتم که از بقیهٔ طعام قلب باید که به من برسد ، ناگاه خادم بر دو طبق نانهای سفید آورد و بر یك

(بقیه یاورقی از صفحه گذشته)

کرده اعتراض نموده و آن مکتوبات در نفحات الانس ، ص ۵۶۲ درج است ، به سال ۷۳۰ هجری جهان را درود گفته . رك به : جامی ، نفحات الانس، ص ۵۵۷. شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۸۴. غلام سرور، خزینة الاصفیا ، ج ۱، ص ۳۷۵.

۱- آ، ن: ندارد . ۲- ل، ن: سبتانی . ۳- ب: برگ ۱۵ الف.

* - ψ : ψ - ψ - ψ : ψ - ψ - ψ - ψ : ψ - ψ

۶- ل : چوبی بر طرفی دیگر ن : چوبی دیگر بیك طرف دیگر . گ : چوبی دیگر برطرف دیگر گرفته ، ت : « در » ندارد.

٧- ل : ندارد (كلمه گرفته بود را) ن : فقط كلمه و بود ، ننوشته ٨- گ : ما را .

۹- ل : در آمدن. در آن بوستان ۱۰- گ : پیش . ۱۱- آ : ندارد . ۱۲- ل : برگ ۱۱ ب .

۱۳- ل ، ن : ندارد . ت : برگ ۹ ب. ۱۴- آ ، ب ، ل : ننوشته . گ : تا من در آمدم .

۱۵- ل: بر بالای ، ن: برقالی بر بالای . گ: برقالین ،ت: برقالی بالای کت ۱۶- ل، ن: ندارد.

۱۷- آ : محت این کلمه ابریشم نوشته ۱۸- گ : و که ، ندارد. ۱۹- ب ، ل ، گ : ما .

۲۰ آ، ب، ن، گ: ننوشته . ۲۱ - آ : ندارد . ۲۲ - ل : دیگر نکنم .

۲۳ - گ : ص ۳۸۱. ۲۴ - آ ، ب : از برای زیارت چون .

۲۵ - مراد از قطب ، قطب الدين يحيى نيشابوري مي باشد . ۲۶ - ت : در ضمير.

طبق ازان دو طبق بر بالای نانهای سفید پاره ای با پاره ای(۱) نان درست نهاده بود ، آن طبق را ۲) پیش من نهاد، پس من (ب)(۲) دانستم که آن پاره نان درست از بقیه طعام قطب است ، آن نان پاره را (۱) از برای تبرك نگاه داشتم (۵) .

و در وقت صحبت پیش (۶) شیخ کتابی دیدم (۷) گفتم در این کتابی دیدن اجازت باشد (۸) شیخ فرمود (۱۰) که باشد ، چون نظر کردم ، دانستم که در بیان توحید (۱۰) است ، به اصطلاح صوفیه گفتم « شیخا » چگونه است که کتاب فصوص (۱۱) قفلی (۱۲) از عربی دارد (ن) (۱۲) و رد می کنند و این کتاب (۱۴) قفل عربی ندارد و (۱۵) تصنیف شریف شیخ (۱۶) است و بلاریب مقبول است.

شیخ تبسم کرد و مرا دعاء خیر گفت و فرمود که (آ: برگ ۱۶ ب) شاگرد چنین باید والاً فلا و در حالت ۱۷۱ وداع شیخ مرا در کنار گرفت و در گوش من گفت بَلغَك ۱۸۱۰ دانستم که اشارت کرد که:

از بقیه طعام قطب به تو رسید.

و اگر کسی از (۱۹) برای جماعتی دعوت ساختی شیخ علی دوستی (ل) (۲۰) اصحاب را ناخوانده (۲۰) در آن دعوت حاضر آوردی . اگر شدت حاجت داشتندی به طعام و وقت بودی که صاحب دعوت بر بام گریختی و اخی نردبان نهادی و برآمدی و گفتی که :

ایست را (۲۲) فلان پندار و آن را فلان و او را فلان و طعام حاضر آور، اجابت کردی (ب) (۲۲) و صاحب دعوت را چنان (۲۲) راضی ساختی که شکرانهٔ قبول دعوت نیز بیاوردی به خدمت اخی (۲۵).

۱- آ، ب: این عبارت و آورد ... سفید پاره و را ندارد . گ: بربالای نانهای سفید پاره ای نانهای درست نهاده بود . ۲- آ: ندارد. π - ب: برگ ۱۵ ب. π - ل: پاره نان را . π - آ: می داشتم . ۶- گ: در پیش . π - آ، بدیدم ، π : کتاب دیدم. π - ن: هست .

٩- آ، ب: ندارد. گ: گفت. ١٠- ب: توجه التوحید فی عبارة العلماء اعتقاد وحدانیة تعالی و
 عند الصوفیه معرفة وحدانیة ، کتاب کشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ٣، ص ٩٩ ١.

۱۱- فصوص الحكم از صوفى شهير محبى الدين ابن عربى ، متوفى ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰م.
 جامى، نفحات الانس ، ص ۶۳۳. ۱۲- ن : قفل (بجاى قفلى) . ۱۳- ن : ۹۶ الف.

۱۴- ل : عبارت از و فصوص قفلی... و این کتاب، را ندارد . ۱۵- ل : و این کتاب .ت: و این کتاب کتاب که . ۱۶- ل : شما. ۱۷- ن : حال . ۱۸- به معنی بالغ است (المنجد) ب : بلغا.

۱۹- ت ، ل : ندارد . ۲۰- ل : برگ ۱۲ الف . ۲۱- گ : اصحاب ناخوانده را .

۲۵- گ : کلمه « اخی» ندارد.

خدمت اخی هر سال هزار جوی(۱) پالیز(۲) بکشتی به دست مبارك(۲) خود و هر سال خوب شدی و چون خربزه رسیدی بدست خود به مردم دادی .

و (۲) خدمت شیخ سعید حبشی(۲) که صوفیان آن بزرگوار را ابو سعید(۵) گویند(۲) در هر زمان به صورت(۷) دیگر دیده شدی و با هر زایری یك بار صحبت داشتی فَحَسب و اگر خادم در یك روز بکرات (۸) در آمدی ، شیخ را در هر کرت (۱) به صورت دیگر دیدی تا در بعضی از اسفار با خادمی (آ: برگ ۱۷ الف) از خدام شیخ ملاقات حاصل آمد(۱۰) از من پرسید که شیخ (۱۱) در کدام (۱۲) صورت دیده شد ؟ گفتم تو به اختلاف(۱۲) صور شیخ اطلاع داری؟ گفت آری ، مدتی(۱۲) شیخ را خدمت کرده ام و به صور(۱۵) مختلفه (۱۶) دیده .

فرد (۱۷)

رنگ عارف رنگ معروفست و بس (۱۸) رنگ معروفی نه پیش است و نه پس

و در اوان صحبت از شیخ شنوده (۱۹) شد که فرمود (۲۰). با سید وقتی که آمنه (۲۱) را به عَبْدالله می دادند ، من در مکه بودم (۲۲) و چون از صحبت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن

۱- جوی و جوئبار(فرهنگ آنندراج).

۲- در اصل به معنی مطلق باغ و کشتزار، فالیز معرب آن و درعرف عام بر خربزه زار و امثال آن اطلاق
 کنند (فرهنگ آنندراج).

۳- ب : به دست مبارك خود بكشتى.

۴- ل : سعيد حبشي رضي الله عنه . گ : ص ٣٨٢.

0- ل ، ن ، گ : او پجای ابو .

۶- گ : گویند زیرا که او در . ۷- ل : په صورتي .

۸- آ، ب، ت، ن، گ: کرات. ۹- ل: نویت. ۱۰- ل: شد.

۱۱ - آ ، ب ، ل ، ن ، گ : شیخ را . ۱۲ - آ : صورت کلام .

۱۳- ل : بر اختلاف . ۱۴- گ : مدت . ۱۵- ل : در صور ،ت : پس بصور.

١٤- آ ، گ : مختلف .

١٧- آ : نظم ب : بيت . ١٨- آ : پس ، ن : و پس .

۱۹ گ : شنیده . ۲۰ ل : فرمود که .

۲۱ - ل : ایمنه - آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زُهرة القرشی و عبدالله بن عبدالمطلب مادر و پدر حضور خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم هستند رك به : دائرة معارف اردو تحت هر دو اسم .

۲۷- ل : ندارد.

دیار پرسیدم سِن شیخ چند باشد فرمودند (۱) که :

ما(۲) از آبا و اجداد خود شنودیم (۳) که شیخ سعید حبشی عمر طویل(ب) (۴) دارد اما نمی دانیم که چند سال بود (۵).

فرد (۶)

من بقا دارم بقا دارم بقا وين بقا ها از لقا دارم لقا (٧) (ت)

پس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت سیادت التماس نمود که (۸) حساب(ل) (۱) باید کردن(۱۰) که از زمان ولادت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم(۱۱) تا اکنون چند سال است(۱۲) و بعد از التفات خاطر حضرت سیادت فرمود که:

باید که هشتصد و سی سال باشد از زمان ولادت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تا اکنون (۱۳) .

۱- ل : گفتند . ۲- ل ، ن ، گ : ما از (بجای از). ۳- ن : شنیدیم . ۴- ل : برگ ۱۶ ب .

۵- ن : ندارد . ۶- ت ، ل : بیت ، ن : ندارد . ۷- معلوم نشد از کیست ، ت : ت برگ ۱ ۱ الف.

۸- ل: ندارد . ۹- ل: برگ ۱۲ ب.

۱۰ ل : کرد . ۱۱ – ل : ندارد. ۱۲ – ل : چندست .

۱۳ - حیدر بخشی :رساله مستورات (برگ ۳۵۵ الف) روزی از شیخ معمر پرسید (جناب سیادت) که یا حضرت سن مبارك چند باشد، فرمودند که قیاس کن که در زمان مهتر عالم هفتصد و بیست و دو سال بودم الحال تا اینجا حساب کن که چه قدر گذشته باشد، چون آن حضرت سیادت حساب کرد سالها بسیار در مدد قلم و جمله یك هزار و چهار صد و سی و پنج سال شد و آن جناب متحیر ماند و گفت که یا شیخ در زمان آخرین است شنیدم که این قدر سن نمی باشد ، ترا از چه دادند ، فرمود که از برای بقای تو چنانچه مهتر عالم فرموده است :

ور من نبودی علی بودی جای من ور او نبود پس علی علای من

حاجی ابو محی الدین دربارهٔ سعید حبشی گفته بدانکه بعضی از متأخرین این شبخ ابو سعید معمر حبشی را از مشایخ جناب سیادت مآب نوشته اند و او را از اصحابه رسول صلی الله علیه و سلم شمرده اند و لیکن این سخن نزد اهل تحقیق ثابت نیست . زیرا جمهور محدثین اتفاق کرده اند برین که جمیع صحابه کرام تا صد سال از انتقال خَبر الانام علیه الصّلوة و السّلام وفات یافته اند و کسانی که بعد از صد سال دعوی صحابیت کرده اند مثل « رتن هندی » و « معمر حبشی» و « سریانك» و « جابر بن عبدالله » و « جبیر بن حارث » و « ربیع بن محمود » و « قیس بن قیم ... همه از کذابان بوده اند و از بزرگترین دلائل ساطعه صدق محدثین آنکه جناب حضرت سبّد السّادات قَدّس سرّه در تصانیف خود که یك صد و هفتاد اند ذکر ابو سعید نیاورده اند حالانکه اگر دعوی ابو سعید معمر حبشی راست می شود حضرت سید را چنان رتبه حاصل شد که شبخان ایشان را نشده بود که در قرن هفتم از تابعین شدند و عدم اعتناء به این رتبه عالبه از مثل حضرت سبّد معجب است . ابو محمد حاجی محی الدین، تحانف الابرار ، ص ۱۲.

و این حکایت در بدخشان بود در حجرهٔ مسجدی که تاج الملکات زبیده تُرکان (۱) که خواهر (آ: برگ ۷۷ ب) شاه بهاء الدین بود ، از برای زبده سادات بنا کرده است رَحمة الله عَلیهُمَا رَحمة الإحترام و عَلی اسلافهما (۱) الکرام العَظام (۲).

ای دوست بدان که اولیا ، الله بسیار اند تا بحدی که بیرون از شمارند چنانکه در منازل السایرین (۳) مذکور است .

و (۴) اعلم ان السايرين (۵) في هذا المقامات على اختلاف مقطع (۶) لايجمعهم ترتيب قاطع و لايقضهم منتهى جامع (۷).

رباعی ۸۱)

مردان خدا خود همه گونا گونند (۱۰) (ن) (۱۰) بعضی چو الف راست و بعضی نونند (۱۰) و صیت بعضی به میان خلق در شهرت و صیت بعضی دگرش (۱۱) داخل علم نونند (۱۲)

نقل است که (۱۳) حضرت مصطفی صلی الله عَلیهِ وَسَلَّم (ب) (۱۴) با کمال

۱- آ: ترکمان: ترکان: لقب زنان از عالم بی بی و بیگم (فرهنگ آنندراج) ترکان خاتون که حرم بزرگ سلطان بود و به تربیت ابوالغنایم تاج الملك فارسی مشغول بوده، تذکره دولتشاه، ص ۵۹

Princess: Qazvini: The History of the World Conqueror : Vol.I.P-.V1

٢-آ، ب: اسلافها . ٣- ل: رحمة الله عليها (بجاي آن همه عبارت).

۳- کتابی است نوشته شیخ الاسلام ابر اسمعیل عبدالله بن منصور الانصاری الهروی الجبلی الصوفی یکی از اجله محدثان و عالمیان و عارفان و شعراء و نویسندگان قرن پنجم هجری است رك به: بروكلمان تكمله، ج ۱، ص ۷۷۴. جنید شیرازی: شد الازار فی حط الاوزار عن زُوار المزار مع تعلیقات، صص ۱۸۳۰. آذر بیگدلی: آتشكدهٔ آذر مع تعلیقات، ج ۲، ص ۷۴. حاجی خلیفه، كشف الظنون، ج ۲، ص ۳۳۰. قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۳۳۰. عطار: تذكرة الاولیا، ج ۱، ص ۱۵. منازل السایرین، چاپ تهران، ۱۳۱۵ هجری.

۶- آ، ن : منقطع ، منازل السايرين ، ص ۹. اختلاف عظيم منظع .

٧- براى اين عبارت رك به : منازل السايرين في مقدمه الكتاب ، ص ٩.

٨- فرد. ن : نظم ت : ندارد.
 ٩- آ : چو نون اند .

۱۰- ن : برگ ۹۶ ب.

١١ - آ ، ن : ديگرش . ١٢ - آن ، ن : و نور اند .

۱۳ - ب : ندارد . ۱۴ - ب : برگ ۱۷ الف.

مقام محمودی (۱) روی مبارك به جانب (۲) (ت) یمن گردانید (۳) و جامه را از سینه بی كینه

أُجِدُ (٢) نَفَس الرُّحْمَن مِنْ جَانِبِ اليمن (٥)

و مرادش (۶) خواجه أُوَيْس (v) بود .

خود دور کرد و فرمود که :

خواجه أوَيْس قُدِّسَ سرّه (۸) در بمن شتربانی کرد (۱) و از اجرت شتربانی(۱۱) مادر صالحهٔ (۱۲) خود را نَفقه داد (۱۲) و روزی از مادر اجازت خواست تا به زیارت مصطفی صلی الله رود و مادرش گفت برود و لیکن (۱۲) اگر مصطفی صلی الله عکیه وسکم در خانه خودش نباشد هیچ توقف (آ: برگ ۱۸ ب) نکنی و زود بیایی .

و چون به زیارت برفت حضرت مصطفی صلّی اللهٔ عَلیه وسلّم درخانهٔ خود (۱۵) نبود پس زود (۱۶) به جانب یمن رجوع فسرمود (۱۷) و چون حضرت مصطفی (س) در

۱- اشاره است به آیه قرآن مجید : ۱۷ (سوره الاسری) ۷۹.

و وَ مِنَ اللَّيلِ فَتَهَجُّد بِهِ نَافِلَة لِكَ عَسَى إِنْ يَبْعَثِكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحمُوداً ،

۲- ن : جانب . ت : برگُ ۱۱ ب. ۳- ل : کردی . ن : گردانیدی . گ : کرد.

۴- ل : اني اجد .

٥- عطار: تذكرة الاولباء ١: ص ١٥. غزالى: احباء علوم الدين ، ج ١، ص ١٠٩.
 ابن عربى: الفتوحات المكيه ، ج ١، ص ٢٤٧. شوشترى: مجالس المؤمنين ، ص ١٢١.

رساله فريدون بن احمد سپهسالار، ص ۴ (عن ابي هريرة).

۶- ل : مرادش ازان ، ن : مراد .

۷- ل : اویس قرن بعضی از وجود ایشان انکار می کنند رك به : دائرهٔ معارف اسلامیه، اردو (مقاله اویس القرنی).

أويّس القرنى بن عامر جَزء بن مالك بن عمرو بن سعد: او ادراك زمانه شريف حضرت رسالت پناه نموده و غايبانه به آن حضرت ايمان آورده امّا به واسطة غلبه حال و اشتغال به خدمت مادر پير به صحبت آنحضرت نايل نشده و شتربانى كرده مزد آن را صرف معيشت خود نمود و دربارة وى مى گويند كه در بعضى شبها مى گفت . هَذه لبئلة الركوع و همه شب را به ركوع به سر مى برد . شب ديگر مى فرموده هَذه لبئلة السّجُود و همه شب را به صبح مى رساند . رك به : ذهبى، ميزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ . عطار، تذكرة الاولياء ، ص ۳۱ . شرح النووى ، ج ٥ ص ۲۲۲ . كنز العمال ، ج ٧ . نجم الدّين رازى: صفة الصفوة ، ، ج ٣ ، ص ٢٢ .

۸- آ، ب ، ن ، گ : ندارد . ۹- گ : کردی ، گ : ص ۳۸۳.

۱۱- آ ، : اشتربانی . ل : اجره شتربانی .

۱۷ - صالحة صادقه . ۱۳ - ل، ن ،گ : دادی .

۱۶ - آ، ب: ندارد ، ت: کلمه پس ندارد . ۱۷ - ب: کرد.

خانه آمد نوری در خانه دید که هرگز(۱) ندیده بود ، پرسید که بر در(۲) خانه کسی آمده بود (ل) (۲) جواب شنود (۴) که :

آری از مین شتربانی(۵) اُویْس نامی(۶) آمده بود تَحیّتی فرستاد و باز رفت (۷) پس حضرت مصطفى صلى الله عَلَيْه و سُلم فرمود كه:

آری (۸) این نور اُویْس (۱) است که در (۱۰) خانه ماهدیه گذاشته است و خود رفته .

و نقل است كه حضرت مصطفى صلى الله عكيه وسكم جامه مبارك خود (١١) به دست عمر فاروق (رض) پیش خواجه اُویس فرستاه و رصیت کرد که:

امّت مرا باید که دعا کند و از حق تعالی عفو خواهد(۱۲) و چون عمر فاروق (رض) آن ، وصیت بجای (ب) (۱۲) آورد و ۱۲۱) در حالت ملاقات بعد از سلام خواجه اُویس فرمود که: وَ عَلَيْكُم (١٥) السَّلام يَا عُمَرُ فَقَد عَرَفَ رُوْحِي رُوْحِكَ.

و چون آن جامه شریف را قبول کرد(۱۶) به گوشه ای رفت و آن جامه را برداشت و خدای را جَلَّ جلاله (۱۷) سجده کرد و بگریست و فرمود که (۱۸).

بار خدایا ! به حرمت این جامه که از اُمّت مُحَمّد (س)(۱۹) به رحمت خود عفو کن(۲۰) و جون در دعا درنگی(۲۱) (آ: برگ ۱۸ب) شد عمر فاروق رضی الله عنه به حضرت خواجه أُويس حاضر آمد، فرمود (۲۲) كه يا عمر شتاب كردى و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّم در کارها به صبر جمیل فرمود که:

« اذا بدالك أمر فاصبر ثم أصبر ثم أصبر » (٢٣)

۱- ن ، گ : نوری در خانه دید که وقتی ندیدند ، ل : نوری در خانه دید که دیگر وقتها ندیده بود .

۲- ل : در این ، گ : « بر » ندارد .

99

۳- ل : برگ ۱۳ الف . ۴- ل : گفتند ، ن : شنید . ۵- ل : شترسواری ، ن : اشتریائی .

 ۶- گ : نام . ۷- شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۱۲۱ بازگشت (بجای باز رفت) ، ل : و تحبت و سلام فرستاد و برفت .

۸- ل : ندارد . ۹- ل : اویس قرن ، گ : او ، ت : قدس سره و زادلنا سره. . ۱۰ - ل : در این .

۱۱ – ل : جامه خود را ۱۲ – ب، ن : ندارد . ۱۳ – ب : برگ ۱۴ ب.

۱۴- ب ، ن : ندارد ، ت : برگ ۱۲ الف. م ۱۵- گ : و علیك.

۱۶- گناه امت را در خواهد چون خرقهٔ حضرت مصطفی پیش اویس بردند قبول نمود.

١٧ - ت ، ل، ن : ندارد . گ : خداي را سجده كرد. ١٨ - ت، ل : گفت . ١٩ - ل : گناه امت محمد را .

۲۰ ل : که گناه امت محمد را عفر کنی به رحمت خود ۲۱۰ گ : درنگ .

٢٢- ل: عمر فاروق رضى الله عنه پيش خواجه أويس آمد، أويس فرمود . گ : حضرت خواجه اويس

آمد، فرمود يا عمر ، ت : فاروق رضي الله عنه ندارد. ٢٣- از حاشيه ب : ١٧ ب .

چون ظاهر شود ترا حالی پس صبر را کار فرمایی.

کس چون وصیت رسول صَلَّی الله علیه وسَلُم را بجای آوردی ، فلاجرم این درم را که اُجرت (۱) شتربانی است(۲) بگیر و توشه ساز و باز رو به وطن (۲) که من نیز وصیت رسول را (۴) صَلَّی الله عَلیه وَسَلَّم بجای آورم .

نقل است که (۵) چون قیامت شود، امناً صدکقنا ، حق تعالی هفتاد هزار فرشته را (۶) به صورت اُویس (۷) بیافریند (۸) تا خواجه اُویس از حضرت مصطفی در قیامت نیز مستور ماند (۹) و این فقیر از حضرت سیادت پرسید که در این (۱۰) ستر چه حکمت باشد (۱۱). جواب فرمود که :

رعایت غیوری احمدی از حضرت اغیری(۱۲) احدی چنانکه در حرزیمانی(۱۳) (ب) (۱۴) مذکورست که(۱۵) :

« وَ أَثْرُنِّي وَ لاَ تُؤثر (١٤١) عَلَى أَحَدا ١٧١)

فرد (۱۸)

می رود آتش غیرت (۱۹) به سرم شمع صفت که چرا گرد درش باد صبا را راهست(ت)(۲۰)

۱- از اجره . ن : اجره ، گ : اجره . ۲- ل : شتربانی حاصل شده . ن : اشتربانی باشد، گ: شتربانی باشد بگیر .

٣- ل : و به وطن باز رو ، ت : برو باز به وطن . ۴- ت ، ن : ندارد.

0- ل : و روایت است که . ۶- ل : ندارد.

٧- ل : ويس قرن ، ت : خواجه اويس .

۸- عطار : تذكرة الاولياء ، باب اول ، ص ١٥.

۹- ل : تا خواجه ویس را در قیامت کس نبیند .

١٠- ل : در (پجاي در اين) .

١١- ل ، گ : است . ١٢- كنز العمال : ج ٢، ص ٨ اني لغيور .

وَ اللَّهُ عَزُّ وَ جَلَّ اغبر مِنيٌّ وَ إِنَّ اللَّه تَعَالَى بحب من عبادة الغبور . ابن عربى : الفتوحات المكيه .

ج ١، ص ١١٥ و الغيرة من صفات المحبة في المحبوب و المحب بوجهين مختلفين فستروا.

۱۳- و حزرمانی و که آن را و دعای سیفی و نیز گویند ، دعای امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه است ، رك به : فهرست کتابخانه آصفیه ، ص ۶۲، ص ۸۰ و این دعا در کتاب حزر المؤمنین لامان الخائفین چاپ یوسفی ، دهلی ۱۹۳۳م ، صص ۱۹۶٬۱۰۹ مندرج است .

۱۴ - ب : برگ ۱۸ الف . ۱۵ - ن : ندارد . ۱۶ - آ : تو اثر ، گ : يوثر.

۱۷- و این جمله و اثرنی الغ در کتاب حرز المؤمنین بر صفحه ۱۱۵ نوشته شده .

۱۸- ل : بیت : گ : نظم ، گ : ص ۳۸۴.

۱۹ - ل : عشقت . ۲۰ - ت : برگ ۱۲ ب.

با آنکه (۱) حضرت (۲) مصطفی صَلَی الله عَلَیه وَسَلَم (۳) افضل موجودات است و خاتم انبیاست (۲) (ل) (۵) و نبوت او اشمل (۶) از نبوات جمیع انبیاست .

ای دوست بدان که نبوت دعوت خلق است به حق تعالی و ولایت قرب است(ن) (۱) (آ ؛ برگ ۱۹ الف) به حق تعالی ، پس نبی مبعوث بود از برای ارشاد خلق و مخبر از ذات و صفات و افعال و احکام آخرت و مستفیض از جهت ولایت و از مُلك و از حق تعالی زیرا که ولایت باطن نبوتست(۸) و نبوت به محمد رَسُول الله ختم شد.

قَالَ اللَّهُ تَعالى:

« مَا كَانَ مُحَمَّداً أَبَا أَحَد منْ رجَالكُمْ وَ لكنْ رَسُولَ اللَّه وَ خَاتَم النَّبِيَينِ» (١).

و ولايت باقى باشد (١٠) تا دنيا باقى بُود (١١) ، قال النبى (١١) صَلَى الله عَليه وسلم : « مَا دَامَت السَّمَواتُ (١٣) وَالارْضِ لِلّه تَعَالَى ثَلْتَمانه رجال قُلُوبهم كَقَلْب جَبرَئيل و أَربَعُون قُلُوبهم كَقَلْب مُوسَى وَ سَبعَة قُلُوبهم كَقَلْب إَبراهيم و خَسْمة قُلُوبهم كَقَلْب جبرَئيل و ثَلثَه قُلُوبهم كَقَلْب مِيكَانيل و ثَلثَه قُلُوبهم كَقَلْب مِيكَانيل و وَاحِد قلبه (١٦) كَقَلْب إسرافيل إذامات منهم (١٥) واحدا نَقَل الله مكانه من الخمسة و اذا مات من الخمسه ابدل الله الثلث و اذا مات من الثلث من الخمسة ابدل الله مكانه من الاربعين و اذا مات من الاربعين ابدل الله مكانه من الاربعين و اذا مات من العامة ، بهم ابدل الله مكانه من البلاء (ت: برگ ١٣ الف) من هذا الامة (١٤)

۱- آ : به آنکه ، ب ، ن : با آنك. ۲-گ : كلمه حضرت مكرراً آمده است . ۳- گ : ندارد.

۴- آ، ب، ن: ندارد .٥- ل، برگ: ١٣ ب. ٤- آ، ب اشمل تر. و در ل: عبارت از نبوت انبياست افتاد . ٧- ن: برگ ٩٧ الف. آ: قربيست به حق تعالى . گ: قربت است .

۸- برای این مضمون قب: ابن عربی ، فصوص الحکم در بیان کلمه شبیثیه . و طراق الحقایق ، ج ۱ ، ص ۵۰۳ . ۹ - قرآن مجید ۳۳ (سوره الاحزاب) ۴۰ از حاشیه ب ۱۸ الف یعنی نبود محمد پدر هیچ یك از مردان شما و لیکن رسول خداست و خاتم همه پیغامبران . ۱۰ - ن : بود . ۱۱ - ل : باشد . ۱۲ - ل : قال رسول الله ، ت ، گ : « النبی » ندارد . ۱۳ - ل : السماوات . ۱۴ - آ ، ب ، ل : قلب . ۱۵ - آ : منهم واحد ، ل ، ن ، گ : واحد منهم . ۱۶ - علی همدانی ، روضة الفردوس برگ ۳۶۶ ب ، ۱۵ - آ ، ب ، ل تقی الدین عبدالملك ، نزهة الناظرین ، ص ۴۳ . سبوطی ، قب : کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۳۹ . تقی الدین عبدالملك ، نزهة الناظرین ، ص ۴۳ . سبوطی ، اللئالی المصنوعه . ج ۲ ، ص ۱۷۷ (و قبه جاهیل) از حاشیه ب برگ ۱۸ الف یعنی مادام که آسمانها و زمین ها باشد مر خدای تعالی را سبصد مردست که دلهای ایشان همچو دل آدم است و چهل مردست که دلهای ایشان همچو دل ابراهیم است و پنج مرد است که دلهای ایشان همچو دل مبکائبل است و یك مرد است که دلهای ایشان همچو دل مبکائبل است و یك مرد است که دلهای ایشان همچو دل مبکائبل است و یك مرد است که دلهای ایشان همچو دل اسرافیل است و بن به مرد یکی از ایشان دیگری را بجای آورد . آ ، ب ، ل ، ن : عبارت من الثلث . . . تا . . . هذا الامة حذف است و فقط کلمه لآخر نوشته شده است .

و ولايت دو قسم است :

عامه : که مرجمیع اهل ایمان را باشد و

خاصه : كه مر اهل فنا في الله را باشد.

پس ولی آن است(۱) که فانی گردد در نعت(۲) نور ذات و باقی باشد به بقاء ذات (۳) و ظاهر (ب) (۴) باشد باسما و افعال و از اینجاست که مشایخ فرموده اند .

« أَلْفَقِيْر إِذَالُمْ يَكُنْ (٥) يُحيى وَ يُمينتُ (۶) فَلَيْسَ بِفَقِيْر (٧) ».

و ولایت به اعتبار ۸۱) دیگر منقسم شود (۹).

به مُطلقه و مُقَيده (۱۰).

و مُطلقه صفتی (آ: برگ ۱۹ ب) باشد از صفات الهیه(۱۱) که:

« وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَميد »(١٢).

و مظهر آن عیسی علیه السّلام که ختم این ولایت به وی شود (۱۲.۱۳). و ولایت مقیده (۱۵) صفت الهی (۱۶) بود ازان رو(۱۷) که مقید (۱۸) مستند(۱۱) است به اولیاء و انبیا و قوام آن(۲۰) مقیده به این(۲۱) مطلقه است به واسطهٔ فیضی که از مطلق ولایت احدیت(۲۲) به

۱- ل ، ن : ندارد ، ت ، گ : باشد. ۲- گ : ندارد. ۳- ل ، ن ، گ : بود بحق تعالی.

۷- فوانع الجمال ، ص ۳. ۸- ن ، گ : به اعتباری ۹. ل : گردد.

١٠- قب : ابن عربي، فصوص الحكم ، ص ١٣.

محمد معصوم على: طرايق الحقايق، ج١، ص ٥٠٣ هر يك از ولايت و نبوت يا مطلقه است يا مقيده .ولايت مطلقه: فالنبوة المطلقه هي النبوة الحقيقة الحاصلة في الازل الباقية ابي الابد و هو اطلاع النبي المخصوص بها على استعداد جميع الموجودات به حسب ذواتها و ما هياتها و اعطاء كل ذي حقه الذي يطلبه بلسان استعداده من حيث انه الابناء الذاتي و التعليم الحقيقي الازلي المسمى بالربوبية العظيمة و السلطنة الكبرى . و صاحب اين مقام را خليفة اعظم و قطب الاقطاب و انسان كبير و آدم حقيقي و قلم السلطنة الكبرى . و صاحب اين مقام را خليفة اعظم و قطب الاقطاب و انسان كبير و آدم حقيقي و قلم اعلى و عقل اعلى و عقل اول اعظم و اسامي ديگر نير نامند ... و استناد جميع علوم و اعمال بدين انسان كامل است ... و باطن اين نبوت مطلقه ولايت مطلقه است پس ولايت مطلقه عبارتست از حصول جميع اين كمالات به حسب باطن در ازل و بقاء اينها تا ابد . ١١ – ل : الهبت . ١٧ – قرآن مجيد ٢٧ (سوره الشوراي) ٢٨. ١٣ – ل : بود . ٢٢ – قب : ابن عربي ، فصوص الحكم ، ج ٢ ، ص ٣٠ .ايضاً ، فترحات المكبه ، ج ٢ ، ص ١٥ . ب ع ٢ ، ص ٢٠ البضاً ، فترحات المكبه ، ج ٢ ، ص ١٥ . ب ع ٢ ، ص ٢٥ الختم عام الذي يختم الله به الولاية العامة في آخر الزمان فترحات المكبه ، ج ٢ ، ص ١٥ - ت ، ل ، ن ، گ : اين . ٢١ – ل ، ن ، و ي ؛ بآن . و و عيسي عليه السلام . ١٥ – آ : مستند . ٢٠ – ت ، – ل ، ن ، گ : اين . ٢١ – ل ، ن ، گ : بآن . و 22. Ahadiya: Unity, teaching term in Philosophy devoting simply the

individuality of God's Unity... the highest degree of the divine being...El.Vol.P.۱۸۳ (دائرة المعارف اسلامي ، لندن).

٧٠

اشخاص اولیاء و انبیاء (۱) می رسد و آن (۲) مطلقه کلیه در مقیدهٔ جزئیه (۱) (ل) (۲) به وجه جزئی (۵) ظهور می کند و ظهور مطلقه در مقیده به حسب مرتبه صاحب آن است (۱). و نبوت و ولایت انبیاء در تحت نبوت و ولایت محمد بُود و ولایت اولیاء در تحت ولایت انبیاء باشد (۷) ، پس ولایت مُحمدی به نسبت ولایت دیگر انبیاء مُطلقه بُود و ولایت انبیاء انبیاء به نسبت ولایت مُطلقه و مُقیدهٔ مُحمدی. (ت) به نسبت ولایت اولیاء مُطلقه باشد و هر یك از این ولایت مُطلقه و مُقیده در آن مظهر و دیگر انبیاء مقتضی (گ) (۸) مظهری است که ختم آن مُطلقه و مُقیده در آن مظهر بود در عالم مُلك.

و شیخ مُحی الدّین عربی(۱) می گوید که :

من خاتم ولايت مقيدة مُحَمَّدى ام و مَهدى (١٠) كه از نسل مُحَمَّد رسول الله است (١١)

١- ل ، ن : انبياء اوليا . ٢- ل : و از ، ن : و اين . ٣- ل : جزويه ، گ : جذابيه.

4-b: برگ ۱۴ الف . $0-\overline{1}$ ، 0 ، 0 : جزوی. 0 محمد معصوم علی ، طرایق الحقایق ، ج ۱ ص 0 . 0 : بنوت مقیده اخبار است از حقایق الهیه یعنی معرفت حق تعالی و صفات کمالیه وی و احکام وی فَإِنَّ ضم الیه تبلیغ الاحکام و التادیب بالاخلاق و التعلیم و القیام بالسیاسة فهو النبوة التشریعیة و یختص بالرسالة ... فالعزم خصوص مرتبه فی الزسالة و للرسالة خصوص مرتبه فی النبوة و النبوة خصوص مرتبه فی الولایة و الولایة و الولایة می الفلك الاقصی المحیط ... ولایت مقیده باطن نبوت مقیده است . فالولایة من حیث لهی صفة الالهیة مطلقه و من حیث استنادها الی الانبیاء و الاولیاء مقیدة و المقیدة متقوم بالمطلق و المطلق ظاهر فی المقید فنبوة الانبیاء و کلها جزئیات النبوة المطلقة و کذلك ولایة الاولیاء جزئیات الولایة المطلقه . 0 ل : و نبوت و ولایت انبیاء را باشد. 0 : و نبوت و ولایت اولیاء در تحت ولایت انبیاء باشد.

۹-محیی الدین محمد بن علی العربی الحاقی الطائی الاندلسی از خلفای شیخ محی الدین عبدالقادر جبلانی است آنچه از تصریحات اکابر است از قدوه قائلین به وحدت وجود جناب شیخ بود ، او گفته که وجود مطلق حق است و به این سخن برخی از عرفا ، و جمعی از علما ، وی را تکفیر نموده اند ، شیخ را تصنیفات بسیار است و معروفترین آنها فتوحات المکیه و فصوص الحکم است و در سال ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰ م در گذشت . رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۳۳ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۷۲۲ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۷۲۲ . اردو دائره المعارف در ذیل. ابن عربی .

١٠- الفتوحات المكيه ، ج ٣، ص ٣٢٧ باب السادس و الستون و ثلثمائه في معرفه منزل وزراء المهدى آخر الزمان الذي يشربة رسول الله عليه وسلم و هو من أهل الببت ... خليفة يخرج و قد امتلأت الارض جوراو ظلماً فيملوها قسطا و عدلالولم يبق من الدُّنبا الأيوم واحد طول الله ذلك البوم حتى يلى هذا الخليفة من عترة رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولد فاطمه يواطى اسمه رسول الله صلى الله عليه وسلم- الفتوحات المكيه، ج ٣، ص ٣٢٧، ج ٢ ، ص - ٥٠ و نيز رك به : صحيح ترمذى ، ج ٢ ، ص ٩٠٠. ابن ماجه ج ٢ ، صص ١٣٤٤. كنز العمال . ج ٧، ص ١٨٥٠.

١١- ل: است صلوت الله عليه.

خاتم ولايت مُطلقه مُحَمَّدي (١) باشد.

پس شیخ مُحی الدین در ولایت (ب)(۲) به مرتبهٔ قلب(۲) مُحَمَّدی رسیده باشد و دیگری را محکن نبود که بعد از وی (آ: برگ ۲۰ الف) به آن مرتبه (۲) رسد، امّا به مرتبهٔ ولایت (۵) انبیای دیگر تواند رسیدن(۶) ، هر کسی به قدر مشرب خود و مهدی به مرتبهٔ روح باشد گذا.

« بَيْنَ الْأَمِيْرُ (٧) رَحْمَةُ اللَّه عَلَيْه الْوَلَايَةُ الْمُطْلَقَةُ وَ الْلَقِيْدَة » في حل الفصوص (٨).

نقل است که بعضی از اولیاء فرموده اند که:

روا باشد که ولی ولی دیگر را نشناسد و روا باشد که نادیده به دیدهٔ ظاهر بشناسد (۱) به دیدهٔ باطن و روا باشد که در اول ملاقات نشناسد و درمیان صحبت و یا در آخر صحبت بشناسد (۱۰) و روا باشد که بعد از صحبت متکرره (۱۱) بشناسد.

امًا آنچه(۱۲) این فقیر را در وسع رود از عدد و حال ایشان در این کتاب ذکر کرده شود إنْ شآء الله اللّطیف.

ای دوست بدان که افاضل اولیا ، آنند(۱۳) (ت)که صُوفیه(۱۳) قَدُّسَ اللَّهُ أَسُّرارهُم ایشان را اهلِ ملامت(۱۵) نامند ، زیرا که شیخ مُحی الدین عَربی قَدُّسَ اللهُ سِرَّهُ در وصفِ کمال ایشان فرموده است که :

١- و امًا ختم الولاية المحمديه فهر اعلم الخلق بالله لايكون في زمانه و لايكون بعد زمانه (ابن عربي، الفتوحات المكيه ،ج ٣، ص ٣٢٩). الختم ختمان ختم يختم الله به الولاية و ختم يختم الله به الولاية المحمديه فاما ختم الولاية على الاطلاق فهو عيسى عليه السلام فهو الولى بالنبوة المطلقه في زمان هذه الامة. (ابن عربي ، فصوص الحكم ديباچه الامة. (ابن عربي ، فصوص الحكم ديباچه ص٥).

۲- ب : برگ ۱۹ الف . ۳- ن : ندارد.

۴- ب : بعد ازان که بدان مرتبه . ۵- ل : ندارد.

۶- گ : رسیده تواند . ۷- ب : الامیرین ، ل : الامر .

۸- شرح فصوص الحکم را سیّد علی همدانی نوشته است . ۹- گ : بشناسد. ۱۰- ن : نشناسد .

۱۱- ت ، ل : مکرره . گ : متکرر .

۱۳ - ل ، گ : آنانند ، ت : برگ ۱۴ الف . ۱۴ - گ : صوفیه اند .

۱۵- ملامتی : هجویری : کشف المحجوب ، ص ۶۸ گروهی از مشایخ طریق ملامت سپرده اند و مر ملامت را اندر خلوص محبت تأثیری عظیم است و مشربی تمام و اهل حق مخصوصند به ملامت خلق از جمله عالم خاصه بزرگان این اُمّت کَثرهُم الله و رسول (عم) کی مقتدا و امام اهل حقایق بود و پیشرو محبان تا برهان حق بروی پیدا (ص ۶۹) نیامده بود و وحی بدو نپیوسته به نزدیك همه نبکنام بود و محبان تا برهان حق بروی پیدا (ص ۶۹) نیامده بود و محی بدو نپیوسته به نزدیك همه نبکنام بود و

« وَ هُمْ أُعلَى(١) الطائفة (٢) »

77

(ل)(۲) یعنی بلند تر مراتب جمیع اولیاء مرتبهٔ اهل ملامت است و ملامتی را دو تعریف کرده اند یکی آنکه ملامتی آن است که مستر احوال خود (۵.۴) و مظهر عجز باشد (۹) الاعند الضروره با آنکه هر یك از اهل ملامت را حق تعالی (۷) هزار و دویست قوه روحانیه (۸) بخشیده است که اگر یکی قوت (۱) ازان (ب) (۱۰) قوتها را بر دنیا عقبی تسلط (۱۱) کنند همه را فانی گرداند (۱۲).

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

بزرگ و چون خلعت دوستی در سر وی افکندند خلق زبان ملامت بدو دراز کردند و سنت بار خدای عالم جل ٔ جلاله همچنین رفتست که هر کی حدیث وی کند عالم را به جمله ملامت کننده وی گرداند ... و نفسِ لوامه را اندر ایشان مرکب گردانیده تا مر ایشان را بر هر چه می کنند ملامت می کنند... (ص ۷۰) لاجرم ملامت خلق غذاء دوستان حقست از آنی اندران آثار قبول است و مشرب اولیاء وی که آن علامت قرب است و همچنانك همه خلق به قبول خلق خرم باشند و ایشان برو خلق خرم باشند.

امًا ملامت بر سه وجه است . یکی راست رفتن و دیگری قصد کردن و سه دیگر ترك کردن صورت ملامت راست رفتن آن بود کسی کار خود می کند و این راه خلق باشد اندر وی و وی از جمله (ص ۷۱) فارغ و صورت ملامت قصد کردن آن بود که یکی را جاه بسیار از خلق پیدا آید و اندر میانه ایشان نشانه گرده و دلش بجاه میل کند و طبعش اندر ایشان آویزد خواهد تا دل خود را از ایشان فارغ کند و بحق مشغول گرده به تکلف راه ملامت بر دست گیره تا اندر چیزی که اندر شرع زبان نداره و خلق که از وی نفرت آرند ... (ص ۷۳) امًا آنك طریقش ترك بود و به خلاف شریعت چیزی بر دست دیگر و گوید که طریق ملامت می ورزم (ص ۷۵) پس ملامتی را باید کی نخست خصومت دنیائی و عقبائی از خلق منقطع کند و اندر حقیقت درستی هیچ چیز خوشتر از ملامت نیست ... امًا به نزدیك من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق.

و على هُجُويرى حضرت مصطفى صلى الله عليه و آله وسلم و اكابر صحابه رضوان الله عليهم و بزرگان أهل بيت عليه السلام و ديگر پيشوايان دين همه را در ضمن ائمه ملامتيه نامبرده اند و شهاب الدين سهروردى گفته الملامتيه لهم مزيد اختصاص ما لتمسك بالاخلاص برون كتم الاحوال و الاعمال و بتلذون بكتمها فالملامتى عظم و تبع الاخلاص (عوارف المعارف برگ ۴۵ الف) و هم الرجال الدين حلوا من الولاية في اقصى درجاتها و ما فوقهم الا درجة النبوة و هذا يسمى مقام القربة في الولاية (الفتوحات المكيه ، ج ١، ص ١٨١).

۱- ل : على . ٢- الفتوحات المكبه ،ج ١، ص ١٨١. ٣- ل : برگ ١٢ ب .

۴- پردگی کننده (فرهنگ آنندراج).

٧- ت : ل : ندارد. ٨- ل : قوت روحانبت .

۹- آ : ندارد. ۱۰- ب : برگ ۱۹ ب . حاشیه قرار گرفته است .

١١- ت ، ب ، ن ، گ : تسليط . ١٠- آ : كردند . ل : كند، ن : گردانيد

74

و به یکی قوت ازان قوتها(۱) تستیر (۲) احوال خود می کنند (۲) تا اظهار عجز باشد و هم شیخ مُحی الدین (۲) عربی قُدُس سرهٔ فرموده است که :

« وَ نَبِيُّنَا وَ أَبُوبَكُم وَ عُمَر صَلُوات الله عَليهم مِنْهُم (٥)»

و تعریف دوم آنکه ملامتی (۶) آن است (۷) که در مواضع شرود (۸) عبور کند (۱) از برای مشاهده اسرار قضا و قدر (۱۰) . اما اهل شرود در شرود موافقت(۱۱) نکند و بر این تقدیر افضلیت (۱۲) جمیع ملامتی لازم نیاید(۱۳) بر جمیع اولیاء .

چنانکه نقل است که خدمت پهلوان محمود (۱۲) پوریا قُدِّسَ سِرُّه گاه در خرابات در آمدی و زنان را بفرمودی(ت) که ساق پای خود (۱۵) برهنه کنید (۱۶) و چون برهنه کردندی نظرها کردی و خدای را ثنا گفتی و (گ) (۱۷) پرسیدی که به چند کرت لذت می یابید و چون بیان کردندی و گفتندی که :

از چندین(۱۸) کرت زیادت لذّت غی یابیم .

و خدمت پهلوان گاه گاه بودی که (۱۹) بگریستی و اهل خرابات (۲۰) نیز بگریستندی و بیشتر اهل خرابات آن روز در ستر و عفت (۲۱) بودندی تا روز دیگر (۲۲).

۱-گ : عبارت « بر دنیا... قوتها » در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

۲- ب، ل: تستر ن: مسنّد. ۳- آ: مي كند. ۴- ل: محيا.

٥- ل: ندارد گ: رضوان الله عليهم اجمعين ت: منهم نبياً صلوت الله عليه و آله وسلم.

۶- هجويري : كشف المحجوب ، ص ۶۸. ابن عربي : الفتوحات المكيه ، ج ۲، ص ۱۶.

٧- ل : ندارد .

خلاصة المناقب

۸- ت: شرور، ب، شرد. معنى شرود طلب حق باشد به خلاص از آفات و حجب و بيقرارى اندران كه همه بلا طلب از حجاب افتد پس حيل طلأب را اندر كشف حجاب و اسفار ايشان بهر چندى شرود خوانند.
 هجويرى: كشف المحجوب، ص ٥٥). و مؤلف اللمع گفته: و الشرود نظر الصفات من منازلات الحقايق و ملازمه الحقوق (كتاب اللمع ص ٣۶۶).

۹- آ، ب : کنند . ۱۰- ب : صدر .

۱۱- گ : امًا به اهل شرور موافقت نكند.

۱۲- J - ۱۲ : فضیلت . باشد .

۱۴ - ب : خدمت پهلوان محمود ، آ، ت ، ن ، گ : ندارد. (معلوم نیست کیست)

۱۵ - آ ، ب ، ل، گ : ندارد ، ت : برگ ۱۴ ب. ۱۶ - گ : کنند .

١٧- گ : ص ٣٨٤. ١٨ - ل : چند.

۱۹- آ : ندارد . ل ، ن : فقط و یك گاه » را دارد. گ : خدمت پهلوان بگریستی.

۲۲- ل : دیگری .

(آ: برگ ۲۱ ب) و اهل ملامت از محبوبانند و افضل ایشان قُطب است.

و به مرتبهٔ قُطبیه (۱) نرسد(۲) الأ محبوب و هر محبوبی مُحب (۳) است و هر (۴) محبی محبوب و لیکن(ب)(۵) بر هر که امارت محبوبیت ظاهر است و علامت محبیت باطن او را « محبوب » نامند و علامت محبوبیت سبق کشف است (ل)(۶) بر اجتهاد و هرکرا علامت محبّت ظاهراست و امارت محبوبیت سبق محبّت ظاهراست و امارت محبوبیت (۷) باطن اورا « مُحبِ » خوانند و امارت محبیّت سبق اجتهاد است بر کشف (۸) .

فلا جرم (۱) بدایت محبت(۱۰) امر مَوْهُوم باشد ، از اینجاست که گفته اند(۱۱) محبت حجاب است زیرا که هر کرا (۱۲) محبوب او ذات الله باشد ، او دایم محبوب بود بنابر تضاد صفات مُحبٌ و مَحبوب.

١- ت ، ل : قطبيت . ٢- ل : غي رسد.

۳- اصطلاحات فخر الدین عراقی ، ص ۱۰ - محب صاحب محبت را گویند وقتی که مستفنی از دوستی دانند ، با حق تعالی (ص ۴۱۱) محبوب حق را گویند ، اعم از آنکه دوست یا نه ، بلکه بیشتر از عبدیت و عبودیت بود.

۴- ب: ندارد .

۵- ب يرگ ۲۰ الف .

۶- ل : برگ ۱۵ الف .

۷- ل : علامت محبت - گ : كلمات و ظاهر است و محبت در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

 Λ -مُحِبٌ آن است که مکایدت و مجاهدش بر مکاشف و مشاهدت سابق بود و محبوب آنکه حقیقت کشف او بر صورت اجتهاد سابق بود (محمود بن علی الکاشانی : مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ، صرف و عراقی گوید.

نهایت این کار آن است که مُحِبُ محبوب را آیبنه خود ببند و خود را آیبنه او ... گاه این شاهد او آید و او مشهود این و گاه او ناظر این گردد و این منظور او ، کلیات عراقی ، لمعات ، ص ۳۸۳. این مطالب را مؤلف محتملاً از رساله مشارب الاذواق : علی همدانی گرفته است که :

محبت بنده حضرت صمدیت را عبارت است ازان جذاب سر سالك مشتاق به تحصیل این معانی كه منشاء سعادات طالبان و منبع كمالات عبارت است ... (برگ ۵ الف) جمعی از روندگان راه به واسطه سبق كشوف ایشان بر اجتهاد و در درجه مُحبًان و طایفه از طایفان نسبت سبق اجتهاد در درجه مُحبًان و نسبت مُحبًی و محبوبی از لوازم و عوارض محبت است (برگ ۷ الف) ... پس به حقیقت هر محبوبی مُحب و هر مُحبی محبوب باشد و این معنی از غرایب اسرار محبت است ، باز چون آفتاب محبت از برج وحدت بتابد ظلال نسبت و اضافات به سوی عدم شتابد ، عارف محب و محبوب و محبت را جز یك حقیقت نباید (رساله مشارب الاذوق نسخه خطی متعلق به دانشگاه ، پنجاب و موزه بریتانیا).

۱۰ گ : لاجرم .
 ۱۰ گ : محبیت .

۱۱- ل ، ن : گفته اند که . ۱۲- ن : که را

٧0

و هر كرا محبوب او محبت ذاتيه بود (۱) محجوب نباشد زيرا كه اجتماع جهات محبت (۲) كه آن محبيت و محبوبيت است حاصل نشود الأبه آن معنى كه مُحب دوست ندارد مكر محبت ذاتيه را كَمَا: قَالَ سيد الطَّائفه (۲) وَ النُّورى (۴) قَدَّسَ اللهُ أَسْرارَ هُمَا:

« المُحبّة محبّة (٥) المحبّة (۶) »

خلاصة المناقب

پس هر آینه حجاب مَرْتفَع شود زیرا که چون محبت ذاتیه محبوب او گردد، تضاد از جهات محبت (۲۱ب) مُحِبُّ در محبت که محبوب اوست کَماً (۱) الْمَحققون (۱۰).

« المحب و المحبوب(١١) و المحبة شي ء واحد سي

پس هر آینه شاید که مُحِبِّ تکلم کند به خصایص محبوب(۱۲) و محبوب به خصایص مُحبِّ و صاحب صدر جمیع مُحابیب(۱۲) حضرت(۱۲) مُحَمَّد(۱۵) (ب)(۱۶) رَسُول الله است صَلَّی الله عَلَیْهِ وَسَلَّم زیرا که او داعی بود مر اهل جبروت (۱۷) و ملکوت(۱۸) و ملك (۱۸) را

١- ت ، ل ، ن ، گ : باشد. ٢- فوائح الجمال ، ص ٨٣ ليست المحبة الاموافقة المحب و المحبوب .

٣- مراد از سبّد الطائفه جنبد بغدادی است.

9- جنبد رحمة الله گفته است: المحبة محبة المحبة للمحب لمحب الحبب و نورى رحمة الله گفته است محبة الحبب الحبب الحبب. محمود بن على كاشانى: مصباح الهداية ترجمه عوارف المعارف، ص ٢٣١. عبدالحسين شيرازى: رسائل نعمت الله، ص ٤٧.

٧- آ ، ب ، ت : ندارد . ٨- ل : آفتاب (بجاي فنا). ٩- گ : كمال . ١٠- آ، ن : المحقق.

١١ - آ، ب : كلمه المحبوب ندارد. ١٢ - فواتح الجمال ، ص ٣٥ و من احبُّ مشيأ اكثر ذكره .

۱۳ - آ، ن : معابت . گ : معابیت .

۱۴- ب ، گ : کلمه حضرت ننوشته .

۱۵- ل : مصطفی (بجای محمد) . ۱۶- ب : برگ ، ۲ ب.

١٧- عالم الجبروت عالم الاسماء و الصفات الالهية . (كاشي : اصطلاحات الصوفيه ، ص ٨٩).

۱۸- عالم الخلق و عالم الملك و عالم الشهادة هو عالم الاجسام و الجسمانيات. (كاشى ، اصطلاحات الصوفيه ، ص ۸۹) و نيز رك به: دائرة المعارف اسلامي ، لندن ، ج ۱ ،ص ۳۵۰.

19- عالم الامرد و عالم الملكوت و عالم الغيب هو عالم الارواح و الروحانيات لانها وحدت بامر الحق (اصطلاحات ايضاً).

به حق در ازل و آبد و انبياء ديگر در دنيا داعي آمدند بحُب ١١).

و در مرتبهٔ قطبیه (۲) در هر زمان واحدی باشد که او را غوث خوانند و وظیفهٔ مرتبهٔ قطبیت (۳) « الله » «الله » باشد به سکون حرف ها (۴) و تخفیف همزه (۵) .

نقل است كه روح اعظم تا در وجود آمده است « الله گفتن » آغاز كرده است و می گوید تا قیامت (ل)(۶) قائم شود و هنوز تمام نكرده باشد و مراد از این « الله گفتن »(۷) الله دیدن است ، فلاجرم نه در دنیا تمام شود و نه در آخرت كما قیل :

« إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لا يَتَجلَّى في (ك) (٨) صُوْرَةٍ مَرتَّيْن وَ لا في صُوْرة الاثنَين (١) »

و تا قطبی (۱۰) از اقطاب مدار و یا فردی از افراد در دنیا باقی باشد قیامت قائم نشود ، قال صَلّی الله عَلَیْه وَسَلّم :

١- آ : فحسب . ل : فحب . ن : محسب. ٢- ت ، ل : قطبيت.

۳- ل : ندارد. بعضی مشایخ شخصی واحد را غوث و قطب نامند و صاحب فتوحات می فرماید که غوث
 جداست و قطب الاقطاب جداست . رك به :محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳،
 ص ۱۱۶۸ نیز ص ۱۰۹۱.

9- گ: للاثنین . لمعات (کلیات شیخ عراقی) ص ۳۸۱ محبوب در هر آیبنه هر لحظه روی دیگر نماید و هر دم به صورتی دیگر می آید ، زیرا که بصورت به حکم آیبنه هر دم دگرگون می شود و آیبنه به حکم اختلاف صورت هر نفس حسب احوال دگرگون می گردد و بر یك قرار نمی ماند(۳۸۲) ازین جاست که هرگز در یك صورت دو بار روی ننماید و در دو آیبنه به یك صورت پیدا نباید، ابو طالب مکی رَحْمَة الله عَلیه می فرماید که لایتجلی فی صورة مرتین ... لاجرم هر عاشقی ازو نشان دیگر و هر محبی ازو عبارتی دیگر ...

۱۰۰ قطب و قدیسی غوشا باعتبار التجاء الملهوف إلیه و هو عبارة عن الواحد الذی هو موضع نظر البه فی کل زمان اعطاء الطلسم الاعظم من لدنه هو الواحد الذی هو موضع نظر الله تعالی من العالم (سبّد علی جرجانی ، کتاب التعریفات ، ص ۷۶. کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۴۱) و اما القطب الواحد فهو روح محمد صلّی الله عَلَیه وسَلُم و هو الممد لجمیع الانبیاء... و لِهَذا الرّوح المحمدی مظاهر فی العالم أکمل مظهره فی قطب الزمان و فی الافراد . ابن عربی : الفتوحات المکیه ج ۱، ص ۱۵۱. اما الاقطاب من امته الذین کانوا بعد بعثته الی یوم القیامة فهم اثنا عشرا قطبا و الختمان خارجان عن هؤلاء الاقطاب فهم من المفردین . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴، ص ۷۵) قطب یك تن است که او محل نظر خدای تعالی بود نظری خاص از جمیع عالم در هر زمان و آن قطب مثل دل مُحمد مصطفی است و این قطب مدار را فیض از حق تعالی بی واسطه می رسد و وجود جمیع موجودات از اهل دنیا و آخرت یعنی علوی و سفلی به وجود این قطب قائم است. برای تفصیل رك به : محمد علی تهانوی ، کتاب یعنی علوی و سفلی به وجود این قطب قائم است. برای تفصیل رك به : محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج۳، ص ۱۹۵۸ به بعد و اردو دائره معارف در ذیل کلمه ابدال.

« لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لاَ يَبْقَى في الأرض مَنْ يَقُولَ (١) الله الله (١)

و قطب به جميع كمالات و صفات (آ: برگ ٢٢ الف) الهيه موصوف است الأ به وجوب ذاتی زیرا که به واسطه امکان امتیاز حاصل گشت (۳) میان خلیفهٔ حدیث و متخلف قدیم که واجب الوجود است و هیچ ذره ای فیض نگیرد الا از قطب که خلیفهٔ اهل جبروت است (۴) و ملكوت و مُلك است .

شعر (٥)

خلاصة المناقب

فَذَاتِي بِاللَّذَاتِ خَصَّتْ عَوَالمِي (٤) (ب) (٧) بِمَجْمُوعِهَا أُوْرَادَ (٨) جَمَعَ وَعَمَّتْ (١) وَ جَادَتُ ۚ وَ لَا اسْتَعْدَادَ كُسَبِ بِفَيضِهَا فَبِا النَّفْسِ(١٠) اشْبَاحَ الْوَجُودُ تَنَعُمتُ

وَ قَبْلُ التَّهِي للْقَبُولِ استمدَّتْ وَ بِالرُّوحِ أَرْواحِ السُّهُودُ تَهَنَّتُ (١١١)

77

و الافراد(۱۲) كه محاكيم قطب نباشند و افراد صوفي منتهى باشند و امًا غير ايشان صوفی صاحب حال تمام و متصوف صاحب علم (۱۳) جام (۱۴) و متشبه(۱۵) نیکنام باشند(۱۶).

و به كمال مرتبه قطبيه محيط نتواند بُود الا(١٧) الله تعالى و علم و معرفت قطب و افراد محیط است(ت) (۱۸) به جمیع مراتب عوالم (۱۹) و وجود به اجمال و تفصیل نیز علی

٢- قب: المسلم ج ١ ص ١٣١ (عن أنس). ٣- ب: كشته. ١- ن : يقال .

۴- گ : « است » ندارد. ٥- ن ، گ : نظم ، ت : عربيه . ٤- آ : عواتي ، ب : عواليا .

۸- آ، ب، ت، ل، ن، گ: امداد و تصحیح از روی دیوان ۷- ب: برگ ۲۱ الف.

۹- ل : غمت. ۱۰ - ل ، ن ، گ : فبالنفس. ابن الفارض ، ص ۸۶.

١١- اقتباس از التاية الكبرى السماة بنظم السلوك ابن الفارض ديوان ، ص ٨۶ در ت شعر مقلوب و حذف شده است .

۱۲ - برای افراد رك به : صفحات پیش . گ : الاافراد.

۱۳ - ب : حلم . ۱۴ - آ، ب، ل : خام . ۱۵ - ت ، ل : مشبّه.

۱۶ - ترجمه اردو ، عوارف المعارف ، ص ۱۰۶، عوارف المعارف شامل به احياء علوم الدين ج ۱، ص ٣٤٥، الباب السابع في ذكر المتصوف و المتشبه به (ص ٣٤٧) و طرابق الصوفيه اوله ايمان ، ثُمُّ علم ، ثُمّ ذوق، فالمتشبه صاحب ايمان و ايمان بطريق الصوفيه (ايمان بالقدرة) اصل كبير قال الجنيد رَحمَه الله عَليه : الايمان بطريقنا هذا ولايه و وجه ذلك أن الصوفيه تميز و الاحوال عزيزه ... (ص ٣٤٩) فالمتشبه صاحب ايمان و المتصوف صاحب علوم جام ... و الصوفي صاحب الذوق ... (ص ٣٥١) فالصوفي في مقام المفردين و المتصوف في مقام السائرين ... فالصوفي في مقام الروح صاحب فشاهده و المتصوف في مقار القلب صاحب مراقبة و المتشبه في مقامة النفس صاحب مجاهدة و صاحب محاسبة .

١٧- ل : الى . ١٨- ت : برگ ١٤ الف. ١٩- ن : عالم .

الاصّع و لكن به دفعات كثيره و التفاتات نثيره لاجرم مُخْترع ايشان (١) باقى بود هميشه .

و چون ولی ضابط جمیع حضرات نباشد و التفات از مُخترع خود بردارد و آن مخترع فانی شود (۲) (ل) (۳) و لکن (۴) اطلاع (۵) ایشان بر مراتب (آ: برگ ۲۲ب) وجودیه مثل اطلاع حق تعالى نباشد زيرا كه اطلاع حق شهودى بود و اطلاع ايشان علمي باشد از بهر آنکه اگرچه (۶) اعیان ثابتهٔ (۷) قطب و افراد که آن قُوابل (۸) ایشان است جامعهٔ جمیع قُوابل اعیان ثابته است امًا قابلیت قُطب و فَرد به فیض اقدس (۱) که عبارت است(۱۰) از ظهور واحديت (١١) (ب) حاصل آمد.

و وجود خارجی هر یك مستعد(۱۲) قبول مَواهب است از فیض مقدّس كه عبارت بُود از ظهور و احدیت (ب)(۱۳) حاصل گشت ، پس فیض اقدس اول با قدم موجودات که قطب است برسد و چون آن فیض به متأخر رسد فیض مقدس نامند(۱۴) لاجرم فیض کلی جز این دو نباشد و افیاض باقیه (۱۵) جزئیات (۱۶) این دو فیض باشد (۱۷).

44

 ٩- تكلم ابن عربى نوعين من الفيض الالهى الفيض الاقدس و الفيض المقدس و الاول سابق على الثاني في منطق النظام الوجودي لا في الواقع ... و امَّا الغيض المقدس فهو ظهور الاعيان الثابته من العالم المعقول الى العالم المحسوس هو سرّ القدران الفيض الاقدس هو على الحق في الصور المعقولة للكائنات فصوص الحكم الجزء الثاني صص ٨.٨ ، عبارة عن المتجلى التجلى الذاتي الموجب لوجود الاشياء و استعداداتها في الحضرة العلمية و الفيض المقدس عند هم عبارة عن التجلى الوجودي الموجب لظهور مايقتضيه تلك الاستعدادات في الخارج كذا في شرح الفصوص للمولوي الجامي في الفص اول و در كشف اللغات كريد: فبض اقدس آن را كويند كه منزه باشد از شوائب كثرت اسمايي و نقايص حقايق امكاني پس بدانكه فيض اقدس عبارت از تجلي حُبّ ذاتي كه موجب است مر وجود اشيا را استعدادات آن را در حضرت علمی ، پس در حضرت عینی و قبل فیض اقدس فیض حق تعالی که واسطه روح اعظم بود و بدین فیض شنونات ذاتیه و اعیان ثابته گشتند و فیض مقدس عبارت است از تجلیات اسمائی که موجب است مر ظهور چیزی را که تقاضا کرده است استعدادات آن را در خارج وجود و قبل فیض مقدس فیض حق تعالى كه واسطة روح اعظم بود و بدين فيض وجود جميع ارواح و نفوس پيدا شد. رك به : محمّد على تهانوي : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٢، صص ١١٢٧ . ١١٢٨ .

۲- ل : بود . ۳- ل : برگ ۱۶ الف. ۱ - ل : اسنان .

۴- ل ، گ : و لبكن . ٥- ب : اختراع . ۶- گ : زيرا اگر (جاى از بهر آنكه اگرچه) .

٧- الاعبان الثابته هي حقايق المكنات في علم حق تعالى ، كاشي : اصطلاحات الصوفيه ، ص ٩،

٨- قوابل الامر : (المنجد) ، ت : قوابل.

۱۰ – ب : عبارت بود . ۱۱ – آ ، ن ، گ : ظهور واحدیت . ۱۲ – ل : هر که مسور گ : هر یك که . ۱۳ - ب : برگ ۲۱ب . ۱۴ - ن : ندارد .

١٥- ٠٠ : خوانند . آ : يافته

۱۶ : جزویات . ۱۷ - ل ، ن، گ : باشند .

و عوالم (۱) وجود سیصد و شصت (۲) هزار باشد و در بعضی روایات هفتاد هزار (۳) و در بعضی هژده (۴) هزاره) و در بعضی روایات (۶) هژده (۷) عالم باشد چنانکه:

عَقلیه و رُوحیه(ت) و نَفسیه و طبیعیه و جسمانیه و عنصریه (گ) (۸) و مثالیه و خیالیه و برزخیه و حشریه و جناتیه و جهنمیه (۱) و اعرافیه و رؤیتیه و داری و صوریه(۱۱) و جمالیه و جلالیه و کمالیه .

و مجموع این عوالم مذکوره در دو عالم ظاهر و باطن (۱۲) که عالم(۱۳) غیب و شهادت است (آ: برگ ۲۳ الف) مندرج باشد (۱۲) و قَالَ اللهُ تَعَالَى جَلُّ جَلاَلهُ(۱۵).

« عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَ الشُّهَادةِ هُوَ الرُّحْمَنُ الرَّحِيمُ » (١٤) .

و موضوع علم تَصوُّف ذَات و صفات و اسما باشد و مبادی آن معرفت خدایست (۱۷) و فائده آن و اصطلاح این قوم در آن و آنچه معلوم شود بدیهه (۱۸) تا مبنی (۱۹) مسایل باشد (۲۰) (ل) (۲۰) و مسایل آن کیفیت صدور کثرت است (۲۲) از وحدت و رجوع کثرت به وحدت و بیان مظاهر اسما و بیان (۲۳) کیفیت سلوك ایشان (۲۳) و نتاییج آن

۱- العالم: عالم عبارتی است از مخلوقات خداوند و گریند هژده هزار عالم و پنجاه هزار عالم و فلاسفه گویند: دو عالم علوی و سفلی و علمای اصول گویند: از عرش تاثری هرچه هست عالمست و در جمله عالم اجتماع مختلفات بَود و اهل این طریقت نیز عالم ارواح و نفوس گویند و مرادشان نه آن بَود که فلاسفه را بَود که مرادشان اجتماع ارواح و نفوس باشد. (هجویری: کشف المعجوب، ص ۵۰۱) امّا عدد عالم ها در بعضی از روایات آمده است که هیجده هزار عالم است و به رو آیتی هفتاد هزار عالم و به رو آیتی سیصد و شصت هزار عالم است و لیکن جمله در دو عالم خلق و امر که مُلك و ملكوت است مندرج است. (مرصاد العباد، ص ۳۲…) و مناسب تر آنست هفتاد هزار است (نجم الدین رازی ، مرصاد العباد، ص ۳۲.)

۲- ن : شست . π - ψ : ندارد . π - ψ : هشده ، ن : هیجده . π - ψ : ندارد . π - ψ : ندارد .

٧- ب، ل : هيجده . . ٨- گ : ص ٣٨٨ ، ت : برگ ١٦ ب .

۹- ل : غصمیه و اعرافیه . ۱۰- ت ، ل : روییه . گ : رویته . ۱۱- گ : منوره (بجای صوریه).

۱۲-گ : باطن و ظاهر. ۱۳-گ : « که عالم » ندارد.

۱۴ - ب: مندرك ل: مندرجست . ۱۵ - آ ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۶- قرآن مجید ۵۹ (سوره الحشر) ۲۲ یعنی دانای نهان و آشکار است ، اوست بخشایندهٔ مهربان (کشف الآیات).

۱۷ - گ : خد آن . ۱۸ - آ ،ب : ندارد . ل، گ : ببدیهه ، ن : ببنیت .

۱۹- ت : ندارد ل : با مبنی مسائل ، ن ، گ : تا مبنی مسائل آن . ۲۰- ب، ت : ندارد.

۲۱- ل : برگ ۱۶ الف. ۲۲- آ ، ت : کثریست .

۲۳ - آ : بیان و مظاهر اسما و بیان . ل : بیان مظاهر اسما و بیان ، ن : بیان مظاهر .

۲۴- آ، ب: ندارد.

جنانك (١) ذكر كرده شود (٢) إن شآء الله اللطيف (r) تَعَالى :

و بعد از مرتبهٔ قطب مرتبهٔ امامین (۱) است که و زیرین نیز گویند (۵) (ب)(۶) و بعد از آن (ن)(۷) مرتبهٔ اولیاء اربعه (۸) کالخلفاء و(۱) الراشدین بعد ازان مرتبهٔ بُدَلاء (۱۰) سبعه که حُفاظ اقالیم سبعه باشند.

١- گ : چنانکه .

٧- التصوف: علم يبحث فيه من الذات الاحدية و اسمائه و صفاته من حيث انها موصلة لكل من مظاهرها و منسوباتها الى الذات اللالهية و موضوعة الذات الاحدية و نعوتها الازلية و صفاتها السرمديه و مسائله كيفية صدور الكثرة عنها و رجوعها اليها و بيان مظاهر الاسماء الالهية و النعوت الربانية و كيفية رجوع اهل الله تعالى و كيفية سلوكهم و مجاهداتهم و رياضتهم و بيان نتايج كل من الاعمال و الاذكار... و مباديه معرفة حده و غاية و اصطلاحات القوم فيه . (بهاء الدين آملى : الكشكول، ج ٥، ص ٣٩٣).

٣- گ: « اللطيف » ندارد.

۴- امامین دو کس اند ، یکی بروین غوث و نظرش در ملکوت باشد و دیگر بریسار او نظرش در ملك بودی ، وی اعلی تر از صاحب خود است و خلیفه می گردد از غوث . (احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴) و محیی الدین ابن عربی ذکر اولیا ، کرده همی گوید منهم رضی الله عنهم الاثمة و لایزیدون فی کل زمان اثنین ... و هما اللذان یخلفان القطب إذامات و هما للقطب به منزله الوزیرین . (ابن عربی : کل زمان اثنین ... و هما اللذان یخلفان القطب إذامات و هما للقطب به منزله الوزیرین . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۶). الکشف کلا لایحصل إلاً لامامین (ابن عربی : کتاب مواقع النجوم ، ص ۱۵۰). و نیز رك به : اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل ابدال.

0- ل : ندارد. ۶- ب : برگ ۲۲ الف .

۷- ن : برگ ۹۸ ب .

 Λ -محتملاً همین اولیای اربعه را اوتاد گریند که بقول ابن عربی الاوتاد اربعه فی کل زمان لایزیدون ولاینقضون (ابن عربی: الفتوحات المکیه ، ج Υ ، ص Υ) که در چهار رکن عالم نامزد اند یعنی در غرب عبدالعلیم در شرق عبدالحی در شمال عبدالمجید و در جنوب عبدالقادر که محافظت جمله عالم و معموری دنیا از برکت ایشان است (احمد: اصطلاحات صوفیه، ص Υ).

۹- ل : ندارد.

۱۰- و منهم رضى الله عَنْهُم الإبدال و هم سَبْعة لاَيزيدون و لاَينقصون يَحفظ الله بهُم الاقاليم السبعة لكُلُ بدل اقليم فيه ولايته الواحد (ابن عربى : الفتوحات المكيه ،ج ٢، ص ٧) . فأنا بدال سبعة و من هذا السبعة اربعة هم الاوتاد و اثنان هما الامامان و واحد هو القطب . (الفتوحات المكيه ، ج ١، ص ١٤). بعضى تعداد ابدال چهل و بعضى هفت مى گويند . و بعضى گويند كه اوتاد از جمله ابدال اند و دو ديگر از ابدال امامان اند كه وزيران قطب اند و ديگرى قطب است و اين هفت تن را ابدال بنابر آن گويند كه چون يكى از اينها برود ديگرى كه به حسب مرتبه فروتر ازو بود بجاى او نشيند و حفظ مرتبه وى كند... و در عكى از اينها برود ديگرى كه به حسب مرتبه فروتر ازو بود بجاى او نشيند و حفظ مرتبه وى كند... و در هفت اقليم مى مانند. و آنكه در اقليم اول است بر قلب ابراهيم عليه السلام است و نام او عبدالحى و آنكه در اهفحه بعد)

41

و بعدها مرتبة اولياء عَشَرَةً كَالْعَشْرَه الْمُبَشِّرَة (١)

و بعدها مرتبهٔ (۱) دوازده ولی که حاکم اند بر دوازده برج آنچه متعلق است بدان از حوادث اکوان (۳).

و من بعد مرتبهٔ عشرین است (۲) .

و من بعد مرتبه بُدَلاء اربعين(ت) و اولياء تسعة و تسعين و ثلثمائة و تسعين .

و این اولیا ، معدودین و کلا ، الله اند فی العالمین که هرگز زیادت و نقصان نشود عدد این عزیزین(۵) تا باقی بُود دنیا و رسم دین .

امًا (۶) عدد اولیا ، دیگر که (۷) (آ : برگ ۲۳ ب) زیادت و نقصان شود به حسب غلبهٔ تجلى باطن بر ظاهر و ظاهر بر باطن و قدر نوبت (٨) غلبه هر يك صد سال بَود ، لاجرم

(بقیه یاورتی از صفحه قبل)

دوم است بر قلب موسى (ع) است و نام او عبدالعليم و آنكه در سوم است بر قلب هارون عليه السكلام است و نام او عبدالمرید و آنکه در چهارم است نام او عبدالقادر است و او بر قلب ادریس است علیه السکلام و آنکه در پنجم است بر قلب یوسف است علیه السلام و در نام او عبدالقاهر و آنکه در ششم است بر قلب عیسی است عليه السُّلام و نام او عبدالسميع و آنكه در هفتم است بر قلب آدم است عليه السُّلام و نام او عبدالبصير و این هفتم خضر است وظیفهٔ ایشان مدد خلایق است و همه عارف به معارف و اسرار الهی که در کواکب سبعه است الله تعالى در ایشان همه تأثیر داده است . رك به : محمد على تهانوى : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ١، ص ١٤٨ و اردو دائره معارف اسلاميه در ذيل ابدال.

١- العشرة المبشره ده كس از اصحاب كرام رضوان الله عليهم كه آنان را بهشت موعود كرديد، و آنان حضرت ابوبكر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت على و حضرت سعد بن ابى وقاص و حضرت سعید بن زید و حضرت طلحه و حضرت زبیر و حضرت عبدالرُّحمن بن عوف و حضرت ابو عبیده بن الجراح . ابن عربي ، الفتوحات المكيه ، ج ٣، ص ١٩٩- ابو داود ، ص ٨ ، و نيز رك به : دائرة المعارف اسلامى ، لندن ، در ذيل العشرة المبشره .

۲- آ، ب : ندارد .

٣- و منهم رضى الله عنهم النقباء و هم اثناعشر نقيبا في كل زمان لايزيدون ولاينقصون على عدد بروج الفلك الاثنى عشر (ابن عربى : الفتوحات المكيه ، ج ٢ ، ص ٧).

۴- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد، ت : برگ ۱۷ الف . ۵- ب ، ن ، گ : عزین . ل : ندارد.

هجویری: کشف المحجوب، ص ۲۲۹ و سرهنگان درگاه حق جلً جلاله سیصدند که ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند ، هفت دیگر که مر ایشان را ابرار خوانند و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر که مر ایشان را نقیب خوانند و یکی که وراً قطب خوانند و غوث خرانند و این جمله هر یك دیگر را بشناسند .

> ۶- آ : ماعد (بجای اما عدد) . ٧- گ : ندارد .

> > ۸- آ ، ب : نوبت ، ن : غلبه نوبت .

در آن صد سال که نوبت غلبه تجلی باطن بود بر ظاهر، اولیا - الله اندك (۱) باشند و اگر بر عکس باشد بر عکس (۲) باشند .

و افراد نیز باشند (و) بسیارند (۳) قَدُّسَ اللَّهُ أُسْرارَهُم و در مرتبه با قطب مساوات دارند. زیرا که بلاواسطه از حق تعالی فیض می گیرند. چنانك (۴) قُطب الا آنکه قطب خلیفه است در افاضت و افراد اگرچه افاضه (۵) می کنند (۹) از جهت فَتُوت (۷) است نه از جهت خلافت.

و بعضی از افراد بر قلب مُحَمَّد (س) (۸) باشند چنانکه ختم (۱) خاص و عدد افراد زیادت و نقصان شود و هر سه ختم (ب) (۱۰) از (۱۱) افراد باشند و مجذوبان (۱۲) رجال غیب (۱۳) (گ) (۱۳) نیز بیش و کم شوند و گفته اند که رجال غیب همه از جنس اتراك و هنود باشند . و عرائس الله (۱۵) چهار هزارند که ایشان را ضنائن الله (۱۶) خوانند و

١- ن: بسيار . بسيارند ، بسيارند ، بسيارند ، بسيارند ، بسيارند ، بسيارند ، بسيارند ،

ت ، ل، گ : بسیارند ، و باشند » ندارد. ن : بسیاراند. ۴ - گ : چنانکه . ۵ - ل ، گ : افاضت . ۶ - گ : آن از . ۷ - الفتوة : هی عندالسکین کف الاذی و بذل الندی و ترك الشكوی (محمد علی

تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۱۵۶). ۸-گ : محمد علیه السّلام .

٩- ختم خاص هو في الرتبة دون عيسى عليه السَّلام . (ابن عربي : الفتوحات المكيه ، ج ١، ص١٨٥).

۱۰ – ب : برگ ۲۲ ب . ۱۱ – آ ، ب : ندارد ، ت : ان. ۱۲ – آ : مصحفا : محدد باز .

مجذوب من ارتضاه الحق تعالى لنفسه و اصطفاه لحضرة انسه و طهره بما قدسه فحاز من المنع و المواهب ما فازيه بجميع المقامات و المراتب بلا كلفة لمكاسب و المتاعب، محمد على تهانوى : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ١، ص ١٨٩.

١٣- فمنهم رضى الله عَنهُمْ: رجال الغيب و هُم عشرة لايزيدون ولاينقصون هُم اهل خشوع ولا يتكلمون الاهمسا لغلبة تجلى الرّحمن عليهم دائما فى احوالهم و اعلم ان رجال الغيب فى اصطلاح اهل الله يطلقونه ...على القوم الذين لاياخذون شيئاً مِنَ العلوم و الرزق المحسوس من الحس و لكن ياخذونه مِن الغيب . (ابن عربى ، الفتوحات المكيه ، ج ٢، ص ١١). ١٤- گ : ص ٣٨٩.

10- ابا یزید یقول: اولیاء عرائس الله تعالی ولایری العرائس الا الدّنیا و الآخره (قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۱۱۸) و امّا غیرت محبوب بر اطلاع غیر بر حال مُحبّ چنان بود که حالی او را از نظر اغیار به حجاب عزت و قباب غیرت خود مستور دارد تا جز نظر او بروی نباید که اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری ... این غیرت که مانند غیرت رجالست بر نساء هما تا مضمون این حدیث الاولیاء و عرائس الله فی الارض اشارت بدین معنی بود . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۳۳۰.

١٤- ضنائن الله : اي خواص خلقه (المنجد).

و امًا حال الغيرة من الحق و هي خصبة باوليائة حيث ستر هم عن سائر عباده فحبب اليهم و و فقهم للمعرفة بحكم المومن فاتصفوا بصفة سيّد هم فكانوا عندهم خلف حجب الفوائد منهم ضنائن الله و عرائسه (بقيه ياورقي به صفحه بعد)

مناظر الله ۱۱) نیز گویند و احوال ایشان را از خلق و از ایشان نیز حق تعالی پوشیده است . (ت)

و از معتمدی شنوده شد که اولیا - الله بیست هزار و یکی تن (۲) باشند و هر طائفه را از ایشان امامی باشد که دیگران منقاد آن (آ: برگ ۲۴ الف) امام خود باشند الا آن یکی که جبلی باشد و منقاد کسی نگردد و با کسی نسازد و تنها باشد.

و بعضی از اولیا ، را که « اخیار »(۳) نامند و به عدد هفت باشند و سیاح نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را (۴) با کمال معرفت بخشیده (۵) و در بساط دنیا به سیاحت امر کرده (۶) از برای مصالح عُباد و طلابی را(۷) که در اطراف دنیا باشند ، ایشان را(۸) اهل سیاحت ارشاد می کنند.

و خدمت شیخ کتانی (۱) قَدَّسَ الله سرّهٔ السُّبْحانی فرموده است که نقبا سیصد است و نُجُبًا هفتاد و بُدلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی و مسکن نُقبًا مغرب است و مسکن نُجبًا در معر و مسکن بُدلا شام و اخیار دایم در سیاحت باشند در روی زمین و عُمُد در زوایای ارض باشند و مسکن غوث مکه بود.

پس چون حاجتی از حاجات عوام خلایق (را) معروض گردد اول نُقبًا إِبتِهال(۱۰)

(بقیه یاورقی از صفحه قبل)

فهم عندهم كهو عندهم فهم يشاهدون . ابن عربي، الفتوحات المكيه ج ٢، ص ٥٠٠.

ب، ت : ندارد . ن : و الله خوانند، را ننوشته . گ : و خوانند، را ننوشته .

۱- ن : مناظر ، ت : برگ ۱۷ ب. ۲- ن ، گ : ندارد ، ت : یکتن .

٣- اخبار هفت تن اند از جمله سبصد و ينجاه و شش تن مردان غبب . احمد: اصطلاحات الصوفيه .

۴- گ : حق تعالى آن را .

0- ل ، گ : بخشیده است . ۶- ل : کرده است .

۷- ل : ندارد . ۸- ت ، گ ، ل، ن : ندارد .

٩- محمد بن على بن جعفر البغدادى الكتانى . وى اصحاب جنيد و ابو سعيد حزار و ابو الحسين نورى و مردى دانشمند بوده و به مكه سالها مجاورت كرده و آنجا از دنيا برفته در سال ٣٢٢ هجرى . سلمى، طبقات الصوفيه ، ص ٣٨٥ . جامى ، نفحات الانس ، ص ١٩٨ . كنز العمال ، ج ، ٨، ص ٢٣٨. البدلاء : اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانيه عشرة بالعراق. ابن عربى : الفتوحات المكيه ، ج ٣ ص ٥٣٠ بالا بدال تحفظ الاقاليم و بالا و تاد يتحفظ الجنوب و الشمال و المغرب و المشرق و بالامامين يتحفظ عالم الغيب الذى في عالم الدنيا و عالم الشهاده و هو ما ادراكه الحس و بالقطب يتحفظ جميع هولاء فاته الذى يدور عليه امر عالم الكون و الفساد . كاشى : اصطلاحات الصوفيه ، ص ٨. النقباء : هم الذين حققوا بالاسم الباطن فاشرفو اعلى بواطن الناس و هم ثلثمائه.

۱۰ - ابتهال : به زاری دعا کردن (لفت نامه دهخدا) .

غاید (۱) پس بُدَلا، پس اخیار (ل) (۲) و پس عُمُد فلاجرم (ب) (۲) اگر اجابت شود فیها والاً غوث إبتهال غاید و تمام نبود مسئله که اجابت شود صله (۲) (ت) .

و حضر ت (٥) سیادت قد س الله سر و زادلنا بر و (۶) از اکابر اهل . سیاحت مطلقه است زیرا که جنابش مسافر مقیم و (آ: برگ ۲۴ ب) مقیم مسافر است با آنکه (۷) در هیچ صفتی و مقامی مقید نباشد. چنانکه در نظم (۸) فرموده است .

نظم (۱)

تو کان گوهر کانی و گوهر (۱۰) نونی چه کاف و نون که ز کاف و ز نون (۱۱) تو افزونی (۱۲) ن (۱۲) محیط گنبد دوار را تویی مرکز صفای صفای صفه اسرار را تو استونی ز دور دایره گر سوی مرکز آبی باز یقین شود که زهر وصف و (۱۲) وهم بیرونی سپهر مطلع انوار آفتاب جلال به گرد نقطه ذات تو کرده گردونی به گرد نقطه ذات تو کرده گردونی طهور سرِ کمالات سرمدی از تست اگرچه خازن اسرار را تو مخزونی (۱۵) گردونی (۱۵) قباب غیرت او پردهٔ جمال تو شد (۱۷) تویی که در صدف علم دُرِ مکنونی

۱- گ : غایند . ۲- ل : برگ ۱۷ب . ۳- ب : برگ ۲۳ الف.

۴- ل : ندارد ، ن : صله دعوت . گ : دعوت ، ت : برگ ۱۸ الف .

-0 : جانب (ہجای حضرت). -9 ل، ن ، گ : ننوشته . -9 ن : ندارد . -1 آ، ل : ندارد .

٩- ت : غزل ، ل : شعر: ن : ننوشته . گ : كه .

۱۰ - مستان شاه : دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص ۴۱۸. در مکنونی، چهل اسرار، نباز : کان گوهر نونی.

۱۱ - ل : و ز نون . چهل اسرار ، چاپ امرتسر وتو، ندارد.

۱۷- دیوان آتشکدهٔ وحدت ص ۴۱۸، بیرونی. ۱۳- ن : برگ ۹۹ الف.

۱۴- ن : ندارد . چهل اسرار، چاپ امرتسر ، ص۱۶، نسخه خطی بریتانیا ، برگ ۱۹۸. وصف و فهم . دیوان آتشکدهٔ وحدت ، هر دو بیت را ندارد.

۱۵- ب: خازن اسراری هم تو مخزونی. گ: این مصرعه در حاشیه صفحه قرار گرفته .

۱۶ - گ : ص ۳۹۰. ۱۷ - نسخه خطی بریتانیا پرده غیرت جمال از تست ، مستان شاه :
 دیران آتشکدهٔ وحدت ، ص ۴۱۸ ، عزت اگر ... الغ ..

لوا، عزر تو برسدره قدم زده اند (۱) عزب در صف اهل صفا نه اکنونی و دفین مخزن لاهوت را که کون و مکان (ب) (۲) نداشت طاقت دیدار آن تو (۳) مدفونی علایه گر از این حال حیرت است ترا امید قطع مکن چون به وقت مرهونی (۴)

وقتی دیگر جناب سیادت فرمود (۵) که:

آنچه به امام علی (۶) زین العابدین داده (۷) به من (۸) داده اند .

و صفت علیا ، زین العابدین از لقب شریفش معلوم می شود و حضرتش دایم از منزلی به منزلی می(۱) رفته است (۱۰) از خوف جبابره (۱۱) و در صغر سن حضرتش را در چاه (۱۲) زندان انداختند و محبًان (آ: برگ ۲۵ الف) او از چاه مناجات او می گرفتند (۱۳).

شعر:

الآيا أَيُّهَا (١٣) الْمَامَولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ رَجُونُكَ فَا كُشِفْ ضَرَّمابِي (١٥) وَ فَاقَتِي

۱- آ : سده قدم زده ، ن : سده قدم سزده . در ل : فاقد است . ایضاً دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص۴۱۸ : سدره قدم زده اند . ۲- ب : برگ :۲۳ ب.

٣- مستان شاه ، ديوان آتشكدهٔ وحدت ، ص ٢١٩ و گ : ديدار آن .

۴- برای این غزل رك به : چهل اسرار نسخه خطی موزهٔ بریتانیا . برگ ۱۹۸ ب. چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۱۶، دیوان آتشكدهٔ وحدت ، ص ۴۱۸ . ۵ - آ : فرمودند ، ت : فرموده اند.

۶- آ ، ب، ن ، گ : ننوشته، ت : به امام علی ننوشته .

حضرت علی بن الحسین علیه السّلام جامع فضایل صوری و معنوی بود، در زهد و پرهیزگاری متفق علیه است بقدری در عبادت معروف شده که او را از فرط عبادت زین العابدین لقب داده اند، در سفر عراق همراه پدر بزرگوارش به کربلا آمد و قبل از جنگ مریض بود و به همین علت در جنگ نتوانست شرکت کرد و پس از شهادت پدرش اهل کوفه باغل و زنجیر او را به کوفه برده و از آنجا به شام رهسپار شد . واقعه دیگری که در حین حبات او رونما شده واقعه حره است ، در روز سال وفاتش و علّت آن اختلاف است اما متفق علیه است که ماه محرم سال ۹۴ هجری یا ۹۵ هجری بوده و مدت زندگانی او را ۵۵ تا ۵۹ نوشته اند و به عقیده شبعیان اثنا عشری وی مسموماً شهید گردید . برای تفصیل رك به : خلیلی ، خلیلی نوشته اند و به عقیده شبعیان اثنا عشری وی مسموماً شهید گردید . برای تفصیل رک به : خلیلی ، خاندان پیغمبر ، صص ۴۰۸ - ۲۰۲ از وی مناجات و دعاهای بسیار منقول است . رك به صحیفه سجادیه . ۷ - ب : دادند . م ال : بدین فقیر . ۲ - ب : ندارد . ۲۰ – آ : اند .

١١- ب، ن،ل،گ : جبابره . ١٢- آ : خانه . ١٣- ل : شنوده اند و قوله عليه السلام .
 ن : مي نوشتند كه رضي الله عنه . گ : مي نوشتند رضي الله عنه .

١٤- آ ، ت ، ل ، گ : يا ايها المامول - ن : ايها المول . ١٥- ل : رفاني ، ن : صدمائي .

آلاً یَا رِجَائِی (۱) أُنتَ كَاشِفُ كُرْبَتِی فَهَبْ لِی ذُنُوبِی كُلُهَا وَ اقض (۲) حَاجَتِی و وقتی دیگر (۱) فرمود (۴) در حالت غیرت (۵) که (ل) (۶) مرا در این روزگار کسی نشناخت ، و لکن (۷) بعد او فوت (۸) من به صد سال طالبان پیدا شوند که از رسایل من فواید گیرند و قدر من (را) بشناسند (۱) .

و بعد (۱۰) از مرتبه عوام اولیاء مرتبهٔ خواص مؤمنان است از زُهّاد و عُبّاد و تایبان و اهل توبه هزار باشند و بقاء اولیاء و (۱۱) اهل توبه به طریق بدل است در دنیا .

نقل است که هر روز که آفتاب از مشرق برآید صد هزار آدمی توبه کنند و تا وقت غروب همه توبه ها بشکنند الآیك تایب .

« رَزَقنا الله تعالى كمال التَّربَة بِحُمدُّ و آله اجمعين (١٢) » (ب). (١٣). و بعضى اولياء الله (١٣) را تجلى(١٥) ذات باشد.

١- ل : يا رجا.

۲- از حاشیه ب: برگ ۲۳ ب. یعنی ای آنکه امید داشته شدهٔ در هر حاجتی ، امیدوارم که روشن سازی آنچه زیان ماست و فاقد درویشی ما ، ای امید گاه من تویی کاشف هراندوه من ، پس بخش مرا ، گناهان من و بر آر حاجت من.

در عدة الداعى ترجمه فارسى از ابن فهد حلى ، تهران ، ١٣٣٩ شمسى . ص : لع مناقب حضرت زين العابدين سيد سجاد عليه السّلام.

الا بارجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی واقض حاجتی

۳- ل : دیگر جناب سیادت . ۴- آ ، ت : فرمودند.

0- الغيره عند الطائفة على ثلاثة مقامات غيرة في الحق وغيرة على الحق وغيرة من الحق ، قال : الغيرة في الحق و هي الغيرة التي تكون عند رؤية المنكر و الفواحش و هي التي اتصف الحق بها ... و الغيرة على الحق وهي كتمان السرائر والاسرار و تلك حالة الاخفيا و الابريا و من الملامية المجهولين ... حال الغيره من الحق وهي ضنته باوليائه حيث سترهم عن سائر عباده . رك به : « الفتوحات المكيه ، ج ٢ ، ص ٥٠٠ به بعد و نيز رك به : مصباح الهداية ترجمه عوارف المعارف ، ص٣٢٨.

۶- ل : برگ ۱۸ الف . ۷- ل ، گ : و لبکن . ۸- ل : وفات . ۹- ن : ندارد .

۱۷ – ل، ن ، گ : ندارد . ۱۳ – ب : برگ ۲۴ الف. ۱۴ – ب : ندارد.

10- تجلّی : مراد از تجلّی انکشاف حقیقت است و به گفتهٔ علی جرجانی (التعریفات، ص۲۳) و عبدالرزّاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۸) و محی الدّین ابن عربی (الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۴۸۵) ما ینکشف علی للقلوب من انوار الغیوب، و به عقیدهٔ شیخ شهاب الدین سُهروردی (ترجمه عوارف المعارف ، ص ۹۸۸) تجلّی سه قسم است . یکی تجلّی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالك جبزی مانده بود (ص ۹۹) فنای ذات و متلاشی صفات است در سطوات انوار آن ... و این خلعتبست که چبزی مانده بود (ص ۹۹) فنای ذات و متلاشی صفات است در سطوات انوار آن ... و این خلعتبست که

و بعضی را تجلی صفات (۱) و بعضی را تجلی افعال و هر طایفه ای را از این طوایف ذوق (۲)

(بقیهٔ پاورتی از صفحهٔ قبل)

خاص رسول الله صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَمْ را بخشيدند و بقول على جرجاني لايحصل ذلك إلا به واسطة الاسماء و الصفات .

و قسم دوم از تجلیات تجلی صفات و علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت و خشوع و خضوع بُود و گر به صفات جمال تجلی کند از رافت و رحمت و کرامت و سرور و انس بود و معنی این نه آنست که ذات ازلی تقدس و تعالی به تبدیل و تحویل موصوف بود تا وقتی به صفات جلال متجلی شود و وقتی به صفات جمال و لیکن بر مقتضای مشیت و اختلاف استعدادات گاهی صفت جلال ظاهر بود و گاهی بر عکس . محمود بن محمد الآملی (نفایس الفنون فی عرائس العبون برگ ۱۶۷ الف) نوشته است تجلی صفات دو نوع است تجلی صفات جمال و تجلی صفات جلال و تجلی صفات خاتی باز بر دو نوع است ... صفات نفسی و صفات معنوی ... (برگ ۱۶۸ ب) ... و صفات جمال هم بر دو نوع است صفات ذاتی و صفات نعلی .

و قسم سوم : تجلی افعال است و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافات خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استوار مدح و ذم و قبول رد خلق چند مشاهده مجرد فعل الهی خلق را از اضافات افعال بخود معزول گرداند و اول تجلی که افعال آثار صفات اند و صفات مندرج در تحت ذات .

خواجه عبدالله انصاری در واردات ص ۱۳۴ فرموده تجلی برقی است که چون تابان گردد عاشق از تابش ناتوان گردد ... تجلی ناگاه آید اماً بر دل آگاه آید... هر که را خبر پیش تجلی را دروی اثر بیش ... تجلی صفات عاشق را پست کند و تجلی خات عاشق رامست کند، تجلی صفات وی را نیست کند و تجلی ذات وی را هست کند . و شهاب الدین سهروردی گفته (عوارف المعارف در ضمن احباء علوم الدین ، ج ۲، ص۱۷۵) و التجلی بطریق الافعال رتبه من القرب و منه یترقی الی التجلی بطریق الصفات و من ذلك یترقی الی التجلی الذات والاشارة فی هذ التجلیات الی رتب فی الیقین و مقامات فی التوحید شئ فوق شئ و شئ اصغی من شئ . فالتجلی بطریق الافعال یحدث صفو الرضا و التسلیم و التجلی بطریق الوقات یکسب الفناء و البقا و قد (۱۷۶) یسمی ترك الاختبار و الصفات یکسب الهیبه والانس و التجلی بالذات یکسب الفناء و البقا و قد (۱۷۶) یسمی ترك الاختبار و الوقوف مع فعل الله . و ابن عربی گفته (الفتوحات المکیه ،ج ۱، ص۱۶۶) . و التجلی اشرف الطرق الی التحصیل العلوم و هی علوم الاذواق و نیز رك به : محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصفلاحات الفنون ، ج ۱، ص۲۶۸ .

Y- ذوق: ذوق عبارت است از یافتن ثمرات تجلی و نتایج کشف و اول واردات ذوق باشد و بعد از ذوق شرب باشد (نفایس الفنون فی عرائس العیون) (برگ ۱۵۸ الف) و علی هُجُویری می گوید: ذوق مانند شُرب باشد امّا شرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را نیکو آید (کشف المحجوب، ص ۱۵۸) و عبدالرزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۶۲) ذوق را اول درجات شهود نوشته و (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و(۱) شُرب (۲) خاص است و از هر صوتی از اصوات و کلمه ای از کلمات و حرکتی از حرکات و فعلی از فعلات (۳) و اعتقادی از اعتقادات بل (۳) از هر ذره ای از ذرات موجودات و از هر حرفی (آ: برگ ۲۵ ب) از حروف کاینات ایشان را (گ) افهام (۵) و اذواق کثیره است زیرا که در (۶) هر ذره از ذرات حقیقت ذات با جمیع صفات و اسماء عظیمات و افعال مؤثرات به یقین است مساریات (۷) و اهل تحقیق از این جهات گریند که (۸) هر ذره از ذرات قابلیت آن دارد که کمالات به تربیت کند درو ظهورات (۱) و لکن (۱۰) چون قابلیت انسان (۱۰) اقرب و اجمع و اظهر آمد از برای آنکه (۲۰) او گشت مُجَلی تجلی ذات در آخر آنشان (۱۲) چنانك (۱۲) در اول تَنَزُلات (۱۳) چنانك (۱۲) در اول تَنَزُلات ، قَالَ النَّبیُ صَلَی اللهٔ عَلیْه وَسَلَم : (۱۵)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

على جرجانى (كتاب التعريفات ، ص ۴۷) مى گويد : الذوق فى معرفة الله عبارة عن نور عرفان يقذفه الحق بتجليه فى قلوب اوليائه يعرفون به بين الحق و الباطل و شبخ محى الدين ابن عربى الفتوحات المكيه ، ج ٢ ، ص ٥٤٧) دربارة ذوق گويد و هو حال يفجا العبد فى قلبه فان اقام تعين فصاعدا كان شربا و هل يعد اهذ الشرب ... فالذوق خيالى و ان كان فى اسماء الالهيه و الكونية ... اثره فى النفس و الذوق العقلى اثره فى القلب فيعطى حكم اثر ذوق النفس المجاهدات البدنية من الجوع و العطش و قيام اللبل و ذكر اللسان و يعطى حكم الذوق العقلى الرياضات النفسية و تهذيب الاخلاق . و شبخ تهانوى چنين نوشته كه ذوق عبارت است از مستى كه از چشيدن شراب عشق مر عاشق را شود و شوقى كه از استماع كلام محبوب و از شاهدى و ديدارش روى آرد ازان عاشق بيچاره در وجد آيد و ازان وجد بى خود و بى شعور گردد و محو مطلق شود اين چنين حال را ذوق گويند. رك به :محمد على تهانوى ، كتاب كشاف اصطلاحات الفون ، ج٢ صص ٥٦٣ – ١٠ : مشرب (بجاى شرب) .

شُرب: حلارت طاعت و لذت كرامت و راحت انس را اين طايفه شرب خوانند و هيچ كس كار هي شرب نتواند كرد چنا ك شرب تن از آب باشد، شرب دل از راحات و حلاوت دل باشد. هجويرى: كشف المحجوب ص ٥٠٨) و نبز رك به: ابن عربى: الفتوحات المكيه، ج ٢، ص ٥٥٠). ٣- ن: افعال.

۷- آ: پارات. و این کلمه ساریات محتملاً به قاعده عربی جمع کلمه ساری است که معنی آن اثر کننده و در رونده اجزای چیز و سرایت کننده (فرهنگ آنندراج)، (لغت نامه دهخدا). هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست (لوایح جامی ، ص ۱۲)، ت: سایر ارباب.

۸- آ ، ϕ ، ϕ : که از . ϕ - ϕ ت ، ϕ : کمالات به ترتیب کند درد ظهورات .

ب : که کمالات به ترتیب درو کند ظهورات . ل : جمیع کمالات به ترتیب درو کند ظهورات . ن : درو ظهورات . گ : جمیع کمالات به ترتیب درو کنید ظهورات .

۱۰ ل. گ : و لبكن . آ ۱۱ - ب ، ل ، ن : ایشان . ۱۲ - ل، ن ، گ : به واسطه آنكه .

۱۳ - ب : آخرت نزلات . ۱۴ - گ : چنانکه .

١٥- آ : صلى الله عَلَيْه وَسَلُّم را ندارد . ب ، ت : عليه السُّلام . ل : رسول الله صلى الله عَلَيْه وَسَلُّم .

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ تَجَلَّى فِيلَه (١) »

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ (١) :

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدمَ عَلَى صُوْرَته «وَ فِي رَواية » عَلَى صَوْرة الرُّحْمن (١)(ل)(١)

اجرم او جلای مرآة (۵) انسان کبیر (۶) آمد زیرا که صورت الهیه (۷) نباشد ا ۲ به ذات (۸) صفات و افعال از بهر آنکه ذات حفات و افعال از بهر آنکه ذات چون (۱) « به موجدی » تجلی کند وجود حاصل آید و چون به اسم مُحی تجلی کند موجود «حی» (۱۰) شود و چون « به قدیری» (۱۱) تجلی کند . « حی قادر» آید (۲۱) (ب) (۱۲) و چون باسم « مُبْقی» تجلی غاید (۱۲) « قادر» باقی بود و چون « به علیمی» باقی عالم باشد و چون به اسم (۱۵) مریدی تجلی غاید (۱۳) عالم به مراد آید و بهر اسمی که تبلی غاید (۱۶) مستفیض آن اسم باشد.

وائمة (آ: برگ ۲۶ ب) اسماء الله (۱۸) كه:

۱- ب: حاشیه برگ ۲۷ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید و هویدا شد دروی - برای این حدیث رك به : نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، صص ۱۷۵، ۱۸۲ . احادیث مثنوی ، ص ۱۵ ' . گ : عبارت « قَالَ النبی صلی الله ... و تجلی فیه » ندارد. ۲- ل : علیه السلام.

-7 - -7 - -7 - -7 - -7 الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید بر صورت خود و به روایتی به صورت رحمان . برای این حدیث رك به : مسند احمد ، -7 ، -7 ، -7 ، -7 ، -7 ، -7 ، -7 . مسلم -7 ، -7 ، -7 . مسلم -7 ، -7 . مسلم -7 ، -7 . مسلم -7 . -7

۹- ب : از بهر آنکه چون ذات . ن : هر ذات چون . ۱۰ - ل : به موجدی می شود .

۱۱- آ : به قدری . ن : به تقدیری . ۱۲- ل : آمد . ۱۳- ب : برگ ۲۴ ب. ۱۴- آ، ب : ندارد . (همه عبارت از قادر ... غاید) و در ل : فقط کند (بجای غاند) . گ : و چون به اسم مبقی تجلی کند تا در ی در حاشیه صفحه آمده . 10- ل ، ن : ندارد . گ : چون به مریدی .

۱۶- ل ، ن ، گ : فرماید، ت : برگ ۱۹ب. ۱۷- ل ، گ : تجلی، ت : مجلا .

۱۸ - ائمهٔ اسماء الله: و اماً علم به صفات وی آن است که بدانی که صفات وی تعالی بدو موجود است. کی آن نه وی است و نه جز وی ، بدو قایم است و او بخود قایم و دایم چون علم و قدرت و حبوة وارادت و سمع و بصر و کلام و بقا بقوله تعالی انه علیم بذات الصدور ، و نیز گفت والله علی کُلُ شئ قدیر و نیز گفت هو الحی لا اله الا هو و نیز گفت و هو السمیع البصیر و نیز گفت فعال لما یرید و نیز گفت قوله الحق . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۱۵.و نیز برای تفصیل رك به : همدانی ، اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۸۲ الف . كاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۲.

حیوة (۱) و علم واردات و قُدرت و سمع و بصر و کلام است . و غیر ائمه را نیز بهر وجهی که با همدیگر ربط(۲) دهند و (۳) عقل آن را قبول کند روا باشد که زیرا که اسماء الله بلکه جمیع موجودات را (۴) ترتیب (۵) نیست به حقیقت اگرچه (۶) کشف و عقل و حس به ترتیب ترتیب(۷) ادراك می کند زیرا که (۸) کشف کاشف (۱) رفع حجاب (۱۰) می کند به ترتیب سلوك ، اما چون به مقام تحقیق (۱۱) رسد ، ترتیب از چشم او برخیزد و عقل مدرك کلیات و مُمیز خیر (۱۲) از شر باشد.

و حس مُدرك جزئيات (١٣) و تميز طيب از كريهه (١٢) باشد .

و بعضی را صحو (۱۵) دایم باشد که هرگز سکر(۱۶) نباشد و بعضی را سُکر دایم بود (۱۷)

۱- ت: حیات ، ب : جلوه (بجای حیوة) و علی همدانی در اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۸۲ الف می گرید امام ائمهٔ اسما ، علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و چونست ... اسما ، اگرچه نامتناهی اند و در احصا نمی در آیند لیکن متحدند در ائمهٔ سبعه زیرا که هر اسمی که غیر اثمهٔ سبعه است فرع ایشان است پس در تحت هر یك از اثمهٔ اسما ، سبعه اسمای نامتناهی اند که واسطه شوند میان ذات و مربوبات . ۲ - ل ، گ : با یکدیگر ربط و نسبت دهند، ن : باهم ربط و نسبت دهند.

۳- ل : و اگر . ۴- ب : ندارد. ۵- آ : ترتیب ، ل، ن : تربیت . ۶- گ : اگر. ۷- آ : تربیت . ۸- آ، ن : ندارد . ۹- آ ، ن : ندارد. ۱۰- آ : حجبه ، ل : حجیب . گ : حجب کند .

۱۱- ابن عربى: الفتوحات المكيه، ج ۲، ص ۲۶۷. أنَّ التحقيق هو المقام الذى لايقبل الشبه القادحه فيه و صاحب هذا النعت هو المحقق، فالتحقيق معرفته ما يحب لكلَّ شئ من الحق الذى تطلبه ذاته ... و عبدالرزاق در اصطلاحات الصوفيه، ص ۱۵۵ گويد التحقيق شهود الحق في صور السمائه.

۱۲- ن : خبرات و شد، ت : خبر . ۱۳- ل : جزویات . ۱۴- گ : کریه .

10- صحو عبارت است از معاودت قوت تميز و رجوع احكام جمع و تفرقه با محل و مستقر خود .محمود كاشانى ، مصباح الهداية ، ترجمه عوارف المعارف ، ص ١٠٣ ، جرجانى : كتاب التعريفات ، ص ١٠٥ . ابن عربى ، الفتوحات المكبه ، ج ٢، ص ١٥٤). و على هُجُويرى در كشف المحجوب ، ص ١٣٠ گويد و شيخ من گفتى و وى جنيدى مذهب بود كه سكر بازيگاه كودكان است و صحو فنا گاه مردان و من على بن عثمان الجلابى ام مى گويم بر موافقت شيخ خودم كه كمال صاحب سكر صحو باشد و كمترين درجه اندر صحو از رؤيت باز ماندگى بشريت بود پس محو كه آفت نمايد بهتر از سكرى كه عين آن آفت بود (ص ٢٣٣). پس سكر جمله پنداشت فناست در عين بقا صفت و اين حجاب باشد و صحو جمله ديدار بقا در فنا صفت و اين عين كشف باشد. و نيز رك به : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٢، ص ١٥٥٩. ١٥٠ سكر : لفظ سكر در عرف صوفيان عبارت است از رفع تميز ميان احكام ظاهر و باطن به سبب اختطاف نور عقل در اشعه اى نور ذات و عند اهل الحق السكر هو غيبة بوارد قوى و هو طى الطرب اختطاف نور عقل در اشعه اى نور ذات و عند اهل الحق السكر هو غيبة بوارد قوى و هو طى الطرب

والالتذاد و هوا قوى من الغيبة و اتم فيها براى تفصيل رك به : هجويرى ، كشف المحجوب ،

ص ٢٣٠ . كتاب التعريفات ، ص ٥٦ . ابن عربي ، الفتوحات المكيه ، ج ٢ ، ص ٥٩٣ .

محمَّد على تهانوي ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج٢، ص ٤٥۶ به بعد . ١٧- ب ، ل : باشد.

11

که هرگز (۱) صحو نباشد و بعضی را سکر باشد (۲) و لکن به صحو باز آیند.

و حال شهود ذات در دنیا به مقادیر لمعات (۳) بسیره (۴) و برقات نیره (۵) باشد و دوام (۶) حال شهرد صفات مختلف فیه باشد و سُکر صفاتی به حال شهرد ذاتی زایل شود (۲) و در حال شهود ذاتی نیز سُکر باشد و لیکن سریع الزّوال بود (۸) زیرا که حال شهود ذات دوام ندارد و دوام این شهود (ت) در آخرت موعود است و عبارت (۱) از دوام این شهود مقام (۱۰) محمودست چنانکه در خبر رسول (۱۱) صلی اللهُ عَلَیْه وَسَلُّم (ل)(۱۲) (آ : بـرگ : ۲۶ب) این دعا مورود (۱۳) است (ن). (۱۴)

« اللَّهُمُّ رَبُّ هَذه الدُّعْوَة التَّامُّة(١٥) وَ الصُّلُوة الْقَائِمَة (١٤) آت مُحَمَّداً ن (١٧) الوَسيلة وَ ٱلفَضِيْلَة ١٨١) وَ الدُّرَجَّةِ الرُّفَيْعَةِ وَ البُّعَثْهُ مَقَاماً ١٩١) مَحْمُوداً ن الَّذَى وَعْدَتْهُ و ارْزُقْنا شَفَاعَتُهُ انَّكَ لاَ تُخلفُ اللَّهُ عَاد (٢٠) ».

و این دعا را بعد از اذان باید خواند (۲۱) . و دوام حال شهود افعال بعد از متفق فیه بود زيرا كه بعضى از ٢٢١) اولياء الله فرموده اند كه :

ما دایم مشاهد حق تعالی می باشیم (۲۳).

و بعضى گفته اند كه :

اگر یك(۲۲) لحظه محجوب شویم مرتد گردیم(۲۵) .

و بعضى گفته اند كه :

اگر يك لحظه (٢۶) محروم باشيم بميريم .

۱- ن : هر که . ۲- ل : ندارد. ۳، ۴- ل : یسرت و بروقات . ۵- آ ، ل : نیزه .۶- ن : دوانم .

٧- گ : گردد. ٨- ل ، ن : باشد.

۹- آ : عبارات . گ : عبارت از دوام ندارد و دوام این شهود ، ت : برگ ۲۰ الف.

۱۰ - آ : به مقام . ۱۱ - ل : حضرت رسول . ۱۲ - ل : برگ ۱۹ الف . ۱۳ - ل : فرموده .

۱۴- ن : برگ ۹۹ ب . از اینجا در ب : برگ (۲۵ الف) عبارت مقلوب شده .

- ١٤ - ل : القايم . ١٧ - آ ، ل : محمد ، ب ، ن : محمدا ن . ١٥ - ١٠ : التايمة .

١٨- ل : و الفضل و الفضيلة. ١٩- آ ، ل مقاماً محموداً، ن : المقام المحمود.

۲۰ قب : ابن ماجه ، ج ۱، ص ۲۳۹ . سُننَ نسائی : ج ۲، ص ۲۷. ابی داود ، سُنَن. ج۱، ص ۲۷. تجرید بخاری ، ص ۱۵۶. مسلم : ج ۱، ص ۲۸۸. ترمذی : ج ۲ ، ص ۲۰۸. مشکوة المصابیع ، ص ۴۸۱ (عن جابر بن عبدالله ، عن انس) .

۲۲ - ن : ندارد .

۲۱- ب ، ن ، گ : خواندن ، ت : خوانند.

۲۳ ل : مشاهده حق تعالى مى كنيم ، ن : شاهد حق تعالى باشيم .

۲۴ - گ : ندارد. ۲۵ - برای این مطالب قب : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۳۰.

۲۶- ل : لمحد ، ن : لحظه .

و ایسن دوام شهود (۱) جز در حال شهود تجلی افعال نباشد با آنکه در دوام حال شهود (تجلی) صفات اختلاف است ، پس بر این تقدیر شاید که از دوام (ب)(۲) حال شهود تجلی صفات خبر کرده باشد (۳) و در کتب مسطور است که :

بعضی را دوام شهود است و بعضی را سه روز شهود باشد و بعضی باشند که در شباروزی (۴) هفتاد هزار بار مشاهده کنند و بعضی را گاه گاه شهود باشد.

و مواهب اهل وصول بر تفاوت باشد(ت) زیرا که بعضی را تَصَرُّفُ می بخشند(۵) در ملکوت ارض چنانکه موسی علیه السلام (۶) را در تفجیر (۷) آب از سنگ(۸) و بعضی را در ملکوت هوا چنانکه سلیمان را علیه السلام (۱) (آ: برگ ۲۷ الف) در تسخیر هوا (۱۰) و بعضی را در ملکوت سما چنانکه مُحَمَّد صَلَی اللهُ عَلیْه وَسَلَم (۱۱) در شق قمر (۱۲) .

و كمال تَصَرُّفُ بعضى تا بحدى است(١٢) كه قابل (١٢) به يك نظر او كامل شود ليكن وجود چنين كامل اعزُ (١٥) است از كيميا زيرا كه قليل الوجود باشد . چنانك (١٥) عمر رضى الله عَنه به يك نظر مُحَمَّد صَلَّى الله عَليْه وَسَلَّم(١٧) گفت(١٨) .

«لَمَّا ضَرَبَ النَّبِيُّ صلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم صَدَّرَى ، كَأْنِي أَنْظُرُ إلى الله ، ١٩١)

۱- ب: آب رسیده.

۲- ب: برگ ۲۵ ب. ۳- ل، گ: باشند.

۴- ل ، گ : شبانه، ت : شب و روز . ۵- ت ، ل : بخشد، ت : برگ ۲۰ الف.

۶- آ ، ب : موسى ، ل : موسى عليه السكلام را ، ن :موسى را عليه السكلام . گ : «عليه السكلام» ندارد.

٧- آ: تفجر .

٨- ل ، ن : تفجر از آب سنگ . قرآن مجيد ٢ (سوره البقرة) ٤٠٠
 فَقُلْنَا اضْرب بُعَصَاك الْحَجَر - فَانْفَجَرَتْ منْهُ اثْنَتَا عَشْرةَ عَيْناً .

٩- گ: « عليه السلام» ندارد.

١٠- قرآن مجيد ٢١ (سوره الانبياء) ٨١: و لسُليمُن الرُبع.

١١- ل : حضرت مصطفى را صلَّى الله عَلَيْه وَسُلِّم.

۱۲ - قرآن مجید ۵۴ (سوره قمر): ۱ و انشَقُ القَمر . النووی ،ج ۵، ص ۳۵۶. سیرت ابن هشام ،

ج۱، ص ۳۲.

١٣- آ : بالحديست .

۱۴ قبول كننده (فرهنگ آنندراج) قال الصوفيه القايل هو الاعيان الثابتة من حيث قبولها فيض الوجود
 من الفاعل الحق . محمد على تهانوى ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٢ ، ص ١٢٠۴.

١٥ حاشيه ب: برگ ٢٥ ب اقل .١٥ جاشيه ب: برگ ٢٥ ب اقل .

۱۷- ل : صلوت الله عليه . ۱۸- ن : (الحاق) گفت و اي قلبي ربي . گ : براي قلبي ربي.

١٩- محمود كاشاني ، مصباح الهداية ، ص ١٩٧.

و بعضی باشند که چون در قومی نظر کنند (ب)(۱) و ناخوش آید ایشان را از آن قوم ، آن قوم به همان یك نظر به دوزخ (۲) در آیند (۱) (ل) (۴) و اگر ایشان را خوش آید در بهشت در آیند به آن نظر و طی زمان و مكان از مواهب ایشان باشد.

و در مقام (٥) وهب اطلاق تَصَرُف هر چه خواهند آن شود اگر سؤال کنند به وقت و خود مسؤول (٤) موافق آید والاً تا خیر یابد تا زمان اجابت بیاید و اما اجابت « لبیک عَبدی» هرگز تا خیر نیابد زیرا که در حدیث چنان است و تا خیر اجابت مسؤول عین «عادت سایل است اگر (٧) او بداند (٨) زیرا که از (ت) رسیدن مسؤول به سایل در وقت سؤال مضرت او باشد و او نداند .

و در مقام سؤال احوال کُمل مختلفه (۱) مختلف است بنابر آنکه بعضی سؤال نکنند چنانکه ابراهیم علیه السلام (۱۰) در جواب جبرئیل (۱۱) گفت :

أمًّا إليكَ فَلا حَسْبِي مِن (١٢) سَوَالي علمُهُ بِحَالي (١٣)

عَبْدُالله بن (ن) (۱۲۱) مبارك (۱۵) فرمود كه پنجاه سال است كه هيچ دعا نكرده ام و غى خواهم كه دعا كنم از براي هيچ احدى.

۱- ب: برگ ۲۵ الف . ۲- آ : در دوزخ .

٣- ل : روند.

۴- ل : برگ ۱۹ ب. ۵- ل : زمان .

٩- ل : اگر سؤال كنند بوقت و خود مشغول . گ : اگر سؤال بوقت وجود مسؤل موافق آمد.

٧- ت ، ب ، ن : اگرچه .

۸- ت ، ب ، ن : نداند .

عبارت از « اگر سؤال كنند تا او نداند » در آ : ننوشته ، ت : برگ ۲۱ الف .

۹- آ : ندارد .

۱۰- آ، ل ، ن ، گ : ندارد.

١١- ل : جبرئيل عليها السّلام . ١٢- گ : ندارد.

۱۳- هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۸۳. غزالی ، احباء علوم الدین ، ج۲، ص ۲۲۸. غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۲۹۸. سهروردی ، عوارف المعارف ج ۲، ص ۱۶۲.

۱۴- ن : برگ ۱۰۰ الف .

10- آ، ب، ت، ن: بن المبارك، ل: عبدالله مبارك - عبدالله بن المبارك المروزى از محتشمان قوم بود و عالم به جمله احوال و اسباب طریقت و شریعت، و به امام اعظم ابى حنیفه پیوسته و از وى علم آموخته، كرامات وى مشهور است. سال وفات وى يك صد و هشتاد و يك هجرى است و بهضى يك صد و هشتاد و دو هجرى نوشته اند. براى تفصيل رك به : هجويرى، كشف المحجوب ص ١١٧. عطار، تذكرة الاوليا، ، ج ١، ص ١٧٩. غلام سرور، خزينة الاصفيا، ، ج٢، ص ١٣ به بعد.

از آینجاست که بعضی نمی دانند که در هر زمان استعداد ایشان قابل کدام امر است بلکه استعداد را از قبول فیض نشناسند و بعضی بدانند(۱۲) که در هر زمان (۱۲) استعداد ایشان قابل کدام امر است و این طائفه اکمل اهل حضور باشند و میوهٔ تابستانی در زمستانی پدید آرند (۱۵) به سؤال و از ریگ روغن کشند و نیز آنچه در مشرق موجود خواهد شدن(۱۶) اگر همت بربندند(۱۷) در مغرب موجود شود(۱۸).

و حکمت این(ت) تبدیل آن است که جمیع اشیاء در هر آنی(۱۹۱) متجدد است (ل)(۲۰۱) به نزدیك محقق چنانکه عَرض به نزدیك متکلم ، فلاجرم چون همت محقق قرین آن خلق جدید گردد فی الحال آن خلق آنجا که (ل)(۲۱) او خواهدپدید آید و مسع نیز از این حکمت باشد و تمثیل ملایکه .به صُور مختلف (۲۲) هم از این حکمت بُود.

۱- ب: نکرده اند . ۲- ل : کرد .

94

۳- آ ، ب ، ن : ندارد . ۴- گ : ص ۳۹۳.

6- قرآن مجید ۳۸ (سوره ص) ۴۱ :

٢١ : (سورة الانبياء) : ٨٣ ، ت : عليه السَّلام.

۶- آ : نکنند ۷۰- گ : ندارد. ۸- ب : استجاب . ۹- ب : برگ ۲۶ الف . ۱۰- ن : امثال .

۱۱ - قرآن مجید : ۴۰ (سوره غافر): ۶۰

17- فصوص الحكم ، ج ١، ص ٥٩ و السائلون صنفان : صنف بعثه على السؤال الاستعجال الطبيعى فسؤال احتياط لما هو الامر عليه من الامكان هو لا يعلم ما في علم الله و إلا ما يعطيه استعداده في القبول ... صنف يعلمون من قبولهم استعدادهم ما يقبلونه هذا ثم ما يكون في معرفة الاستعداد و من هذالصنف من يسأل للإستعجال ولاللامكان و اسما يسأل امتثالا لامر الله في قوله تعالى ادعوني استجب لكم .

۱۳ - گ : ندانند. ۱۴ - آ ، ب : ندارد. ۱۵ - آ ، ب : بدید ، ن : پیدا .

۱۶ – آ، ب : شدن . ۱۷ – ن : ندارد (کلمه بربندند را) ، ب : آب زده .

۱۸- قشبری ، الرسالة القشيريه ، ص ۱۶۰ ثم هذه الكرامات قد تكون اجابة دعوة و قد تكون اظهار طعام في اوان فاقة من غير سبب ظاهر او حصول ماء في زمان عطش او تسهيل قطع مسافة في مدة قريبة ... او غير ذلك من فنون الافعال الناقصة العاده .

۱۹- ل : زمانی، ت : برگ ۲۱ ب . ۲۰ فقط ن : ندارد . ۲۱ ل : برگ ۲۰ الف.

۲۲- ت ، ل ، ن ، گ : مختلفه .

و بدانکه اجابت دعوت از اولیا ، متفاوت باشد زیرا که دعای بعضی علی الفور اجابت (۱) شود (۲) و اجابت دعای بعضی تا یك سال و بیشتر از این مدت و کمتر نیز باشد به حسب قدر و مرتبه هر یك عند الله تَعَالی (۳) و این دعا قولی نباشد بلکه معنوی (۴) بُود (۵) در قلب و رب (آ: برگ ۲۸ الف) افعل (۶) کذا و کذا دلیل دعای قلبی باشد (۷).

و چنانکه عوام را زیارت (۱۸) به خطرات بالیه و اذکار لسانیه و اشخاص انسانیه باشد خواص را (ب)(۱) گاه بُود که زیارت به ارواح باشد و مکالمه نیز (۱۰) و گاه باشد که زایر (۱۱) شخصی هنوز به مزور شخصی واصل نگشته باشد که وقار (۱۲) حضور (ص) زایر در مزور پدید آید و او را یقین گردد (۱۲) باتیان آن زایر و در بعضی حالات ارواح به نزدیك ولی صاحب همت حاضر شوند اگر همت او آن را خواهد یا نخواهد و تمیز کند میان ارواح احیا و اموات و انبیا و اولیا و (۱۲) و شهدا (ت) و سایرناس .

و بعضی از (۱۵) اولیاء در هوا طیران نمایند مثل ابدال (۱۶) و ابرار و مقربان و سیاحان و حضرت قطب و خواجه (۱۷) از طیاران (۱۸) باشند علیهم السّلام.

و بعضی در یك روز هفتصد ختم قرآن كنند و بعضی در یك لحظه هزار ۱۹۱۱ ختم قرآن كنند و این ختمها روا باشد كه به طریق لفظ بُود چنانكه رواست كه به طریق وهم باشد

۱- برای اجابت دعا رك به : نهج البلاغه ، چاپ لاهور ، ص ۷۶۴. رساله القشيريه ، ص ۱۶۰.

۲- ب: می گردد . ۳- ن: ندارد. ۴- آ، ل: معنوی. ۵- ل: باشد.

۶- J : الفعل.

٧- این مضمون مأخوذ است از فواتح الجمال ، ص ٨٣ و من علاماته إجابة الدعوة و الاولیا ، فی إجابة دعوتهم مختلفون فمنهم من تجاب دعوته فی الحال و منهم فی ثلاثه أیام و منهم فی أسبوع و منهم فی شهر و منهم فی سنة و أقل و اكثر على قدر منازلهم مِنْ الله و الدعوة لیست عبارة عن قولهم : ربّ افعل كذا و كذا و إنّها هذا على دعوة فى قلبه .

۸- آ ، ب ، ندارد.

۹- ب : برگ ۲۶ ب .

۱۰- آ : سر . ۱۱- گ : زاید . ۱۲- ل ، گ : وقار و حضور .

۱۳ - آ : گردد که . ۱۴ - آ ، ب ، ن،گ : ندارد ، ت : برگ ۲۲ الف.

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- ابدال در ترتیب متصوفه از طبقات اولیاست ابدال (رجال غیب) را کسی غی شناسد و یا قدرت و توانای که دارند در حفظ نظام عالم شرکت می کنند (دائرة المعارف ، کابل ، ص ۶۷۷).

۱۷- گ : خواجه خضر . ۱۸- ب : ندارد ، ل : طایران . ن : طیران .

۱۹- ل ، ن : هزار بار.

زيرا كه اين عطا از عالم قدرت باشد.

99

« وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَديْرُ (١) »

و بعضی را تَصَرُّفُ دادُند (۱) و لکن تَصَرُّفُ نکردند و بعضی را عجز چنان پدید آید که حروف مُقطه را فراموش کنند (ل) (۲) به حسب غلبهٔ (۲) نور احدیت .

« لاَ تَدْعُنِيْ(٥) إلاَ تباعَيْدِهِ فَانَّ الْعَبَدَ أَشْرَفَ (آ)(٤) أَسْمَايِيْ (٧)»

و فیض مُجنون (گ)(۸) مجذوب نرسد (۱) الا به ناقص استَعدادی که دایم متوجه باشد به جانب دل او و مُشتبه (۱۰) به هیئت(۱۱) او و پاك رو بُود و اگر پاك رو نُبَود مُشتبه (۱۲) مُبطل باشد و با وی هیچ نوری نرسد امّا مُشتبه به مجنون مادر زاد و به مجنون مخبط دماغ بیفائده و بیحاصل (۱۳) باشد (ب)(۱۲).

ای دوست (۱۵) بدان که ولایت بعضی مُتَعدًی باشد به دیگری تا ارشاد کنند و ولایت بعضی مُتَعدًی نباشد (۱۵) بلکه مقیم بُود (۱۷) و ولایت خاصه (ت) عبارت بُود از شهود حق تعالی به تجلی ذات یا به تجلی صفات یا به تجلی افعال و لیکن ولی شهود ذات را اخص خوانند و ولی شهود افعال را عام .

و ولايت دو قسم باشد:

عطائي

و گسبی

امًا عطائی آن است که ناگاه به جذبهٔ خفیهٔ ۱۹۱ ولی مجذوب به نهایت رسد بیشتر از آنکه به بدایت بینا شود و این ولایت نادر باشد(ن).

.______

١- قرآن مجيد : ٢ (سورة البقرة) : ٢٨٤. و خدا بر همه چيز تو انا هست . (كشف الآيات).

۲- آ : دارند . ۳- ل : برگ ۲۰ ب . ۴- ل : ندارد .

0- ن : قد عنى . ٤- آ : برگ ٢٨ الف.

٧- ابن عربي : الفتوحات المكيه ، ج ٣، ص ٣٣ .

لا تسدعني الانبيا عبدها فانه اشرف اسمائي.

۸-گ : ص ۳۹۴.
 ۹- آ ، ب : ننوشته .

۱۰ - گ : مشتبه . ۱۱ - ب : بهیات ، ل : بهینه . ۱۲ - ن، ب : متشبه .

۱۳- ل : که وی را حاصل . ۱۴- ب برگ ۲۷ الف.

۱۵- ل : ندارد .

۱۶- گ : عبارت و به دیگری تا ... نباشد ، ندارد.

۱۷ - ل ، گ : باشد ، ت : برگ ۲۲ ب . ۱۸ - ل ، ن : باشد ، گ : ندارد

١٩- آ ، ت ، ل ، ن ، گ : حقيد .

و امًا کسبی آن است که به مجاهدهٔ (۱) سنیه (۲) حاصل آید و اگرچه این نیز به جذبه خفیهٔ (۲) باطنیه حاصل شود و لیکن هر کرا جذبه بر مجاهده مسابقت نماید او را .

« مَجذوب (۴) » و «مَحبوب » و « مُراد (۵) » و « مَعصوم » و « مَحفوظ » خوانند و « مَجذوب (۴) مواخذ نباشد که :

كلّ ما فعله المحبوب فهو محبوب (٧) »

و مُحَمَّد رسول (آ: برگ ٣٩ الف) الله را صلى الله عليه وَسَلَّم (٨) اين مقام بود .

قال الله تبارك (١) و تعالى :

« انًا فَتَحنَالِك فَتْحاً مُّبِيْنَا. ليَغْفَرَلَكَ اللَّه مَا تَقَدُّم مِنْ ذَنَّبِكَ وَ مَا تَأْخَرٌ » (١٠١)

و جمیع انبیاء مجذوب سالک اند و اولیاء بعضی مجذوب سالکند(۱۱) و بعضی سالک مجذوب و بعضی مطلق (۱۲) .

فلاجرم ولایت بلا جذبه نتواند بود خاصه اهل ارشاد را که اگر جذبه حقیه قاطعه (۱۳) نباشد ارشاد نتواند کرد (ت)(۱۲) زیرا که رسول صَلّی اللهٔ عَلَیْه وَسَلّم (ب)(۱۵) فرمود .

۱- ن : به مجاهدت . ۲- ل : آیبد. ۳- آ ، ت، ل ، ن : حقیه . ۴- ب : ندارد.

۵- ب: مزاد. ۶- ب: بدان مواخذه ، ل ، ن: بران

٧- رسائل شاه نعمت الله ولى : ص ٢٤ : كل ما يفعل المحبوب محبوب .

٨- ل : حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم را . گ : «صلى الله عليهم وسلم » ندارد.

۹- ل ، ن : ندارد. گ : « تبارك و تعالى » ندارد.

۱۰ - قرآن مجید : ۴۸ (سوره فتح) : ۲،۱

از حاشیه ب: برگ ۲۷ الف:

یعنی بدرستی که ما حکم کردیم بظاهر کردن دین تو برای حکمی پیدا و قضای آشکارا (یك کلمه آب زده) ترا آنچه که از پیش رفته است از گناهان تو و آنچه از پس آن حضرت رسالت پناه است : اول فتع قریب و بخوانند و آن عبارت (ناخوانا) مقام نفس سبب (ناخوانا) سربر داند کما اشار بقوله و آخر تحبونه حاصل می شود و برخی از سبب انوار روح و ترقی یافتن قلب به سوی مقام (ناخوانا) را فتح مطلق که إذا جاء نصر الله و فتح قریب و اصحاب ظاهر بدانند که مراد از فتح مکه است قبل فتح مکه بلاد فان قلت جعل فتح مکه علة بغفرة قلت لم یجعل علة للمغفرته و لکن لاجتماع ما عدد من الامور الاربعة و هی المففرة و اتمام هدایت الصراط المستقیم و النصر العزیز کما قبل بشرناك فتح مکه و نصرناك علی عدوك یجمع لك من عزالدارین و اعزا من العاجل والآخر. الكشاف ،ج ۲ ، ص ۳۳۲.

۱۱– ل : ندارد.

۱۲ عوارف المعارف برگ ۵۴ ب ان امر التالكين و السالكين ينقسم اربعة اقسام سالك مجرد و مجذوب
 و سالك متدارك بالجذبة و مجذوب متدارك بالسلوك .

۱۳- ن : قاطعیه . ۱۴- ت : برگ ۲۳ الف.

١٥- ب: برگ ٢٧ ب.

« الشَّيخُ في قُومُه كَالنَّبيِّ في أُمَّته » (١)

(ل) ۲۱) و فرمود که ۳۱) :

« ذَرَة مِنْ أَعْمَالِ البَاطِنِ خَيْرُ مِنْ أعمالِ الظَّاهِرِ كَالْجِبَالِ الرُّواسِي(٢) »

ر فرمود که :

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبات الْخَقّ تُوازى (٥) عَمَلَ الثَّقَلَيْن (٤) »

و امّاً کسبی کُه (۷) به مجاهدهٔ سنیه (۸) حاصل آید (۱) جز به تربیت شیخ مأمون که او را ارشاد کند ، دست ندهد و شیخ مأمون آن باشد که عالم بُود (۱۰) به شریعت و واقف باشد بر طریقت و مطلع بُود (۱۱) بر حقیقت و شریعت قول رسولت(۱۲) و طریقت فعل رسول و حقیقت حال رسول قَال النّبی عَلَیْه السّلام (۱۲) .

الشريعة أقرالي و الطريقة أفعالي و الخقيقة أحوالي «و في روايه (۱۲) حالي (۱۵) » و ايسن (۱۶) فقير از جناب سيادت شنود (۱۷) كه فرمود كه اگرچه جميع اقوال و افعال رسول سبب نجات است (آ: برگ ۲۹ ب) و ليكن استادان طريقت تعيين (۱۸) كرده اند كه كدام قول و فعل رسول مورث ظهور ولايت خاصه است (گ) (۱۹۱) چنانكه سيد طائفه شيخ جنيد (۲۰) بغدادي قَدَّسَ الله (۲۱) سرّه فرموده است كه هشت چيز بايد تا به آن (۲۲) ولايت حاصل شود (۲۲) .

۱- مسند احمد ، ج ۴، صص ۱۹۸ ، ۱۹۰ . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۶۲ . غزالی ، احباء علوم الدین، ج ۱، ص ۸۸. جامع الاخبار ، ص ۱۰۵ ، مؤلف اللؤلؤ و المرصوع ، ص ۴۵ این حدیث را جزو موضوعات آورده و سبوطی در اللئالی المصنوعه ج ۱، ص ۸۰ اسناد آن را ضعیف شعرده است . ۲- ل : برگ : ۲۱ الف. ۳- ن : ندارد.

۴- از حاشیه ب: برگ ۲۷ الف یعنی ذره از اعمال ظاهر (... ناخوانا) قب: ابو طالب اصفهانی:
 قوت القلوب ، ج ۳، ص ۳۴.

9- برای این حدیث قب : هجویری ، کشف المحجوب ، ص 92. غزالی ، احباء علوم الدین ، ج 94، ص 95. ابو سعید محمد ، اسرار الترحید ، ص 94. سهروردی ، عوارف المعارف شامل احباء علوم الدین ج 94 ، ص 94 . 94 ، ن ، گ : کسی ، ل : کسی را که . 94 - ب : سبنه .

٩- آ ، ب ، ت : آرد. ١٠- ل، ن : باشد ، ت : ندارد. ١١- ل : باشد،ت :ندارد . ١٢- رسول است .

١٣- گ : ل، ن : قال رسول الله صلى الله عَليْه وَسلم ، ت : صلى الله عليه و آله وسلم.

۱۶ - ل : این . ۱۷ - ل ، ن : شنودم . ۱۸ - ل ، ن ، گ : تعین .

۱۹- گ : ص ۳۹۵. ۲۰- برای شیخ جنید رك به ص ۳۸ همین كتاب .

۲۱ ـ ل، گ : ندارد . ۲۱ ـ ب ، ل : بدان ، ن ، گ : تا آن . ۲۳ ـ ل ، ن ، گ : آید.

11

- (۱) دوام اختلاط ۱۱) از عوام .
 - (۲) و دوام وضوی تمام.

خلاصة المناقب

- (٣) و دوام صيام با قلت طعام
- (۴)و دوام سكوت از غير ذكر خلق انام.
- (٥) و دوام ذكر الله ذوالجلال (١) والاكرام (ت).
 - (۶) و دوام نفی خاطر از (۳) خیرات و آثام.
- (۷) و دوام ربط قلب به شیخ (۲) موصوف به آن صفات عظام (ب) (۵).
 - (٨) و دوام ترك اعتراض عكى الله الحكيم (٦) العكلم (٧).

و چون خواهد که (۸)خلوت اختیار کند باید که بغایت رعایت ادب کند(۱) که ذاکر است (۱۰) و ذاکر جَلیس خدای تعالی است (۱۱) .

قَالَ النَّبِي (١٢) صَلَّى الله عَلَيْه وَسَلَّم حكاية عَن الله تعالى .

« أَنَا جَلِيْس مَنْ ذَكَرنِي (١٣) »

و بعضی از اولیاء الله ناگاه در خانه خلوت(۱۴) پای دراز کرده اند(۱۵) و ازهاتف غیبی شنوده اند که با پادشاهان همچنین مجالس می کنی (۱۶) ؟ و هر که آداب خلوت

۱- ن : ندارد. ۲- ن : ذی الجلال، ت : برگ ۲۳ ب.

٣- آ ، ب ، ل : ندارد . گ : نفي خاطر خبرات و اثام ، ت : كلمه و خاطر ، ندارد.

 $^{^*}$ ہرای شیخ رك به : ترجمه اردو عوارف المعارف ص * ۱۴۲ . * * * * الف.

۶- ب: الحليم.

٧- نجم الدین کبری: فوائع الجمال ص ۲، و الثالث من الطرق طریقة الجنبد قَدّس الله روحه وهی ثمان شرائط: دوام الوضو و دوام الصوم و دوام السکوت و دوام الخلوة و دوام الذکر و هو لا إله إلا الله و دوام ربط القلب مع الشیخ و استفادة علم الواقعات منه بفنا، (ص٢) تصرفه فی تصرف الشیخ و دوام نفی الخاطر و دوام ترك اعتراض علی الله عز و جل فی کل سایر و منه علیه ضرا کان او نفعاً و ترك السؤال عنه من جنة أو تعوذ من نار. در ریشی نامه از گفتار بابا داؤد کشمیری متخلص به خاکی: نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شیرانی مجموعه. ٣٤٥٩. برگ ۴۸ الف. بقدری تفاوت آداب خلوت در طریق سلسله کبرویه به سند شبخ علاء الدوله سمنانی نقل می باشد.

۸- آ : ندارد. ۹- آ ، گ : بکند . ۱۰- ل : از باید ... است را ندارد.

۱۱ - آ ، ب ، ت ، گ : ندارد . ۲ - ل ، گ : ندارد ، ن : رسول الله.

۱۳- برای این حدیث قب: این ماجه ج ۲، ص ۱۲۴۶، مشکوة المصابیح، ص ۱۸۸. اتحافات السنیة، ص ۱۸۸ مسلم: الجزء ۱۳۰، ۷۳۹۹.

۱۴- ن : خلوت خانه . ۱۵- ب : کنند، ت : باید راز کنند .

۱۶- واقعه ای شبخ سری سقطی است که در مصباح الهدایة ، ص ۱۵۶ مندرج شده .

نگاه ندارد (ل) (۱) و مهابت خلوت او را از خانهٔ (۲) خلوت بیرون آرد(۳) زیرا که خلوت هیبت صفت فردانیت (۴) ثابت است و چون در خانهٔ خلوت رود با وضو و ادب تمام مستقبل (آ: برگ ۳۰ الف) قبله بنشیند به دو زانو یا گرد زانو (۵) که این بهتر بُود زیرا که (۶) حافظ وضو باشد به واسطهٔ تربیع و ده بار بگوید:

اللَّهُمُّ صَلَّ عَلَى مُحَمَّد (٧) وَ آلَ مُحَمَّد (٨)

و چهل بار بگوید « یا خَیْر الفّاتحین (۱) »

و بعده سوره(۱۰) فاتحه و این دعا بخواند.

« رَبُّ أَعنَى عَلَى ذَكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِكَ وَ تُوفِيْقِ طَاعَتِكَ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتكَ يَا رَبُ هَبُ لَنَا (١١) مِنْ لَدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابِ (١٢) وَ صَلَ عَلَى (١٢) مُحَمَّد (ت) وَ اَلْهِ أَجْمَعَيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ (١٥)(١٦) ».

و بعده استمداد غايد از شيخ و به ذكر لا إله الا الله مشتغل آيد (۱۶) و من بعد (۱۷) اثبات بايد كه دايم شيخ را در خاطر دارد الا إذا (۱۸) غَلبَة الذكر و به اين ذكر مداومت غايد (۱۸) كه أفضل الذكر است (۲۰) ، (ن) (۲۱) قَالَ النَّبى (۲۲) صَلَّى اللهُ عَليْه وَسَلَمْ :

۱- ل : برگ ۲۱ ب. ۲- گ : ندارد .

٣- ل : فرد اينقدر است. ۴- گ : وحدانيت .

۷- از حاشیه ب: برگ ۲۸ الف: ای بار خدایا رحمت کن بر محمد.

۸- آ ، ب ، ت : ننوشته . ۹- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد ، در ت مقلوب است .

۱۰- آ : این . گ : ندارد . ۱۱- ل : هب لی. ۱۲- از و و چهل بار بگوید ... انت الوهاب رساله نوریه نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا (برگ ۵۵ الف).

١٣- ل ، ن : صلى الله، ت : برگ ٢٤ الف.

۱۴- ل ، ن : ندارد.

۱۵- ب: حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی ای پروردگار من فرادار مرا به ذکر و شکر و بر حسن عبادت خود و توفیق طاعت خود (... ناخوانا...) و مر دور داشتن از معصیت ای پروردگار من، بخش ما را از نزد خود رحمتی که تو بسیار بخشنده و رحمت کن بر مُحَمد و آل قب: بلوغ المرام ، ص ۶۳ (رواه احمد ، داؤد، نسائی).

۱۶- ل : مشغول گردد .

١٧- ل : بعد از .

۱۸ - ب : ندارد . ۱۹ - ل ، گ : کند.

. ۲۰- ن : افضل ذکر . ۲۱- ن : برگ ۱۰۱ الف .

٢٢ - ل : قال رسول الله ، ن : قال قال رسول الله . گ : قال النبي صلى الله عَلَيْه وَسَلَّم .

« أَفْضَلُ الْعَبَادَات (١) الذَّكُر و أَفْضلُ الذُّكُر (٢) (ب) (٣) لا إِلَهَ الأَ اللَّه (٢) » .

و کیفیت ذکر چهار ضرب این است (۵) که سرفرود آرد از (۶) برابر ناف آنگاه کلمه (۷) « لأ» تلفظ کند و سر راست کند به مد طویل و « اله» گوید و به جانب پستان راست اشارت (۸) کند به سر و به « الأ » گفتن بار دیگر سر راست کند و « الله » گوید به مد طویل و به سر (۱۰) جانب دل که در جنب آیسراست (۱۰) اشارت کند و باید که این کلمه را متصلات (۱۱) گوید به یك نفس که اگرچه بعضی اولیاء الله در وقت ذکر نفس را (آ: برگ ۳۰ب) گرفته اند (۱۲) . اما حضرت سیادت مرا چنین تعلیم کرده است (۱۳) که هر ذکری به نفسی باید گفتن.

و چون صورت ایمان که « لا اله الا الله است گوید(۱۲) به لسان ، باید که معنی آن را اضمار (۱۵) کند (گ)(۱۶) به جنان (۱۷) که نمی طلبم جز خدای را یعنی مقصود من خدایست و باید که ذکر (۱۸) خَفی قوی گوید ، قَالَ اللهُ تَعَالَی :

« فَاذْكُرُوا وَاللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَا ءَكُمْ أَوْ أَشَدُّ ذِكْراً ١٩١) (ت) »

تا حرارت ذكر در بدن مملو گردد و شيطان (ل) (۲۰۱) سلطانی خود (۲۱۱) ترك كند ، قَالَ النّبی (۲۲) صَلّی الله عَلَیْه وَسَلّم :

· ________

۱- ن : لعبادة . ۲- ل : ندارد . ۳- ب : برگ ۲۸ ب .

۴- قب: صحیح ترمذی ، ج ۲ ، صص ۲۴۴, ۲۴۲ ، ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۴۹. مسلم ، ج ۴، ص ۱۷۲۹. مسلم ، ج ۴، ص ۱۷۱۲. کنز العمال ، ج ۱، ص ۱۰۵. ب: حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی فاضلترین عبادتها یاد کردن خداست و فاضلترین ذکر لا اِله اِلا الله است .

0- ل ، ن ، گ : آن است . ٤- ل : ندارد . ن : تا - گ : تا بر ناف.

١٠ : سر . ١٠ - گ : در حب است . ١١ - گ : متصلان .

۱۲- برای این عبارت قب: رساله نوریه نسخه خطی موزهٔ بریتانیا (برگ ۱۵۴ ب) و طریقه ذکر را همین طور حضرت سیادت در رساله در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی برگ ۲۰۲ الف نوشته.

۱۳ - ب : داده، ت : کردست . ۱۴ - گ : بگوید.

۱۵- آ ، ت : اظهار .

۱۶- گ : ص ۳۹۶.

۱۷ - ل ، ن ، گ : درجنان . ۱۸ - آ : ذکری.

۱۹- قرآن مجید ۲: (سورة البقره) ۲۰۰ . پس یاد کنید خدا را مثل یاد کردن شما پدرانشان را سخت تر یاد کردنی (کشف الآیات)، ت: برگ ۲۴ ب.

· ۲- ل ، برگ : ۲۲ الف. ۲۱ - ل : خود را .

٢٢- ل : ندارد . گ : قال صلى الله عَلَيْه وَسَلم .

« إِنَّ السَّيْطَان يَجْرِي مِنْ إِبْنِ آدَمَ مُجْرَى الدُّم الأَ فَضَيْتُوا مَحَارِبَة بِالذِّكْرِ(١) « وَ في رُوا يَة بالصوم (٢) »

و چون سلطان ذ كر ظاهر شود هر صفت ذميمه و مانعه كه باشد همه به ظهور سلطان ذكر منفى (٢) شود و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى .

« ولَذَكُرُ الله أكبَرُ (١) »

و ليكن ظهور سلطان ذكر حاصل(٥) نيايد الأبه شرط مداومت ذكر و حضور به معنى ذكر قَالَ النَّبِي (٤) صَلَّى اللَّهُ (ب) (٧) عَلَيْه وَسَلُّم .

« وَ دَاومُوا عَلَى الذَّكُر فَانَّهُ مَفْتَاحُ (٨) أَلْخَيْرَات (١) »

و فایده ذکر بلا حضور : اگرچه (۱۰) تزلزل وجودست گاه گاه در نوم به واسطه نوری که بیند (۱۱) بروی فرود می آید(۱۲) از بالا یا از پیش یا از پس و می رسد و از غایت ترس بگوید به ضرورت که:

لا إله إلا الله.

و گاه باشد که آن نور دیده نشود و در وجود تزلزل پدید آمد (آ : برگ : ۳۱ الف) در خواب ودر بیداری نیز (۱۳) و لیکن به سعی بلیغ در آن کوشد که البته مداومت ذکر به حضور باشد كه ذكر و دعاى قلب قاسى و لأهى مقبول نباشد، قَالَ النّبيّ (١٣) صَلَّى اللّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

۱- قب : صحیع : بخاری ج ۲ ، صص ۹۳ ، ۳۱۹ .

مسلم: ج ۴ ، ص ۱۷۱۲ . ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۵۶۶ ، ج ۲ ، ص ۱۱۶۵ . مشكوة المصابيع ، ص ۱۰ (عن انس) . ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی به درستی که شیطان روان می شود از پنی آدم و محل روان شدن خون ها و پس تنگ گردانید محلهای جریان او به ذکر گفتن ، ت : الاالذکر.

٧- آ، ب، ت: ندارد . ٣- آ: منفع .

۴- قرآن مجید : ۲۹ (سورة العنكبوت) : ۴۵، ب . حاشیه برگ ۲۸ ب یعنی هر آیینه یاد كردن شما را بزرگتر و فاضلتر است از یاد کردن شما او را و نزد بعضی اهل ظاهر مراد از ذکر الله صلوة است یعنی صلوة اكبر است نسبت به طاعات ديگر كما قَالَ فَاسْعُوا، إلى ذكْرَ الله قرآن مجيد ١٤٢ سوره جمعه :٩) ذكر راست در مقام فنا يعنى ذكر ذات اكبر است از جميع اذكار.

> ۶- ب : ندارد . ٥- ن : ندارد . گ : به حاصل .

۷- ب: برگ ۲۹ الف. ٨- ل : مفاتيح .

۹- مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۱۱۴۴.

١٠- آ ، ب : اگرچه .

۱۲- ل ، ن : مي فرود آيد .

۱۴- ب، ل، ن، گ: ندارد.

۱۱- آ، ت: می بیند.

۱۳- ت ، ل : ندارد .

« أَدْعُو اللَّهُ وَ أَنْتُمْ مُوقَنُونَ بِالإِجَابَةِ (١) »

« وَ أَعَلَمُوا إِنَّ اللَّه لاَ يَسْتَجِيبُ دُعَاءً مِنْ قَلْبِ لاهِ (٢) » (٣)

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (ت) :

« إِنَّمَا يَتَقَبُّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ (١) »

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمُ :

« التَّقُورَى ههُنا ». و أَشَار الى صَدْره (٥) »

و معنی آیت (۶) آن است که قبول نکند خدای تعالی مگر از پرهیزگاران و پارسی(۷) حدیث این است که تقوی اینجاست (۸) و اشارت کرد به سینهٔ مبارکش که تقوی در سینه است یعنی(۱) تقوی آن است که در دل نَبُود جز خدای وَدُود و هرچه غیر اوست بُود از دل مُرْدُود(۱۰).

و این فقیر از جناب سیادت پرسید که حضور چیست ؟

جواب فرمود : بدان که (۱۱) :

الله گفتن باشد عين الله ديدن يا از چشم خون چكانيدن(١٢) يا آب ريزانيدن (١٣) يا به تكلف وَجد پيدا كردن زيرا كه اگرچه وَجد نباشد چون به تواجد عادت كند از راه صدق (ب)(١٠) و اخلاص (ل)(١٥) هر آينه حق تعالى گمان او را راست گرداند(١٠) و قَالَ النّبى(١٧) صَلّى اللهُ عَلَيْه وَسَلّم حَاكباً عَنْ رَبّهُ عز وَ جلّ (١٨):

« أَنَاعِنْدَ ظَنَّ عَبْدِي بِي (١٩) »

١- مشكوة المصابيع، ص ١٨٧ (حديث غريب) . كنز العمال ، ج ١، ص ١٤٩.

بحار الانوار ، ج ١٣. مُسند احمد الجزء ١٠ : 8۶٥٥.

۲- از حاشبه ب: برگ ۲۹ الف لاة: تارك ذكر.

۳- كنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۷۹. ولى الدين محمد ، مشكوة المصابيع ، ص ۱۸۷ (رواه الترمذي و قال غريب عن ابي هريره). مُسند احمد الجزء ۱۰ : ۶۶۵٥ .

۴- قرآن مجبد : ٥ (سورة المآندة) : ٢٧، ت : برگ ٢٥ الف.

0 - برای تقوی رک به : ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۷۵ . غزالی ، احیا ء علوم الدین ، ج ، ص ۳۴۱. عسقلانی ، بلوغ المرام ، ص ۳۰۶ (ابی هریره) کلاباذی : و التعرف لمذهب اهل تصوف، ص ۹۸ . 9 - 9 : این . گ : معنی آیت این است . 9 - 9 : فارسی . 9 - 9 : کلمهٔ «اینجا» مکرر آمده . 9 - 9 : معنی . 9 - 9 : از دل بود . گ : عبارت « جز... بود » در حاشیه آمده است . آمده . 9 : ندارد ، 9 : 9 : آنکه . 9 - 9 : چکیدن . 9 : ریزیدن .

۱۴- ب: برگ ۲۹ الف. ۱۵- ل: برگ ۲۲ ب. ۱۶- ن، گ: ندارد . ۲۷- ل، ن، گ: ندارد . ۱۲- ب. نارد . ۱۲- ب. ندارد . ۱۲۵- ک: جل جلاله. ۱۹- قب: ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۵۵ . مسلم ، ج ۴، ص ۲۵۶، کنز العمال ، ج ۲، ص ۳۰۰ . مُسند احمد ، ج ۲، صص ۲۵۱، ۳۰۶، الاتحافات السنیه ، ص ۱۰.

۱۰۴

ازاین بیان (آ: برگ ۳۱ب) معلوم می شود که اصعب الشرائط(۱) بر سالك راه خدای عزّ و جلّ (۲) نفس خاطر (۳) است و اشد خاطر (۴) حُبِّ جاه است (۵) که (۶) اولیاء الله قُدُّسَ اللهٔ أَسْرار هُم (۷) فرموده اند که (۸):

« آخِرُ مَا يُدْخِلُ مِنَ الصَّفَات حُبُ الجاه وَ هُو آخِرُ و مَا يُخرِجُ مِنْ رَوُسِ الصَّدْيقيْن (١) » و شرح اين سخن آن است (ت) كه آدمى كه اول (١٠) متولد شود در مقام نفس است زيرا كه حيوانى باشد از حيوانات كه جز أكل و شُرب نشناسد و بعده به تدريج باقى صفات (١١) درو پيدا شود .

(گ) (۱۲۱) « كَالْقُوَى الشَّهُويَّةِ وَ الْغَصْبِيَّةِ وَ الْغَصْبِيَّةِ وَ الْخَسَدِ (۱۲) وَ الْبُخْلُ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ الْجَاجِبَةِ (۱۲) عَنِ الصِّفَاتِ (۱۵) الكَمالية ».

و بعد از ظهور عقل هیچ صفت را اعز از جاه ندارند (۱۶) ، لاجرم حُبِّ جاه دروی هویدا گردد (۱۷) و هیچ سببی از اسباب جاه (۱۸) اعلی تر(۱۹) از علم شناسد ، پس در طلب اقبال غاید اگر نصیب باشد.

و علوم را دو قسم باید (۲۰) :

شرعی (ن) (۲۱) و عقلی

١- ن : شرايط . ٢- گ : خداى عز و جل .

۳- ت ، ل، ن ، گ : خواطر .

۴- اشد خواطر خاطر . 0- ل : ندارد . 9- گ « که ، عبارت اولیا - الله . . حب الجاه » در حاشیه صفحه قرارگرفته است .

٧- آ، ت ، گ : ندارد. ٨- گ : كلمه « كه » را دارد.

٩- ب: آخر ما يخرج من روس الصديقين و هو آخر مايدخل من الصفات آ: كلمه « آخر » را ندارد. براى
 اين قب: ابو سعيد محمد، اسرار التوحيد ، ص ٢١١. عطار : الهي نامه ، ص ٣٤٣.

۱۰- ت ، ل ، ن ، گ : آدمی اول که، ت : برگ ۲۵ ب.

۱۱- گ : صفات نفس . ۱۲- گ : ص ۳۹۷.

۱۳- ن : والجد و الحرص. ۱۴- گ : الحاجته .

۱۸ - آ : اسباب ، ب : اسبات (بجای اسباب جاه).

١٩- آ، ت ، ل ، ن : اعظم تر . گ : اعظم .

٧٠- ابن عربى : الفتوحات المكيه ، ج ٣، ص ۶. و العلم على قسمين : عقل و شرعى ... فاما ميزان العقلى . فهو على قسمين : قسم يدركه العقل بفكره و هو المسمى بالمنطق فى المعانى بالنحو... ل ، ن : يابد.

۲۱- ن: ۱۰۱ ب.

که به ضروری و کسبی مقسوم است و حصول ضروری به غریزهٔ فطریه باشد و حصول کسبی به تعلیم و استدلال.

قَالَ حَضرت أمير الْمؤمنين عَلَى كُرُّمَ اللَّهُ وَجْهَه (١) .

(رأيت) (۲) العقل عقلين فمطبوع (۲) و مسموع (۱) و مسموع (۱) ولا ينفع مسموع إذالم يك مطبوع كما لا (۱) تنفع الشمس و نور (۱) العين (۷) ممنوع

وَ أَلاَولُ هُوَ الْمُرَادُ لَقُولُه (٨) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

« خَلَقَ اللَّهُ (١) خَلَقاً (آ: برگ ٣٢ الف) أَكُرَمَ (ب)(١٠) عَلَيْهِ مِنَ الْعَقْلِ(١١) وَ الثَّانِي هُوَ المُرادُ(١٢) بِقَوْلِهِ (١٣) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم لِعَلَّى كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ (١٢) »

« إِذَا تُقَرِّبُ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ بِأَبُوابِ البِرِّ فَتُقَرُّبُ أَنْتَ (١٥) (ت) بِعَقْلِكَ (١٤) »

و این چنین توفیق (۱۷) کرده شد ، زیرا که تقرب ممکن نبُود . الاً به علوم مُکتسبه و عقلی به اعتبار (۱۸) دیگر منقسم گردد :

به دنیاوی و آخروی.

دنياوى : كَعِلم الطب وَ الحساب وَ الهندسه (١٦) و الفلسفة (٢٠) و النحو (٢١)

۱- ل ،گ : امير المؤمنين ، ب ، ن : ننوشته .

۲- آ ، ب ، ل ، ن ، گ : ندارد و از روی احباء علوم الدین ، ج ۱، ص ۹۱ نوشته شده .

٣- گ : مطبوع . ۴- ن : مسموم . ٥- آ : لم .

۶- غزالی: احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۹۱ ضوء . ۷- آ: نور البعین .

 $-\Lambda$ از حاشیه : ψ هرگ : ۲۹ ψ یعنی عقل دو است : یکی را مطبوع می نامند و دوم را مسموع و مسموع سود ندارد و وقتی که مطبوع نباشد چنانچه روشنی آفتاب نفع نکند به کسی که نور چشم نداشته باشد و همچنین مراد حضرت رسالت است از این گفتن ما خُلقًا کرم علیه من العقل یعنی نیافرید حق تعالی هیچ خلقی را که بزرگتر باشد از عقل و همچنین مسموع مراد است از گفتن حضرت ایشان بر حق تعالی برای ابیات فوق رك به : ابو طالب مکی ، قوت القلوب : π ، π ، π ، π . غزالی ، احیا ، علوم الدین ، π ، π ، π ، π . π . π . π الف .

۱۲- احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۹۰، ج ۳، ص ۱۶. (الترمذی فی النوادر به سند ضعیف)

-10 : ندارد . -10 ، ن : لقوله . -10 : على عليه السلام . ن ، گ : لعلى ، ت : برگ -10 الف. -10 : ندارد . -10 ب : حاشیه برگ -10 ب یعنی چون نزدیك كردند مردمان را خدا به درهای نیكو ، پس تو نیز به نردیك یعقل كن كه این در كمالی دارد در این باب برای این حدیث قب : غزالی ، احیاء علوم الدین ، -10 ، -10 ، -10 ، -10 . ابو نعیم اصفهانی ، حلیه الاولیاء : -10 ، -10 . -10 : به اعتباری . -10 . السندسه .

۲- ل ، گ : الفلسفيته . ۲۱- آ ، ل، ن ، گ : و النجوم .

و الصرف (١) و الصناعات (ل)(٢) و امًا أخروى(٣) كعلم احوال القلب و آفات و آفات (۴) الاعمال و العلم بالله و صفَاته و احواله (٥) .

و علم دنياوي و أخروي (٤) متنافيان اند (٧) غالباً .

وَ قَالَ النَّبِيِّ (٨) صلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

« أُنْتُم أَعلمُ بِأُمُور دُنْيَا كُم (١) » .

وَ قَالَ النَّبِيِّ (١٠٠ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

« أَكْثَرُ أَهْلِ أَجْنَة ٱلبُلْهُ (١١١) »

و امير المؤمنين على كُرُّمَ اللهُ وَجُهْهُ (١٢) سه مثل بيان فرموده است دنيا و آخرت را ، فَقَالَ :

« هُمَا كَكَفَتى (١٣) المُيزان وَ المشرق (١٢) وَ المُغْرِب وَ كَالَضَرَتَيْن (١٥) »(١٥)

لاجرم کمال استبصار (۱۷) در مصالح دنیا و دین حاصل نیاید الا انبیاء (۱۸) را و بعضی اولیاء را و امّا شرعی آن است که از انبیاء مأخوذ باشد به طریق تعلیم (۱۹) و این نیز (۲۰) دو قسم بُود ظاهر و باطن .

١- ن : الحرف، ت : اطرف . ٢- ل : برگ ٢٣ الف . ٣- ل : الاخروي ، گ : اخراوي .

۴- ل : آوقات ، گ : ندارد. 0 - گ : و افعاله (بجای احواله) . 9 - ل ، گ : دنبوی و اخروی .

٧- احباء علوم الدين ، ج٣، ص ١٨ . و العلوم العقلية تنقسم الى دنيوية و أخروية . فالدنيوية :كعلم الطب و الحساب و الهندسه و النجوم و سائر الحرف و الصناعات . والاخروية كعلم احوال القلب و آفات الاعمال و العلم بالله تعالى و بصفاته و افعاله و هما علمان متنافيان .

۸-ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۹- ب: حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی شما داناترید به کارهای دنیا خود ، مسلم : ج ۴، ۱۸۳۶. گ : انتم اعلموا بامور دنیاکم . ۱۸۳۶ ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۱- ب: حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی بیشتر اهل جنت ... [آب زده] . غزالی، احیا ، علوم الدین ، ج ۳، صص ۱۷، ۲۳. (حدیث انس). ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۷۴. کنوز الحقایق ، ص ۱۷.

١٢- ل : على عليه السَّلام . ن : كرم الله وجهه . ١٣- ل : كلفَّتي، ك : كفي .

١٠- ل : المشرق . ١٥ - ل : كالضربين .

۱۶- حاشیه ب: برگ ۳۰ الف یعنی دنیا و آخرت دو پله ترازوست یا همچو دو خربند . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۷.

۱۷- احياء علوم الدين ، ج ٣، ص ١٨. فالجمع بين كمال الاستبصار في مصالح الدنيا والدين لايكاد يتيسر الألمن رسخه الله لتدبير عبادة في معاشهم و معادهم و هم الانبياء المويدون بروح القدس.

۱۸- گ : در ختم رساله الانبیاء را . ۱۹- ب ، ل ، گ : تعلم . ۲۰- گ : ندارد.

قَالَ النَّبِي (١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ .

« أَلْعِلْمُ عِلْمَانِ : عِلْمُ (٢) ثَابِتْ بِالْقَلْبِ وَ هُوَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَ عِلْمُ بِالِلْسَانِ وَ هُوَ حُجَّةُ اللهِ (آ : برگ ٣٢ب): في (٣) عبَاده (٣) ».

امًا (٥) ظاهر چون فقه و حديث و تفسير .

و امًا باطن چون تَصَوُّف (۶) كه از قلم (۷) الله فايض است بر لوح قلب صوفى صافى (۸) .

و قَالَ النَّبِيُ (١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌ مِنْ أَسْرار (١٠٠) الله (١٠١) وَ حُكْم (ب (١٢١) مِنْ حُكم الله يَقْذَفُهُ فِي قُلُوبِ مِنْ أُولِيَانَه (١٣٠) (١٣٠).

و قلم خلقى باشد از خلايق (١٥) الله كه سبب (١٤) انتقاش علوم بُود در دلها ، قَالَ النَّبِيِّ (١٧) صَلَّى الله عَلَيْه وَسَلَّم :

۱ - ل ، ن ، گ : ندارد. ۲ - آ : ندارد. ۳ - ل، ن ، گ : علی (بجای فی).

۴- ب: حاشیه برگ ۳۰ الف . یعنی علم دو است یکی آن است که ثبوتی در دل دارد و علم نافع همین است مثل فقه و است مثل (... ناخوانا) دوم علم به زبان است و حجت درمیان بندگان همین علم است مثل فقه و حدیث . غزالی: احبا ، علوم الدین ج ۳، ص ۲۳. کنز العمال ، ج ۵ ، صص ۲۰۰ . ۲۱۱. حضرت علی در نهج البلاغه ، ص ۹۳۲ فرموده : العلم علمان مطبوع و مسموع و سموع ینفع اذالم یکن المطبوع .

٥- گ : و امًا .

۶- تصوف در اصطلاح اهل عرفان پاکیزه کردن دل است از محبت سوی الله و آراسته کردن ظاهر است من
 حبث العمل و الاعتقاد با مأمورات و دور بودن از منشیات و مواظبت نمودن به فرموده رسول خدا علیه
 الصلوة و السلام ... برای تفصیل رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۸۴۱ .

۷- قلم در اصطلاح صوفیه عبارت است از حضرت تفصیل که کنایت از واحدیت باشد و قبل قلم عبارت است از نفس کل و بطور بعضی از لوح رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۲۲۳. گ : علم الله .

۸- ل ، ن : صافی و صوفی . ۹- ن ، گ : ندارد . ۱۰- ل ، ن ، گ : سر .

۱۱- کنز العمال ، ج ۵، ص ۲۳۱. ابر طالب : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۷۸. ۱۲- ب : برگ ۳۰ب. ۱۳- ب : عباد اولیائه .

۱۴- ب: حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی علم باطن سری است از اسرار حق و حکمی است از حکمای او که بیاندازد آن علم را در دل هر که خواهد از بندگان خود که او یکی از اولیای او باشد. احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۱۷.

١٥- ل : خلق .

۱۶- ن : ندارد .

١٧- ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۰۸

« اول مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَم » (١) :

و قلم مر بصیرت را چون قرص آفتاب است مر بَصَر را پس چنانکه ذات و صفات خدای تعالی نیز مماثلی (۲) نیز مشابه ذات (۳) و صفات (۲) خلق نیست ، (گ) (۵) قلم خدای تعالی نیز مماثل قلم خلق نیست ، لاجرم موازنه میان بصیرت و بَصَر (۶) جمیع بواطن و ظواهر ثابت بُود از وجوه الا در شرف (۷) که بصیرت مثل فارس است و بَصَر مثل فُرس و عَمَی فارس اضر است از عَمَی (۸) فُرس لاجرم هر صاحب بصیرتی (۹) آنچه او را کشف شود از بصیرت به موازنه بصر و غیر آن اگر خواهد بیان کند به وجهی که خوب (۱۰) و زیبا نماید (ل) (۱۱) و باطن به ظاهر توفیق لطیف دهد (۱۲) ، چنانك (۱۲)

« مَا كَذَبَ الْفُؤادُ مَا رَأَى » (١٤)

« وَ كَذَلكَ نُرىَ إِبْراهِيمَ مَلكُوتَ السَّمَوات » (١٥)

زیرا که (آ: برگ ۳۳ب) مراد (۱۶) در این محل رؤیت بصیرت (۱۷) است و نه رؤیت بَصَر و در ضد ادراك آن فرمود که:

.______

۱- مسلم : ج ۴ ، ص ۳۱۱ . مُسند احمد بن حنبل ، ج ۵، ص ۴۱۷. ولى الدّين محمّد : مشكوة المصابيح ، ص ۱۳۸. الاتحافات بالنسية ، ص ۸۷. كنز العمال ، ج ۳، صص ۲۱۲. ۲۱۲.

۲- ل : ندارد . ۳- ل : ندارد . ۴- ل : ندارد

۵- گ : ص ۳۹۸. ع- ل : بصر و بصیرت . ۷- سرف . ۸- ل : عمای .

۹- ل ، ن : بصیرت . ۱۰- ب ، ل : خوب تر . ۱۱- ل : برگ ۲۳ ب.

14- غزالى: احباء علوم الدين ، ج ٣، ص ١٧. فالقلب جار مجرى العين و غريزه العقل فيه جارية مجرى قوة البصر في العين رؤيته لأعبان مجرى قوة البصر في العين رؤيته لأعبان الاشياء... و تأخر العلوم عن عين العقل في... نورها على المبصرات و القلم الذي سطر الله به العلوم على صفحات القلوب يجرى مجرى قرص الشمس. و القلم عبارة عن خلق الله تعالى جعله سببا الحصول نقش العلوم في قلوب البشر ... و قلم الله لايشبه قلم خلقه كمالا يشبه وصفه وصف خلقه فليس قلمه من قصب و لاخشب كما إنه تعالى ليس من جوهر و لا عرض فالموازنة بين البصيرة الباطنة هي عين النفس التي هي اللطيفة المدركة و هي كالفارس و البدن كالفرس و عمى الفارس اضر على الفارس من عمى الفرس بل لانسبه لاحد الضررين الى الآخر و الموازنة البصيرة الباطنة البصر الظاهر سماه الله تعالى باسمه فقال : ما كذب الفؤاد ماراي – سمى ادراك الفؤاد رؤية الظاهر و كذلك قوله تعالى (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت كذب الفؤاد ماراي – سمى ادراك الفؤاد رؤية الظاهر و كذلك قوله تعالى (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض) ما اراد به رؤية الطاهرة فان ذلك غير مخصوص بابراهيم عليه السلام حتى يعرض في معرض الامتنان .

۱۴- قرآن مجيد : ٥٣ (سورة النجم) : ١١ تكذيب نكرد دل آنچه را نديد (كشف الآيات).

10- ايضا ۶: (سورة الانعام): ۷۵ و همچنين مي نموديم ابراهيم را عجايب آسمانها و زمين (كشف الآيات). ١٥- ب: مرا .

۱۷ - گ : کلمه بصیرت در حاشیهٔ صفحه قرار گرفته است .

« فَانَّهَا لاتَعْمَىَ الأَبْصَارُ وَ لَكَنْ تَعْمَى القُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (١١) »

فلاجرم عقل مثل غذاست و شرعی مثل دواست و مرض متکرر (۱) و متضرر گردد به غذا اگر نیابد (۱) نفع دوا پس هر که به عقل اکتفا غاید و به شرع اقبال نکند متضرر شود و آن کس که توفیق (۱) میان عقلی (۵) و شرعی (۱) ثابت نکند آن است که آن از عمی بصیرت او بُود نه ازانکه میان عقلی و شرعی مناقصه (۷) باشد زیرا که وقت بُود (۸) که بین الشرعین (۱) از توفیق عاجز (ن) (۱۰) (ب) (۱۱) شود از غایت قصور فهم فکیف بَیْنَ الشرعی وَ الْعَقْلی (۱۲) .

نظم:

آنجا که تویی دویی غاید آنجا همه جزیکی نشاید یندار خود از میانه بردار توحید تو ترك (۱۳) تست هُشدار

۱- قرآن مجید: ۲۲ (سورة الحج) ۴۶ : پس به درستی که نباشند کوران دیده ها و لیکن کور باشد آن دلها که در آن سینه هاست (کشف الآیات).

۲- گ : ندارد . ۳- ب : نیاید .

۴- التوفيق: قائد إلى كل فضيلة و هاد إلى كل صفة يصلح السرائر و يخلص الضمائر و يفتح الاقفال القلوب و هو الباعث المحرك لطب الاستقامة و الهادى إلى طريق السلامة . ابن عربى ، كتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم ، ص ١٤.

0- ل: عقل (بجاي عقلي).

۶- ل : شرع (بجای شرعی) ، گ : شرعی و عقلی .

۷- ل : شرع و عقل مناقصه بود ، گ : شرعی و عقلی مناقصه بود .

۸- ل : باشد.

٩- ن : الشرعين .

۱۰- ن : برگ ۱۰۲ الف.

۱۱- ب: برگ ۳۱ الف.

1- آ: العقل: غزالى ، احباء علوم الدين ، ج ٣، ص ١٤. فان العلوم العقلبة كالاغذية و العلوم الشرعية كالادوية و الشخص المريض يستضر بالغذاء متى فانه الدواء فكذلك امراض القلوب لايمكن علاجها الأ بالادوية المستفاده من الشريعة وهى وظائف العبادات و الأعمال التى ركبها الانبياء صلوت الله عليهم لإصلاح القلوب فمن لايداوي قلبه (ص ١٧) المريض بمعالجات العبادة الشرعية و اكتفى بالعلوم العقلية استضر كما يستضر المريض بالغذاء و ظن من يظن إن العلوم العقلية مناقضة للعلوم الشرعية و أن الجمع بينهما غير ممكن و هو يظن صادر عن عمى في عين البصيرة نعوذ بالله منه بل هذا القائل ريمايناقص عنده بعض العلوم الشرعية لبعض في عبن الجمع بينهما فيظن انه في الدين ، هيهات . نيز قب : بعض العلوم الشرعية لبعض في عبر ١٥٣٠.

۱۳ - ت ، ل ، ن ، گ : مثنری زاد المسافرین ، ص ۷ : شرك .

از خود به خدا مرو به تأویل توجیه (۱) مکن به وجه تمثیل زنهار به حجّت (۲) قیاسی غره نشوی به حق شناسی

و اگر حق تعالی او را دست (۳) گیرد و از ظلمت نوم و غفلت خسبان شهوت (۴) بیرون آرد ، به نور یقظه (۵) معلوم کند ورای این مرتبه(۶) دنیه (۷) مراتب عالیه است و ورای این لذات (۸) ثانیه لذات باقیه است . پس توبه (۱) کند (آ: برگ ۳۳ ب) از اشتغال بغیر خدای (۱۰) تعالی و روی به سلوك آرد.(۱۱)

نظم (۱۲)

علمی که خدای دان شوی تو این است کجا همی روی تو (ت) آن علم طلب که با تو ماند آن دم که ترا ز تو رهاند این علم فریضه تا نخوانی تحقیق صفات حق(۱۳) ندانی(۱۳)

و (۱۵) چون به مداومت شرایط مذکوره (ل)(۱۶) اقبال نماید، انوار کثیر ساطعه مُربَّی(۱۷) گردد در باطن و اوایل آن انوار را(۱۸) که امثال بَرُوق ظاهر (۱۹) شبود و زود

۱-آ، ت، ل، ن: تشبیهه.

۲- ن : تخبیب . مصرعه آخر به مصرعه سوم در آ : مقلوب شده .برای ابیات : رك به مثنوی : زاد المسافرین ، ص ۷.

٣- ب: دوسبت . ۴- ل: ندارد ، گ :و حسبان شهرت .

٥- البقظة من سنة الغفلة و النّهوض عن ورطة الفترة ... و هى اول ما يستنبر قلب العبد بالحبوة لرؤية نور التنبيه (منازل السائرين ، ص ٢۴ به بعد).

۶- ل ، ن ، گ : ورای این مرتبه که او دارد .

٩- آن ، ن : توجه کند .

١٠- ب : حق . ١١- ل : آورد.

۱۲- ل : مثنوی ، ت : برگ ۲۷ الف.

۱۳- آ ، ت ، ن ، گ : خود.

۱۴- این ابیات سرودهٔ امیر حسینی معروف به هروی است رك به : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۷.

۱۵- ل : ندارد .

۱۶- ل : برگ : ۲۴ الف.

۱۷- ل : مترتب ، گ : مریی . ۱۸- ن : ندارد.

١٩- آ ، ب ، ن : بروق ظاهر ظاهر.

ناپدید گردد لوایح نامند (۱) .

و بعد ازان انوار درنگ کننده پدید آید در باطن (۲) که یك وقت و دو وقت و سه وقت (۲) پاینده باشد و این انوار را لوامع (۲) خوانند (۵)

و بعد از آن درنگ انواری که پدید آید بیشتر باشد (گ) (۶) و این انوار را طوالِع (۷) گویند .

و بعد از این بواده (۸) مُفَرَّحِه (ب)(۱) و مُتَتَرَّحه (۱۰) باشد و هواجم(۱۱) قویه و ضعیفه

۱- اللواتع: جمع لاتحه و قد تطلق على ما يلوح من عالم المثال كحال سارية لعمر رضى الله عنه و به گفته على هُجُويرى اثبات مراد بازودى نفى آن . براى تفصيل رك به : هجويرى ، كشف المحجوب ، ص ٥٠٠ . ابن عربى ، فتوحات المكيه ، ج ٢ ، ص ۴٩٨. كاشى ، اصطلاحات الصوفيه ، ص ٣٩.

٢- أ : آيد . ٣- آ : در وقت و سبب وقت .

۲- لوامع: اظهار نور بر دل به ابقاى فوائد آن (كشف المعجوب، ص ٥٠٠) انوار ساطعة تلمع لاهل البدايات من ارباب النفوس الضعيفة الطاهره فبعكس الخيال الى الحس المشترك فبعكس من الخيال الى الحس المشترك فتصير مشاهدة بالحواس الظاهرة فيتراه لهم انوار كانوار الشهب و القمر و الشمس. رك به : ابن عربى : الفتوحات المكيه، ج ٢، ص ٥٥٧ و نيز محمد على تهانوى : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٢، ص ١٢٩٩. حرجانى : كتاب التعريفات ، ص ٨٨، اصطلاحات الصوفيه ، ص ٢٧.

0- ن: گریند. ۶- گ: ص ۳۹۹. ۷- الطوالع: طلوع انوار معارف پر دل (هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۰) اول ما بیدو من تجلیات الاسماء الالهیة علی باطن العبد فحسن اخلاقه و صفاته . برای تفصیل رك به: ابن عربی ، الفتوحات المكیه ، ج ۲، ص ۳۸۸. جرجانی: التعریفات ، ص ۶۱، کاشی، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۹ و محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، کاشی، اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۹۱۴ و خواجه عبدالله انصاری در رساله واردات ص ۱۳۲، گفته است طوالع ابتدا ، آفتاب توجید است که از مشرق غیب بر آید و بر اهل سعادت تابد و ولایت طلمت و بنا ، پندار بردارد و دولت کواکب و ضیا برقرار بگذارد و در رسالة القشیریه ، ص ۴۰ نوشته شده : اللواتع و الطوالع و اللوامع هذه الالفاظ متقاربة المعنی لایکاد بحصل بینها کبیر فرق و هی من صفات اصحاب الهدایات الصاعدین فی الترقی بالقلب ... فتکون اولاً لوائع ثم الطوالع شهاب الدین سهروردی مقتول فرموده اول برقی از حضرت ربوبیت براواح طلاب طوالع و لوایع باشد و آن انوار از عالم قدس بر روان سالك اشراق کند و لذید باشد ثلاث رسائل من تألیف شیخ شهاب الدین مقتول (۸۵۷). ص ۱۹.

بُود و اعاجیب (۱) کثیره پیدا شود که احصای آن در وسع غاید (۲)، قال الله تَعَالی : « وَ إِنْ تَعُدُّوا نَعْمَةُ الله لا تَحْصُوْهَا » (۳)

و اول فتح بصیرت از آ۲) چشم باشد و بعد ازان از وَجه و بعده از صدر و بعده از جمیع بدن و بعده) از فتح بصیرت شخصی(۶) بیند نورانی که در اوایل سلوك او را به صورت (۷) زنگی سیاه دیده این (۸) شخص (۱) نورانی را (۱۰) شیخ الغیب و میزان الغیب(آ: برگ: ۳۴ الف) مقدم الغیب و مرآة الغیب و شاهد الغیب خوانند و آن(۱۱) نورانی(ت) به حقیقت(۱۲) چشم خدا بین سالك است و سالك حقیقی اوست(۱۲).

و بعد از ظهور انوار خانه دل را (۱۳) مملو یابد از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان (۱۵) .

«و وجود مرکب است از چهار چیز که آن همه ظلمات مُتُراکمه است و آن چیزها آب و خاك و آتش و باد است (۱۶) که حقیقت انسان را عطا (۱۷) شده است و از این عطا خلاص ممکن نباشد الا(۱۸) به رسانیدن اجزا به کلیات تا آب صفت آبی خود برگیرد و (۱۹) خاك صفت خاکی خود و آتش صفت آتشی خود و باد صفت بادی خود (۲۰)».

۱- آ: اعایت جیپ. ۲- گ: نیاشد . ۳- قرآن مجید : ۱۶ (سوره النمل): ۱۸ .

۴- آ : ندارد . ۵- آ ، ب : بعده ، ن : بعد از .

۶- ن : شخص . ۷- ن : بصبرت (بجای صورت) . ۸- ل ، گ : می دید و این . ن : می دید.

۹- آ : صورت . ۱۰- ل : ندارد . ۱۱- ل : این . ۱۲- آ ، ن : ندارد، ت : برگ ۲۷ ب .

۱۳- فوائع الجمال: ص ۳۷ و اول فتع البصيرة من العين ثم من الوجه ثم من الصدر ثم من البدن كله و يسمّى هذا الشخص النوراني بين يديك تسمية القوم: المقدّم و يسمّونه أيضاً شبخ الغيب و يسمّونه مبزان الغيب و قد يستقبلك هذا الشخص في اول السير و لكنه في اللون أسود زنجى ثم يغيب عنك فذلك: لايغيب عنك بل أنت هو فيدخل فبك و يتّحدبك و انما يكون أسود لأجل لباس الوجود الظلماني فإذا أفنيت الوجود و أحرقَت لباسه نيران الذكر.

۱۴- ل : ندارد.

10- فوائع الجمال ، ص ٢ و معنى المجاهدة بذل الجهد في دفع الأغبار او قتل الأغبار و الأغبار الوجود و النفس و الشيطان و نبز قب :محمود كاشاني، مصباح الهداية ترجمه عوارف المعارف صص، ٤٦-٤٣.

۱۶- ل : خاك و آب و باد و آتش است .

۱۷ - آ ، گ : عطا آمده و در نسخه های دیگر غطا نوشته شده ، ن : غذا ، ت : غرا.

۱۸-گ: ندارد. ۱۹-گ: بگیرد.

٢٠ فوائع الجمال: ص ٥ الوجود مركب من أربعه أركان و كلها ظُلْمَاتُ بَعْضُها فَوْقَ بُعض ، التراب و الماء و
 النار و الهواء و أنت تحت هذه كلها و لا مطمع لك في الانفصال عنها الأبابصال الحق إلى المستحق و هو
 إيصال الجزء إلى الكل فياخذ التراب الترابية و الماء المائية و النار النارية و الهواء الهوائية.

و صفات (۱) مذمومه آب طلب شهرات و تَنَعمات و تَلَذُذات و انوثت طبع و خُنُوثت (۱) و کاهلی باشد (۱) ، پس این صفات را تبدیل کند (ل) (۴) به اضداد و این اضداد عفت و وقار (۵) و رُجُولیت و صَلابت است تامُنتج لِین (۶) و رقت و شفقت و مَرْحمت (ب) (۷) و لَطافت طبع و ظرافت گردد.

و صفات مذمومه خاك خساست و ركاكت و دنائت (۸) و مَذَلَّت و امساك (۱) بُود پس این صفات را تبدیل کند به اضداد (۱۰) و این اضداد عُلُو همت و رفعت درجت (آ: برگ ۳۴ ب) و مُروت (۱۰) و عزت و سخاوت باشد تا مُنتج تواضع و قناعت (ت) و انكسار و حلم و سكون و وقار گردد.

و صفات مذمومهٔ آتش غضب و تُرُفع و حراقت(۱۲) و إبا و استکبار و حرص و شَرَه و طمع و حسد باشد، پس این صفات را تبدیل کند به اضداد و این اضداد تَحَمُّل و صبر و سکون(۱۲) و وقار(۱۲) و تُردد(۱۵) و ایثار و استسلام باشد تا منتج جلادت و کفایت(۱۶) و ذکاوت (۱۷) و فهم و ادراك و شجاعت گردد.

و صفات مذمومه باد تَكُبُّر (ن) (۱۸۱) و تَجَبُّر و عُجب و غرور و پندار و ریا و حقد و عداوت بُود، پس این صفات را تبدیل کند به اضداد و این اضداد (۱۹۱) تواضع و تسلیم و رضا و إمتنال و انقیاد و إنتباه و صدق و اخلاص باشد (گ) (۲۰۱) تا مُنتج همت و عظمت (۲۰) و امانت و سلامت و صدق (۲۲) و تَحَبُّ (۲۲) گردد.

و علامت عبور از مائیت دیدن (۲۴) آبهای(۲۵) روان دایم و بارانها و جویها و چشمه ها و دریاها و رودها بود و چون بیند که از دریاها می گذرد و او در آن(۲۶) دریاها غرق شده است و خلاص یافته است(۲۷) حظ مایی او فانی شود و خلاص یابند .

١- گ : صفت (بجای صفات). ٢- آ : خضوثت ، ل : ندارد .

٣- ب ، ل، ن : ندارد . گ : و تلذات باشد و ... و كاهلي. ۴- ل : برگ ۲۴ ب .

٥- آ، ب، ت، ن، گ: عار ۶- آ، ل، ن: واين . ٧- ب: برگ ٣٢ الف.

۸- آ : دعاءت . ۹- ب : امسعاك . ۱۰- ل : به اصداد.

۱۱- ن : ندارد ، ت : برگ ۲۸ الف. ۱۲- ل ، ن ، گ : حدت . ۱۳- گ : سکون و صبر .

۱۷- آ : دکاوت ، ل، ن ، گ،ت : ذکا . ۱۸- ن : برگ ۱۰۲ ب .

٢٢ - آ : سلامت و صدر ، ب ، ن : سلامت صدر . گ : سلامت صدر و وفا .

۲۳ - ت ، ل ، گ : تحبت ، ن : تحبب . ۲۴ - گ : ندارد.

و علامت عبور از ترابیت خرابه ها و نشانهای خرابه ها جایهای انداختن (آ: برگ ۳۵ الف) خاك روبه (۱) (ب)(۲) و دیوارهای شکسته و جایهای آب و گولهای (۳) آب (۲) باشد و در فناء حظ ترابی دیده شود که بسی بیابانها قطع گردد و آن بیابانها در زیر وی (۶) می شود و نیز بیند که او در چاهیست و آن چاه ها (۲) از بالای وی فرود می آید و ناچیز می آید (۱) و شهرها و سرایها (۱۰) بیند که به روی فرود می آید و ناچیز می شود و (۱۱) در زیر وی مثل دیواری که (ل) (۱۲) بر کرانه دریا باشد و در دریا افتد و غرق شود (۱) .

و علامت عبور از ناریت(۱۴) دیدن آتشها در گرفته و مکانهای(۱۵) سوخته بود و در افتادن آتش در نیستانها و در آمدن در آتش و برق و صاعقه و در فنای خط ناری بیند که در آتش ها می در آید و خلاص می آید.(۱۶)

۴- ل : ندارد. ۵- آ ، ب، ن : ندارد.

۶- گ : زیر قلم ری . ۷- گ : چاه (بجای چاه ها).

٨- آ : ندارد . ل : فرود مي رود . ٩- ن : وديه و دهها .

۱۰- گ : ندارد.

114

۱۱- آ : ندارد . و عبارت و آن وچاه نا ... بروی ، در ب ندارد.

۱۲- ل: برگ ۲۵ الف.

1٣- فوائع الجمال: ص ٥ ، فتشاهد في فناء الحظ الترابي مَفاوز تقطعها فتسبر المفاوزُ تحتك و إنما أنت تسير و لكن من كان تسبريه السفينة يحسب أن السواحل تصر عليه و تَرَى الجِبَالَ تَحْسَبُهَا جامِدة وَ هِيَ تَسُرُ مَرُّ السَّحَابِ و تشاهد أيضاً ... قرايا و بلادا و دُورا تنزل عليك من فوقك و نفني من تحتك كما تشاهد الجدار على شط البحريقع فيه فيفرق .

مرصاد العباد ، ص ٢١٣.

۱۴- آ: ندارد . ل : آتش . گ : نارایت . ۱۵- گ : مکانها.

19- ت، گ: مى يايد. فوائع الجمال، ص 9 و اذا شاهدت بحاراً تعبرها و أنت فيها مستغرق فاعلم أنه فناء الحظ المائى و أذا كانت البحار صافيه و فيها شموش غريقة أو انوار أو نيران فاعلم أنها بحار المرفة و اذا شاهدت مطراً ينزل فأعلم انه مطراً ينزل من محاضر الرحمة لإحباء اراضى القلوب الميته. و إذا شاهدت مطراً ينراناً و أنك خائض فيها ثم تخرج عنها فاعلم أنه فناء الحظوظ النارية و أذا شاهدت بين يديك فناء و اسعا و رحباً شاسعاً و من فوته هواء صاف و ترى فى نهاية النظراً لواناً كالخضرة و الحمرة و الصغرة و الزرقه فاعلم أن عبورك على هذا الهواء الى تبك الألوان. والألوان الأحوال: فلون المضرة علامة الحباة القلب و لون النار الصافية علامة حباة الهمة و براى ابن مضمون نيز رك به: نجم الدين رازى: مرصاد العباد، ٢١٣٠٠.

١- آ : خانها . ٢- ب: برگ ٣٢ ب.

۳- گول آبگیری که آب اندك در آن ایستاده باشد و گوی و گلوله (فرهنگ نفیسی و لفت فُرس: اسدی ص ۱۳۰).

و علامت عبور از هوائیت رفتن است بر هوا و پریدن و دیدن بادها و برآمدن بر آسمان (۱) و آنچه به اینها مانند باشد از روی معنی و در فناء حظ هوایی بیند که فضای واسع پدید (۲) آید و بر بالای آن فضای هوای صافی می باشد (۳).

و چون از (۱) این جواهر مفرده عنصریه عبور کند سیر او در مرکبات عنصریه و (۵) معادن و نباتات بُود و ظلمات ترکیب را آزید بیند که (۱) هر چند ترکیب زیادت می شود ، ظلمات آزید است ، پس چون از اول (آ: ۳۵ ب) مرکبات عبور کند به معادن که ترکیب او بیشتر است ، ظلمات او را بیند که اشد باشد و از معادن چون عبور کند به نباتات او را آبلغ بیند (۷) .

و از (۸۱) نباتات چون عبور کند ، دیدهٔ او به حیوانات اظلم رسد و از حیوانات چون ۱۱ عبور کند به انسان ظلوم (ب) (۱۰۱) جُهول (۱۱) رسد و چون از وی (۱۲۱) ترقی کند به عالم غیب رسد که مَلکوتست و از مَلکوت که (۱۲) ترقی کند به جبروت رسد که عالم ارواح است و از جَبروت که ترقی کند به عظموت رسد که غیب الغیب است ، پس به نور متابعت حَبیب الله جمال الجمیل (۱۲) را معاینه کند ، لاجرم عالم غیب و (۱۵) شهادت گردد (۱۶) .

قَالَ الله تَعَالى:

فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدا إلا مَن أَرْتَضَى مِنْ رَسُولِ (١٧) »

۱- به آسمان .

۲- ن ، گ : پیدا .

٣- آ ، ب ، ن : ندارد. گ : باشد (بجای می باشد).

۴- ل : ندارد . ۵ - ل ، ن : ندارد .

۶- ل ، گ : زيرا که .

۷- ب:ندارد . آ : بلغ بیند (بجای ابلغ بیند).

۸- ب: ندارد . ک : عبارت از « به نباتات تا ...عبور کند » ندارد.

۱- ل : و چون از حبوانات . گ : و از آن حبوانات چون . ۱۰ - ب : برگ ۳۳ الف.

١١- قرآن مجيد : ٣٣ (سوره احزاب) : ٧٢ : إِنَّهُ كَانَ ظُلُوماً جَهُولا.

۱۲- ت ، ل ، ز ، گ : از وي چون .

۱۳- ب: ناخوانا ، ن : چون .

١٤- ل ، ن : جمال الله الجميل. ك : جمال الله الحميد.

10- ل : او را .

۱۶- ک : زبادت گردد.

۱۷ فرآن مجبد ۷۲ : (سوره الجن) ۲۷.۲۶. پس مطلع غی سازد . بر غیبش احدی را مگر آن را که پسندید ز رسول : (کشف الآیات !.

و وارث (١) معرفت (٢) را نيز حكم رسول الله (٢) أسن الأغيب خاص كه (٢) معرفت ذات الله باشد كَمًا هِي زيرا كه آن غيب خاص جز خداى تعالى را نباشد ، قَالَ النّبى(٥) صَلّى اللهُ عَلَيْه وَسَلّم :

« إِنَّ اللَّهَ يَعْرِفُ (كَ)(٤) ذَا تَدُّ فَقَطْ (٧)»

پس از این مقام اشرافیت انسان کامل از ملک معلوم (۸) شده (۱) زیرا که (ل) (۱۰) هیچ احدی از ملایکه به تشریف مشاهدهٔ حق تعالی مُشرّف نباشد الا جبریل (۱۱) را که (۱۲) یک باریا دو بار تجلی مشاهدهٔ (۱۲) حق تعالی حاصل آید (آ: برگ: ۳۶ الف) در دار آخرت.

و صوفيه قَدَّسَ اللهُ أَسْرارهُم اصطلاحات دارند در اطلاق الفاظ كه اشارت (۱۲) باشد به اذواق و احوال(ن)(۱۵) و مقامات (۱۶) (ت) .

لاجرم بعضی گویند که ارادت ترك عادت باشد به اذواق و احوال (۱۷) و بعضی گویند که ارادت (۱۸) فیوض قلب بُود به طلب حق قدیم مطلق (۱۹) و حقیقت ارادت ظهور نور (۲۰) ، ارادت حق قدیم قیام بوده است (۲۱) در دل به واسطهٔ اصابت رش نور (۲۲) ازلی . و ارادت مرید (۲۲) به مشایخ نتیجهٔ این سر است (ب) (۲۲) زیرا که آن نور بلا واسطه به ارواح مقربان رسد پس هر روحی مقربان رسد پس هر روحی

۱- ب : ناخوانا . ۲- ت ، ل ، گ : ندارد.

۳- آ : ندارد، گ : غیب خاص رسول که ، ت : رسولست .

۴- ن : که آن . ۵- گ : رسول الله . ۶- گ : ص ۴۰۱.

٧- ب : حاشيه برگ ٣٣ الف . يعني عارف ذات حق هم حق است.

عارف ذات خود تویی تو دایا بر جمال خود نگرانی

۸- ب : پیدا . ۹- گ : شده است . ۱۰- ل : ۲۵ ب .

۱۱- ل ، گ : جبرئيل . ۱۲- ن : ندارد

۱۳- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۴- گ : اشارات .

۱۵ ن : برگ ۱۰۳ الف . ۱۶ ن : و مقاما و مقامات ، ت : برگ ۲۹ ب .

۱۷- ت ، ب ، ل ، ن : ندارد. گ : در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

۱۸- گ : ندارد. ۱۹- گ : ندارد . ۲۰- گ : نور ندارد، ظهور در ارادت .

۲۱ - ل ، گ : ندارد . ن : قیام بوده را ندارد.

۲۲ برای رش نور رك به : صفحات گذشته .

۲۳ - ل : مزید ، گ ، ل ، ن : مریدان . ۲۴ - ب : برگ ۳۳ب .

۲۵ - آ ، ل، ن ، گ : رسید.

که از آن ارواح (۱) که به وسایط (۲) نور یافت به خاندان آن واسطه به مناسبت خود (۳) ارادت (۴) آورد در دنیا .

و خُلت محبتی(٥) باشد که هنوز به کمال نباشد زیرا که اسم خُلت دلالت دارد بر تَخَلَل و تَخَلَل بين اثنين (۶) بود .

و محبّت سه نوع باشد :

اول : محبت انسانیه (۷) که مرکوز است در جبلت (۸) انسانیه (۱) و این دو قسم بود :

اول روحانی که نتایج آن تاله باشد و علوم عقلیه و افعال خیر و اخلاق مَرْضیه (۱۰) که مؤمن و کافر در آن شریك باشند .

و ثانی نفسانی که نتایج آن محبوبات شهویه (آ: برگ ۳۶ ب) باشد چنانك (۱۱) «نسا(۱۲) و ابنا(۱۲) و قناطیر مُقَنَطرة(۱۳) از زر و نقره و خیل و انعام و حرث که متاع حیات دنیاست(۱۵) »

و دوم : محبّت ایمانیه که نتیجه نور ایمان است ، پس هر کرا نور ۱۶۱) ایمان آزید بود محبت او. (ت) آزید باشد و علامت این محبت استیلای محبت موافقت باشد بر دل (۱۷).

۱- ل : ندارد ، ن : ازان ارواحی.

٢- ل : به واسطه . ٣- ل : به خانه مناسب خود .

۴- ارادت: وهی الاجابة لدواعی الحقیقة طوعا و جمره نار المحبة فی القلب مقتضیة لاجابة دواعی الحقیقة . برای تفصیل رك به: منازل السائرین ، ص ۱۱۷. كاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷. جرجانی: رسالة التعریفات ، ص ۶ . محمد علی تهانوی : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۵۷. و رساله ذكریه چاپ تهران ، ص ۵۷. علی همدانی گفته : ارادت ثمره معرفت و مفتاح ولایت مكانست ... ص ۵۹... و حقیقت ارادت آن است كه ارادت تو در ارادت او گم شود تا یك ذره از ارادت تو باقی بُود خود پرست باشی : تا از خود پرستی فارغ نشوی ، خدا پرستی نتواند شد.

0-گ : معنتي.

۶- ل ، گ : الاثني*ن* .

۹- آ ، پ ، ل : ندارد. ۱۰- آ : عرصیه .

۱۱ - گ : چنانکه . ۱۲ - آ : بسا .

۱۳- J : این ۱۳- آ : فقطره.

10- قرآن مجيد ١٣ سوره آل عمران) ١٤٠ زُين للنَّاس حُبِّ الشُّهوات مِنَ النِّسَاءِ وَ البَنيْنَ وَ القنطِيْرِ المُقَطْرِرُ مَنَ الذُّهبِ وَ الفضَّة وَ الْخَيْل الْمُسَوَّمَة وَالأنعم وَ الْحَرْثُ ذَلِكَ مَتَعُ الْحَبُوةَ الدُّنْيَا.

۱۶- گ : هر کر انوار ، ت : برگ ۳۰ الف .

۱۷- ب: ندارد.

و سوم محبّت ربّانیّه که (۱) صفت حق قدیم است و عکس آن بر دل دوستان رسد.

قَالَ الله تعالى:

د اد روآ مرد « یحبهم و بحبونه (۲) »

و علامت این محبت در ظاهر متابعت بود.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم (٣) حَاكِياً عَنْ رَبَّهُ (١) عَزْ وَ جلَّ .

« لَن ۚ يَتَقَرَّب إِلَى الْمُتَقَرِّبُونَ ٥١) بِمِثْل ٤١) مَا أَفْتَرَضْتَ عَلَيْهِمِ (ل)(٧) وَ لاَيزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبَ إِلَى بالنَّوَافِل حَتَّى أُحَبُّهُ (٨)».

و علامت باطنیه اختیار (ب) (۱) حق قدیم است در جمیع احوال و تفاوت در محبت به واسطه تفاوت عنایت باشد و سبب (۱۰) دوام توجه نیز زیرا که (۱۱) هر بار که ایمان زیادت گردد محبّت نیز زیادت شود (۱۲) و از اینجاست که انبیا و اولیا و گمل (۱۳) بنا و (۱۳) ذوات دُول (۱۵) محبت دارند.

قَالَ النَّبِي (١٤) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمْ :

« كُلُّمَا أُزْدَادَ الْعَبْدُ إِيمَاناً ازْ دَادَ حُبّاً للنَّسَاء (١٧)»

(گ) (۱۸) و در حدیث آمده است که در آخرت ایمان کسی ۱۹۱ باشد اکبر (۲۰۱ که

۱- آ : ندارد . برای بیان محبت رك به : كلمات قصار بابا طاهر (دیوان بابا طاهر)ص ۱۰۴ .

ابن عربى ، الفتوحات المكبه، ج ٢، ص ٣٢٣. ٢- قرآن مجبد: ٥ (سورة المآئده) : ٥۴.

٣- گ: قال عليه السّلام . ٣- گ: الله .

0- ب: حاشبه برگ ۳۳ ب و نزد اهل تحقیق مراد از این خُبُ دانی است یعنی حضرت حق دوست می دارد ذات ایشان را و ایشان دوست می دارند ذات حق را بالصفة چه این محبت باقی است به بقاء ذات هرگه تغییر نپذیرد به اختلاف آخوال در رضا و قضا و العقوبت و البلا ، شاکر باشد چنانکه شاکر باشد ... و این محبت لوازم محبت اولی است که قبول صفات اولیاء . آ : المتقربون الابادا.

٩- أ : الا أن تمثيل . ٧- أ : برك ٢٦ الف .

۸- براى این حدیث قب: اتحافات السنیة ، ص ۱۵. ابو محی الدین النووی: ریاض الصالحین ، ج ۱، ص ۲۶۲. غزالی ، احیا علوم الدین ، ج ۴، ص ۳۹۱. ابو سعید محمد ، اسرار التوحید ، ص ۱۲. نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۷. (اخربه ابن عساکر بن علی عائشه رضی الله عنهم) در ب : بعد المحبة « لفظ » الحدیث مستزاد است . گ : احیه الحدیث.

۹- ب: برگ ۳۴ الف . ۱۰- ب ، گ : به سبب ، ل : نسبت . ۱۱- ل : ندارد .

۱۷- ل، گ : گردد. ۱۳- ل : محمل . ۱۴- آ ، ب : بنیا ، . ۱۵- آ : دولت دون .

۱۶- ب، ل، گ: ندارد. ۱۷- همدانی ، روضة الفردوس (برگ ۲۴۹ب) عن حضرت علی .

۱۸ - گ : ص ۴۰۲ . ۱۹ - گ : به کسی . ۲۰ - گ : ندارد .

·

او در دنیا ذکر حق تعالی را (۱) گرید (آ: برگ ۳۷ الف) اکثر.

و عشق تجاوز حُرقت باشد از حد محبَّت (۲) سالك روحاني و از اينجاست كه گفته اند (۲).

(ت) ﴿ ٱلْعِشْقُ هَتِكَ ٱلأَسْتَارِ فِي غَلَبَةِ ٱلأَسْرَارِ (١) »

و گویند که اشتقاق عشق از عشقه (۵) است و عشقه اسم نباتی(۶) باشد که درخت را خشك سازد اگرچه قطعه صغیره آن به درخت پیچد (۷) ، از اینجاست که گویند :

« أَلْعِشْقُ نَارُ فِي الصَّدْرِ تَحْرِقُ القَلْبِ (٨) »

فرد (۱)

عشق چون در سینه ها منزل گرفت جان آن کس را ز هستی دل گرفت

و آن حُرقت که گفته اند (۱۰) ملایکه را نباشد.

فرد (۱۱۱)

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست

و عشق (١٢) تخم خلايق است(١٣) ، قَالَ النَّبى صَلَّى اللَّه عَلَيْهِ وَسَلَّم «اوَّل مَا خَلَقَ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ (١٢) »

و به حقیقت عشق در عبارت نیاید ، قَالَ صَلَّى الله عَلَیْهِ وَسَلَّم : ﴿ الْعَشْقَ لَا مَحْمُودُ وَ لَا مَذْمُومٌ ﴾

۱- ل ، گ : کلمه و را ، ندارد ، ن : وتعالی را ، ندارد.

٢- أ : محن. ٣- ب : گفته اند كه ، ت : برگ ٣٠ الف . ٤- سئل ايضا ابراهيم الخواص عن المحبة ،

فقال : محو الارادات احتراق جميع الصناعات و الحاجات المحبة هتك الاستار و كشف الاسرار . (كتاب اللمع ، ص ٥٩). گ : العشق هتك الاستار لغلبة الانوار على الاسرار .

٥- گ : عشق . ٤- ل : گيامي .

۷- ل : بر درخت پیچد . ت ، گ : به درخت رسد.

٨- آ : الفر. گ : القلوب .

۹- ل : ببت . گ : ندارد ، ت : نظم .

۱۰- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد

۱۱- ل : ببت ، ن : نظم .ت ،گ : ندارد.

۱۲- آ : ندارد . ۱۳- ب : ندارد .

۱۴ - آ ، ب ، ت : ندارد.

11.

و وقت نامند آن چیز را که سالك بر آن باشد از حال در (۱) زمان حاضر ، پس اگر در حال (۲) سرور باشد وقت او (۴) حُزن بود و گویند :

« الصُّوفی ابن الوقت است (۵)».

یعنی اشتغال او به وقت است ، نه به ماضی (ل) (۶) و نه به مستقبل که مغوت وقت (۷) باشد و گویند صوفی به حکم وقت است یعنی منقاد آن (ب) (۸) چیز است که از قضا و قدر بروی در این وقت جاری است و گویند :

« أَلُونَتْ سيفُ قَاطِعُ (١) »

يعنى خلاف وقت(١٠) ممكن نيست .

و مقام نامند منزل \tilde{I}_1 برگ ۳۷ ب) استراحت را (۱۱) (ت) در زمان سیر باید که تا حق مقام اول به قامی (۱۲) ادا نکند به مقام دیگر عبور ننماید .

۱- گ : ندارد. ۲- گ : ندارد. ۳- ل : باشد . ۴- ل : روان ، ن : او در.

0- قشيرى ، الرسالة القشيريه ، ص ٣١. محمود كاشانى ، مصباح الهدايه ، ص ١٠٥، ب ، ن : الصوفي ابن الوقت آن است .

۶- ل: برگ ۲۶ ب. ۷- آ: آفت ، گ: مغوت (کذا در اصل). ۸ - ب: برگ ۳۴ ب.

٩- كشف المحجوب ، ص ۴۸۲، فواتع الجمال ، ص ٥٠.

وقت: وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنانکه واردی از حق بدل وی پیوندد و سر وی را در آن مجتمع گرداند چنانك اندر کشف نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل ... و وقت اندر تحت کسب بنده نیاید تا به تکلف حاصل کند و به بازار نفروشند تا جان به عوض آن بدهد و وی را اندر جلب و دفع آن ارادت نبود و هر دو طرف اندر رعایت وی متساوی بود و اختیار بنده اندر تحقیق آن باطل و مشایخ گفته اند : الوقت سیف و قاطع به ازانکه صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن کسی وقت بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند ، برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه . ص ۳۱. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۰ به بعد . کلمات قصار بابا طاهر ، ص ۱۱۰ بو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ص ۳۲۳. غزالی ، احیا ، علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ بان عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۳۸ . جرجانی ، التعریفات ، ص ۱۱۱ . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۰۵ . آملی : نفایس الفنون فی عرائس العبون ، برگ ۱۵۷ ب . کاشی : اصطلاحات الفنون ، برگ ۱۵۷ ب . کاشی : اصطلاحات الفنون ، برگ ۱۵۲ الفنون ، برگ ۱۳ الف .

۱۲ - ل : عقامی .

المقام: مقام عبارتی است از اقامت طلب بر اداء حقوق مطلوب به شدت اجتهاد و صحت نبت وی و هر یك از مریدان حق مقامی است كی اندر ابتداء درگاه طلب شان را سبب آن بوده است و هر چند كه طالب از هر مقام بهره می یابد و بر هر یك گذری می كند، قرارش بر یكی باشد، از آنچ مقام كه طالب از هر مقام بهره می یابد و بر هر یك گذری می كند، قرارش بر یكی باشد، از آنچ مقام كه طالب از هر مقام بهره می یابد و بر هر یك گذری می كند، قرارش بر یكی باشد، از آنچ مقام كند از آنچ مقام در این به صفحه بهد و بر هر یكی بادر قی به صفحه به د و بر هر یكی بادر قی به صفحه به د و بر هر یک بادر قی به صفحه به د و بر هر یک بادر قی به صفحه به د و بر هر یک بادر قر به صفحه به د و بر هر یک بادر قر به صفحه به د و بر هر یک بادر قر به صفحه به د و بر هر یک بادر تر بادر

ا به العبيبة فعدة به هذا العبيبة في منظم والعبيبة والعبيبة والعالم والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة - العبيبة فعدة العبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبيبة والعبي

و حال نامند آنچه نازل گردد بر دل از طرب و قبض و بسط و شوق و ذوق و غیر آن و گویند:

« حال كالبرق سريع الزوال باشد »

و اگر باقی بود حدیث نفس است نه حال (۱) و حضرت مصطفی صلی الله عکیه وسکم چون از حالی ترقی نمودی به حالی که اعلی (۲) از اول بودی ، استففار کردی زیرا که به ناقص (۳) راضی نبودی (۴) بلکه دایم طالب کمال بوده است(۵) و این حدیث اشارت است به آن معنی .

قَالَ النَّبِي (۶) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« إِنَّهُ لَيُغَانُ (٧) عَلَى قَلْبِي خَتَّى أَسْتَغْفِرَ اللَّهُ فِي الْيَومِ سَبْعِيْنَ مرَّه (٨) »

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

ارادت از ترکیب جبلت باشد نه روش معاملت پس مقام آدم توبه بود و ازان نوح زهد و ازان ابراهیم تسلیم و ازان محمد صلوات الله علیهم اجمعین ذکر . (هجویری : کشف المحجوب ، ص ۴۸۴) مراد از مقام مرتبه ای است از مراتب سلوك که در تحت قدم سالك آید و محل استقامت او گردد و زوال بپذیرد . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۶۳۲. برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۲. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۳۸۵ . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۶۶. ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۲۴ . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ح ۳، ص ۱۲۲۷.

١- آ : سال .

حال : و حال واردی بود بر وقت کی ورا مزین کند چنانکه روح مرجسد را و لامحاله وقت به حال محتاج باشد که صفای وقت به حال باشد و قبامش بدان ، پس چون صاحب وقت صاحب حال شود تغییر از وی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد ... حال صفت مراد باشد و وقت درجه مرید .هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۲. مراد از حال نزدیك صوفیان واردی است غیبی که از عالم علوی گاه گاه به دل سالك فرود آید ... صوفیان گفته اند الاحوال مواهب و المقامات مكاسب . محمود كاشانی، مصباح الهدایة، ص ۱۹۸ و برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المكبه ، ج ۲ ، ص ۳۸۴ ، فوائع الجمال ، ص ۰۵. جرجانی ، رسالة التعریفات ، ص ۳۶. کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۱۰. محمد علی مشایخ تهانوی، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ . مصباح الهدایة ص ۹۶ و بعضی مشایخ به آنند که حال آن است که ثبات و استقرار نباید بلکه چون برق پدید آید و زائل گردد و اگر باقی و ثابت مانده حدیث نفس شود .

۲- آ: اجلی . ۳- ل : تناقص . ۴- ب ، ل،ن ، گ : نبود، ت : زیرا ... تا ... بوده است ، ندارد . 0 - ب ، ن ، گ : ندارد ، ت ، قال علیه السّلام . ۷- گ : تعالی . 0 - ب ، ن ، گ : بود ، ل : بودی . 0 - ل ، ن ، گ : ندارد ، ت ، قال علیه السّلام . ۷- گ : تعالی . 0 - برای این حدیث قب : مسلم ، 0 + ، ص ۲۰۷۵ . غزالی ، احیا ، علوم الدین ، 0 + ، ص 0 - برای این حدیث قب : مسلم ، 0 + ، ص 0 - برای این حدیث به صفحه بعد)

و بعضى گويند حال را دوام باشد چنانكه:

شیخ أبو عثمان (۱) حیری (۲) قُدّس سرّه فرموده که :

چهل سال است که من در مقام رضاً می باشم و مرا ناخوش آمده است از این مقام (۳).

و بعضى گريند كه (۲) :

هر کرا(۵) تعاقب حال حال باشد مثل حال اول ، او (۶) دایم الحال بود (۷) و اگر نباشد نبود .

و نفس (۸) ترویح قلب باشد به الطاف غیب (گ) (۱) پس صاحب وقت مُبتَدی بود (۱۰) و صاحب حال مُتَرِّسط و صاحب نفس مُنتَهی (۱۱).

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۸۸. ب : حاشبه برگ ۳۴ ب بعنی هر آینه پوشیده می شود بر دل من تا آنکه استغفار می کنم از حضرت حق در روزی هفتاد بار . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۲. و الحال عند القوم معنی یرد علی القلب من غیر لعمدا منهم ولا اجتناب و لا اکتساب لهم من طرب او حزن او بسط او قبض او شوق او انزعاج او احتیاج فالاحوال مواهب و المقامات مکاسب... و قال بعض المشایخ الاحوال کالبرق فان بقی فحدیث النفس سمعت الاستاد ابو علی دقاق یقول فی معنی قوله صلی الله عکیه وسکم انه یفان ... بعین مرة.

١- گ : شبخ بن عثمان حرري قدس الله سره .

Y- شیخ ابو عثمان حبری: سعید بن اسمعیل ابو عثمان الحیری که اصل وی از ری است شاگرد شاه شجاع و با ابوحفص حداد و یحیی و معاذ رازی صحبت داشته است .امام و یگانه وقت بود و در ماه ربیع الاول سنه ۲۹۸ از دنیا برفته. برای زندگانی وی رك به: جامی، نفحات الانس، ص ۹۶. و برای این سخن شیخ رك به: عوارف المعارف برگ ، ۲۹۰ ب . الرسالة القشیریه، ص ۳۲ و هذا ابو عثمان الحیری یقول منذ اربعین سنة ما اقامنی الله تعالی فی حال فكر همته اشار الی دوام الرضاء و نیز رك به: ترجمه اردو عوارف المعارف، ص ۵۳۸.

۳- آ . ب ، ن : ندارد .

۴- آ: هر که.

0- آ : ندارد .

۶- گ : ندارد .

٧- گ : نباشد.

٨-النّفس هو ترويع القلب بلطايف الغيوب و هو للمحبّ الانس بالمحوب ، اصطلاحات الصوفيه ، كاشى ،
 ص ٧٥.

۹-گ: ص ۴۰۳.
 ۱۰-گ: باشد.

۱۱- الوقت للمبتدى و النفس للمنتهى . مصباح الهداية ، ص ۱۰۸. او نيز رك به : منازل السائرين ، ص ۲۰۹. و كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۴۰۴.

·

174

و قبض و بسط (۱) شبیه بود به خوف و رجا لیکن(ب)(۲) خوف و رجا عوام و خواص (۳) را باشد (۴) امًا قبض و بسط جز خواص (آ: برگ ۳۸ الف) را نبود .

و حقیقت(ت) قبض ورود قبض جلالی (۵) باشد به سبب تقصیری که از سالك در وجود (۶) آمده بود .

« تَا دِيْبَالَهُ (ل) (٧) وَ البَسْط عَلَى عَكْسه تَكْرِيْمْ اللهُ (٨) »

و هيبت و أنس (١) شبيه قبض و بسط بود و ليكن هيبت اشد العتابست از قبض و انس اعظم التكريم است از بسط .

(بقبه پاورتی از صفحه قبل)

خلاصة المناقب

۱- القبض و البسط: قبض و بسط دو حالت اند از احوالی کی تکلف بنده ازان ساقط است چنانك آمدنش به کسبی نباشد و رفتن به جهدی نه ... قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف ... و قبض اندر روزگار عارفان چون خوف باشد اندر روزگار مریدان و بسط اندر روزگاران عارفان چون رجا باشد اندر روزگاران مریدان (کشف المحجوب ، ص ۴۸۸) چون قبض و بسط از جمله احوالند مبندیان را ازان نصیبی نباشد ... مخصوص بود به متوسطان و مبندیان را بجای قبض و بسط خوف و رجا و همچنانکه منتهبان را بجای آن فنا و بقا بود . محمود کاشانی، مصباح الهدایة ، ص ۳۳۳. و برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۳. منازل السائرین ، ص ۳۳۳ به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۰۹ به بعد . آملی ، منازل السائرین ، ص ۳۳۳ به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۰۹ به بعد . آملی ، منازل السائرین ، ص ۳۳۳ به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ح ۳، ص ۷۳۹ به بعد . آملی ، منازل السائرین ، ص ۱۹۳۹ به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ح ۳، ص ۱۹۹۹ به بعد . آملی ، محمد علی تهانوی ، فعایس الفنون فی عرائس العبون ، برگ ۱۹۵۶ به رساله التعریفات ، ص ۷۳ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۹۹۸ .

٢- ب: ٣٥ الف

٣- ب ، ن : عوام .

۴- ل : بود .

٥- آ ، ل : قبض حالي، ت : برگ ٣١ ب .

۶- آ ، ب ،گ : « در وجود » ندارد.

۷- ل : برگ ۲۷ الف.

۸- گ : ندارد.

۱۷ الانس و الهیبة چون حق تعالی به دل بنده تجلی کند به شاهد جلال نصیب وی اندران هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال نصیب وی اندران انس باشد، گروهی از مشایخ گفته اند که هیبت درجه عارفان است و انس درجه مریدان ... و باز گروهی گفتند که هیبت قرینه عذاب و فراق و عقوبت بود و انس نتیجه وصل و رحمت باشد ... و من که علی بن عثمان الجلابی ام می گویم که هر دو گروه اندرین مصیب اند ... آنانك اهل فتنا بودند هیبت را مقدم گفتند و آنانك ارباب بقا بودند ، انس را تفضیل نهادند . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۹۰ به بعد . و برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۳. غزالی، احیاء علوم الدین ، ج ۴، ص ۱۹۰. ابن عربی ، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۵۴۰ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۵۴۰ . فوائح الجمال ، ص ۴۳. محمد علی تهانوی، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج۱، ص ۷۶۰ .

و وارد (۱) آن است که بر دل نزول کند از خواطر محموده بلاتأمل (۲) پس وارد سرور باشد و وارد خُزن و وارد قبض و وارد بسط و غیر آن از معانی .

و تواجد (۲) اظهار وجد است در (۲) خود به طلب سبب و (۵) بعضی روا ندارد (۶) لیکن صحیح آن است که رواست .

قَالَ النَّبِي (٧) صَلَى الله عَلَيْه وَسَلُّم.

« ابكُوا فَإِنْ لَمْ تبكُوا فَتَبَاكُوا (٨)»

و وَجد (٩) آنچه وارد شود بر دل از طرب بلاتَكَلُف و غالب آن است كه وَجد نتيجه اوراد است ، پس هر كرا وظايف اوراد اكثر وجد او بيشتر .

۱- الوارد: الوارد عند القوم و عندنا ما يرد على القلب من كل اسم الهى فالكلام عليه ، بما هو وارد لا الوارد فقد يرد بصحو و بسكر و بقبض و ببسط و بهيبة و بانس و بامور لاتحصى، الوارد ما ذكرناه من الحواطر المحمودة براى تفصيل رك به : ابن عربى ، الفتوحات المكيه ، ج ٢ ، ص ٥٥٤. كاشى : اصطلاحات الصوفيه، ص ٨٣ . محمد على تهانوى، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٣ ، ص ١٤٧٠.
 ٢- آ ، ت ، ل : التعمل ، ن : تعلم .

۳- تواجد: معنی تواجد استدعا و استجلاب و وجد است به طریق تذکر یا تفکر یا تشبیه به اهل وجد در حرکات و سکنات به دلالت صدق و هر چند تواجد صُور تا تکلّف است و تکلّف مخالف صدق و لیکن چون نبت متواجد در صورت تواجد توجه کلی بود از برای قبول امداد فیض رحمانی که تعرض حقیقی از جهت استنشاق نفحات ربانی منافی صدق نبود و شریعت در این باب اجازت داده است بل امر کرده آنجا که فرمود ایکو فان لم تبکوا فتباکوا و تواجد وصف اهل بدایت بود . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۳ به بعد و برای تفصیل رك به : قشیری : الرسالة القشیریه، ص ۳۴. ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۳۵.

۷- ب،ت، ل ، گ : ندارد . ۸ - ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۴۰۳. تقی الدین ، نزهة الناظرین ، ص ۱۰۴. و بالوجد : و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد کی مر ایشان را پدیدار آید اندر سماع یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول یافت، وجد سری باشد میان طالب و مطلوب ... و نزدیك من وجد اصابت الهی باشد مر دل را یا از فرح یا از ترح یا از طرب یا از تعب . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۳۸. صاحب وجد کسی که هنوز از حجب صفات نفسانی بیرون نیامده باشد و به وجود خود از وجود حق محجوب بود. کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۱. خواجه عبدالله انصاری در رساله واردات ص ۱۳۱. گفته تواجد صفت دل است و وجد صفت جان است و وجود کاری بیرون از هر دو آن است . و در رساله القشیریه نوشته شده . و الوجد ما یصادف قلبك ویرد علیك بلا تعمد و تکلف و لهذا قال المشایخ رساله القشیریه نوشته شده . و الوجد ما یصادف قلبك ویرد علیك بلا تعمد و تکلف و لهذا قال المشایخ الوجد المصادفة و المواجید ثمرات الاوراد . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۴ و برای تفصیل نیز رك به : ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ص ۳۰. ابن عربی ، الفتوحات المکبه ، ج ۲، ص ۵۳۶. و خلاصة مثنوی ، ص ۲۲۷. محمد علی تهانوی ، کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۴۵۴.

و وجود (۱) ثبوت سلطان حقیقت در دل بعد از زوال بشریت باشد (۲) .

و فرق اول (٣) رؤيت افعال است.

و جمع (۴) رؤيت صفات.

و جمع الجمع (٥) رؤيت ذات.

و بعضى گويند (۶): نظر به كسب عبوديت فرق است و توفيق طاعت (۷) از حق تعالى ديدن جمع و در فنا مقام كردن جمع الجمع.

امًا (٨) فرق ثاني (١) عبارت است از صحو بعد المحو.

و صحو ضد (۱۰) محو (آ: برگ ۳۸ ب)بود .

۱- وجود: وجود فضلی باشد از محبوب به محب . هجویری: کشف المحجوب ، ص ۵۳۸. فالتواجد بدایة و الوجود نهایة و الوجد واسطة بین البدایة و النهایة، یقول التواجد یوجب استیعاب العبد و الوجد یوجب استغراق العبد و الوجد یوجب استهلاك العبد . قشیری ، الرسالة القشیریة ، ص ۳۴ و تواجد وصف اهل بدایت بود و وجد حال اهل سلوك و وجود حال اهل وصول . كاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۱۰۳ و برای تفصیل نیز رك به : الفتوحات المكبه ، ج ۲، ص ۵۳۷. لوایح جامی ، ص ۲۴.

۲- ب ، ل، ن : وارد ، گ : ندارد.

٣- ن: ندارد.

فرق :اشارة إلى خلق بلاحق و قبل مشاهده العبودة و هو نقبص الجمع . ابن عربى ، الفتوحات المكبه ، ح ٢ ، ص ٥١٨ و عبدالرزاق كاشى ، نوشته : الفرق الاول هو الاجتناب بالخلق من الحق و بقاء الرسوم الخلقبة بحالها اصطلاحات الصوفيه ، ص ١٣٠. و نيز رك به : جرجانى ، رسالة التعريفات ، ص ٧١. محمد على تهانوى ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ٢ ، ص ١١٢٩.

۴- جمع لفظ جمع در اصطلاح صوفیان عبارت است از رفع مبانیت و اسقاط اضافات و افراد شهود حق سبحانه و لفظ تفرقه اشارت است به وجود مبانیت و اثبات عبودیت و ربوبیت ... جمع تعلق به روح دارد و حکم تفرقه به قالب ... پس هر که در طاعت به کسب خود نگرد در مقام تفرقه باشد و هر که به فضل حق نگرد در مقام جمع بود و هر که از خود و اعمال خود به کلی فانی شود در مقام جمع الجمع بود . کاشانی، مصباح الهدایة ،ص ۹۷. و بقول کاشی شهود الحق بلا خلق (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹). و نیز رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیة ، ج ۲، ص ۵۱۷.

0- جمع الجمع: الاستهلاك بالكلية في الله عند رؤية . ابن عربي : الفتوحات المكيه ،ج ٢، ص ٥١٥. جمع الجمع شهود الحق قائما بالحق . كاشي : اصطلاحات الصوفيه ، ص ١٩. و هو المرتبة الأحدية . جرجاني: رسالة التعريفات ، ص ٣٤.

۶- آ : **گفتند** . ۷- گ : طا**ن**ت .

٨- ل ، ن ، گ : و امًا .
 ٩- آ : بعد .

۱۰ فرق ثانی : هو شهود قبام الخلق بالحق و رؤیة الواحدة فی الكثرة و الكثرة فی الوحدة من غیر
 احتجاب صاحبه باحدهما عن الآخر . كاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۳۰.

و محو سُكر (١) باشد (ت).

و سُکر را سه مقام بود .

حبرت .

و وله (۲)

و دله ۲۱)

که برزخ است (۴) میان سکر و صحو (ب) (۵)

و فنا (۶) زوال اخلاق حاجیه بود.

1- و السكر : حال شريف علبه يعتور علبه صحوان صحو قبله وهو تفرقة محضة لبس من الأحوال بشى، و صحو بعده و يسمى الصحو الثانى و الصحو بعد المحو وهو حال يصبر مقاما و يكون اعز من السكر لا شتمال على الجمع و التفرقة و لكونه لاينال الابعد العبور على ممر السكر و الجمع فالصحو الاول حضيض النقصان لافادته اثبات الحدث و السكر معراج السالكين لأفادته محو الحدث و الصحو الثانى اوج الكمال لأفادته اثبات القدم و افادته السكر محو الحدث لأنه نتيجه مشاهدة جمال القدم و نور القدم يزيل ظلمة الحدث الا ان حال الشهود لاتدوم فى البداية بل تلوح و تخفى سريعا كالبوارق فلايزيل نوره ظلمة وجود السبار بالكلية براى تفصيل رك به: محمد على تهانوى ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج٢، وحود السبار بالكلية براى تفصيل رك به: محمد على تهانوى ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج٢،

٢- الوّله : الوله محركة الحزن او ذهاب العقل حزنا او الحيرة و الحوف وله كورث و وَجَل و وَعد فَهُو و لهَان و وَالله : الوجد (المختار من صحاح اللغة).
 ٣- ب : ندارد .

دله: الدله و يُحرك و الدلو ذهاب الفراو من هُمْ و نَحُوه و دلهه المِسْقُ تَدليها فَتَدلَهُ وَ المُدلَّهُ كَمُعظم الساهي القلب الذاهب العقل من عشق و نَحوه او من لا يحفظ ما فَعل و فَعل به و الداله (قاموس فيروز آبادي، ص ١٩٥ (باب الدال مع الام ، چاپ ١٧٤٣ هـ ق). ٢ - ب: ندارد ٥ - ب: برگ ٣٥ ب. ٤ - الفناء اعلم ان الفناء عند الطائفة يقال بازاء امور فمنهم من قال ان الفناء ، فنا عن الخلق و هو عندهم الطبقات ... و أوصله بعضم الي سبع طبقات ... ان الفناء لا يكون الاعن هكذا كما ان البقاء لا يكون الاهكذا ... طبقة الاولى في الفناء فهي ان تفني عن المخالفات فلا تخطر لك ببال عصمة و حفظا الهبا و رجال الله و اما النوع الثاني من الفناء فهو الفناء عن افعال العباد بقيام الله... فهو الفناء عن صفات المخلوقين بقوله تعالى في الخبر المروى النبوي عنه كنت سبعه و بصره و كنا جميع صفاته و السمع و البصر و غير ذلك من اعبان الصفات. و اما النوع الرابع : من الفناء فهو الفناء عن ذاتك ... (ص ١٩٥) و اما النوع الخامس : من الفناء و هو فناؤك عن كل العالم بشهودك الحق و اما النوع السادس: من الفناء و هو ان تفضيل تفني عن كل ماسوى الله بالله و لابدو تفني في هذ الفنا عن رؤيتك . و اما النوع السابع : من الفناء فهو الفناء عن صفات الحق و نسبها و ذلك لا يكون الا بشهود ظهور العالم عن الحق لعين ... براى تفصيل رك به : ابن عربي، الفتوحات المكبه ، ج ٢ ، ص ١٥٧ به بعد. هجويرى ، كشف المحجوب ، ص ١٨٣ به بعد . جرجاني، رسالة التعريفات، ص ٢٨٣ ، ص ٢٨٩ به بعد. هجويرى ، كشف المحجوب ، ص ٣١٨ به بعد . جرجاني، رسالة التعريفات، ص ٢٨ . محمود كاشاني، مصباح الهداية ، ص ٣٩٩. لوابح جامي ، بعد . جرجاني، رسالة التعريفات، ص ٢٨٩ . معمود كاشاني، مصباح الهداية ، ص ٣٩٩.

و بقا (١) ثبات اخلاق صافيه .

و غيبت (١) ذهول است از احوال دنيا .

و حضور شهود است به احوال عُقبي.

و ذوق (٢) بدايت لذت وجداني بُوَد.

و شُرب (٢) وسط أن لذت.

و روى (٥) نهايت آن لذت.

۱- البقاء: البقاء عند بعض الطائفة بقاء الطاعات كما كان الفناء فنا المعاصى... و عند بعضهم البقاء بقاء رؤية العبد قبام الله على كل شئ و هذا قول من قال في الفناء انه فنا رؤية العبد فعله بقبام الله تعالى على ذلك و عند بعضهم البقاء بقاء بالحق و أعلم ان نسبة البقاء عندنا اشرف في هذا الطريق من نسبة الفناء لان الفناء عن الادنى في المنزلة ابدأ عند الفائي و البقاء بالا على في المنزلة ابدأ عند الباقي فان الفناء هو الذي افناك عن كذا فله القوة والسلطان فيك و البقاء نسبتك الى الحق و اضافتك البه ... ان البقاء نسبة لا تزول... و هو نعت كباني لامدخل له في حضرة الحق و كل نعت ينسب الى الجانبين فهو أثم و أعلى... من نسبة الربوبية و السيادة البه . الفتوحات المكيه ،ج ٢ ، ص ٥١٥. محمود كاشاني : مصباح الهداية .
 ٣٤.

۱- الغیبة و الحضور : مراد از حضور حضوردل پود به دلالت یقین تا حکم عینی و مرا چون حکم عینی گردد و مراد از غیبت غیبت دل بود از دون حق تا حدی کی از خود غائب شود تا بد غیبت خود از خود بخود نظاره نکند و علامت این اعراض بود از حکم رسول چنانکه از حرام نبی معصوم باشد، پس غیبت از خود حضور بحق آمد، گروهی حضور را مقدم دارند بر غیبت و گروهی غیبت را بر حضور ، اندر غیبت وحشت حجاب باشد و اندر حضور راحت کشف. (هجویری : کشف المعجوب ، ص ۳۱۹ به بعد) و شیخ محی الدین این عربی گفته : ان الغیبة عند القوم غیبة القلب عن علم ما یجری من أحوال الخلق لشغل القلب بایرد علیه و إذا کان هذا فلا تکون الغیبة الاعن تجل الهی ولایصع آن تکون الغیبة ... فان الغیبة موجودة الحکم فی جمیع الطوایف فغیبة هذه الطائفة تکون بحق عن خلق ... عن حق و غیبة من دونهم من اهل الله غیبة بحق عن خلق و غیبة الاکابر من العلما، بالله غیبة بخلق عن خلق . (ابن عربی ، من اهل الله غیبة بحق عن خلق و غیبة الاکابر من العلما، بالله غیبة مصباح الهدایة ، ص ۸۰۸.
۳- ذوق ، ذوق مانند شرب باشد . اما شرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را نیکو آید . رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۸ . این عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، نیکو آید . رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۸ . این عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۴۸ ، عوارف المعارف، ترجمه اردو ص ۲۰۰۰ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۵۲۸ .

۴- شُرب: حلاوت طاعت و لذت كرامت و راحت انس را ابن طابقه شرب خوانند و هبیج كس كار بی شرب نتواند كرد و چنانكه شرب تن از آب باشد، شرب دل از مراحات و حلاوت دل باشد (هجويری ، كشف المحجوب ، ص ٥٠۶) و مراد از شرب علم است (عوارف المعارف ترجمه اردو، ص ٥٠) و نيز رك به: ابن عربی: الفتوحات المكیه ، ج ۲، ص ٥٠٩. قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ٨٨. محد علی تهانوی: كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ٧٣١، ت: شربت . ٥- آ: روی .

۱۲۸

يس ذايق مُتساكر (١) قُليل العَطْش بُود.

و شارب سُكران كَثير (٢) العَطش.

و رَيَّان (٣) صاحب صحو باشد.

و مَحْق (۴) شبیه محو است (ل)(۵) لیکن مَحْق أقوی بُود (۶) از محو و سحق(۷) شبیه مَحْق است لیکن أقوی باشد از مَحْق .

و تجلِّي ۸۱) ظهور ذات و صفات و افعال باشد ۸۱).

و ستر (۱۰) ارخاء (۱۱) حجاب است تا مُحترق نشود (۱۲) .

١- ل : مساكر ، ن : متشاكر، ت : متعاكر. ٢- آ: قليل .

۳-الریان : ریان واجدی بُود که از غایت تمکین و قوت حال از تواتر آمداد وجد متغیر و متأثر نگردد و بر مثال شاربی مؤمن که طبیعت شراب جزو وجود او گشته . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۵ . الری : غایات التجلی فی کل مقام فان کان المشروب خمرا ادی الی السکر . ابن عربی ، الفتوحات المکبه ، ج ۲ ، صص ۱۳۳ ، ۵۵۱ . و کیفیت خصوصی روحانی است که بر صاحب حال وارد می شود .

سهروردی – رشید : عوارف المعارف ترجمه اردو، ص ۶۰۰.

۴-محق: محق محر اعيان صفاتست (محمود كاشاني ، مصباح الهداية ، ص ١٠ ظهورك في الكون بطريق الاستخلاف و النيابة عنه . و براي تفصيل رك به : ابن عربي ، الفتوحات المكبه ، ج٢، صص ١٣٢، ٥٥٤. كاشي ، اصطلاحات الصوفيه ، ص ١٩٠. جرجاني ، رساله التعريفات ، ص ٨٩.

0- ل : برگ ۲۷ ب . ۶- ب : باشد.

۶- سحق و مراد سحق محو عين ذات است . محمود كاشاني ، مصباح الهداية ، ص ١١٠ ، أفرق تركبيك
 تحت القهر لاجل الزاجر فان قلت و ما الزاجر قلنا واعظ الحق في قلب المؤمن .

۸- التجلی: التجلی تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبلان کی بدان شایسته آن شوند که به دل مرحق را بینند و فرق مبان این رؤیت و رؤیت عبان آن بُود که متجلی اگر خواهد بیند و اگر خواهد نبیند ... باز اهل عبان اندر بهشت اگر خواهند که نبینند نتوانند که نبینند که بر تجلی ستر جایز بُود و بر رؤیت حجاب روا باشد . هجویری ، کشف المحجوب، ص ۴۰۵) و نیز رك به : كاشی ، اصطلاحات الصوفیه . ص ۱۵۴ به بعد . این عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۸۵ به بعد . این عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۸۵ آملی ، نفایس الفنون فی عرایس العیون ، برگ ۱۶۷ الف.

٩- ن: بود .

١٠ ستر : الستر غطاء الكون و الوقوف مع العادات و نتائج الأعمال . ابن عربى : الفتوحات المكبه ،
 ٣٠ س ٥٥٣ . العدام في غطاء الستر و الخواص في دوام التجلي و الستر للعوام عقوبة و للخواص رحمة . قشيرى : الرسالة القشيريه ، ص ٣٩. كاشى : اصطلاحات الصوفيه ، ص ٨٢ .

۱۱- آ: ارحاء، گ: ازجاء.

۱۷- J - ۱۷ : ندارد . ن : محرق نشود .

- و مکاشفه (۱) رویت غیب (۲) از ورای حجاب رقیق .
- و (٣) مشاهده (٢) رؤيت غيب بُود بعد از زوال آن ستر رقيق (٥).

و معاینه (۶) رؤیت غیب باشد (۷) (ن)(۸) نزد کمال (۱) انجلا(۱۰) از آن ستر(۱۱) .

پس مکاشف(۱۲) را تجلی افعال باشد و مُشاهد (۱۲) را تجلی صفات و مُعاین (۱۴) را (گ) (۱۵) تجلی ذات (۱۶) .

و سُر سُر(١٧) أن است كه مطلع نباشد بروى الأحق تعالى .

و تلوین (۱۸) ارتقا(۱۸) بُود از حالی به حالی .

۱- مكاشفه : مكاشفه دوام تحير اندر كنه عظمت . هجويرى ، كشف المحجوب ، ص ۴۸۲. هى حضور لا ينعت بالبيان . جرجانى ، رسالة التعريفات ، ص ۱۰۰ و المكاشفه عندنا أثم من المشاهده الا لو صحت مشاهده ذات الحق . ابن عربى ، الفتوحات المكيه ، ج ۲ ، ص ۴۹۶. و براى تفصيل رك به : منازل السائرين ، ص ۲۲۲.

- ٢- غيب ، ل : رؤيت غيبت . ٣- گ : كه (بجاي و).
- ۴- مشاهده: المشاهدة سقوط الحجاب بتًا وهي فوق المكاشفة لأن ولايت النبوت و فيه شئ من بقايا الرسم و المشاهدة ولاية العين و الذات. براى تفصيل رك به ، منازل السائرين ، ص ٢٢۴. المشاهدة عند الطائفة رؤية الاشياء به دلائل التوحيد. ابن عربي ، الفتوحات المكيه ، ج ٢، ص ۴٩٥. و نبز رك به : رسالة التعريفات ، ص ٩٤. ٥- گ : رقيق رو.
- ۶- معاينه: المعاينات ثلاث احداها معاينة الابصار و الثانية معاينه عين القلب و هي معرفة الشئ على نعته علماً يقطع الرببة و لاتشوبه حيرة و هذه معاينة بشواهد العلم و المعاينة الثالثة: معاينه عين الروح و هي التي تعاين الحق عياناً محضاً. منازل السائرين ، ص ٢٢٧.
 - - ١٠- ب: انحا . ن: انخلا . ١١- آ : سير . ١٢- ل: مكاشفه .
 - ۱۳ ل ، ن ، گ : مشاهده . ۱۴ ل ، گ : معاینه .
 - ١٥- گ : ص ۴٠٤.
- ۱۶- شهود تجلی افعال را محاضره گریند و شهود تجلی صفات را مکاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده . محمود کاشانی، مصباح الهدایة ، ص ۱۰۰.
 - ١٧- سرالسّر : سر السّر آن است كه بنده نيز بر آن اطلاع نيابد (مصباح الهداية ، ص ١٠٠).

۱۸- تلوین: تلوین و سکر اندر ابتدا، حال باشد چون بلوغ حاصل آید تلوین با تمکین بدل گردد، مراد ازان تغییر و گشتن از حال به حال خواهند . (هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۶). التلوین صفة ارباب الاحوال مادام العبد فی الطریق فهو صاحب تلوین لانه یرتقی من حال الی حال یستقل وصف . قشیری ، رسالهٔ القشیریه ، ص ۴۱. و برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المكیه ، ج ۲، ص ۴۹۹. جرجانی، رساله التعریفات ، ص ۲۹۰. كاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۵. محمود كاشانی ، مصباح الهدایة، ص ۱۵۵، محمود كاشانی ،

١٣٠

و تمكين (۱) استقرار باشد(ت) در مقام وصول به مقصود و مادام (۲) كه (الف برگ ۳۹ الف) در سير (۳) است صاحب تمكين بُود (۴) و چون به مقصود رسد (۵) صاحب تمكين گردد، فلاجرم تلوين صفت ارباب احوال باشد و تمكين صفت ارباب حقابق.

و آنچه مشهود گردد در خیال مقید (۶) که عبارت است از نصیب دماغی(۷) که از عالم ملکوت در هر کس باشد و اکثرش محتاج بُود به تعبیر (ب)(۸) جمله مشهود چنانکه خواب ملک مصر(۱).

قَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ (١٠) و تَعَالَى :

« إِنِّي أَرَى سُبِّعَ بَقَرَاتِ سِمَانِ بِأَ كُلُهُنَّ سَبِّعُ عِجَافَ (١١) »

و (۱۲۱) يا به تعبير بعضي مشهود چنانكه خواب يُوسف (۱۲) صَلواتُ الله عَلَيْه .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

« إِنَّى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوكُبا وَ الشَّمْسَ وَ القَمرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِين (١٢) »

پسَ یازده ستاره مأول بُود به یازده برادر و ماه و آفتاب به مادر و پدر و سجده محتاج به تأویل نبود.

......

۱- قکین : قمکین عبارت است از اقامت محققان اندر محل کمال و درجت اعلی ، پس اهل مقامات را از مقامات گذر ممکن بود و از قمکین گذر محال از آنج این درجت مبتدیان است و آن قرارگاه منتهیان . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۵. و قمکین عبارت است از دوام کشف حقیقت به سبب استقرار قلب در محل قرب . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰. و نیز رك به : محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۳۵۲.

۲- گ : مادامی، ت : برگ ۳۲ ب. ۳- ل : ستر .

۴- آ : ندارد . 💎 - گ : برسد .

۶- ن : مقیده . ۲- گ : دماغ . ۸- ب : برگ ۳۶ الف.

۹- و گفته اند ملك ايدر اظفير است عزيز مصر و قومى گفتند كه ملك مصر است الريان بن وليد كه عزيز گماشته و كارگزار و خازن وى بود . (خواجه عبدالله : كشف الاسرار وعدة الابرار، ج٥، ص ٧٥).
 ١٠- ب ، ت ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۱- قرآن مجید : ۱۲ (سوره یوسف) : ۴۴ (و گفت پادشاه) به درستی که من می بینم در خواب هفت
 گاو فریه می خورند آنها را هفت گاو لاغر (کشف الآیات).

١٢ - ل ، ن : ندارد .

۱۳- گ : يوسف پيغمبر .

۱۴ - قرآن مجید ۱۲ (سوره یوسف): ۴ هنگامی که گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من. په درستی که من دیدم در خواب یازده ستاره و آفتاب را و ماه را دیدمشان مرا سجده کنندگان (کشف الآیات).

و به تأویل(۱) دیگر شمس و قمر روح و طبیعت باشد (۲) و کواکب قوای روحانیه و طبیعیه بود (۳) و یوسف صورت (۴) احدیت جمع (۵) جمال و کمال و سجود (۶)، دخول قوای (۷) روحانیه و طبیعیه باشد در تحت حکم ربوبیت انسانیه که موصوف است به احسن تقویم (۸) (ل) (۱).

و بعضی انبیا ، را جمله وحی در خواب بوده است و بعضی را گاه (۱۰) در بیداری وحی ۱۱) برده است و گاه در خواب چنانکه ابراهیم را علیه السّلام (۱۲) (ت).

قَالَ اللَّهُ (آ : برگ ٣٩ ب) تَعَالَى :

« إِنِّي أُرَى فِي الْلَنَامِ إِنِّي أُذْبُحِكَ فَانَظُرْ مَاذَا تَرَى ، قَالَ يَا أَبْتِ افْعَلْ مَا تُو مَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَآ ءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِيْنَ (١٣) »

و رزیا گاه « أُضْغَاثُ الأخلام (۱۲) » بُود (۱۵) و اگر (۱۲) در واقعه (۱۷) چیزی بیند که در حس همان پیدا آید و آن را کشف صوری (۱۸) خوانند و صورت آن (۱۹) چنین باشد که چون فیض ربانی بر روحی (۲۰) از ارواح نازل شود بر روح آن رائی (۲۱) نیز (۲۷) عکسی (۲۲) ازان فیض متلالی (۲۲) گسردد و عسکسس ایسن عسکسس

۱- آ ، ت : ندارد ، ل : تاویل . ۲ - ل : بود .

٣- ل : باشد . ۴- ل : صفت . ٥- آ ، ل ، ن ، گ : جميع .

۶- آ ، ب، ل ، ن : مسجود و تصحیح قیاسی. ۷- آ: قوی . ۸- قرآن مجید ۹۵ (سوره التَّیْن): ۴

۹- ل : برگ ۲۸ الف . ۱۰- ب : ندارد . آ : فقط کلمه و گاه ، فاقد است.

۱۱- آ : ندارد . ۱۲- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد،ت : برگ ۳۳ الف.

۱۳- قرآن مجيد : ۳۷ (سرره الصافات) : ۱۰۲.

(گفت ای پسرك من) به درستی كه من می بینم در خواب كه ذبح می كنم ترا پس بنگرچه می بینی ؟ گفت ای پدر من بكن آنچه فرموده شد زود باشد كه بیابی مرا اگر خدا خواسته باشد از شكیابان (كشف الآیات) و برای این عبارت و تعبیر آن وغیره رك به : ابن عربی ، فصوص الحكم الجز الاول، ص ۱۰۰).

۱۴ - برای اضْفَاتُ احْلاَم رك به قرآن مجید : ۲۱ (سوره الانبیاء) ۱ ، ۱۲ (سوره بوسف) : ۴۴ نیز رك به : این ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۸۶، سنن ابی داؤد ، ج ۴ ، ص ۳۰۵. ترمذی : ج ۲، ص ۳۱. ولی الله خطیب العمری : مشكوة المصابیع ، ص ۳۸۶. النووی ، ج ۵ ، ص ۷۵ . خواجه عبدالله : كشف الاسرار و وعدة الابرار ، ج ۴، ص ۳۱۵، ج ۵، ص ۷۶. و ترجمه اردو المنقد من الضلال، ص ۴۴. كتاب الفصل فی الملل و النحل ، ج ۵ ، ص ۱۹. گ : اضغاث احلام.

۱۵- ل، ن، گ: باشد. ۱۶- ب، ن: ندارد . ۱۷- برای واقعه رك به: ص ۵۷ همین كتاب.

۱۸ - آ ، ب : صورت . ۱۹ - ل : این . ۲۰ - ل ، ن : بر وحی . ۲۱ - ل : ندارد.

۲۲- آ ، ب ، ل : ندارد . ۲۳- گ : عکس. ۲۴- آ : مبتلا. ب : متلا . ل : وارد.

به قوت خیالیه (۱) که در دماغ است برسد و در حس مشترك (۲) متمثل (۳) گردد ، فلاجرم صورت (ب) (۴) آن خواب در عالم حس (۵) همان ظاهر شود که در خواب دیده است از بهر آنکه عکس، عکس موافق اصل باشد (۶) .

و خواب ابراهیم علیه السّلام (۷) از وجهی از این قبیل بود یعنی به دست تصدیق (۸) آنکه نوم الانبیاء وحی (۹) و این حدیث است و از وجهی از قبیل مأول باشد زیرا که عندالله «ذبح عظیم (۱۰) » بُود در صورت ولد پس حس تصویر ذبح گردد و (۱۱) خیال تصویر ولد و اگر کبش در خواب دیدی (گ) (۱۲) تعبیر به آن کردی یا به چیزی دیگر.

و بَقِى بن مَخْلَد (۱۲) كه محدَّث است در خواب ديد كه حضرت مصطفى صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم (ت) او را شير خورانيد (آ: برگ ۴۰ الف). و چون بيدار شد قى كرد به تكلف (۱۲) به سبب آنكه حضرت مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّم (۱۵) فرموده است (۱۶) كه:

۲- حس مشترك قوتی است که آن قبول می کند جمع صُورِ محسوسات را که مُرتسم و منقوش می شوند در حواسِ خمسه ظاهره پس حس مشترك به منزله حوض است و پنج حواس ظاهری مثال پنج نهر که آب به حوض می رساند و محل آن در جوف پیشانی است (فرهنگ آنندراج) و حس مشترك گاهی صورتها را از حواس جزئی می گیرد و گاهی آنها را از وهم و خبال (رساله مبدأ و معاد ترجمه کتاب المبدأ و المعاد تألیف شبخ الرئیس ابو علی سبنا به قلم محمود شهابی ، ص ۱۳۵ به بعد و نیز قب : جرجانی ، رساله التعریفات ص ۳۰ به و نیز رك به : محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۳۰ به .

۳- آ : مشتمل . ۴- ب : برگ ۳۶ ب . ۵- ل : ندارد . ۶- ن : بود . ۷- ن : ندارد .

۸- آ: بباض ، ب ، ن : کلمه تصدیق ندارد .

٩- آ : بباض . ١٠- بباض . قرآن مجيد .

فلو صدق في الرؤيا لذبح ابنه و انما صدق الرؤيا في إن ذلك عين ولده و ما كان عندالله. إلا الذبح العظيم في صورة ولده ، ففداه لماوقع في ذهن ابراهيم عليه السلام، ما هو فداه في نفس الأمر عندالله فيصور الحسن الذبح و صور الخيال ابن ابراهيم عليه السلام فلورأي الكبش في الخيال بصره بابنه او بأمر آخر (فصوص الحكم الجزء الاول ، ص ٨٤).

۱۱- گ : ندارد .

۱۲-گ: ص ۴۰۵.

۱۳- بقى ابن مخلد ابو عبدالرُحمن الاندلسى القرطبى كه در همه نسخ تقى بن مخلد نوشته است ، محتملاً تصحيف بقى است محدث معروف كه سالها در مشرق زندگى به سر مى برد و در سال ۲۷۶ هـ (۸۸۹ میلادی) در گذشته . رك به : ابو الفرج جوزى ، المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم، ج ٥، ص ۸۸۹ زركلى، قاموس الاعلام الجزء ٢، ص ۲۳.

۱۴-آ : بياض، ت : برگ ۳۳ ب .

١٥- ن : ندارد . ١۶- گ : فرمون .

١- گ : حاليه .

« مَنْ رَأْنِي فِي أَلَمْنَام ١١) فَقَدْرَأْنِي فَإِنَّ الشَّبِطَانُ لاَ يَتَمَثَّلُ فِي صُوْرَتِي ١١) و حال آنكه شير صورت علم است ليكن به حسب اعتقاد وي (٣) شير برآمد و ازان (٣) مقدار علم كه در صورت شير (٥) به او مي داد محروم شد (٩).

« فلاجرم هر صورت که بیند باید که ازان صورت به معنی رود و به احسن الوجود تأویل کند ، پس (ل)(۷) کلب را دشمن را دشمن خیس داند و آمد را دشمن شریف را مرد بزرگ و بحر را سلطان و درخت میوه دار (۸) را مرد نافع و درخت بلا ثمر را مرد غیر نافع و طعام را نفع و رزق و نقره را صدق و زر را اخلاص و نجاست و عجوز را دنیا (۱) ».

« و اگر بیند که بر حمار سوار باشد (۱۰) (ب) (۱۱) علامت مقهوری شهوت (۱۲) باشد (۱۳) و اگر بیند که بر (۱۲) بغله (۱۵) سوار شد (۱۶) علامت مقهوری نفس بود و (۱۷) اگر بیند که او در تحت او (۱۸) برد علامت (ن) (۱۱) مقلوعی آن بار باشد (۲۰) و اگر بیند که بیراسب سوار شد علامت سیبر قبلب بُود (۲۱) و اگر بیند که

۱- ب ، ل، ن، گ : النوم .

Y-1 از حاشیه y=1 برگ Y=1 به یعنی هر که دید مرا در خواب پس به تحقیق دید مرا که شیطان تمثیل به صورت من نتواند شدن برای این حدیث قب: ترمذی ، ج Y ، ص Y=1 . احمد بن حنبل ، ج Y ، ص Y=1 ، ص Y=1 ، ص Y=1 . مشکوة المصابیع ، ص Y=1 ، ص Y=1 ، ص Y=1 ، ص Y=1 . النووی ، ج Y=1 ، ص Y=1 ، ص Y=1 ، ص Y=1 . النووی ، ج Y=1 ، ص Y

٣- ل، ن ، گ : او . ۴- آ : اشيا . ٥- ن : ندارد .

۶- ب: ماند - برای دیدن شیر در خواب قب: ترمذی ، ج ۲ ، ص ۳۳. و برای این مضمون و بیان تقی بن مخلد قب: ابن عربی: فصوص الحکم الجزء للاول ، ص ۸۶.

۷- ل : برگ ۲۸ ب . ۸- گ : درخت مبوه را .

٩- فوائع الجمال ، ص ٩ ... و سبب الصورة و الخيال قوتان خادمتان للعقل في الرأس لضبط الأشياء له مثل الحبالة و اشبكة الصياد فتأخذان الأشياء فيتصرف هو فيها و النظر مثل كلب الصياد ... فتصور العدو و الخيس بصوره الكلب ، و العدو الشريف بصورة الأسد و الرجل العظيم بالجبل و السلطان بالبحر و الرجل النافع بالشجرة المشمرة و غير النافع بالشجرة غير المشمرة و النفع و الرزق بالطعام و الدنيا بالنجاسة و المرأة العجوز و هلم جراً الى غير ذلك و هذا سر علم التعبير .

۱۰- ب، ل، ن، گ: شد. ۱۱- ب: برگ ۳۷ الف.

۱۲- گ : عبارت و شهرت ... مقهوری » در حاشیه آمده است .

١٣- گ : بود . ١٠- آ: ندارد . گ : در . ١٥- ب : بعلم ، ت ، ل : بغل . گ : بعله .

۱۶ - آ : باشد .

۱۷- گ : عبارت و و اگر ... آن باشد ، در حاشیه قرار گرفته است .

۱۸- گ : آن در تحت او بمرد. ۱۹- ن : برگ ۱۰۴ ب .

۲۰ ل : ندارد . ۲۱ ل ، ن : **باشد** .

۱۳۴

بر جمل سوار گشت (۱) علامت سیر بود (۲) به شوق و اگر بیند که در طیران بُود علامت حیات (۳) همت باشد و اگر بیند (آ :برگ ۴۰ ب) که در کشتی نشست در بحر (ت)، کشتی شریعت باشد (۴) و بحر طریقت (۵) »

« و گاه باشد که آفتاب روح و قلب بُود (۶) و ماه وجود باشد و (۷) گاه بُود که (۸) آفتاب روح باشد و ماه قلب بُود (۹) و زهره طرب و نشاط الهی بُود و عطارد و علم باشد و بحار صانبه که در آن بحار شموس(۱۰) غریقه بُود و انوار و نیران این جمله (۱۱) معارف الهی باشد و در آمدن در قُرصِ آفتاب ترقی بُود به عالم قلب و باران نزول رحمت(۱۲) بود برای احیا - (۱۳) ارض قلب (۱۲) ».

« و اگر فضاء واسع بیند و بالای آن فضا هوای(۱۵) صافی و (۱۶) در آخر نظر الوان مثل سبزی و کبُودی و سرخی(۱۷) و زردی . آن علامت ترقی بُود از این هوا به آن(۱۸) الوان که رنگهای احوال است پس خُضرت علامت حیات(۱۱) و روح است(۲۰) ولون آتش صافی علامت حیات قلب و حیات (۲۱) همت باشد و زُرْقت (۲۲) علامت حیات (۲۳) نفس و صُفرت علامت حیات (۲۳) مجاهده

1 - b: باشد ، ت ، گ : شد. 2 - b : ندارد. 2 - b : حيوة . 2 - b : بود، ت : برگ الف. 2 - b نوائع الجمال ، ص 2 - b : و قد يرى السبّار أنه راكب حمارا فذلك علامه أنه ملك الشهوة و إذا رأى أنه راكب بغلة فذلك علامة أنه ملك النفس ، فإن مات تحته فذلك علامة موته و إن رأى أنه راكب فرساً فذلك علامه سير القلب و إن رأى أنه راكب جملا فذلك علامه أنه يسير بالشوق فان كانت يطير فذلك علامة علامة انه مطلوب محبوب و إن رأى انه راكب خملا فذلك علامة انه مطلوب محبوب و إن رأى انه راكب في السفينة في البحر فالسفينة الشريعة و البحر الطريقة . 2 - b : بحر طريقت باشد.

۶- ب : قطب . ۷- گ : کلمهٔ «و» ندارد. ۸- ن : ندارد.

۹- ل : بود و ماه قلب باشد. ۱۰- ن : ندارد .

۱۱- ن : ندارد. گ : و این جمله » را ندارد. ۱۲- آ :رجوع .

١٣- آ : انتها . ن : احباء.

١٤- فوائع الجمال : ص ۶ . و إذا كانت البحار صافية و فيها شموس غريقة أو أنوار أو نيران فأعلم أنها
 بحار العرفة و إذا شاهدت مطرأ ينزل فاعلم أنه مطر ينزل من محاضر الرحمة لإحيا أراضى القلوب المية .

۱۵- آ : نوری، ت : و فضا پر ندارد. ۱۶ - گ : ندارد.

۱۷- گ : سرخی و کبودی (بجای کبودی و سرخی).

۱۸ - ل : بدان. ۱۹ - آ ، ب ، ن،گ : حيوة .

۲۲- گ : زرقت . ۲۳- گ : حبوة .

۲۴- گ : کدورت . ۲۵- گ : شده (بجای شدت).

است با نفس و شیطان (۱) .

« و اینها (ب) (۲) همه صور معانی ناطقه باشند (۲) با صاحب خود به لسان ذوق و مشاهده زیرا که در آن خیال (۴) مَذوق یابد مَرْنِی (۵) را (ت) و مرئی (آ: برگ ۴۱ الف) یابد مَذُوق را (۶) ».

«و همچنین است الوان نباتات از خُصْرَت و حُمْرَت و زُرْقت (گ) (۷) و نُفْرت و کُدْرَت (۸) (۱) و اگر همه رنگها متحد گردد علامت (۱۰) استقامت و جمعیّت باطن باشد و اگر جمع شود (۱۱) و با یکدیگر بیامیزد در یك حال علامت تلوین (۱۲) بُود و آخر لونی که باقی (۱۲) باشد خُصرت بُود و به ظهور این (۱۳) الوان (۱۵) لوایح و لوامع و طوالع و غیر آن پیدا شود تا به واسطهٔ آن به مقام تمکین برسد و خُصرت گاه صافی بُود از غلبات نور حق تعالی و گاه کدر (۱۲) باشد از غلبات طلمات وجود (۱۷) »

و (۱۸) علامت حضور مصطفی صلی اللهٔ علیه وسلم آن است که بلا اختیار بر زبان سیار صلوات جاری گردد (۱۱).

۱- نجسم الدين كبرى ، فواتح الجمال : ص ۶ و إذا شاهدت بين يدك فضاء واسعا و رحباً و شاسعاً و من فوقه هواء صاف و ترى فى نهايه النظر ألواناً كالخضرة و الحمرة و الصفرة و الزرقة فأ علم أن عبورك على هذا الهواء الى تلك الألوان . والألوان ألوان الأحوال فلون الخضرة علامة حياة القلب و لون النار الصافيه علامه حيوة الهمة و الهمة معناها القدرة و ان كان اللون كدراً فذاك نيران الشدة و هو أن يكون السيار فى تعب و شده فى المجاهدة مع النفس و الشيطان و الزرقة لون حياة النفس و الصفرة علامه الضعف.

٢- ب: برگ ٣٧ ب. ٣- ب، ل: باشد. ۴- گ: حال.

. 0- مَرْثَى : بعضى ديده شده اين صبغه اسم مفعول است از رؤيت در اصل مرءوى بود بروزن مفعول و او و يا » در يك كلمه بهم آمدند و او را يا كردند و يا را دريا ادغام ساختند و ما قبل يا را به كسر بدل كردند (فرهنگ آنندراج) ، ت : برگ ۳۴ ب .

٤- فوائح الجمال: ص ٤... و هذه معان تنطق بانفسها مع صاحبها بلسان الذوق و المشاهدة.

۷- گ : ص ۴۰۶ . ل : کدورت ، ت : کلمه صفرت ندارد . ۱ - ل : برگ ۲۹ الف.

۱۰- ل : بملاتت . ۱۱- گ : ندارد . ۱۲- ل : تکوین .

۱۳ - آ ، ل : ندارد . ۱۴ - آ : اید . ۱۵ - ل : لون . ۱۶ - ن : کدورت .

1۷-فوائع الجمال: ص ۷ فإن اتحداللون فأعلم أنه استقامة و جميعه في تلك الحالة و إذا اجتمعت الألوان و اختلطت في حالة واحدة فهو تلوين فاذا استمر لون الخضرة و استقام فهو تمكين و لون الخضرة آخر لون يبقى و من هذا اللون تسطع السواطع و تلمع البروق اللوامع و الخضرة و تكدر فالصفاء من غلبات النور الحق و الكدر من غلبات ظلمات الوجود .

۱۸ - آ ، ب ، ن : ندارد، ت : علیه السکلام.

١٩- فواتع الجمال: ص ١٠، و من علامات حضور الرسول معك عليه السلام ان تجرى الصلاة على لسانك من غير اختيارك .

و اگر بیند که هُویت بروی جاری (۱) گشته است علامت محبوبی باشد و اگر حق تعالی را (۲) بیند (۳) دیده شود در صورت مثالیه (۴) ناقصه که دلیل عقلی معتبر (۵) در شرع آن را رد کند به تأویل احتیاج بُود به نسبت به حال (۶) رائی یا به نسبت مکان (۷) رؤیا و شرف (۸) و خست زمان رؤیا و آنچه ادلهٔ شرع آن را (۱) رد نکند از ناقصه مثل مرض (۱۰) و قرض و کامله را (۱۱) احتیاج (۱۲) به تعبیر نباشد.

و این تأویلات از برای رعایت ادب است به مقام نبوت (آ: برگ ۴۱ ب) و الأ به نسبت(ت) مقام (۱۳) تحقیق ولایت همه ذات اوست که در مراتب (ب)(۱۴) وجودیه ظهور کرده است .

قَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ (١٥١ وَ تَعَالَى :

« هُوَ الأُولُ وَ الآخرُ وَ الظَّاهرُ وَ البَاطنُ وَ هُوَ بكُلُ شَيَّ عَلَيْم (١٠) ».

« و بدان که ابتدا عال سیار منام است در اطلاع بر اسرار موجودات و بعده واقعه (۱۷) که (۱۸) بَیْنَ الْمُنام وَ الْیَقظه (۱۹) باشد و بعدها (۲۰) حالت و بعدها غلبات وجدان و بعدها مشاهده قدرت و بعدها اتّصاف به اسم تکوین (۲۱) »

« و وجدانیات(۲۲) سیار در احصاء نیاید اگرچه به جایی رسد که او را (۲۳)

۱- آ، ت، ل، ن، گ: عاشق. ۲- ل، ن، گ: ندارد.

٣- آ، ت، ل ، ن ، گ : ندارد . ب : بيند . ۴- گ : متثالبه . ٥- گ : معتبر بود .

۶- ل ، ن : حال . ۷- ل : امكان ،ت : ندارد.

۸- گ : کلمات و شرف وحشت آن یا هیبت به شرف و به اضافی دارد که نسخه های دیگر ندارد.

۱۷ - برای واقعه رك به: ۵۷ همین كتاب. ۱۸ - آ: ندارد .

١٩- ل : ندارد. البقظه ، البقظه من سنة الغفلة و النّهوض عن ورطة الفترة و هي اول ما يستنير قلب العبد بالحيوة لرؤية نور التنبيه براى تفصيل رك به : منازل السائرين ، ص ١٧ به بعد.

۲۰- ت ، ل : بعده.

٢١ فوانع الجمال: ص ٩٣ ثم لهذه الحالة بدايات و نهايات فالبداية المنام، ثم الواقعة و هي بين البقظه و
 المنام. ثم الحالة ثم غلبات الوجد و الوجدان ثم مشاهدة القدرة ثم الاتصاف بها ثم تكوين بعدها كلها.

۲۲ - ل : وجد . ۲۳ - ب. ن : آن را .

گریند « قِفْ » (۱) لیکن نه به طریق حرف و صوت بلکه به طریق وصل و فصل یعنی وصل به جناب (۲) و حدانیت (۳) (ل) (۴) و فصل از احکام بشریت و این معنی در اطاقت (۵) وصف لسان بشر نباید (۹) ».

و امًا بعضی از صُور آن اطلاع است (۷) که موجودات گاه در گریه با او موافقت کنند (۸) و گاه در تحیر و گاه در خزن و گاه از هر یکی کلام شنود و گاه به حسب إزدیاد همت و غیبرت آیات در وی در آید (ن) (۱) و یا او را (۱۰۱) در آیات و گاه سُکان ارض از روحانیات (۱۱) بروی حمله آرند و لیکن به حصن (۱۲) صدق و اخلاص مُتحصن آید تا ایشان بروی ظفر نیابند پس هر عاقل بالغ (آ: برگ ۴۲ الف) مستعد قبول آن سعادت (ت) را فرض عین باشد که در تزکیه نفس بکوشد (۱۲).

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

« قَدْ أَفَلَحَ مَنْ زَكَاهَا وَ قَدْخَابَ(كَ)(١٣) مَنْ « دَسَّاهَا (١٥) » .

وَ (١٤) قَالَ النَّبِيُّ (١٧) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

دو(١٨١) لمّا خلق الله النّفس قَالَ مَنْ أنا وَ مَنْ أنت ؟ قَالَتْ : أَنَا أَنَاوَ أنت انت ١٠١). فأمربها (٢٠) ان تُعذّبُ في النّار (ب) (٢١١) الف سنة ثُمُّ أخرجها و قَالَ لَهَا : مَنْ أَنَا وَ مَنْ أَنْتَ أَنْ وَ مَنْ أَنْتَ قَالَتَ أَنَا وَ أَنْتَ أَنْ أَنْ أَنْتَ أَلْتَ أَنْتَ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتَ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتَ أَنْتَ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنَا أَنْ أَنْ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْ أَنْ أَنْ أَنْ أَنْ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْ أَنْتُ أَنُنْ أَنْتُ أَلُنْ أَلُنْ أَلْذُ لِنْ أَنْ أَنْ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَنْتُ أَلُنْ أَنْت

۱- ل ، ن : که قف . ۲- ب ، ن : جانب . ۳- ن : داحدانیات . ۴- ل : برگ ۳۹ ب.

٥- آ: طاقت ، ل : لطافت . گ : الطاق.

9- فواتح الجمال: ص ٩٣ و إن كان السبار يصل إلى مقام يقال له: وقف الامن به طريق الحرف و الصورت بل من طريق الوصل و الفصل ، وصول السبار إلى جناب عزة الواحدانية و انفصاله عن أحكام البشرية و ذلك امر لا يطيقه البشر بل لا تطيق الالحسن وصفها ففيها مالاعين رأت ولا أذن سعت ولا خَطر على قلب بشر .

۷- ب، ت ،ل، ن ، گ : این است . ۸- گ : کند. ۹- ن : برگ ۱۰۴ ب . ۱۰- گ : ﴿ را ي ندارد.

۱۱- آ : براز روحانبان . گ : روحانبان . ۱۲- ل : تحصن . گ : بحصين.

۱۳- آ: بکوشید، ت: برگ ۳۵ ب.

۱۴- گ : ص ۴۰۷. ۱۵- قرآن مجید ۹۱ (سورة الشمس) : ۹، ۱۰. ۹۱- گ : ندارد.

۱۷ - ت ، ل، ن ، گ : ندارد. ۱۸ - گ : ندارد. ۱۹ - ل : من انت انت .

۲۰ عبارت : « فامربها » ان تعذب في النار الف سنة اخرى ، ثم اخرجها و قال لها من انا و من انت قالت انا و انت انت در آ : دو بار و در ب : سه بار نوشته شده.

۲۱ - ب : برگ ۳۸ ب. ۲۲ - گ : ندارد. ۲۳ - ل، گ : بالنار .

۲۴ ل ، ن : ندارد.

فِي النَّار الف سنة و تضرب كل يوم الف سوط مِنَ الجوع و الف سوط من العطش ثُمَّ اخرجها و قال لها من أنا وَ مَنْ أنْتَ ؟ قالت :

أَنَا ٱلعَبُد الضعيف العاجزُ(١) المسكين و أنْتَ لا إله (٢) الملك الجبار لا إله الأانت هَذَا وَ كَمَا جَاءُ (٢).

و بعضى از حكما ، و علما ، مى گويند كه نفس جسم لطيف است و بعضى مى گويند كه مخلوقى (٣) است از ملكوت سفلى مثل شياطين كه طبع ايشان نيز « ابا و استكبار » (٥) اقتضا كند چنانچه طبع نفس كما جآ ، فى الشرع (۶) :

« إِنَّ اللَّهُ تَعَالَى(٧) لَمَّا (٨) خلق (آ : برك ٤٣ الف) (ن) (١) النفس ، قَالَ لَهَا :

اقبلی ، فادبرت ، و قَالَ لَهَا ادبری ، فاقبلت (۱۰) .

پس(ت) نفس ضد عقل آمد تا داعی بُود بشرور چنانك(۱۱) عقل و روح مخلوق است از ملكوت علوی تا داعی به خیرات(۱۲) باشد و بعضی (ل)(۱۲) گفته اند كه نفس چهار است و بعضی سه گفته اند (۱۲) و بعضی دو گویند و لیكن صحیح آن است(۱۵) كه نفس یكی است و اطلاق اسامی كثیره بر نفس به حسب كثرت صفات اوست(۱۶)درمنازل مختلفه .

١- ل : الفاجر . ٢- گ : و انه الا له .

۳- ب: حاشبه برگ ۳۸ الف یعنی حضرت حق تعالی هر گاه که آفرید نفس را گفت کیستم من و کیستی تو ؟ و گفت من من و تو تو . بعده مأمور گشت نفس که معذب گردد در دوزخ به هزار سال بعده کشیدند دیگر، پس بدر آورد او را و گفت مراورا در آ که کیستم من و کیستی تو ؟ گفت من من و تو تو ، پس امر کرد او را که محبوس گردد در دوزخ به هزار سال و زده شد هزار تازیانه از گرسنگی و هزار تازیانه از تشنگی بعده در آورد او را و گفت که کیستم من و کیستی تو ؟ گفت من بنده ضعیف عاجز مسکینم و تو الهی پادشاهی جباری که نیست شیخ الهی مگر تو .

۴- ل ، گ : مخلوق است .

0- قرآن مجید ۲: (سوره البقرة) : ۳۴ . خواجه عبدالله انصاری ، کشف الاسرار و وعدة الایرار ، ج ۱، ص ۱۴۵.

۶- ل : الشرع . ۷- ن : ندارد.

۸- آ : ندارد . ۹- ن : برگ ۱۰۵ الف .

۱۰- ب: حاشیه برگ ۳۸ ب یعنی هر گاه که الله تعالی آفرید نفس را گفت که پیش او پس رفت و گفتش که پیش آمد ، ت: برگ ۳۶ الف.

۱۱- گ : چنانکه . ۱۲- ل ، ن : بخیر . ۱۳- ل : برگ : ۳۰ الف.

۱۴- گ : عبارت و و بعضي سه گفته اند، ندارد .

١٥- گ: اين است.

۱۶- ل: صفات است.

و بدان که حق تعالی اول (ب)(۱) موجودی که از عدم آورد (۲) خلقی بود که (۳) بر صورت الهیه خودش که عبارت است از ذات و صفات و افعال ظاهر گردانید و او را انسان نام نهاد و (۴) به واسطهٔ انسیت و رابطه جنسیت و به حسب ظاهر و باطن خودش او را نیز (۵) ظاهری و باطنی بخشید تا اطلاق تُصَرّف دست دهد در مراتب وجود (۶) و باطن او روح اعظم (۷) است و این روح اعظم را جوهریت و نورانیت است (۸) پس به نسبت جوهریت او را نفس واحده (۱) نام شد .

قَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ و ١٠٠) تَعَالَى:

« خَلَقَكُمْ مَنْ نَفَسِ وَاحَدَةِ (١١١) »

و به حسب نورانیت اسم او (۱۲) « عقل » آمد .

قَالَ النَّبِي (١٣) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقَلِ (١٣) »

و این عقل وزیر و (۱۵) ترجمان (آ: برگ ۴۳ الف) اوست(۱۶) و آن نفس خازن و قهرمان اوست و طبیعیه اوست و ظاهر اوست و طبیعیه اوست و ظاهر او (۱۷) (گ) (۱۹) صورت عالم است از عرش تا به فرش و آنچه درمیان این هر دو باشد از

۱- ب: برگ ۳۹ الف. ۲- گ: به وجود آورد. ۳- آن است که، رك به: نجم الدين رازی، مرصاد العباد. ص ۵۸ سمّی الانسان انسانالانه انيس.

۴- گ : ندارد . ۵- آ، ل : ندارد . ۶- گ : وجودیه .

٧-الروح الاعظم و الاوَّل و الآخر . و العقل الاوَّل . كاشي : اصطلاحات الصوفيه ، ص ١٥٠

هو الروح الانساني مظهر ذات الالهية من حيث ربوبيتها و هو العقل الاول و الحقيقة الحمدية و النفس الواحدة و الحقيقة الاسمائية و هو اول موجود خلقه الله على صورته و هو الخليفه الاكبر . جرجاني، رسالة التعريفات ، ص ٥٠.

۸- ل : ندارد . ۹- گ : واحد . ۱۰- ب ، ت ، ل، ن ، گ : ندارد.

۱۱- قرآن مجید: ۴ (سوره النساء) : ۱ از حاشیه ب : برگ ۳۹، الف یعنی آفرید شما را از یك نفس و مراد از این نفس آدم است نزد اهل تحقیق مراد از نفس ناطقه کلیه که اوست قالب آدم حقیقی.

۱۲- گ : و (بجای او). ۱۳- آ، ل، ت : ندارد.

۱۴- از حاشبه ب: برگ ۳۹ الف یعنی اول آنچه آفرید حضرت حق عقل بود برای شرح و تفصیل عقل رك به : غزالی، احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۶۲، ج ۳، ص ۴. سهروردی : عوارف المعارف ترجمه اردو از رشید احمد ، ص ۵۱۹. ابن عربی ، الفتوحات المكیه ، ج ۲ ، ص ۶۱. نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۳۰. سیوطی ، اللتالی المصنوعه ، ج ۱، ص ۶۸.

۱۵- آ : ندارد . ۱۶ - ب : ندارد . ۱۷- گ : قوی ، ت : برگ ۳۶ ب ،

۱۸- ل : ظاهراً. ۱۹- گ : ص ۴۰۸ .

بسایط مُفردات (۱) و مُرکبات و آن خلقی(۲) که ذکر کرده شد (۳) انسان کبیر است که عالم کبیر (۴) خوانند.

و امًا انسان صغیر که عالم صغیر است عبارت بُود از نوع بشر که (۵) خلیفه است در ارض و انسان (۶) صغیر را نیز ظاهری و باطنی باشد ظاهر او نسخه (۷) منتخبه (۸) است از ظاهر انسان کبیر چنانك (۱) ولد از والد و باطن او (۱۰) روح جزئی(۱۱) و عقل جزئی(۱۱) و نفس جزئی و طبیعت جزئی(۱۱) بُود .

و اول (ب)(۱۲) شخصی که روح (۱۳) در وی ظهور کرد آدم بود علیه السّلام و اول شخصی که نفس در وی (۱۲) هویدا گشت حوا باشد عَلَیْهَا الرّحمة .

و از تعلق روح به جسم قلب و نفس پدید آمد و این قلب برزخ است میان روح و نفس (ل) (۱۵) و (۱۶) از اینجاست که روح گویند نفس را و قلب را و برعکس نیز گویند چنانکه عقل گویند روح را و عقل را اسما بسیار است .

قَالَ بعض المشايخ .

14.

« لِلْعَقَلِ أَلْفَ اسْمِ وَ لِكُلِّ اسْمِ أَلْفُ اسْمِ وَ أُولُ كُلِّ اسْمِ مِنْهُ تَرَكَ الدُّنيَا (١٧) »

(آ: برگ ۴۳ ب) و یکی ازان اسماء قلم است زیرا که عقل کل سبب (۱۸) اخراج کلمات الهیه است از عین جمع ذات و به مقام تفصیل صفات (ت) که آن نفس کلیه باشد و لوح محفوظ این نفس کلیه بُود و چنانکه روح را نورانیت است (۱۸) که عقل اول می خوانند (۲۰)

۱- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد. ۲- ل ، ن ، گ : خلق . ۳- گ : و که ذکر کرده شد ، ندارد.

۴- و العالم الإنسان الكبير ، ابن عربى ، الفتوحات المكيه ، ج ٣، ص ١١. فالانسان مجموع العالم و هو
 الانسان الصغير ، ج ٣، ص ١١. ن : كبيره .

۱۰ - ل : از .

۱۱- ، ت ، گ ، ل ، ن : جزوي .

١٢ - ب : برگ ٣٩ ب. ١٣ - گ : نفس (بجای روح).

۱۴- ل ، ن : ندارد . ۱۵- ل : برگ ۳۰ ب. ۱۶- گ ، آ، ن : ندارد.

۱۷- گفته سهل بن عبدالله التستری (شوشتری) که اسمش حاتم بن عنوان یا حاتم بن یوسف و کنیت وی ابو عبدالر حمن و هم صحبت عارف شهیر شفیق بن ابراهیم و استاد شیخ احمد بن خضرویه و در یکی از قریه (و ا شجر) ماورا النهر به سال ۲۳۷ هجری جهان را بدرود گفت . پاورقی عوارف المعارف ترجمه اردو ، ص ۶۷).

۱۸ - آ ، ت : ندارد . ۱۹ - ب : ندارد ، ت : برگ ۳۷ الف .

۲۰ ب : می نامند ، ل : ندارد.

و نفس را نیز نورانیت است که عقل ثانی می نامند و لیکن اول (۱) هادی قلب بُود به جانب روح و داعی(۲) به حظایر قُدس پس به سبب هدایت و دعوت عقل اول مَلكِ مقرب آمد.

و عقل ثانی جاذب نفس باشد به هوی ، پس به واسطهٔ این جذب مبعد عقل ثانی شیطان گشت و داعی(۳) آمد به دنیا و نفس و طبیعت معاون او آمدند و برزخ میان قلب و نفس. آن روی نفس است که به جانب قلب متوجه باشد و آن را صدر نامند و این صدر باشد که مخطرخواطر مذمومه بُود قَبْل الارواح (۲) (ب)(۵) و الانشراح غالبا :

و خاطر (۶) پنج قسم باشد:

١- گ : عقل اول . ٢- ل : دواعي . ٣- ب : دواعي . ۴- گ ، ل ، ن : ندارد.

٥- ب : برگ ۴۰ الف.

۶- گ : خواطر خاطر مراد از خاطر واردی است که بر دل گذر کند در صورت خطابی یا تعریفی و وارد از خاطر عامتر است چه هر خاطری وارد بُود نه هر خاطری وارد باشد مانند وارد خُزن و سرور و قبض و بسط و اکثر متصوفه برآنند که انواع خاطر از چهار بیش نیست .

حَقانی و مَلکی و نَفسانی و شَیطانی

امًا خاطر حقانی علمی است که حق سبحانه از بطنان غیب بی واسطه در دل اهل قُرب و حضور قذف کند و امًا خاطر ملکی آن است که بر خبرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکابره تحذیر غاید و بر ارتکاب مخالفات و تقاعد و تکاسل از موافقات ملامت کند و به گفته عبدالرزاق کاشی و هو الباعث علی مندوب او مفروض و فی الجمله علی کل ما فیه صلاح و یسمی الهاما .

و امًا خاطر نفسانی آن است که بر تقاضای حظوظ عاجله و اظهار دعاوی باطله مقصور باشد و به گفته عبدالرزاق و هو فیه حفظ النفس و بسمی هاجسا.

و امًا خاطر شیطانی آن است که داعی بُود با مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبدأ حال به معصبت فرماید و چون بیند که برین وجه اغوا و اضلال صورت نمی بیند و به عین طاعت و ازاغت قلب بجانب افراط که شرعاً مکروه است وسوسه کند و امًا فرق میان خاطر حقانی و ملکی آنست که خاطر حق را هیچ خاطر دیگر معارض نشود چه با ظهور سلطنت او جمله اجزای وجود منقاد و مستسلم شوند و همه خواطر دیگر مضمحل و متلاشی گردند .

و امًا فرق مبان خاطر نفسانی و خاطر شیطانی آن است که خاطر نفسانی به نور ذکر منقطع نشود و بر تقاضای خود الحاح نماید تا به مراد او رسد ... و امًا خاطر شیطانی به نور ذکر منقط شود . (محمود کاشانی ، مصباح الهدابة ، ص ۷۷ به بعد) و نیز رك به : کاشی، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۷ فالحاطر المحمود یسمی الهاما و الخاطر المذموم اعنی الداعی الی الشریسمی و سواسا. فسبب الخاطر الداعی الی الخیر یسمی ملکا و سبب الخاطر الداعی الی الشریسمی شیطانا (احباء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۷۷) فواتح الجمال ، ص ۱۷۸ خاطر النفس فهوا الخاطر المفضی الی الراحة فانها اذازکت تجمل راحتها فی فنون العبادات و صنوف الخیرات و اذا کانت خبشة کانت امارة بالسوّ، برای خاطر رك به : غزالی ، العبادات و صنوف الخیرات و اذا کانت خبشة کانت امارة بالسوّ، برای خاطر رك به : غزالی ، العبادات و صنوف الخیرات و اذا کانت خبشة کانت امارة بالسوّ، برای خاطر رك به : غزالی ، العبادات الکیه ، ج ۱ ، ص ۲۸۱. قشیری ، الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۸۱. قشیری ، السالة القشیریه ، ص ۳۶ ، صص ، ۲۸ ، و ۱۱ السالة القشیریه ، ص ۱۱ ، س ۱۲۸ و ۱۱ السالة القشیریه ، ص ۱۲۸ و ۱۱ السالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ ساله المنالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۱ السالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۱ السالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ السالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ ساله المنالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ ساله المنالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ ساله المنالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ ساله المنالة القشیریه ، ص ۱۲ ، ص ۱۲۸ و ۱۲ ساله المنالة المنالة

خاطر حقانی با غلبه

144

و قلبی با سلامت (۱)

و ملکی با سکینه که مَعْمُود بُوَد

و نفسانی با هوا (۲)

و شیطانی (۳) با اغوا (۴) که مَذْمُوم باشد.

« و لیکن خاطر شیطانی اصعب (٥) است که ذو فنون باشد چنانك (٩) شیخ ولی تراش قدّس الله سرّهٔ (٧) در فوائح الجمال آورده است که وقتی خلوتی اختیار (٨) کرده بودم شیطان (گ) (١) دیل بسیار (ن) (۱۰) (آ: برگ ۴۴ الف) انگیخت و رد کردم ، امّا عاقبت در خاطرم آمد که کتابی تصنیف کنم (ت) و نام آن (١١) کتاب « حیل المرید علی المرید ملورت (١٢) باید کردن (١٥) چون در غیب (٩٠) با شیخ مشاورت (١٢) مشورت (١٦) باید کردن (١٥) چون در غیب (٩٠) با شیخ مشاورت (١٧) غودم کلامش را شنودم که گفت خدایت نگاه دارد از این خاطر که شیطانی است و تو (ل) (١٨) پنداشتی که او خود را دشنام ندهد به لفظ مرید پس مُتنبه (١٠) آمدم و منتهی شدم از آن تصنیف (٧٠) »

و امًا خاطر نفس ذو فن واحد است زيرا كه نفس مثل صبى بود و شيطان مثل بالغ

١- ت ، گ : سلامه . ٢- گ : هوي.

٣- آ : شيطان . ۴- گ : باغوا . ٥- گ : اضعف . ۶- گ : جنانكه .

۷- آ، ب، ت، ن ، گ : ندارد . شیخ نجم الدین الکبری که وی را شیخ ولی تراش گویند و فوائع الجمال
 یکی از تصانیف وی است. کشف الظنون ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ و ریحانة الأدب ، ج ۴ ، ص ۳۰۳.

۸- گ : که اختیار خلوتی کرده بودم .
 ۹- گ : ص ۴۰۹ .

۱۰- ن : برگ ۱۰۵ الف .

۱۱- آ ، ب : ندارد ، ت : برگ ۳۷ ب .

۱۴- آ ، ب : مشاورت . ۱۵- ل ، گ : کرد .

۱۶ - ل ، ن ، گ : غببت .

۱۷ - ل ، ن : مشورت . گ : به شیخ مشورت .

۱۸- ل : برگ ۳۱ الف . ۱۹- ل : بعد ازان .

- ٢٠ فوائع الجمال ، ص ١٥ كنت منقطعاً الى الله فى الخلوة مواظباً تذكره فجاء اللعين و اكثر على الحيل يشوّش الخلوة فكنت انى به الخواطر المشغلة عن الله مخطر على قلبى أن أصنف كتاباً فى الخلوة أسعيه حيل المريد على المريد ... فقلت لايصع الأباذن الشيخ ، فشاورت الشيخ فى الغيب فسمعت كلامه لصحة رابطة كانت ببنى و ببنه ان انته عن هذا الخاطر ... فانه خاطر الشيطان لاطفك فى الحيلة وسمى نفسه مريداً افحسبت ان لايشتم نفسه و استبعدات (ص ١٤) عنه ذلك ... فانتهت و انتهيت .

عاقل (۱) که عدو (۲) او باشد و بعضی علماء می گویند که هر بدی (۲) که بنده در خاطر بگذارند(۲) به شدت میل به کردن (۵) آن به آن مأخوذ باشد که اگرچه آن بدی را نکند(۶) .

قال الله تعالى:

« وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهِ (٧) »

و بعضى مى گويند (٨) كه مأخوذ نباشد الأبه كردن آن ،

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« عَفَى عَنْ أَمُتى مَا حَدَّثت بِهَا أَنْفُسِهَا (١) »

وَ قَالَ النَّبِي (١٠) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم حَاكِياً عَنْ رَبَّه عَزُّ وَجَلُّ

« إذا هُمَّ عَبْدِي (ب) ١١١) بِسَيِّنَة فَلا تَكْتُبُوهَا ١٢١) عَلَيْه فِأَنْ عَملها فَأَكْتَبُوهَا عَلَيْهِ

.(14) ((14

۴- آ ، ن : بگرداند . ۵ - ل : نکردن .

٤- فواتع الجمال ، ص ١٤ و خاطر الشيطان اصعب فان خاطر الشيطان ذوفنون و خاطر الشيطان ذوفن و الشيطان ذوفن واحد و النفس كالصبى و عدوها الشيطان يسول لها الشى فتصدقه بصفرها و الشيطان بالغ فى المكر و الحيل يأتى الانسان من كل طريق الأمن باب الإخلاص.

٧- قرآن مجبد ٢ (سورة البقرة) : ٢٨٢.

از حاشیه ب: برگ ۴۰ ب. و نزدیك اهل تحقیق چون شهادت آن به اسما و آن ادا غایند و عالم بکر باشند یحاسبکم به بعدوان تحفوه یعنی یشهد بصفاته و بواطنه ای یحاسبکم به الظاهر باشد (ناخوانا) الا بدا و الاظهار . یعنی اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای شماست یا بپوشید با شما خدای تعالی همان شمار کند یحاسبکم یعنی من السوه. قب: الکشاف ، ج ۱، ص ۳۳۰.

۸- ل : گویند .

9- U: (از عقی عن ... تا و قال النبی) ندارد . برای این قب : النووی ، ج ۱، ص ۲۰۱ (ابی هریره) غزالی ، کیمیای سعادت . ص ۷۴۷. ایضاً : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۳۹ . از ب : حاشیه برگ ۴۰ الف یعنی عفو کرده شد از امت من آنچه حدیث کرد به آن نفسهای ایشان به پشیمانی.

١٠- ن : ندارد . گ : رسول الله.

۱۱- ب: برگ ۴۰ ب

۱۲- گ : یکتبوها .۱۳- آ ، ب، ل : ندارد .

۱۴- از ب: حاشبه برگ ۴۰ الف . چون قصد كند بنده من ننويسم (آ: زده) به شما آن گناه را . براى حديث رك به : مسلم ، ج ۱، ص ۱۷۷. احمد بن حنبل حديث شماره هاى ۲۵۱۹ . ۲۸۲۹ . ولى الدين مشكوة المصابيع ، ص ۱۹۹ (ابن عباس) . اتحافات السنية ، ص ۱۹. (ابى هريره) . غزالى ، احباء علوم الدين ، ج ۳ ، صص ۳۸ ، ۳۹ . قب : سيوطى ، اللئالى المصنوعه ،ج ۱، ص ۵۲ . (حديث غريب) .

و امًا حق صرف این است ۱۱) که آن همت مُحرکه ۲۱) پیدا می آید مثل بَرق در باطن (۳) از وسُوسه شیطان و حدیث نفس (۴) به چیزی (۵) و زود نفی می کند به آن مأخوذ نباشد (۶) و اگر نفی (آ: برگ ۴۴ ب) نکند خاطر گردد به واسطه تسویل (۷) شیطان و اگر نفی کند به آن مأخوذ نباشد (۸) و اگر نفی نکند بلکه (۱) مطاوعت(۱۰) شیطان کند(۱۱) نبت گردد و اگر نفی کند (۱۲) به آن (۱۳) مأخوذ نبود والاً قوی شود و عَزْم باشد و اگر نفی کند (۱۲) مأخوذ نبود (۱۶) قصد گردد(۱۷) پس به آن (۱۸) سه اول(۱۱) معفو باشد و به سه (۲۰) آخر مأخوذ بُود (۲۱) و این در حق عوام است .

و امًا در حقِ سالك ذاكر هر چه بر (۲۲) دل او بگذرد كه غير الله باشد نفى آن بر سالك واجب باشد و بعد از عزم مكين (۲۲) قصد فعل و سعى جوارح باشد (۲۲) و عمل ظاهر گردد و به اتفاق مأخوذ بُود .

قَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ (٢٥) وَ تَعَالَى (٢٤) :

« لَهَا مَا كُسَيَتُ وَ عَلَيْهَا مَا أَكْتَسَبِتُ (٢٧) »

۱ - ل : آن است . ۲ - ل : ندارد، ت : تحرکه . ۳ - ن : ندارد .

۴- برای حدیث نفس رك به : غزالی ، كیمیای سعادت ، ص ۴۴۷ پیدا كردن آنچه معفو باشد از حدیث نفس و وسواس و اندیشه بدو آنچه بدان بگیرند و معفو نبود .

0- ل : بخیری او ، ب ، ن : ندارد. ۶- ب : ندارد .

٧- آ، ن : تسوید.

۸- ل : ندارد. ۲- ب ،ت ، ن : ندارد . ۲۰ ب : مطاوع .

۱۱- آ، ب ، ن ، گ : ندارد .

۱۷ - آ، ب، ن: نکند . ۱۳ - ل: ندارد . ۱۴ - گ: نکند .

۱۵- ن : نباشد ، گ : و اگر نکند ، عبارت و مأخوذ نبود و اگر نکند ، در حاشبه آمده است .

۱۶- آ، ب: ندارد . گ : بدید آبد..

١٧- گ : پديد آيد ، ل : كردن، ت : ندارد . ١٨- آ، ن : (آن به جاي به آن).

١٩ - گ ، اول از و معفو .
 ٢٠ - ل : بر (بجای سه) .

۲۱ - ل : باشد ، ن : (اگر مأخوذ بود ... مأخوذ بود) ندارد . ل : ندارد.

۲۴- آ ، ل : ننوشته . ۲۵- ب ، ل ، ن : ندارد . ۲۶- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد .

٧٧ - قرآن مجيد : ٢ (سورة البقرة): ٢٨٤.

از ب: حاشیه برگ ۴۰ ب، یعنی حق خود را منزه کرد از فصل بندگان رگفت اگر طاعت کنی تراست و اگر معصیت کنی بر تست و چیزی از این به من راجع نیست و نزد اهل تحقیق آنچه از خبرات و کمالات و کشوف حاصل است بر هر وجهی که هست یا به قصد یا بغیر قصد از عالم نورست چه کل (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و در هر مرتبه از این مراتب که توبه کند (ن)(۱) آن همه (۲) معفو باشد و قَالَ النّبي صَلَّى اللّهُ عَلَيْه وَسَلّم (۲).

« التَّاثبُ مَنَ الذُّنْبِ كَمَنْ لأَذَنْبَ لَهُ (٢) »

و در افضلیت متقی خالص از تائب (۵) مخلص اختلاف است و از این حدیث که (گ) (۶) ذکر کرده شد استدلال توان کردن (۷) که متقی و تائب مساوی باشند .

و طبیعت برزخ (۸) باشد (ل) (۱) میان نفس و جسم و رابطهٔ تعلق نفس به جسم . و طبیعت را دو روی (ب)(۱۰) باشد.

روی(۱۱) اوّل که صافی بُود(۱۲) به جانب نفس(۱۲) دارد . از اینجاست که صورت نفس که آیینه (۱۲) او صفات نفس است در روی صافی (آ: بیرگ ۴۵ الف) او بنماید و

(بقیه پاورتی از صفحه قبل)

خیرات ذاتی است که فایده آن راجع است سوی او نه شرور از جنس جهالات و زایل و (ناخوانا) و نقایص تو بودن ظلماً (آب زده) و آن جواهر خود (آب زده) تاره نباشند مگر آنکه با شخص مجذوب سوی ایشان و متوجه به قصد و احتمال به کسبها لنفسها و لهذا در حدیث وارد است که حسنه که از صاحب بمین صادر شود همان زمان مکتوب می گردد و از صاحب شمال مکتوب (ناخوانا) برو نگذرد اگر استغفار نکند یا نادم (ناخوانا) مکتوب بمین که مکتوب شود مراد ازان این بود .

۱- ن : برگ ۱۰۶ الف. ۲- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد .

٣- ب ، ل : كلمه « نبي » را ندارد . ن : عليه السّلام . گ : قال ازو عليه السّلام .

۴- ابن ماجه ، ج ۳، ص ۱۴۲۵. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۴. ابو نعیم اصفهائی ،
 حلبة الاولیاء ، ج ۴، ص ۲۱.

ب : حاشیه برگ ۴۰ ب یعنی توبه کننده از گناه چنان است که نیست مراورا.

٥- ب: تايب . ٤- گ: ص ۴٠١. ٧- ن،گ: كرد .

٨- البرزخ هو الحائل بين السُّبنين، كتاب التعريفات، ص ٢٥. كاشي: اصطلاحات الصوفيه، ص ١٥.

۹- ل : برگ : ۲۱ ب . ۱۰ - ب : برگ ۴۱ الف.

۱۱- روی: مرآت تجلیات را گویند (اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۱). روی مرآت تجلیات را گویند از معانی نوری صوری تجلی برو منتهی گردد و هو البقا ، مع الله سبحانه ، روی عبارت از تنویرات تجلیات باشد و گفته اند که روی در اصطلاح صوفیان عبارت است از کشف الانوار ایمان و فتح ابواب عرفان و رفع حجاب از جمال حقیقت و عبان و بندگی شیخ جمال قُدِّسَ سِرَه که روی عبارت از وجه حقیقی است برای تفصیل رك به : احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۲. جرجانی ، کتاب التعریفات ، ص ۵۰.

١٢ - ن : بون .

این روی صافی او (ت) روح حیوانی باشد که ارواح (۱) جمیع حیوانات از وی استمداد کنند(۲) .

و روی دوم ، او که تیره است به جانب جسم دارد و این روی تیره او «روح طبیعی» (۳) بود (۳) طبایع (۵) جمیع اجسام علویه و سفلیه از وی استفاضه نمایند و برزخ میان هر دو روی اوروح نباتی (۹) باشد که ارواح جمیع نباتات از وی استفاده (۷) گیرند (۸) و روح حیوانی (۱) با « نفس» می نامند به حسب اتصاف او به اوصاف نفس و اتصال او به نفس.

و این نفس است که مذموم (۱۰) آمد در شریعت قَالَ النّبِيّ صَلّی اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّم (۱۱) : «أَعْدًا مَ عَدُوكَ نَفْسُكَ التَّى بَيْنَ جَنْبَيْك (۱۲) »

و الأنفس ناطقه (١٣) روح مقدس است ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« يَا يُتَهَا النَفَسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجَعِي إلَى رَبِكَ رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّة فَادْخُلَى فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتى (١٣) »

١- ل ، ن : روح ، ت : برگ ٣٨ ب . ٢- ب : يابند ، ت : كند.

۳- فرهنگ آنندراج ، الجزء السابع من اتحاف السادة المتقين ، سبد محمّد بن محمّد الحسيني الزبيدي ، مصر ، ۱۳۴۴ هجري ، مصر ، ۱۳۴۴ هجري ، ص ۱۲۶.

۶- قب : فرهنگ آنندراج ، و الجزء السابع من اتحاف السادة المتقين ، ص ۳۰۱ . گ : كلمه «نباتي » در حاشبه آمده است .

٩- قب : فرهنگ آنندراج ، و الجزء السابع من اتحاف السادة المتقين ، ص ٣٠١.

۱۰ - آ ، ب ، ث ، گ : مذمومه . ۱۱ - آ : علیه السلام . گ : کلمه ونبی » ندارد.

۱۲- ب: حاشیه . برگ ۴۱ الف یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفس است آنکه میان هر دو پهلوی تست. مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۲، ص ۲۳. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۲۶۰. نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۹۸. کنوز الحقایق ، ص ۹۴.

١٣- النفس الناطقه . هي الجوهر المجرد عن الامر . جرجاني ، رسالة التعريفات ،ص ١٠٧.

۲۷ - قرآن مجید . ۸۹ (سوره الفجر) : ۲۷ - ۳۰.

از حاشیه ب: برگ: ۴۱ الف یعنی ای تن گرویده و آرمیده ، به توحید ر طاعت و وعد و وعید باز گرد (ید) سوی پروردگار خود که خشنود شونده و پسندیده است و خداوند از او خشنود ، پس درو و درمیان بندگان و در آ در بهشت من و تقریره یا ایتها النفس الآمة الجعی الی موعد ربک راضیة بما اوتیت مرضبة عند الله فادخل فی جملة عبادی الصالحین و انتظمی فی سلکهم (؟) و ادخل جنتی معهم . زمخشری ، الکشاف ، ج ۴ ، ص ۷۵۲.

(بقبه پاورقی به صفحه بعد).

و در هر نفسی از نفوس جزئیه (۱) انسانیه از حقایق کلیه چیزی مندرج است به قدر آنکه خدای تعالی خواسته است و آن منکشف نشود الا به تجرد از غواشی بشریت چنانك (۲) در خواب بعضی ازان مغیبات منکشف شود (۲) زیرا که خواب نوعی از تجرد است (۴).

و چون وجود و(۵) نفس بیان (۶) کرده شد و صفات حاجبهٔ هر یك شرح (۷) (() () () داده آمد () () () ()) بیان شیطان و اوصاف ذمیمهٔ او باید کردن (

اکنون بدانکه شیطان آتشی است تیره و دشمنی است خیره ، و وجود او مُمْتَزج است به ظلمات کفر مثل کفره (۱) و هیئیت (۱۰) عظیمهٔ مُهیبه (۱۱) دارد مثل غولان فجره اگرچه باشد گاه گاه در صورت(۱۲) متغیره و مدد وجود از نفس است و مدد نفس از شیطان باشد گاه گاه در سورت(۱۲) متغیره و مدد این هر سه از کثرت(۱۲) غذاست (۱۵) از اینجاست که شیطان گفته است که :

اگر ۱۶۱) سیر در نماز در آید من او را در کنار گیرم و اگر گرسنه در خواب شود من

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

و نزد اهل تحقیق مراد از نفس مطمئنه آن است که منور به نور یقین باشد و اطمینان از اضطراب داشته بود در حق اوست که باز کرد سوی ذات در حال رضا که کمال مقام صفات عبارت ازوست بعنی چون ترا کمال مقام صفات حاصل آید در آنجا قناعت نکنی بلکه سر به جانب ذات باید کرد که این را مقام نیست گذر کن که منزل است در زمره بندگان مخلص و اهل توجید ذاتی باید درآمد و در جنّت ذات مسکن باید ساخت (رزقنا الله و ایالم).

١- ل : جزويه .

۲- گ : چنانکه .

۳- آ، ب، ل: به کشوف شود . ن: منکشف شد .

۴- ب: جنانك تجرست.

٥- ب : ندارد . ۶- ل : ساكن .

٧- ل : سرخ .

۸- ب : برگ ۴۱ ب، ت : برگ ۳۹ الف .

٩- گ : به ظلمات كفيره مثل كفر و حق كفره (و حق كفره در حاشيه آمده است).

۱۰- آ ، ل : **ه**يبت .

۱۱- ل : عظیم، ت : ندارد . ۱۷- آ ، ت : صور .

۱۳- ل: برگ ۳۲ الف.

۱۴- آ ، ب : ندارد.

 ١٥ - فوائع الجمال ، ص ٢ و بذل الجهد مضبوط بطرق الاول تقليل الغذاء بالتدريج فأن مدد الوجود و النفس و الشيطان من الغذاء فاذا قل الغذاء قل سلطانها .

۱۶- آ: هر که ، ل: که تصحیح از روی ن ، ب .

از وی (۱) بگریزم (۲) .

و اين سخن نزديك است به اين حديث (٣) ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم (٣) :

« مَا مَلِئُ وَعَاء شَراً (گ) (٥) مِنْ بَطْنِ آدَمي (٤) » (٧)

و قـوای (۱۰) طبیعیه که مود عه (۱۰) است در جگر از برای (۱۰) تدبیر غذا لشکر شیطان است پس اگر حظ وافر (۱۱) بابد از غذا ظلمات شدیده بر قلب استیلا آرد و خواب و کلالت حواس و کدورت پیدا شود (۱۲) و اگر نیابد (۱۳) ظلمات کمتر باشد یا نباشد. لاجرم قوای (۱۲) طبیعیه محتاج نباشد در هضم غذا به استیباع قوای (۱۵) دیگر ، پس مانع فکر صواب نیاید و عقل را از (۱۶) تصرفات در مُدرکات او عاجز (۱۷) نگرده و از مرتبه نباتیه اهل غذا و رتبه شهوانیهٔ حیوان خلاص شود (ت) و از نجت آیت (آ: برگ ۴۶ الف):

« أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أُضَلُّ (١٨) » خارج باشد و از تهدید آیت :

١- آ، ب ، ت ، گ : ازو. ل : آن كس .

٢- غزالى ، احباء علوم الدين ، ج ٣، ص ٢٧: ان الشيطان يجرى من ابن آدم يجرى الدم فضيقوا مجارية بالجوع و ذلك لان الجوع يكسر الشهوة و مجرى الشيطان الشهوات و لأجل اكتسناف الشهوات للقلب من جوانيه قال الله تعالى اخبار عن ابلس لأقعدن لهم صراطك المستقيم (ص ٢٨) ثم لآتينهم من بين ابديهم و من خلفهم و عن ايانهم و عن شمائلهم .

۳- گ : نزدیك به این حدیث است .

۴- ل : ندارد ، ت : صلعم . ۵- گ : ص ۴۱۱.

۶- ل ، ن : ملان . گ : آدمی ملان .

۷- از حاشیه ب برگ ۴۱ ب یعنی پُر نشود هیچ (خلا) از بطن از روی شر. ابن ماجه ، ج ۲، ص ۴۰ سیم الدین ، ج۲، ص ۴۰ سیمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۹۱ (من حدیث المقداد بن معدیکرب).

٨- ل ، ن : قري ، ت : قري ، ٩- ل : موعود.

۱۰- ن : ندارد . ۱۱- آ : وافره .

۱۲- آ ، ب ، ت ،گ : آید . ۱۳- آ : نیامد ، ت ، گ : نباید .

۱۴- آ : قوت . گ : قوى . م ۱۵- آ ، گ، ت : قرى.

۱۶ - ب : ندارد. ۱۷ - آ ، ب : حاجز.

۱۸ - قرآن مجید : ۷ (سوره الاعراف) : ۱۷۹ . برگ ب : حاشیه برگ ۴۱ ب.

یعنی کافران همچو جانوراند بلکه کمتر ازیشان و نزد اهل تحقیق هرچه ادراك حقایق و معارف ندارند که موجب قربت است به حق چشم و از کار و فهم به استماع و معتبر نیست بل هم اضل ، چو شیطنت که موجب بُعد است به سبب فساد عقاید و کثرت مکاید در ایشان موجود ، ت : برگ ۳۹ ب .

« ذر هُمْ يَا كُلُوا وَ يَتَمَتُعُوا وَ يُلْهِمِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (١) ». (٢) بيرون آيد (٣) (٢) .

و اما (۵) فرق میان وجود و نفس و شیطان در حال مشاهده آن است که وجود به صورت ظلمات (۶) شدیده نماید (۷) در ابتدای سلوك و چون اندکی صفا بابد به شکل ابر سیاه بنماید و اگر سریر سلطنت شیطان پدید آید به صورت ابر سُرخ نماید و چون حظوظ به تمامی فانی (۸) شود و حقوق بماند (۱) و (۱۰) صفا به کمال رسد ، فلاجرم وجود به مثل (۱۱) ابر سپید (۱۲) بنماید و بدایت کشف بصیرت از این صفت پدید آید (۱۳) .

و اگر نفس(۱۳) منکشف شود ، کَبُود غاید به رنگ آسمان و او را جوششی(۱۵) باشد (ن)(۱۶) مثل جوشش آب از چشمه .

١- أ : تعلمون .

۲- قرآن مجید ۱۸۵ سوره الحجر) : ۳. ب : برگ ۴۱ ب حاشیه یعنی بگذار ایشان را که بخورند و برخورداری گیرند و مشغول کند ایشان را امیدهای دراز پس زود بُود که بدانند آنچه ما گفتیم .

۳-گ: امن یابد (به جای ببرون آید).

۲- ب: برگ ۲۲ الف.

0- ت ، ل : ندارد . ع- ب ، ت ، گ : ظلمت .

٧- گ : نماند .

۸- و ن : صافی.

۹- آ، ب: ننوشته . ۱۰- ب، ت، گ: ندارد.

۱۱- آ، ب، ت، ل، گ : مثل . ۱۲- گ : سفید.

١٣- نجم الدين كبرى، فوائح الجمال ، ص ٣. الفرق بين الوجود و النفس و الشيطان في مقام المشاهده : الوجود ظلمة شديدة في الأول فإذا صفا قليلاً تشكل قذامك بشكل الغيم الأسود . فاذا كان عرش الشيطان كان أحمر فإذا صلح و فني الحظوظ منه و بقي الحقوق صفا و ابيض مثل المزن .

14- فواتع الجمال ، ص ٣. و النفس اذابدت فلونها لون السماء و هو الزرقه و لها نَبَعانُ كُنبعان الماء من أصل الينبوع فإذا كانت عرش الشيطان فكأنها عين من ظلمه و نار و يكون نبعانها . فواتع الجمال ، م ٢٥ النفوس ثلاثة النفس الامارة بالسّوء و هي نفس العامه ، تكون مظلمة ، فإذا وقع فيها الذكر كان الذكر مثل الراج الموقد في البيت المظلم فحينئذ تصير لوامة لأنها تبصران البيت ملآن من نجاسة و كلب و خنزير و فهد و غر و حمار و ثور و فيل و كل شئ مذموم في الوجود ثم تجتهد في إخراجهم عن هذا البيت بعد ان تلطخت بأنواع النجاسات و تجرحت من أنواع السباع فتلازم ذكر الحق و الإنابة حتى ليظهر سلطان الذكر عليهم فيخرجهم ثم تقرب من المطمئنة فلاتزال تجتهد في جمع أثاث البيت حتى يتزين البيت بأنواع المحمودات فتتحلى فيها و يصلح البيت لنزول السلطان فيه فيزل فإذا نزل فيه السلطان و تجلى الحق اطمانت . ١٥ - گ : جوشي (به جاي جوششي).

۱۶- ن : برگ ۱۰۶ ب.

خلاصة المناقب

و چون نور ذکر در نفس امّاره بدرخشد (۱) آن به شکل چراغ افروخته در خانه تاریك بنماید ، و لوامه گردد ، و خانه وجود را از نجاست و کلب و خنزیر و پلنگ ویوز (۲) و حمار (ل) (۲) و گاو و پیل و غیر این از مذمومات پاك گرداند به استعانت (۲) حق و ذکر دایم ، و علامت نفس امّاره در حال انکشاف آن است که دایرهٔ بزرگ سیاه از پیش روی پدید آید (ت) و باز ناپدید گردد (آ: برگ ۴۶ ب) و دیگر باره پدید آید مثل ابری که از کرانهای وی (۵) اندك (۹) گشادگی (۷) باشد همچو هلال که بنماید و طرفی از وی درمیان زمان ابر بُود . و بعد از لوامعی (۱) مثل آفتاب سرخ پدید آید از رخ راست و کاه از بالای سر و این نفس لوامه عقل است (۱) .

و علامت نفس (گ) مطمنه آن است که مثل (ب)(۱۲) دایره چشم (۱۲) بزرگ(۱۲) از پیش روی پدید آید و نور از وی می پاشد(۱۵) و بعد از مدّتی به تدریج معلوم شود که آن دایره(۱۶) روی سیّار است و روی نیز دروی(۱۷) فانی شود و بعد ازان روی سیّار نفس مطمئنه باشد و گاه بُود (۱۸) که او را بغایت دور بیند چنانکه میان او و میان دایره نفس مُطمئنه

۱- آ ، ب ، ت : درفشد. ل، ن ،گ : برسد.

٧- آ : بوزينه . ٣- ل : برگ ٣٢ ب.

10.

۴- ل : بداستفائت . ٥- ب : كرانه ري، ت : برگ ۴۰ الف .

۶- ب : اندك اندك . ۷- ت ، ن : گشاده ای

۱۰- گ : پس از آن عبارت و از مقابل گوش و گاه گاه ، نبز آورده.

۱۱- فوائح الجمال، ص ۲۶ و اعلم أن للنفس الأمّارة علامة في المشاهدة، و وهي دايرة كبير تطلع من قدامك مسردة كأنها قير، ثم تفنى، ثم تطلع من قدامك كأنها غيم، ثم تطلع و قد انكشف من حافاتها شئ كالهلال يبدر طرف منه في اثنا الغيوم، ثم تكون هلالا ثم إذالامت نفسها فتطلع من الخدّ الأيمن كأنها شمس حمرا بجدالخد حرارتها و تارة تكون بخداء الأذن و تاره بخدا الحبة و تارة فوق الرأس و هذه النفس اللوامة و هي العقل (ص ۲۶) و امّا النفس المطمئنية وهي انها تطلع تارة قدامك مثل دايرة اليبوع الكبير فتفيض منها الأنوار و تارة تشاهدها في الغيبة دايره وجهك من نور صافية مثل السجنجل المعقول، و هذا إذا صعدت إلى الوجه و فني فيها الوجه فيكون وجهك حينئذ هي النفس المطمئنة و تارة تشاهد ها بعيدة عنك في الغيبة و بن دائرتها ألف منزل لودنوت من واحد منها احترقت.

۱۲ - ب، برگ ۴۲ ب، گ: ص ۴۱۲ . ۱۳ - آ، ب، ت، ل، گ: جشمه .

۱۴- ل : بزرگی .

۱۵- آ، ب: ندارد، ت: نباشد.

۱۶- ن: ندارد.

۱۷- آ، ل، گ : درو

۱۸ - ت ، ل : باشد.

هزار منزل ناری (۱) باشد و اگر به یك نقطه ازان منازل نزدیك شود بسوزد.

« و بدان که در نهایت سیر در وجود سیّار دوایر پدید آید چنانکه در (۱) دایره نوریهٔ دو چشم و یکی دایره نور حق که (۱) بین الحاجبین ظاهر شود و این دایره را نقطه نباشد به خلاف دایره های چشم که درمیانه نقطه دارند و گاه باشد که دایره در نقطه فانی شود و نقطه باقیه (۱) بود فَحَسب (۵) ».

و (۶) دایره روح که از مقابل (۷) بینی(ت) پیدا شود (آ: برگ ۴۷ الف) و نور زبان مدّور نُبود بلکه رش محض بُود و گوش را دو نقطهٔ نوریه باشد (۸) که از ورای دوایر (۱) عینین ظاهر (۱۰) شود و عجایب وجود سیّار را حصر (۱۱) ممکن نباشد والله أعلم .

و اگر تحت دیو بُود مثل چشمهٔ ظلمانی ، ناری اندك جوششی بنماید و بدان که فیضان نفس بر وجود است زیرا که تربیت وجود ازوست و اگر نفس را تزکیه به کمال رسد(ل) (۱۲) بسی خیرات بر وجود افاضه کند چنانك بسیاری از شرور (۱۳) افاضه می کند در زمان عدم کمال تزکیه (۱۳) .

و شیطان گاه باشد که به شکل زنگی دراز بالایی (۱۵) (ب) (۱۶) پیش روی معنی پدید آید در (۱۷) صورت مُهیبه (۱۸) و طالب آن بود که در وجود سالك در آید پس سالك باید در دل خود بگوید که : (۱۹)

« يَا غَيَاثُ الْسُتَغِيثِينَ اغْثني »

۱- آ، ب، ت: تاري. ۲- آ: ډر.

۳- ن : ندارد. ۴- ب : باقی .

⁰⁻ فواتع الجمال ، ص ٢۶ و أعلم أن في الوجه دوائر تظهر في نهايات السير ، منها دائر تا العينين من نور تظهر في كل ملتفت يمينا و شمالا و دائرة نور الحق تظهر من بين الحاجبين و العينين و هذه الدائرة لا نقطة في وسطها بخلاف دائرة العينين فغي و سطها نقطه و ربحا تفني دائره العينين في النقطه قتبقي النقطة و نفتي الدائرتان و دائرة الروح و هي تظهره بخداء الانف و نور اللسان ليس له دائرة الما هو نور (ص ٢٧) مطلق ورش محض لا دايرة فيه ولا دائرة لنور السمع و الحا ذلك نقطتان من نور تظهران ورا دائرتي العينين .

۶- آ، ب: ندارد ۷- آ: مقابله، ب، ك: كه مقابل، ت: برگ ۴۰ ب.

۱۷ - ل : برگ ۳۳ الف . ۱۳ - گ ، ل ، ن : شرور را (به جای شرور).

۱۴- فوائع الجمال ، ص ۳ . و فيضان النفس على الوجود و تربيته منها فإن صفت و زكت أفاضت عليه الخبر و إن أفاضت عليه الشر فكذلك فبت منه الشر .

١٥- آ، ب: بالا. ١٥- ب: برگ ٤٣ الف. ١٧- ب: بر. ١٨- آ: مهبه.

١٩- گ : لبس سالك بايد كه در دل خود بگويد.

تا او (۱) فرار غاید » (۲)

« ای دوست بدان که انسان به شیطان بیناست و شیطان به انسان و جامهٔ انسان به جامهٔ شیطان دوخته است و اگر انسان جامهٔ خود را (۳) از جامهٔ شیطان جدا کند چشم شیطان کور گردد و برهنه شود و بی جامه باشد (۴) ، قَالَ النّبی صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلّم .

« الْإِيْمَان عُرْيان وَ لَبَاسُهُ التَّقُورَى (٥) »

لیکن هم به انسان (آ: برگ ۴۷ ب) بُود (۶) زیرا(۷) که مکان خود را می داند و دایم طامع (۸) بُود در اضلال(ت) انسان و گاه باشد که به انسان (۱۰) مَلاَعبه کند (۱۰) و مُصافَحه و مُعَارضه (۱۱) کند تا لعنتی بروی متوجه شود از سالك و لیکن (گ) (۱۲) باید که با وی (۱۳) بازی نکند و او را (۱۲) گاچ [محتملاً ماچ] نزند و با او مُعَارض نشود (۱۵) و سخن نگوید که او به آن قوی گردد و کار دراز شود ، بلکه از حق تعالی استغاثه می کند (۱۵) دایم (۱۷) زیرا که به توکل و (۱۸) گفتن :

« يَا غِيَاثَ الْمسِّتَغَيْثِينَ أَغْثَنِي (١٦)»

٢- فوائع الجمال ص ٣، و الشيطان نار غير صافيه ممتزجة بظلمات الكفر في هبئة عظيمة و قد بتشكل قدامك كأنه زنجى طويل ذو هيئة عظيمة يسعى كأنه يطلب الدخول فيك و اذا طلبت منه الانفكاك فقل في قلبك : يا غياث المستغيثين أغثني فانه بغرعنك.

٣- ل ، گ ، ن : ندارد .

۴- یعنی انسان برهنه است و پوشش او به (تقوی است بیشتر عبارت آب زده) قب: ابو طالب مکی ،
 قوت القلوب ، ج ۱، ص ۲۱۷ ، ج ۲، ص ۵. غزالی، احباء علوم الدین ، ج ۱، ص ۱۲. کنز العمال ،
 ج ۶ ، ص ۲۱۸.

٥- ب: حاشيه برگ ٢٣ الف.

فوائح الجمال ، ص ٧٣ و اعلم انه يبصر بك و تبصريه و ثبابه مخبطة بشيابك فإذا فصلت ثبابك من ثبابة عمى بصره و تعرى عن ثبابه و نيز فوائع الجمال ، ص ٨٠ ... انّى رابتُ ثبابى مخبطة بثبابه البدن بالكمام بالاكمام فقلت له شبة العاجزا لمستجبر عن طريق النجاة : بماذا ينجو الانسان عنك ؟ فقال لا ينجوعي حتى يفصل ثبابي عن ثبابه و القلوب عن تزعات الشبطان .

۶- آ : ندارد. ۷- ل : ندارد.

۸- آ : طالع. ۱- گ، ل، ن : سالك، ت : برگ ۴۱ الف. ۱۰- گ : كند.

۱۱ - آ : مصافه و معارضه . ب : مسافعه و معارضه . ل : مصافعه معارضه . گ : مصافعه .

۱۷- گ : ص ۴۱۳ . ۱۳- به او : گ : با او، ت : ندارد.

۱۴- فقط ن : وی را . ۱۵- آ، ب : معارضه نکند . ۱۶- ب : استعانت می نماید .

۱۷ - آ : ندارد. ۱۸ - ل : ندارد .

۱۹- ب: برگ ۴۷ ب: ای فریاد رس فریاد رسندگان بکن . فریاد رس مرا.

١- آ : او را قرار .

او فرار کند (۱) و انقطاع (۲) حاصل آید. (۳)

« و فرق میان آتش ذکر و آتش شیطان آن است (۳) که آتش ذکر صافی بود و سریع الحرکة بود و زود سوی (۵) بالا(۶) (ن) (۷) متصاعد گردد (۸) و وجود را خفت (۱) و وقار و انشراح حاصل آید و آتش شیطان تیره و با دُود و تاریکی آمیخته باشد و بَطِی الحرکة بود و وجود را ثقل و ضیق و ترضض (۱۰) پدید آید (۱۱) ».

و بعضی از (۱۲) اهل (ب) (۱۳) علم ذکر کرده اند که چون حضرت آدم و حوا عَلَیْهما (۱۲) السّلام از بهشت به دنیا آمدند ابلیس لعین ، خنّاس کنین (۱۵) را به حضرت أم البشر حاضر آورد (ل) (۱۶) در حالتی که ابو البشر غایب(۱۷) بود التماس نمود که این فرزند را (۱۸) محافظت بنمای و خود برفت چون حضرت آدم علیه السّلام (۱۲) آمد از حوا پرسید(ت) که این (آ: برگ ۴۸ الف) کیست ؟

جواب (۲۰) گفت(۲۱) که فرزند ابلیس است.

۱- آ ، ل ، ن : او را فرار کند . ب : او فرار غاید .

٢- گ : ل ، ن : الغظام .

٣- فوائح الجمال ، ص ٣ غير أنه يدرى أينما تكون فيكون معك فيطمع فيك و ربا يصفك و يريد معاملتك و ملاعبتك و معارضتك و لعنتك إياه فإن لعنته أو صفعته او كلمته كلمك وصفعك و قوى من اللعنة و طال أمره معك و مهما سكت عنه و صفعك فلم تصفعه و انكلت على الحق انغظم عنك (ص ٩) و ما صفعك و مهما قلت : يا غياث المستغيثين أغثنى ا بقلبك استغاث بربه و هرب عنك .

۴- گ : ل : این است . ۵- ت ، ن : زدیسوی . گ : په سوي .

۶- ب : ندارد . ۷- ن : برگ ۱۰ الف.

۸- آ : تعایند غاید ، ب : سری تصاید غاید .

٩- ل ، ن : خفت ، ب : خفّت فوائع الجمال ، ص ٢ : خفة .

۱۰- ن: ترخض ، ل: ترحض، ت: ترضيض.

1۱- فوائع الجمال ص ۴: الفرق بين نار الذكر و نار الشيطان ان نبران الذكر صافية سريعه الحركة و الصعود الى الفوق و نار الشيطان فى كدرو دخان و ظلمة كذلك بطية الحركة و كذلك يفرق بين النارين بطريق الحالة فإن السيار إذاكان فى ثقل عظيم و ضيق صدر و قد تعذر عليه الذكر و لا ينطلق له القلب و لا ينشرح له الصدر و كأن أعضاء و كات تُرض رضاً بالحجارة و هو يشاهد النّار المظلمة فهى نار الشيطان و ان كان السيار فى حفة و وقار و شرح صدر و طيبة قلب و طمأنية و هو مع ذلك يرى ناراً صاعدة صافيه مثل ما يشاهد أحدنا النّار فى الحطب اليابس نيران الذكر فى فضاء الصدر.

۱۷- ل : ننوشته . ۱۳- ب : برگ ۴۳ ب. ۱۴- ل : آدم علیهما السّلام و حوا .

۱۵- ل : لعین به جای کنین . ۱۶- فقط ن : حاضر نبود نوشته . ۱۷- ل : برگ ۳۳ ب .

۱۸ - گ ، ن : مرا . ۱۹ - گ : چون آدم حاضر آمد، ت : برگ ۴۱ ب . ۲۰ - ل : حوا .

۲۱ - ن : داد (به جای گفت).

۱۵۴

آدم گفت که (۱) چرا نگاهداشتی که (۲) دشمن ماست. آدم (۲) خناس (۳) را چهار (۲) پاره کرد بر قلهٔ چهار کوه نهاد (۵) و چون (۶) غایب شد آدم (۷)، ابلیس حاضر آمد و از حال خناس پرسید حوا صورت حال خناس در جواب تقریر کرد (۸). ابلیس آواز داد (۱): یا خناس فی الحال خناس پدید آمد به همان هیئت(۱۰) اول و ابلیس برفت و آدم بیامد(۱۱) و پرسید که این چه حال است ؟ حوا (۱۲) صورت آن حال باز گفت ، آدم خناس را بکشت و بسوخت و خاکسترش(۱۳) را در آب روان انداخت و چون آدم (۱۲) غایب شد(۱۵) ابلیس باز آمد و از حال خناس پرسید و حوا آنچه دیده بود در جواب باز گفت ابلیس آواز داد که یا خناس (۱۶) علی الفور خناس حاضر شد و ابلیس غایب گشت .

«و آدم به عادت بیامد ۱۷۱) و (۱۸) پرسید که این چه امر عجیب است ؟ لاجرم حوا آن حال غریب را تقریر کرد و آدم را غیرت زیادت شد . پس خناس را بکشت و بپخت و بخورد و غایب شد ، آنگاه ابلیس بیامد و از حال خناس پرسید حوا جواب (ب) ۱۹۱۱) تقریر (آ: برگ ۴۸ ب) کرد و ابلیس آواز داد که یا خناس ، لاجرم از سینهٔ (۲۰) آدم آواز (۲۱) داد که (۲۲) لبیک پس (۲۳) ابلیس گفت (ت) ای فرزند مکان (۲۳) شریف یافتی باید که (گ) (۲۵) هرگز (۲۶) از آنجا انتقال نکنی که مقصود از این مکر همین بود (۲۷)» .

١- ل ، ن : كلمه و كه ، ننوشته . ٢- گ : كه او . ٣- آدم صفى . ۴- ل : به چهار

۵- گ : بنهاد . ۶- ل : کلمه « چون » ندارد. ۷- آ ، ب ، ت : کلمه آدم ننوشته .

۸- ل : گفت (به جای در جواب تقریر کرد).

٩- آ ، گ : آواز داد که . ١٠- ل : هبات . ١١- ل : آمد . ١٢- ب : ندارد .

۱۳- آ ، گ : خاکستر را ، ب : خاکسترش را ، ل ، ن : خاکستر او را . ۱۴ - گ : آدم صفی .

۱۵- ل: برفت . ۱۶- گ « یا خناس » در حاشیه صفحه نگاشته شده است .

۱۷ - ب ، ل ، ن : سعادت بیامد . گ : به سعادت بیامد .

۱۸- ل : ندارد. ۱۹- ب : برگ ۴۴ الف . گ : حوا جواب گفت .

-٢٠ آ ، ل ، ن : دل . گ : از دل آمد ، ت : ندارد .

۲۱- ل ، ن ، گ : جواب داد . ۲۱- گ : ندارد.

۲۳ - گ : ندارد، ت : برگ ۴۲ الف . ۲۰ ل : مکانی . ۲۰ - گ : ص ۴۱۴ .

۲۶- ب : از و ای فرزند تا هرگز ، را ندارد.

۲۷- برای این حکایت رك به :

عطار : الهي نامه ص ١٠٢، حكايت حوا و خناس :

حکیم ترمذی کرد این حکایت ز حال آدم و حوا روایت که بعد از توبه چون باهم رسیدند ز فردوس آمده کنجی گزیدند (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

لاجرم خنّاس ديوى است (١) كه دايم درون (٢) فرزندان آدم باشد و دفع نشود الأبه ذكر و استعاذه (٣)، قَالَ اللّهُ تَعَالَى :

(بقبه یاورقی از صفحه قبل)

مگر آدم بکاری رفت ہیرون یکی بچه بُدش خنّاس نام او چو آدم آمد و آن بچه را دید که او را از چه پذرفتی ز ابلیس بکشت آن بچه را و پاره کردش چو آدم شد ، دگر بار آمد ابلیس درآمد بچه او پاره پاره چو زنده گشت زاری کرد بسیار چو رفت اہلیس و آدم آمد آنجا برنجانید حوا را دگر بار بکشت آن بچه را و آتش بر افروخت همه خاکستر او داد بریاد دگر بار آمد اہلیس سیه روی چو شد زنده بسی سوگند دادش که نتوانم بدادن سر به راهش **بگفت این و برفت** و آدم آمد

ہر حوا رسید اہلیس ملعون به حواً دادش و برداشت گام او زحوا خشمگین شد زو بپرسید دگر باره شدی مغرور تلبیس به صحرا بردش ر آواره کردش بخواند آن بچهٔ خود را به تلبیس بهم پیوست تا گشت آشکاره که تا حوا پذیرفتش دگربار بدید آن بچهٔ او را همانجا که خواهی سوختن ما را دگر بار و زان پس ہر سر آن آتشش سوخت برفت القصه از حواً به فریاد بخواند آن بچهٔ خود را ز هر سوی که بپذیر و مده دیگر ببادش چو باز آیم برم زین جایگاهش زخناسش دگر باره غم آمد

> بگفت این و بکشت آن پچه را باز بخورد آن قلبه با حوا بهم خوش دگر بار آمد ابلیس لعین باز چو واقف گشت خناس از خطابش چو آوازش شنید ابلیس مکار مرا مقصود آن بودست مادام

پس زان قلبه ای زان کرد آغاز و ز آنجا شد بکاری دل پر آتش بخواند آن بچه خود را به آواز بداد از سبنه حوا جوابش مرا گفتا میسر شد همه کار که گیرم در دورن آدم آرام

این نوع روایات محتملاً از اسرائیلیات به عقاید مسلمین ترویج یافت رك به : دائرة المعارف اسلامیه تحت و ابلیس ».

۱- ب : دیری است . گ : دیو است .

٢- آ، ن ، گ : بر دل ، ب : در درون.

٣- ل : اشتغال به حق . ب : ندارد . النووى ، ج ٥ ، ص ۴۲ ، كنزالعمال ، ج ١ ، ص ۶۳ .
 التعوذ من الشيطان.

« قُلْ أُعُوذُ بِرَبِ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَه النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسُواسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسُوسُ فِي صُدُوْرِ النَّاسِ مِنَ الْجَنَّة وَ النَّاسَ » (١) .

وَ قَالَ النَّبِي (٢) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمَ (ل) (٣)

109

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لينفع خَرْطُومَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ إِنَّ ذَكَرَ اللَّه خنس وَ إِنْ غَفَلَ التَقَمَ قَلْبُهُ » (٣).

اکنون بدان که (۵) در وجود کلی شیاطین (۶) باشند و اول شیطان مطلق است که او (۷) مظهر جلال مطلق بود و دوم شیطان مقید(۸) است که او مظهر اسم المضل بود و نام او ابلیس است و جمیع شیاطین مُضله اولاد او باشند .

نقل است (۱) که هر روز هزار شکم فرزند از او بیابد (۱۰) و در هر شکمی هزار فرزند(۱۱) بود و کیفیت اِزدَواج او این است که (۱۲) ذکر خود را در دُبر خود استعمال می کند(۱۲) .

به روایتی آمده است که در یك ران او ذکر است و در ران دیگر او فرج است که است که است که است که است که است که است (آ:برگ ۴۹ الف) که او بیضه می نهد در زمین (۱۵).

۱- در آ: عوض آیات تا آخر سورة را دارد و در ب الی آخر سورة نوشته و آیات از روی . ل، ن: نوشته قرآن مجید: ۱۱۴ (سورة الناس) (حاشیه برگ ۴۴ب) یعنی بگوای محمد که باز داشت خواهم به خدا و مردمان و پادشاه مردمان و خدای مردمان (آب زده) سرکش آن که وسوسه کند در سینه های مردمان از یری و آدمی .

۲- ل : ندارد ، ت : علیه السّلام . ۳- ل : برگ ۳۴ الف.

۴- ب: حاشیه برگ ۴۴ الف یعنی شیطان می نهد بینی خود را بر دل فرزند ابن آدم که اگر یاد کند خدای را واپس شود و اگر غافل گردد می بندد. تدلیس ابلیس ترجمه تلبیس ابلیس ، ص ۳۳. کنز العمال ج ، ، ص ۶۳. ابوالحسن علی : مقالات اسلامیین ، ص ۱۰۹۸ و بل یدخل الی قلب النسان بنفسه حتی یوسوس فیه (ص ۱۱۰) و قال قائلون ان الشیطان یدخل فی قلب الانسان مبعرف ما یرید بقلبه . احباء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۷ (الحدیث ابن ابی الدنیا فی کتاب مکاید الشیطان و ابونعلی الموصلی و ابن عدی فی الکامل و صعه) ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۶۸ و قال مجاهد فی قوله تعالی من شرالوسواس الجناس قال هو متسبط علی قلب الانسان فاذا ذکر الله خس و اذا غفل انسط علی قلبه و قال عکرمة الوسواس محله فی الرجل فی فواده . و نیز رك به : ولی الدین رازی : مشکوة قلبه و قال عکرمة الوسواس محله فی الرجل فی فواده . و نیز رك به : ولی الدین رازی : مشکوة المصابیح ص ۱۹۸، (عن ابن عباس) سهروردی : عوارف المعارف ، برگ ۲۸۷ الف . الشیاطین اولاد المیس و کلهم فی النّار . خواجه عبدالله : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۱، ص ۱۴۴ .

0- ۱، ل، ن: ندارد . ب: بدانکه . ۶- ل: شیطان . ۷- ن: ندارد . ۸- گ: مقیده .

۹- آ: ندارد. ۱۰- گ: بیاید . ۱۱- گ: ندارد . ۱۲- گ : بدان که .

۱۳ - گ : کند (به جای می کند). ۱۴ - ل : ندارد. ۱۵ - ل ، ن : ندارد.

و در حدیث آمده است که درمیان زمین و آسمان (۱) تختی نهاده است (۲) (ت) و (ابلیس) بر آن تخت نشسته و هر صباح اولاد خود را درمیان مردم می فرستد تا ایشان را بر معاصی داعی باشند . و چون شبانگاه شود (۳) به نزدیك (۴) او آیند(۵) پرسد از هر یك که (۶) هر کس را بر چه معصیت (ب) (۷) داشته اند و ناگاه (۸) یکی گوید که کسی را (۱) از (۱) تحصیل علم دینی و کسب معرفت یقینی مانع آمدم(۱۱) او را در کنار گیرد و کار او را از کارهای دیگر بزرگتر دارد.

و سوم (۱۲) شیطان جزوی است (ن) (۱۳) که ذکر کرده شد (۱۳) و بدان که هر نار و نور باطنی که داعی بُود به عالم سفلی شیطان بُود پس آمّانی و غَضَبات نَفسیه از اعمال شیطان (۱۵) باشد زیرا که امنیه و غَضَبیّهٔ (۱۶) هوائیه (۱۷) نتیجه شعلهٔ (۱۸) نار طبیعیه بُود . فرد (۱۱)

تا کنی (۲۰) یك آرزوی خود (۲۱) قام در تو صد ابلیس زاید والسلام

و چون سلطنت شیطان به دوام ذکر معدوم شود نار نور ذکر در خانهٔ وجود در افتد و قایل «اَنَا(۲۲) وَ لاَ غَیری » گردد پس اگر در خانه هیزم بود بسوزد و آتش باشد(۲۳)

۱- گ : مبان آسمان و زمین .

۲- ان ابلیس یضع عرشه علی الماء ، مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۱۶۷. تلبیس ابلیس ، ص ۳۲. بحار الانوار،
 ج ۲ ، ص ۳۶۷ ، ت : برگ ۴۲ ب.

٣- ن ، گ : ندارد . ۴- ب : ندارد .

٥- ل : روند ، ن : ندارد . گ : بيايند . ۶- گ : « از هر يك كه » ندارد .

٧- ب : برگ ۲۴ الف . ۸ گ : و و ناگاه ، ندارد.

۹-گ: و که کسی را یا ندارد.

۱۰- ب ، ن : ندارد.

١١- آ ، ب : او را مانع آمد ، ل : مانع آمده .

۱۲-گ : سبم . ۱۳-ن : برگ ۱۰۷ ب .

۱۴- ب ، ل : ندارد . ۱۵- ب ، ل ، ن : شیطانیه .

۱۶- آ، گ: غضبه . ۱۷- ب، گ: هریه .

١٨- ب : شمله . ١٩- آ، گ : نظم ، ت، ل : بيت ، ن : ندارد.

۲۰ ب : ندارد . ل ، گ : گر .

۲۱- آ: ندارد.

. ١١: ١-٢٢

۲۳- ل : بَاند ، گ : باشند .

(گ) (۱) و اگر ظلمت باشد روشن گرداند و نور بود و اگر نور باشد « نُورَ عَلَى نُورِ(۱) » گردد و همه باطلها دور گردد (آ: برگ :۴۹ ب) زیرا که ذکر حق است و صفت حق است (۳) پس معنی خطوط و مُبتّی (۲) حقوق گردد و این خطوط اجزای (۵)(ل)(۶) زایده است که از اسراف (۷) حاصل آمده است ، لاجرم آتش ذکر این حاصل را بسوزد.

و همچنین اجزا (۸) که از (ت) لقمه های حرام وجود گیرد سلطان ذکر آن وجود را فانی گرداند و ذاکر و مذکور در خانه دل مصاحب شوند که (۱) :

وأنَّا جَلَيْسُ مَنْ ذَكَرَني (١٠) ،

لاجرم بعد از تزکیهٔ نفس از دواعی شرور اخلاق ذمیمه نفور کرده (۱۱) تصفیهٔ قلب واجب باشد و قلب صوری گوشت پارهٔ صنوبری (۱۲) (ب) (۱۲) شکلی (۱۲) باشد در (۱۵) پهلوی چپ قال النبی (۱۶) صکلی اللهٔ عکیه وسکم :

« إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لَمْخُعة إِذَا صَلَحَتَ صلع بِهَا سَائِرُ الجَسَد (١٧) وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بها سَائِرُ الجَسَد الأوَ هي القَلْب (١٨) »

۱-گ: ص ۴۱۵.

..نور ۽ ندارد.

٧- قرآن مجيد : ٢۴ (سورة نور) ٣٥ ، ت : از وگرداند ... تا

۳- ل : ندارد. ۴- ل : مبنی . ۵- ب : اجرا.

٩- گ: كه قال الله تعالى.

۶- J : برگ ۳۴ س.

-۱۰ فوانع الجمال ، ص ۷۴ ، الذكر نار لا تُبتّى و لا تَذَر ، فإذا دخل ببتاً ، يقول : أنا و لا غيرى ! و هو معانى لا إله الا الله فإذا كان فى الببت حطب أحرقه فكان ناراً و اذا كان فى الببت ظلمة . ابن ماجه ، ح ٢ ، ص ٢٩٤ ، الله فإذا كان فى الببت و المسابيع ، ص ١٨٨ ، (عن ابى هريره) اتحافات السنية ، ص ٢١. كان نوراً فأفناها و نور الببت ، و إذا كان فى الببت نور (ص ٥) لم يكن ضدًا له بل ذلك النور ايضاً ذكر و ذاكر من المذكر فيصطحبان جميعاً نُور عكى نُور الذكر حق وصفة حق يُغنى الحظوظ و مُبقى الحقوق . فلا مضادة ببنهم و الحظوظ اجزاء زايدة و وجودية حصلت من الإسراف ، فتقع فيهن نار الذكر فتفيدهن ، و كذلك الأجزاء الحاصلة من لقمات الحرام ، يقع فيها سلطان الذكر فيفيدهن و أما الاجزاء الحاصلة من الحلال فلايدله عليهن لأنها حقوق . براى حديث قب : ابن ماجه ، ج ٢ ، ص ١٢٤٤ . مشكوة المصابيع ، فلايدله عليهن لأنها حقوق . براى حديث قب : ابن ماجه ، ج ٢ ، ص ١٢٤٤ . مشكوة المصابيع ، فلايدله عليهن لأنها حقوق . براى حديث قب : ابن ماجه ، ج ٢ ، ص ١٢٤٤ . مشكوة المصابيع ،

۱۱- آ ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد.

۱۲- ب: آب زده مرصاد العباد ، ص ۱۰۷.

۱۶ - ل ، ن : قال . ب ، گ : کلمه و النَّبي، ندارد . ۱۷ - ل ، في حسد.

۱۸- احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ ، نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۵. بلوغ المرام ، ص ۳۰۲. اسرار القلوب ، ص ۲.

(بقیه پاورتی به صفحه بعد)

و قلب معنوی که روح آن (۱) قلب صوری است بعضی(۱) انسان را باشد بعد از تبدیل وجود ، قَالَ اللهُ تَعَالَی:

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبُ ، (٣) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

« أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورِا يَمْشَى به في النَّاس » (١)

و بعضى را نباشد زيرا كه در تبديل وجود نكوشند ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« إِنَّكَ لاَ تُسمعُ الْمُوتَى ، (٥)

و بدان که دل را ده اسم معروف است : (۶)

......

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

بدانکه دل را صورتی است و آن ،آن است که خواجه علیه السکلام آن را مضغه خواند یعنی گوشت پاره که جملهٔ خلایق راست و حیوانات راست گوشت پارهٔ صنوبری در جانب پهلوی چپ از زیر سینه و آن گوشت پاره را جانی است روحانی (ص ۱۰۸) که دل حیوانات را نیست دل آدمی را هست . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۷.

۱- ل : این . ۲- ب ، ل ، ن ، گ : بعضی از . آ : بعضی

٣- قرآن مجيد : ٥٠ (سورة ق) : ٣٧.

۴- قرآن مجید : ۶(سوره الانعام) : ۱۲۲، ب : حاشیه برگ ۴۵ الف یعنی آنکه دل او مرده بُود به سبب کفر ، وی را زنده گردانیم به نور ایمان که ایمان حیوة دل است و کرامت کنیم بروی نوری که بدان نور میان مردم این حال برود یعنی درو یقینی پیدا آید .

0- قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل) : ۸۰ ب : حاشیه برگ ۴۵ الف بعنی تو نتوانی که بشنوانی مردمان را و چون توانی شنوانیدن کسی را که روی گردانیده است .

9- نجم الدّین رازی: مرصاد العباد، ص ۱۰۹ دل را هفت طور و هفت وادی قسمت کرده شد طور اول را صدر گریند و آن معدن گوهر أسلام است ص، ۱۹۰. هر وقت که از گوهر اسلام محروم ماند معدن ظلمت و کفرست من شرح بالکفر صدر (سوره النمل) و محل و وساوس شیطان و تسویلات صدر است. طور دوم را قلب خوانند و آن معدن ایمان است کَتَبَ فی قُلُوبِهم الایمان (و محل نور عقل است که فَتَکُونَ لَهُم قُلُوب یَعْقُلُون بِها (سوره حج) (سوره المجادله) و طورسیم: شفاف است و آن معدن محبت و شفقت بر خلق که قَدشَفَقها حَبًا (سوره یوسف) و محب خلق از شفاف نگذرد . و طور چهارم: را فُواد گویند که معدن مشاهده و محل رؤیت است که ما گذب الفُواد مَارای (سوره النجم) و طور پنجم: را حَبُة القلب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است و خاص آن راست محبت مخلوق در آن نگنجد . طور ششم: را سویدا گویند که معدن مکاشفات غیبی و علم لدّنی است و طبع حکمت و گنجینه خانه اسرار الهی و معراسماء و علم آدم الاسماء کلها (سوره بقره) آن است که دروی انواع علوم کشف شود که ملاتکه ازان محروم ماند. طور هفتم: رامهجة القلب گویند آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است و معروم ماند. طور هفتم: رامهجة القلب گویند آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است و معروم ماند. طور هفتم: رامهجة القلب گویند آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است و طهور غیب الغیوب است .

(١) قلب (آ: برگ: ٥٠ الف). (٢) فُواد و

(٣) جَنان و (۴) شَغَاف و

(۵) حَبَّة القلب كه داعى خير باشد (۱) و (۶) بَال و

(۷) خَلَد و (۸) صَدر (۲) و

(۹) مَشهَد (۳) و (۹)

و از هر اسمی در مقام خودش کار دیگری(۴) آید چنانکه انتباه و تُفَکِّر و بصارت و هدایت و علم و معرفت و یقین از قلب (۵) آید و قناعت و تَوکُّل و تفویض و فراست و شکر و خشوع و تقوی از فُوأد برخیزد (۶) و تستیر (۷) احوال از جَنان (۸) و زهد و ورع و محبت و غیرت (۱) و شفقت و صلابت از شَفاف پیدا (۱۰) آید و خوف و رجا و ندامت و صبر از حبّة القلب ظاهر گردد.

و قلوب چهار نوع است :

- (١) أُجُورَ (١١) كه قلب مؤمن باشد و
- (٢) أَسْوَدُ كه قلب كافر باشد (١٢) و
- (٣) أغلف (١٢) كه قلب منافق باشد و (ل) (١٣)
- (۴) مُصَفّع (۱۵) (ب) (۱۶) که قلب مُتَردد (۱۷) است.

قَالَ النَّبِيُ (١٨) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

ر القُلُوبُ (۱۹) أَرْبَعَة قَلْبُ أَجْوَد (۲۰) فِيه سِراج يَزْهَرُ فَذَلِكَ (۲۱) قَلْبُ الْمُومِن وَ قَلْبُ أَسُودُ مَنْكُوسْ فَذَلِكَ قَلْبُ اللَّهِمِن وَ قَلْبُ أَسُودُ مَنْكُوسْ فَذَلِكَ قَلْبُ الكَافِر ، وَ قَلْبُ أَعْلَفُ (۲۲) مَرَبُّوطْ عَلَى فَلَاَفِهِ (۲۲) فَذَلِكَ قَلْبُ (۲۲) الْمُنَافِقِ وَ مَنْكُ وَلَا مُصَفِّحُ (۲۵) فَيْه إِيَّانُ وَ نَفَاقَ فَمَثُلُ الْإِيْمَانِ فَيْه مَثَلُ الْبَقْلَة يَمَدُّهَا السّماءُ الطَيْبُ وَ مَثَلُ الْبِيْمَانِ فَيْه مَثَلُ الْبَقْلَة يَمَدُّهَا السّماءُ الطَيْبُ وَ مَثَلُ

١- آ : بود . ٢- آ، ن : صدور . ٣- آ، ت ، ن ، گ : شهيد.

۴- آ ، ب ، گ : کار دیگر ، ل : کاری دیگر .

0- قلب مبدء است برای همه قوتها (کتاب مبدأ و معاد : محمود شهابی)، ص ۱۰۹.

۶- ل ، ن : خبزد. ۷- آ : تستر . ۸- گ : از جنان باشد.

۹- فقط ن: ندارد . ۱۰- ل : بدید .

۱۱- ل ، ن : ابو طالب مكي : قوت القلوب ، ج ١ ،ص ١٤٩: اجرد .

۱۲- ن : است. ۱۳- ن : اخلف ، ب، ت ، گ : اغلق . ۱۴ - ل : برگ ۳۵ الف.

١٥- گ : مصفح. ١٥- ب : برگ ۴٥ ب. ١٧- گ : متردده .

۱۸ - ب : ندارد ، ل ، ن : رسول الله. ۱۹ - گ : القلب. ۲۰ - ل ، ن ، گ : اجرد.

۲۱ ـ اغلق. ۲۲ ـ گ : اغلق.

۲۳ - ب : خلاقه ، گ : علاقه . ۲۴ - آ : ننوشته . ۲۵ - گ : تصفع.

النَّفَاقُ كَمَثْلُ الْقَرْحَة يَمَدُّهَا الْقَبِعُ (١) (گ) و الــصَّدِيْد فَأَى مُدُّتَيْنِ غَلَبَتْ حِكَمَ لَهَا (٢) (آ: برگ ٥٠٠) وَ فِي آخَرِ (٣) ذَهَبَتْ بِهِ (٣) »

و قلب را دو روی باشد و آن روی که به طرف نفس دارد « خلد» نامند و آن روی که به جانب سر دارد و بدان عزم سر سر دارد « فواد » خوانند .

و بعضی مقام سر را (۵) آسفل از روح نهاده اند و بعضی اعلی (۶) از روح (ت) و بعضی گفته اند که سر را وجودی (۷) نیست به استقلال چنانکه روح و نفس و قلب را لیکن چون نفس (ن) (۸) به کمال تزکیه برسد روح از گدورت نفس خلاص (۱) یابد و به مقام (۱۰) قرب رجوع (۱۱) کند و دل نیز از غایت اتساع و ارتضاع (۱۲) متابع روح (۱۲) گردد و از مقام خود ترقی غاید و به سبب این ترقی صفت صفیا از صفای دل حاصل کند و چون این صفت صفیا بر سالکان پوشیده (۱۲) ماند (۱۲) عاند (۱۵) نام آن سر نهادند و چون روح نیز وصف اصفی (۱۶) حاصل کرد بعد از عروج و آن (۱۲) وصف اصفی بر سالکان پوشیده مجاند نام آن « سر » کردند (۱۸) پس هر که این (۱۲) صفا از دل (۲۰) یافت گفت: (ب) (۲۱) « مقام سر اسفل از روح است (۲۰) ».

۱- آ : الفتح ، گ : يمد الفتح ، گ ، ص ۴۱۶ ،

٢- ابو طالب مكى : قوت القلوب ، ج ١، ص ١٤٩ عليه حكم له ها .

۴- قب: كنز الجمال ، ج ۱ ، ص ۶۲ . غزالى : احياء علوم الدين ، ج ۱، ص ۱۰۲۸، ج ۳، ص ۱۱. ابو طالب مكى : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۶۹. سهروردى - رشيد احمد، ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۱۴. آ ، ب : ندارد.

۷- آ، ب، ت : وجود. ۸- ن : برگ ۱۰۸ الف.

۹- گ : خلاصی ۱۰- آ، ب : به مقام ، ن : مقام .

۱۱- گ : عروج . ۱۲- ل : ندارد.

۱۳- ل : متابع روح ندارد . ۱۴- ب : نوشبده .

۱۷ - ن : او (به جای آن). ۱۸ - ن : کرده اند (به جای کردند) ل : نهاده اند .

١٩- گ : آن .

٧٠- گ ، ت : روح (به جای دل).

۲۱- ب ، برگ : ۴۶ الف .

۲۲ - ل : روح و دل است ، ب : اسفل است از روح .

۲۳ - آ : ندارد و از روی ب ، ن نوشته شده . ۲۴ - ل : او

۲۵- برای این مضمون رك به : سهروردی : عوارف المعارف (اردو ترجمه از رشید احمد)، ص ۵۱۸.

و این فقیر از حضرت (۱) سیادت شنودم (۲) که گفت (۳) :

سر الطف از روح و روح اشرك است (۴) از سر زيرا كه قيام سر به روح است .

و بعضی گفته اند (آ: برگ ۵۱ الف) که هر کسی (۵) را سه روح باشد و لیکن کسی بُود که (۶) چهار روح دارد و کسی بُود که پنج روح (۷) بود و کسی بُود که شش روح (ل) (۸) و بعضی هفت روح و بعضی (۱) هشت روح (ت) و بعضی نُه روح و بعضی ده (۱۰)روح به عدد ارواح افلاك زیرا که اجسام افلاك ده باشد ، پس ارواح افلاك هم ده باشد . قَالَ اللهُ تَعَالَى :

« تلك عَشَرَة كَامِلة (١١١) »

و قلب به مثابهٔ مشکوهٔ بُود و روح نباتی به مثابهٔ زَجَاجه و روح حیوانی به مثابهٔ فتیله و روح نفسانی (۱۲) به مثابهٔ روغن و روح انسانی به مثابهٔ نور و روح نبوی به مثابهٔ نور ، نور و روح قدسی نور آن مجموع بُود .

فرد (۱۲)

دل زنور و جان ز نور و نور ایمان هم زنور هر سه نور ارجمع (۱۲) گردد(۱۵) بنده خواند یا غفور

....

١- ل : جناب . ٢- آ ، ب : شنود .

٣- ن : گفتند ، ل : كلمه و گفت ، را ندارد.

۴- آ، ب: ننوشته . گ : مرا لطف است از روح و روح اشرف از.

٥- ل ، آ ، ب : كسى را ، ن : كس را .

۶- گ : که او را (عبارت و اورا تا کسی بود که » در حاشیه صفحه آمده .

٧- ب : ندارد. ٨- ل : برگ ٣٥ ب .

۹- ب : بعضی را (به جای بعضی)، ت : برگ ۴۴ ب . ۱۰- آ : بود .

١١- قرآن مجيد ٢ : (سورة البقره) : ١٩۶.

براى اين مطالب رك به : نجم الدين رازى : مرصاد العباد ، ص ١٣٧.

روح حبوانی به فتح حای حطی و سکون تحتانی بخاری است لطبف که از لطافت اخلاط در دل به حسب امتزاج مخصوص متکون می شود به واسطه شرائین به اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حبات و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و شمیمه و تولید حاصل شود به قول معلم و محققان و حکما یك روح واحدست که در هر محلی و مظهری از او صورتی و اثری پیدا می شود چنانکه اگر به دماغ رسد نفسانی گویند و گر به جگر رسد طبعی نامند به حسب ظاهر قول اطباء (فرهنگ آنندراج) .

۱۲- روح نفسانی آنچه از روح حبوانی به دماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و این روح مفیض حس و حرکت می شود و قوت نفسانی بدان قایم باشد و مراد بدین روح نفس ناطقه است (فرهنگ آنندراج).

۱۳ - آ ، گ : نظم ، از ن : افتاده ، ل : ببت . ۱۴ - آ ، ن ، ل : نوران . ۱۵ - آ : کردند .

و به حقیقت بدان که (۱) وجود سالك واحد است امّا به حسب اتّصاف (۱) آن واحد به اوصاف و ارتسام برسوم و انقلاب در اطوار طبقات سبعهٔ باطنیه اسامی کثیره بروی اطلاق کرده شد (۳) و منشأی قلب صوری آن ذره بُود که مُسْتَخْرَج (۴) است از ظهر آدم در روز میثاق (۵).

و منشأی (۶) قلب معنوی آن فایده باشد که آن ذره استفاضه (۷) کرده است (ب) (۸) از فیض ربّانی (گ) (۱) در وقت استماع خطاب مُستَظاب (۱۰) « اُلستُ بِربِّکُمْ (۱۱) » فلاجرم آن ذره تخم درخت قالب آمد ، و آن فایده مُستفاده (۱۲) (آ: برگ ۵۱ ب) از فیض ربّانی تخم درخت روح و (۱۲) قلب گشت(۱۲) و ثمرهٔ این روح (و) قلب ایمان فطری آمد(ت).

قَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ (١٥١ وَ تَعَالَى :

« أُولئكَ كَتَبَ في تُلوبهمُ الإيْمَانَ (١٤) »

و این کتابت به قلم توفیق اقرار است به ربوبیت که:

﴿ وَ أَيُّدَ هُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (١٧) ﴾

و این روح تأیید (۱۸) ثمرهٔ ایمان کسی باشد در وقت توفیق اختیار آن و عمل صالح به آن لاجرم چون درخت روح و قلب (۱۹) از (۲۰) تأیید ربانی آب حیات یافت و ثمرهٔ روح (۲۱)

۱- آ، ب: ندشته.

۲- ب کلمه: د اتصاف ، را ندارد.

۳- ل : باشند . ۴- ب ، آ ، گ : مستخرحه . ۵- ل : ندارد .

۶- گ : منشا (به جای منشای).

۷- آ: استفاله ، ب: استفاده ، ل: اسفار ، گ: که استفاده کرده است.

۸- ب : برگ ۴۶ ب.

۹-گ : ص ۴۱۷.

١٠- ب: مستطال

١١- قرآن مجيد : ٧ (سوره الاعمران) : ١٧٢.

۱۲- ب: مستفاده .

۱۳ - آ ، ب ، ل : ندارد .

۱۴- نجم الدّين رازى : مرصاد العباد ، ص ٥ ، ت : برگ ۴٥ الف.

۱۵- ب، ت، ن، ل: كلمه و تبارك و ، را ننوشته .

۱۷-۱۶ قرآن مجید ۵۸ (سوره المجادله) :۲۲، برگ ۴۶ ب حاشیه یعنی ایشانند . که ... (آب زده) در دلها ایشان.

١٨- ب : تائبدي . ١٩- ب ، آ : قالب و تصحيح از روي ، ل ، ن .

۲۰- گ : آب تابید ربانی بافت . ۲۱- ب ، ت ، گ : رو*حی*.

پدید آورد ، استعداد (۱) وصلت به شجره طببة که کلمه (۲) « لا إله إلا الله » است حاصل کرد پس از این شجره ثمرهٔ وحدت ظاهر گردد (۳) چنانکه :

أنَّا الْحَقُّ (١) و

سُبْحانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي وَ

ليس في الجُبْتي سَوَى الله وَ

انسلَخْتُ مِنْ جَلدي (٥) كَمَا تَنْسَلَخُ الْحَيَّةُ مِنْ جِلدِهَا فَإِذَا انَا هُوَ اللَّه وَ أَنَا مِنَ اللّه بِمَكَانِ إِذَا كُنْتُ بِهِ فَأَنَا هُوَ.

و از تبدیل وجود (ل)(۶) تبدیل(۷) ذوق پدید(۸) آید بلکه هر چه از جمیع موجودات صادر است از سالك مستعد قبول ثمرهٔ این شجره طیبه صادر شود و سبب حصول این معانی استغراق وجود است در معانی حقیقی ذکر که از شرك خفی خلاص (ن) یافته باشد و هر ذکر که (۱) قلب انسان بر آن(۱۰) مطلع باشد ملاتکهٔ (ب) (۱۱) حفظه نیز آن ذکر را (۱۲) بدانند پس (آ: برگ ۵۲ الف) شرك خفی هنوز باقی باشد (۱۳) (ت)و چون ذکر از شعور ذاكر غایب شود به واسطهٔ غیبت ذاكر در مذكور ، لاجرم ذكر(۱۲) او (ن) (۱۵) از

۱- ل: ندارد. ۲- آ، ت، گ: کلمه طیبه . و تصحیح از روی ب ، ن . ۳- ل: کرد . ۴- غزالی : احباء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۲ فضایح الباطنیة ، ص ۱۰۹ الحسین منصور الحلاج الذی صاحب لاهل اطلاقة کلمات من هذا الجنس و یستهدون بقول انا الحق و بما حکمی عن ابی یزید البسطامی انه قال سبحانی سبحانی ، ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۱۱: قد کان ابو یزید بقول سبحانی ما اعظم شانی . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۷۸ ، جنید گفت ما فی الوجود ما سوی الله ابو یزید گفت سبحانی ما اعظم شانی . و نیز قب : رسالهٔ فریدون ابن احمد سپهسالار ، ص ۶۲ . اسرار التوحید ، ص ۳۷ و شیخ ما می گوید پس فی جبتی سوی الله .

ب: حاشیه برگ ۴۶ ب.

این کلمات متصوفه است انا الحق یعنی منم خدا

و سبحانی ما اعظم شانی یعنی تسبیع می گویم خود را که بزرگ است کار من .

و لیس فی جبتی سوی الله یعنی نیست درجبه من جز خدا و انسلخت یعنی بیرون آمدم من از پوست خود چنانچه بیرون می آید ما را [آب زده] و انا من الله مکان من از خدا به مکانی و به منزلی ام که چون تو باشی من (ناخوانا) من او باشم .

0- گ : خلدی . ۶- ل : برگ ۳۶ الف . ۷- ل : تبدل .

۸- ت، گ ، ل ، ن : حاصل (به جای پدید) فوائع الجمال فی تبدیل الذوق ، ص ۱۸ و الذوق سببه تبدیل الوجود ، والأرواح ، و الذوق هو الوجدان بما یأتیك ، و یدخل فی هذالتبدیل تبدیل الحواس .

۹- ل : ندارد . محال : آن کسی . ۱۱ - ب : برگ ۴۷ الف . ۱۲ - آ ، ب ، ن : ندارد .

۱۳ - ن : بود (به جای باشد)، ت : برگ ۴۵ ب. ۱۴ - ب : ذاکر . ۱۰ - ن : برگ ۱۰۸ ب.

فارضة المناقب

شعور حفظه نيز غايب گردد.

ای دوست بدان که وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است ، پس هر وجودی که منکشف شود از فوق او وجود دیگر (۱) باشد که این وجود فایق آصفی از آن وجود بُود تا غایتی که به وجود حقیقی حق تعالی کبریاء ه (۱) مُنْتهی گردد و در هر (۱) وجودی ازان (۱) وجودات چاهی فاید و لیکن در بدایت از بالای سر پیدا شود و بعد (۵) ازان از پیش روی و بعد ازان از تحت و (۹) در این حال در قعر چاه نور سبزی (۷) بیند و این نور سبز علامت انتهای وجود حادث سیار و ابتدای وجود قدیم باشد و چون نیك (۸) احتیاط کرده شود چاههای انواع وجود هفت باشد.

و وجود نیز منحصر بُود (۱) در هفت عدد کلی که در تحت هر وجودی از (۱۰) وجودات کثیره (گ)(۱۱) متنوعه باشد و سَبْعیت (۱۲) آسمان و زمین از این سر است (۱۳) فلاجرم هر جزوی که صافی گردد آیینهٔ جمال نمای کلی خود شود و از هر ذره ای از ذرات کاینات اذواق کثیره یابد.

و لیکن (آ: برگ ۵۱ ب) هر چه داند و بیند و یابد در ابتدای سلوك(ت) باید که به شیخ خود مشاورت(۱۲) کند در غیبت(۱۵) تا شیخ آن را تعبیر(۱۶) کند ، تا آن (ب)(۱۷) غایتی که باطن او(۱۸) قوی گردد و آنچه به او رسد به ذوق حال خود بداند و طریق دانستن آن مختلف است (۱۸) (ل)(۲۰) زیرا که چون معانی در صور بنماید گاه باشد که از کیفیت آن صورت معنی آن را (۲۱) بداند(۲۲) و گاه باشد که آن صورت به نطق در آید و (۲۲) بیان کند که او صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح ده که آن صورت کدام در آن در میکن نیز

۱- ن : دیگری ، ل : وجودی دیگر . ۲- آ : بیاض. ۳- ن : ندارد .

۴- ن ، ل کلمه و از ، ننوشته ، ت : ازان وجود است. ۵- آ : کلمه و بعد ، را ندارد.

٤- ب : و ليكن ٧- ل، گ : نوري سبزي ، ل : جاهي (چاهي) . ٨- ل : نيكي. ٩-ت ، ل : باشد .

۱۰- گ : ندارد . ۱۱- ص : برگ ۴۱۸. ۱۲- ل : وسعت (به جای وسعبت).

۱۳- فوائع الجمال ، ص ۹ . و أنواع الوجود تنحصر في سبعة و انحصار اعداد الأرض و السماء في السبعة اشاره إلى هذا . ۱۴- ل ، ن ، گ : مشورت ، ت : برگ ۴۶ الف. 10- آ، 1 ، 2 : غيب. 18- آ، 1 ،

۱۶ - ۱۰ با ب ۱ ت با ۱۵ با ت مصیر، ۱۰ ب برگ ۱۰ ب با ۱۸ ت ا ۱۹ - آ : باشد ، ب : بود . ۲۰ - ل ، برگ ۳۶ ب .

۲۴- ت : گاه باشد ... تا ... بوده ، ندارد.

۲۵- ل : باشد . گ : آتبه .

باشد.و آن قابل (۱) غیبی(۲) شاید که از روحانیان (۳) باشد و شاید که از اولیاء بُود ، و شاید که از انبیاء باشد (۳) و شاید که حق تعالی لطف نماید و به آن مسکین متحیر از ورای حجاب خطاب فرماید ، چنانکه:

این تُرابِ قدم (۵) کوی آن قدیم (۶) تعالی کبریا ، ه ، که به نام جعفر است ، شبی در بدایت سلوك سر نیاز به حضرت بی نیاز بفرستاد (۷) و عجز خود از وصول به سرادق قدیر قدیم عرضه داشت (۸) به تأوهات (آ: برگ ۵۳ الف) سوزان و عبرات روان (۱۹) ناگاه حضرت قدیم قدیم از ورای حجاب (۱۰) هستی به این (۱۱) (ت) عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی (۱۲) فرمود که (۱۳) « مَطْلُوبُكُ نَفْسی » و از ذوق ایس خطاب جعفر گشت مثل کاسه (۱۲) برسر آب و نور الدین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهّاب (ب) (۱۵) .

و وقتی دیگر در خاطر (۱۶) شهوتی خطور کرد و (۱۷) ناگاه ندامتی در عقب آن غلبه غود و سر آن ندامت چنان جذب (۱۸) کرد(۱۱) که غیبت به حاصل آمد و حق تعالی(۲۰) در آن غیبت خطاب مُستَطاب فرمود (۲۱) (ن)(۲۲) که :

« لاَ إِلَى الْجَلَالِيَّاتِ أَمَرْ نَا وَ لاَ عَنِ الْجَمَالِيَّاتِ نَهِينَا (٢٣-٢٣) »

و بعد از آن چندان باران(۲۵) الطاف ایزدی از آسمان (ل)(۲۶) قلب علوی برزمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزاران(۲۷) ازهار و گلهای معانی بی شمار در آن زمین

۱- ل : ندارد . ۲- ن : ننوشته.

۳- آ، ل، ن: روحانیات. روحانی آدمی و پری و بعضی می گویند که روحانی آن را گویند که مجرد روح باشد بغیر جسم مثل فرشتگان و پریان وغیره، روحانیان جمع فارسی است (فرهنگ آنندراج).

۴- گ : بود (به جای باشد). ۵- ب ، ت : اقدام .

۶- آ : قدیر. ۷- گ : بفرستادم . ۸- ن : داشتم. ۹- ل : ندارد . ۱۰- آ ، ب : آن .

۱۱- ل ، ن ، گ : با این ، ت : برگ ۴۶ ب . ۱۲- ل : بی نیاز.

۱۳- ن : بفرمود ، گ : « که » ندارد. ۱۴- ن : کاسهٔ . ۱۵- ب : برگ ۴۸ الف .

۱۶ - آ : په خاطر ، ن ، ل : خاطر ۱۷ - ل : ندارد. ۱۸ - ل : لذت

۱۹ – آ ، ب : کلمه و کرد » را ندارد. ۲۰ – آ، ب، ت : کلمه و حق تعالی » را ندارد.

۲۱- گ : بفرمود .

۲۲- ن: برگ ۱۰۹ الف. ۲۳- آ: لهينا.

۲۴ از حاشبه برگ ۴۸ الف یعنی نه سوی جلالیات کسی را فرمودیم و نه سوی جمالیات کسی را بازداشتیم . جمالك فی كل الحقایق (محو شده) و لیس له الاجلالك نهینا (محو شده) .

۲۵ - ب: ندارد . ۲۶ - ل : برگ ۳۷ الف.

۲۷- گ : هزاران هزار ، ن : هزاران هزاران (به جای هزاران هزار). ل : به هزار هزار .

بشكفت مثل انوار بهار بلكه اخلص ازان هزاران هزاران هزار بار زادَه (۱) الله تَعَالَى إلى يَوْم الدّيْن وَ جَعَلَه (۲) منْ زُمره المُخلصيْنَ بمُحَمّد وَ آله أَجْمَعيْن .

ای دوست بدان که حضرت (ک)(۳) شیخ ابو الجناب قدس اللهٔ سره در فوائع الجمال (۴) آورده است که آنچه سالك در واقعه بیند از نفس و شیطان و ملك (آ: برگ ۵۳ ب) و ارض و سماء و عرش و کرسی و غیر آن باید که تصور نکند که خارج اوست بلکه(ت) از درون (۵) اوست و با اوست (۶) و اگر راست بیند آن همه عین اوست (۷) ».

پس در باطن خود اذواق افعال و اصوات آن همه بیابد چنانکه هم (۸) شیخ ولی تراش(۱۰) قدس اللهٔ (۱۰) سره در فوائح الجمال فرموده(۱۱) است که در وقت سفر کربلا در راه به درویشی ملاقات کردم که از درون او (۱۲) آواز مرغان می شنودم پس بروی انکار کردم و بعده پرسیدم که این چه حال است ؟ گفت خیر و مبارك باشد. إن شاء الله (ب)(۱۲) تبارک(۱۲) و تعالی از این حال چون دو روز بگذشت ، مرا نیز حق تعالی به آن مقام رسانید و متعجب گشتم ازان آوازهای خوش دلکش پس انگشت حیرت به دندان (۱۵) حیرت بگزیدم که صیحات آن درویش (۱۶) صحیحه بوده است پس من چرا انکار می کردم ؟ این آوازها

۱- آ، ب : زاد، ت : ذات . ۲- ب : جمله . ۳- ص : برگ ۴۱۹.

۴- تصنيف حضرت نجم الدين الكبرى كه لقب وي ابوالجناب نيز هست .

0- ن : درون است ، ت : برگ ۴۷ الف. ۶- ن : به او .

٧- فوائح الجمال ، ص ٣٢.

و أعلم ان النفس و الشيطان و الملك لبست أشياء خارجة عنك بل أنت هم و كذلك السماء و الأرض و الكرسى لبست أشياء خارجة عنك ولاالجنة و النّار و لا الموت و الحياة إنما هي أشياء فيك ، فإذا سرت و صفوت تبينت ذلك إنْ شاء الله.

۸- ل: ندارد.

۹- شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیرقی و لقبش کیری و کنیتش ابو الجناب بود و شیخ ولی تراش نیز از
 القاب آنجناب است و وجه تسمیه ابن لقب آن است نظر مبارکش بر هر که افتادی به مرتبه ولایت رسیدی
 رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۸۳ .

۱۰- آ ، ت : ندارد . ۱۱- ل : آورده .

۱۷- كربلا، بالمد و هو الموضع الذي قتل فيه الحسين بن على في طرف البريّه عند الكوفة معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۲۴۹. شوشتري : مجالس المؤمنين ، ص ۶۲.

۱۳- ب : برگ ۴۸ ب .

۱۴- گ : و تبارك ، ندارد . و انشاء الله تعالى رساندت و بعد از اين حال چون.......

۱۵- گ : ندامت به دندان ، ت ، ل : ندامت .

- ١٤ آ ، آن درويشي ، ن : آن .

۱۶۸

از وجود به واسطة اتصال اجر (١) است به اسم اعظم (٢) »

ازینجاست که نعرهٔ درویش اگر بلا اختیار باشد مبارك بُود ، و اگر به اختیار آید (۳) ، هنوز قدم او در مقام اخلاص نباشد و فرق بَیْنَهُما آن است که آواز مَقْهُور الاختیار مذاق حجرین (آ : برگ ۵۴ الف) متضادین دارد (ل) (۴) و مذاق رعد شدید (۵) که ناگاه شنوده شود (ت) و آواز به اختیار به حروف معروفه باشد (۶) پس اول طاهر (۷) بُود و مقبول قلوب اهل صفا و ثانی نجس باشد و مَرْدود قلوب اهل وفا (۸) ».

« ازینجاست (۱) که شیخ جُنید را قَدَّسَ الله سَره پرسیدند از صیحات ففرا ، جواب فرمود (۱۰) که آن صیحات اسم اعظم خدای است ، هر که منکر شود آن را و ناکار (۱۱) شود ؟ هرگز لذت صیحهٔ قیامت نیابد (۱۲) و فقرا به تکلف باید که (۱۳) در وقت تواجد « آخ » و « اخه » و « آخ » نگویند که اسم شیطان است بلکه « آه » و « وه » و « هی » گویند که اسم رحمان است ، پس اصوات جمیع (۱۲) اشیا ، ناشی بود از حیات مبذوره (۱۵) در صدور ایشان » (۱۲–۱۷).

1-2: اجز است . 1-2 فوائع الجمال ، ص 1+3 كنتُ أسمعها من فقير لقيته في طريق كربلاء فأنكرت عليه ذلك و سألته عنها فقال خيرا ، يكون إنَّ شاءَ الله هذا يكون مباركاً فقط و ما اجابني (ص 1+3) عا ورا ، ذلك لتضرّسله في عدم وصولي إلى ذلك المقام ، فلما كان بعد ذلك بزمان وصلتُ إلى هذا المقام و عجمتُ أعواد الصبحات الطبرية فعلمت أن صبحات الفقير كانت صحيحا فعضضت بنان الندمان و سبّحت شبه المتعجب الحيران و عند ذلك أعد عند الناس من المجانين الا عند الخبير بذلك (1+3) فهذه الصبحات و الزعقات الخارجه من القلوب من اتصالها بالاسم الاعظم . 1+3 ن : بود ، ل : كلمه و شديد كه را » ندارد . 1+3 ندارد ، ندارد ،

٨- فوائع الجمال ، ص ٧٠ : فهذه الصبحات و الزعقات الخارجة من القلوب من اتصالها بالاسم الأعظم إذا خرجت صافية خالصة عن شائبة الاختيار ، اما إذا خرجت من اختيار فتلك الصبحات لم تدخل بعد إيوان الإخلاص و الفرق بينهما أن الصبحة الخارجة عن غير اختيارها لها مذاق الحجرين اذا تصاد ما و انت غافل عن مبادى (ص ٧١) التصادم أو الرعد الشديد الصوت إذا سبع ، حتى يخاف على الأسماع منها من غير أن تجدأ و تذوق منها ابتداء في ذلك ... فاحدى الصبحتين طاهرة خارج السكون و الثانبة الاختبارية نجسة بنجاسة الربا و السمعة . ٩- ل : بوده . ١٠- آ : فرمودند، ت:فرموده اند .

فرد۱۱۱

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز (۱) (۳) (۳)

و هم شیخ نجم الدین الکبری قدس الله سره در فوائح الجمال فرموده (۲) است که چون وجود در ذکر مستغرق شود از هر جزوی آواز ذکر (۵) بشنود چنانکه آواز بوق یا آواز طبل ، و چون ذکر در (۶) اجزاء مقیم گردد آواز ذکر اجزا مثل آواز نحل (۷) باشد (۸)

و اول این آوازها از سر پدیده، آید و بعده از این آوازها مثل آواز آسیا (گ)(۱۰) و پای زدن اسب (۱۰) و آواز (آ : بسرگ ۵۴ ب) درخست (۱۲) که بروی باد (۱۲) قنوی وزد ، بشنود ، سر آن(۱۲) این است(ت) که آدمی مرکب بُود از ارض و سماء و آنچه درمیان هر دو باشد بلکه از همه چیز .

لیکن بعضی به طریق نقطه کتابت(۱۵) یافته است از قلم(۱۶) حق تعالی در وجود و بعضی به طریق اشکال (۱۷) و حروف بعضی به طریق حروف امّا نقطهٔ حق تعالی و اشکال (۱۷) و حروف او عاثل(۱۸) نقطهٔ خلق و اشکال و حروف ایشان نباشد پس آن آوازهای تسبیحات(۱۸) او عاثل(۱۸) وجود بُود تا سالك ذاكر آید به همه زبانها كه (ن) (۲۱) این از شرایط سلوك است

۱- آ ، گ : نظم ، ن : ندارد . ۲- کلیات عراقی ، ص ۱۲۴.

٣- ب: برگ ۴۹ الف .
 ۴- آ ، ت : آورده .
 ٥- گ : هر جزوی ذکری بشنود .

۶- ن و گ : کلمه و در ، را ندارد. ۲- گ : عجل .

٨- فوائع الجمال و فواتع الجلال ، ص ٢١ حينئذ ذكر الوجود فتسمع من كل جزء ذكراً كانه يُنفغ في لبوق او يضرب دبدبة و اذا استقام ذكر هن صار كرنة النحل و قبل الاستقامة يقع الذكر ولا في دائرة الرأس لأنها مصعدة .

فتجد فيه صورت الدبادب و الكوس و البوق ، و الذكر سلطان إذا نزل موضعاً نزل بدبادبة و بوقاته حتى رعا ينتهى الأمر إلى أن يُجن و يخاف عليه من إلموت و لكن الصادق لايضره ذلك ... (ص ٢٧) و ... و بعد هذه الاصوات ، اصوات الدبادب و البوقات ، تسع أصواتاً مختلفة مثل صرير السماء و درى الربح و صوت النار اذا تأججت و صوت الأرحية و خبط الخبل و المرَجْل و صوت أوراق الأشجار إذا هبت عليها ربع عاصفة و سر ذلك أن الآدمى مركب من كل جوهر شريف و وضبع هذه من الأركان و السماء و ما بينهما ، فهذه الأصوات إنه كاركل أصل و عنصر من هذه الجواهر.

٩- آ : امد (به جای آید). ١٠ - گ : ص ۴۲۰ . ۱۱ - آ : است . ۱۲ - ت، گ : برگ درخت .

۱۳ - گ : بادی . ۱۴ - آ ، ب : این آنست ، ت : ۴۸ الف. ۱۵ - گ : کتاب .

۱۶-آ، گ: کلمه و قلم ، را ننوشته . ۱۷- آ.ب ، ل : و باشکال . ۱۸- گ: ممثل (به جای ماثل).

۱۹- ب: صبحات . ۲۰- ن: از (به جای اجزا). ۲۱- ن: برگی ۱۰۹ ب.

۱۷۰

خلاصة المناقب

و اجزای وجود را اسامی عجیبه است چنانکه « ینبوع(۱) الانوار »(ل)(۲) و « مجموع الأسرار» و «کتاب العشق(۳) » و «کتاب الاشکال » و «کتاب العزایم (۴) » و غیر آن (۵).

«و لیکن در اول حال کتب معقوله نماید چنانکه قرآن و بعد ازان فهم آن به سر نزول کند و گاه فهم کند (۱) به سبب ظلمت وجود مُنسی و بعد ازان کتب مشکوله را (۱) به اشکال تربیع و غیر آن بیند ، و بعد از آن کتب مکتوبه به نقطه نماید، و فهم کند و بخواند و علم لدننی حاصل کند و اگرچه بعود وجود ناسی آید (ب) (۸) اما حلاوت فهم در قلب او باقی بُود و آن مورث شوق و ذوق (۱) و محبت و عشق گردد (۱۰). ر این نوع (آ: برگ ۵۵ الف) استغراق نتیجه ذکر لسان باشد به قوت تامه و بعد از این دری (۱۱) گشاده شود از بالای سر به سبب ذکر وجود (۱۲) و آتش ذکر و ظلمت وجود و آتش ذکر (۱۲) و حضرت قلب از آن در فرود آید بروی (۱۲) »

« و اول فتح بصیرت(۱۵) از بالای سر(۱۶) از(۱۷) بهر آن است(۱۸) که ذکر کلمهٔ طیبه است لاجرم به حضرت قدیم صعود(۱۹) کند و جهت هویت بالاست و جهت بالا بالای سر است.

١- آ : نبوع . ٢- ل : برگ : ٣٩ الف . ٣- گ : العشاق (به جاي العشق).

۴- آ: كتاب العرايم.

⁰⁻ فوائع الجمال ، ص ٣٣. ان في الغيب لكتبا الله عز وجل بعضها بالنقط مكتوبة و بعضها بالأشكال و بعضها بالحروف ولكن غير هذه العبارات ولها اسام عجببة مئل « ينبرع الابرار » و « مجموع الاسرار » ... و « كتاب العزايم » و « كتاب العشق » و « كتاب المهدى » و « كتاب العلمي » و « فرحة الابرار » و « كتاب السحر » و « كتاب العسق . و « كتاب السحر » و « البرهان الكبير » ، ص ٣٣ الاشكال، و فيه احكام نجوميه .

۶- آ ، ب ، ن : ندارد . ۷- آ : معقوله مشکوله ، ب ، ل ، گ : ندارد ، ن : مشکوك.

۸-ب برگ ۴۹ ب . ۹- ب : آب زده .

١٠ فوائع الجمال ، ص ٣٤ : نفى الأول يرى كتباً مكتوبة معترلة مفهومة كالقرآن ثم تقع إلى السر فقد يفهمها لظلام مظلم الوجود المنسى ثم يرى كتبا مشكولة أشكال التربيع و غيرها ، ثم كتبا مكتوبة بالنقط فيفهما و يقراء ها ، فيعلم العلم اللدنى ثم إذا عاد إلى الوجود نسيها و لكن تبقى حلاوة الفهم في قلبه ويؤمن بها و يورثه ذلك رغبة و شوقاً و محبة و عشقاً .

۱۱- ل : در . ۱۲- گ : ذکر و ظلمت وجود ...

۱۳- گ : و و ظلمت وجود و آتشی ذکر » ندارد.

١٤ فوائح الجمال ، ص ٢٣ . و بعد هذا يفتح الذكر بهاباً من فَرد الرأس قوارة شبة الدائرة فبنزل عليه
 من الفوق الظلمة ، ثم نار ثم خضرة و هي ظلمة الوجود و نار الذكر و حضرة القلب .

١٥- گ : باب (به جاي بصبرت).

۱۶ ل ، ن : سر بود . ۱۷ - ل ، ن : و از .

۱۸ - گ : این است . ۱۹ - فقط ن : صعود .

قَالَ اللَّهُ تَبَارِكَ وَ تَعَالَى ١١) :

« إِلَيْه يَصْعَدُ الكلمُ الطَّيّبُ وَ الْعَمْلُ الصَّالِحُ يَرَفَّعُهُ » (٣-٢)

و بعد از صُعُود ذکر بسی واردات روحانیه و انوار قدسیه حاصل شود در قلب تا بحدی که از آن مَمْلُو گردد. و این عطا که جزای (۴) صعود ذکر بُود (۵) برای آن است تا دل گشاده شود (۶) و از سر تا قدم از ایمان و ایقان و عرفان مُمْتَلی گردد و ذکر در دل افتد ۷-۱۸).

آواز (۱) ذکر در(۱۰) دل رقیق حزین طیب باشد مثل نالهٔ نحل (۱۱) و علامت وقوع ذکر در دل آن است که بیند(۱۲) چشمه از نور می جوشد در پیش او و در این حال بر(۱۲) پهلوی چپ اثری پیدا شود مثل اثر جراحت که نیك شده باشد (ل) ، (گ)(۱۴) و اثر آن باقی

۱- ب، ل ، ن: کلمه تبارك و تعالى را ندارد. ت ، گ : « تبارك » ندارد.

۲- قرآن مجبد : ۳۵ (سوره فاطر) : ۱۰.

۳- ب : حاشبه برگ ۴۹ ب .

یك كلمه (آب زده) سوی محل قبول رضا بدی زود كلمهٔ توحید و عبادات خالصه برسید از (محوشده) كلمهٔ توحید را با سوی (ناخوانا) كه آنجا جز حكم خدا نافذ نبود و مرادان كلمه توحید است ای لا اله الا الله و مراد از عمل عبادت خالصه ، پس رافع كلمه باشد و مرفوع عمل لانه لا یقبل عملا الا من موحد و قبل الرافع الله و المرفوع العمل ، ای العمل الصالح یرفعه و قبه اشاره الی آن العمل یوقف علی الرفع و الكلم الطیب یصعد بنفسه و قبل العمل الصالح یرفع العامل و پشر ... (ناخوانا) ای من اراد احضر فلیعمل عملا صالحا فانه هو الذی یرفع العبد ... (ناخوانا) و نزد اهل تحقیق مراد از كلم طیب نفوس صافیه اندكه پاك كند از خبائث طبایع و ذاكر اند مبثاق توحید خود را ... (آب زده) صالح رافع آن جسس علیا است وی حضرت ذات او بتزکیه و تجلیه و سوی غیر فلاجرم متصف بصفات عزت شود و می تواند كه مراد از كلم مذكور حقیقی از توحید اصلی ات باشد چه پاك است از توهمات و محتملات و عمل الصالح بمقضاء یرفعه دون غیره .

فوائع الجمال ، ص ٢٣. و الها يفتح الباب أولاً من فوق الرأس لأن الذكر كلمة طببة تصعد إليه بذاتها ، وجهة الهوية الفوق ، فود الرأس فتصعد كلمة الطيبة إليه و الحق يجازية بالفصل و الرحمة من الواردات الروحانية و الأنوار القدسية .

٨- فوائع الجمال ، ص ٢٣ . و الحق بجازية بالفضل و الرحمة من الواردات الروحانية و الأتوار القدسيه فيملؤه من فوقه إلى قدمه امنا و ايمانا و رغبة و شوقا و محبة و ايقانا و إتفاقا و عرفانا فيمتلئ و عند ذلك ينطلق القلب و يرغب الى الرب جل جلاله عند الصحة الذكر في القلب .

٩- ل از : (به جاى آواز). أ : ندارد.

۱۰- گ : در ندارد . ۱۱ - فرانع الجمال ، ص ۲۳ و ذكر القلب يشبه انّه النحل الاصوت رفيع مشوش ولاخفي شديد الخفاء. ۱۲ - آ ، ب ، ت : ندارد .

۱۳ - ل : در . ۱۴ - ل : برگ ۳۹ ب. گ : ص ۴۲۱ .

۱۷۲

مانده و این اثر به سبب انفتاح جنب (۱) است به فتح ذکر ، پس این اثر متابع (۲) عمل ذکر باشد و دایر شود در اعضا و در این وقت عروج یابد (۲) به محاضر (آ: برگ ۵۵ ب) حق تعالی (۴) ».

و ابتدای استغراق ثانی از این زمان (۵) بُود و به سبب استغراق ثانی از مقام ذکر لسانی (۶۱) نزول کند (۷۱) به مقام ذکر جنانی لاجرم (ب) (۸۱) ذکر او استغراق او بُود در مذکور (ت) وجدانی (۱۱) و علامت این حال آن باشد که اگر ذاکر ترك ذکر کند ذکر ترك او نکند پس ذکر حروف بُود ذکر لسان و حضور معنی آن ذکر جنان (۱۰۱) و غیبت ذاکر از (۱۱) حضور آن در مذکور سر دان (۱۲) و چون رجوع کند به جانب حضور و فهم هرآینه نازل (۱۳) ذکر او به درجهٔ دیگر » (۱۲).

و فرق میان حال و مقام ۱۵۱) و وقت آن است که حال زاد و شراب و مرکب است و بی این سه سفر کعبه از جهل مُرکب است زیرا که استطاعت به حال باشد

١- ب : جنت .

٢- ل : منافع . ٣- فقط ن : بايد (به جاى يابد).

۴- فوائح الجمال ، ص ۲۳. و من علامات وقوع الذكر في القلب أن تشاهد من قدامك ينبوعا (ص ۲۴) ينبع نوراً سريع النبعان يجد إليه السبار طمانينة و يتخذ ها مؤنساً و من العلامات أن الذكر يقع الجنب الأين فيسم على الجنب مثل اثر الجراحة إذا اند ملت فتخرج منه أنوار الذكر ، ثم يدور ذاك الوسم بخداء عمل الذكر على القلب . و حينئذ يعرج به إلى المحاضر ، محاضر الحق .

٥- فقط ن : زمان .۶- و ب : لسان.

۱۰- ل : چنان . ۱۱- گ : اگر (به جای از). ۱۲- ل : سروان . گ : در مذکور ذکر سردان .

۱۳- ل : نازل شد ، گ : نازل باشد.

۱۴- فوائع الجمال ، ص ۲۴ ، و من علاماته أنك إذا تركت الذكر لم يتركك كلك الذكر ، و ذلك طبران الذكر فيك لينبهك عن الغببة إلى الحضور ... فذكر الحروف بلا حضور ذكر اللسان ، و ذكر الحضور في المذكور ذكر السر، فإذا رجعت إلى الحضور و فهم الذكر القلب ذكر القلب ، و ذكر الغيبته عن الحضور و اخترات بمجرد لقلقة اللسان نزلت درجه أخرى .

10- الفرق بین المقام و الحال کشف المحجوب، ص ۲۲۴ بدانك این دو لفظ مستعملست اندر میان این طایفه ... بدانك مقام برفع مبم اقامت بُود و بنصب میم محل اقامت این تفصیل و معنی در لفظ مقام سهوست و غلط در عربیت مقام بضم میم اقامت باشد و جای اقامت باشد و مقام بفتع میم قیام باشد و جای قبام نده اقامت باشد و مقام بفتع میم قیام باشد و جای قبام نده اینده باشد (ص ۲۲۵) اندر راه حق و حق گزاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را تا کمال آن را ادراك کند ... پس مقام عبارت بُود از راه طلب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و درجت وی به مقدار اکتسایش اندر حق تعالی و حال عبارت بُود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی تعلق (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

يا به مال

و حال قوت روح و قلب و نفس است و مال قوت نفس و شهوت است فَحُسب پس استطاعت به حال أقوى بُود زيرا كه حال قوتي است از باقى در باقى به سوى باقى و مال قوتى است از فانى در فانى به سوى فانى ليكن چون تزكيه نفس به كمال رسد، نفس فانى قلب باقى ١١) گردد.

و شهوت فانی نیز چون از نفس فانی، ۲

« نزول کند به قلب باقی شوق گردد در قلب ، و در آن حال آوازی (آ : برگ ۵۶ الف) مشل آواز اسب (۳) از قلب شنود (۴) و سرِ استلام (۵) شیطان این باشد (۶. زیرا که

ابقبه یاورقی از صفحه قبل)

مجاهدت وی بدان از آنج مقام از حمله اعمال بُود و حال از جمله افضال ر مقام از جمنه مکاسب و حال از جمله مواهب ، پس صاحب مقام به محاهدت خود قایم بُود و صاحب حال از خود قانی بُود قیام وی به حالی بُود کی حق تعالی اندر وی آفریند و مشایخ رض اینجا مختلفند گروهی دوام حال روا دارند و گروهی روا ندارند و حارث محاسبی رص دوام حال روا دارد و گرید محبت و شوق و قبض و بسط جمله احوالند اگر دوام آن روا نباشدی نه محب محب باشدی و نه مشتاق مشتاق و تا این حال بنده را صفت نگردد اسم آن بر بنده واقع نشود و ازان نسبت کی وی رضا را از جمله احوال گوید (ص ۲۲۶) و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارنند چنانك جنید رض گوید الاحوال كالبروق قان بقیت فحدیت النفس ، احوال چون بروق باشد کی بنماید و نباید و آنج باقی شود نه حال بُود که آن حدیث نفس و هوس طبع باشد و گروهی حلول بدل متصل بود و اندر ثانی حال زایل گردد.

١- فوائع الجمال ، ص ٤٠

ما الفرق بين الحال و المقام و الوقت: قلنا ؛ الحال زاد و شراب و مُركب بها تقوى السبار و يستعين في سفره المعنوى إلى مطلوبه الكلّي و السفر حرام بدون الاستطاعة . و لكن الاستطاعة عند القوم اما بالحال أو بالمال ، و الحال مي قوة الروح أو القلب أو النفس أو الشهوة ، المال تقوية النفس و الشهوة محسب . مكان الحال في الاستطاعة أقوى . فإن الحال قوة من باق في باق إلى باق و الحال قوة من فهي فان في فان الى فان. ٢ - آ ، ب : ندارد. گ : از كلمة « قلب ... تا نفس فاني » ندارد.

- ٣- آ ، ل : است .
 - ۴- ل : شنود .
- 0- ن : برگ ۱۱۰ الف .
- 9- فوائح الجمال ، ص ۴۰ الشهوة كذلك فانها متى ما نزلت من الحالى الى الباقى صارت شوقائى القلب و حنينا و رغبة ، حتى يُسمع من القلب حنين و كحنين الغرس و هو سر اسلام الشبطان و الهام التقوى للنفس و قولنا من فان فى فان إلى فان فانه من المال ، و المال فان فى فان ، فانه قوة فى النفس و الشهوة . فوائح الجمال ص ، ٣٣ و ذكر القلب يشبه انه النحل الاصوت رفيع مشوش ولا خفى شديد الخفاء.

۱۷۴

شهوت به لسان شرع (۱) ملکی است که حکماء آن (۲) را « قوت شهویه » نامند و همچنین جمیع عقول (ت) و ارواح و قوای (۳) طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه را (ل) (۱) صاحب شرع « ملایکه » خوانند و حکماء قوای عقل » (۵) گویند .

و یکی از اسرار تبدیل وجود این است که چون سُواطع جلال الهی بر قلب و روح استیلا آرد انوار جمال قلب و روح را (ب) (۶) حمایت کند ، پس قلب و روح بقا یابند به بقای حق تعالی و هوی (۷) و شهوت نیز بقا یابند به بقای قلب و روح به برکهٔ (۸) مصاحبه و ظهور این (۱) معنی از کمال سر رفیق است در طریق که :

« الرُّفيقُ ثُمَ الطُّريق »(١١)(١٠)

و دیگر از اسرار تبدیل وجود تبدل حواس است به حواس دیگر چنانکه در خواب حواس نایم مُنسی(۱۲) شود بیخار وجود و حواس دیگر وجود پدید آید از چشم و گوش و بینی و دهان و دست و پای و تمام (۱۲) وجود بسا که بیدار شود و هنوز اثر آن خواب به او ۱۲۱) باشد از لذت طعام و تکلم و مشی و غیر آن.

(گ) (۱۵) فلاجرم شاید که سالك نیز بیند و شنود و گیرد و خورد از عالم غیب چنانکه (۱۵) در بیداری زیرا که وجود او اکْمَل بُود از وجود نایم و بساکه در وجود او به قوت (آ: برگ ۵۶ ب) طیران و رفتن بر آب در آمدن در آتش بلا ضرر پدید آید و چیزی بیند و

١- ن : شروع (ٻه جاي شرع) . ٢- ت ، ل ، ن ، گ : او .

۳- آ : قوی (به جای قوای)، ت : برگ ۴۹ ب . ۴- ل : برگ ۴۰ الف .

V = U : Ael. A = U : Ael. A = V : Ael.

۱۰- لفات الحديث « كتاب » ص ۱۱۰.

11- فوائع الجمال ، ص 41 فاذا برزت عليهما (القلب و الروح) سواطع و الهيبته أدركتهما أنوار الجمال والرحمة والإفضال ... فإذا كان الهوى و الشهوة في صحبتهما و حملت عليهم بوادر الهيبة ظهرت حقيقة الإنابة و سر الاستعاذة في الهوى و الشهوة فيلتبسان بأذيال القلب و الروح و يظهر القلب و الروح سر التسليم و التفويض و الرضا و التوكل ... و روح الأرواح فيدركهما نور الجمال و الرحمة فيستأنسان به فيبقى القلب و الروح بالرب و الهوى و الشهوة بالروح و القلب فينجون جميعاً، فهم القوم لايشقى بهم جليس و هو سر الرفيق في الطريق .

١٢- آ ، ت ، ندارد ، گ : مفسد . ب : منسى . ن : مفسر .

۱۳- آ : در تمامی

۱۴- آ، گ : با او ، ن ، ل : بدو .

١٥- گ : ص ٢٢٢

۱۶- گ : و چنانکه ، ندارد.

شنود و فهم کند و برآید و فرود آید و حال (۱) آنکه مصاحب او را ازان احوال (۲) خبر نباشد (۳) (ت).

نظم ۲۱)

منکر چه شوی به حالت (۵) زنده دلان تی هر چه ترا نیست (۶) کسی را نُبُود

« و سالك مترقى در هر زمان وجود خود را أصفى يابد و ابهى و أسنى و أونى (۷) تا آن غايت كه به صفاى (۸) قديم رسد و صفاى قديم را نهايت نيست پس هرچه به او دهند اعلى از آن در آن حضرت باشد لاجرم همت را مقيد ندارد كه مقصود او مقيد نيست (۱) » قال الله تَعَالَى :

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيُّ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ (١٠)»

١- ب : حال ، آنك .

۲ - F - ۲ ، ب : ازان احول ، ن : از احوال او .

٣- فواتع الجمال ، ص ١٨ فى تبديل الذوق و انسدت حواسه ببحار الوجود انقتحت حواس أخر إلى الغيب من عين و سمع و شم و فم و يدور جل و وجود آخر، فيرى و سمع و يأخذ من لقم الغيب و يأكل و رعا يقرم من نومه بعداً لاكل فيجد لذة الطعام فى فمه و يتكلم و يمشى و يبطش ر يصل إلى البلاد القاصية و لا يججبه البعدو ذلك وجود أكمل من هذا و رعا يجد فى ذلك الوجود قوة طيران و المشى على الماء و الدخول فى النار و لا يحترق و لا تحسب هذا جزافاً بل هو حقيقة و هو أخ الموت. فما يجده العامى فى منامه بحسب قوة وجوده الادنى يجده السبار بين اليقظه و المنام لضعف وجوده الخسيس وقوة وجوده الشريف النفيس ، ثم يقوى هذا الوجود الشريف فيقع الفعل الى عالم الشهادة فيطير و يمشى على الماء الشريف النفيس ، ثم يقوى هذا الوجود الشريف فيقع الفعل الى عالم الشهادة فيطير و يمشى على الماء الشريف النفيس ، ثم يقوى هذا الوجود الشريف فيقع ...، ت : برگ ٥٠ الف.

۴- آ ، ب: فرد . ل : ببت .

۷- ل : ندارد. ۸- ب : صفاء

٩- فوائع الجمال ، ص ٢٩ كلما زدت صفاء بدت لك سماء آصغى و آبهى إلى أن تسير فى صفاء الله و
 ذلك فى نهايات السير و صفاء الله لانهاية له فلا تعتقد إن الذى نلته ليس شئ وراء أعلى منه .

۱۰- قرآن مجید : ۴۲ (سوره الشورای) : ۹

ب : حاشیه برگ ۵۰ الف

یعنی نبست همچو او چبزی پس (ناخوانا) بالفظ مثل زیاده باشد و او سامع جمیع مسموعات است بی گوش و بینا ، جمیع مرتبات بی حدقه و به حسب حقیقت کل اشیا ، درو فانی اند و هالك پس هیچ شی و شبیت و وجود مماثل او نبود و هو السمیع الذی یسمع کل یسمع کل من یسمع و البصیر الذّی یبصر به کل من یبصر جمیعا و تفصیلا.

و بدان که (ل)(۱) مشاهدهٔ اعلی آن است (ب)(۲) که معانی در صور سَمَاویه هویدا گردد چنانکه شمس و قمر و کواکب و بُرُوج و غیر آن و ادنی آنکه معانی در صور ارضیه ظاهر شود چنانکه هیاکل (۳) و الوان و بحار نیران و معادن (۴) و غیر آن .

و معانی آول در متصوره و خیال مُتَمثل گردد و بعد ازان معانی مُتَلُونه بنماید و مشاهده در ذات (۵) معانی مُتَلُونه بُود و بعد ازان در ذات واحده زیرا که دل را از جمیع اشیاء و منشأ (۶) قدیم و صفات و افعال او نصیب است (۷).

(آ: برگ ۵۷ الف) فلاجرم صفات و ذات قدیم مُتجلی گردد در ۱۸) صفات و ذات قلب به واسطهٔ آن نصیب و اوّل فهم سالك به ظنون (۱) صادقه باشد (ت) و بعد ازان به تجلی علمی و بعده به مشاهدهٔ صفات یا در محاضر صفات و بعد ازان به اتصاف اوصاف و تَخُلُقِ اخلاق به سبب اعطاء آمْرِ « كُن » كه این (۱۰) معنی علامت ولایت (۱۱) باشد . فلاجرم مُكون و مُوجد و مُحیی و مُمیت و راحم و معاقب گردد به نسبت نفس خود (۱۲) در تفسیر معانی . و بار (۱۳) دیگر مُتصف شود به صفات به وجهی كه تَصَرُف كند علی الاطلاق در

۱-ل : برگ ۴۰ پ.

۲- ب : برگ ۵۱ الف.

۳- ن : ندارد.

۴- ب ، ت : مفاوز .

0-گ : ذوات (به جای ذات) .

۶- گ : منشی

٧- فواتع الجمال ، ص ٢٨. اعلم ان المشاهدة مشاهدتان : أدنى و أعلى فالمشاهدة التى هى أدنى مشاهده ما تشتمل به الارض أغى بها فى الغبب لا فى عالم الشهادة . من صور و ألوان و بحار و نيروان و مفازات و بلاد و قرايا و آبار و حروح ذلك و المشاهدة العليا مشاهدة ما تشتمل به السماء من الشمس و القمر و الكواكب البروج و المنازل فإذا شاهدت سماء أو أرضا او شمسا أو كواكب أو قصراً ما علم أن قد زكافيك الجزء من ذلك المعدن ، و لاتعتقد أن السماء انتهى تشاهد فى الغيب هذه السماء بل فى الغيب سماوات أخر ألطف و أخضر و أصفى و أنضر باعد (ص ٢٩) ولاحصر و كلمازدت صفاء بدت لك سماء أصفى و أبهى إلى أن تسير فى صفاء الله و ذلك فى نهايت السير و صفا الله لا نهاية له فلا تعتقد أن الذى نلته لبس شئ وراعه اعلى منه .

٨- آ ، ب ، ن : و، ل : در .

٩- ل : بطون ، ت : برگ ٥٠ ب .

۱۰- ن : ندارد.

۱۱- ل : ندارد.

۱۲ - ن : و غیر خود (به جای در تفسیر معانی).

۱۳- آ: با، ل: باري.

اکوان و ألوان و معانی و لیکن در آن حق قدیم را (۱) باشد.

و مقام منزل استراحت است (۱) از تعب سیر و وقت سلطان متصرف است چنانکه (۲) سیف قاطع

پس به واسطهٔ حال متحول شود از مقامی و به واسطهٔ نزول در مقام استراحت یابد و به واسطهٔ وقت تحصیل عبور کند و هر صاحب حال و مقام که باشد او را چاره ای نبود از تلون (+)

۱- فوائع الجمال ، ص ۲۹ . و ارباب القلوب متفاوتون فى ذلك و كل صفة على المحاضر و للقلب نصيب من كل صفة من صفات الحق في تتجلى للقلب بواسطة نصيب القلب منها فتجلى الصفات للصفات و الذات و تارة تشهده الصفات و تاره يشهد فى محاضر الصفات ، و التجلى فى لاول بالعلم ، ثم بالمشاهدة بان تشهده الصفات أويشهد فى محاضر الصفات ، ثم التجلى بالاتصاف و هو أن يتخلق القلب بهذه الأخلاق و يتصف بهذه الصفات بأن يكون وليوجد و يحيى و يجيت و يرحم و يعاقب إلى غير ذلك من صفات الفضل و العدل ، ثم فى الاتصاف ثلاث درجات : الاولى يتصف بالصفات بالنسبة إلى نفسه وغيره فى تغيير المعانى و غيره فى تغيير المعانى ، و الثالثة : الاتصاف بالصفات بوجه يتصرف مطلقاً فى الأكوان و الألوان و المعانى ، و الكمال فى الله عز اسمه .

۲- آ ، ب ، ل : ندارد.

٣- ب : چنانك .

۴- ب: برگ ۵۱ ب.

0-ن: برگ ۱۱۰ب.

۶- ل : قبض و بسط مسخت .

٧- گ : ص ٢٢٣ .

۸ ت ، ل ، گ : مبتدی .

4- ل : برگ ۴۱ الف.

۱۰ - ب، ل ، ن ، گ : جمال و جلال ، ت : برگ ۵۱ الف .

١١- ل : او.

۱۲- برای این اصطلاحات حال ، وقت و تمکین خوف و رجا قبض و بسط وغیره رك به صفحات پیش .

۱۷۸

آن در بدایت فنا پذیر (۱) است . و چون ملك گردد (۲) بقا پذیر (۳) است (۴) .

ای دوست بدان که چون غیب (۵) قوی(۶) صفا پذیرد ارواح (۷) جمادات و نباتات و حیوانات و صور اهل حق(۸) و احوال بعضی اموات و احیاء و بعضی اوصاف نفس مشهود (۵) گردد و چون غیب نفس صافی شود جمیع صفات نفس و بعضی صفات(۱۰) قلب و احوال و اموات و احباء در وی مشهود گردد و چون غیب قلب صفا یابد بسی عجایب اشیاء و افعال حق تعالی در وی دیده آید ، و چون غیب سر صفا پذیرد تجلیات ربانی(۱۱) روی نماید و چون وسعت میدان روح از فتوح ذکر مفتوح شود جمال اسماء الله تعالی دیده آید.

۱- ل ، گ : بدید .

فوائح الجمال ، ص ٤١ : و المقام للنزول والاستراحة عن تعب السير . فالحال بمنزلة أسباب السفر و المقام بمنزلة المنازل في الطريق او تقول: الحال بمنزلة الجناحين للطير و المقام بمنزلة الوكرله و لابد للسيّار من قوتين مختلفتين في حالة واحدة تبعتا من معنى واحد ، سواء كان السيّار مبتدئا أو متوسطا أو منتهبا ، والمبتدى طفل الطريق و المتوسط كهل الطريق و المنتهى شبخ الطريق و هاتان القوتان ، يحب ان تكونا منساويتين ككُفتى الميزان و من كشف هذا السر يتجلى الميزان (ص ٤٢) و يعلم معنى قوله الصراط اوق من الشعر وأحدٌ من السيف . ليس جناح المنتهي مثل جناح الكهل ، و لا جناح الكهل كجناح الطفل، اعتبر ْ هذا بجناح النسر و بغايت الطير فجنا حا الطفل الخوف و الرجاء و جناحا الكهل القبض و البسط و جناح الشيخ الانس و الهيبة و منها يترقى إلى جناحي المعرفة و المحبة و الفناء و البقاء و الوصل و الفصل و الصحو و السكر ، و النحو و الإثبات (ص ٤٣) و عند الاستقامة في الخوف و الرجاء يدخل في أول حدود الكهل و هو القبض و البسط و في القبض و البسط من الشرائط و البيان مثل ما ذكرناه في الخوف و الرجاء و انما كان القبض و البسط جناحي الكهل ... لأنهما أعلى ان الخوف و الرجا بدرجة من قبل ان الخوف و الرجا سببهما العلم و القبض و البسط سببهما تصرف القدرة القديمة فيه ، و العلم تتطرق إليه آفةً كالنسيان أو الاشتغال بذكر فخالفة أو ضده مع أن ذكرهما يتعلق بفعل المختار ، بخلاف القبض و البسط فإن سببهما القدرة القديمة و تلك لا تطرق إليها آفة و لا مُعارض و لا مانع متعلق باختيار السبّار بل باختيار را الواحد القهار ولان القبض و البسط ذوق في القلب و الأجساد و الخوف و الرجا ذوق في القلوب دون الاجساد ... (ص ٤٧) بأن بالأنس و الهيبة جناحا الشيخ لأنهما ثمرتا تجلى الذات فهو و اصلُ و الى الذات و موصل اليه و هو المقصد الاقصى و القبض و البسط ثمرتا الصفات ،و كان كهلا لانه واصل الى الصفات وصاحب الخوف و الرجاء طفل لانهما ثمرتا العلم و يتطرق إليه من الآفات ما ذكرناه فسبب تمام الخوف دوام العلم وسبب تمام القبض و البسط دوام الصبر و الشكر و سبب تمام الانس و الهيبة دوام الرضاء التفريض.

۲- آ : ندارد و از روی ب نوشته شده . ۳- ل : بدید. *- ب : کلمه * است * ننوشته .

٩- ن : مشهو (به جای مشهود).

۱۰- ن : صفا . ۱۱- گ : ربانیه .

و چون غیب خفی(۱) که طبقهٔ ششم است در آینهٔ قلب جلا دادهٔ ذاکر(۲) جلی گردد ، جمال و (۳) جلال ذات الله مشاهده شود و چون غیب الغیوب (۴) ذات که طبقهٔ هفتم است بصر بصیر ذاکر گردد همه (آ: برگ ۵۸ الف) ازو بدو بلکه همه او بیند .

رباعي٥١)

ای آنکه حُدوث و قدمت (۶) اوست همه سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه تو دیده نداری که به خود در نگری ورنه زسرت تا قدمت (۷) اوست همه (۸) و این یك سفر است از اسفار اربعه (۱) که سیر (۱۰) است مِنَ الْخَلَقِ الی الحق و مِنَ الْحَقّ فی الْحَقّ و عَن (۱۲) الْحَقّ و عَن (۱۲) الْحَقّ و عَن (۱۲) الْحَقّ و عَن (۱۲) الْحَقّ و عَن (۱۲)

١- ل : صفى . ٢ - آ ، ب ، ن، ل : داده ذكر جلى .

٣- ل : ندارد ۴- ل : الغيب .

٥- آ ، ب، ل: نظم ، گ: ندارد

۶- ل : وجود و قدمت،

٧-ن : از فرق سرت تا مقام .

۸- در رباعی فوق در رسالهٔ اصطلاحات الصوفیه، همدانی نسخه خطی متعلق ، به کتابخانهٔ آقای علی اصغر حکمت ضبط شده است . رك به : فهرست نسخه های خطی مجموعه دانشکده ادبیات ضمیمه مجله دانشکده ادبیات سال دهم تهران ، ۱۳۴۱ ه ، ص ۶۱.

٩- السفر : على جرجانى: كتاب التعريفات ، ص ٥١ ، السفر عند اهل الحقيقة عباره من سبر القلب عند أخذه في التوجه إلى الحق بالذكر و الاسفار اربعة السفر الاول : (ص ٥٢) هو رفع حجب الكثيره عن وجه الوحدة و هو السير الى الله من منازل النفس بأزالة التعشق من المظاهر والا غبار ألى ان يصل العبد إلى الافق المبين و هو لغاية مقام القلب السفر الثانى : هو رفع حجاب الوحدة عن وجود الكثيرة العلمية الباطنة و هو السير في الحق بالحق الا الأفق الأعلى و هو السير في الحق بالحق الا الأفق الأعلى و هو لغاية حضرة الواحدية . السفر الثالث : هو زوال النقيد بالضدين الظاهر و الباطن بالحصول في أحدية عين الجمع وهو الترقى إلى عين الجمع الحضرة واحدية ، و هو مقام قاب قوسين و ما بقيت الاشئة فاذا ارتعشت و هو مقام أو أدنى و هو نهاية الولاية . السفر الرابع : عند الرجوع عن الحق إلى الحق و هو أحدية الجمع و الغرق بشهود اندراج الحق في الخلق و اظلال الحق في الخلق حتى يرى عين الوحدة في صورة الكثيرة و صورة الكثرة في عين الوحدة و هو السير بالله عن الله للتكميل و هو مقام البقاء بعد الفنا و الفرق بعد الجمع.

۱۰- آ : آن سير ، ت : ندارد.

١١- آ ، ب : في الحق المحق : ن : من الحق في الحق ، ل : من الحق بالحق.

۱۲- آ، ب، ت: الى و تصحيح از ن.

۱۳ - ب ، ل : ندارد . گ : من الخلق الى الحق و من الحق فى الحق و من الحق بالحق و من الحق الى الخلق و اسنى مقامات .

۱۸۰

مِنَ الْحَقِّ إلى الْحَقِّ و (١) أعلى (٢) و أسناى مقامات سالكان (٣) باشد و بدايت جذبه حقيد أزاينجاست (٢).

مثنوی (۵)

در کشش افتی روش گم گرددت گر بُود یك قطره قلزم گرددت

و تميز بين الحاضر (۶) ألجَليّة به حالت سيّار حاصل آيد (۷) زيرا كه بهر (۸) محضرى (۱) و صفتى (۱۰) كه تجلى نمايد اسم آن محضر بلاختيار بر زبان سيّار جارى گردد ، لاجرم گاه «سُبْحَانَ العلى الأعلى» و گاه « رَبِّى (ل) (۱۱) وَ قادرى » و گاه « أُحَدُ أحدُ » و گاه « الله اللهُ » و گاه « هُوَ هُوَ » (۱۲).

فرد (۱۳)

جون دل تو پاك گردد از صفات تافتن گيرد ز حضرت نور ذات

و اعظمی و اصغری(۱۳) هر طبقه از این طبقات از همدیگر چندان است که خشخاش به نسبت ارض و ارض به نسبت محیط و محیط به نسبت سموات و سموات(۱۵) به نسبت کرسی و کرسی به نسبت عرش و عرش (آ: برگ ۵۸ ب) به نسبت آخرت یا چندانکه دنیا

١- آ : من الحلق الى الحق ، ب : من الحق الى الحق ، ن : من الحّق الى الخلق ، ل : من الخلق الى الخلق .

٢- ل ن: ندارد . ٣- ل : سالكان مقام جمع .

۴- ب : ندارد.

0- آ ، ن : ندارد و ت ، ل : ببت : گ : نظم .

۶- گ : المحاضر .

۷- ن : صداد (به جای حاصل آید) ل : جاری گردد.

۸- ل : لاجرم گاه . ۹- ب : محضر .

۱۰- آ : و صبفتی ۱۱- ل : برگ ۴۱ ب.

17- فوائح الجمال ، ص ۴۷ : و الصبر و التفويض امر نفسه إليه على بلاته فيقول انت ربى و قادرى . (ص ٢٩) أعلم ان للحق محاضر وهى محاضر الصفات ، و تُميزُ المحضر عن المحضر بحالتك ، فإنك إذا عرجت إلى ذلك المحضر جرى على لسانك بلا اختيارك اسم ذلك المحضر ... و صفته فتسبح الله تعالى به فتارة تسبحه بسبحان العلى الكبير و تارة و بسبحان العلى الأعلى » و تارة و برئى و قادرى » و تارة أحد أحد ١ و هكذا إلى أن تدور على المحاضر و للقلب نصيب من كل صفة من صفات الله عز و جل و ذات و لاتزال تزداد .

١٣- آ ، ن : ندارد . ل : بيت : گ : نظم .

۱۴- ن : عظمی و صغری .

١٥- ن : ندارد. ب ، ل : هر دو جا سماوات .

141

به نسبت آخرت و آخرت به نسبت افعال و افعال به نسبت اسماء (ت) (گ) (۱۱) و اسماء به نسبت صفات و صفات به نسبت احدیت و احدیت به نسبت ذات تا چندانکه عدم به نسبت وجود ، و این فهم خاصه (۲) انسان کامل (۳) است ، قال النبی صلی الله علیه و سلم حاکیا عن الله تعالى :

« قُلُوبُ أَحَبائى دَارُ مُلكى (١) »

و قال ايضاً (ب)٥١)

« مَا وَسِعَنِي أَرْضِي وَ لاَ سَمَائِي وَ لَكِنْ وَسِعَنِي (۶) قَلْبُ عَبْدِي (۷) الْمُؤْمِن التقى النُّقِّي ألوكي (٨) المُتَورع (١٠-١١)

و قَالَ الضاأ:

قُلْبُ الْمُومِنِ عَرِشُ اللهِ (١١) و قَالَ الضا

« الدُّنْيَا وَ الْآخرَةُ بَيْنَ يَدَى الْمؤمن وَ تَحْتَ نَظره كَسُكُرجَة بِيْنَ يَدَى احَدِكُمْ أَى شَيْ كَانَ فَيْنَايَرَاهُ (۱۲) وَيَرَى حَوَالِبُهَا »(۱۳-۱۳)

نظم (۱۵)

ورای(۱۶) کنگره ی کبریاش مرغانند(ن)(۱۷) فرشته صید و پیمبر شکار و سبحان گیر(۱۸)

۲-گ : « خاصه » ندارد. ۱- ت : برگ ۵۲ الف ، گ : ص ۴۲۴. ۳- ل: ندارد.

۴- از حاشیه ب برگ ۵۲ الف یعنی دلهای دوستان ما سرای ملك ماست.

٧- ن ، ل : عبد (به جای عبدی). ٨- گ : «الولی» ندارد ٩- گ : ل، ن : الورع .

۱۰- از حاشیه ب : برگ ۵۲ ب. یعنی نگنجد در زمین و آسمان و لیکن گنجد در دل بنده مؤمن تقی متورع و آن امانت .مسلم ، ج ۴، ص ۲۲۷۷. احمد بن حنبل : ج ۳، ص ۱۴۴۱. مشكوة المصابيع : ص ۴۴۲. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۴. ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۵۷.

١١- آ، ب، ل: ندارد. عطار: الهي نامه ، ص ٣٤٢. اسرار القلوب، ص ١٥.

۱۲- آ: ندارد . ل : براه ، گ : راه .

۱۳- ن : حوالها (به جای حواها) ، ل : احوالها .

۱۴- ب: از حاشیه برگ ۵۲ ب یعنی دنیا و آخرت میان دو دوست مؤمن (آب زده) همچو سکره ای است . ١٥٠- ب : فرد، ت : ببت . ١٤- ل : فراز. ١٧-ن : برگ ١١١ الف .

۱۸- مرصاد العباد ، ص ۲۱۷:

فراز گنگره کبریاش مردانند فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر

۱۸۲

و پیش از این ذکر کرده شد که تحقیق این مقامات جز به متابعت (۱) شریعت حاصل نباید زیرا که شریعت قانون حکمت است و حکمت قانون همت و همت عبارت است از قدرت کاملهٔ (۲) سلوك راه خداى تعالى (۳) :

مثنوی (۱)

نطفه (۵) ملك جهانها همتست پر و بال مُرغ جانها همتست مرد همت باش تا راحت دهند هر زمانی ملك صد شاهت دهند (۶) هر كرا يك ذره همت داد دست گرد او خورشيد (۷) زان يك ذره پست (۸) هر كرا شد همت عالی پديد هر چه جست آن چيز حالی شد (۹) پديد

« و این قدرت (۱۰) (آ، برگ ۵۹ الف) سر نعمت (۱۱) جمیعت باشد که ضد غداب تغرقه است و جمعیت لُحُوق (۱۲) قلب است به عرش یا لُحُوق عرش است (۱۲) به قلب یا التقاء عرش است (۱۲) به قلب (ل) (۱۵) درمیان راه (۱۶) به واسطهٔ صعود انوار قلبیه و هبوط انوار عرشیه (۱۷) ».

١- ب : متابعت . ٢- گ : جاملي بر .

٣- فوائح الجمال ، ص ٣٥: و اعلم ان الشريعة قانون الحكمة و الحكمة قانون الهمة و هي القدرة بلسان القوم .

۴- آ، ن، گ: نظم.

٥- ب ، گ : نقطه . گ : در حاشيه و نطفه »

۶- آ، ب ، ل : این شعر را ندارد و زیادت از روی ن .

۷- ن : خرشید (به جای خورشید).

۸- گ : هر کرا یك ذره همت داده است گرد او خورشید ازو یك ذره است

٩- آ، ت ، ل : شد حالي يديد.

۱۰ - آ : قدر (بجای قدرت) .

۱۱- ب ، ن ، ل : ندارد. ۱۲- ل ، گ : طوق .

۱۳- آ : ندارد و زیادت از روی ب ، ن ، ل .

۱۴- ب : ندارد . گ : عرش و قلب درمیانه.

١٥- ل : برگ ۲۲ الف.

. در بیان : ا

١٧ - فواتح الجمال: ص ٥٧ ، و الهمة ثمره الجميعة بل هي سر الجمعية و ضدّها التفرقه و لا نعمة
 كالجمعية و لا عذاب كالتفرقة ، و الجمعية لحوق القلب بالعرش او لحوق العرش بالقلب او التقاء ها
 في وسط الطريق.

و بدان که میان قلب و عرش دایم جذب و حَنین (۱) بود که تا هر نور و نار که از قلب به جانب عرش (۲) صُغُود نماید ، از عرش نیز مثل آن (۳) نوری و ناری به جانب قلب هُبُوط نماید فلاجرم اگر نازل آقوی بُود صاعد را جذب کند و اگر صاعد آقوی بود نازل را جذب کند و اگر مساوی باشد (۴) (ب)(۵) جذب و حَنِین نمایند و الْتقا (۶) کنند و هر دو متحد (۷) گردند زیرا که عرش و قلب به حقیقت بك چیز است و جذب(۸) از حضرت قدرت است .

« و حنين از حضرت رحمت و (١) حقيقت جمعيت اين التقا بود تا وجود مرتفع شود مثل ارتفاع الهَواء(١٠) بَيْنَ البَدَيْنَ عنْدَ تَصْفَيْقَ(١١) الْبَدَيْنَ (١٢)).

« و جمعیت ، جمعیت(۱۳) فناء قلب و عرش بود در حق تعالی(۱۴) » .

۱- نجم الدین رازی: مرصاد العباد ص ۱۰۵ بدانکه دل در تن آدمی به مثابت عرش است جهان را و چنانکه عرش محل ظهور استوا و صفت رحمانیت است در عالم کبری ، دل محل ظهور استوا و روحانیت است در عالم صغری (ص ۱۰۶) و چون عرش استعداد قبول مدد فیض رحمانی داشت این تشریف یافت که الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی (سوره طه، ۵:۲۰) و عرش از این سعادت بی شعور و بیخبر است همچنین است دل آدمی را یك روی در عالم روحانیت است و یك روی در عالم قالب ، و دل را از این وجه قلب خوانند . فواتح الجمال ، ص ۳۰، و اعلم أن من الأنوار ما یصعد و من الأنوار ماینزل ، فالأنوار التی تصعد قلبیة التی تنزل عرشیة و اثوجود حجاب بین العرش و القلب فإذا فرق الوجود و فُتح من القلب باب العرش حن الجنس فیصعد النور إلی النور و ینزل النور علی النور، نور علی نور . آ : إلی العرش حن الجنس فیصعد النور إلی النور و ینزل النور علی النور، نور علی نور . آ : و چنبه ، ل : ندارد و ب : حنین ، حنین به فتح اول و کسر نون ، آرزومندی و بسیار گریه (فرهنگ آنندراج) محبت شوق (المنجد چاپ لاهور).

۲- فقط ن : جانب قلب (به جای از قلب به جانب عرش).

۳- آ ، ب : مثل آن نوری .

۴- ن ، ل : بودند.

0- ب: برگ ٥٣ الف.

التفات . التفات .

٧- ن : متحرك . ٨- ب ، ن : ندارد.

٩- ل : رحمنست .

۱۰- گ : هوا.

۱۱ - آ ، ن : تصفیق بر وزن تفصیل دست برهم زدن (فرهنگ آنندراج).

١٢- ب: فوائع الجمال ، ص ٣٠. و حقيقة الجمعية أنه مهما حن القلب إلى العرش ، حن العرش إلى القلب في العرش الله الما العراء الحاصل بين البدين.

۱۳- آ ، ت : جمعیت .

۱۴- فوائح الجمال ، ص ۵۲ ، و جمعية الجمعية فناء القلب و العرش في الحق و ذلك عند استواء الحق عليهما . ۱۴- گ : و ندارد .

۱۸۴

و بدان که فناء قلب و عرش در حق تعالی وقتی باشد که حق تعالی بر قلب و (۱) عرش استوا نماید و استوای حق تعالی بر عرش مثل استوای حق (۲) است بر قلب و (۳) لیکن استوای عرش(ت) از حضرت جلال بود (گ) (۲) و استوای قلبی از حضرت جمال و این معنی (آ: برگ ۵۹ ب) از « الرَّحْمَنِ الرَّحِيم » فهم شود (۵) ، زیرا که از ذکر « الرَّحمن » ذوق صفات جلال از کبریا و عظمت و قدرت و عزت و شدت (۶) و بَطْش و قوت حاصل آید و (۷) از ذکر « الرَّحیم » ذوق صفات حال از رحمت و کرم و عطف (۸) و تَحنن و سلامت بافته شود.

فلاجرم الف (۱) سماوی بود (و) یا ارضی چنانکه عرش سماوی است و قلب ارضی ، از اینجاست که الف علامت نصب آمد و « یا » (۱۰) علامت جر و واو علامت رفع ، زیرا که روح واسطه تعلق آمد میان حق و خلق پس« الف » اسم حق باشد و « یا » (۱۰) اسم خلق و واو اسم روح که از عالم امر است(ل)(۱۱) قَالَ اللّهُ تَبَارِكَ (۱۲) وَ تَعَالَى :

« قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِيِّ (١٣) ».

۱- گ : و ندارد .

۲- فوائع الجمال ، ص ٥٧ و استواء الحق على العرش حسب استوائه في القلوب إلا ان استواء ه على العرش جلالي و استواء ه في القلوب جمالي و هو معنى و الرّحمن الرّحيم » فالرحمن هو المستوى على العرش و الرحيم هو المتجلى في القلوب و هو معنى الألف و الباء في الرّحمن الرّحيم و هذا سر ذوقي فإنك اذا ذكرت الرّحمن أوسمعته من غيرك وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجلال من الكبريا و العظمة و القدره : العزة و التعالى و شدة البطش و القوة و اذا ذكرت و الرّحيم » اوسمعته من غيرك وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجمال من الرحمة و الكرم و العطف و السلام و النعمة ..

٣- ب ، ل : ندارد. ۴- گ : ص ۴۲۵، ت : برگ ۵۳ الف .

٩- آ: از (به جاى الف) فوائع الجمال ، ص ٥٢ فالألف سماوية و اليا أرضية و كذلك العرش سماوى و القلب ارضى فلهذا جُهلت علامة النصب و الياء علامة الكسر و الواء علامة (ص ٥٣) الرفع لأن الرفع مايين النصب و الكسر فإن الواو اسم الروح و الألف اسم الحق و الياء اسم الخلق ، فلذلك حُجلت الأرواح منازل الأسرار و التعلقات بين الحق و الحق ، هى الامر بين المكون و المكون و ينكشف لك من هذا معنى قوله عز و جل قُل الروح من أمر ربّى فإنه تفسير للروح .

۱۰- ن : و یا و یا (به جای و یا). ۱۱- ل : برگ ۴۲ ب. ۱۲- ب ، ت، گ ، ل ، ن : ندارد. ۱۲- ن و یا و یا (به جای و یا) با ۱۵- ل : برگ ۴۲ ب. ۱۵- ب ، ت، گ ، ل ، ن : ندارد. ۱۳- قرآن مجید : ۱۷ سوره الاسری) : ۸۵، ب : حاشیه برگ ۵۳ الف . یعنی جمهور برین اند که مراد از این روح حیوانی است نه روح جمادی و نباتی که پرسیده اند از حقیقت او که حضرت حق خبرداد که مراد از این روح حیوانی است نه روح جمادی و نباتی که پرسیده اند از حقیقت او که حضرت می خبرداد که مفحه بعد)

.

و این « من » جواب (۱) را بود (۲) اگرچه این جواب مشابه سکوت است از اینجاست که مشایخ در روح اختلاف کرده اند (ب) (۲) و لیکن اصح اقوال قول شیخ جُنید است قَدَّس الله سره (۲) که :

 $_{\rm w}$ لا تقول هو مخلوق و لا قديم $_{\rm w}$

پس نسبت روح به حق و خلق مثل نسبت واو باشد (۵) با الف و « یا » و نسبت رفع به نصب و جر و از این سر (ت) سیار مطلع گردد بر اسرار حروف تسعه و عشرین (۶).

مثنوی (۷)

قومی(۸) ز وجود خویش فانی رفته ز حروف در معانی (آ: برگ ۶۰ الف)

در نور صفات محو گشته بیرون ز تصور و (۱۰) خیالات تحقیق حقیقت (۱۱) است الحق برتر ز تصور خلایق این است بیان حرف «الله (۱۳)»

از ظلمت (۱) پرده ها گذشته اول همه اوست واجب الذات آنجا همه وحدت است مطلق از چون و چگونه بی علایق هان ای سروپا (ن)(۱۲) برهنه در راه

(بقیه پاورتی از صفحه قبل)

او از امر الله است ای ما استأثر بعلمه و بعضی برآنند که مراد از امر وحی و کلام اوست ، ای لیس من کلام البصیر و اهل تحقیق برآنند که سر این روح از عالم خلق است تا امور تعریف او باشد (ناخوانا) بلکه از عالم امر است که عالم ذات عبارت از اوست و مجرد از هیوی است چه حریم است مقدس از شکل و نون و این فلایمکنکم ادراکه .

١- گ : سان (به جای جواب).

۲- ل : ندارد. ۳- ب : برگ ۵۳ ب.

۴- آ: قدس الله ، ب: قدس سره . ٥- آ، ب: ندارد ، ت: برگ ٥٣ ب .

9- فوائع الجمال ، ص ٥٢ . لا انه سكوت عين معناه و لكن يشبه السكوت عن الجواب لسريين الله و رسوله و المؤمنين و لهذا اختلف المشايخ في الروح و أضع ما قبل فيه قول الجنيد قدس الله روحه : لا تقول هو قديم و لا مخلوق . فكأن نسبة الروح إلى الخلق و الخلق نسبة الواو الى الالف و الياء او نسبة الرفع الى النصب و الحفض و هكذا ينحوا السيار الى أسرار الحروف .

٧- آ، ب، ت، ن، گ: نظم . ٨- گ: قومي .

۹- آ، ت : بوده . ۱۰ - آ ، ب : ندارد .

١١-گ : حقيقتي .

۱۲- ن: برگ ۱۱۱ الف.

۱۳ - این ابیات سروده امیر حسینی معروف به هروی است رك به : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۱۳.

۱۸۶

و آن قدرت که همت نام دارد به حقیقت اسم اعظم است زیرا که حق تعالی بهر سیاری اسمی از اسماء عظام خود (۱) هبه می فرماید تا به آن اسم طیّار گردد که:

« الإِنْسَانُ يَطِيرُ بِهِمَّتِهِ وَ الصُّوفِيُّ لاَ تَجَاوَزَ هِمَّتُهُ قَدَسَهُ (٢) »

زیرا که یك قدم صوفی در مكان است و قدم دیگرش در لامكان و اسم اعظم مرکب است از جمیع آیات و موجود در جمیع بینات (۱) ، پس هر موجودی حرفی از حروف اسم اعظم باشد، و این فقیر از حضرت سیادت سؤال کرد(۱) که اسم اعظم کدام باشد ؟ (۵) جواب فرمود که « الله ».

پس عرضه داشته (۶) آمد که این فقیر را چنین لایح شده است که اسم اعظم (۷) بسم الله است (ب) (۸) گفت « آری هر دو متحد باشد » و باز این فقیر عرضه داشت که کثرت حروف در اسم اعظم ، شاید (۱) که (ل) (۱۰) به سبب قصور فهم (۱۱) باشد، تبسم فرمود (۱۲) و فرمود (۱۳) که چنان بود (۱۴) .

۱- آ، ب ، ل، گ : ندارد .

٧- فواتع الجمال ، ص ۶۸. و اعلم أن كل أحد من السيارين يؤتى اسما من اساميه العظام والاسم الأعظم ينبع من القلوب ، و الاسم الأعظم مركب من جميع الآيات ، فما من آية في عالم الغيب و الشهادة إلاهى حرف من حروف الاسم الاعظم فبقدر ظهور البينات والآيات و العلامات و الأمارات يزداد الاسم اعظم (ص ۶۹) و ابتدا الاسم الأعظم من الله لأنه اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية و الجمالية ، ثم تقلل حروفه بزيادة كشف المعنى فتقول : «هو» « و هو » مرصاد العباد ، ص ٢۴٠ المرء يطير بهمته كالطير يطير بجناحه .

حاشیه (برگ ۴۲ ب) این بیت نیز نوشته است.

یا همچو پرگاریم و یکتا در شریعت استوار پای دیگر سیر هفتاد و دو ملت می کند

-7 : -7 نات . -7 ن : پرسید . -9 ب : . کدامست . -9 ب : داشت .

۷- اسم اعظم اسم بزرگ است از جمیع اسمای حق تعالی و در تعین آن اختلاف بسیار است نزد بعضی ، الله و نزد بعضی صمد و نزد بعضی الحیی القیوم ، الرّحمن الرّحیم و نزد بعضی مهمین والله اعلم بالصواب. و در کشف نوشته که نزد قاضی حمید الدین ناگوری اسم اعظم هواست که او اول از سراوقات عزت در عالم ظهور آمده است « و هو » یك حرف است و حرف و او از اشباع ضمه متول شده است ... آورده اند که اسم هو اصل و أم جمله اسما ، است . چنانکه سوره فاتحه اصل و أم تمام قرآن است چه هو او بود تو کیستی هذا سر لطیف (فرهنگ آنندراج) هو الاسم الجامع بجمیع الاسما ، و قبل هو « الله » کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۸. جرجانی : التعریفات ، ص ۱۰.

-4 ب : برگ ۵۴ الف . -9 آ : شاید که در اسم اعظم ، ن در اسم اعظم شاید که -1 : در اسم اعظم باشد شاید که . -1 لغ -1 الف . -1 گ : ندارد .

۱۲ - آ : تبسم . ب : تبسم فرمود ، ن ، گ : تبسم غود .

۱۳ - ب : ندارد ، ن : جنان بود . ۱۴ - آ : چنین باشد.

فلاجرم اسم اعظم (۱) (آ: برگ ۶۰ ب) هر سیاری بلکه (۲) هر شی از اشیاء بقدر مرتبهٔ او باشد.

و در روز پنجشنبه (۳) پانزدهم (۴) ماه شعبان بود به تاریخ سنه سبع و ثمانین (۵) و سبع مایة (۶) در قصبه سرای سالی(۷) ذکر اسم اعظم رفته بود (۸) و چیزی نوشته شده ، و در شب جمعه که شانزدهم باشد (گ) (۹) حضرت سیادت را (۱۰) در واقعه دیده آمد (۱۱) (ب) فرمود که باید که :

به سعى بليغ به حقيقت اسم اعظم رسيده شود تا عظمت او مشهود گردد زيرا كه در آن وقت كه اسم اعظم بر من كشف گشت چنان عظيم ديده آمد كه من يك(١٣) انگشت او بودم . و اين كلام اشارت باشد به آن حديث كه مصطفى صَلَى الله عَلَيْه وَسَلَم فرمود كه : قُلُوبُ الْعِبَادِ بَيْنَ الْاَصْبَعِيْن(١٣) مِنْ أُصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ ١٥٥).

و سرً ابن حديث ابن است (۱۶) كه اصبعين قبضتين (۱۷) بود و در يك قبضة الهيه است همه عالم (ت) و در يك قبضة ديگر تنها آدم زيرا كه عالم بر صورت حق است و آدم بر صورت عالم (۱۸) پس آدم نيز بر صورت حق باشد قَالَ النّبي (۱۸) صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلّم :

« إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ أَدَمَ عَلَى صُوْرَتِهِ (٢٠) »

١- فواتح الجمال ، ص ٤٩. و ابتدا الاسم الأعظم من الله اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية و الجمالية ثم تُقَلَلُ حروفه بزياده كشف المعنى فتقول « هر» «ه» .

۲- آ : ندارد . ب : بل . ۳- ل : ندارد .

۴- فقط ن : بازدهم . ٥- گ : ثلثين .

۶- ۱۱ سپتامبر ۱۳۸۵ میلادی .

۷- ل : سوالي، محتملاً قصبه اي باشد در بدخشان .

۸- آ : بوده . ۹- گ : ص ۴۲۶ . ۱۰- ن : ندارد .

۱۱- ل : شد . ۱۲- ب : برگ ۵۴ الف.

۱۳- ل : يكي ۱۴- ن ، ب : الاصبعين ، آ : اصبعين .

۱۵ – قب : ترمذی ، ج ۲، ص ۲۵. مسند احمد بن حنبل ، ج ۱۰ حدیث ، صص ۴۵۶۹ ، ۶۶۱۰.

النووی ، ج ٥، ص ۲۷۶. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ١، ص ۷۶ . کنز العمال ، ج ١، ص ٥٩ . کنز العمال ، ج ١، صص ٥٩ . در ب : نوشته شده که « قلوب العبادین اصبعین قبضتین بود » .

١٤ - گ : آن است .١٧ - آ : قبضين ، ت : برگ ٥٤ ب .

۱۸- ل : عالم است . ۱۹۰- ب ، ل، ن ، گ : ندارد.

۲۰ مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۰۴۵. مسند احمد ، ج ۱۳ حدیث ۷۴۱۴ . ابن ماجه : ۳۸۴۳. غزالی :
 احیاء العلوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۹. ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ ، ج ۳ ، ص ۲۰۵. نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۲۳۳. (حدیث عبدالله بن عمر) .

نظم (۱)

کو یکی(۲) سر گشته همچون گوی در کوی(۳) طلب قامتش (۴) اسرار این میدان اخضر گویی کو یکی پاکیزه خاطر راست فهم و راست (۵) دل تا به زیر هر سخن صد نکته مضمر گویی

(ل :برگ ۶۱ الف)

کویکی کز عقل دُونِ (۶) خویش پا برتر نهد تا سخنهای رفیع از عرش (۷) برتر گویمی کویکی غواص بی اندیشهٔ بسیار دان تا عجایب های این دریا و جوهر گویمی(۸)

پس هر كرا اسم اعظم او شهود حال (۱) تجلى توحيد افعال بود صُدُور همه (۱۰) افعال از حق واحد بيند و هر كرا شُهود (۱۱) حال تجلى اتّحاد صفات باشد ظهور جميع صفات از « احد قديم » بيند و هر كرا شُهود (۱۲) حال تجلى وحدت ذات بُود وجود جميع ذوات (۱۳) عين ذات واحده بيند رَزَقنا اللهُ وَ اياكُمْ كَمَال هَذَا الْلَقَام بمُحمَّد وَ آله الكرام (۱۲).

١- ل : شعر.

٧- ن : كوى كى .

۳- دیوان عطار ، ص ۳۶۴ ، ل ، گ : در باب .

۴-گ : تامنش .

0- ب، ن، گ: پاك، ل: صاف. اين مصرعه در ديوان عطار، ص ٣۶۴ اين طور نوشته.

کریکی صاحب شامی کو زی ہو شنید.

۶- دیوان عطار ، ص ۳۶۴ ، و هم یای عقل.

۷- دیوان عطار ، ص ۳۶۴ ، سخن با او بسی از عرش برتر گویمی.

۸- برای ابیات قب : دیوان عطار ، ص ۳۶۴، گ : این دریای جوهر گویی.

٩- ن : كلمه « حال » را ندارد.

۱۰ – آ ، ب کلمه و همه » را ندارد .

١١- ل : اسم اعظم او شهود . ن : هر كرا اسم اعظم او شهود (به جاى شهود).

١٢- ن : حالى (به جاى حال).

۱۳- آ: ذوات صفات.

۱۴- ن : الكريم .

و بدان که وحدت (ل)(۱) هشت قسم است .

(١) اتُّصالى : چنانكه الماء واحدُ .

(٢) و ارتباطى : چنانكه الْعَيْوانْ واحد.

(٣) و جنسى : چنانكه ألإنسان و الْفُرْس (٢) واحد

(۴) و نوعی : چنانکه زید و عمرو واحد (ت)

(٥) و عرضى : چنانكه القار و المداد واحد

(۶) و اضافی : چنانکه الامیر (۳) و الملاح واحد (۴)

(٧)و موضوعى : چنانكه لونُ الْوَردُ وَرَيْحهُ وَاحدُ

(A) و حقیقی: که به هیچ وجهی از وجود قابل تجزید(۵) و ترکیب(ن) (۶) و انقسام تغییر نباشد جنانکه وحدت حق تعالی.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« قَلْ هُو اللَّهُ احدُ اللَّهُ الصُّمد لمُ يلدُ و لمْ يُولدُ و لمْ يكُنْ له كَفُوا احدُ (٧) ».

فلاجرم ذات الله القديم از آن وحدات (۸) سبعه منزه باشد زيرا كه هريك از آن (آ: برگ ۶۱ ب) وحدات (۸) سبعه مقتضى كثرت است .

« وَ تَعَالَى ذَاتُ اللهِ الْقَدِيمِ عَنْ إِمْكَانِ السَكَثْرَة (١٠) عُلُوا كَبِيْرا هُوَ الحسى لا اله الأهُوَ الرَّحْمَنِ السَّهُودِ مَعَ حَضرة ذَات الجُلال .

ای دوست بدان که در تاریخ سنه ثلاث و سبعین و سبعمایة(۱۲) این فقیر را به خطهٔ مبارکه(۱۵) خُتُلان در قریهٔ علیشاه رحمة الله(۱۶) ارتحال حاصل آمد و چون مدتی در

١- ل: برگ ٢٧ الف. ٢- ل: العرش، ت: برگ ٥٥ الف. ٣- آ: المبر، ٢- ب: ندارد.

۵- ت، ل، گ: تجزی. ۶- ن: برگ ۱۱۲ الف.

٧- آ: تا آخر سوره ، ب ، گ : الى آخره (به جاى آيات).

قرآن مجيد : ١١٢(سوره الإخلاص).

۸- ل ، ن : وحدت . ۹- ب : از این ۱۰- ل ، گ : الکثیرة.

۱۱- ب: حاشیه برگ ۵۴ ب یعنی ای اوست که زنده نیست هیچ مگر خدای بحق بخشنده و بسیار مهربان است .

۱۲- ب: برگ ۵۵ الف.

۱۳- گ : د و یه ندارد.

۱۳۷۱ - ۱۳۷۱ میلادی . مبارك .

۱۶- آ، ن : قریه علیشاه .

آن قریه متوطن گشت ، روزی برادر (۱) حق گوی (۲) رحمة (۳) الله حاضر آمد و تقریر کرد که در خواب دیده ام که قایلی می گفت که (ت) (۲) چون یك سال بگذرد دوستی از دوستان خدای تعالی بیاید در موضع زمستانی علیشاهیان ، زنهار که صحبت او را غنیمت دارید(۵) لاجرم امروز یك سال تمام می شود لابد مرا در (۶) موضع باید رفتن و چون در آن منزل برفت(۷) و درمنزل اخی(۸) حاجی نزول(۹) کرد ، دید درویشی نوروشی باعمامهٔ سیاه دلکشی نیز نزول کرده است و بشناخت که آن دوست خدای که قابل غیبی خبر(۱۰) کرده است این سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قَدُّسَ اللهُ سرَّهُ العَزیز (۱۱) :

فرد (۱۲)

(آ: برگ ۶۲ الف).

مرد سیر راه حق رازی سیه باشد ولی(۱۳) نور ایمان در دلش روشن چو گل در گلبن(۱۴) است

یس بیعت کرد و مرید شد (۱۵).

و ۱۶۱) بعد از چند روز خدمت حق گوی و خدمت ۱۷۱) اخی حاجی به جناب رفیع و رکاب لميع (۱۸) حضرت سيادت به حجرهٔ اين فقير نزول فرمودند (گ) (۱۹۱) و اين فقير حقير عَليل(۲۰) از برای شفای قلب علیل(۲۱) سؤالی کرد از جناب جلیل پس معانی لطیفه به عبارات شریفه بیان فرمود چنانکه دل این فقیر (ب) (۲۲) گشت جذب و جانش در طرب آمد و شد عَذب (۲۳) ، و آن سؤال این بود که :

« يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ و يُثَّبِتُ (٢٤) » چه معنى دارد ؟(ت)

۱- ل ، ن ، گ : برادرم (به جای برادر). ۲- یکی از مریدان علی همدانی است .۳- آ ، ب، ن : رحمه .

۴- گ : « که » ندارد ، ت : برگ ۵۵ ب. ۵- ل : دانید . گ : داری. ۶- ل : مر آبدان .

٧- ل : بدان موضع رفت . گ : در آن موضع . ٨- ب : مقام .

٩- سيد على همداني : رساله فتوتيه ، برگ ٢٤١ ب اخي شيخ حاجي ابن المرحوم طوطي العليشاه في اصلح الله شانه في الدارين و البسته لباس الفتوت الى هي جزو الخرقة المباركة .

۱۰- آ : حواله کرده ، ب : گفته است . ل، ن ، گ : خبر کرده بود .

۱۱- گ ، ن ، ندارد ، ل : قدس الله سره الهمدانی گویند . ۱۲- آ : ندارد، ت : بیت ۱۳۰- آ، ب ، گ : و لیك . ۱۴ - آ ، ل ، ن، گ : گلشن . ۱۵ - گ : از عبارت و علیشاهیان زنهار... تا ... پس بیعت کرد . ۱۶ - ل : ندارد. ۱۷ - گ : ندارد . ۱۸ - ل : منیع . ۱۹ - گ : ص ۴۲۷ .

۲۰ آ، ن، ل: غلیل . ۲۱ - آ، ب، ل: علیل . ۲۲ - ب: برگ ۵۵ ب.

۲۳ - گ : غضب (و شد غضب در حاشیه نوشته شده). ۲۴ - قرآن مجید ۱۳ (سوره الرعد): ۳۹، ت : برگ ۵۶ الف.

جواب فرمود(۱) که:

اى يَمْحُو اللهُ الأسبَابِ وَ يُثَبَّتُ القُدْرَةَ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِيْنَ وَ يَمْحُو اللهُ القدرَة وَ يُثَبَّتُ الأسبَابِ في قُلُوبِ الغَافليْنِ ٢١).

و ناگاه در اثنای آن جَذب (٣) خدمت مولانا حاجی جَعَلُهُ (٢) الله (٥) القديرِ العَفو النّاجی با جماعتی حاضر آمدند و از جناب سيادت سؤالی كردند ، فرمود كه :

ما هنوز مسلمان نشده ایم به معنی این سؤال چگونه رسیم ؟ و برخاست و در گنبد علیشاه درآمد و از ضحوهٔ (۶) کُبری (۷) تا زمان مُسادر آن زمستان (۸) در آن گنبد می بود و حال آنکه هوا به غایت سرد می بود و از جامه جز کرته و مُرقع که به این فقیر (آ: برگ ۶۲ ب) رسیده است نپوشیده بود .

و اصل آن مُرقع از آنجاست که جناب سیادت فرمود که در اسفار رقعهٔ بسیار از جامه های اولیای کبار به من رسیده بود و مرا جامهٔ سیمابی(۱) بود رقیق ، پس آن رقعهای را بر آن جامهٔ سیمابی ترقیع کرده ام و (۱۰) پوشیده.

نظم ۱۱۱۱

یك شمع از این مجلس صد شمع بگیراند(۱۲) گر زانکه تویی مرده هم زنده شوی با ما(۱۲) در زنده در آیکدم تا زنده دلان بینی اطلس بدر اندازی در زنده (۱۲) شوی با ما چون دانه شد افکند بر رست و درختی شد این رمز چو دریابی افکنده شوی باما (۱۵)

١- ل ، آ ، گ : فرمودند . ب : مثل متن ...

۲- ت، ب، ل: ندارد. گ: عبارت و يعو الله تا الغافلين » ندارد. ابو طالب مكى: قوت القلوب ، ج٣، ص ١٤. قال البنا في معنى قوله عز و جل معو الله ما يشاء و يثبت قال يمعو الاسباب العارفين و يثبت القدرة و يمحو المشاهدة من قلوب الغافلين و يثبت الاسباب في صدورهم آية كريمه وا شرح داده است. رك به مناقب العارفين، افلاكي ، ص ٢٥.

٣- گ : جذب عذب . ۴- ن : جعل . ٥- گ : الله ندارد .

۶- ضعوة النهار بعد طلوع الشمس چاشت (تاج اللغة و صحاح العربية ، جوهري). آ ، ب، ل : صحوه.

۷- گ ، ل : کبرا ۸۰- گ : مشی . ن : گنبد (به جای گنبد).

۹- آ : سیمای ۱۰- آ : کرده و . ۱۱- گ ، ل : شعر. ۱۲- ن : بگیرند ، ت : این شعر را در آخر آورده . ۱۳- کلیات شمس ، ص ۲۰ در مرده گرزنده هم ز شده شوی باما . ۱۴ - ب ، ن : زنده .

۱۵- این اہبات سرودہ مولانا رومی است . رك به : كلبات شمس تبریزی ، ص ۲۰.

۱۹۲

و در بعضی اوقات (۱) در واقعه دیده شد که وجود (ب)(۲) آن مُرقع مرکب است(ت) از آیات و اخبار طویله و قصیره و این تفاوت در صُور معانی اشارت است به تفاوت درجات آن اولیای (ن)(۲) کبار قَدِّسَ اللهُ اسرارهم:

نظم (۴)

خطِّ خداييم ما مثبت لوح وجود بندهٔ مقبل كه (٥) خواند خط خداوند خويش(٤) أنّا القرآن و السّبعُ المثانى و رَوحَ الروح لا روحِ الأو اني (٧)

(گ ، ل) (۸) و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که خرقه پوشیدن تخم طریقت است و بعد از ادای صلوة (۹) مغرب به التماس از آن گنبد به حجرهٔ این (۱۰) فقیر باز آمد و چون صلوة فجر ادا کرده شد ، حضرت (آ: برگ ۶۳ الف) سیادت اخی حاجی را فرمود (۱۱) که موزه ای باید خریدن ، خدمت اخی موزهٔ خوبی حاضر آورد. جناب سیادت فرمود که موزهٔ درویشانه باید ، لاجرم موزهٔ ارزان بهای اختیار کرد و به رکوب (۱۲) اقبال غود و به جانب منزل جدید و معمور مزید که خدمت (۱۳) اخی در قبچاق (۱۲) عمارت

۱- آ: بعضی از.

٢- ب : برگ ٥٥ الف ، ت : برگ ٥٥ ب.

۳- ن : برگ ۱۱۲ب.

۴- ت ، ل : شعر . گ : ببت .

0- آ : چو.

۶- ل: ندارد . گ: در حاشیه نوشته شده.

۷- ب: از حاشیه برگ ۵۶ الف یعنی منم . نبی و سبع مثانی و روح روحم نه روح آرندها .

٨- ل : برگ ۴۴ ب . گ : ص ۴۲۸ .

۹- آ، ت، ن، ل،گ: ننوشته.

۱۰- ل : ندارد.

۱۱- گ : گفت (به جای فرمود).

۱۲- گ : بررکوب .

۱۳- گ : ندارد.

۱۴- آ، ن: قبجفای ب: فحای. گ، ل: قبچقای قبچاق انهاقبه قبچاق و هی علی ۲۴ فرسخ من شمال اترار (بلدان الخلافة الشرقبة ، ص ۵۶۹). دولتشاه: تذکرة الشعراء، صص ۱۴۷، ۳۰۷. نزهة القلوب ، ص ۱۲۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ضمن تیمور.

کرده بود برفت (۱) و اخی به سعادت آن (۲) صحبت جناب سِیادت برسید ، و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزید (۲).

و در آن سه ماه کرات به زیارت رفتم (۴) بار ندارد (۵) و به ملالت خاطر (ت) رجوع می کردم تا روزی یکی از متعلقان گفت که :

ملول نباید شدن و سخن به تفاوت نشاید گفتن که خدای را (۵) تعالی کبریا ۱۹(۶) علم بسیار است (۷) و دوستان بی شمار باشند و خدمت (۸) این سید را شاید که (۱۰) از آن علمها داده باشد و از آن دوستان بود (۱۰) (ب) (۱۱) لاجرم این سخن به غایت کارگر آمد و دل این فقیر از مضیق ملالت به وسیع راحت آمد و روی نیاز به خاك (۱۲) آستانهٔ ناز سیادت نهاد باز و لیکن هنوز (۱۲) اندك اندك (۱۲) اضطرابی در خاطر می بود بدان سبب که در خواب دیده بودم که جناب سیادت روی به سوی (۱۵) مشرق کرده بود (۱۶) و نماز می گذارد (۱۷) پس (آ: برگ ۶۳ ب) حق گوی (۱۸) حاضر شد ، و (۱۸) آن خواب را گفتم واو به جناب سیادت تقریر کرده که چنین خوابی دیده شده است جناب سیادت فرموده که « ما را نیت سفر بدخشان و ملك ختاست (۱۰) » پس آن نایم صورت نیت ما را دیده است و حق گو باز آمد (گ) (۲۱) و مرا بشارت داد به تأویل خواب .

و دیگر بار در خواب(۲۲) دیدم که تل(۲۲) عظیم است. از (۲۲) نانهای میانه که صغیر است و نه کبیر (۲۵) و حضرت امیر المؤمنین علی گرم الله وَجْهَه (۲۶) آن نانها را قسمت می کند

۱- ل : ر**ن**ت .

۲- آ: ندارد و زیادت از روی ب، ن ، گ : و اخی و اخی به صحبت جناب سعادت رسید.

٣- گ ، ل : فرمود . ۴- گ : رفتيم . ٥- گ : نداد.

V - V : V = V : V - V : V - V د ندارد. A - V : 4

۱۷ – ل : ندارد . محق گوی .

۱۹ - گ ، ن : ندارد. ۲۰ - آ ، ل، گ : خطا ، عبارت در ت بر حاشیه برگ ۵۷ ب آورده.

۲۱ - گ : ص ۴۲۹ . ۴۲۹ . ک : تلی .

۲۳ - ل : تلي . ۲۴ - آ : و از.

۲۵- گ : « که صغیر است و نه کبیر » ندارد .

٢٤- آ، ن : رضى الله عنه ، گ ، ل : عليه السَّلام . گ : رضى الله عنه در حاشيه .

و من تَضَرُّع مى كنيم كه از آن نانها مرا بدهد (۱) و غى دهد و من بغايت ملول خاطر شدم و در عين اين ملالت بودم كه ناگاه حق گوى پيدا شد و التماس غود از حضرت امير المؤمنين على (ل)(۲) و اجابت غود و مرا نانى داد.

و این خواب را نیز چون به حق گوی بگفتم (۱) ، او گفت که (۱) چند روزی (۵) شد که از خدمت سید درخواست کردم (۱) که آن عزیز را قبول باید کردن و در صحبت شریف اجازت غودن (۷) وعده اجابت شده است و حق گوی نیز(۸) آن (۱) خواب را به خدمت سیادت تقریر کرده و بعد از (ب)(۱۰) تقریر خواب فوطه در گردن کرده است بگریسته (۱۱) و التماس قبول نمود و (۱۲) حضرت سیادت فرمود (۱۲) که به گریستن حاجت نیست زیرا که (آ: برگ ۴۶ الف) من وعده کرده ام (۱۲) که آن عزیز در صحبت حاضر شود پس حق گوی شادمانه به نزدیك این فقیر آمد و آنچه گذشته بود تقریر کرد و این فقیر را آن اضطراب از خاطر برفت و یقین شد که (ن)(۱۵) سید مرد (۱۶) خدای است تعالی کبریکا ، و و تبارك آسماه (۱۷) و طالب گشتم (۱۸) که باشد که این فقیر مُقبِلِ آن جناب به قول (۱۸) مبارکش مَیمُون شود و به بشرای ملاقات بشیر (۲۰) آید.

و چون باز به چشم ناز (۲۱) به حضرت سیادت (۲۲) رفتم و در صحبت شریف شرف یافتم و دین را مرید شدن درخواستم به استفاضهٔ (۲۲) علمی که خیر کثیر پنداشتم بعد از آنکه عذر گذشته (۲۲) خواستم و حضرت (۲۵) سیادت فرمود که اربعین رجبی نزدیك است ،

.

١- گ ، ل ، ن : بمن بده . ٢- ل : برگ ۴٥ الف.

٣- آ ، ب، گ : گفتم . ۴- ن : ندارد.

۷- ب ، ل ، گ : دادن . ن : فرمودن . 🕒 گ : ندارد .

۱۱ - گ : بگریسته . ۱۱ - ب ، ل : ندارد .

۱۳ - ل ، گ : فرموده اند . ۱۴ - آ ، ب : ندارد .

۱۵- ن : برگ ۱۱۳ الف.
 ۱۵- ک ، ل ، ن : خدمت سید دوست .

۱۷ - گ ، ل : از «تعالی تا اسماه» ندارد. ۱۸ - ل ، ن : گشت . گ : طالب آن گشت .

۱۹ - گ : په قبول . ۲۰ - گ : بصبر (در حاشیه قرار گرفته).

٢١ - ب : به چشم باز. ن ، ل ، گ : باز به جناب .

۲۲- ن : زیادت (به جای سیادت).

۲۳ - آ : افاضه ، ب ، ن : مثل متن .ل : به استفار -

۲۴- گ ، ل : رفته .

۲۵- گ : جناب (به جای حضرت).

چون اربعین بگذرد حاضر باید شدن اگر مصلحت باشد به استفاضه (۱) اشتغال (گ) (۲) کرده شود .

و چون اربعین رجبی به آخر۲۱) آمد این فقیر به جناب (۲) سیادت حاضر آمد و درمیان ملاقات وجود باوجود جناب (۵) سیادت نوری مَتَلالی(۶) دید که می آید و صورت قالب را ندید پس مدهوش گشت و ندانست که چگونه بنشیند لاجرم در قفای جناب سیادت بنشست و چون دهش (۷) زایل گشت(۸) حضرت سیادت فرمود پیش روی (۱) باید نشستن (۱۰)(آ: برگ۶۴ ب) نه در قفای (۱۱) و برخاست و مصلای (۱۲) شریف خود را در پیش روی (ب)(۱۲) مبارك خود بسط غود و فرمود که بر این مصلی بنشین و چون در نشستن درنگی شد به حسب رعایت ادب ، جناب سیادت فرمود که ادب آن است که اجابت کنی فلاجرم اجابت کردم و بر مصلی نشستم .

و (۱۲) ناگاه در آن زمان حاجی صغی (۱۵) مجنون (۱۶) پیدا شد و در صحبت آمد و ریش را (۱۷) تراشیده بود (ل) (۱۸) از خدمت سیادت پرسیدم (۱۹) که این جماعت را حُجتی باشد؟ فرمود که حجتی باشد و لیکن مفید (۲۰) نباشد که زیرا که حق تعالی بعضی از عوام قلیل العلم (۲۱) را (۲۲) عنایت (۲۳) می کند به جذبهٔ حفیه (۲۲) و چون به جای هر حجابی و ظلمتی نوری (۲۵) و مَرْحمتی در باطن دیدند خواستند که در ظاهر (۲۲) نیز تغییری کنند تا ظاهر را (۲۷) به باطن موافق گردد در تبدیل و لیکن علم شریعت را (۲۸) نداشتند

۱- گ ، ل : به افاضه علمی. ۲- گ : ص ۴۳۰.

٣- ن : نزديك (به جاى آخر). ۴- ب : حاب (به جاى جناب).

0- ب (زیرا که ... کرده ام) را ندارد. ۶- ب: مینلاتی.

۷- آ: دهشت ، ب ، ن : مثل متن الدهش بهبته تأخذ العبد إذا انجاء ما يغلب عقله أو صبره أو علمه براى تفصيل رك به منازل السائرين ، صص ١٨٥-١٨٧. گ : « و چون دهش » در حاشيه آمده.

۸- ل و و چون دهش ... گشت ۽ ندارد.

۹- گ : در پیش روی . ۱۰- گ : باید نشست . ۱۱- گ : قفا.

۱۲- ل ، گ ، ن : مصلی . ۱۳- ب : برگ ۵۷ ب. ۱۴- ب ، گ : ندارد .

۱۵ - گ ، ل : صفای . ۱۶ - معلوم نشد کیست . ۱۷ - گ : ندارد .

۱۸- ل ، برگ ۴۵ ب. ۱۹- ب : افتادند. ل : ندارد .

۲۰- گ : مفید ۲۱- ن : قلبل علم .

۲۲- آ: ندارد . ۲۳- آ، ب: عتاب . ل ، ن: عنایت .

۲۴- ل : خفیه . گ : حقیه .

٧٥- ن : ظلمتي و نوري (به جاي طلمتي ، نوري).

۲۶- گ : ظاهر را (به جای در ظاهر) . ۲۷- گ : ندارد . ۲۸- گ ، ل : ندارد.

والمراب المناج والمرابع المرابع المرابع

تا تبدیل بر وفق شرع کنند لاجرم در بدعت در افتادند (۱) .

و بعضى ريش تراشيدند و بعضى ابروهم (٢) تراشيدند و بعضى بينى (٢) را سوراخ كردند و بعضى را موى فتيله شد و جهال (٤) ديگر آن بدعتها را شعار خود ساختند امّا آن عزيزان مأخوذ نباشند و ليكن اين جهالان (٥) مأخوذ باشند زيرا كه به اختيار قبول كرده اند (گ) (٤) آن بدعت را و رسوخ يافته نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذَلِكَ الضّلال . و قَالَ صَلَى الله عَليهِ وَسَلم : (آ: برگ ۶۵ الف).

« كُلُّ بدْعَة ضَلالَة الا بدْعَة في العبَادَة (٧) »

و قَالَ النَّبِيُّ (٨) صَلِّي اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

« كُلّ بدْعَة ضَلاَلة و كُلّ عَمَل لا يَعْمَلُ بسُنْتِي فَهُوَ بدْعَة (١) »

و قَالَ صَاحب (١٠) أَلْصَابِيع:

«الْبِدْعَة هُوَ الرَّاى الَّذِي لَيْسَ لَهُ مِنَ الْكَتَابِ وَ لاَ مِنَ (ب)(١١) السنة سَنَد ظاهِرُ وَ لاَ خَفَىٰ مَلْفُوظ (١٢) وَ لاَ مُسْتَنبط (١٣-١٢) »

وَ قَالَ أَهْلُ اللَّغَة :

« البِدْعَةُ مَا عُمِلَ بَغَيْرِ مِثَالِ سَبَقَ »

۱- آ، ب، در افتادند ،گ ، ل ، ن : افتادند .

۲- ن : ابره ۳- گ ، ل : گوش .

۴- آ : جهاد ٥ - آ ، ل ، گ : جاهلان .

۶- گ : ص ۴۳۱. ۷- ن : ندارد . نهج البلاغة ، چاپ لاهور، ص ۴۷۷.

۸- گ ، ن : ندارد.

۹- از حاشیه ب ، برگ ۵۷ ب یعنی هر بدعتی که هست ضلال است و هر عملی که سنت نبود او بدعت
 است . ابو نعیم اصفهانی: حلیة الاولیاء ، ج ۳، ص ۱۸۹.

۱۰-ل، ن :شارح . محتملاً مراد از مصابیع مشکوة المصابیع است که اسم جمع آورنده احادیث ابو محمد حسین بن مسعود الفراء البَغوَی (۵۱۰ هجری /۱۱۱۷م) است رك به :حاجی خلیفه: کشف الظنون ، ج ۵، ص ۵۶۴. قب برای عبارت : ابن ماجه ج ۱ ، ص ۱۸۳ . زركلی : قاموس الاعلام ، ج ۲ ، ص ۲۸۴.

۱۱- ب: برگ ۵۸ الف.

۱۲ - ل : ملفوظ. ۱۳ - ب : مقسط (به جای مستنبط).

۱۴- ب: حاشیه برگ ۵۷ ب و صاحب المصابیع گفت که بدعت را می گویند که از کتاب و سنت سند نداشته است و نیز قب: نهج البلاغة ، چاپ لاهور، ص ۴۷۷. کنز العمال ، ج ۱، ص ۵۶.

کتاب کمال ، ص ۱۴۹ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۸۵ . حلیة الاولیاء ، ج ۳ ، ص ۱۸۹ . مجلسی : بحار الانوار ، ج ۱ ، ص ۸۰ . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۸ .

.

فلاجرم ذكر جهر بدعت نباشد زيرا كه حضرت مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم و اصحاب ١١) او ذكر جهر گفته اند و در مصابيح مذكور است در باب ذكر بعد از صَلوة كه كَانَ رَسُولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّم:

إذا سَلَّم من (٢) صَلَوته قَالَ (٣) بصَوته الأعلى (٢) :

لاَ إِلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لَاَ شَرِيْكَ لَهُ لَهُ اَلْمُلك (٥) وَ لَهُ الْخَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلَّ شَيْ قَدَيْرِ لاَحَوْلَ وَ لاَّ قُوْةَ الاَّ بِالله لاَ اللهَ الاَّ اللهُ وَ لاَ نعبد الاَّ ابَّاه لَهُ النَّعْمَةُ وَلَهُ الفَصْلُ ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْخَسَن، لاَ الهَ الاَّ اللهَ مُخْلصين لَهُ الدَّيْنَ.

وَ لُوكُرهَ الكَافرُون (۶)»

و حضرت خواجه ابو الرضا رتن بن (٧)(ن) كربال البترندي (٨) رضى الله عَنْهُ كه

١- گ ، ل : او رضي الله عنه . ٢- ل : في . ٣- ل : فقال .

۴- ب: حاشیه برگ ۵۸ الف یعنی چون رسول علیه السّلام فارغ شدی از نماز خود به آواز بلند خواندی لااله الا الله الی آخر .

0- قرآن مجيد : ۶(سورة الانعام) : ۱۶۳، گ : لا شريك له له الملك .

۶- قرآن مجید : ۸ (سوره الاتفال) : ۸و ۹ (سوره توبه) ۳۲. برای همه عبارت قب: مشکوة المصابیح
 (با ترجمه انگلیسی) ج ۲، ص ۳۰۷.

٧- ل : اين .

۸- گ ، ل، ن : كربال البدرندى خواجه تن بن ساهوك بن جكندريق الهندى الترمذى .

از پاورقی کتاب شد الازار ، ص ۲۳۰ عینا نقل می شود که علامه قزوینی چنین نوشت مقصود آن شخص هندی کذاب متقلب معروف به ابو الرضا رتن است که بعد از حدود ششصد هجری در هند ظاهر شد و ادعا کرد که ششصد (پاورقی ۲۳۱) سال قبل از آن تاریخ سفری به حجاز غوده بود و به خدمت حضرت رسول رسیده و به دست آن حضرت اسلام آورده و در عروسی حضرت فاظمه با حضرت امیر نیز حاضر بوده و سپس به وطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا به اختلاف اقوال در یکی از سنوات و سپس به وطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا به اختلاف اقوال در یکی از سنوات واقع در سه میلی بهاتندا (که شهری است در شمال هند در ایالت پنجاب واقع در سی درجه و سیزده دقیقه عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محل نقطع چندین شعبه مهم راه آهن و نام آن در عموم عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محل نقطع چندین شعبه مهم راه آهن و نام آن در عموم اسلامی) اخبار و حکایات و خرافاتی که مردم ساده لوح یا متقلب در اطراف او منتشر می کرده اند در قام قرن هفتم هجری در غالب بلاد اسلامی موضوع صحبت عموم ناس بوده است و اغلب علماء و نقادین بطلان دعاوی او و تقلبی بودن ، روایات او را با وضوح هرچه قامتر به مردم ثابت غودند ولی معذلك بعضی ساده لوحان گول حتی ماین محدثین و حفاظ پیدا شدند که دعاوی او را تصدیق کرده و احادیث مرویه او را با آب و تاب قام به اسم « رتنیات» جمع کرده اند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار مرویه او را با آب و تاب قام به اسم « رتنیات» جمع کرده اند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار

یکی از اصحاب رسول (۱) است (۲) ذکر جهر می گفته است تا آخر عمر و آن ذکر خواجه (ل) (۳) « الله» بوده است و شیخ علی لالا (۴) خدمت (۵) خواجه را دریافته است (۶) و آن سه امانت که حضرت رسول عَلَیْه السّلام (۷) فرستاده بود از برای او گرفته (آ: برگ ۶۵ ب) از خدمت (۸) خواجه رضی اللّه عَنْه. (۱)

و این فقیر بعضی از متابعان خواجه را در قصبه « اندخود » (۱۰) بدید و سه روز در خلوت ایشان به التماس مقدم (۱۱) ایشان (گ)(۱۲) به ایشان(۱۳) موافقت نموده است (۱۴) و

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

راجع به این شخص رجوع شود به مأخذ ذیل: ذهبی: میزان الاعتدال ، ج ۱، ص ۳۳۶. و فیات الاعیان، چاپ بولاق ، ج ۱ ، صص ۲۰۸-۲۰۶ و قاموس در رتن و لسان المیزان ابن حجر عسقلاتی ، ج ۲، صص ۵۰ – ۵۰ و اصابة فی تمییز الصحابه همو چاپ کلکته ، ج ۱، ص ۸۷. و دور الکامنه همو ، ج ۲، صص ۳۸-۴۳۹ (اسطر ادا) جامی : نفحات الانس ، صص ۲۰۵۱. در ترجمه رضی الدین علی لالای غزنوی (که رتن را دیده بود و او شانه (بزعم خود) از شانه های حضرت رسول (س) را به وی هدیه داده بود و این شانه بعدها به دست شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رسیده و او آن شانه را در کاغذی داده بود و این شانه بعدها به دست شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رسیده و او آن شانه را در کاغذی پیچیده و به خط خود بر آن کاغذ نوشته این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابی آن حضرت به این ضعیف رسیده است ، و تذکره دولتشاه سمرقندی ، ص ۶۲۲ که گوید ابو الرضا بابا رتن هندی صحبت مبارك حضرت رسول را دریافته بوده و بعضی گویند از حواریان عبسی بوده و عمر او را یك هزار و چهار صد سال می گویند و مجالس المؤمنین ، صص ۲۹۵ که تروریان العارف اسلامی ، صص مذکور، و تاج العروس در « رتن» و ریاض العارفین ۹۷، و ذیل دائرة المعارف اسلامی ، صص مذکور، و تاج العروس در « رتن» و ریاض العارفین ۹۷، و ذیل دائرة المعارف اسلامی ، صص ۱۹۷۹ ۱۹۷۸ به قلم محمد شفیع صاحب از فضلاء هندوستان موسس بر مقاله بسبار مهم مرحوم هروریتر (Horovitr) مستشری مشهور آلمانی است که در جلد دوم مجلة انجمن تاریخ پنجاب ، ص ۹۷ به بعد به عنوان بابا رتن پیر « بهاتبندا » منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تاکنون به بعد به عنوان بابا رتن پیر « بهاتبندا » منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تاکنون در خصوص این شخص کسی جمع کرده است .

١- گ ، ل : رسول الله صَلَّى الله عَلَيْه وَسَلَّم . ٢- ن : بود . ٣- ل : برگ ۴۶ الف .

۴- على لالا رضى الدّين بن سعد على لالا الغزنوي . ٥- گ : « خدمت » ندارد.

٧- آ، ب، ن: ندارد. گ: رسول صلى الله عليه وسلم.

۸- در آ، ب، ل ، گ : ندارد . ۹- ل : از خواجه رضی الله عنه گرفته . (مسلم) مشکوة المصابیع با ترجمه انگلیسی ، ج ۳، ص ۳۰ .

۱۰- ن : اند خود ل : اندر خوی اند خود قصبه ای است از قصبات بلغ (مدارالافاضل) در افغانستان The Times Atlas of the World : Vol .II.E I. 36-56 N 65.05 E.

۱۱- گ : به النماس ایشان (و در حاشیه نوشته شده).

۱۲ – گ : ص ۴۳۲ . - 10 - 10 ، 0 : 90 - 10 آن همه بالتماس مقدم ایشان 90 - 10 - 10 : 90 - 10 - 10 ایشان . - 10 - 10 - 10 آ ، 90 - 10 - 10 ایشان .

کا کہ کا کا کا اس کا درجہ جراب میں ہے۔ جو ان سات کی ان کی تو کی ہے کہ سی ہو تاریخ کے کے بہتر ہو جو بہتر ہو جو

خلاصة المناقب

والمساورة والمساورة

بعد از خروج از خلوت پرسید(۱) از مقدم ایشان که سبب چیست که احادیث رتنیه (۲) شهرت ندارد الا سه حدیث است ؟

و آن مقدم جواب فرمود كه سبب عدم شهرت آن است كه حضرت مصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم سه چيز از براى شيخ مختار الدين الازنشى(٥) قدس الله (۶) سرّه امانت فرستاده بود .

اول(۷) کردهٔ کرم:

و دوم (۸) یك قطرهٔ آب از دهان (۱) مبارك خود.

و سلوم (۱۰) احادیث رتنیه که تا اوان تحصیل شیخ مختار الدین موقوف بوده است (۱۱).

و حضرت (۱۲) خواجه به دست شیخ موسی(۱۳) آن سه چیز را فرستاده است به نزدیك شیخ مختار الدین(۱۲) و وصیت کرده شیخ موسی را که چون به خوارزم برسی(۱۵) جوانی میان بالا(۱۶) گندم گون که بر یك رخ او خالی باشد و بر میان قرص جوین بسته (۱۷) و تفسیر « کشاف »(۱۸) خواند و قرأت او به سوره انًا فَتَحْنَالُكَ فَتحاً مُبَیْناً (۱۸) رسیده باشد (۲۰) ترا پیش آید (آ: برگ ۶۶ الف) لاجرم این سه (۲۱) امانت را به آن جوان

١- گ : ل : پرسبدم .

۲- نزهة الخواطر ، ص ۱۵، و احادیث رتن الهندی المنقوله عنه من جنس الاحادیث التی تنسب الی الحکیم الترمذی انه سمع من ابی العباس ، اطر و کل هذا لیس له اصل یعتمد علیه بل تعملها الفقراء ، فی روایاتهم و دین الله اشرف من ان یوخد من به اهل او یثبت به قول غافل عنی ، لقوله علیه الصلوة و السلام وزدنی ماترکتکم ، و انی ترکتکم علی البیعناء النقیة لیلها کنهارها ان تمسکتم بهالن تضلوا یهدی کتاب الله و عزتی و اتباع اصحابی و سنتی .

٣- ب: برگ ٥٨ ب. ۴- آ : آن اهل.

۱۱ - گ : « تا اوان بوده است » در حاشیه آمده است .

۱۳ - شیخ موسی بن بقلی بن بندار بن دیناری ، بروکلمان تکمله ، ج ۱، ص ۶۲۶، آئین اکبری ،ج ۲، ص ۳۲۰، آئین اکبری ،ج ۲، ص ۳۲۰.

۱۴- شيغ مختار الدّين . ما- ب : رسي . ۱۶- گ ، ل : جواني ميانه بالاي .

۱۷- گ ، ن : بربسته . محمد الزمخشري المتوفي المتوفي المتوفي

۱۹ (سوره فتع) : ۱۰ (سوره فتع) : ۱۰

۲۰ آ : بود .
 ۲۰ ل : به جای لاجرم این سه امانت .

بدهی و چون شیخ موسی آن وصیت بجای آورد شیخ مختار الدین به شیخ موسی بیعت کرد و به سلوك راه خدای تعالی توجه نمود، فلاجرم (۱) سبب عدم شهرت احادیث رتنبه آن وقفهٔ (۲) رتنبه باشد.

و آن اوراد(۳) که جناب سیادت جمع کرده است و به خواندن آن (۴) ترغیب نموده در یك وقت حضرت مصطفی صَلّی الله عَلیه وسَلّم آن را در اوقات متفرقه خوانده است .

و َ قَالَ الْعُلْمَاء يَرحمهُمُ (٥) الله

ألبدْعَةُ عَلَى خَمْسةُ أَقْسَامُ وَ اجِبَةً وَ مَنْدُوبَةً وَ مَحرَّمة (ل)(٤) وَ مَكْرُوهَةً و حُبَاهَةً فَمِنَ السواجِبَةُ تَعَلَّم أُدِلَهِ الْسَتُكُلِمِيْنَ لِلسرَّدَ عَلَى الملاحَدُهِ (٧) و المُبْتَدَعِيْنَ (گ)(٨) وَ شب ذَلِكَ (ب)(١) وَ مَنَ المندُوبة (١٠) أَداء التَّرَاوِيْح فِي الجَمَّاعَةِ و تَصْنَيْف كُتُبِ العِلْم وَ بِنَاء المدارِسَ وَ الْخَوانِيِ و الرَباط وَ غَيْرَ ذَلِكَ وَ مِنَ الْمَبَاحَةِ التَّبْسِيْطِ (١٠) فِي الْوانِ الاطعمته وَ غَيْرَها وَ الحَرَامُ وَ الْمُرَامُ وَ الْمُرَامُ وَ الْمُرُوهُ (١٢) ظَاهِران.

وَ قَالَ مُحَيِيٌّ الدِّين النَّوَوِي (١٣) رَحِمَهُ اللَّهُ (١٢) فِي شَرْح صَحِيْح مُسْلِم فِي قَوْلِهِ:

« كُلُّ بدْعة ضَالِالَّة هذا عَامْ مَخْصُونَ مَ الْمَرَادُ بَهَ غَالَبُ البدْعَ (١٥) »

پس اکثر بدع (۱۶) ضلالت باشد بدان وجه که مداومت هر (۱۷) بدعت منتج ضلالت (آ: برگ ۶۶ ب) گردد (۱۸) قال النبی (۱۹) صَلَّی الله عَلیْه وَسَلَّم :

« مَنْ فَارَقَ (٢٠) ذَنْبا فَارِقَ نُوْرا لَنْ يُعُودُ إِلَيْهِ ابْدا (٢١) »

۱- ل : ندارد. ۲- ن : وقفیه (به جای وقفه).

٤- ل : برگ ۴۶ ب.
 ٧- آ ، ن : الملحدة ، ل : الملة .

۸- گ : ص ۴۳۳.
 ۹- ب : برگ ۵۹ الف.

۱۰- ل : المندوبته. ۱۱- ل : التسيط. ۱۲- گ : والمكروهة .

۱۳- آ، ل، ن: النواوی محیی الدین ابو زکریا یحیی ابن شرف النووی متوفی ۶۷۶ هجری/۱۲۷۶ میلادی ، قاموس الاعلام ، ج ۹ ، ص ۱۸۴.

۱۴ - آ ، ب : ندارد . ۱۵ - ل : البدعته . ۱۶ - گ : بدعت . ۱۷ - ب : در . ۱۸ - گ : باشد .

١٩- آ: قَالَ النبي عَلَيْه السّلام .

ل: قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلُّم ، ن: قَالَ عليه السَّلام .

۲۰- گ : قارب .

۲۱- ب : حاشیه برگ ۵۹ الف یعنی هر که از او گناهی صادر شود نوری از او جدا شده که هرگز باز نگردد آن نور سوی او .

لاجرم از صحبت اهل بدعت احتراز واجب باشد قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْه وَسَلَّم:

« مَنْ أَهَانَ صَاحِبَ بِدْعَة آمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْفَزع الْأَكْبَرِ وَ مَنْ لان لهُ بِكَلِمَة اوْ لقيه بِبَشَرِ فَقَد اسْتَحْنَا(١) مَا(٢) أَنْزَلَ اللهُ بِكَلِمَة (٣) عَلَى مُحَمَّد (٢) ».

و اگر کسی مبتلا شود به صحبت اقوام مختلفه باید که مستعمل رفق باشد به جمیع خلایق زیرا که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسَلم ردای مبارك خود را برای (۵) اهل دنیا بسط کرده است (ن) (۶) و به یقین بداند که رعایت لین (۷) و سهولت موجب نجات است ، قال النبی (۸) صلی الله علیه وسلم :

« أَتَدْرُونَ عَلَى مَنْ خُرِمَتِ (١) النَّارَ ؟ قَالُوا : اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ عَلَى الْهَيِّنِ (١٠) اللَّيْن (١٠) السَّهْل اتقريب (١٢) . (الاعتدال) .

وَ قَالَ النَّبِيُّ (١٣) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم : « إِنَّ اللَّهَ يُحَّبُ (١٣) السَّهْلُ الطُّلَقَ »

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

خَالِفُ الْفَاجِرِ مُخَالِفَةَ خَالُصُ الْمُؤْمِنِ مُخَالِصَةَ وَ دِيْنَكَ لاَ تسلمه (ب) (١٥) لأحَد (ك) (١٤). و هَر كه با وَى بدَى كند به آن كُس در مَكافات (١٧) به نيكى پيش آيد . قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّم :

« ٱلْمُؤْمِنُ لاَ يَحْقَدُ وَ لاَ يَحْسُدُ وَ يُكَافِي السَّيِّئَةِ بِالْحَسَنَةِ (١٨) «

۱- آ، ن، گ: استخف. ۲- گ: بما . ۳- آ، ن: ندارد. ۴- از ب: حاشیه برگ ۵۹ الف. یعنی هر که اهانت کند صاحب بدعتی را ایمن گرداند ورا حق تعالی در روز قیامت از هول و سخن نرم کرد به او یا ملاقی او شد به چرده شیرین گوی که خم داد آنکه فرد آمد حضرت حق بر محمد (ص) رك به: سیوطی، اللئالی المصنوعه، ج۱، ص ۱۳۵ این حدیث را موضوع گفته.

۵- ن : بعضی . گ : از برای . ۶- برگ ۱۱۷ الف .

۷- ل : ندارد . ۸- در ب ، ن ، ل، گ : ندارد . ۹- ل : جهت . ن : حرمت ۱۰- آ : ندارد . ۱۱- ل : النن .

۱۲- ψ : از حاشیه برگ ۵۹ الف یعنی در می یابید شما که بر کیست که حرام گردانیده است آتش دوزخ ؟ صحابه گفتند : خدا و رسول داناترند ، بعده رسول فرمودند که حرام است بر مردان که سهولت ورزید قریب به اعتدال . گ : اتقرب ۱۳ – گ ، ن : و قال (بجای قال النبی) . ۱۴ – آ ، ل : یحب ، ن : محب . ۱۵ – ψ : برگ ۵۹ الف . ۱۶ – گ : ص ۴۳۴ . ۱۷ – گ : « در مکافات » ندارد . ۱۸ – ψ : حاشیه برگ ۵۹ ψ . یعنی مؤمن آن است که حقد و حسد نورزد و مکافات بدی از نیکویی کند فرد :

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی زیرا بدانکه باشد با دلبری وصالی قب : حکم الجعفریه ، ص ۳۶.

در آخر آن (۱) مجلس دهش (۲) جناب سیادت فرمود که (ل) (۳) مصلحت آن است که (آ : برگ ۶۷ الف) بعد از عید رمضان به افاضهٔ علمی اشتغال باشد که اگر (۲) خدای خواهد زیرا که اربعین (۵) دیگر اختیار کرده شد میسر گردد ان شآء الله تَعَالی (۶).

و چون این فقیر در عید رمضان به جمال سیادت مسرور آمد (۷) و التماس (۸) بیعت نیز غود ، فرمود که تو معلولی ملازم (۸) باب (۱) فقر نتوانی بود (۱۰) و لیکن چون این فقیر در التماس مخلص بود به اجابت قرین آمد(۱۱) و اما بیعت نیز موعود(۱۲) گشت تا حضرت سیادت باز آید از موضع زمستانی که به التماس اخی حاجی(۱۳) رفته بود .

و چون باز آمد به معمور جدید اخی حاجی، ۱۴۱ و روزی چند اقامت نمود ، در شبی این فقیر بیعت کرد و در حالت بیعت چون یك دست این فقیر گرفت ، درمیان آن دو دست کبیر نور ولایت آن جناب لمیع دیده شد که در همگی آن (۱۵۱) خانه مَمْلو گشت ، پس حیرت حاصل آمد از آن نور لمیع عجیب و دستار از سر برداشته شد بلا علم و لا خبر بالمقراض و ما غبر (۱۶۱).

و چون تحیر (۱۷) زایل (۱۸) گشت دستار قطع (۱۹) کرده آمد (۲۰) و آن قطعه (۲۱) را به حضرت (۲۲) سیادت عرضه داشته (۲۲) آمد (۲۴) تا پای تابه (۲۵) سازد ، فرمود که رویمال شود نه پای تابه و در هنگام (۲۶) دیگر از برادرم حق گوی رحمه الله عکیه (۲۷) پرسیدم

۱- گ ، ل : ندارد . ۲- گ : ندارد .

۹- گ ، ل : تاب . ما - ۱۰ گ ، ل : آورد، ن : ندارد .

۱۱ - ب، ل، ن : ندارد . ۱۲ - آ : بود گشت و تصحیح از روی ب، ن .

۱۳ - آ : حاجی اخی . ۱۴ - گ : ندارد

۱۵ - آ، ن ، ل : ندارد و زیادت از روی ب .
 ۱۶ - ندارد ، گ : با غیر .

۱۷- ن : آن تحير . ۱۸- گ ، ل : نازل .

۱۹- گ، ن: قطعه کرد، ل: را قطعه قطعه. ۲۰ ل: کرد.

۲۱- گ ، ل ، قطعه ها . ۲۲- ل ، بر جناب سیادت

۲۳ - آ : کرده . ۲۴ - در ب حذف است .

۲۵- جامه سطبر که به چند تای مسافران برپای پیچند دفع سرمایا چستی و چالاکی رفتار را (لغت نامه دهخدا).

۲۶- گ : هنگامی .

۲۷- گ : ندارد .

که مقراض (آ: برگ ۶۷ ب) به کار برد (ب) (۱) یانی تبسم کرد و گفت: آری از ناصیه گرفت چند تاری ، و از برادرم حق گوی سؤال کردم که (گ) (۲) در این دو (۲) وقت که من نور ولایت جناب سیادت دیدم تو نیز دیدی ؟ گفت: نی (۴).

نظم (٥)

نفحه آمد مر شما را دید و رفت هر کرا می خواست جان بخشید و رفت (۶)

و در ضَحُوهٔ (۷) لیلهٔ بیعت سفر بدخشان اختیار کرد و فرمود که چون از این سفر به خطهٔ مبارکهٔ ختلان (۸) باز آیم به افاضهٔ علمی اشتغال نمایم ان شآء الله اللطیف و چون اندك مسافتی (۱) تشییع کردم گفت: در همین موضع باید ایستادن ، لاجرم زود توَقُف کردم و حال آنکه در خاطر داشتم که از جناب سیادت (۱۰) (ل) (۱۱) بپرسم که « دعای سیفی از حضرت مصطفی (ص) منقول هست یا نی ؟ لاجرم (۱۲) ضمیر گرفتم اگرچه ترك ادب بود و در باطن خود گفتم باید که (۱۲) این داعیه به صحت مقرون گردد .

و روز ۱۴۱) دیگر برهان الدین که حال (از رجال) الهی (۱۵) باشد ، آمد و تقریر کرد که وی را در دامن کنوه (۱۶) توز قرغان (۱۷) به جناب سیادت ملاقات شد (۱۸) فرمود که

۱- ب : برگ ۶۰ الف. ۲- گ : ص ۴۳۵.

۳- آ : ندارد .

۴- گ : « قر فراوان حال در تعجب بماندم » در حاشیه آمده .

۵- ب: فرد. ۶- ل: مثنوی مولوی ،ص ۵۴.

٧- آ: صحوه.

۸- گ : باز آیم به خطهٔ مبارکهٔ ختلان .

۱۱- ل : برگ ۴۷ ب . ۱۲- آ : ندارد.

۱۳- گ : که باید که .

۱۴- گ، ل : روزی .

: حال اللهى ، معلوم نشد كيست . ولى على الهى فرقه اى است از شيعيان غالى رك به : - ١٥ El. Vol.l.

Fase: 7 S.392

۱۶- در ل ، ن : ندارد.

17- Tash Kurghan: (Balkh). The Times Survey of the World. Encyclopaedia of Britannica. William Moorcraft: Travels in Ladakh and Kashmir.

۱۸- ن : رسیدم و از زبان مبالش شنیدم گ : شده فرموده.

۲۰۴

امشب ما باید بودن (۱) لاجرم اجابت کردم و به سعادت جناب سیادت در قریهٔ توز قرغان آن شب (۲) (آ: برگ ۶۸ الف) بودم و آن روز (۳) که اجابت غود (۴) اشارت فرمود که:

نور الدين را بگوى كه « حرزيمانى » كه دعاى سيفى (٥) نامند (٩) از حضرت مصطفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم (٧) منقول است بايد كه (ن) (٨) بخواند كه در خواندن (١) آن خاصيت بسيار است .

پس دعای سیفی حاصل کردم و می خواندم اما حفظ دعای سیفی موقوف می بود (۱۰) تا بار دیگر (۱۱) (ب) (۱۲) به جناب سیادت رسیدم و از زبان مبارکش شنیدم آنگاه یاد گرفتم.

و در وقست (۱۳) دیگر جناب سیادت فرمود که اگرچه در هر وقت (۱۴) خوانده شود خاصیت (۱۵) کثیره و نفحات کثیره باشد امًا بَیْن الصبحین خواندن اولی بُود زیرا که آثارش در این وقت آقوی باشد.

و در بدخشان روزی خدمت شیخ مُحَمَّد عرب رحمة الله عَلیْه (۱۶۱) عرضه داشت به جناب سیادت که یا امیر(۱۷۱) من شنیده ام که هر که «حرزیمانی» را هزار بار بخواند به شرط آنکه در (۱۸۱) او ل و آخر صدقه بدهد جمیع امور دینی(۱۸۱) و دنیاوی (۲۰۱) او را حق تعالی کفایت

۱- گ : ب ، ل، ن : بود . ۲- آ ، ب : امشب و تصحیح از روی ن ، ل .

٣- گ : آ ، ب ، ل : امروز . ۴- ل : داد ، گ : اجازت داد.

٩- ن : خاندان (به جای خواندن) . ١٠ - گ : بود .

١١- گ ، ل : باز. ١٢- ب : برگ ۶۰ ب .

۱۳- ل : وقتي. ١٠- ك ، ل : هر وقت كه

١٥- ب: خاصيًات ١٤٠- معلوم نشد كيست .

۱۷ – ب: امير المؤمنين (بجاي امير). ۱۸ – آ : ندارد . ۱۹ – آ : دين ، گ : حاجات ديني.

۲۰ گ ، ل ، ن : دنبائی (بجای دینری).

غاید (۱) ، حضرت سیادت فرمود (۲) اگر چهل بار بخواند هم کفایت غاید و لیکن مخلصانه باید خواندن (۲) .

ای دوست بدانکه در ایام صحبت با نزاهت (۴) جناب سیادت هر چه در خاطرم آمدی (آ: برگ ۶۸ ب) آن را بر من آشکارا کردی(۵) و اگر مصلحت اظهار آن نبودی به اشارت تنبیه غودی تا روزی به خاطرم (۶) آمد که (۷) واقعهٔ دست داده است باید سؤال کردن تا چه فرماید حالانکه مرضی داشت در آن وقت که از (۸) اندراب (۹) رجوع کرد (ل)(۱۰۱) به سبب مرض و خدمت خواجه عبدالله (۱۱)رحمة الله عكيه (۱۲) و برادرم (۱۳) قوام الدين(۱۴) و مولانا محمد سرای ایسنی(۱۵) نیز در خدمت(۱۶) سیادت حاضر بودند و از خانهٔ قاضی حسن(۱۷) که به نزدیك یُل بَنْدك(١٨) بود بیرون آمده بودند .

٢- آ: فرمودند، گ: كه اگر. '

۱- گ : گرداند(بجای غاید).

۴- آ، گ ، ل ، ن : نزهت .

٣- ل : خواند .

۶- ن ، ل ، گ : در خاطرم (بجای به خاطرم).

0- ن : غودی (بجای کردی).

۸- ل ، ن : ندارد .

٧- گ : که مرا.

٩- اندراب نام شهری است به سرحد خراسان و هندوستان (مدارالافاضل).

Encyclopaedia of Britannica Vol.II. Log. 103.45, Lat: 36. "Between Ghazna and Balkh, the road which the Carvan enter Kabul". Ain-i-Akbari.Vol.III. P.91.

"Situated at the base of the main ridge of the Hindu, Barthold:Turkistan Down to the Mongol Invasion .p.67.

۱۰- ل : دگ ۴۸ الف.

۱۱- خواجه عبدالله رکن الدّین شیرازی ، مستورات برگ ۳۶۹ ب.

(امبر عبدالله شیرازی . براؤن : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳، ص ۸ .

(در ضمن ذکر مثنوی انبس العارفین).

۱۲- گ ، ل : ندارد .

۱۳- آ : برادر (بجای برادرم).

۱۴- شیخ محمّد قوام الدّین بدخشی که یکی از مریدان سید علی همدانی بود و در مسافرت آخرین نیز به خدمت سبد بود رك به : مستورات برگ ۳۸۵ ب ، ۱۹ الف ، ۳۲ الف ، ۳ ب . خزينة الاصفياء ،

ج ۲، واقعات کشمیر اعظم برگ

١٥- محتملاً همين شيخ محمّد سر البشي كه از صلحا و بلغاي وقت بود (واقعات كشمير اعظم ، ١٤- ن : خدمت . برگ ۳۶ الف).

١٧- معلوم نشد كيست .

۱۸- گ : بند که .

۲۰۶

و گفتند که امشب (۱) به نزدیك کبوتر خانهٔ قاضی حسن باشیدند (۲) و خدمت (ب) (۳) امیر طوطی (۴) نیز تا آنجا به خدمت سیادت آمده بود (۵) ، آمد و چند کبوتر (۶) گرفت و به خدمت سیادت قرمود که :

باید که ترك عبادت نکنی .

واو قبول کرد و من هم به استقبال جناب (گ) (۷) سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده، لاجرم چون پرسیدم به اشارت تنبیه فرمود و لیکن بلاهت حجاب شد و متنبه نگشتم و می خواستم که بار دیگر از جناب (۸) سیادت بپرسم(۱) که در غضب شد و فرمود که از این خانه بیرون (۱۰) رو والاً (۱۱) به عصا سرت را پاره سازم ، و چون خواجه عبدالله رحمة الله (۱۲) این (۱۲) شدت (آ: برگ ۶۹ الف) غضب را مشاهده کرد دست مرا بگرفت و بیرون آورد و سؤال کرد که تو سخنی باری به زبان (۱۲) نگفتی اما بگوی که در خاطر چه داشتی ؟ و چون خواستم که در تقریر آن در آیم(۱۵) حضرت سیادت آواز داد (۱۶) که در خانه باز در آیید (۱۷) ، پس چون باز آمدیم (۱۸) فرمود که ما از ابلهی وی گاه گاه در تشویش (۱۷) می شویم ، خدمت خواجه گفت (۲۰) که (۲۱) آن چه بود که ما ندانستیم (۲۷) و فرمود که :

او را واقعه ای از مقام صفاوت نفس دست(۲۲) داده است و لیکن او (۲۴) تصور می کند که آن امر (۲۵) عظیم است از برای آنکه کار نکرده است و عجایب راه خدای(۲۶) تعالی

۱-گ : ور گفتند که امشب ، ندارد. ۲- ب : باشدند .

۳- ب: برگ ۶۰ ب. ۴- معلوم نشد کیست ؟ .

۵- گ ، ن : آمد .۶- کبوتری .

۹- ب: و من هم استقبال جناب سیادت بپرسم . (بجای و من هم به استقبال جناب سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده).

١٢- گ ، ل : عليه الرحمه . ١٣- ل : آن .

۱۴ - ب : به زبان باری ، ن ، ل : خدمت . ۱۵ - آ : در آیم که . ۱۶ - ب : فرمود .

۱۷- آ: تا در خانه باز در آیند . ب: باز در خانه در آید، ل: به خانه باز بیاید . گ: باز آیبد.

۱۸- آ : آمدیم ، ل : رفتیم .

۱۹ - ب : او . ۲۰ - گ ، ب : فرمود . ۲۱ - ن : ندارد .

۲۲- ل : از خدمت خواجه گفت ... ندانستیم ، گ : « که آگه بود که ما ندانستیم » و
 « خدمت خواجه تا ندانستیم » در حاشیه آمده.

۲۳ - آ : ندارد . ۲۴ - ب : ندارد .

۲۵- گ ، ل : امری . ۲۶- ل : ندارد.

ندیده (۱) و حق تعالی باشد که او را دست گیرد که تا عجایب راه (۲) مشاهده نماید که حرص دارد امّا مَعلُول است ، و خدمت خواجه از آنجا که وجود مبارکش خلاصه نتایج اهل اخلاص بود فرمود که ما را یقین است که دعای جناب سیادت مُتَسجاب خواهد بود .

و خدمت خواجه روزی در بدخشان این فقیر را اشارت فرمود که از حضرت امیر (۱) (۱) (۱) سؤال باید (ب) (۵) کردن (۶) که غَضُوب چرا باشد با آنکه از کُمّل اهل طریقت است ؟ و چون نماز خفتن ادا کرده شد (۷) و بر عادت مبارکه (۸) هر شب جناب سیادت (گ) (۱) این فقیر را طلب نمود ، سؤال (۱۰) خواجه (آ: برگ ۶۹ب) به خاطرم (۱۱) آمد و چون در حجرهٔ مسجد به صحبت شریف در آمدم (۱۲) و به دو زانوی ادب بنشستم ، حضرت سیادت این فقیر را طلب نمود (۱۲) پیشتر از سؤال تَبَسم نمود و فرمود که :

اگرچه ما را غضبی می باشد امّا غضب ما رحمت است (۱۴) بر مغضوب علیه زیرا که در اوایل سلوك ما را در هر دو شنبه(۱۵) به حضرت مصطفی صُلّی الله عَلَیه وَسُلّم صحبت (۱۶) خاصه می بود و از غضب خود ملالی(۱۷) در خاطر (۱۸) می آمد ، لاجرم حضرت مصطفی صلوت الله فرمود که :

ملول مشو كه غضب تو رحمت است .

پس غضب ما موجب رحمت و ترقی باشد ، و چون این هدایه(۱۹) به خدمت خواجه رسانیدم ، خواجه فرمود که اکنون مرا فرحی حاصل آمد(۲۰) که قیمتش از دو عالم افزون است.

۱- ب : ندارد . ۲- گ : راه را.

۳- گ : ن ، ل : سیادت (بجای امیر).

۴- ن : برگ ۱۱۴ ب. ۵- ب : برگ ۶۱ ب.

۶- گ : باید کرد . ۷- ل : برگ ۴۸ ب .

۱۲ - ب : ندارد . الله نقير را طلب غود » ندارد . الله نقير را طلب غود » ندارد .

۱۴- آ : رحمت . ۱۵- ب ، گ : دو شنبهی ، گ : دو شخصی ما را .

۱۶- گ : صحبتی .

١٧- آ : ملاتي ، گ : ملالتي .

۱۸- ل، گ : خاطرم .

۱۹- ب : هدید ، ل : هدید ، گ : هدیه را

۲۰- ل ، ب : آید.

و در ایام صحبت شریفش تحقیق شده است که مکسور آن جناب مجبور ۱۱) است زیرا که غضب او سبب ترقی می بود (۲) و سر این سعادت آن است که حضرت (۲) سیادت مجلای (۴) جمال و جلال ذات آمده بود و در این حدیث به آن سر اشارت است قال صکی الله عکیه وَسَلَم :

« خَيَارُ أُمَّتِي احَدًاءُ هَا الذَّيْنَ إِذَا غَضَبُو رَجَعُوا (٥) »

و جناب سیادت در « ذخیره » (۶) آورده است که (ب) (۷) در بعضی اخبار آمده است که (۸):

كَانَ رَسُولَ الله (آ: برگ ٧٠ الف) صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّم:

«يَغْضِبُ حَتَّى تَحسَّرَ عَيْنَاهُ وَ وجنتًاهُ (١٠-١) وَ يَقُولُا(١٠) اللَّهُمُّ انَا بَشَرُ اغَضِبَ كَمَا يَغْضِبُ الْبَشَرُ (١٢) فَايَّمَا مُسْلِم سَبْبَعه (١٢) أَوْ لَعنتُهُ أَوْ ضَرَبَتْهُ فَاجْعَلْهَا مِنَى صَلوة (١٢) »

و هم در « ذخيره » آورده است كه امام محقق (گ) (۱٥) سابق جعفر (۱۶) صادق را عَلَيْه و عَلَى آبائه السَّلام گفتند « انَّ فيك كُلُّ فَضِيلة إلاَّ انَّكَ بمستَكِبَرُ (۱۷) » قَالَ لَسْتُ بمُتكِبَرُ وَ لِكنُ كَبْرِيَاءُ الْحَقِ قَامَ مِنِّى مَقَامَ التَّكبَر (۱۸) .

۱- ب : محصور مجبور . ۲- گ : می بود .

یعنی بهترین امت بدان امّت من اند که چون غضب کنند فرود آیند از آن غضب. احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۶۵ ، خیر امتی احداء ها ، کنز العمال ، ج ۲، ص ۲۸. روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۰ ب ، ذخیرة الملوك ، ص ۲۵۱ . یعنی بهترین امت من تیز طبعان اند آنها که غضب کنند و زود باز آیند .

۶- ذخيرة الملوك تصنيف سيد على همدانى . گ : در كتاب ذخيرة الملوك .

٧- ب: برگ ۶۲ الف. ٨- آ ، ب ، ن : ندارد. ٩- آ : وحتاه .

١٠- غزالي : احياء علوم الدّين ، ج ٣، ص ١٤٧ (حديث كان صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم ، مسلم).

۱۱- ب: وكان يقول ، ل: يقول . ١٢- احمد بن حنبل الجزء ١٣ حديث : ٧٣٠٩.

. سبته : سبته

۱۴- ب: حاشیه برگ ۶۲ الف یعنی حضرت رسالت به غضب می افتند تا به حیثیی که چشم و رخسار مبارکش سرخ می شدی و گفتی که ای بار خدایا من غضب می کنم چنانك بشر غضب می کند پس هر مسلمی را که بد می گویم یا لعنت می کنم یا می زنم نسبت به او به گردان بگردانیم خود اینها از من دعای قب: مسلم، ج ۴ ، ص ۲۰۰۸.

- ۱۵ گویم یا لعنت می کنم یا می زنم نسبت به او به گردان بگردانیم خود اینها از من دعای قب: مسلم، ج ۴ ، ص ۲۰۰۸.

۱۶- گ : « جعفر صادق علیه و علی ابایه السلام را گفتند که » :

۱۷- ب ، ل : متكبر (بجاي بمتكبر).

۱۸- ب : حاشیه برگ ۶۲ الف یعنی به درستی در تو همه فضیلت هاست و گر همین که متکبری بعده فرمودند که نیستم من متکبر و لیکن کبریای حق ایستاده است از من به جای تکبر.

خلاصة المناقب

یعنی طایفه ای که اخلاق نفسانی را در مقام فنا در بازند و خانهٔ وجود را از صفات بشریت بپردازند و خاشاك هستی را در زاویهٔ نابود اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تخرُع ۱۱) مرارت (۲) فنا شربت بقا چشانند (۳) در (۲) بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیاء پوشانند (۵) و جمعی را (ل) (۶) به خلعت تَعزز و کبریا مخصوص گردانند ، پس چون در مقام صحو (۷) آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان به ظهور رسانند « عُوام (۸) کالانعام آن را (۱) از ایشان تکبر نامند (۱) .

امًا عارف محقق می دانند که آن تَعَزُر بحق و تجلی سلطنت کبریا ، مطلق است که در ابدان زکیه (۱۱) و اجسام طاهرهٔ (۱۲) ایشان به ظهور می رسد (۱۳) نه ایشان را نزد خود مقداری و نه با رد و قبول خلق آرامی(۱۲) و قراری و نه در ظهور (آ: برگ ۷۱ ب) آن صفات اختیاری بل « یَفْعلُ اللهُ مَا یَشَآءُ(۱۵) و یَحْکُمَ مَا یُریْدُ(۱۶) ».

و آنکه باب مدینهٔ علم ، و منبع کرم و حلم ، شاهباز فضای(۱۷) ازلی(۱۸) امیر المؤمنین علی کَرَم الله وَجهه (۱۹) فرمود که :

«مَا أَحْسَنَ تَوَاضِعُ الغَنِيِّ فِي مَجْلُسِ الْفَقَرَاءِ رَغْبَةً فِي ثَوَابِ اللَّه تَعَالَى وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلكَ تَبْهُ الفُقَرَاء عَلَى أَلاَ غُنيًاء ثَقَةً باللَّه تَعَالَى(٢٠) »

١- تجرُع جرعه ، جرعه خوردن (لفت نامه دهخدا).

٢- سيد على همداني : ذخيرة الملوك ، باب دهم ، ص ٢٣١ مرادات .

٣- ب : جشانند ، سيد على همدانى : ذخيرة الملوك ، ص ٢٣١ چشهانيدند .

۴- ايضاً ذخيرة الملوك : به . 0- ايضاً : ذخيرة الملوك ، ص ٢٣١ : پوشانيدند .

٤- ل : برگ ٤٩ الف . ٧- ايضاً : ذخبرة الملوك ، ص ٢٣١ محو .

٨- ايضاً : ذخبرة الملوك ، ص ٢٣١ عام . گ : عام .

٩- ايضاً : ذخيرة الملوك ، ص ٢٣١ آن معنى را . ١٠- آ ، ل : دانند .

۱۱- گ : زاکبه . ۱۲- ب :ظاهره . ۱۳- گ : می رسانند . ۱۴- گ : آرام .

١٥- قرآن مجيد: ١٤ (سوره ابراهيم): ٧٧. ١٥- انّ الله يحكم ما يريد قرآن مجيد٥ (سوره المآئدة): ١.

١٧- ل : فضا . ١٨ - ب برگ ٤٢ ب. ١٩ - گ ، ل : عليه السّلام .

٧٠- ب: از حاشيه برگ ۶۳ ب يعنى خوب است فروتنى غنى در مجلس فقراء رغبت در ثواب و خوبتر از تكبر. فقراء در مجلس اغنيا از بهر ثقة قب: ابو طالب مكى: قوت القلوب ، ج ٣، ص ٧٨: قال الفتع بن شحرف رأيت على بن ابى طالب فى النوم فقلت اتينى به حرف خير، فقال ما احسن تواضع الاغنياء الفقراء رجا ثواب الله و احسن من ذلك تيه الفقرا على الاغنياء ثقة بالله. سبد على همدانى: ذخيرة الملوك ، ص ٢٣١ چه نبكوست فروتنى كردن توانگر در صحبت درويشان از براى اميد ثواب خداى عزوجل و نبكوتر است از آن بزرگى كردن درويشان بر توانگران به جهت اعتماد ايشان به كرم خداى تعالى .

اشارت به آن معنی بود ، زیرا که تکبر اغنیا به سبب نخوت نفسانی و عوارض امور فانی باشد (۱) که آن تغیر الحق است و تکبر درویش عارف الله و بالله بود و این احسن احوال (گ) (۲) فقیر است زیرا (۳) که این دالست (۴) بر قوت یقین او و از اینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقل است (۵) کمال عارف است (۶) .

و (۷) بعد از سه ماه از سفر (۸) بدخشان به خطهٔ مبارکه (۱) ختلان رجوع نمود (۱۰) و سه ماه دیگر (۱۱) به شرف وفای آن وعده تشریفات فرمود به حسب افاضهٔ اسرار از کتب اهل طریقت و انوار آن(۱۲) صحبت با رحمت ، آنگاه متوجه سفر ملك ختا (۱۲) گشت و حال آنکه مرا در بعضی از مسایل صوفیه قُدُس الله اسرارهم ترددی (۱۲) می بود به سبب قصور فهم ، لاجرم آنرا (۱۵) به جناب سیادت عرضه کردم ، پس جناب سیادت فرمود که :

وقتی بیاید (۱۶) که آن مشکلات (آ: برگ ۷۱ الف) حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی(۱۷) و فهم کردی نیز بر تولایح گردد زیرا که همت این درویش به جانب تو مصروف می باشد(۱۸) فلاجرم سر بر قدمش نهادم از روی اخلاص و وداع کردم و چون مرا عقیده آن بود که نفس نفیس او (ل) (۱۹) از قبیل بقین است و به مطالعه مقروعات(۲۰) مشتغل شدم با ریاضت نفس بهم و حال آن بود که در زمان گذشته مدتی ریاضت کشیده بودم و بی نوایی خلق من شده بود (ب)(۲۱) لاجرم به اندك فرصت

۱- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱. بود. ۲- گ : ص ۴۴۰ .

٣- ايضاً ذخيرة الملوك : چه اين معنى . ۴- آ : دانست (بجاى دالست و تصحيح از روى ل ، ب .

0- سيد على همدانى : ذخيرة الملوك ، ص ٢٣١ جاهل غافل است . ب : ندارد . سيد على همدانى : ذخيرة الملوك ، ص ٢٣١. مورث كمال كامل است .

9- این همه عبارت از او هم در ذخیره است که امام محقق سابق جعفر صادق ... کمال عارف است از
 روی ذخیرة الملوك باب دهم ، ص ۲۳۱ به بعد چاپ ۱۳۲۱ هـ تألیف سید علی همدانی نقل کرده شده .

٧-گ ، ل : و چون .

٨- گ : سفر اول .
 ٩- گ : مبارك .

۱۰- آ : ندارد ، فقط «د » نوشته . ۱۱- گ : دیگر در ختلان .

۱۲ - گ ، ل : از ۱۳ - گ : آ ، ل : خطای .

۱۴ - ل : تردد. گ : آن را به جناب سیادت .

۱۶- گ ، ل : آبد . منودی .

۱۸- ب : مصروف است .

١٩- ل، برگ ٤٩ ب.

۲۰ ب ، ل : مقردات ، گ ، ن : مقرواست . مقروء خوانده شد، (فرهنگ آنندراج).

۲۱- ب: برگ ۶۳ الف.

گشاد بسیار در من پدید آمد و آن مشکلات حل گشت و اضعاف آن لایح شد و می شود تا اکنون (۱) به برکت آن نفس.

نظم (۲)

هر که بابد چشم دل را کحل پیر صاف گردد چشم جانش حق پذیر

و چون از سفر ملك ختا (۲) باز آمد به خطهٔ مباركهٔ ختلان این فقیر (گ) (۲) رفته كوچ (۵) به ولایت روستا (۶) آمده (۷) بود پس آفتاب جناب سیادت نیز از مشرق سعادت (۸) ولایت روستا طلوع نمود و حضرت با رفعت (۱) شاه شیخ محمد جعله (۱۰) الله محمد ارد) کمایسمی (۱۲) به محمد به نور صحبت جناب سیادت منور آمد و باز دیار نور به شرف توبه مشرف گشت و به اقصی (آ: برگ ۷۱ ب) انعایات (۱۳) الاكرام به تجمیل (۱۴) و انعام و تبذیل (۱۵) پادشاهانه نمود (۱۶) جزاه الله تعالی خیراً.

و بعد از صحبت مکرره به حضرت شاه (۱۷) جناب سیادت فرمود که به صحبت شاه برو گاه گاه لاجرم تا امروز آن را می دارم نگاه به حضرت آن پادشاه و حضرت (۱۸) سیادت فرمود که شیخ محمد شاه دنیا و آخرت است و در هنگام (۱۹) دیگر فرمود که :

زود باشد که مملکت بدخشان به شیخ (۲۰) محمد باز گردد.

۱- ل : ندارد . ۲- ب : فرد (به جای نظم) گ ، ل : ببت .

۳- گ، ل : خطا بجای ملك ختا . ۴- گ : ص ۴۴۱.

0- ب : كوچ .

۶- روستا که در بعضی کتب روستاق نوشته شد قصبه ای است در بدخشان رك .

Barthold: Turkistan: Down to the Mongol Invasion Imperial Ghazetter of India Vol.XXV.P.81

> > ٩- گ ، ل : جناب .

١٠- آ : جعل . ل : محمودا .

۱۷- ل : سمى . ۱۳ گ : انعاية .

۱۴- آ، ب، ن به تجیل، نیکو کردن (لغت نامه دهخدا).

١٥- گ : تبذيل .

۱۶- گ : بنمود .

۱۷- آ: ندارد ، ل: به شاه .

. بناب : الله عناب

19- ل : به شاه .

و بعد از فوت (۱) بهرام شاه کشیمی(۲) رحمة الله در طریق زیارت بیت الله (۳) مملکت بدخشان به تمامی(۲) بازگشت به حضرت آن شاه (۵).

« در مدتی که خواست حضرة (۶) الله جناب سیادت وقتی (۷) فرمود که شیخ محی الدین شمس الدین (۸) قدس الله سره (۱) در بعضی از مصنفات خود ذکر کرده است که وقتی (ب) (۱۰) هفتاد روز چیزی نخوردم، پس این درویش نیز خود را آزمود. بنا به ناخوردن و صد و هفتاد روز چیزی نخوردم (۱۱) و اگر چیزی خوردن سنت نبودی در باقی عمر این

۱- ب : **ت**وت .

۲- بهرامشاه الخوشی ، حیدر بخشی : مستورات (۳۷۰ الف) کیسکی از بهرامشاه الخوشی که یکی از خلفای آن جناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود ، می گفت که شبی شراب خورده بودم و درعالم مستی خواستم که کار بدی کنم، هر چند که سعی می کردم و نیتی پیدا می شد و مرا می گرفت ، چون به هوش آمدم ، تمام خدمتکاران خود را جمع کردم و گفتم که امشب مرا دست که گرفته است ، هبیج کس جواب نداد چون تمام ملوك و وزرا ، حاضر شدند از اینها نیز پرسیدم که من در عالم مستی بودم ، خواستم که خونی ناحق کنم، هر زمان دستی پیدا شد و ما را از آن کار باز می داشت و همه از این معنی متحبر شدند و از جواب عاجز آمدند و چون شب در واقعه دید (برگ ۳۷۰ ب) که خدمت میر سید علی همدانی حاضر شد ، فرمود که آی پادشاه مجازی گرچه در این ملك پادشاهی می کنی ، اما فکر بر اصل کن که فردای قیامت شرمسار و سرنگون نشوی ، گفتم چون بیدار شدم از بستر خواب برخواستم و به خدمت شریف برفتم و تایب شدم و خواستم که ترك سلطنت بکنم ، آن جناب مانع شد ، بعد از آن سر در خدمت آن جناب نهادم ، هر چه فرمودند بجای آوردم . و هیچ کاری بی رخصت شیخ خود نکردم .

- آ : نیت (بجای ببت و تصحیع از روی ب) .

۴- ب: ندارد . ۵- گ ، ل : بدان شاه .

۶- گ ، ل : ندارد .

۷- آ، ب، ن: وحضرت سیادت در مدتی که خواست حضرة الله جناب سیادت وقتی فرمود. ل: در مدتی که خواست الله جناب سیادت وقتی فرمود. حضرة را به اسمای الهی هم استعمال غایند (فرهنگ آنندراج).

۸- ل : غربي -

شبخ محى الدين محمد بن على بن العربى قد سره مصنفات بسبار دارد بيشتر در تصوف و نسبت خرقه وى به تصوف به يك واسطه به شبخ محى الدين عبدالقادر گيلاتى قد سالله سره مى رسد ، (ص ۶۳۵) و نسبت ديگر وى به خضر مى رسد عليه السلام به واسطه ولد الشيخ رحمة الله عليه برسية من بلاد اندلس ليلة الاثنين السابع عشر من رمضان سنة (٥٥٠) ستين و خمسمايه و تو فى ليلة الجمعة الثانيه و العشرين من شهر ربيع الآخر سنة (۶۳۸) ثمان و ثلثين و ستمائة به دمشق . جامى : الجمعة الثانيه و العشرين من شهر ربيع الآخر سنة (۶۳۸) ثمان و ثلثين و ستمائة به دمشق . جامى : نفحات الانس ، ص ۶۳۳ و اردو دائره معارف اسلاميه تحت اسم ابن عربى زركلى : قاموس الاعلام ، ج ۷، ضمي من ۱۷۵ . ۹ آ : ندارد .

۱۰ ب : برگ ۶۳ ب . ۱۱ - گ : نخورد .

درویش چیزی نخوردی (۱) ».

و حضرت (۲) سیادت فرمود که وقتی در دیار روم در مسجدی به نیت اقامت کرده بودم در فصل شتا و هوا بغایت سرد بود (ل)(۲) ناگاه شبی احتلام افتاد و نفس از غسل (آ: برگ ۷۲ الف) متکاسل آمد . پس غیرت کردم و بر نفس واجب گردانیدم به حسب نیت (گ)(۲) که تا چهل شب در آب یخ بسته غسل آرام (۵) و سنگ گرانی در مسجد بود ، برداشتم و بر سر آب یخ بر بسته رفتم و به آن سنگ یخ را بشکستم و غسل آوردم و حال برداشتم و بر سر آب یخ بر بسته رفتم و همچنین تا چهل روز هر شب آن سنگ را می بردم ، و یخ را می شکستم و غسل می آوردم (۶).

جناب سیادت فرمود که هفت سال (جز) کرته ای (۷) نپوشیدم و از طعام جز نان جو (۸) نخوردم و بعد از (ن) (۱) هفت سال بزرگی کرته خوبی و طعام لذیذی آورد (۱۰) و التماس نمود که این را قبول باید کردن که به اشارت حضرت مصطفی صلّی الله عَلیه وسَلَم آورده ام (۱۱) در جواب گفتم که بر این دعوی شاهد باید ، آن بزرگ تَبَسَم نمود فرمود که چگونه شاهد باید ؟ (۱۲) گفتم همچنین که مرا نیز اشارت فرماید ، لاجرم گفت (۱۲) : ترا نیز توجه باید

۱- حیدر بخشی : مستورات برگ ۳۶۹ ب از نور الدین جعفر بدخشی و از شیخ عبدالله رکن الدین شیرازی آنکه روزی از زبان مبارك شیخ نظام الدین غوری شنیدم که حضرت شیخ عبدالر حمن الاسفراینی قدس سره در مکه در دو اربعین افطار نکردند، در خاطر گذشت که باری بآزمایم ، چون آزمودم یك صد و هفتاد روز احتباج خوردن نشد.

۲- گ ، ب ، ل : جناب (بجای حضرت). ۳- ل : برگ ۵۰ الف.

۴- گ : ص ۴۴۲.

۶- قب : مستورات برگ ۳۷۱ الف ، ب .

۷- ن: کورته (بجای کرته) 0: قب: حیدر بخشی: مستورات برگ ۴۱۲ ب نقل است که آن جناب سیادت به زبان مبارك فرمود که چهل سال در یك کرته به رنگ سیاه بود رقعه پاره ها که از مشایخ گرفته بودم بدو بدوخته ام و تا هنوز در بردارم و در این (برگ ۴۱۴ الف) چهل سال بغیر از نان جوین نیم پخته نخوردم ، روزی در نفس من خبر شده و گفت که گوشتی می خورم و در دل کردم که به یکی فرمایم تا پخته آرد ، ناگاه خواب در من غلبه کرد آن حد بزرگوار خود را دیدم که حاضر شد و به زبان مبارك فرمود : اعداء عدوك نفسك التی بین جنبیك

چون بیدار شدم آن گوشت به سگ انداختم و دو سال از خانقاه بیرون نیامدم و نفس را در گوشمال گرفتم و هرگز محکوم او نشدم .

۱۰- ب : کرته خوبی آورد و طعام لذیذی . ۱۱- آ ، ب ، ن : ندارد .

١٢- گ ، ل ، ن : شاهدی (بجای شاهد باید) . ١٣- گ ، ل : گفت ، ن : گفت لاجرم .

كردن(۱) و چون از آن صحبت(۲) فراغ (۳) حاصل آمد توجه كردم حضرت مصطفى را ديدم صَلَى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم(۲) تَبَسَّم غود و فرمود كه آن التماس به اشارت من است لاجرم (۵) اجابت كردم.

نظم (۶) (ب)(۷)

هم (A) ولی را ولی تواند دید مصطفی را علی تواند دید^(A)

جناب سیادت فرمود که $(\tilde{l}: \eta, \tilde{l})$ الف $(\tilde{l}: \eta, \tilde{l})$ وقتی در سفر بودم به خدمت شیخ محمود قدس الله سرّه حال آنکه خدمت شیخ با درویشان به روزه (1.1) بودند و آب افطار شیخ را من برداشته بودم و (11) چون از آن(11) منزل که آب برداشته بودم شش فرسنگ راه برفتند(11) و در اول وقت عصر به ادای (11) عصر اشتغال نمودند (11) درمیان نماز بودم که یکی از سفها همراه بودند(11) از آن آب بخورد (11) (۱۶۱) لاجرم آن بقیه (11) را ریختم و باز سوی آن منزل که آب بود برفتم و آب گرفتم و به منزل(11) بیوتتهٔ (11) رسیدم در وقت افطار و شیخ بغایت حدید در من بدید و نفحه (11) تبسم نمود و در آن شب گشود بر من اسراری که هرگز نبود ((11)) به اربعینات مرا در وجود به برکه نظر آن صاحب وجود (11)).

١- گ : كرد . ٢- گ : مجلس . ٣- آ ، ب ، ن : فارغ .

۴- آ ، ب: رسول ، گ ، ل: مصطفی صلوات الله علیه را دیدم . ۵ - ن: ندارد.

۶- ب فرد . گ ، ل : بیت . ۷- ب : برگ ۶۴ الف. ۸- گ ، ل : چون ن : بس هم .

۱۹۳ آ ، ب: حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات برگ ۲۵۱ الف ، ب روزی حضرت شیخ (شرف الدین محمود مزدقانی) در سفر بودند تمام مردم که همراه شیخ بودند ... مشکی که بر سر اسپ می بود آن را به دوش خود کرده بعد از نماز عصر به بیست و چهار فرسخ راه برفتم بر سر چاهی رسیدم نه ریسمان داشت و نه دلو، لاجرم حیران شده ماندم گفتم که بار خدایا از میان یاران این قدر راه آمدم که آب طهارت برای برادران دینی خود چطور برم ، الحال وقت نماز ... بها این قدر مسافت راه آمده به چه رو روم ، چون این تضرع کردم ، حضرت خضر پیدا شد گفت که یا سید که بگیر این (برگ ۲۵۱ ب) دلو و ریسمان را ، چون بگرفتم غایب شد آب را گرفته پیش از مغرب رسیدم ، آنقدر آب گرفتم که دو روز در آن مقام قرار کردند کفایت خوردن و طهارت تمام یاران کرد . ۱۴ - آ : یادا .

۱۶- گ : ص ۴۴۳ . ۱۷- ن : باقیه . ۱۸- ل : در منزل . ۱۹- گ : بیتوته .

۲۰ - گ : ندارد . ۲۰ - آ : بر من در اسراری که هرگز نبود ، ب : بر من اسراری که هرگز نبود .

گ ، ل : بر من اسراری که نبود .ن : اسراری که در من نبود . ۲۲ - ل : برگ ۵۰ ب .

۲۳ گ : « مرا بار به عنایات در وجود ببرکه نظر آن صاحب وجود » در حاشیه آمده .

جناب سیادت (۱) فرمود که در همدان خانقاهی بود بغایت وسیع امّا بنای آن خانقاه هنوز(۲) تمام نبود ، لاجرم (۳) چون شب درآمدی و برفتی(۴) و خشت مالیدمی تا به نزدیك (۵) صبح و باز به خانقاه آمدی و (۶) به جماعت غاز ادا کردمی(۷) و بعد از سه ماه تمام کردم و فقراء در ایام اربعین در آن (۸) خانقاه جمع می شدند در فصل شتا.

حضرت سیادت (۱) فرمود که نصف قریه که حق شُرکا بود (۱۰) به دوازده هزار دینار بخریدم و وقف خانقاه کردم (۱۱) و چون به خدمت شیخ عرضه داشتم (آ: برگ ۷۳ الف) غضب کرد و فرمود که پیشتر از بیع چرا نگفتی تا به جهتی انفع (۱۲) از آن قریه معروف (۱۳) (ب) (۱۲) آمدی ؟ و در غیبت من فرموده است که بحمدالله که سید ملامت را از خاطر ما دفع کرد به سبب وقف کردن باقی (۱۵) قریه .

جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم و می رفتم ناگاه چند سواری(۱۶) ملاقات غودند و یکی از آن سواران فرود(۱۷) آمد و سر بر قدم این درویش نهاد و بسیار بگریست پس از او سؤال کرده آمد(۱۸) که تو کیستی ؟ گفت من فلان ترکم بندهٔ شما که حضرت امیر(۱۹) شهاب الدین مرا به فلان امیر بخشیده بود و دویست دینار آورد و التماس غود که باید قبول کردن (۲۰) لاجرم آن مقبول(۲۱) آمد و صد دینار را (۲۲) یك دعوت ساخته شد(۲۳) از بهر فقراء که مانده شده بودند از تعب راه (۲۲) و من نیبز از آن دعوت تناول

۱- ل : سیادت مآب . ۲- گ : ندارد . ۳- گ ، ل : ندارد .

۴-گ : برفتمی (بجای و برفتی). ۵-گ : نزدیك (بجای به نزدیك).

-9 ن : ندارد . گ : آمدمی و . -9 ب : گذارد می .

1-1 ، + : ندارد . قب : حبدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۳ الف . نقل است از آن جناب سیادت که چون خانقاه برای درویشان و مریدان خود ساخت و آنقدر صاحب استعداد بود که اگر فرمایش به مریدان خود می کرد قام خانقاه از زر و نقره می ساختند ، باوجود آن کمال هر شب از دست مبارك خود هزار خشت می مالید و روزانه خشك می شدند شب دوم خاشاك جمع می کرد ، چون شب سوم می شدی (برگ ۴۱۳ ب) هزار خشت بر دیوار خانقاه می چسپانید ، تا مدت یك ماه خانقاه طیار می گردید و درویشان در همان خانقاه حرکت و اربعون می کشیدند .

۱۵- نصف قرید . ۱۶- گ، ل : سواری . ۱۷- ل : فرو .

۲۰ گ ، ل : قبول باید کرد . ۲۱ - گ ، ل : قبول آمد.

۲۲- ن : ندارد . گ : کرده شد .

۲۴ - ل : ندارد . گ : « از تعب راه » ندارد .

کردم (۱) (گ) (۲) و بعده (۳) در واقعه دیدم که (۴)حضرت رسول (۵) صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فرمود که (۶) بعد از ریاضت (۷) سالها حرام نباید خوردن ، چون بیدار شدم (۸) به تکلف قی آوردم (۱).

و دیگر بار حضرت مصطفی را صلّی الله علیه وسلّم(۱۰) در واقعه دیدم فرمود(۱۱) که از کسب خود باید خوردن گفتم کدام کسب ؟ گفت کُلاه دوزی (آ: برگ ۷۳ ب) و بعد از آن واقعه عزیزی آمد و یك گز شانه بافت فتوح آورد و بعده (۱۲) دیگری آمد(۱۲) و انگشتانه(۱۲) آورد و بعده (۱۵) دیگری سوزنی آورد (۱۶) و دیگری مقراضی آورد، پس انگشتانه(۱۲) بریدم و چون دوختم (ن)(۱۸) نیك نیامد، زیرا که وقتی(۱۱) ندوخته بودم، پس شرم داشتم که به بازار برم لاجرم (۲۰) بیرون از (۲۱) شهر (ل)(۲۲) بردم و درخاك(۲۲) دفن کردم و به حجره باز آمدم و چون زمانی بگذشت عزیزی به حجره(۲۲) درآمد و آن کلاه در دست گرفته بود پس پرسید(۲۵) که (ب)(۲۶) این کلاه را (۲۷) شما دوختید ؟ گفتم آری، تبسم غود و گفت اگر مرا اجازت شود (۲۸) این کلاه را که شرف دست شما بافته (۲۱)است از راه تبرك بر سر خود تاج سازم (۲۰)، گفتم : اجازت است آن قطعه (۲۱) باقیه (۲۲)

۱- گ ، ل : بخوردم . ۲ - گ : ص ۴۴۴.

۳- گ : « و بعده » ندارد. ۴ - آ ، ل ، گ : ندارد .

0-گ ، ن ، ل : مصطفی (به جای رسول).

۶- گ ، ل : در واقعه حضرت مصطفى صلى الله عَليْه وَسَلَّم را ديدم فرمود كه .

۷- آ : زیادت و تصحیح از روی گ ، ل ، ن ، آ .

۸- ن : آمدم (به جای شدم) گ ، ل : گشتم .

۹- گ ، ل : كردم . ما - ۱۰ گ ، ل : صلوات الله عليه را .

۱۴- آ: انگشتانی ، ب: ندارد ، گ ، ل: انگشت وانه ، ن: انگشت بانه .

۱۵ – گ : ندارد . ۱۶ – گ : ندارد. ۱۷ – ب : کلاه . ۱۸ – ن : برگ ۱۱۶ ب.

۱۹ - گ ، ل : دیگر . ۲۰ - گ ، ل : ندارد . ۲۱ - گ : ندارد.۲۲ - ل : برگ ۵۱ الف .

۲۳ گ ، ل : زیر خاك . ۲۴ - فقط ن : در حجره . ۲۰ - گ : گرفته پرسبد.

۲۶ - ب: برگ ۶۵ الف. ۲۷ - آ: ندارد . ۲۸ - گ ، ل، ن: فرماتید ، ب : رسد.

۲۹- گ: يافته .

۳۰- ب ، ل، ن : این جمله به این ترتیب نوشته است از راه تبرك این كلاه را كه شرف دست شما بافته است بر سر خود تاج سازم .

۳۱- فقط آ : واقعه و تصحیح از روی ن ، ب .

۳۲- نقط آ ، ن : بافته و تصحبح ازروی گ ، ل ، ن .

شانه بافت (۱) را چند کلاهی(۲) برید و دوخت و مرا بریدن و دوختن تعلیم داد و بعد از طول صحبت گفتم که مرا خود یقین شد که شما (۳) از اولیاء الله هستید (۴) و لیکن بفرمائید که شما را که خبر کرد به دفن کلاه (۵)؛ گفت حضرت مصطفی(۶) صَلَی اللهُ عَلَیْه وَسَلَم .

جناب سیادت فرمود که وقتی عزیزی کرپاس آورد و التماس نمود که کرته ای باید بریدن و دوختن (۷) از بهر من و حال آنکه این درویش نمی دانست و لیکن غیرت آمد که (آ : برگ ۷۴ الف) چون گویم که من (۸) نمی دانم ، پس گفتم (۱): کرپاس را بگذار و تو برو تا من به فرصت به آن مشغول شوم ، لاجرم کرته (گ) (۱۰) خود را بگشادم (۱۱) و به همان طریق کرته بریدم و دوختم .

جناب سیادت فرمود که هر ریاضتی که مشایخ سلف کرده اند من آن همه ریاضات (۱۲) کرده ام (۱۲) اگر اسرار آن ریاضات در من ظهور (۱۲) کرده باشد و یا نکرده باشد (۱۵) امیدوارم (۱۶) که حضرت (۱۷) پادشاه عالم اسرار آن (۱۸) ریاضات را در تبع (۱۲) به اخلاص ظهور بخشد (۲۰) زیرا که در (۲۱) بعضی از آن صحبت خاصهٔ مصطفویه در خاطرم (۲۲) آمده بود که (۲۲) تیغ را نیز از سعادت کبری (۲۲) نصیب باشد به همین (۲۵) همت (۲۶) مصطفی و حضرت مصطفی صلی اللهٔ عکیهٔ وسکم (۲۷) فرموده است (۲۸) که نعم (۲۸) و من اتبعک .

۱- آ، ب، ل، گ: باف. ۲- گ، ل: کلاه.

٣- ن : ندارد . ۴- آ : بوديد . ل ، گ ، ن : بوده ايد.

0-گ، ل: بدین کلاه، ن به دوختن و دفن کلاه.

۶- آ ، ب : رسول . ۷- گ : باید بریدن و دوختن .

۱۱ - گ : بگشادم و بدیدم . ۱۲ - گ ، ل ، ن : ریاضت .

۱۳ - حبدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۱۴ الف جناب سیادت فرمود هر ریاضتی که تمام اهل سلف کردند ، من تنها آنقدر کشیدم چنانچه روزی آن سرور کاینات و فخر موجودات در واقعه دیده شد فرمود که یا ولدی (برگ ۴۱۴ ب) بر جان خود چندان محنت مده که مقبول حق شده .

۱۴ - گ ، ل : اثر . 10 - ب : ندارد . ۱۶ - آ : امید است ، گ ، ل : می دارم .

۱۷ – آ ، ب ، ل ، گ : ندارد .

۱۹ – گ ، ل : این فقبر (به جای به اخلاص).

۲۰- ب: می بخشد .

۲۱ - ل : ندارد . ۲۲ - گ ، ب : خاطر . ۲۳ - گ : که باید که .

۲۴ - گ ، ل : كبرا . ۲۵ - آ ، ن : همين . ۲۶ - ل : همت حضرت .

۲۷ - گ ، ل : صلوات الله عليه . ۲۸ - گ ، ل ، ن : فرمود.

۲۹- ب: نعمته (به جای نعم).

و جناب سيادت فرمود كه از حضرت مصطفى (ب) (١) صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم پرسيدم كه مَا مَعنَى الفُصُوص ؟ جواب فرمود كه أَلفَصُوص هُوَ الله (ل) (٢).

حضرت (۲) سیادت فرمود که اگرچه ادعیه بسیار آمده است بعد از طعام اما این دعای جامع است که حضرت مصطفی صَلّی الله و عَلیه وسَلّم مرا تعلیم داده است .

« اللَّهُمُّ اغْفُرْلَصَاحِبِ الطَّعَامِ (٢) وَ لَآكِلِيْهِ (٥) وَ لَمَنْ كَانَ سَبَبَا (٤) فِيهِ اللَّهَمُّ زِدْ نِعَمِتَكَ عَلَى عَبَادِكَ (آ: بَرَكَ ٤٤ بَ) وَلاَ تَنْقُصُهُمَ (٧) بِفَضْلِكَ وَجُوْدِكَ وَ كَرَمِكَ يَا أَكْرَمَ الْآكُرَمِ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرَمُ الْآكُرُمُ الْآكُولُولُولُولُكُولُولُولُولُولُولُولُهُمُ اللَّهُمُ اللَّهُ الْرَاحِمُ الْرَاحِمُ اللَّاكُولُ الْآكُومُ الْرَاحِمُ الْرَاحُمُ الْرَاحِمُ الْرَاحِمُ الْرَاحِمُ الْرَاحُومُ الْرَاحِمُ الْرَاحُمُ الْرَاحُمُ الْرَاحُمُ الْرَاحِمُ الْرَاحِمُ الْرَاحِمُ الْرَاحُمُ الْرَاحِمُ الْرَاحُمُ الْرَاحُمُ الْرَاحُولُ الْرَاحُولُ الْرَاحُولُ الْرَاحُمُ الْرَاحُمُ

و فرمود که اگرچه روایت باشد به اسم (۸) اشارت (۱) آمده است اماً حضرت مصطفی (س) مرا چنین تعلیم داده است که ذکر کرده شد .

جناب سیادت وقتی در قریهٔ علیشاه رحمهٔ الله عَلیهٔ بر اصحاب غضب کرد و فرمود که نام اهل طلب بر خود نهاده آید و بر آنچه ایشان (۱۰) اُهتمام نموده اند(۱۱) شما استقامت ندارید(۱۲) (گ)(۱۳) پس شما را شرم نمی آید که با این(۱۳) رنگ و بوی درویش(۱۵) فرح می طلبید به خوردن و خفتن(۱۶) ، والله که (۱۷) پنجاه سال است که (۱۸) به اختیار خود (۱۹) پهلوی خود (۲۰) بر زمین ننهاده ام (۲۱) به خواب (۲۲) نرفته ام و با آن همه محنت هنوز خود را از هیچ سگی بهتر نمی دانم .

نظم (۲۲)

سگ به زکسی باشد کو پیش سگ(۲۲) کویت دل را مجلی(۲۵) بیند و جان را (۲۶) خطری داند

۱- ب: برگ ۶۵ ب. ۲- ل: برگ ۵۱ ب.

٣- گ ، آ : جناب . ۴- ن : هذ لطعام (به جای الطعام).

۱- ا : ندارد . ۱۰ - ۱ : ندارد . ۱۱ - آ : ید .

۱۷- ن : ننماید . گ : غی غایبد. ۹۳- گ : ص ۴۴۶ .

۱۶- به خفتن و خوردن . ن : خفتن .

١٧- ب : تا . ١٨ - گ : كه من .

۱۹- ل ، ن : ندارد. ۲۰- گ : ندارد .

۲۱ - گ ، ل : ننهاده ام . ۲۲ - گ : در خواب . ۲۳ - گ ، ل : شعر. ۲۴ - ن : سكى .

٢٥ - ل : محلى .٢٥ - گ ، ل : و جان .

گمراه کسی باشد که او (۱) در همهٔ عمر خود جز تو دگری (۲) بیند (۳) جز تو دگری داند

و مُحَمَّد رَسُول الله (۲) با كمال مقام (۵) اصطفاً چندان ریاضت (ب) (۶) كشید كه پای مباركش ورم آورد ، به سبب كثرت قیام به صدر قدم در لیالی و ایام ، و تا سوره طه (۷) نزول نكرد ، تمام قدم بر زمین ننهاد و می گفت (۸) :

« نَشْيَبَتْنَى سُورَةَ هُود (١) »

زيرا كه أَيت « فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ (١٠) » در سوره (آ : برگ ٧٥ الف) هود است و صعوبت استقامت موجب شيبت باشد.

ای دوست بدان که شبی (ن)(۱۱۱) در جماعت خانهٔ کهنه(۱۲) امیر عمر خوشی(۱۳) خدایش بخشد وقت خوشی به خدمت حاجی اسحاق مصاحب(۱۳) بودم در آن وقت که حضرت(۱۵) سیادت (۱۶) از سفر کعبه باز آمد.

و چون در خواب شدم (۱۷) و باز بیدار آمدم (۱۸) حالی روی غود که محلل (۱۸) وجود و محصل شهود بود و در آن حال دیده آمد که کوچه ای است دراز (۲۰) که آن کوچه راه مردم است (ل) (۲۱) و از دو طرف کوچه بامهای بلند بود (۲۲) از میان دو دیوار آن بامها بود (۲۲)

١- گ : كو . ٢- ل ، ن : ديگرى .

٣- ن : و بيند . ۴ - گ ، ل : حضرت مصطفى صَلَى الله عَلَيْه وَسَلَم .

0- گ ، ل : ندارد. ۶- ب : برگ ۶۶ الف.

٧- قرآن مجيد : ٢٠ (سوره طه) طه ما انزلنا عليك القران تشقى .

۸- ب: می . ۹- غزالی : احباء علوم الدین ، ج ۳، ص ۶۲. گ : و می گفت ... تا ... هود است، در حاشیه نوشته شده .

۱۰- قرآن مجید : ۱۱ (سورة هود) : ۱۱۱. ۱۱۰- ن : برگ ۱۱۷ الف . گ ، « شبی که » ندارد.

۱۲- آ ، ب : فقط خانه امبر عمر سرخ که همدانی در کولاب به منزل وی رفت . رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۲۰ الف .

۱۳- ب: خوشی که . ۱۴- حاجی اسحاق شمس الدین ختلاتی یکی از مریدان سید علی همدانی و خلیفهٔ وی بود که رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۶۲ الف ، ۳۶۳ الف ، ۳۹۷ الف ، ۴۱۹ الف، اورینتل کالج میگزین فوریه ۱۹۲۵م ، ص ۵ .

۱۵ - ان : ندارد . عناب : ندارد .

۱۹- آ، ن: محتل . ۲۰ ن: درازی است ، ل، گ: دراز است .

۲۱-ل ، برگ ۵۲ الف . ۲۲- گ ، ل :است .

۲۳ - ل : ندارد . گ : « از میان ... تا ... بود » ندارد .

و حضرت سیادت (۱) را دیده آمد بر یك طرف كوچه بر بالای بام بلندی (۱) به دو زانو نشسته بود (۳) و روی به جناب سیادت كرده و هم به چشم جناب سیادت را در كمال جمال حالش مشاهده می غایم كه در تجلی حق قدیم مستغرق است و سلطان تجلی آن حال كلمات عجیبه (گ)(۲) می گفت به لغت (۵) عربیه كه من فهم غی كردم الأ اندكی(۶) و آنچه فهم كردم از كلمات سلطان تجلی آن حال این بود (۷) كه به لغت (۸) فارسیه فرمود كه اگر چهل « نعمة الله» (۹) در عالم باشند به مقام سید علی همدانی نرسند (۱۰) و چون موج آن (آ: برگ ۷۵ ب) حال بگذشت و حال (۱۱) حاكم عقل در میدان (۱۲) حس خیمه درك نصب كرد خدمت (ب) (۱۳) حاجی اسحاق فرمود كه این چه حال بود كه در من نیز اثر كرد .

حضرت (۱۴) سیادت از خدمت خواجه عبدالله رحمة الله (۱۵) سؤال کرد در بدخشان (۱۶) که از شیخ تمیمی چه کرامت دیدی ؟ خواجه فرمود که وقتی در خوارزم شیخ یعنی والدم (۱۷) به زیارت شیخ تمیمی رفته بود و حال آنکه شیخ تمیمی در مسجدی ساکن می بود و همه شب قرآن را به تارك سر افتاده می خواند (۱۸) و علماء و فقرای خوارزم نیز در آن وقت به زیارت آمده بودند و نشسته که (۱۹) عروس پادشاه هم (۲۰) به زیارت آمد و شیخ تمیمی به عروس

9- سيد امير نور الدين نعمت الله بن امير عبدالله ٧٣٠هـ/١٢٢٩م - ٨٣۴ هـ/١٣٣١م . رك به : دولتشاه : تذكرة الشعراء ، صص ١٨، ٣٣٣. آذر : آتشكده ، بخش دوم ، ص ٤٢٠. مقدمه كليات ديوان شاه نعمت الله ، ١٣٢٨ هـ . ديوان صنعي به ضميمة تاريخچة تصوف و بيوگرافي شاه نعمت الله ، على اكبر ، تهران ، ١٣٢٨ هـ ، ص ٣.

۱۲ - فقط آ : میان . ۱۳ - ب : برگ ۶۶ . .

۱۴-گ ، ل : جناب .

۱۵- آ، ل، ن: ندارد . خواجه عبدالله رکن الدین شیرازی ، یکی از معاصرین سید همدانی بود . حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۶۹ ب.

۱۶- گ ، ل : جناب سیادت در بدخشان از خدمت خواجه سؤال کرد .

١٧- ب ، ل ، ن : والد.

۱۸- ن : می خواندم . گ : همه شب بتارك سر استفاده قرآن را می خواند.

۱۹ - آ ، ب : ندارد . ۲۰ - ن : ندارد.

۱- ن : حضرت سیادت را ، ل : جناب سیادت را.

۲- گ ، ل : بامی (به جای بام بلندی).

٣- گ ، ل : ام . ٢- گ : ص ۴۴۷ ، كلمات عجيبه به لغات غريبه مي گفت .

٥-ب، ن: لغات. ۶- گ، ل: اندك. ٧- آ: ندارد.

٨- آ ، ن ، ل : به لغت .

پادشاه عتابی غود و گفت چرا مرید ما نشدی که مرید دیگری (۱) شدی ؟ و آنگاه به زیارت ما آمدی ؟ لاجرم لرزه بر عروس پادشاه غلبه غود (۲) و بر روی (۳) در افتاد و می لرزید به غایت شدید (۴) پس خدمت سید جلال التماس غود از والدم (۵) که عروس پادشاه را باید خلاص ساختن (۶) ، والدم (۷) اجابت غود و به شفاعت متوجه آمد، فلاجرم شیخ تمیمی دست بر پشت عروس پادشاه زد و عروس پادشاه برخاست (۱) (ل) (۱) و چهره آن محترمه بغایت (آ: برگ ۷۶ الف) متغیر (۱۰) شده (۱۱) از هیبت آن عتاب .

پس حضرت سیادت فرمود که شیخ تمیمی(۱۲) بروجه سنّت سلوك نکرده بود بلکه طریق جوگیان داشت و این نوع تصرف که شیخ تمیمی را (گ)(۱۲) در کبرسن دست(۱۲) داده است(۱۵) این درویش را در پانزدهم (۱۶) اربعین اول دست داده بود و لیکن هرگز تصرف نکردم (۱۷) الا وقتی که به صحبت شیخ تمیمی رسیدم (۱۸) و با یکی (ب)(۱۹) از رفقای این درویش نیز(۲۰) همان معامله کرد به سبب سخنی که گفته بود ، فلاجرم اعادهٔ آن تصرف از رفیق خود ضرورت آمد.

پس خدمت خواجه فرمود که از شیخ تمیمی شنوده(۲۱) شده است که او گفت که هیچ احدی کارخانهٔ ما را پیش برنیامد الأیك جوان سیدی(۲۲) سیاحی(۲۲) غیوری که مثل او سالك(۲۲) دیگر دیده نشد.

و خدمت کاکای شیرازی(۲۵) تقریر کرد که مدّتی از موضعی(۲۶) که مقام حضور من بود آوازی می شنودم که مرا علم تعلیم دادی پس پرسیدم که این آواز کیست ؟ جواب

۱- ل : دیگر . ۲ - گ ، ل : اعضای عروس یادشاه افتاد .

۳-آ، ل: بروی ، تصحیح از روی ن ، ب . ۴- ل: ندارد. گ: « بغایت شدید » ندارد.

٥- گ : والد.
 ٥- گ : او را خلاص باید ساختن .

٧- گ : والد. ٨- خواست (به جای خاست).

١٠ : برگ ٥٢ ب . ١٠ - ن : متغيره (متغير).

۱۱-گ، ل: شده بود . ۱۷- آ، ب: ندارد .

۱۳-گ: ص ۲۴۸.

۱۶- ب: یازدهم ، ل: پانزده .

۱۷ - آ ، ب : نکرد . ۱۸ - آ، ب : رسید .

۱۹ - ب : برگ ۶۷ الف . ۲۰ - ن : ندارد .

۲۱- ب: شنبده . ۲۲- آ : یك جوانی . ب: جوانی .

۲۳- ن : صبًاحي . ۲۴- ل : سالكي .

۲۵- معلوم نشد کیست . ۲۶- ب : موضع.

خلاصة المناقب

شنودم (۱) که آواز سید علی همدانی(۲) ، و چون به ماورا - النهر آمدم آوازهٔ سید (۳) علی همدانی شنودم ، پس به زیارت او برفتم و دیدم که کمال او را نهایت نیست و چون (۴) سخن گفت شناختم که این آواز(۵) همان آوازی است(۶) که ($\overline{1}$: برگ ۷۶ ب) من در آن موضع شنیدم (۷) لاجرم صحبت شریفش را گزیدم زیرا که به همت عالی (ن) (۸) او مرا از علم بهره (۱) شد.

نظم (۱۰)

277

«وَ مَا سَارَ فَوْقَ اللَّاءِ أَقْطَارَ ١١١) فِي الهَواء أَوَ اتَّتَحَمَ النَّبِرَانِ إِلا بِهِمَّتِي (١٢) »

و این (۱۳) کمال خود در جناب سیادت ظاهر بود زیرا که تا دیگری چند قدم (۱۳)برفتی(۱۳) حضرت(۱۵) سیادت مسافتی قطع کردی و در وقت قرآن خواندن تا دیگری ، به سعی تمام چند کلمه بخواندی جناب سیادت بسیاری(۱۶ از قرآن خواندی(۱۷) و این سرعت (۱۸) ازغلبهٔ روحانیت است .

و این فقیر از خدمت (گ) (۱۹۱) خواجه عبدالله رحمة الله علیه شنود (۲۰۱) که فرمود که (۲۰۱) چون جناب سیادت از منزل بدخشانی (۲۲) مسافرت (۲۳) غود به جانب (ب) (۲۳) اصحاب خطهٔ ختلان من در آن حجره که خدمت (۲۵) سیادت می بود (ل) (۲۶) در آمدم دیدم که خدمت (۲۵) امیر نشسته است ، پس تأمل گردم که سلام باید کردن آنگاه پرسیدن (۲۸) که

۱- ب، گ: شنبدم. ۲- گ، ل: همدانی است.

٣- گ ، ل : امير سيد. ۴- ل : ندارد.

٥- ل : آواز است . گ : اين همان آواز است . ۶- ن : آواز سخن .

۷- ب: شنودم ، گ: می شنودم . ۸- ن: برگ ۱۱۷ ب.

۹- آ ، ب : ندارد. طاه : ندارد . گ : بیت ، در حاشیه آمده . ۱۱ - ن : اوطار .

۱۲- ب حاشیه برگ ۶۷ الف یعنی سیر نکردند فوق الماء قطره های هوا مگر به همت من دعوی سوزش نی رسد آتشها را مگر به همت من . ل : بیت فاقد است رك به : دیوان ابن الفارض، ص ۱۵۲.

۱۳ - گ : ندارد . ۱۴ - گ : قدمی . آ : قدمی برفتمی. م ۱۰ - آ ، گ : جناب .

۱۶ ن : بسیار . ۱۷ – گ ، ن : خوانده بودی . ۱۸ – آ : شریعت .

۱۹ – گ : ص ۴۴۹ . ۲۰ – گ ، ل : شنودم . ۲۱ – ب : ندارد .

۲۲ گ ، ل ، ن : بدخشان . ۲۳ گ ، ل : مسافت فرمود .

۲۴ - ب: برگ ۶۷ ب. ۲۵ - گ، ل، ن: جناب.

۲۶- ل : برگ ۵۳ الف. ۲۷- گ : حضرت . ۲۸- ب : پرسید.

چگونه شد که از سفر ختلان باز ایستاده آمد (۱) و خواستم که به سخن در آیم که آن صورت امیریه از چشم من نهان گشت (۲) و من در تحیر افتادم که این چه حال بود که نمود و زود ربود.

و این فقیر در بعضی اوقات چون (۳) نظر می کرد در آیینه (۴) صورت (آ: برگ ۷۷ الف) روی حضرت سیادت (۵) در آیینه می دید (۶) و بعد از ادامت نظر در آیینه روی خود می دید (۷) .

نظم (۸)

« من با تو چنانم ای نگار خُتنی (۱) کاندر غلطم که من توام یا تومنی (۱۰) »

ای دوست بدانکه حقیقت بروز (۱۱۱) بر ذات کُمَّل (۱۲) مشهود است درمیان صوفیه قَدَّس الله (۱۲) أسرارهُم در حال حیات و محات .

و از خدمت خواجه شنودم که از والد بزرگوارش نقل می کرد(۱۲) که والدم فرمود که در شیراز ولی بود مشهور شده به صفت(۱۵) بروز(۱۶) تا حدی که من در صحبتش بودم به جماعتی(۱۷) و طعام به پختن(۱۸) نزدیك آمده بود که شخصی آمد(۱۱) و اشتری(۲۰) بیاورد و تقریر کرد که به خدمت آن ولی که در مزار شیخ سعدی(۲۱) جمعی نگران صحبت شریف صحبت آن بزرگوار شریفند(۲۲) و مرا فرستاده اند به التماس که باید که به تشریف صحبت آن بزرگوار

۱- گ ، ل : آید. ۲- ب : پنهان گشت .

۳- آ: ندارد . گ: چون در آیبنه . ۴- ب: نظر می کرد بعضی اوقات در آینه صورت .

٥- ب : حضرت امير ، گ ، ل : جناب سبادت .

۶- گ ، ل : مي ديد در آينه . گ ، ل : مي ديدم .

۸- ب : فرد . گ ، ل : ببت . ۹- ن : ختّی .

١٠- رباعيات رومي ، ص ٢٢، گ : كندر غلطم كه من تويم يا تومني .

۱۱ – آ ، ب، ن : ندارد . ۱۲ – آ ، ب : کل متن .

١٥- ن : صفات .١٥- آ : پرواز.

۱۷- گ : با جماعتی. ۱۸- ب : طعام پخش ، گ : طعامی به پختن .

۱۹- ن ، ل، گ : بيامد . ۲۰ ل : استرى .

۲۱ - شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی شاعر معروف و نویسندهٔ شهیر به سال ۶۹۱ه/۱۲۹۲م به جهان باقی شتافت. رك به : دائرة المعارف اسلامیه، لندن ج۴ ، ص ۳۶. براون : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، ص ۵۲۵.
 ص ۵۲۵.

۲۲ - ن ، ل : شويم .

مشرف گردیم (۱) پس آن جماعت که من در صحبت ایشان بودم از آن ولی التماس توقف غودند (۲) (گ)(۲) اجابت کرد و علی الفور مراقب شد و اهل آن مجلس شخصی(۲) را (۵) بر اسب سوار ساختند و فرمودند (۶) که (ب) (۷) به تعجیل تمام برو نظر کن این ولی را در مزار شیخ سعدی به آن جماعت نشسته است یا نی ، پس آن سوار زود برفت و زود باز آمد (۸) و به مجرد باز آمدن (۱) (آ: برگ ۷۷ ب) و خبر آوردن آن ولی سر از جبب مراقبه برآورد و انگشت بر دهان نهاد به طریق اشارت که هیچ مگوی ، و لیکن در خفیه از مخبر سؤال کردند ، جواب گفت (۱۰) که آری در مزار شیخ سعدی به آن جماعت نشسته بود و این شکر و مغز بادام را او با من (۱۱) داد.

و نقل است (ل)(۱۲) که بعضی از (۱۲) مشایخ(۱۲) فرموده اند(۱۵) که گرات(۱۶) از آخرت به دنیا آمدیم ۱۷۱) و از دنیا به آخرت رفتیم و تحقیق (۱۸) مسئلهٔ (۱۹) بروز این است که در مقام(۲۰) خود مثل صورت جسد از روحانی می گذارند به واسطهٔ غلبهٔ روحانیت و می روند به مقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را با اهل آن مقام (۲۱) یا اهل آن مقام را با ایشان .

و (۲۲) نقل است كه حضرت مولانا جلال رومي (۲۳) را قُدّس الله سرّه در يك شب به هفده مقام (۲۳) طلب کردند مولانا (۲۵) اجابت غود ، پس خادم متحیر گشت که در این(۲۶) یکشب

> ١- گ ، ن، ل : شويم . ۲- ل : غودند .

۳- گ : ص ۴۵۰ ۴- گ، ل: يكي را.

۶- گ ، ل : گفتند . 0- آ : ندارد.

۷- ب : برگ ۶۸ الف .

774

٩- گ : آمدن . ٨- آ: بيآمد.

۱۱-گ: به من. ۱۰- گ : گفت (به جای جراب گفت).

۱۳ - ل : ندارد . ۱۲- ل : برگ ۵۳ الف .

١٤- گ : مشايخ قدس الله اسرارهم . ١٥- ن : فرمودند .

۱۶- گ ، ل : په کرامات . ما په کرامات . ۱۷- گ : آمده ايم .

١٨- ن : به حقيقت ، آ : به حقيق . ۱۹ – آ ، ن : **ند**ارد

۲۰ گ ، ل : به مقام . ۲۱ - در آ ، ن ، ل ، گ : ندارد . ۲۲ - ل : ندارد.

۲۳ جلال الدین محمد رومی شاعر شهیر عرفان و تصوف که در سال ۶۷۲ هجری ۱۲۳۱ م وفات یافت رك به : براون : تاريخ ادبيَّات ايران ، ج ٣، ص ٥١٥ به بعد . جامي : نفحات الانس ، ص ٥٠٣ و رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدین ، محمّد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم ، تهران .

گ : رومي را قدس الله سرّه .

۲۶ - آ ، ن : ندارد، آ، ل ، ن : در یکشب.

به هفده مقام رفتن چگونه (۱) میسر شود ، چون حضرت مولانا به نور ولایت دریافت که خادم در تشویش است به خانه در آمد و فرمود که در خانه را از بیرون زنجیر کن که به همه جای بروم و از خانه بیرون نیایم ، چون بامداد شد از آن هفده جای (گ) (۲) هفده غزل نوا۲) نوشته آوردند و شکرانهٔ قبول دعوت(۲) نیز حاضر آوردند و هر یك (آ: برگ الف) از اهل آن هفده مقام تقریر کرد که امشب تا (ن) (۵) به نزدیك صبح در صحبت(۶) شریف مولانا بودیم و حال آنکه (\mathbf{v}) (۷) از خانه بیرون نیامده بود (۸).

و در شریعت این معنی را سندی باشد و سند آن است که علمای دیندار و فقهای نامدار در کتب ذکر کرده اند (۱) که روا باشد که هزار نایم در یك وقت حضرت مصطفی را صَلّی الله عَلیه وَسَلّم در خواب به صور مختلفه بیند (۱۰) و در آخرت نیز اگر جمیع اهل جنت را از روی صحبت مصطفی (س) (۱۱) بود در یك وقت هر آینه که آن (۱۲) همه را آن صحبت میسر شود و این (۱۲) غلبه روحانیت از عالم قدرت باشد.

« وَ اللَّهُ عَلَى كُلُّ شَي مِ قَدَيْرُ (١٣) »

و لیکن به دل ۱۵۱) را علم باشد به آن صورت که به دل گذاشته باشد ۱۵۱) و اولیای دیگر را اگرچه آن عوض مثلی باشد ، اما اطلاع نباشد برگذاشتن آن مثل ، زیرا که کُمل اگرچه اطلاع دارند برجمیع مراتب وجودیه اما نه به دفعهٔ واحده بل به دفعات، فلاجرم بعضی اشیاء بر کُمل نیز (۱۷۱) مخفی باشد به حسب عدم التفات و استغراق ، در ذات و صفات از

·

١- ب: چگونه رفتن . ٢- گ : ص ٢٥١.

۳- آ، ب، ل: ندارد . ۴- گ: ندارد.

0-ن: برگ ۱۱۸ الف - برگ ۱۱۸ از نسخه افتاده است.

۶- گ : خدمت . ۷- ب : برگ ۶۸ ب .

۸- در مناقب العارفین این حکایت ننوشته و واقعه دیگری از زندگانی ملای رومی ضبط شده است که حضرت مولانا را محبان صادق به چهل جا به سماع دعوت کردند همه را اجابت فرمود که بیایم گفت که همانا برخاست و به خلوت در آمد تا سحرگاه به نماز و عبادت الله مشغول شد چون روز شد از خانه هر چهل کس که خوانده بودند یك یك کفش مولانا را آوردند که آنجا بگذاشته رفته بود ...افلاکی، مناقب العارفین، آگره ، ۱۸۹۷م ، ص ۲۷۹.

۹- ب : کردند . ما- گ : بینند.

۱۱- گ ، ل : آن حضرت شود . ۱۲- گ : ندارد .

١٣- گ : آن .

١٤- قرآن مجيد : ٢ : (سورة البقرة) : ٣.٢٨٤ (سورة آل عمران): ٢٤.

١٥ - گ ، ب ، ل : بدلا.١٥ - گ : باشند

۱۷- گ : ندارد .

ر خرج و حدمون میں برنا برنا ہو میں میں نوائل ہو میں ہے ہوں کہ ہو ہو جو جات کا بات نہ 1000 کے 1000 کا 1000 کا 1

اینجاست که مشایخ اختلاف (ل) (۱) کرده اند که در نفس مطهر (۲) مصطفی صلّی الله عَلیه وَسَلّم مُستر حق تعالی (آ: برگ ۷۸ ب) باقی بود یا نه، و این اختلاف در دوام استغراق به تجلی صفات است (۳) و امّا دوام استغراق به تجلی ذات (۴) در دنیا ممکن نباشد بلکه یك لحظهٔ باشد، قَالَ صَلّی الله عَلیه وَسَلّم (ت):

« لى مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب (ك) (٥) و لا نبي مرسل (٤) »

و از جناب سیادت شنودم که فرمود که (۷) اگرچه سالك قوی باشد از دو نیم (۸) ساعت یا سه ساعت بیشتر طاقت ندارد و این (ب) (۹) حدیث که :

« أَلَا يُمَانُ ثَابِتُ وَ الْيَقِينُ خَطَرَاتُ (١٠) »

جميع تجليات را مشتمل باشد به حسب اجمال زيرا كه يقين عين ذات احديت است كه به صورت صفات و افعال ظاهر شده است و ايمان گشته ، قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْه وَسَلَّم :

« أَلَا يُمَانُ يَقِينُ كُلُه (١١) »

پس ایمان مکاشفهٔ (۱۲) افعال و مشاهدهٔ (۱۳) صفات دایم بود بعد از تمکین و ایمان معاین ذات مثل خطرات باشد اگرچه در مقام تمکین بود .

۱ - ل : برگ ۵۴ الف . ۲ - ل : مطهر حضرت ، گ : در نفس حضرت.

٣- تجلى صفات: مقابل تجلى ذاتى و تجلى سه قسم است: يكى تجلى ذات و دوم: تجلى صفات و سوم: تجلى صفات و بعد از آن تجلى افعال و اول تجلى كه بر سالك آبد در مقامات سلوك تجلى افعال بود و آنگاه تجلى صفات و بعد از آن تجلى ذات و (لفت نامه دهخدا).

۴- تجلی ذات: تجلی است که مبدأ آن ذات بود بی اعتبار صفتی از صفات هر چند که این تجلی جز، به واسطه اسما، و صفات حاصل نمی شود چه حق تعالی از حبث ذات بر موجودات تجلی نکنند و تجلی او از وراء حجابی از حجابهای اسم بود . (لغت نامه دهخدا).

٥-گ : ص ۴٥٢، ت : برگ ٥٧ ب.

۶- ب: حاشبه برگ ۶۸ ب یعنی مرا با حضرت حق تعالی وقتی مخصوص است که نمی گنجد در آن وقت فرشتهٔ مقرب و نه نبی مرسل . محی الدین النووی : ریاض الصالحین ، ج ۱، صص، ۳۶۵ . ۴۸۰ . ۴۸۰ هجویری : کشف المحجوب ، ص ۳۶۵ . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۷ . اللؤلؤ المرصوع ، ص ۶۱ .
 ص ۶۱ .

٩- ب : برگ ۶۹ الف ،

١٠- كنز العمال ، ج٢، ص ٩٠. ابو نعيم اصفهاني : حلية الاولياء ، ج ٣، ص ١٨٥.

١١- ابو طالب مكى : قوت القلوب ، ج ٣، ص ١٧. غزالى : احياء علوم الدين ، ج ١، ص ٧٨.

١٢ - آ ، ت ، ل : مكاشف .

۱۳- گ : مشاهد

•

نظم ۱۱)

چو تو پیدا شوی از اهل دینم چو تو پنهان شوی از اهل کفرم

وَ لَهُ قَدُّسَ اللَّهُ سرَّهُ الْعَزيزِ.

و حضرت (۲) سیادت نیز جمیع تجلیات را به نسبت باجمال (۲) در این نظم ذکر کرده است قَدُّسَ اللهُ سرّهُ و کَثَرلنا (۴-۵) بره .

وَ لَهُ قَدُّسَ اللَّهُ سرَّهُ الْعَزيز (۶) .

نظم (۷)

از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار (آ : برگ ۷۹ الف)

زان همی گیرم به هر دم خویشتن را در کنار چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان درمیان خون دل جانم (۸) غمش گیرد کنار چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم کان چنان (۱) نازك میانی هست دایم بی کنار (ت) نی میانش را کناری نی کنارم را میان (۱۰) و ز (۱۱) میان آتش عشقش نمی یابم کنار بر کنار است آنکه سودای میانش در سرست و ز (۱۲) میان آن خورد گو کز بدو شد بر کنار (۱۲)

۱- گ ، ل : بیت ، ت : فرد . ۲- گ : جناب .

٣- گ : اجمال .

٧- ل : شعر، ت : غزل .

۱۰- ب: مبانی: اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۳. سابقه را گویند که درمیان طالب و مطلوب مانده از سیر و مقام و حجاب و غیر آن ، میان باریك حجاب وجود سالك را گویند وقتی که حجاب دیگر نباشد.

۱۱ - ب : ندارد . ۱۲ - گ : وو پاندارد .

۱۳ – ب: آنکه خود شد بر کنار ، ل : کز بود خود شد با کنار . کنار ، اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۳. دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند برای غزل مزبور رك به : آتشکده وحدت ، ص ۴۳۷. چهل اسرار نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ موزه بریتانیا برگ ۱۹۳ ب . چهل اسرار ، چاپ امرتسر ، ص ۱۳.

نیست کس را از میانش جز کنار اندر ۱۱) دو کون (ب) ۲۱) از میان این چنین دولت کسی جوید کنار از کناری گر علی بوی میانش یافتی در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار (۳)(ل)(۳)

و بدان که مراد از « کنار » اول دل باشد و از « کنار » دوم (۵) مراقبه و مراد از میان اول وجود مطلق بود و از میان دوم تجرد صفات و ثبات (۶) بر مراقبه (۷) و مراد از « بـوی » نفحات ربانیه باشد (گ)۸۱) که در این حدیث مذکور است قال صَلَّی اللهُ عَلَیْه وَسَلَّم:

« إِنَّ لرَّبُّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتُ أَلَا فَتَعرَ ضُوا (١) لَهَا (١٠) »

یعنی به درستی و راستی که مر پروردگار شما را (۱۱) در روزهای روزگار شما تجلیات ربانیه است ، آگاه باشید ، پس تُرَقُب و توجه را لازم گیرید از برای آن تجلیات (آ: برگ ۷۹ ب) و مراد از « یار » بود (۱۲) حضرت پروردگار که رفیق اعلی اوست چنانکه حضرت مصطفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم در حالت نزع مي فرمود كه :

« الرُّفيقُ الأعلى (١٣) »

244

و نیز چون (۱۴) در زمان حیات سفر اختیار کردی(ت)(۱۵) فرمودی که:

۱- گ : از (به جای اندر). ۲- ب : برگ ۶۹ ب.

۳- در این غزل گرچه صنایع شعری را به کار برده و در همه ابیات التزام میان و کنار را مراعات کرده لکن قوافی این غزل ناقص و معیوب است . ملای رومی هم غزلی به این مطلع سروده است :

از کنار خویش یابم هر دم بوی یار چون بگیرم خویشتن را اندر کنار

۴- ل : برگ ۵۴ ب. ۵- ل : دريم .

۶- ب ، ل ، گ : تجدد ثبات .

۷- آ: مراقب.

۸-گ: ص ۴۵۳.

٩- ب : الا فتعر ، ل : الافتعر .

۱۰ - مجلسی : بحار الانوار ، ج ۲، ص ۲۳۴. سُنن الکبری ، ج ۵، ص ۲۵۰. ابو نعیم اصفهانی : حلية الاولياء ، ج ١، ص ١٩٢. قب: غزالي: احياء علوم الدين ، ج ١، صص ١٣٤، ١٩٢ (الحكيم في النوادر . ابن عربي : الفتوحات المكيه ، ج ١، ص ٢٤. نجم الدّين رازي : مرصاد العباد ، ص ٧٤ .

۱۱- ل : ندارد . ۱۲- آ : بودن .

۱۳ - احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵. نهایة ابن اثیر ، ج ، ۲، ص ۳.

١٤- ب : ندارد . گ : نيز در زمان حيات چون .

١٥- ت : برگ ٥٨ ب.

« اللَّهُمُّ أَنْتَ الصَّاحِبُ (١) في السُّفْرِ وَ الْخَلَيْفَهُ في الْأَهْلِ (٢) »

و مراد از « حیرت (۳) » این حیرت باشد (۴) که در این (۵) حدیث مذکور است . قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم:

« رَبُّ زِدْنَى فَيْكَ تَحَيُّراً (۶) »

و از مطلع و تخلص که بهم (۷) انضمام (۸) یابد معلوم شود که حضرت (۱) سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه هادی بود در صورت جمال و (۱۰) جلال ذات ، و اگر عزیزی (۱۱) را معانی دیگر (۱۲) روی نماید از این نظم مبارکش (ب)(۱۳) باد که کلام ذو وجوه است(۱۳) . فرد (۱۵)

عیب رها کن به معنی رسید وقت سخن چون که به عیسی رسید

رَزَقَنَا اللَّهُ كِبرَياءُ • (١٤) مَقَامَ الإِطْلَاقِ وَ شَرُّقَنَا بِنُوا بِهِ (١٧) الَّإِ بَاق (١٨) بـ مُحَمَّد وَ آلِهِ البراق.

ای دوست بدان که (۱۹) بعد از انشاء سواد این « خلاصة المناقب » و قبل تحریر البیاض به التماس جلالت (۲۰) جلاله ابناء الامراء و خلاصهٔ اوتاد الکبری (۲۱) که به نام (گ) (۲۲)

١- آ : صاحب ، ت : صاحبي .

۲- قب: مجلسي: بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۴.

٣- آ: حير، ت: حرس. **۴- ب : حبرت است .**

0-گ، ل: در (بجای در این). ۶- نجم الدين رازى : مرصاد العباد ، ص ١٨٢.

> ٨- گ ، آ : انتظام . ٧- ب: باهم (بجاي بهم).

> > ٩- گ ، ل : جناب .

۱۰- گ ، ل ، ت : ندارد .

۱۱-گ ، ل : عزیزی دیگر را معانی روی نماید. ۱۲- گ : معانی روی ...

۱۳- ب : برگ ۷۰ الف.

۱۴ - ل : از وی و خواست که فرموده است . گ : که کلام را روی وجوه است که فرموده است .

۱۶- آ ، ت : ندارد ، ل : کبراه . ١٥- آ : نظم (بجای فرد) گ ، ل : ببت .

١٧- ل : بنواله . ١٨- ل : الافاق ، گ : الاناق .

اباق: لغة الاستخفاء و شرعا استخفاء العبد من المولى كذا في جامع الرموز في فعل صع شراء ما لم يره و فيه في كتاب القبط و الآبق صفة من ابق اباقا اي ذهب بلا خوف ولا كد عمل او استخفى ثم ذهب و شرعا مملوك فر من مالكه تمردا و عناد السواء خلقه . كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ،ج ١، ص ٨٣.

۱۹- گ ، ل : چون . ۲۰- گ : ندارد . ۲۱- آ : الکبراء، ل : کبرا. ۲۲- گ : ص ۴۵۴.

محمد است لقبه (۱) ميركاو وَفَقَهُ بِمَا يُحِبُّ و يرضى(۲) در شرح اين نظم مذكور شروع حاصل آمد و زيبا غود كه اين شرح را در اين (۲) مناقب بايد افزود (ل)(۲) (آ: برگ ۸۰ الف) تا تفصيلى باشد (۵) بعد از اجمال و فوايد بيشتر باشد (۶) مطالع و مسامع را يَجْعَلُهُ (۷) الله في قُلُوب المطالِعِيْنَ وَ السَّامِعِيْنَ بِحَقِّ (۸) مُحَمَّد و آلِهِ أَجْمَعَيْن و آن (۱) شرح اين است (ت).

بَسْم الله الرُّحْمَن الرُّحيْم

24.

بعضى اهل الله را حال شهود ذات باشد و بعضى را حال شهود صفات و بعضى را حال شهود افعال اما حال شهود ذات در دنيا به مقادير لمعات (١٥) و برقات بود اما دوام حال

۱- میر سید محمد همدانی فرزند سید علی همدانی که در سال ۱۳۷۱ه/۱۳۷۲م متولد گردید و در زمان وفات پدرش دوازده ساله بود وی در زمان سلطان سکندر به کشمیر آمد و اینجا بیست و یك سال اقامت ورزید و مثل پدرش در راه تبلیغ تعلیمات دینی مانند پدرش کار شایانی کرده است . رك به :

. Kashir Vol.I.P.92. محنة الفردوس ،صص ۸۷ . ۸۹ اعظم: واقعات کشمیر، برگ ۴۳ ب . ل ، ن : عقب ، ب : به لغت و تصحیح قیاسی . نرائن کول : تاریخ کشمیر برگ ۶۱ ب . ابو محمد : تحایف الابرار ، ص ۱۹ .

۲- در ل : از کلمه « و عقب تا یرضی» را ندارد .

۳-گ : در (بجای در این).

۴- ل: برگ ٥٥ الف.

0- ل ، گ : بود .

۶- ب : ندارد .

٧- آ : اتجعله ، ت ، گ ، ل : نجعه ، ب ، ن : جعل.

۸- ل : ندارد .

٩- گ : ندارد، ت : برگ ٥٩ الف .

١٠- آ : مقام .

١١- ب : ندارد . مقام الازنى : قرآن مجيد : ٥٣. (سورة النجم) : ٩ ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أُو ٓ أَدْنَى ».

۱۷-آ ، ب ، ن : ندارد و زیادت از روی ل .

١٣- آ : وفايا .

۱۴. از حاشیه ب برگ ۷۰ الف . یعنی سیاس و ستایش مر خدای را

١٥- ل، ب: لمحات.

شهود صفات مختلف فیه باشد و (۱) اما دوام حال (۲) شهود افعال متفق (۳) است بعد از ممکن و در محل استار (۴) از وجود مبارك مُحَمّد رَسُول الله(۵) اختلاف است و بعضى برآنند که حال شهود صفات مر حضرتش را دایم بود و بعضى (ب)(۶) بر آنکه (۷) دایم نبود بلکه در اکثر اوقات می بوده است و حدیث.

« لَى مَعَ اللَّه وَقَتْ لاَ يَسْعَنَى فَيْه مَلَك مُقَرَّب وَ لاَ نَبِي مُرْسَلْ (٨) »

دلالت می کند بر تجلی ذات احیان و بر تجلی صفات در اکثر اوقات و تجلی ذات علی الدوام (گ) (۹) موعود است در آخرت (۱۰) و عبارت از دوام آن (آ: برگ ۸۵ ب) شهود ، مقام محمود است و آنکه بعضی اولیاء الله (۱۱) فرموده اند که ما دایم مشاهد حق تعالی می باشیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محجوب باشیم (ت) مرتد گردیم ، و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای (۱۲) محروم باشیم بیریم ، در حال شهود صفات و افعال تواند بود نه در حال شهود ذات چنانکه این حدیث که :

« أَلْإِيْمَانُ ثَابِتَ وَ ٱلْيُقَيِّنُ خَطْرات (١٣) »

دلیل است بر آن زیرا که یقین عبارت از ذات است و ایمان مظهر تجلی(۱۴) صفات و افعال (۱۵) (۱۵) از بهر آنکه احسان مقام شهود صفات است و لازم ایمان است که مقام شهود افعال باشد، لاجرم:

نور ایقان ۱۶۱) ذاتی بود

نور احسان صفاتی و

نور ایمان (ن) (۱۷۱) افعالی

و اگر قوت شنودن باشد به یقین بشنود و فهم کند که یقین است که در مراتب ایقانی و احسانی و ایمانی ظهور نموده است چنانکه این حدیث :

۱- ب: عشق ، ت: اما دوام حال ... و ندارد.

۳- ل : ندارد . ۴- گ ، ب ، ل : استاد .

0- ل، گ : حضرت مصطفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم .

۶- ب: برگ ۷۰ ب. ۷- برانند که .

٨- محى الدّين النووى : رياض الصالحين ، ج ١، صص ٣٤٥. ٢٨٠.

۱۱ - صوفیه . ۱۲ - ت ، ب : یك لحظه، ل : لمحه . گ : لمحه ای محروم كردیم ، ت : برگ ٥٩ ب .

١٣- كنز العمال ، ج ٢، ص ٩٠. ابر نعيم اصفهاني : حلبة الاولياء ، ج ٣، ص ١٨٠.

۱۶ ب : ایمان : ۱۷ ن : برگ ۱۱۹ الف.

« أُلأَيْمَانُ يَقَيْنُ كله »

دلالت می کند بر آن .

و این معنی از برای تقریب (۱) فهم تمثیلی(۲) باشد(۳) مثلاً ناظر به اثر قبل الطلوع (۴) به یقین فهم کند وجود آفتاب را چون شعاع آفتاب بر قلهٔ کوهی بتابد و ناظر آن نور را بینند به عین الیقین به وجود (ب)(۵) آفتاب دانا شود و چون قرص خورشید طلوع نماید(آ: برگ ۸۱ الف) به حقیقت خورشید بینا گردد، همچنین مکاشف توحید افعال را (ت) وحدت حق تعالی به کشف علم الیقین حاصل آید چنانکه مُستدل را به استدلال از اینجاست که مشایخ طریقت (گ)(۶) فرموده اند.

« ٱلْيَقِيْنُ أُولُ قَدَم الْمُرِيْدِ الصَّادِقِ وَ آخَرُ قَدَم الْفَقَّيْهِ الزَّاهد »

و مشاهد (۷) اتحاد صفات را وحدت حق تعالی عین الیقین شود و معاین وحدت ذات را وجود قدیم حق تعالی حق الیقین گردد و بعضی را سه روز شهود بود و بعضی را در شبا روزی هفتاد هزار بار مشاهده باشد (۸) و بعضی را گاه گاه شهود دست دهد ، یا (۱) حبیب لبیب(۱۰).

اولیاء الله اول به معنی عارف شوند از عین بصیرت (۱۱) چنانکه این حدیث مبین است که :

« إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعَبْد خَيْراً فَتَحَ بَصِيْرَتُهُ (١٢) »

آنگاه لفظی بازاء اُن معنی (۱۳) وضع کنند به خلاف اهل ظاهر که اول تصحیح لفظ کنند آنگاه تصحیح معنی از لفظ لیکن اهل الله گاه معنی (۱۲) در لفظ می (۱۵) آرند که آن (۱۶) لفظ موافق ظاهر شرع باشد و گاه در لفظی که موافق باطن شرع باشد (۱۷) عَنْ

۱- آ : تقربت . گ : معنی را . ۲- ب : ندارد .

-7 : آفتاب قبل الطلوع - -7

٥- ب: برگ ٧١ الف . ٤- گ ، ل : طريقت قدس الله اسرارهم ، گ : ص ۴٥٤، ت : برگ ٤٠ الف .

> > ۱۱- ن : به صورت .

۱۲- از ب حاشیه برگ ۷۱ الف یعنی بینائی دل برای حدیث قب: در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی ، برگ ۲۰۲ الف . اللئالی المصنوعه ، ص ۶۱.

۱۳- ت ، گ ، ل : این (معنی ندارد).

۱۴ - ل ، ن : معنی را . ۱۵ - ن : ندارد .

على كَرَمَ الله وَجْهَه (١) (ل) (٢) مِنْ قَوْلِهِ و روى ايضا مَرْفوع (١) إلى النَّبِيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم إِنَّهُ قَالَ :

« لكُلُ آية ظهر و بطن و لكُلُ حرف حدٌ و مطلع (۴) (ت) »

و عَن النَّبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم إِنَّهُ قَالَ (٥) :

« مَا مِنَ آيةٍ مِن القَرآن َ إِلاَّ و لَهُ ظَهْرَ، (آ: برگ ۸۱ ب) و بطنَ ولبطنه بطنَ إلى تسعه (د) أبطن (۷) »

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم فِي حديثِ آخر : إِلَى سَبْعَةِ (A) أَبْطُن و في روايته : إِلَى سَبْعَيْنَ بَطْنا .

و في رواية أبي ذرعَن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

مَا مِنْ حَرْفِ مِنَ القُرآنِ إِلاَّ (بِ) (١) وَ لَهُ سَتُّونَ (١٠) أَلَفَ فَهُم (١١).

« و ظهر » قرآن آن بود که از صیغه (۱۲) مفهوم شود و « بطن » آنکه لازم مفهوم اول باشد و « حد » (۱۳) آنکه ادراك عقول به آن (۱۴) منتهی گردد.

و « مطلع » آنکه به کشف بصیرت لایح شود چنانکه جناب سیادت (گ)(۱۵) و خلاصهٔ نبوت فرموده است(۱۶) .

« از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار »

چون نظر به معیت نمود که

« و هو مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ (١٧) »

1- ت ، 1 : عن امیر المؤمنین علی علیه السّلام 1 1 : برگ : 07 ب. 1 - گ : مرفوعاً. 1 - ب : حاشیه برگ 1 الف یعنی هر آیتی را ظاهر است و باطنی و باطن او را تا صفت باطن 1 آب زده 1 و بطن است و در روایت آید که نقل می کنند .از رسول خدا 1 است که نیست هیچ حرفی از قرآن مگر آنکه وی را شصت هزار جزم باشد و مراد از 1 ... آب زده 1 معنی بود . کتاب سُلیم ، ص 1 . 1 . 1 خزالی : احباء علوم الدین ، ج 1 ، صص 1 .

۵- ل : از « لكل آية تا قال » را ندارد . گ : در حاشيه آمده است . ۶- گ : ل : سبعة .

۷- تفسیر طبری ، ج ۱، ص ۲۲. احادیث مثنوی ، ص ۸۳ . لغات الاحادیث (کتاب ب) ، ص ۳.

۸- گ : تسعه . آ - ب : برگ ۷۱ ب. ۱۰- گ : ستون (در بعضی نسخه ها مستون آمده).

۱۱ - گ ، ل ، ما فهم ، احادیث مثنوی ، ص ۸۳ . ان القرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن .
 غزالی : احباء علوم الدین ، ج ۱، ص ۲۹۶. مکتوبات امبریه همدانی (برگ ۲۲۱ الف).

١٢- ل : صبغه . ١٣ - ب : چنانكه . ١٣ - آ : با من . ١٥ - گ : ص ٢٥٧ .

١٤ است مصراع . گ : ع .
 ١٧ - قرآن مجيد : ٥ (سورة الحديد) : ۴.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

۲۳۴

« وَ أَفْضَلُ إِيمَانُ الْمُرْءَ إِنْ يَعَلَمُ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُ حَبَّثَ كَانَ »

فرمود که: از کنار خویش می یابیم (۱) .

و چون دایم در شهود بود که (۲) فرمود که « دمادم بوی یار (۳) و بوی که متعلق است » «به می یابم» (۲) اشارت بود به نفحات ربانیه که در ایام دهر بر قلوب اهل الله فیضان می غاید و به تبعیت ایشان بر هر ذره نیز (۵) فایض می شود (۶) قال صکی الله عکیه وسکم :

« إِنَّ لِرَبُّكُمْ (٧) فِي أَيَّامٍ دَهْرِ كُمْ نَفْحَات الْأَفْتَعَرضُوا (٨) لَهَا (١) »

و بار حضرت(۱۰) پروردگار بود .

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم عند خَروجه إلى السَّفَّر:

« اللَّهُمُّ أَنتَ الصَّاحِب (١١) في السُّفَر وَ الْخَليْفَة في الأهل (١٢) »

(آ : برگ ۸۲ الف) وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمَ عَنْدَ الرَّحلة

« الرُّفيق الأعلى(١٣) »

وَ قَالَ سَيَّدَنَا و سُندنَا (١٣) قَدُّس اللَّهُ رُوْحَةُ و دَام ، لَنَا فَتُوحَهُ (١٥) عِنْدَ الرَّحله

﴿ يَا اللَّهُ يَا رَفِيْقُ يَا حَبِيْبُ ﴾ .

<u>.</u>

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

از ب: حاشیه برگ ۷۱ ب و نزد اهل تحقیق معنی این آیت چنین است . چو وجود شما را سبب اوست و ظهور او در ظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت شود یعنی حضرت با شما است آنجا باشد شما و فاضلترین ایان آن است که بداند که حق تعالی باوست آنجا که باشد و نزد اهل تحقیق معنی آیت چنین است چون وجود شما را سبب اوست و ظهور و در مظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت بود .

نجم الدّين رازي : مرصاد العباد ، ص ٧٤.

۱- گ ، ل : می یابم دمادم بوی یار. ۲- ت ، ن : ندارد .

٧- ن : ربك .

٨- أ، ن : الأ فتعصو.

۹- غزالی: احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۱۹۲. ابو نعیم اصفهانی: حلیة الاولیاء ، ج ۱، ص ۲۲۱،
 ج ۳، ص ۱۶۳. ابن عربی: الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۴. جامع صفیر ، ج ۱ ، ص ۹۵.
 احادیث مثنوی ، ص ۲۰.

۱۰ - گ ، آ ، ل ،ن : ندارد. ۱۰ - آ : صاحب ، ت : صاحبی.

۱۲- گ ، ل، ن : اهلی . قب : مجلسی : بحار الانوار ، ج ۲، ص ۲۳۴.

۱۳- قب: احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵. نهایة ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۹۳ . جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۵۵. سُنن الکبری ، ج ۵ ، ص ۲۰۰. گ : « روحه فتوحه » ندارد.

و چون دوام شهود بعد از استحکام توجه (۱) باشد گفت :

« زان همی گیرم (ن)(۲) به هر دم خویشتن را در کنار »

زيرا كه قلب محب كه (٣) مقلب القلوب است منقلب گردد در هر ٢١) آنى به انقلاب شان منقلب كما قال الله تَعَالَى :

« كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَانٍ(٥) »

(ب) (۶) و چون مقصود (ل) (۷) توجه را در سیر فی الله نهایت نبود فرمود .

« چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان ».

و چون کمال معرفت موجب هیمان است و هیمان موجب اضطرابات کثیره و امور عجیبه که والهوی یأتی بُکلٌ غریبة لاجرم گفت :

« درمیان خون دل جانم غمش گیرد کنار ».

و چون ذات او را به کمال معرفت (گ) (۸) احاطت (۱) ممکن نبود در سیر فی(۱۰) الله

فرمود :

« چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم ».

و چون عارف مشهود را منتهی ندید در هیچ مراتبی در سیر عن(۱۱) (ت)الله گفت .

« کاین(۱۲) چنان نازك میانی هست دایم در (۱۳) کنار ».

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

۱- گ : موجب دوام توجه. ۲- ن : پرگ ۱۱۹ ب.

٣- آ ، ب ، ل ، ن : قلب كه محبّ. ۴- ن : ندارد .

0- از حاشیه ب برگ ۷۱ ب: یعنی در هر وقت و زمان احداث امور بکند و به تجدید چندی می سازد چنانکه از حضرت رسالت می خواندند و پرسید که و ما ذلك الشان ، یعنی حقیقت آن شان چیست فرمود که من شاء یغفر... ذنبأ و یفرح [... آب زده] قوماً یعنی شان امر آن است که بیامرزد گناه را از اهل گناه ببرد و غم را از اهل غم و عزیز گرداند غیر قوی را و ذلیل گرداند قوی را و نزد اهل تحقیق مر خدا راست و در هر وقتی در هر خلقی رسانیدن آنچه او مستحق آن است پس به تصفیه و تزکیه کسی که مستعد کمالات جزیل گردد . لاجرم برو کمالات مذکور فایض باشد بر وجود استعداد درمیان است و کسی که به سبب مغیبات مظلمه و لوث عقاید فاسده و خباث و رذائل مکروه مستعد جوهر نفس خود [... آب زده] لاجرم برو همان فایض گردد چون قابلیت و استعداد همان دارد . قرآن مجید : ۵۵ (سورة الرحمن) : ۲۹. گ

٧- ل ، برگ : ٥٥ ب. ٨ - گ : ص ۴٥٨.

١١- ل : عند الله ، گ : بالله، ت : برگ ٤١ ب. ١٢- گ ، ب ، ت : كان .

١٣- ت ، گ ، ب ، ل : بي كنار .

« وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ(١) »

745

و چون عارف مشهود را در هیچ سیری (۲) منتهی (آ: برگ ۸۲ ب) ندید به حسب شئون فرمود :

« نی میانش را کناری نی کنارم را میان »

و چون کثرت شئون با عدم انتها موجب حیرت آمد و حیرت موجب حرقت (۲) گفته :

« و ز میان آتش عشقش نمی یابم کنار »

و چون كمال معرفت آن تقاضا كرد كه طالب كنه ذات متعشق باشد (۴) فرمود .

« بر کنارست آنکه سودای (۵) میانش در سرست »

و چون آن طالب معلم ادیب آمد (۶) هر سایر را به رعایت (۷) قدر و منزلت خود که آن فناست فی الله است و بقاست بالله (۸) گفت :

« و ز میان آن خورد هرکو بدو شد بر کنار (۹) »

و چون نظر حق بین عارف منعم را محیط دید بر جمیع موجودات فرمود .

« نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون (r).

با خود چنین گفته شود که چون (ب)(۱۰) حقیقت ذات در آبینهٔ روح بلاکیف نماید هر آینه مشاهد صفای معنی(۱۱) روح خود را دیده باشد نه ذات را کالقمر فی الماء لاجرم فرمود :

« نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون »(ت)

به تقدیر (۱۲) اول معنی مصراع ثانی چنین گفته شود که چون نعمت الهی جمیع موجودات را مشتمل است چرا به طرف غفلت میل باید کردن (۱۲) ؟ (ل) (۱۲) و به تقدیر (۱۵) ثانی چنین گفته شود که اگرچه (۱۶) به کنه مقصود (۱۷) نتوان رسید (برگ ۸۳ الف) و

۱- قرآن مجيد : ۶ (سورة الانعام) : ۱۰۳ . از حاشيه ب برگ ۷۲ الف . لكل لطيف فهو درك الابصار يعني يلطف ان يدرك الابصار.

۲- ل : ندارد . گ : « در هیچ سیر » ندارد.

٣- آ : فرقت . ٢- ب، ل : متعسف آمد . ٥- ب : سواء.

۶- در آ: ندارد و زیادت از روی ب ، ل ، ن . ۷- ن : بر رعایت (به جای به رعایت).

٨- ل: فنا في الله و بقا بالله است . گ : فنا في الله است و بقا بالله.

۹- ب ی فقط کنار نوشته به جای آن همه عبارت . ۱۰ - ب برگ ۷۲ ب.

۱۱- گ : معنی روح. ۱۲- آ، ن : به تقریر (به جای به تقدیر)، ت : برگ ۶۲ الف.

۱۳ – ب : غودن ، ن : کرد ، گ ، ل : کرد . ۱۴ – ل :برگ ۵۷ الف.

۱۵ - آ ، ن : به تقریر (به جای به تقدیر)
 ۱۵ - ن ، ل : گر . ۱۷ - گ : ندارد.

لیکن شهود بلا کیف دولتی است موجود (گ)(۱) و منزلتی است محمود لاجرم چرا باید (7) که از آن شود مفقود (7) .

پس فرمود:

« از میان این چنین دولتی کسی جوید کنار ».

و چون عارف مکین و محقق مبین (۴) در هیچ مقامی(۵) و صفتی مقید نیست(۶) تا از آن ترقی بابد (۷) گفت :

« از کناری گر علی بوی میانش یافتی در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار» یعنی اگر از هستی مقید خود مقید آمدی به حظی از حظوظ عبودیت که آن تلذذست از جمال مشهود در مقام شهود هر آینه بروی واجب بودی انحراف نمودن از آن به واسطهٔ ترقی در مقام امتثال که عبودیت است ، یا چنین گفته شود که اگر به تجلی از تجلیات حق عارف را حصر وجود حقیقی حاصل (۸) آمدی ، هر آینه در شهود آن از خودی خود منحرف گشتی و لیکن نه چنان است و از بیت اول و آخر که بهم انضمام یابد(ت) معلوم شود که جناب سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه حضرتش (ن) (۱) هادی بوده است (۱۰) در مجلی جمال جلال زیرا که در مطلع و مادون آن (ب) (۱۱) در اثبات شهود (۱۲) یدبیضا نمود و در (۱۳) تخلص به نفی آن اشارت فرمود و مقام اطلاق عبارت است از تنزهٔ عارف از آنکه متصف تخلص به نفی آن اشارت فرمود و مقام اطلاق عبارت است از تنزهٔ عارف از آنکه متصف (آ: برگ ۸۳ ب) باشد به اوصاف الهیه یا متصف نباشد (۱۲) کما قال الشیخ جُنید البَعْدادی قَدِّسَ اللهُ سره :

« حيْنَ (١٥) سُتُلَ عَن العَارِف لَوْنَ اللَّاء لَوْنَ (١٤) إِنَائِه (١٧-١٨) »

۱- گ : ص ۴۵۹.

۲- ب: نباید (به جای چرا باید).

۳- آ : مفود . ن : مقصود (مفئود) به معنی بددل (فرهنگ آنندراج) گ : مفقود.

۴- ت ، ل : متين . ۵- ب : حالي ، آ :جاي .

۸- ن ، ل، حاصل. ۹- ن : برگ ۱۲۰ الف ، ت : برگ ۶۲ ب .

۱۰ - گ ، ل : برگ ۷۳ الف،

۱۴- گ ، ل : نباشد به اوصاف الهيه. ١٥- آ : چنين .

۱۶ - آ : ندارد . ۱۷ - ن : انایة .

۱۸- طبقات الكبرى ، ج ١، ص ٨۴. ابن عربى : فصوص الحكم ، ص ٢٢٥ كما قال الجنبد حين سئل عن معرفة بالله و العارف فقال لون الماء لون انائه).

نظم ۱۱)

رنگ عارف رنگ معروف است و بس رنگ معروفی نه پیش است و نه پس

و اگر المعی(۲) را جمال معنی(۲) دیگر از جلابیب (۴) ابیات روی نماید مبارکش باد که کلام ذو (۵) وجوه است .

نظم (۶)

وقت سخن چون که به عیسی رسید (گ) (۷) عیب رها کن که به معنی رسید (۸)

رَزَقَنَا اللَّهُ مَعَ الطَّالِبِيْنِ مِنْ بَركاتِ النَّفْحَاتِ (١) المتَعالِيَة (١٠) مِنْ طيبَاتِ الألفاظ (١١) الأميرية بمُحمَّد وَ آله أُجْمَعِيْنَ.

و خدمت برادر دینی و دوست یقینی مولانا قوام الدین (۱۲) (ل) (۱۲) جَعَلَ الله برگاته (۱۲) و خدمت برادر دینی و دوست یقین (۱۵) چنین تقریر غود که خواب (۱۶) دیدم که حضرت (۱۲) سیادت فرمود که من حق گشته ام و پیش از این می گفتم (۱۸) که من حقم و لیکن اکنون (ت) نمی گویم (۱۹) و خاموش کرده ام .

و این خواب نیز دلالت می کند بر اطلاق مقام جناب(۲۰) سیادت زیرا که حق نیز(۲۱) یکی از اسماء الله است که اطلاق نکنند الا به وجود(۲۲) مطلق به اصطلاح(۲۳) صوفیه .

١- گ ، ل : بيت . ٢- آ ، ل ، ن : المعنى.

٣- گ ، ل : معايني. ۴- ب : جلايب ، ن : جلايت .

٩- ل، ن: نفحات . ١٠- ل : المتلاليته.

قوام الدین بدخشی که یکی از خلفای سید علی همدانی می بوده و چهل سال در سفر و حضر در خدمت سید گذرانده است . حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۶ ب، ۳۸۵ب. ۴۱۹ الف . ۳۲ ب و اعظمی : واقعات کشمیر ، برگ ۳۶ الف . غلام سرور : خزینة الاصفیاء، ج ۲، ص ۸ - ۲۹ .

١٣- يرگ ٥٧ ب. ١٤- ن: به الله كامه ، ل: الله كاسمه .

۱۵ - ل : ندارد . گ : « به محمّد و اجمعین » ندارد . ۱۶ - ل : در جواب ، گ : درخواب .

۱۷ – گ ، ل : جناب . ۱۸ – ن : می گفت . ۱۹ – آ : ندارد، ت : برگ ۶۳ الف .

۲۲- ن : بر وجود. گ ، ل : بر وجود . ۲۳- آ : در امطاح .

و وقتی دیگر در خواب دیده بود سَلْمَهُ الله که جناب سیادت فرمود که هر چند تعین خود را نفی می کنم به کلی منتفی (آ: برگ ۸۴ الف) نمی شود ، و این معنی اشارت است بدان که حکم تعین در هیچ مقامی(۱) منتفی نگردد کَمَا قَالَ صَلّی اللهُ عَلَیهُ وَسَلّم خبر اعَن اللهُ تَعَالی :

ُ ﴿ كُنْتُ سَمِعُهُ وَ بَصَرَهُ (٢) »

الحديث:

الاً بنسبَّة (٣) حَالِ مَقَام إطلاق مِنْ حَيْثُ هُوَ هُوَ (ب) (٣)

که فی تعین را بدان حضرت راه و نی عدم تعین (۵) را نسبتی بدان درگاه زیرا که عبارت (۶) و اشارت نپذیرد الا از حق تعالی از بهر ترغیب عبید به تقرب (۷) آن حضرت کما قال الله تَعَالی :

« شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمُلاَئِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقَسْطِ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (٨-١)»

بعضی از الفاظ خواب اول و جملهٔ خواب دوم دلیل هادی بودن حضرت سیادت است زیرا که در خواب اول فرمود که حق گشته ام و لیکن نمی گویم (۱۰) اکنون که حق گشته ام اگرچه پیش از این گفته ام ، یعنی در حال سلوك (گ) (۱۱) و غلبات حال(ت) ، و در خواب دوم اشارت است به رعایت آداب شرعیه .

مع تحققه في نفى تعينه من حيث ان وجود تعينه مشهوداً له انه عين وجود المطلق عرفه من هو اهله .

یعنی ذات در مقام جمع گواهی داد بر وحدانیت خود چه آنجا غیر او نخواهد بود و نه مشهود بعده رجوع کرد سوی مقام تفصیل پس به نفسه گواهی داد بر وحدانیت خود در آن مشهد پس گفت که و الملائکه و او توالعلم قائماً بالقسط أین مقیما للعدل مقیما بقسم من الارزق و الاجل و یثیب و یعاقب عند اهل الظاهر و نزد اهل تحقیق مراد از این عدل نسبت به تفاصیل مظاهر حق است و بصور کثرتی که ظاهر حق عبارت ازوست در عین جمع حقی را به حسب استعداد و استحقاق او بدو فطرت از وجود کمال (آب زده) متجلی و غایت یافته شده (الکشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۳۴۳).

۱- گ ، ن : مقام . ۲- اسرار التوحید ، ص ۱۲. جامع الاخبار ، ص ۹۳، ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴، ص ۱۰۲ لفات الحدیث ، ص ۱۶۶). ۳- گ ، ل : به نسبت ۴۰- ب : برگ ۷۳ ب.

⁰⁻ آ ، ب : ندارد . ۶- ب : عبادت .

٧- گ ، ل : به تقریب . ٨- گ ، ب، ل : الایة (به جای لا اله ... الحکیم).

٩- قرآن مجيد : ٣ (سورة آل عمران) : ١٨ . ب : حاشيه برگ ٧٣ ب.

۱۰ در آ : ندارد . ۱۱ – گ : ص ۴۶۱ ، ت : ۶۳ ب .

ای دوست قدر این کلام نداند الأسالك راه خدای و به یقین بباید دانستن که بعضی از اصحاب جناب سیادت به عین کشف نور جمال ولایت جناب (ل)(۱) سیادت را دیدند و از ادراك كنه (آ: برگ ۸۴ ب) كمال جناب سيادت عاجز شدند و متعجب آمدند و بعضى را (۲) آن معنی در (۳) مرآت (۴) رویای صالحه جمال غود و بعضی از (۵) راه صدق از انفاس شريفة جناب سيادت هدايت يافتند (۶) و في الجمله همه احبًا در دايره حسني داير آمدند. كَمَا قَالَ اللَّه تَعَالَى:

« وَ كُلاً وَعْدَ اللَّهُ الْحُسنَى (٧) » الأية (٨).

و جناب سیادت فرمود در حالت غیرت که علاء الدین حصاری(۱) اگرچه خاطر صافی کرده است امًا (ب)(۱۰) هنوز از خود بیرون نیامده است بلکه در دید(۱۱) به طفلان ما محتاج است.

و على همدانى نه تنها در زمين درويش است بلكه (١٢) هر كه درويش است(ت) ، در زمین درویش است و در آسمان درویش است با آنکه مبرا(۱۲) از همه چیز درویش است ، و این سخن(۱۴) نیز دلالت می کند برآن بیان گذشته زیرا که از لاهوت(۱۵) خبر داد به درویشی خود و آن تنزیه (۱۶) دست (ن)(۱۷) ندهد الا بعد از عبور از تجلیات جمال و جلال (۱۸)، و این فقیر را وقتی حالی روی نمود و در آن حال از حضرت امیر المؤمنین علی(۱۹) كرم الله وجهه شنودم (۲۰) كه فرمود كه چون افاضه و استفاضه (۲۱)(گ)(۲۲) به كمال رسيد (۲۳) از حضرت جمال و جلال فارغ آیی.

۳- ل : ندارد . ۴- آ: جرات و تصحیح از روی ب، ن، ل.

> 0-گ، ل: در. ۶- آ : ندارد **.**

٧- قرآن مجيد : ٢ (سورة النساء) : ٩٥ . ۸- ب : ندارد .

٩- معلوم نشد كيست .

١١- گ ، ل ، ن : ديدن (به جاي ديد) .

۱۳- گ ، ل ، ن : از همه چيز مبرا .

١٥- آ : هوت(به جاى لاهوت).

۱۶- ل : تنزیه است ، آ ، ن : بتربت .

۱۷- ن : برگ ۱۲۰ ب.

١٩- ن : ندارد ، ت : على عليه السكلم .

۲۱ - ل : استقامت .

۲۳-گ : رسد .

١- ل : برگ ٥٨ الف . ٢- ن : ندارد .

١٠- ب: ٧٤ الف.

١٢- آ : بل ، ت : برگ ۶۴ الف.

۱۴- ب : ندارد .

١٨- ب : جلال و جمال .

۲۰- گ ، آ، ل : شنود، ت : بشنود.

۲۲-گ : ص ۴۶۲.

نظم ۱۱)

درویش نه این است و (۲) نه آن است و نه اوست بر نقش (آ)(۲) طراز او نه پشتست و نه رُوست خطیست میان ظلمت و نور بهم کورا نه سر و یای نه رنگ است و نه بوست

و حضرت سیادت و (۱۲) خلاصه سادات و منبع سعادات و مطلع سبحات در رسالهٔ واردات (۱۵) فرموده است که خازنان قضا چون سفرهٔ (۱۶) عطار را (۱۷) باز کردند لائق هر واردی نواله ای از آن ساز کردند خرقانی(۸) از آن خوان در (۱۱) وی دید که بقای آن با (۱۰) بقای خداست همدانی گنجی یافت که از افهام و عقول مُبراست ، ظهور سطوت (ل) (۱۱۱) جمال (ت) و جلال (۱۲) حاجب کمال (۱۲) شیخ (۱۲) خرقانی شد (۱۵) و بروز لطایف جمال و جلال (۱۲) جابر کسر درویش همدانی گشت (۱۷) و تحریر و تقریر (۱۸) این نوع کلمات از اهل الله به طریق کبر و عجب نباشد بلکه حامل بدین (۱۱) نوع کلمات غلبهٔ (ب) (۲۰) حالی و ظهور غیرتی و رعایت منزلتی و تحدث نعمتی و تایید عقیدتی باشد چنانکه حضرت مصطفی صَلّی الله رعایهٔ وَسَلّم فرمود :

۱- ب ، ل ، گ : رباعی . ۲- ن : ندارد .

۳- آ : برگ ۸۵ الف. ۴- گ ، ل ، ن : ندارد.

0- رساله واردات نوشته ، سيد على همداني .

۶- ل : سر سفره . ۷- ت ، ل ، گ : ندارد.

۸- آ: خرقان ، مراد از خرقانی: شیخ ابو الحسن علی بن جعفر احمد الخرقانی از اجله مشایخ یگانه و غوث روزگار خود بوده و انتساب وی در تصوف به سلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی است علی هجویری گفته است که از ابوالقاسم قشیری شنیدم کی چون من به ولایت خرقان آمدم به مصاحبتم پرسید و عبارتم نماند از حشمت آن پیر تا پنداشتم کی از ولایت خود معزول شدم وی در سنة ۴۲۵ هجری وفات یافت برای تفصیل رك به :هجویری :کشف المحجوب، ص ۲۰۵. عطار :تذکرة الاولیا ، صص ۱ : ۲- یافت برای تفحات الانس ، ص ۳۳۶. هدایت : ریاض العارفین ، ص ۴۷. رسائل خواجه عبدالله انصاری ، ارمغان ، ۱۳۱۹ شمسی، ص ۵۰. آذر یخش نخست ، ص ۵۹.

۹- ل : دردی . ۱۰- آ : ندارد . ۱۱- ل : برگ ۵۸ الف، ت : برگ ۶۴ب. ۱۲- ت، ل : جلال جمال . ۱۳- ل ،گ : حال . ۱۴- ب : ندارد . ۱۵- گ ، ل : گشت .

۱۷ - ب : شد . برای عبارت رك به : رسالهٔ واردات همدانی برگ ۳۸۷ ب.

۱۸- ب : تقریر کرد و تحریر . ت ، ل : تغریر و تحریر .

١٩ - ١٠ : ندارد . گ : اين نوع .

۲۰- ب: برگ ۷۴ ب.

« أَنَا سَيْدُ ولد آدَمَ وَ لاَ فَخرَ (١١) »

« وَ كُنَّتُ نَبِيّاً وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ ٢١) »

و اصحاب خود را نیز در روی ایشان مدح گفته است با آنکه قرآن نازل است قوله تَعَالَی (۳) :

« فَلا تُزكُّوا أَنْفُسَكُمْ (١) »

و حديث وارد كه :

« أُحسُّوا (٥) التُّرابَ في وَجُّه الْمَدَا حِيْنَ (٧) »

فلاجرم آن وجوه (٤) مذكوره نه مشروع (آ : برگ ٨٥ ب) باشد . قَالَ الله تَعَالَى(٨) :

« وَ أَمَّا بِنَعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدَّثْ (١) »

وَ قَالَ صَلِّي اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنَّعَمَ عَلَى عَبْد أُحَبُّ أَنْ تُرَى (گ) (١٠١) آثَار نعْمَته عليه ١١١٥)

۱- المسند احمد بن حنبل ،ج ۴، صص ۲۵۴۶. ۲۶۹۲. ابن ماجه ، ج ۱، ص ۵۶۶. شیخ ولی الدین محمد :مشکوة المصابیح ، ص ۵۰۰. (عن ابی سعید) الاتحافات السنیة ، ص ۱۰۳. تفسیر فرات ، ص ۱۲۳. ابن عربی: الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۵۱. انا سید ولد آدم ولا فخر.

۲- از حاشیه برگ ۷۴ ب - بودم من پیغامبر و حالانکه آدم میان آب و گل بود .ابن عربی: الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۵۱. - آ ، ب ، ن : ندارد .

۴- قرآن مجید : ۵۳ (سورة النجم) : ۳۲. از حاشیه ب (... آب زده) ... نفس های خود را .

٥- آ : اختوا ، ل : احبوا.۶- فقط آ : وجوه .

۷- از حاشیه برگ ۷۴ ب یعنی بپاشد خاك را

در روی مدح گویان مسلم ، ج ۴، ص ۲۲۹۷. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۵۸، ج ۴، ص ۲۸۲ مسلم من حدیث ص ۲۸۲. النووی ، ج ۵، ص ۴۴۰. قب : عباس القمر : کنز العمال ، ج ۲، ص ۱۱۶ مسلم من حدیث المقداد).

٨- گ : قال الله تعالى از روى گ اضافه شده .

۱۰- گ : ص ۴۶۳ .

۱۱- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴، ص ۱۰.

شیخ ولی الدین محمد : مشکوة المصابیع ، ص ۳۶۷، ابی داود ، ج ۴، ص ۲۵۴. المسند احمد بن حنبل، الجزء ۱۰ : ص ۶۷۰۸، حاشیه ب برگ ۷۴ ب یعنی حضرت حق تعالی چون انعام کند بر بنده دوست می دارد که آثار نعمت حق بروی هویدا گردد.

و این وجوه اگر به طریق کبر ، و عجب باشد مشروع نباشد ، چنانکه در آن آیت و حدیث گذشت (۱).

نظم ۲۱)

با دل خود گفتم :ای (۳) بسیار گوی چند گویی تن زن و اسرار جوی گفت : غرق آتشم عیبم مکن می بسوزم گر نمی گویم سخن

> (آ)(۲) ذكر أسفاره بأمر كباره قَدُّسَ اللهُ سَرَهُ وَ رَسَخَ (۵) لَنَابِرهُ

و حضرت (۶) (ت) سیادت فرمود (۷) که چون از صحبت اخی (۸) باز به صحبت شیخ آمدم خدمت شیخ (۱) مرا به سفر اشارت فرمود و این اشارت نتیجهٔ آن واقعه باشد که خدمت اخی وقتی فرمود که یا سید دیگهای بسیار می بینم که در جوش است و تو از هر دیگی کفلیزی (۱۰) می برداری (۱۱) ، گفتم : چگونه می باشد (۱۲) ؛ گفت : مبارك باشد (۱۲) ، زیرا که صورت استفاضه است (۱۲) از اولیا ء .

۱– گ : « و این وجوه ... گذشت » ندارد.

۲-گ ، ل : مثنوی.

٣- گ ، ل : با دلم گفتم كه اى ، ن : دلم گفتم كه اين .

۴- آ : برگ ۸۵ ب، ب: ۷۴ ب، ل : ۸۸ ب، ن : ۱۲۰ ب.

0- ن : رشيخ ، ت : 60 الف.

۶- گ ، ل : جناب ، ت : ۶۵ الف.

۷- ل، ن : فرموده بود.

۸- مراد از اخی ، ابوالبرکات اخی علی دوستی است.

۹- مراد از شیخ ، شیخ محمود مزدقانی است .

جامى: نفحات الانس، ص ٥١٥. شوشترى: مجالس المؤمنين، ص ٣١١. غلام سرور: خزينة الاصفياء، ج ٢، صص ١٩٨. محمد معصوم على: طرايق الحقايق، ج ٢، صص ٣٢١. ٣٣٩.

۱۰- ل : کفلیز و کفلیزه کفچه و چمچه سوراخ دار (فرهنگ آنندراج).

۱۱- ل : بر می داری .

١٢- ب ، ل ، ن : ندارد .

۱۳- ن : است .

۱۴-ن : باشد .

و نیز (۱) آن اشارهٔ شیخ قریب است بدانکه خدمت اخی وقتی فرمود که مردانه باشید و بر مشاق خلوات صبر کنید که همین یك طبقه مانده است (ب) (۲) فلاجرم (۳) خدمت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود تا از آن دیگها (ل) (۴) کفلیزها بردارم (۵) .

و آحاد طلاب با وفاق(۶) را که در اطراف دنیا باشند ارشاد غایم زیرا که در (۷) اقامت این نوع (۸) استفاضه و افاضه میسر نگردد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمَ:

« فِي آخَرِ الزَّمَانِ لَا يَبْقَى صَاحِبْ مَوَافِقْ (١) اللَّ الْآخَادُ فِي الْأَطْرَافِ لَكُلِّ وَاحِدٍ مَنْهُم أَجْرُ مِائَةٍ شَهِيدُ فِي كُلِّ يَوْمٍ »

حضرت(۱۰) سیادت فرمود که:

سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردم(۱۱۱) بسی عجایب (آ: برگ ۸۶ الف) در بر و بخر(۱۲) دیده شد (ن)(۱۳) و هر بار که به شهری(۱۳) و ولایتی رسیدم (۱۵) (ت)رسم و عادت اهل آن موضع طریق دیگر دیدم (۱۶) .

حضرت (۱۷) سیادت فرمود که:

حضرت (گ) (۱۸) خواجه خضر را عَلَیْهِ السّلام دیده شده است(۱۱) که در یك(۲۰) کرانهٔ محیط عروس خواسته است(۲۱) و ده(۲۲) فرزند(۲۲) شده و عروس (۲۲) و فرزندان خبر ندارند(۲۵) که کدخدای خانهٔ ایشان خواجه خضر است . و حضرت خواجه خضر وقتی در

۱- آ : ندارد . ۲- ب : برگ ۷۵ الف.

٣- گ : لاجرم ۴- ل : برگ ٥٩ الف. . ٥- ب : برگيرم .

۶-گ، ل، وقان. ۷- آ: ندارد.

۸- گ : این نوع کلمات .
 ۹- گ : ندارد .

١٠- گ : جناب. ١١- ن : كرده ام .

١٢-گ ، ل : بحر و بر .

۱۳- ن : برگ ۱۲۱ الف. ۱۴ - ن : جهر شری .

١٥- ن : رسيده ام، ت : برگ ۶۵ ب .

۱۶- آ ، ن : عبارت متلوب شده . از اینجا ... تا طریق دیگر دیده ام .

گ : طریقی دیگر دیدم . برای این مطالب قب : به رسالهٔ مستورات . برگ ۳۶۱ب.

۱۹ - گ : دیده شده است . ۲۰ - آ : ندارد .

۲۱- گ : خواسته بود . ۲۲- ب ، ل ، ن : دو. ت : ندارد.

۲۳ ل : فرزندان ، گ : و فرزندان شده .

۲۴ - گ : عروس (به جای زن).
 ۲۷ - گ : نداشتند .

سفرگفت که یا سید بر آن بلندی برآی ، تا اعجوبهٔ دیده شود (۱) ، چون اجابت کردم دیدم پلنگی کور(۲) در پس سنگی قایم (۳) بود و در این حال کلنگ(۴) زاغی آمد و شرحه ای در منقار(۵) آورد(۶) و در دهان آن (۷) پلنگ نهاد و باز رفت (۸) .

جناب سیادت فرمود که:

وقتی در منزلی نزول حاصل(۱) آمد که در حجره ای بود قفل کرده گفتم: در این حجره باید گشادن ، سُکانِ آن منزل گفتند که هر که در این حجره شب می باشد (آ: برگ ۸۶ باید گشادن ، سُکانِ آن منزل گفتند که هر که در این حجره شب می باشد (آ: برگ ۴۸ باید گشادن ، اجابت کردند. و شب در آنجا مقام کردند (۱۱) و چون پاره ای(۱۲) از شب گذشت در گشاده شد و کنیزکی در آمد شمعی در دست و در عقب آن کنیزك مراة حسنا و کامله در حسن(۱۲) کنیزکی در آمد شمعی در دست و در عقب آن کنیزك مراة حسنا و کامله در حسن(۱۲) آمد(۱۲) و بنشست (ب)(۱۵) و به تدریج سوی من می آمد تا میان من و میان آن(۱۹) به جوش آمد ، (ت)مراة قدر ذراعی ماند یا هنوز کمتر ، و مرا از حرکت آن مراة غیرت(۱۷) به جوش آمد ، به عزت(۱۸) و حمیت به سوی آن مراة نظر کردم (ل)(۱۱) پس وجودش منتشر گشت مثل ارزنی (۲۰) که در زمین پاشیده شود به آواز و ناپدید شدند و چون مرا اهل آن دیار(۱۲) صباح(۲۲) به سلامت دیدند و (۱۲) تعجب نمودند و به واسطهٔ آن(۲۲) به من اعتقاد کردند و آن اعتقاد ایشان (۲۵) سبب انتقال من آمد از آن منزل(۲۲) .

۱- ل ، گ : بینی . ۲- آ ، ب ، ن ، ت . گ : که کور پلنگی.

۳- به معنی مخفی (فرهنگ نفیسی). ۴- گ : ندارد.

۹-گ : نزول کردم .

۱۰-گ : « در را » از گ اضافه شد .

۱۱- گ : « و شب در آنجا مقام کردند » از گ اضافه شد.

١٧- ن : شب و ويا . ١٣

۱۴ - گ : درآمد . ۱۵ - ب : برگ ۷۵ ب .

- ١٤ : مبان من و آن ، ت ، برگ ۶۶ الف .

١٨- ب : حدت ، ن : به جرات . گ : به جدت .

۱۹- ل : برگ ۵۹ ب. م ا، ل : ارزن .

۲۱ - گ ، آ، ب ، ن : ندارد .

۲۳ ل : ندارد .

۲۴- گ : « به واسطهٔ آن » ندارد. ۲۵

٢٢- براى اين مطالب قب : حيدر بخشى : رسالة مستورات برگ ٣٤٣ الف ، ٣٤٣ الف .

و بدان که آن نوع حرکت از جنس تصرف (گ) (۱) جن باشد و جن بر انواع باشند زیرا که بعضی از لطایف ایشان تحت فلك قمر (۲) در کرهٔ اثیر مسکن دارند و چون به سوی سَمَا عروج کنند تا کلام ملائکه بشنوند مَرْجُوم آیند (۲) و گاه بود که آتش را فرو (۴) فرستند و برق و صاعقه پدید (۵) آید و بعضی چیزها بسوزد و گاه بود که بعضی از کرهٔ اثیر را نزدیك زمین آرند (۶) و زمین سرخ نماید .

و بعضی لطایف را مسکن در سحاب بود (۷) آ: برگ ۸۷ الف) و بعضی را مسکن در ریاح باشد و در ریاح تصرف کنند مثل گرد باد تا خاك و برف و گیاه را در سر مردم اندازند ، و بعضی را مسکن در صَحاری (۸) و جبال و بُیوت باشد و خدام ایشان در مُغتَسل و مُتَوضَی (۱) باشد و مراکب (ت) در مبارز و اصطبل.

و بعضی کثایف در صورت کِلاَب(۱۰) بود(۱۱) و بعضی در صورت خُمرُ (۱۲) باشد و بعضی در صورت حیّات .

فلاجرم اگر ماری(۱۳) پدید آید سه بار به عهد سلیمان سوگند دهند اگر برود نکشند و اگر نرود بکشند.

و در بعضی روایت این است(۱۴) که در (ب)(۱۵) کُرتِ اوّل که پدید آید سوگند دهند و نکشند و اگر بار دیگر یدید آید بکشند .(۱۶) .

۱- گ : ص ۴۶۵. ۲- ل : ندارد.

٣- احمد بن حنبل ،ج۴، ص ۲۹۷۹ كانت للشياطين مقاعد في السماء فكانوا يستمعون الوحى ،
 قرآن مجيد: و لقد زيناالسماء الدنيا مصابيح و جعلنا ها رجوماً للشياطين . كتاب الكشاف ج ٣، ص ٢٢٢.

۴- آ : آتش فرود . ب : آتش فرو . ل ، ن : آتش را فرو.

٥- ل : بديد.

۶- ل : بعضی از لره اسر را سر سردمك رمن ارند و رس سرخ ماند. گ : نیز نزدیك زمین آرند .

٧- ل ، ن : باشد.

۸- ل : صحار ، ن : صحارا.

٩- ل : متوضا . گ : متوضا باشند ، ت : برگ ۶۶ ب . ١٠ - ن : كلدن .

١١- آ ، ل ، ن : بود .

۱۲- ل : حمید . ت ، گ : حمیر باشند .

۱۳ - آ ، ب ، ل ، گ : مار . ۱۴ - ب : آن است . ۱۵ - ب : برگ ۷۶ الف.

۱۶ ترمذی ، ص ۱۷۹ ، اذا ظهرت الحیة فی المسکن فقولوا انا نسألك بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود
 الا توذینا فان عادت فاقتلوها . نیز قب شرح النووی ، ج ۵ ، ص ۶۲ . خواجه عبدالله انصاری :
 کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۱ ، ص ۱۵۲ . حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، ۳۶۲ ب.

و آن جنّی که به حضرت مصطفی صَلّی اللهٔ عَلیه وسَلّم (۱) آمد و ایمان آورد عَبدالرّحمان نام هنوز در حیات باشد و هر ملت (۲) که (۳) در آدمیان بود (۴) درمیان (۵) جنّیان نیز (۶) باشد (۷) و بعضی از جنیان در أسرع زمان خبر آرند و برند (۸) از موضع دور و غذاء لطیف (۱) ایشان آن است که (۱۱) (۱۲) استخوان را بوی کنند و شاید که (ل) (۱۲) بغیر از بوی استخوان غذای دیگر نیز (گ) (۱۳) باشد هم از بویها .

و آن جنیان که در جبال و صحاری(۱۲) باشند گاه بود که آدمی را به خود برند و ازدواج غایند و فرزند شود (آ: برگ ۸۷ برگ) و لیکن غالب آن بود که چون به آدمیه دیگر باز(۱۵) ازدواج (ن)(۱۶) غایند(۱۷) او را هلاك كنند و آن جنیان که در خانه ها (۱۸) باشند

١- ل : صلوات الله. ٣- مر .

۲- ب ، ل، ن : درمیان . گ : که درمیان .

٣- ل : ندارد. ۴- گ ، ل : باشد.

V - V ، V : V . V - V : V - V

۹- گ ، ل ، ن : لطایف.

۱۱- جن: آملى ، كشكول ، ج ٢، ص ٣٤٣ الصوفية يقولون إن الجن أرواح متجسده فى أجرام لطيفة الغالب عليه النار و الهوا ، كما ان الغالب على بدن الانسان التراب و الما ، و هم قادرون على التشكل بالأشكال المختلفة و خلع الصور والدخول فى الصورة الاخرى ، و مزاولة الاعمال الخارجة عن طوق البشر و غذاؤ هم الهوا المتكثف براكة الطعام . فهرست فقه اللغة ، ص ٩٥، قال ان العرب تنزل الجن متراتب ، فان ذكر و الجنس قالو الجن فان ارادو (٩١) انه يسكن مع الناس قالوا عامر الجمع عمار خان كان يتعرض ذكر و الجنس قالو ارواح . فان حيث و تعرم ، قالوا شبطان ، فان زاد على ذلك قالوا . مارد فان زاد على القوة ، قالوا عفريت رسالة فى لغة ابى علي بن سينا ، ص ٨ . الجن هم خلق الله مستورون و ان المليس كان من الجن و الشياطين كفرة الجن. مروج الذهب ، ج ١، ص ٢٩ و هم حزب ابليس .

علامه ابن جوزی در « ذکر مصطفین من الجن » راجع به جن مطالب گفته ولی عبدالرَّحمن نامی جن را اسم نبرده . رك به : صفة الصفوة ، ج ۴ ، ص ۴۰۲ . برای جن رك به : غلام احمد پرویز : لغات القرآن ج ۱ ، ماده جن ، ابلیس و آدم .

دائره معارف اسلامیه (اردو) تحت کلمه ابلیس . بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب ، ج ۲، ص ۳۵۰. Macdonald : Religious Attitude And Life in Islam. P.144.

غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۳۸.

۱۴- آ ، ت ، ن : صحارا . ل : در جبال باشند و صحارا . گ : در کوهها و صحراها.

١٧- گ، آ، ب، ل، ن: غايد. ١٨- آ: خانه.

تصرفات مختلفه نمایند(۱) مثل آنکه از خانه ها آواز آید و از بالای بام آواز رفتن و دویدن آید و مردم را به سنگ(ت) و کلوغ بزنند(۲) و زننده پیدا نبود و ابواب (۳) بیوت را ببندند (۴) و بگشایند و بندنده و گشاینده (۵) پدید (۶) نبود.

و اگر آدمی از ایشان کسی را (۷) بکشد به ناحق در دنیا و یا (۸) در عالم غیب از او (۱) قصاص طلب دارند چنانکه شیخ محی الدین عربی (۱۰) قدس الله سره ذکر کرده است که نفری از جن آدمی را به مقتل می بردند ، گفتم بروی قصاص نباشد به سبب تغییر صورت به صورت کریهه که در حدیث چنین آمده است (۱۱) و (۱۲) آن نفران گفتند که به محکمهٔ (۱۲) قضا باید رفتن ، پس برفتم و حدیث را بر قاضی خواندم که در حدیث چنین است (۱۲) که برو قصاص نباشد ، فلاجرم آن آدمی را گذاشتند (۱۵) از شر آن جن خلاص یافت (۱۶) و مرا دعای خیر کردند . (۱۷)

و شریران(۱۸) (ب) (۱۹) جن را شیاطین خوانند ، پس شیاطین دو نوع باشند (۲۰):

ظاهری : چنانك(۲۱) آدم شریران و پریان (۲۲) و

باطنی : چنانك ذكر كرده شده است پیشتر از این محل .

و مَرَدَهُ مُصفده در رمضان (۲۳)، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم (۲۳): (آ: برگ ۸۸ الف) إذا دَخَل شَهْر رَمَضَان صُفِدَتْ قِرَدَةَ الشُّيَاطِيْن».

۴- گ : بر بندند

۱- آ : که تصرفات که مختلفه . ۲- ل، گ : زدن ، ت : برگ ۶۷ الف.

٣- ن : ابوات .

244

۹- ت، ل : از وي. الدين . الدين . اوراق فوق . ل : محيا الدين .

١٣- آ : به محكم ، ب : به محله .

۱۴ - ل، ن : ندارد . گ و که در برو ، ندارد. ۱۵ - ل : پس آن آدمی را رها کردند .

۱۶ – آ، ب، ت ، ل : ندارد. گ : ﴿ وَ ازْ شَرَّ آنَ جَنَّ خَلَاصَ يَافَتَ ﴾ ندارد.

١٧- گ ، ل : گفتند ، ن : كرد . ١٨- ن : شرير .

۱۹ - ب : برگ ۷۶ ب.

۲۲- آ : آدمی شریران . ب : آدمی شریر . گ ، ل : آدمیان شریر و پریان . ت، ن : آدمیان شریر و پریان شریر.

۲۳ - ب : مفرده مصفده ، ل : ندارد .

۲۴- ابن ماجه ، ج ۱، صص ۶۵، ۵۲۶، مسلم ، ج ۱، ص ۲، نسائی : ج ۴، ص ۱۲۶. ولی الدین محمد: مشکوة المصابیح ، ص ۱۶۵. ل ، ن : از « قال النبی شیاطین » را ندارد.

از نوع باطنی باشند(۱).

و شیاطین جن بعضی از آدمیان را (۲) اضلال کنند ، زیرا که گاه باشد که به صورت اموات ایشان تکلم اموات ایشان تکلم اموات ایشان تکلم کنند (ت) ، فلاجرم عبده اصنام شوند و اگر مخالفت (۴) امر شیاطین کنند مضرتی به ایشان (۵) رسد مثل آنکه کور شوند و مال از (۶) ایشان برود (گ) (۷) .

و بعضی شریران جن را « غُول» نامند و غُول نیز (۸) به مردم مضرت رساند ، چنانك (۱۰) آواز دهد (۱۰) بر در خانه و یا در بادیه (ل) (۱۱) كه یا (۱۲) فلان بیا و یا برو و یا كجا می روی ؟ و گاه بود كه آن (۱۲) به آواز معروفی مانند باشد (۱۲) و گاه باشد كه چراغ و آتش به وی غایند تا (۱۵) او بدان میل كند ، پس آدمی در غلط افتد و برود تا (۱۶) در بادیه هلاك (۱۷) شود یا غول هلاك كند یا (۱۸) مضرتی به وی رسانند (۱۱) اگر به طبع او موافق نیاید (۱۲) شود یا غول های کند یا (۱۸) مضرتی به وی رسانند (۱۲) تا موی بر آید بر همه نیاید (۲۰)، و اگر موافق آید ازدواج كند و بدن او را بلیسد (۲۱) تا موی بر آید بر همه بدن (۲۲) مثل موی بر ژب

۱- گ : «و مردهٔ ... باطنی باشند » در حاشبه آمده است.

۲- ب: بعضی را از آدمیان . ۳- ل : ندارد .گ : و ظاهر شوند ... اموات ، ندارد، ت : برگ۶۷ب.

۴- ب: متابعت . گ : مخالف.۵- ل : بدیشان .

۸- آ : کلمه و غول» را ندارد و گ : ل ، ن : کلمه و نیز » را ندارد.

العرب يزعمون أن الغول يتغول لهم في الخلوات ، و يظهر لخواصهم في أنواع من الصور . رك به : مروج الذهب ، ج ٢، ص ١٥٥.

١- گ : چنانکه .

۱۰- ب : ندارد ۱۱. ل : برگ ۶۰ ب.

۱۲- گ ، ل : ای .

۱۳ - آ ، ب : ندارد . گ : آن آواز به آواز .

۱۴- گ : بود .

۱۵- آ ، ب : ندارد.

۱۶- آ ، ل : یا ، ب : ندارد . گ : و (بجای تا).

١٧- ن : و هلاك . ١٨ - ن : تا .

۱۹ گ : رساند و .

۲۰ گ ، ل : ندارد . گ : اگر به طبع او موافق آید.

۲۱- آ: يليد، ل: بليد.

. اعضا : اعضا .

و این فقیر وقتی از قریهٔ (۱) خرم (۲) به جانب بغلان(۳) آمدم (۴) از راه میان کوه و (۱۰) چون وقت عصر درآمد (۶) و در منزلی که رود شیخ (۷) نامند نزول کرده شد و پنج شخص (۸) (آ: برگ ۸۸ ب) از خرمیان (۱۰) که مهتر ایشان را سید علی نام بود و در طریق (۱۰) به این (۱۱) فقیر رفیق بودند و (۱۲) آتش ساختند (۱۲) تا گرم شوند که اول فصل ربیع بود و سرما و (۱۲) چون گرم شدند در وقت طعام خوردن (۱۵) سخنی به غایت (۱۶) فریب گفتند و (۱۷) این فقیر بشنود و لیکن (۱۸) باور نداشت ، اما چون در غایت خُزن شدند (ت) پرسیده آمد از سبب خُزن (۱۱) گفتند (۲۰): در این کوه در فصل ربیع غول (۲۱) می باشد، و پرسیده آمد از سبب خُزن (۱۲) این فقیر گفتند (۲۰): در این کوه در فصل ربیع غول (۲۲) می باشد، و پرسیده آمد از سبب خُزن (۱۲) این فقیر گفت (۲۳) شما در خواب شوید (۲۳) تا این فقیر متوجه به پاسبانی غاید (۲۵) و چون رفقاء (۲۶) طریق همه (۲۷) در استراحت شدند و این فقیر متوجه به جانب قبله بنشست (۲۸) و « حرزیانی» (۲۷) خواندن آغاز کرد و تمام بخواند به تأنی و تأمل (۲۰)

۱- آ : قوی . ن : قرای .

40.

٣- گ: بقلان . بغلان : قال ابو سعد بغلان بلدة به نواحى بلغ وطنى انها من طخارستان و هى العليا و السفلى و هما من انزه بلاد الله على ما قيل بكثرة الانهار والتفاف الاشجار و بين بغلان و بلغ ستة ايام معجم البلدان ، ج ١، ص ۶۶٥ (چاپ ۱۸۶۶).

۴- گ ، ل : مي آمدم . ن : مي آمد.

۶-ل، ن : ندارد .

۸- ب، ن : نفر . گ : کس، ت : شخصی.

۱۰- آ : راه .

۱۲- آ ، ب ، ن : لاجرم .

۱۴- ل : ندارد .

۱۶- گ ، ل : ندارد ، ت : خوردند.

۰ ۱۸ - ل : ندارد . گ : که این فقیر باور نداشت .

۱۹ - گ ، ل : از سبب حزن پرسید، ت ، برگ۶۹ الف.

- ۲۰ ل : گفتند که . ۲۱ - ب : غوك .

۲۲ - ت، ل ، ن : ندارد . ۲۳ - ل : گفت که .

۲۴ - ب : روید . ۲۵ - گ ، ل : کند ، ت : نمایم .

۲۶-گ ، ل :رفیقان .

۲۷- ل : ندارد ، گ : د طریق همه » ندارد.

۲۸- گ: به جانب قبله مترجه بنشست .

۲۹ حرزیمانی معروف به دعای سیفی خطی مندرج در فهرست کتابخانه آصفیه .

۳۰- ت ، ن : ندارد.

٥- ل : ندارد .

٧- ت ، گ ، ل ، ن : زرد شبخ .

۹- آ ، ب : حزمیان .

۱۱- گ ، ل ، ن : با اين .

۱۳- ب : ندارد . گ : آتش کردند .

١٥- گ ، ل ، ن : و طعام خوردند.

۱۷-گ ، ل : که .

101

و بار دیگر خواندن آغاز کرد و لیکن(۱) چون به نصف رسید، خواب غلبه غود (۲)، فلاجرم(۳) بعضی از رفقا (۴) به پاسبانی قیام غودند.

و چون چهار دانگ از شب بگذشت ، بعضی از رفقا (گ) (۵) فریاد کردند که از جانب ستوران مثل سگی سفید در راه پیدا شد (۹) و (۷) این فقیر گفت که از این منزل (۸) (۱) باید ارتحال (۱۰) غودن و (۱۱) چون اندك مسافتی رفتند این فقیر زمانی توقف غود ، پس آواز دادند که زود باید آمدن تا غول مضرت نرساند.

و چون به رفقا(۱۲) (ن)(۱۲) وصول به حصول (آ: برگ ۸۹ الف) پیوست(۱۲) صوتی رفیع شدید و (۱۵) با صدای(۱۶) مهیب شنید و پرسید (۱۷) که این چه صوت است؟ گفتند این صوت غول است و در حال مثل قطعهٔ صخرهٔ سفید(۱۸) پدید(۱۸) آمد و بلندی(۲۰) آن بقدر قدی بود و به سوی مردم روان شد (ب)(۲۱) و چون نزدیك آمد مثل آدم(۲۷) مضخم میانه بالا نمود و مویها بر بدن او می نمود مثل موی بُز و این فقیر(ت) او را(۲۳) سوگند داد تا برود و (۲۲) نرفت پس « حرزیمانی » خواندن آغاز کرد و بلند بخواند هم نرفت(۲۵) و در بعضی راه (۲۲) سایه بود و در بعضی (۲۷) ماهتاب و چون در سایه (۲۸) می رسیدند غول نزدیك می آمد در ماهتاب دور می رفت و نعره می زد باهیبت(۲۱) و صدای شدید در

۱- ت ، گ ، ل : ندارد. ۲- گ ، ن : کرد . ۳- گ ، ل : ندارد.

۴- ل ، گ : رفیقان ، ص ۴۶۸.

۶- آ ، ب ، سکی در آید . گ، ل : سگ . (به جای سکی) . گ : سگ سفید درآمد.

۹- ل: برگ ۶۱ الف.

خلاصة المناقب

١٠- ارتحال . از مكان به مكاني ديگر شدن كوچ كردن (لغت نامه دهخدا).

۱۱- ل : ندارد. ۱۲- گ ، ل : رفیقان .

۱۳- ن : برگ ۱۲۲ الف . ۱۴- ن : حاصل آمد . گ : وصول حاصل رسید.

١٥- ت ، ل : ندارد . ١٥ - گ : صدايي

۱۷ - ل ، ن : شنیده آمد و پرسیده شد از رفقا . گ : شنیده آمد پرسیده شد از رفیقان .

۱۸- آ ، ب : صحره ، گ ، ل ، ن : از صخره سفید . ۱۹- ل : بدید .

۲۰ ل ، گ : درازی . ۲۱ - ب : برگ ۷۷ ب.

۲۲- گ : آدمیی. ۲۳- ل : او ازو . ت، گ : این فقیر چندانکه او ازو ، ت : برگ ۶۸ ب .

۲۴- آ : ندارد . گ ، ل : و تا برود و ، را ندارد .

۲۵- ل : ندارد ، گ : ﴿ وَ بِلْنَدُ بِخُوانِدُ هُمْ بِرَفْتَ ﴾ ندارد.

۲۶ - آ : ماه . ۲۷ - ت ، گ ، ل : ندارد .

۲۸ - گ ، ل : به سایه . ۲۹ - ب : ندارد ، گ : با هیبت که .

کوه پدید(۱) می آمد و چون صبح نزدیك شد (۲). سنگی پدید آمد (۳) در راه و راه را شق کرد دو شخص کارد گرفتند و در پناه آن سنگ قصد غول کرده و غول به سنگ نزدیك آمد و دراز شد مثل خیك و سر خود را از سر سنگ بگذرانید و آن دو شخص را بدید (۴) و زود خود را باز کشید و نعره زد (۵) بلندتر از نعره های سابقه(۶) و به شکل دلو مثلث مستطیل که آسیا را باشد ، گشت و رقیق مثل کاغذ و طیران نمود بر سر درختی که بر قلهٔ کوه خوردی (۷) بود (۸) و چون (آ: برگ ۸۹ ب) مردم نزدیك آن درخت رفتند و سنگ انداختند مثل مشکوة کاغذی گشت(۱۰) و طیران نمود و بر قلهٔ کوه بلندی بنشست(۱۰) بر سر درختی رفیند و سنگ انداختند مثل مشکوة کاغذی گشت(۱۰) و طیران نمود و بر قلهٔ کوه بلندی بنشست(۱۰) بر سر درختی (گ) (۱۰) و در این حال صبح پدید آمد (۲۰) و مردم از شر او خلاص شدند.

و اگر در بادیه ای جنّی پدید آید در نظر صاحب کلب (۱۳) (ت) و در مضرت او کوشد و آن کلب (۱۳) نیز گاه بود که (ل)(۱۵) با جنّی موافقت کند و قصد مضرت صاحب خود کند (۱۶) ، نعوذ بالله منّ شُرور الشّیاطین الجنّ و الانس.

و نقبل است که(۱۷) سعد نامی(۱۸) از صحابه در حالت (ب) (۱۹۱) بول (۲۰) بی هوش گشت و بجرد و بعضی از صحابه از سوراخی که سعد(۲۱) بول کرده بود آوازی شنیدند که :
« رمیناً سَعْدا و لم یَحْطُ فُؤادُه (۲۲) »

۱- ب: پیدا ، ل، گ: بدید. ۲- آ: آمدمی، ت: آم. ۳- آ: بدر آمد. ل: بدید آمد.

۴- ل : ندارد ، گ : ر و آن دو بدید ، ندارد.

۷- آ ، ب ، ت ، گ : خردی . گ : بر سر کوه خردی.

۸-گ ، ل : بود نشست . ۹-گ ، ل : شد .

۱۰- گ : نشست . ۱۱- گ : ص ۴۶۹.

۱۲-گ : بدمید.

۱۳ - ل : هر که سگ داشته باشد. ن : است (به جای کلب)، ت : برگ ۶۹ الف.

١٤ - گ ، ل : سگ ، گ :و آن سگ باشد که با .

10 - J - ۱0 : برگ ۶۱ ب . - ۱۶ - ترمذی : ج ۲، ص ۱۷۹. ان الکلب الاسود البهیم الشیطان .

۱۷، ۱۷ - ل ، ن : ندارد . گ : نام یکی از . ۱۹ - ب : برگ ۷۸ الف.

· ۲۰ گ ، ل : بول کردن . ۲۱ – گ ، ل : سعد در آنجا .

۲۷- ولی چون حضرت پیغامبر صلوات الله علیه به عالم جاودانی رحلت فرمود ، سعد در حین حیات بود چنانکه مؤلف اسد الغابه می نویسد سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة بن ابی حزیمة طمع فی الخلافة ، جلس فی سقیفة بنی ساعدة یبایع لنفسه ... فلم یبایع سعدا با بکر ولا عمر و سار الی الشام فاقام به بحوران الی ان مات سنة خمس عشرة و قبل سنة اربع عشرة و قبل مات سنة احدی عشرة و لم یختلفوا انه (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

خلاصة المناقب

و چون به حضرت مصطفی(۱) صلّی الله عَلَیه وسَلم رفع (۲) کردند فرمود که سعد را جنیان تیر(۳) زدند به سبب بول کردن در مسکن ایشان ، فلاجرم (۴) در سوراخها بول نباید کردن تا پریان مضرّت نرسانند .

و(۵) نقل است که جنیان در وجود بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف (۶) کنندگاه به فرمان و گاه بی فرمان مثل آنکه بر وجود آدمی(۷) استیلا آرند تا (۸) فارسی عربی گوید و عربی فارسی و غیر (۸) ازاین از زبانها و اشیای مختلفه که از آدمی (۱۰) به استیلاء جن ظاهر شود (۱۱) نَعُوذ بالله (آ: برگ ۹۰ الف) مِنْ استیلاءِ الجن و الإنس و استیلاءِ (۱۲) الخلق کُلهُمْ أَجْمَعیْن .

و خدَمت امير قدَّسَ اللهُ سرَّهُ العزيز (۱۲) فرمودند (۱۲) كه اين دعا را بر هر (۱۵) دو دست مَصْرُوع بنويسند و در هر دو گوش مَصْرُوع (۱۶) بخوانند و تعويذ سازند شفا يابد انْ شَآءَ اللهُ تَعَالَى (۱۷) و دعا (۱۸) اين است .

(بقیه پاورتی از صفحه قبل)

وجد مبتا على مغتسله و قدا خضر جسده و لم يشعروا بصوته بالمدينة حتى سمعوا قائلا يقول من يرولا يرون احدا .

نحن قتلنا سبد الخزرج سعد بن عبادة فرميناه بسهمين فلم نحط فواده فلا سمع الغلمان ذلك ذعروا محفظ ذلك اليوم فوجدوه اليوم الذى مات فيه سعد بالشام. قيل ان البر التى سمع منها الصوت بئرمنه و قيل بئر سكن قال ابن سيرين بيتا سعد يبول قائما اذا نكافات قتلته الجن رك به اسد الغابة في معرفة الصحابة ، ج ٢، صص ٢٨٣-٢٨٥.

۱- ل ، ن : ندارد .

۲- گ ، ل : عرضه . رفع کردن قضیه پیش حاکم بردن (فرهنگ آنندراج) .

۳- ب: قصد کردند و تیر .

۴- ل : پس - سنن ابى داود ، ج ١، ص ٧ اتقر الملاعن الثلاث البراز فى الموارد و قارعة الطريق و الظل.

۸- آ : ندارد .

۹- ب : آن . ل : از این . ۱۰ - ل : آدمی مبتلی ، گ : آدمی مبتلا.

۱۱- گ ، ل : گردد . ۱۲- گ : و ابقاء الخلق در کلهم .

۱۳- گ : ل ، ن : ندارد . ۱۴- گ : فرمود .

۱۵- آ ، گ : ندارد . ۱۶- ل : ندارد .

١٧- ب: انشاء الله ، گ ، ل : و ان شاء الله تعالى ، ندارد.

۱۸- ل، گ: دعاء صرع.

« دخول الجن في المصروع» رك به : كتاب الروح شمس الدين أبي عبدالله محمّد الشهير به ابن قيم ، حيد آباد دكن ، ١٣٢٢ هـ ، ص ٣٤١. گ : «بنويسند ... مصروع » در حاشيه صفحه آمده .

¥٢٥ خلاصة المناقب

بِسْمِ اللَّهِ الرُّحْمَنِ الرُّحِيْمِ

ارقاش قَاعِش (۱) مَرْقَاش (۲) استطاف(r) أُسْتِسَطاف خُطُوف خَطَّاف شغداث (۲) وَ فِرْداس اللهُ رَبُّ الْعِزَة (۵)

يا طهسلوا شَبُوح أَرْفَع شَنُوح أَرْمُوخَشِيثَا (٤) السَّدِيمُ ٱلْأَزَلِيُّ الْأَبَدِيُّ ان (ن) (٧) الذينَ فَتَنُوا الْمُؤمِينِينَ (كَ) (٨) وَ الْمُؤمِنَات.

ثم لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ (١) عَذَابُ جَهَنَّم وَ لَهُمْ عَذَابِ الْحَرِيق

انشدكُمْ يَا مَعْشَرَ الْجُنِّ بِاللّهِ ٱلْعَزِيْزِ القَهَّارِ الوا فِي وَ بِالْعَهْدِ الذي أَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ بِنُ دَاوُدَ

ان لاَ تَضُرُّوا حَامِلَ هَذَا الْهَيْكُلِ فَلاَنَ بْنَ فُلانَ و ان تَتْركُوهُ فِي حِرْزِاللهِ (١٠)وَ حِمَايَتِهِ بِحَقِّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِيْن(١١١)(ب)(١٢١)(ل)(١٣١) جناب (١٢) سيادت فرمود كه :

وقتی در کشتی نشسته بودم با جمع(۱۵) کثیره ، ناگاه کشتی بشکست و بر تختهٔ پارهٔ چند روزی در دریا برفتم(۱۶) و چون نجات یافتم سه ماه بایست رفتن(۱۷) تا به موضعی رسیدم که طعام موجود (۱۸) بود .

و در وقتی دیگر در کشتی بودم ناگاه ملاح را اضطرابی پدید(۱۹۱ آمد ، پرسیدم که (آ : برگ ۹۰ ب) حال چیست ؟ جواب داد (۲۰) که در این منزلی(۲۱) که حالی می رسیم

۱- آ ، ل : ندارد . ۲- ل : ندارد .

٣- ل : استعطاف . ن : استطفات ، گ : استطاوا ، ت : ندارد.

۴- آ : شغیداس ، ب : سعداس ، ل، گ : شغداس

۷– ن : برگ ۱۲۲ ب. 💎 ۸ – گ : ص ۴۷۰ .

٩- ل : ولهم ، گ : اهلهم .

۱۱ - ل ، ن : ندارد. ۱۲ - ب : برگ ۷۸ الف .

۱۵ - آ، ن : جمعی ، گ : جمعی کثیر، ت : جمیع ، ۱۶ - ل، ت : ندارد .

۱۷ - گ ، ل : رفت . ۱۸ - گ ، ل : ندارد . ۱۹ - ل : بدید . ۲۰ - گ ، ل : گفت . ۲۱ - گ : منزل.

قومی است (۱) که سر ایشان(ت) مثل سر زاغ است و مسکن ایشان در این جای دریاست و هیچ کشتی از ملاقات ایشان(۲) نجات نیافته است ، پس کفتیبان را گفتم که(۲) مُترس که خدای تعالی(۲) ما را معین و یاور(۵) و حافظ است و کشتیبان سربر(۶) قدم این درویش (۷) نهاد و نذرها کرد و آن جمع کثیر (۸) که در کشتی بودند، در تعزیت شدند و نذرها کردند و حال آنکه زاغ سران بیرون نیامدند و کشتی از (۱) آن منزل که خوف بود سلامت بگذشت(۱).

و چون آب شیرین تمام شد اهل کشتی بغایت تشنه شدند و از ملاح التماس کرده شد(۱۱) که باید که (۱۲) آب شیرین پیدا کنی(گ) (۱۲) ملاح مشکها گرفت و دو چشم در دریا نهاد و مسافتی(۱۲) نظر کنان ما در ملاح و ملاح در (۱۵) دریا برفتیم ، ناگاه ملاح غوطهٔ خورد در دریا و مشکها را از(۱۶) آب شیرین پر کرده بیرون آورد و ملاح را(۱۷) پرسیدند که آب شیرین چگونه حاصل گشت ؟(۱۸) جواب(۱۹) گفت که در تك(۲۰) این(۲۱) دریا آب شیرین است ، گفتند : چگونه دانستی ؟ گفت : بسوزنی خدای تعالی کشتی را هدایت می بخشد ، من خود کمتری(۲۲) از سوزنی نباشم :

جناب سیادت (آ: برگ ۹۱ الف) در تقریب(۲۳) این سخن فرمود که(۲۳) در تفسیر این آبت (۲۵) که:

« قَدُّرَ فَهَدَى (۲۶) ».

۱- گ ، ل : رسیدیم قومی اند ، ت : برگ ۷۰ ب . ۲- ت ، گ ، ل ، ن : این زاغ سران .

٣- گ : كه ندارد . ۴-گ : خداى (بجاى خداى تعالى)

۵- آ : يار ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد . ۶- ب : در .

٧- گ : نقير .

آ : جمعی کثیر ، گ ، ل : آن جماعت .

۹- آ : ندارد . ۱۰- ت ،گ ، ل : کشتی به سلامت از آن منزل مخوف بگذشت مان: کلمه

« سلامت » ندارد. ۱۱ – گ ، ب : کردند ، ل : کرد . ۱۲ – ب : ندارد .

۱۵- آ: **مث**ك . ۱۶ - گ ، ل ، ن : ندارد .

١٧- ل ، ن : از ملاح . ١٥- ل : چون پيدا كردى .

. ۱۹ ب : ندارد . م ۲۰ ب : ته .

۲۱ - ن : این منزل . ۲۲ - ن : کمتر .

۲۳ گ : به تقریب .
 ۲۴ آ : فرمود که در تقریت این سخن.

۲۵ - گ : که در تفسیر است .۲۶ - قرآن مجید : ۸۷ (سورة الاعلی) : ۳ . تقدیر کرد پس هدایت غود
 (کشف الآیات). (مارهای زهرناك و گویند که افعی از دیدن زمرد کور می گردد (فرهنگ آنندراج).

اهل تفسير گفته اند كه بعضى افاعي را (ت) هزار سال عمر باشد و بعد از هزار سال کور گردد (ل) ۱۱) و از بادیه به عمران آید و سه روز در زیر درخت بادیان باشد ۲۱) و چشم خود را می مالد در بادیان (۳) و بعد از سه روز ، به قدرت خدای تعالی قدیر (۴) چشم او روشن گردد و باز (۵) در بادیه رود . (۶)

نظم (۷)

در آشکار آدم و در پرده احمدی است هر ذره از ذرایر_(۸) اجزای کاینات جناب سیادت فرمود که:

وقتی ضرورتی بود در سفر ۱۱) بیست و چهار فرسنگ راه رفتم در یك روز بلا طعام و بلا(۱۰) شراب .

جناب(۱۱) سیادت فرمود که:

چـون (۱۲) خدمت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود (۱۲) وصیّت نمود (۱۲) که یا سید آن مردود (۱۵) را از سعادت إستمساك به فتراك خود محروم نگرداني ، لاجرم مصاحبت او در اسفار واجب گشت (گ) ۱۶۱ و لیکن از دست او در اکثر اوقات در رنج می بودم به واسطهٔ

۱- ل : برگ ۶۲ پ، ت : برگ ۷۰ پ.

۲-گ، آ: بایستد.

۳-گ: در بادلیان می مالد.

۴- ب : خدای قدیر ، گ ، ل : خدای تعالی، ت : ندارد .

0- گ : بعد از آن .

 قدر فهدى : قدر لكل حيوان ما يصلحه فهداه البه و عرفه وجه الانتفاع به يحكى ان الافعى اذا أتت عليها الف سنة عميت و قد ألهما الله أن مسح العين بورق الرازيانج الفض يرد إليها بصرها فريما كانت في برية بينهما و بين الريف مسيرة أيام فتطوى تلك المسافة على طولها و على عماها حتى فهجهم في بعض البساتين شجره الرازيانج لا تحطئها فتحك لها عينيها و ترجع باصرة باذن الله (تفسير كشاف ، چاپ مصر ،

١٣٣٩ هـ.، ج ٣، ٤ ، ص ٢٥٥ به بعد).

۷- ت ، گ ، ل : بیت .

۸- ل : ذرابت . گ : ذرابر ذرات .

ا در سفری وقتی ضرورتی بود . گ : سفری .

۱۰ آ، ن : لا، ل : ندارد ، گ : بی طعام و شراب .

۱۱- ب : حضرت . ۱۲- آ ، ب : ندارد .

۱۳-گ : کرد . ۱۴ - ن : کرد .

١٥ - آ : ندارد ، ل : آن در مرد ، گ : آن دو مردود را .

۱۶ - گ : ص ۲۷۲ .

آنکه علت ردیا) از او زایل نمی شد و آن علت این بود که چون او را فتح شد.(۲) احوال خود را (۳) با محرم و غیر محرم حکایت کردی و بعد از ملامت (۲) بسیار چون از آن مُنْزجر (۵) نیامد (آ: برگ ۹۱ ب) خدمت شیخ او را (ت) از صحبت خود رد (۶۱ کرد تا باشد که (ن) مُنْزَجر آید از آن و مُنَزَجر نمی آمد (۷) تا وقتی (۸) در مسجدی نزول کردیم و اهل آن مسجد (ب) (۹) نماز گزارده بودند و نشسته آواز بلند کرد که فلان در جنابت نماز گزارده است و ایشان مسلم نداشتند و به ایذا و بسیار ما را از مسجد اخراج (۱۰۱) کردند و در وقت صحبت (۱۱) شیخ محمد خلوتی (۱۲) با او منازعت کرد و چون شب (۱۳) به حجرهٔ خود در آمد جنیان را به ایذاء (۱۴) او فرستاد و او متغیر اللون در حجرهٔ من در آمد مرا نیز غیرت به جوش آمد و جنیان از جوش(۱۵) آن غیرت بگریختند . و در وقت صحبت(۱۶) شیخ همی (۱۷) نیز مخاصمت کرد و شیخ در غضب شد (ل) (۱۸) و او بروی (۱۹) افتاد و می لرزید ، فلاجرم(۲۰) بغیرت دست بر پشت او زدم ، برخاست و همچنان جوشان از صحبت شیخ تمیمی برخاستيم و برفتيم (٢١) .

و امثال این حکایت مُشَوَّشه (۲۲) بسیار از او (۲۲) در وجود می آید(۲۴) و به ضرورت صبر مي بايست كردن(٢٥) در تشويش صحبت او بنا بر وصيَّت شيخ قَدُّسَ اللَّهُ سرَّهُ .

١- رد: الردفي اللغة الصرف و في الاصطلاح حرف ما فضل عن فرض ذوى الفروض ولا يستحق له أحدً من العصبات اليهم بقدر حقوقهم هكذا في الجرجاني و هو ضد العول اذ بالعول ينقص سهام ذوي الفروض و يزداد اصل المسئلة و بالرد يزداد السهام و ينقص اصل المسئلة . براى تفصيل رك به : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۵۵۰ و در فرهنگ آنندراج معنی کلمه رد چنین آمده است ، روی و زبون و هبج كاره مخالف سنت و گرفتگی زبان.

۳- آ، ب : ندارد.

0- باز ایستنده (فرهنگ آنندراج).

٧- ل : غي شد.

۹- ب : برگ ۷۹ ب.

۱۱- ل : صبع.

14- ل : ندارد .

از جوش غیرت .از جوش غیرت .

۱۹- J ، گ : و و او بر وی افتاد » ،ندارد.

۲۱ - گ ، ل ، ن : کلمه و برخاستیم و » را ندارد .

۱۷- معلوم نشد کیست .

۲۳-گ، ل: از او بسیار.

٢٥- ب ، ن : كرد ، گ : بايست كردن .

۲- ت، ل ، گ : شدی.

۴- گ ، ل ، ن : ملالت .

۶- ن : برگ ۱۲۳ الف ، ت : برگ ۷۱ الف.

۸- ل ، ن : وقتی که.

۱۰- ن: بيرون .

۱۲- معلوم نشد کیست .

۱۴- گ : ندارد .

۱۶- ل: با شيخ ، ت: شيخ صحبت. ۱۸- ل : برگ ۶۳ الف.

۲۰- گ: لاجره.

۲۷- ن : مشویشه .

۲۴- گ ، ل : آمد .

و بدان که رد دو قسم باشد :

قسم (۱) اوّل رد (۲) از صحبت شیخ از بهر انزچار مردود از علت رد با بقای (۲)علاقه محبت از جانب (گ) (۴) شیخ به مردود چنانکه ذکر کرده شد.

نظم (٥) (ت)

(آ : برگ ۹۲ ب)

هَله نومید نباشی که ترا (۶) یار براند گرت امروز براند ، نه که فردات بخواند ؟ در اگر برتو ببندد که مرو صبر کن آنجا که پس از (۷) صبر ترا او به سر (۸) صدر نشاند (۱۰) یار (۱۰) اگر بر تو ببندد همه رهها و گذرها ره پنهان بگشاید که کس آن راه نداند

و قسم دوم ۱۱۱) ردًى است از صحبت به انقطاع علاقهٔ محبت چنانكه حضرت مصطفى صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَم مروان (۱۲) و ثعلبه (۱۳) را رد كرد نُعوذ بِالله مِنْ ذَلِك. فرد (۱۴)

> گلیم بخت کسی را که بافت(۱۵) سیاه ؟ (ب) (۱۶) سفید کردن آن (۱۷) نوعی(۱۸) از محالات است

۱- ن : ندارد . ۲- گ ، ل، ن : رد است . ۳- ل : یا به بقا .

۴- گ : ص ۴۷۳ ، ۵- آ ، ن : ندارد . گ : ل : شعر ، ت : برگ ۷۱ ب ، بیت .

۶- گ ، ل : اگرت . ۲- گ : که پس صبر . ۸- ن : به سبر .

۹- آ، ب : ندارد. ۱۰- آ ، ب : در گ ، ل : اگر او . ۱۱- گ ، ل : دويم .

۱۲- مروان : مروان بن حکم بن ابی العاص متوفی ۲ رمضان ۶۵ هـ/۶۸۵ م و هو طرید ابن طرید. دائره المعارف اسلامی ، لندن ، ج ۱ ، ص ۳۰۶.

مروان مدتی در مدینه بالظاهر با سلام نزد پیغمبر (ص) بود و در دستگاه او برای مشرکان و منافقان مدینه جاسوسی کرد ، پس پیغمبر او را با پدرش حکم از مدینه تبعید کرد تاریخ اسلام علی اکبر فیاض ، ص ۱۵۷. برای تفصیل رك به : أسد الغابه فی معرفة الصّحابة ، الجزء ص الثانی ۳۴. الجزء رابع ، ص ۱۴۹ . قاموس الاعلام، الجزء ۸ ، ص ۹۴ .

 10^{-1} ثعلبه: ثعلبه بن وديعة الانصاري يكي از آنان بود كه از غزوة تبوك تخلف ورزيدند و حضرت پيغامبر صَلَى الله عَلَيْه و آله وَسَلَم هدايا آنها را رد كرد رك به: كتاب الاصابة في قيز الصحابة، المجلد الاول ، ص ١٤٥، ج ٢، ص ۴٠٩. 10^{-1} : شعر . گ ، ل : بيت ، ن : نظم . 10^{-1} ك : بافتد . 10^{-1} برگ 10^{-1} د او نوعي ، ن : او نوع .

خلاصة المناقب

و حضرت (۱) سیادت فرمود که (۲):

وقتی که (۳) به زیارت قدمگاه (۴) آدم صفی عَلیه السلام به سر اندیب می رفتم (۵) سه روز درمیان آب و دیوچه بایست رفتن و در هر (۶) اندك مسافتی پای را به چوب تراشیدن و دیوچه را از پای (۷) انداختن و از برای شب باشیدن سُمچها کنده اند در جایها که اندك خشکی باشد و چون به قدمگاه شریف آدم (۸) علیه السلام رسیدم ، زنجیری(۱) دراز (۱۰)

۱- گ : جناب . ۲- گ : ندارد .

۳- آ، ب، ل: ندارد. ۴- ل: به زیارتگاه.

0- گ ، ل : می رفتم به سراندیب . سراندیب : نام کوهی است معروف و جزیره معروف و آن را سیلان گویند به طرف جنوب هندوستان ... و کوهی بلند در وسط آن ملك واقع و اثر قدم آدم علیه السّلام در آنجا ظاهر اعراب آن را سراندیب و هنوز لنکا گویند و گویند آدم ابو البشر را هبط است . و در پایان کوه دریای کم عمقی بود و سنگهای بزرگ از آن آب بیرون آمده که آن را پل آدم گویند چه آدم پای خود را بر آن سنگ ها نهاده (فرهنگ آنندراج)و نیز رك به : اردو دائره معارف اسلام ، ج ١ ، كراسه تحت « آدم » تاریخ طبری ، ج ۱، ص ۱۵. ذکر « آدم و حوا » خواجه عبدالله : کشف الاسرار وعدَّة الابرار ج ۱، ص ١٤٧، ذكر جبل سرانديب و هو من اعلى جبال الدنيا ... و فيه كثير من الاشجار التي لايسقط لهاورق و لا زاهر الملوّنة و في الجبل طريقان الى القدم احدهما (ص ١٣٥) يصرف بطريق (بابا) و الآخر بطريق (ماما) يعنون آدم و حوا عليهما السّلام فاما طريق ماما بطريق سهل عليه يرجع الزوار اذارجعوا و من مضى عليه فهو عندهم كن لايزر و امًا طريق بابا فصعب و عر المرتقى و في اسفل الجبل حيث دروازته مفارة تنسب ايضا لاسكندر و عين ما ، و تحت الاوكون في الجبل شبه درج يصعد عليها و غرزوا فيها اوتاد الحديد و علقوا منها السلاسل يتمسك بهامن يصعده و هي عشر سلاسل ثنتان في اسفل الجبل حيث الدروازة و سبع متوالية بعدها و العاشرة هي سلسلة الشهادة لان الانسان اذا وصل اليها و نظر إلى أسغل الجبل ادركه الوهم فيتشهد خوف السقوط ثم اذا جاوزت هذه السلسلة و جدت طريقا مهملا و من السلسلة العاشرة الى مفازة الخضرسبعة اميال و هي في موضع فسبح عندها عين ماء تنسب اليه ايضاً ملآي بالحوت و لا يعسطاده احد و بالقرب منهما حوضان منهوتان في الحجارة عين جنبتي الطريق و يشارة الخضر يترك الزوار ما عندهم و يصعدون منها ميلين الى أعلى الجبل حيث القدم (ذكر القدم) و أثر القدم الكريمة قدم أبيناء آدم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْه وَسُلَّم في صخرة سوداء مرتفعة بموضع فسبح و قد غاضت القدم الكريمة في الصخرة حتى عاد موضعها منحفضاء طولها احد عشر شبرا و اتى البها أهل الصين قديما فقطعوا من الصخرة موضع الابهام و مايليه و جعلوه في كنيسة بمدينة الزيتون يقصدونها من اقصى البلاد و في الصخرة حيث القدم تسع حضر منحوتة . جعل الزوار من الكفار فيها الذهب و البواقيت و الجواهر فترى الفقراء اذا و صلوا مفازة الخضر يتسابقون منها لاخذ ما بالحضر و لم نجد نحن بها الايسير حجيرات و ذهب أعطيناها الدليل و العادة أن يقيم الزوار عنازة الخضر ثلاثة أيام يأتون فيها إلى القدم غدوة وعشيا (كتاب رحلة ابن بطوطه المسماة تحفة النطار في غرائب الامصار، الجزء الثاني، ص ١٣٤ به بعد).

۶- گ : در اندك ، ن : ندارد. ۷- ب : ميان .

از آهن دیدم (۱) که از قله صخرهٔ (۲) عالیه آویخته است ، پس(۲) از دلیل پرسیدم که با این (۴) زنجیر بر بالا می باید بر آمدن ؟ گفت : آری، لاجرم آن زنجیر را گرفتم و برآمدم (ل) (۵) و سه روز بر بالای (۶) آن صخره بودم و لیکن یك قدم آدم عَلیهٔ السّلام (۷) را بریده اند و به دیار دیگر (۸) برده اند و آن را نیز (ت) زیارت کرده ام (آ : برگ ۲۲ ب) و این قدمگاه آدم (۸) نشان کف پای اوست (گ) (۱۰) که در آن صخره فرو (۱۱) رفته است ، در آن وقت که از بهشت به دنیا هبوط غوده (۱۲) از حوا جدا گشته (۱۲).

فرد (۱۲)

سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود بر(۱۵) زمینی که نشان کف یای تو بود (۱۶)

نقل است که بعد از هفتاد سال درعرفات(۱۷) همدیگر را دیدند(۱۸) و شناختند(۱۹) و به روایت دیگر(۲۰) بعد از سیصد سال و در آن وقت قامت آدم علیه السلام چنان بلند بوده است که تارك سر مباركش به آسمان مساس می(۲۱) غوده است(۲۲) و کلام ملائكه و سكان

۱- ب : دیدم از آهن . ۲- آ ، ب : ندارد .

٣- ل : ندارد. ۴- گ ، ن : به اين .

۷- گ: آدام را علیه السّلام . ۸- گ : به دیاری دیگر ، ت: برگ ۷۲ ب.

۹- گ : آدم علیه السّلام . ۱۰- گ : ص ۴۷۴.

۱۱- آ : فرود . ۱۲- گ : نموده است .

۱۳- گ : شده .

۱۴- ت ، گ ، ل : بیت .

۱۵- ن : به زمین*ی* .

۱۶-گ ، ن : خواهد بود سالها ... بود این بیت با تقدیم و تاخیر مصراعها در دیوان حافظ ص ۱۱۹، مندرج است آقای پژمان بیت مزبور را به همام تبریزی هم انتساب داده است .

۱۷- عرفات نام کوهی است که شرق مکه واقع است . برای تفصیل رك به : اردو دائره معارف، اسلامیه ،

ج ١، كراسه ، تحت كلمه آدم .

۱۸- گ : دیده اند (در حاشیه آمده).

١٩- گ ، ل : شناخته اند .

۲۰- گ :روایتی دیگر.

۲۱- ن : ندارد.

۲۷-گ ، ل : در وصف نبکید (گ : نباید) (به جای تارك ... است).

سموات می شنوده (۱) ، امّا جبرئیل عَلیْه السّلام به فرمان خدای علیم و حکیم (۲) بال خود را بروی مالید (۳) قامت او به مقدار (ب) (۴) شصت گزگشت (۵) (۱۶) .

و در بعضی روایات آمده است که اهل بهشت (۷) بر قامت مقصورهٔ آدم باشند عکیه السلام (۸) و بر سن (۹) عیسی عکیه السلام که سی و سه سال بود .

و أم البشر خدمت (۱۰) حوا عَلَيها السلام هزار (۱۱) شكم فرزند آورده (۱۲) است و در (۱۲) هر شكمی دو فرزند بود (۱۲) . یكی پسر و یكی دختر و ابو البشر (ت)حضرت (۱۵) آدم عَلَیه السلام دختر شكم پیشین را (۱۶) به پسر شكم پسین می داده است به فرمان خدای تعالی فَعال (آ: برگ ۹۳ الف) مرید (۱۷) مطلق (۱۸) و دختر شكم پسین را به پسر شكم پیشین (۱۱) و سبب عداوت قابیل (۲۰) به هابیل (۲۱) این تصرف بوده است .

و در خبر است كه در ايام حيات(٢٢) آدم عَلَيْه السَّلام اولاد و احفاد او به چهل هزار رسيده بوده اند(٢٢) والله أعَلَمُ بالصُّواب وَ إليه المرجع و المآب (٢٢).

۱- گ: سماوات می شنیده . ۲- گ، ل: عزّ و جلّ . ۳- گ: بر آدم مالید. ۴- ب: برگ ۸۰ ب. 0- قال رسول الله صَلّی الله عَلَیْه وَسَلّم . خلق الله عزّ و جلّ آدم عَلی صورته طولة ستّون ذراعا فَكُلّ مَن یُدْخُلُ الْجَنّة عَلی صُورة آدم و طُوله ستّون ذراعا فلم یَزال الخلق یَنْقص بعده حتّی الان . رك به المسلم ، عن یُدْخُلُ الْجَنّة عَلی صُورة آدم و طُوله ستّون ذراعا فلم یَزال الخلق یَنْقص بعده حتّی الان . رك به المسلم ، ج ۴، ص ۲۵۸ ، مسند احمد بن حنبل، الجزء ۱۲ : ۷۱۶۷ ، ج ۴، ص ۲۵۸ ، مشكوة المصابیع ، ص ۳۸۹ (عن ابو هریره) . خواجه عبدالله : كشف الاسرار وعدة الابرار . ج ۱، ص ۱۶۳ .

٨- گ : آدم عليه السّلام باشند .
 ٩- گ : به عمر

۱۰ - گ: ندارد . ماشیه هزار)

۱۲-آ : آمده . ۱۳ - ب : ندارد .

۱۶– ن : ندارد

١٧ - قرآن مجيد : ٨٥ (سوره البروج) : ١۶ فعَّال لما يريد .

۱۸- ل : تعالى مريد مطلق . ل : عز و جل . گ : خداى عز و جل.

۱۹- ن: پېشين مي داده است.

۲۰ قابیل نام پسر آدم علیه السلام که قاتل هابیل بود و اوّل کسی که کافر شد از بنی آدم او بود (فرهنگ آنندراج) . رك به : تاریخ طبری ، ج ۱، ص ۱۳۷. مسعودی : مروج الذهب ، ج ۱، ص ۳۵.

۲۱- گ : قابیل و هابیل.

۲۲- ل : زمان حیات .

۲۳- آ ، ب : عبارت (از خبر تا بوده اند را) ندارد.

۲۴ ل ، ن ، گ : ندارد . ت ، گ : « والله اعلم ... و المآب » ندارد .

ذكر حجّه و فخر ضجّه

قَدْس اللهُ رُوحهُ وَ زَادلنَا فَتُوحهُ ١١)

حضرت سیادت فرمود که کُرات به حج رفته ام به هر کیفیتی که قضا و قدر برده است . و (۲) وقتی به توکل قدم در بادیه نهادم به موافقت حاجیان (۱)(۲) و بیست و هشت روز (گ) (۴) بلا طعام و بلا شراب(۵) برفتم که نفس هیچ میلی به آن (۶) نداشت و بعده طالب آن گشت و حال آنکه هیچ چیز(۷) نبود از دنیاوی (۸) (کذا) که به آن(۱) طعام گیرم(۱۰) و نفس را سیر سازم ، پس کاسه پارهٔ گرفتم و به چند (۱۱۱) خیمه رفتم ، ناگاه به خیمهٔ عزیزی رسیدم که التماس رعایت نموده بود ، در اول بادیه(۱۲) و من آن را (۱۳) قبول نکرده بودم (۱۴) ، لاجرم نفس شرمنده شد و آن کاسه پاره را برزمین زدم و در گوشه رفتم و مراقب شدم و غَیبت کردم و(۱۵۱) چون از آن(۱۶۱) باز آمدم قافله رفته بود و من نیز (ب)(ت)(۱۷۱) در عقب قافله برفتم (۱۸) و به چاهی رسیدم و چیزی(۱۹) نداشتم که آب را (۲۰) از چاه بیرون آرم، لاجرم (۲۱) خود را در آن چاه انداختم و آب بسیار خوردم و زمانی در چاه (۲۲) توقف نمودم(۲۳) بدان سبب که چاه بلند بود (آ: برگ ۹۳ الف) و به آسانی بیرون آمدن ممکن نبود (۲۲) ناگاه دیدم که بر سر چاه شخصی(۲۵) آمد و مرا دید و تبسم نمود(۲۶) و دستار از سر خود برداشت

۱- ل ، گ : گفتار در حج جناب سیادت مآب و گ : ذکر ... فتوحه در حاشیه صفحه آمده است .

٣- ل : برگ ۶۴ الف. ۲-گ : تا (به جای و) .

٥-گ ، ل : بى طعام و شراب . ۴- گ : ص ۴۷۵.

۶- ن : به آن میل، ت : میل به آن . ۷- ب : ندارد . گ : با من هیچ نبود، ت : با من هیچ چیز .

٩- گ ، ل : بدان . ۸-گ ، ل ، ن : دنبائی .

۱۰- گ ، ل ، ن : بگیرم . ١١- ب : بحد .

١٣- گ ، ل : را از وي (به جاي او). ۱۲- گ : « در اول بادیه و » ندارد

> ۱۴- گ : نکردم . . ندارد . الدارد .

۱۷ - ب : برگ ۸۱ الف، ت : برگ ۷۳ الف . ۱۶ ب : ندارد .

> ۱۸- ل : بر . ١٩- آ : حيرت .

۲۱- ب : آب . گ : ندارد. ۲۰- ن : ندارد .

> ۲۲- آ: حاد . ندارد : ندارد

> > ۲۴-گ ، ل : متعذر بود .

۲۵- گ : شخصی بر سر چاه ایستاده ، دستار از سر خود ... ل، ن : شخصی بر سر چاه .

۲۶- ل : ایستاده .

ویك سر (۱) دستار به طرف (۲) من فرو (۳) گذاشت و من گرفتم و از چاه بیرون آمدم و چون خواستم که از او بپرسم (۴) که تو کیستی ؟ او (۵) ناپدید شد و (۶) من برفتم و به قافله رسیدم و اهل قافله(۷) تعجب غودند که چگونه سلیم آمدی از شر اعراب و چون درمیان قافله معروف شدم بیشتر اوقات (۸) از قافله جدا می رفتم و شب درمیان قافله می بودم اگرچه شدت خوف بودی از اعراب.

جناب (۱) سیادت فرمود که:

چون از قریه علیشاه ولایت ختلان (۱۰) به نیت حج بیرون آمدم و آنچه بود از خرجی بر مستحقان (۱۱) صرف می کردم تا به یزد (۱۲) رسیدم (گ) (۱۲) خرجیی اندك مانده بود ، ناگاه صالحه ای آمد درآن منزل که من نزول کرده بودم و دوازده (۱۲) هزار دینار (ت) نقره (۱۵) آورد و التماس قبول نمود و گفت : این به اشارت حضرت (۱۶) (ل) (۱۷) مصطفی صَلّی الله عکیه و سَلّم (۱۸) است (۱۸) ، لاجرم (۲۰) قبول کردم و بعده (۲۱) از آن صالحه پرسیدم (۲۲) . که آن اشارت چگونه بود ؟ گفت (۲۲) : این درمها را (۲۲) به نیت حج نگاهداشته بودم و در استعداد (آ: برگ ۹۴ الف) آن بودم که حضرت مصطفی را صَلّی الله عَلیه وسَلّم به خواب (۲۵) دیدم و (۲۶) مرا (۲۷) فرمود که این درمها را نگاه دار (۲۸) تا به فرزندی از خواب (۲۵) دیدم و (۲۶) مرا (۲۷)

١-گ ، ل : طرف ٢- ل : به جانب .

۳-گ، آ، ب، ل: ندارد. ۴-گ، ل، ن: بپرسم.

٩- ب : حضرت .

١٠- آ، ب ، ن : علبشاه رحمة الله. ل : علبشاه ولايت ختلان .

۱۱ - آ : محقان ، ن : به مستحقان .

۱۲ - یزد : مدینة متوسطة بین نیسابور و شیراز و اصفهان معدوة فی اعمال فارس معجم البلدان ، ج ۵، ص ۱۲ - یزد : مدینة متوسطة بین نیسابور و شیراز و اصفهان معدوة فی اعمال فارس معجم البلدان ، ج ۵، ص ۱۲ - یزد :

۱۵- ب : از نقره . گ : دینار آورد. ۱۶- گ ، آ ، ب ، ت ، ن : ندارد.

۱۷- ل : برگ ۶۴ ب. ۱۸- آ، ت : ندارد، ب : علیه السّلام.

۱۹ - ت، ن : باشد. ۲۰ ل : به جانب ، گ : ندارد.

۲۱- گ: بعد از آنکه . ۲۲- ب: سؤال کردم .

۲۳ - گ ، ل : گفت که . ۲۴ - ت ، ل ، ن : ندارد .

۲۷ – ب : برگ ۸۱ ب. ۸۱ – ۲۸

- ۲۶۴ -

فرزندان من (۱) که به حج رود و در این منزل نزول کند بدهی و (۲) من سؤال کردم که آن فرزند را چه نام باشد (۳)؛ فرمود که علی همدانی و از این خواب تا اکنون یك (ن) (۴) سال قام است و در این یك سال دایم از این منزل (۵) با خبر بوده ام و از احوال مسافران تفتیش می کرده ام (۶). تا اکنون که به لقای مبارك حضرت (۷) سیادت مُشرّف شدم (۸).

و چون آن درمها را به بغداد رسانیدم و در وقفهٔ آن سال مصلحت نبود رفتن به مکه ، لاجرم از بغداد بگذشتم (۱) و به شام رفتم و در وقت خروج از بغداد سه اشتر را آب و نان(۱۰) بار ساختم و دو اشتر را از حوایج دیگر (۱۱) و برفتم ، پس مردم کاروان تعجب می نمودند که سید چیزی اندك(۱۲) می خورد و توشهٔ (ت) بسیار می گیرد و حالانکه در چهارده روز به معمور (۱۲) می رسیم.

و چون کاروان چند روزی (۱۲) برفتند ، راه غلط (۱۵) کردند و چند روزی بیرون از راه توقف کردند ، پس(۱۶) توشه های اهل کاروان (۱۷۱) تمام شد و از من توشه طلب داشتند (۱۸۱) و به قوت (گ) (۱۹۱) آن توشه (آ: برگ ۹۴ ب) به معمور (۲۰۱) رسیدند و چون به شام رسیدم (۲۱) بغایت عسرت بود ، لاجرم (۲۷۱) از آن درمها هر روز طعامی (۲۳۱) می گرفتم از برای محتاجان (۲۲۱) و تا وقفهٔ دیگر نزدیك شد از آن (۲۵) درمها هنوز اندکی (۲۲۱) مانده بود که (۲۷۱) متوجه مکه آمدم (۲۸۱) و حج گزاردم و باز به خطهٔ مبارکه (۲۱۱) ختلان آمدم (۲۰۱) به سابقهٔ قضا و قدر .

۱- ل : ما .

٢- گ ، ل : ندارد. ٣- ن : نام چه .

۴- ن : برگ ۱۲۴ الف.

٥- ب : محر . گ : از اين منزل دايم با خبر بوده ام.

۶- ل : «و از احوال ... مي كرده ام » ندارد. گ : در حاشيه آمده است .

٧- ب : ندارد ، گ : جناب .

۸- گ: شده ام. ۹- گ: بازگشتم (در حاشیه بگذشتم).

۱۰- آ : آب ، گ ، ل ، ن : نان و آب . ۱۱- گ : دیگر بار کردم .

۱۲- گ : اندك چيزى . ۱۳- ب : در معمور . گ : روز را به ...، ت : برگ ۷۴ الف.

۱۶- گ ، ل : بی راه می رفتند . ۱۷- و اهل کاروان » در حاشیه نسخهٔ گ آمده است .

۱۸- ل ، گ : می داشتند . ۱۹- ص : برگ ۴۷۷.

۲۰ گ : به معموری . ۲۱ - ت ، ن : رسیدند . ۲۲ - گ : ندارد . ۳۳ - آ : ندارد . گ : طعام .

۲۴ - گ ، ل : ندارد . ۲۰ - ن : و از . ۲۶ - ن : اندك . ۲۷ - آ ، ب ، ل ، گ : ندارد.

۲۸ - گ : شدم ، ت : آمدم . ۲۹ - گ : ندارد . ۳۰ - آ ، ب : رسیدم .

و این فقیر چون در قریمهٔ (۱) علیشاه رحمهٔ الله (۲) به شرف ملاقات (ب)(۲) جناب سیادت مُشرف آمدم (۳) در وقت رجوع ازحج فرمود که ده ماه است که (ل)(۲) هر جا که ساکن شدم حضرت حکیم ، مطلق فرمود (۵) که برو (۶) و مردم را ارشاد کن و امشب که در این قریه رسیدم فتنه ای در واقعه دیدم و بر اهل این دیار اغتمادی نمی توان کردن (۷) .

و چون آن فتنه واقع شد فرمود که ما را ده ماه هیچ جای قرار ندادند (۸) و چون در اندك زمانی متوجه ارشاد آمدیم (۹) فتنه بر انگیختند(ت) که موجب قول :

« إِنْ هِيَ إِلاَّ فَتُنْتُكُ (١٠) »

باشد . فلاجرم اگر (۱۱) کسی راسخ باشد در علم و حکمت هرگز بکنه اسرار حکمت حکیم مطلق نرسد واللهٔ أعَلم بأسراره و أحْكم بأقراره (۱۲).

و خدمت برادر دینی حاجی علی قزوینی نقل کرد که جناب سیادت دوازده (۱۲) بار به حج رفته است(۱۲) والله أعَلمُ بِالأَبْرارِ(۱۵) وَ أَحَكمُ بِالأَسْفَارِ.

١- گ ، ل : ندارد .

۲- ب : برگ ۸۲ الف.

۳- ل : شدم . گ : شد.

۴- ل : برگ ۶۵ الف.

0- گ : در سر من ندا فرمود .

۶- ن : رو .

٧- گ ، ل : كرد .

۸- گ : که برو و طالبان را آنجا بخوان ، در حاشبه صفحه آمده است .

٩- گ : شدم ، ت : برگ ۷۴ ب .

١٠- قرآن مجبد : ٧ (سوره الاعراف): ١٥٥ نيست آن مگر بلاي تو (كشف الآيات).

۱۱- گ : لاجرم اگرچه .

۱۲- ل : ندارد . گ : در حاشبهٔ صفحه آمده .

۱۳- رساله نوریه : (برگ ۱۵۶ الف) نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا . چون جناب سیادت از دوازدهم حج رجوع نمود .

۱۴- ب : بود .

١٥- گ: بالاسرار بالابرار (بالاسرار در حاشيه صفحه آمده است).

(آ) (۱) ذكر إِبْتلائه و سبب جلائه روح الله روحه زادلنا فتوحه (۱)

حضرت (۳) سیادت فرمود که بسی ابتلاا۴) به ما رسید در سفر و حضر که (۵) بعضی از آن ابتلا به سبب فقها رسید و علماء و (۶) بعضی به سبب ملوك و امراء و بعضی شاید که بود (۷) بشرور نفس ما (۸) و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطا (۱). اگرچه به صورت (گ) (۱۰) آن نمود بلا (۱۱) چنانکه فرمود حضرت مصطفی صَلّی الله عَلیه وَسَلّم (۱۲).

« أَشَدُّ (۱۳) البَلَاءِ عَلَى الْأُنْبِيَاءِ ثُمُّ عَلَى الْأُولِيَاءِ ثُمُّ عَلَى الْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلِ (۱۳) ». نظم (۱۵)

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد ز تشریف(۱۶) بلای دوست بروی صد اثر باشد(ب)(۱۷) کسی کز غمزهٔ مستش (۱۸) چو زلف او پریشان شد (ت) (۱۹) زنام و ننگ و کفر و دین به کلی بی خبر باشد

۱- آ : برگ ۹۵ الف، ب : برگ ۸۲ الف ، ل : برگ ۶۵ الف ، ن : برگ ۱۲۴ الف .

۲-گ، ل: ندارد، ت: زادلنا فتوحه آ: سبوح فتوحه. ۳-گ، ل: جناب.

۴- ابتلا: به بلا امتحان دوستان خواهند بگونه گونه مشقتها (ص ۵۰۴) و بیماریها و رنجها که هر چند بلا بر بنده قوت بیشتر پیدا می کند قربت زیادت می شود و فی الجمله بلا نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بود .هجریری: کشف المحجوب ، ص ۵۰۳ به بعد. برای این عبارت قب: حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۳۹۰ الف . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۱۵۸ . لغت نامه دهخدا تحت کلمه ابتلا .

۷-گ ، ل : بود که و شاید ندارد . ن : باشد .

۸- ل : ندارد . ۹- گ ، ل : که بر ما محض عطا باشد . ۹۰- گ : ص ۴۷۸.

١١- ل : بلا نمود . ١٠- ل : حضرت مصطفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّمَ فرموده است .

۱۳- گ ، ل ، ن : ان اشد .

۱۴- ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۳۳۴ . ترمذی ، ج ۲، ص ۶۲. کنوز الحقایق ، ص ۱۳. مسند احمد بن حنبل، الجزء ۳: صص ۱۴۸. ۱۴۹۴، ۱۵۰۰، ۱۶۰۷. شیخ ولی الدین محمد : مشکوة المصابیع ، ص ۱۲۸. السنن الکبری ، ج ۳ ، ص ۳۷۲ . کنز العمال ، ج ۲، ص ۶۷.

۱۵ - گ ، ل : شعر، ت : غزل امير . ۱۶ - ل : لسرلف . ۱۷ - ب : برگ ۸۲ ب.

۱۸ - چهل اسرار نسخهٔ چاپ امرتسر ، ص ۹: چشمش. ۱۹ - ت : برگ ۷۵ الف.

464

گذایی را که با سلطان بی همتای بود سودا دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد کسی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد(۱)(ن)(۲)

و فتنهٔ علمای اگرچه (۲) بسیار است امًا یکی از آن فتنه ها این بود که وقتی مرا زهر دادند و حق تعالى از هلاكت نگاه داشت (۱) و ليكن اثر آن در تن باقى است (۵) تا در سالی (۶) یکبار اندك ورمی پیدا می شود (۷) و زردآب (آ: بسرگ ۹۵ ب) مسی رود (۸) (ل) (۱) و باز خشك مي شود (۱۰) و قصه آن بود كه در بعضي ديار با علماء در مجلسي (۱۱) نشسته بودم و چند (۱۲) کلمه ای از قول حق گفته و علماء را (۱۳) از آن سخت (۱۲) ناخوش آمده (۱۵) و با هم دیگر گفته(۱۶) که اگر این نوع سخنان را بار(۱۷) دیگر عوام از این(۱۸) سید بشنوند از علما ، عقیده بردارند ، پس تدبیری باید کرد تا (۱۹۱)سید دفع شود به حیات یا عمات (۲۰) و بعد از مشورت اتفاق کردند (۲۱) که سیّد را زهر باید دادن که میراث است (۲۲)، لاجرم دعوت(۲۲) شكرف ساختند و مرا طلب داشتند و التماس غودندكه البته خدمت

۱- ابیات فوق از غزل سید علی همدانی منتخب شده است رك به : چهل اسرار، چاپ امرتسر ، ص ۹ . چهل اسرار نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا ، برگ ۱۸۹ ب.

۲- ن : برگ ۱۲۴ ب . ۳- ن : ندارد.

۴- ب: از هلاك نگاه داشت . گ : ل : نگاه داشت . از هلاك ، ن : داشت .

٥- گ ، ل: ن : بود ، ت : باشد . ۶-ت ، ل :تا در هر سال ، ن :در هر سالي . گ : تا هر سال در تن .

٧- گ ، ل ، ن : مي شد، ت : شود . ٨- گ ، ل ، ن : مي رفت .

۹- ل : برگ ۶۵ ب. ۱۰ گ ، ل : بهتر می شود ، ت ، ن : خوش می شود .

۱۱ – ل : ندارد، ت :مجلس . ۱۲ – ب : صد .

- ۱۴- گ ، ل : سخنان ، ن : سخن . ۱۳- گ ، ل : ندارد .

10- گ: شده بودند. 19- ل: گفتند. گ، با یکدیگر گفتند.

١٨- گ ، آ ، ت ، ل : از . ١٩- گ ، ب، ن : باید کردن ، ل : ندارد. ۱۷ - ن : ئدارد .

۲۰ ل، گ : « از علماء عقیده ... به حیات الی ممات » در حاشیه صفحه آمده است .

۲۱- گ ، ل : کرده بودند.

۲۲- کنایه است زهر دادن به حضرت سید امام حسن علیه السکلام و چون به عقیدهٔ شیعه دوازده امامی حضرت امام حسن عليه السكلام و همه امامان ديگر از حضرت سيد الساجدين على زين العابدين تا حضرت امام حسن عسكرى تقى عليهم السلام مسموماً شهيد كرديدند .

۲۳-گ، ل: دعوتي.

سید را (۱) باید که حاضر شود در مجلس جمعیت (۲) (ت) تا برکت صحبت (۳) سید به اهل مجلس (۲) برسد ، پس اجابت نمودم و برفتم (۵).

و (۶) در راه با ولی ملاقات افتاد و آن ولی چند دانه (۷) حَبُّ الْملوك (۸) در دهان (۹) من نهاد و گفت بخور از برای (ب) (۱۰) خدا و من نیز (۱۱) خوردم (۱۲) و گفتم : موافقت باید کردن (۱۳) ، اجابت نکرد (گ) (۱۲) و چون به آن مجلس رسیدم اهل آن مجلس (۱۵) بغایت (۱۶) تعظیم نمودند و در قدح (۱۷) شربت آوردند و به عزت تمام عرضه تَشَرُّ (۱۸) داشتند و من نیز تَشَرُّ بغودم از آن قدح (۱۹) و بعده معلوم شد که در آن شربت زهر بوده است ، لاجرم (۲۰) (آ: برگ ۹۶ الف) زود از آن مجلس برخاستم (۲۱) و اهل مجلس هرچه تمامتر بود (۲۲) التماس تَوَقُف نمودند (۲۲) اما (۲۲) اجابت نکردم (۲۵) بلکه مسارعت نمودم تا به حجرهٔ خود (۲۲) و قی و اسهال قوی پدید (۲۷) آمد و زهر از من دفع شد و بعد از اذای کثیر (۲۸) خوش (۲۲) شدم ، فلاجرم (۲۰) بعد از آن از صحبت علمای بی دیانت (۲۱) احتراز کردم (۲۷)

۱- آ ، ت، ل ، ن : ندارد . گ : البته سیّد باید که .

 $Y- \mathcal{D}$ ، $U: c_1$ مجلس حاضر شود ، $U: c_2$ ، $U: c_3$ ، $U: c_4$ ، $U: c_4$ ، $U: c_5$ ، $U: c_5$ ، $U: c_5$ ، $U: c_6$ ، $U: c_7$ ، U: c

۶- ل : ندارد . ۲- گ ، ل : ندارد .

۸- ل: ندارد. صاحب تحفة المؤمنين تحت كلمه قراصبا گويد، قراصبا اسم رومي است و به عربي حب الملوك و به فارسي آلبالو نامند، فاهردانه (فرهنگ نفيسي) ذكر حب الملوك كتاب رحلة ابن بطوطه الجزء الاول ، ص ۴۶ و در لغت فرس اسدى تحت كلمه غنجال آورده است ميوه مي باشد ترش كه آن را حب الملوك خوانند در لغت نامه دهخدا معنى كلمة مذبور چنين نگاشته شده است :به پارسي ماهودانه گويند گرم و خشك است در دوم سهلى كه طبيبان و جراحان به خلق خدا مي دهند و بيشترى را گويند گرم و كمترى را كه زنده مي گذارند چنان معبوب مي سازند كه به اصلاح نمي توان آورد... و نام ديگر آن حب الملوك است جهت آن است كه گرد آن نگردند (لغت نامه دهخدا).

۹- گ : دهن . ۱۰- ب : برگ ۸۳ الف . ۱۱- گ ، ل : ندارد . ۱۲- گ : بخوردم .

۱۳-گ ، ل : کرد . ۱۴- گ : ص ۴۷۹. ۱۵- ل : ندارد ، گ : اهل مجلس.

۱۶- ب: بسیار . ۱۷- گ ، ل : بعد آن ، ت ، ن : در قدحی .

۱۸- گ ، ل : قدحی پیش من آوردند . ۱۹- گ ، ل : از آن قدح شربت بخوردم .

۲۰ ل، گ : ندارد . ۲۱ - ب : پرخواستم . ۲۲ - ل : ندارد .

۲۳- ب ، ن : از التماس توقف بنمودند ، ل : مبالغه نمودند ، گ : اهل مجلس مبالغه نمودند که می باید بود. ۲۴- ل ، گ : ندارد . ۲۰- ن : ننمودم . ۲۶- گ ، ل : خود رسیدم .

۲۷ - ت، ل، ن: پیدا آید ، گ: پیدا آمد . ۲۸ - ل ، گ: « بعد از ادای کثیر » ندارد.

۲۹ ل، گ : خوش تر . ۳۰ گ ، ل : ندارد . ۳۱ آ ، ب : ندارد. ۳۲ گ : پرهيز كردم .

اگرچه (۱) ایشان در غیبت و تهمت بسیار (۲) کوشیدند ، جَزَاهُمَ الله بِمَا یُرِیدُ اِذْهُمْ أَوْلاد یَزید (۳) فَعَلَیْه اللَّعنة بالمَزید.

امير ضياء الدِّين كاشغري عليه الرحمه فرمايد (٢):

بيت ٥١)

اللَّعَنُ عَلَى يَزِيدٌ فِي الشَّرِعِ يَجُوزُ (۶) وَ اللَّا عِن يَحْوِي حَسَنَاتٍ (٧) وَ يَجُوزُ

و فتنهٔ ملوك و امراء(ت) نيز اگرچه بسيار است امّا يكى از آن فتنه ها اين بود كه در بعضى ديار رسيدم و سلطان آن ديار طالب صحبت آمد (ل)(۸) و به اكرام و اعظام (۱) و اجلال تمام به نزديك خود طلب نمود و (۱۰) من اجابت نكردم و آن سلطان را غضب آمد و اسبى(۱۱) از مس ساختن فرمود(۱۲) و چون آن اسب تمام شد(۱۲) بر آتش نهادند(۱۲) ، تا مس آتش گشت(۱۵) و آن سلطان تهديد شديد مى فرستاد و مى فرمود(۱۶) كه در شهر ندا كنند كه سيّد را بايد به صحبت سلطان آمدن و الأ(۱۷) بر آن اسب(۱۸) آتشين(۱۱) او را سوار سازند(۲۰) و همچنين (ب) (۱۲) تا چهل روز اسب را گرم (آ: برگ ۹۱ ب) مى ساختند (۱۲) و باز خنك مى شد و بعد از تهديد و نداى او (۱۲) من در صحبت آن به سلطان نرفتم (۲۴) ، و بعد از چهل روز سلطان در صحبت آن به سلطان نرفتم (۲۴) ، و بعد از چهل روز سلطان در صحبت آن به سلطان نرفتم (۲۴) ، و

١- گ : اگرچه . ٢- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد .

 8 یزید بن مُعاویه ، 8 - 8 هـ/ 8 - 8 م رك به : زركلی : قاموس الاعلام ، الجزء 8 ، 8 . مسعودی : مروج الذهب ، 8 ، 8 ، 8 . 8 . مسعودی : مروج الذهب ، 8 ، 8 ، 8 .

۴- آ ، ب: ندارد . ن: رحمة الله عليه . معلوم نشد كيست .

۹- ل ، ن : اعزاز . محا- گ ، ل : ندارد.

۱۱- آ : اسپ ۱۲. گ ، ل : و فرمود که اسبی از مس ساختند . ۱۳ - گ : چون تمام شد.

۱۴- ب : بر آتش راند . گ ، ل: فرمود که آن را به آتش بتافتند .

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- ل ، گ : و می فرمود که در شهر ندا کنند » ندارد .

١٧- گ : الأ او را . ١٨- آ : اسپ . ١٩- ل ، ن : آتش . ١٩- گ ، ل : كنند .

۲۰ ب : برگ ۸۳ ب . ۲۱ - گ ، ل : می کردند. ۲۲ - ن : و ندا و .

۲۳- گ ، ل : « و باز خنك مى شد و بعد از تهديد و نداى او من » ندارد . گ : چون به صحبت او نرفتم.

۲۴ گ : بعد از آن، آن سلطان به صحبت آمد . ۲۵ ن : با ادب .

مضّی (۱) خواست (۲) .

و امًا ابتلای شدید و بلای مدید (۱) که در دیار ماورا النهر به آن جناب رسید تا به حدی بود (۲) که باد سبب جلای وطن وزید (۵) و عنان براق براق سیادت را در آن سفر (۶) به کشمر (کشمیر) کشید و اهل بیت شریف که بودند و (۷) احباب آن جناب و آجبًا (۸) و اخلا (ت) منتظران (۱) لقای (۱۰) مبارکش گشتند تا روز حساب ، بر هیچ احدی پوشیده نباشد چنانکه آفتاب الا ما شاء الله العَزِیْز القدیر و الحکییم النصیر (۱۱) .

نظم (۱۲) (ن)(۱۲)

خوشا سری که بود ذوق سرما (۱۳) دیده زروزن دل خود گوش کرده راز ازل بر آستان وفا هردمی(۱۶) ز دشمن و دوست بهر (۱۸) جفا که کشیده به روزگار دراز بهر وفا که نموده به زیر تیغ جفا میان آتش شبهای هجر هر دم صبح میان ظلمت امکان و کثرت صوری چو از رُسُوم مجازی فنا شده به کلی(۲۱)

به چشم دل رخ اسرار آن سرا دیده و زان دربچهٔ یقین (۱۵۱) سر ماجرا دیده هزار محنت و ناکامی و جفا دیده (۱۷) برای دوست در آن شیوهٔ وفا دیده زروی دوست دو صد خلعت صفا دیده هزار روح صفا (۱۹) از دم صبا دیده نسیم صبح وصال از ره فنا دیده (آ)(۲۰) درون زهر (۲۲) فنا شربت بقا دیده

۱- گ ، ن : ماضی .

۲- قب: حبدر بخشى: رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۴۲ ب.

۳- ل : ندارد . گ : در حاشیه آمد، گ : ص ۴۸۰ .

۴- گ : ندارد.

0- گ ، ل : جلای وطن کرد (به جای باد سبب جلای وطن وزید). کلمهٔ وزید در ن : « مزید» نوشته شده.

۶- آ : ندارد ، ب : آب زده ، گ : سفر به محشر . ۷- آ ، ب ، ن : ندارد .

۸- گ : ندارد، ت : برگ ۷۶ ب .

٩- گ : منتظر . ١٠ - آ : بباض .

١١- آ ، ب : الحكيم الوهاب ، ل : و الحكيم البصير من الحليم النصير . گ : البصير ، ت : ندارد.

۱۲- گ ، ل : شعر، ت : غزل .

۱۴- چهل اسرار نسخه خطی موزهٔ بریتانیا - سرا گ : سرها. ۱۵- ل : بعین .

۱۶ - ب : هر زمان ، ل : مردمی ز . ۱۷ - آ : ندارد ، ب : آب زده .

۱۸- چهل اسرار نسخهٔ خطی بریتانیا . زهر .

۱۹ - ت ، گ ، ل ، ن : روح و صفا . ۲۰ - آ : برگ ۹۷ الف .

۲۱ - گ : کلی . ۲۲ - آ : نهر ، ب : حرف .

ز جام شوق شده مست و شیشه بشکسته میان عربده محبوب خوش لقا دیده (ل)(۱) زننگ خود شده یك سو (۲) در حریم ذات (۲) جمال آن مه بی چون و بی چرا (۲) دیده علایی از چه شدی مست چون نخوردی می زدیده مست شود(۵) هر کس و تو نادیده (۶) (ب،ت)(۷)

ذكر خاتمة عمره (۸)

لاَحت (١) الْأَنُوارُ فِي قَبْرِهِ كَمَا فَاحت (١٠) الأسرارُ فِي صَدْرِهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى :

« اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا اللَّوْتَ وَ يُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلِ مُسَمَّى (١١١) »

وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى(١٢) :

« وَ لاَ تَحْسَبَنُ الذِيْنَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ السَلَهِ أَمْواتُ أَبْل أَحْيَا ءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ (گ) (١٢١) يُرْزَقُونَ فَرحَيْنَ (١٢) » الآية.

۱- ل :برگ ۶۶ ب. ۲- آ، ب، ت : فانی .

٣- گ : حريم شهود . ٢- ب : چرا (بجاي چرا).

۵- ب: شود مست.
 ۶- غزل فوق یکی از غزلهای چهل اسرار سید علی همدانی است. رك به:
 چهل اسرار نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا. برگ ۱۹۱ ب. چهل اسرار چاپ امرتسر، ص ۱۰.
 آتشکدهٔ وحدت، ص ۳۹۸.

٧- ب : برگ ۸۴ الف، ت : برگ ۷۷ الف. ۸- گ : و قدس سره و نور مرقد، در حاشبه آمد.

٩- ل: لاحد

١٠- ل : فاجب . ١١- قرآن مجيد : ٣٩ (سوره الزمر) : ٣٣.

ب: حاشیه برگ ۸۴ الف یعنی الله بردارد و بستاند جانها از تنها به وقت مرگ (آب زده) جانها از تن ها آنك بمیرد در خواب و قبض جان به وقت (مرگ) قبض حقیقی است و در خواب حقیقی نیست چه (آب زده) زندگانی است و لیکن مراد از این موت .

۱۷- ب: ندارد . گ ، ل : و قال عزاسمه . ۱۳-گ : ص ۴۸۱ .

۱۶۳ : (سوره آل عمران) : ۱۶۳ - قرآن مجيد : ۳

ب: حاشیه برگ ۸۴ الف : یعنی مپندارید مرده آنانی را که کشته شدند در راه خدای بلکه ایشان (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

777

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

« أَلاَ إِنَّ أُولِياً - اللهِ لا يَمُوتُونَ وَ لَكِنْ يَنْقُلُون مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ (١) »

نظم ۲۱)

گر شمس فرو شد به غروب (r) أو نه فنا شد كز بُرج دگر آن شه انوار (r) بر آمد (۵)

ای دوست بدان که در اوایل صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائة (۶)خدمت سید زاده شمس الدّين ماخاني (٧) فَتَعَ اللّهُ عَلَيْه بَابَ الذُّوق الوَجْد اني (٨) حاضر آمد به خانقاه (١) فتح آباد كه در قصبه روستا بازار(۱۰) است آباد و مکتوبی آورد مَمْلُو از کباد(۱۱) و درد جگر (۱۲)(آ: برگ ۹۸ ب) شب(۱۳) شنبه آن مکتوب را به این فقیر (۱۳) داد.

و چون به مكتوب(۱۵) نظر كردم ديدم(۱۶) كه به خط برادرم(۱۷) قوام الدين ۱۸۱)

(بقیه یاورتی از صفحه قبل)

زنده اند خطاب مُحَمَّد (ص) راست باكل (آب زده) و فاعل او رسول بود با حبيب او مي تواند (دو سه كلمه محو شده } از مطاعم و مشارب و مناکع و ملابس و سایر مستنها (کذا) { محو شده } موجود است در آخرت نیز موجود گشت بلکه در طبقات آسمان اگر (یك كلمه محو شده) و اصفی است از (...) در دنبا. ١- اسرار التوحيد چاپ بهمنيار ، ص ١٤١. خواجه عبدالله : كشف الاسرار وعدة الابرار ،ج ٢، ص ٣٥. احادیث مثنوی ، ص ۱۶۹، ت : ولکن پنقلبون .

٢- ت ، گ ، ل : بيت . ٣- ب : غروب .

۴- ن : شمس به اظهار، ت : مه انوار .

0- کلیات شمس تبریزی ، ص ۳۷۷.

۶- صفر ۷۸۶ هـ (مارس ۱۳۸۵ میلادی) گ : بود که خدمت .

٧- ل : ندارد . گ : ﴿ شَمِسَ الدُّينَ ﴾ ندارد . معلوم نشد كيست .

٨- آ، ن : الرجداني.
 ٩- گ : در خانقاه .

۱۰ - برای فتح آباد رك به : رحلة ابن بطوطه، ببروت ۱۹۶۰ ، ص ۳۶۸.

Rustak: On the West of Badakhshan: Encyclopaedia of Britannica Vol.II. رستاق : در جنوب بدخشان قرار دارد. (Badakhshan)

١١- ب : خون كباد.

١٢- آ ، ت : در درد جگر ، گ ، ل ، ن : ندارد.

۱۳-گ: در شب.

۱۴- آ ، ب : بن ، گ : ل : بدین نقبر .

۱۵ - ب ، ل ، گ : در آن مکتوب ، ن : در آن.

۱۶- گ ، ن : ندارد . ۱۷- آ : برادر .

١٨ - قوام الدين بدخشي.

رَزَقَنَا اللَّهُ (١) الاحتظاء بأسرار (٢) الدِّين ، كتابت يافته بود ، فلاجرم باد غم (٣) از كوى فراق آن محبوب اعلى وزيد(ت) و اربح (۴) عروج (۵) براق آن مطلوب احلى(۶) به مشام جان

نظم (۷)

ساکنان فرش اغبر ماه انور بر ۸۱) أفق مضطرب چون ماهیی در بحر اخضر دیده اند صفرتی(۱) در عارضش دیدند از عین حزن لاجرم خود شبش ۱۰۱) از دوش اصغر دیده اند (ب) ۱۱۱)

نظم (۱۲)

در دُرج لَحَد گشت نهان گوهر شاهی در پرده شد از دیدهٔ ما نور الهی (ل)(۱۳) شکرست که رُو سرخ به دیوان قضا رفت (۱۲) آن سبط (۱۵) که بر معرفتش داد گواهی این اشك كه از خرمن(۱۶) چشمم(۱۷) نشود یاك صد دانه به یك جو دهد از چهره كاهی وین زمرهٔ اخیار که از غربت (۱۸) شمش (۱۹) از مشرق و مغرب همه گویند آهی یعنی که خود آن طلعت انگشت نما را در جان جهان (۲۰) هیچ ندیدم کَمَاهی

۱ – گ : رزقه الله . ۲ – ل : باختطا ، با شرار . ۳ – گ : فهم .

۴-آ ، ب ،ت : ازیج - اربع بر انگیخته و شدن و بوی خوش دادن و داروی خوشبو که در طعام کنند (فرهنگ آنندراج)، ت : برگ ۷۷ ب .

0-گ ، ل : روايع عروق .

٧- گ ، ل : شعر ، ت : مرثبه .

۹-گ ، ل : صورتي.

۱۱- ب : برگ ۸۴ ب.

۱۳- ل: برگ ۶۷ الف.

١٥ - گ : آن صيت (در حاشيه آن سبط آمد).١٥ - ١٥ : خدمت .

١٧- آ : چشم . ١٨- أ : عرس ، ب : غرب ، ل ، ن : عرس.

١٩-گ ، ل : شمش .٢٠- آ ، ب ، ت ، ل ، گ : جان و جهان .

۶- گ ، ل : اصلی . ن : اجلی .

۸- آ ، ب ، ل ، گ : نور ابر .

۱۰- گ : امئسش.

۱۲- گ ، ل : و ایضا ، ت : ندارد.

۱۴- ل : رخت .

آن روز که از خاك لحد روی نماید خود باز دهد آب رُخ یوسف چاهی(گ)(۱)

و از صعوبت آن رابحهٔ مزلزلهٔ نفس هَلُوع ۲۱) رخت حیات به لب حرص ۲۱) مات کشانید و صد هزار (آ: برگ ۸۸ الف) قطرات حسرت از موج بحار غموم (۴) هجران آن حبیب حقانی بروجنات (۵) چشمان (۶) چکانید و هزاران هزار (۷) (ت) لهبات نار فراق (۸) از خلیل رحمانی بر طلعات جنان شعله زر و (۱) سوزانید و از شدت احراق (۱۰) آن شعل (۱۱) محیرهٔ مُجیره (۱۲) شب فراق از روز وصال معلوم نگشت و از قوت آن حدت ناریه جبل وجود را تدکدك حاصل گشت (۱) .

شعر:

وَ لَوْ أَنَّ مَالِي (١٢) بِالْجِبَالِ وَ كَانَ طُو (١٥) وَ رُسِيْنَا بِهَا قَبْلُ التَّجَلَى لَدُكُتِ وَسِيْنَا بِهَا قَبْلُ التَّجَلَى لَدُكُتِ فَطُوفَانُ نُوحِ عِنْدَ نُوْحِي كَادْ مُعَى وَ إِيْقَادُ نِيْرَانِ الْخَلِيْلِ (١٤) كَلُوعَتِيْ (ب)(١٧)(ن)(١٨)

۱- گ : ص ۴۸۲.

۲- هلرع سخت نا شكيبها و ترسنده از بدى و آرزومند و بخيل بر مال و طپان سخت نالان كه بر مصيبت صبر نتواند . (فرهنگ آنندراج) . قَالَ اللهُ تَعَالى: إِنَّ الإِنسَان خُلِقَ هَلُوعاً .قرآن مجيد : ٧٠ (سورة المعارج) : ١٩ .

٣- گ : حوض . ۴- آ ، ن : عموم .

0- ن : برو جناب ، گ : بروضات . ۶- ن : جسمانی

۷- ل : هزار هزار، ت : برگ ۷۸ الف.

٨- آ ، ب : فرقان، ت : فرقت .

۹- آ : ندارد.

۱۰ - گ ، ل : فراق . ۱۱ - آ : شغل . ب : شعله .

۱۲- آ، ن ، گ : محبره ، ل : مجبره ، ت : ندارد.

۱۳- ن: تدكدك را، ت: مدكوك.

١٤- آ ، ب : مابي . ل : ما معي . ن : ماتي . گ : ماه ، ت : جالي.

۱۵- گ : طوعتی ، مصراع دوم در شعر اول بجای مصراع اول آمده .

١٤- ن : الجلبل .

۱۷- ب: برگ ۸۵ الف.

۱۸- ن: برگ ۱۲۵ ب.

Çum Luyu

وَ لُولاً (١) زَفِيْرِيْ أَغْرَقْتَنِي أَدْ مُعِي (١) وَلُولاً دُمُوعِي أَخْرَقْتنِي زَفْرَتِي وَ لُولاً دُمُوعِي أَخْرَقْتنِي زَفْرَتِي وَ حُزْنِي مَا يَعْقُوبُ بَثْ (٣) أَقَلْهُ وَ كُلُّ بَلاَ أَيُّوبُ يَقْضُى بَلَيْتَىٰ (٣-٥) وَ حُزْنِي مَا يَعْقُون بَدِيد آمد در جنان .

نظم (۸)

ای آتش فراقت دلها کباب کرده سیلاب اشتیاقت جانها (۱) خراب کرده (۱۰)

و بعده واعظ عقل بر منبر نفس برآمد و بتبصیر (۱۱) وجود مدکوك(۱۲) اشتغال غود و از وجود نیز متعظ آمد ، به آنچه فرمود و ثبات قدم در مقام صبر از حق تعالی طلب غود و از تثبیت الله الحکیم الصبور الجلیل عطای ثبوت قدم بیافت در مقام (آ: برگ ۹۸ ب) صبر جمیل (۱۳) چنانکه جناب سیادت در اول کتاب واردات (۱۲) فرموده است که (۱۵) :

ای مرهم جراحت هر دل ریشی وای مونس و راحت هر درویشی (ل)(۱۶۱) ای کرمت(۱۷) دستگیر هر بیچارهٔ وای راحت (۱۸) یای مرد (۱۹) هر آوارهٔ

0- دیوان ابن الفارض التائیة الکبری المسماه بنظم السلوك ص ۵۳ به بعد (حاشیه ب: برگ ۸۴ ب) یعنی اگر آنچه به ما رسیده به کوه طور پیش آمد از تجلی حق یکی از آن کوهها نبود هر آینه پاره شود . (۲) یعنی طوفان نوح نزد گربه های زار من همچو آب چشم من است به ادعا آنك آب چشم من اکثر از طوفان نوح است .و افروختن آتش خلیل همچو سوزش دل ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از آن است . (۳) - و افروختن آتش خلیل همچو سوزش دل ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از آن است . (۴) از حاشیه برگ ۸۵ الف اگر بالماء زاری نبود ، هر آینه غرق کردی و فانی گردانیدی مرا آب چشم من و بلایی که ایوب بود آن بعض بلاهای ما بود .

۶-ن : بدان . ۷- ل : حال . گ: آن حال چنان. ۸- ب : فرد، گ ، ل : بیت .

۹- آ، ب: جان را . ۱۰- برای بیت قب : حیات امیر خسرو ، ص ۵۱.

۱۱ - ل ، ن : بتصبیر. ۱۲ - ل : مدلول . گ : مدکول ۸ قرآن مجید.

۱۳- ل : ندارد . گ : و از تثبیت ... جمیل ، در حاشیه آمد. قرآن مجید : ۷۰ سورة المعارج):٥ فَاصْبر صَبْراً جَمِیْلاً .

۱۴- رسالهٔ واردات. رساله واردات نوشته سبد علی همدانی است نسخه خطی متعلق به کتابخانه موزد بریتانیا.

۱۵- گ ، ل ، ن : ندارد.

۱۶- ل ، **برگ ۶۷** ب. ۱۷ – ل ، ب: کرمت ر .

۱۸ - آ ، ب ، ل ، ن : رحمت و تصحیح از روی رسالهٔ واردات (برگ ۳۸۵ ب)، گ : رحمتت.

۱۹- پایرد : شفیع ، خواهشگر، شفاعت کننده یاری دهنده ، دستگیر. (لغت نامه دهخدا).

ای خواطف غیرتت بصایر قدسیان را از ملاحظهٔ اسرار (۱) جمال تو بر دوخته (گ) (۲) و ای عواطف را فتت (۲) هزاران (۲) شمع صفا در گوشهٔ دل هر شکسته بر افروخته (۵) اى آثار نفحات لطفت (٤) سرماية هر فتوحى و

ای هُبُوبِ (۷) نَسَمات فضلت راحت جان هر مجروحی

ای نسیم صبح وصالت امیدگاه سوختگان آتش فراق و

ای زلال دربای افضالت حیات بخش خستگان (۸) بادیهٔ اشتیاق

ای سوابق الطاف عنایتت دستگیر هر بی قدری و

ای لطایف عفوبی غایتت (۱) عذر پذیر هر بی عذری(۱۰)

و آنچه در (ب) (۱۱) آن (۱۲) مکتوب نوشته بود دیگر باره در نظر آوردم و این بیت مي خواندم .

نظم (۱۲)

749

داشتم وقتی نگاری باد می آبد مرا هر زمان از باد او فریاد می آبد مرا های ، های، های

و بعضى از الفاظ شريفة آن مكتوب اين بود (ت)(١٢) :

هُوَ الْبَاقِي ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« كُلُّ شَيءِ هَالكُ إِلاَ وَجَهَدُ (آ : برگ ٩٩ الف) لَدُ الحُكُمُ وَ إِلَيْد تُرجَعُونَ ، (١٥)

۱- ل، ن : ندارد . ۲- ب : بر دوختند ، گ : ص ۴۸۳.

۲- سید علی همدانی : رسالهٔ واردات : هزار ٣- ب : رحمتت .

 ۶- سید علی همدانی : رسالهٔ واردات : مصلت . 0- ب : افروختند .

٧- بضمتين وزيدن باد و بيدار شدن و نشاط رفتن و جز آن (فرهنگ آنندراج).

۸- ن: سرختگان . ۹- آ، ن: عنایتت.

۱۰ - مؤلف عبارت فوق را از رسالهٔ واردات سیّد علی همدانی (برگ ۳۸۵ ب)آورده است .

۱۱- ب: برگ ۸۵ پ.

۱۷ - آ ، ل، ن ، گ ؛ ندارد. ۱۳ - ب ، ت، ل ؛ ببت ، گ ؛ ندارد.

۱۴- ت: برگ ۷۹ الف.

١٥- قرآن مجيد : ٢٨ (سورة العنكبوت) : ٨٨

ب: حاشیه ۸۵ ب یعنی مر او راست حکم و رجوع إلیه هم به اوست یعنی هر چیز که فانی شده است مگر ذات حق :

کی بود ما زما جدا مانده من بردم تو رفته و خدا مانده

اینجا هلاك به معنی فناست هر چه غیر اوست در و فانی است چه موجود حقیقی بجز ذات خدا نیست. ما هم صفات و صفت از ذات جدا نيست و البه ترجعون بالفناء في ذاته هم بدين ناطق.

شعر:

لكل اجتماع من خليلين (١) فَرَقَةً و كُلُّ الَّذِي دُونِ الفراقِ قليلُ وَ إِنَّ افْتَقَادِي وَاحْدَا بِعَد وَاحْدَرِهِ) دليلُ على أَن الْإِيدُومِ خَلِيلُ (١٠)

معلوم فرمائید(۲) که در ماه ذی القعده (۵) حضرت امیر از ولایت سری(۶) به نیت سفر حجاز بیرون آمد و چون در(۷) حدود ولایت ملك خضر شاه رسید(۸) ، خدمت ملك خضر شاه التماس غود که حضرت امیر می باید که چند روزی اقامت تشریف فرمایند تا از منبع فواید جناب سیادت فایده گیرد (۱) لاجسرم (۱۰) اجابت نمود(۱۱) و چون ماه ذی الحج(۱۲)

١- ن : خليل .

۲- مصرعه دوم در دیوان حضرت علی دیوان بدیع البیان ، ص ۱۴۱ اینطور نوشته :
 و ان افتقادی فاطما بعد احمد

فواتح میبدی ، ص ۳۵۵ . به درستی که نیافتن من فاطمه را بعد از احمد دلیل است بر آنکه دایم نیست هیچ درست و چگونه باشد اینجا زیستن از پس نایافتن ایشان.

۳- از حاشیه ب : برگ ۸۵ ب .

يعنى هر اجتماعي را فرقتي است و هر اجتماع كه بغير فراق است قليل الوجود است .

بیت : ملك را زین مهم تر نیست كاری كه گرداند جدا یاری زیاری

به درستی که جستن من یکی را بعد یکی دلیل بر آن است که دوام ندارد در جهان ، ببت :

فراق را که بیاورد در جهان یار که باد تا ابد اقبال در جهان فراق

اين اشعار گفته حضرت على كرم الله وجهه است. رك به: ديوان حضرت على . ص ٨٩.

ديوان بديع البيان ، ص ١٤١، فواتح ميبدى ، ص ٣٥٥.

این ابیات در کشف الاسرار وعدة الایرار ، خواجه عبدالله انصاری ، ج ۱ . ص ۶۲۷ مثل متن درج شده است .

۴- گ، ل : فرمایند .

0- ت ، گ : ذي القعده.

۶- ب، ن : بنیری ت ، تیری ، مراد است سرینگر .N,74.50 E. 34.12 N,74.50 E.

Encyclopaedia of Britannica's Atlas: Sarinagar means the City of Sri or

Lakshi

Gazetteer of India: Kashmir and Jammu. P.118.

٧- گ : په

۸- ل ، ن : رسیدند .حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۴۲۰ ب ولایت سواد و کبر رسیدند .

۹- آ، ب، گیرم. ۱۰- گ، ل: ندارد. ۱۱- گ: غودند. ۱۲- ل: ذی حج، گ: ذی الحجه.

۲۷۸

در آمد ، حضرت امیر با درویشان بهم (۱) صحبت (۲) و عزلت اختیار کردند و در همان رود بعد از نماز پیشین (گ)(۲) حضرت امیر را علالتی(۲) پیدا شد و تا پنج روز آن ملالت (۵) کشید (ل)(۶) و در این پنج روز هیچ چیز از طعام دنیاوی(۷) تناول ننمود (۸) مگر در روز آخر که چند کرت آب می خورد(۱) و چون شب چهار شنبه (۱۰) ششم ماه ذی الحجه (۱۱) در آمد و وقت نماز خفتن شد(۱۲) ، اصحاب را طلب کرد (ت) و نصیحت فرمود و وصیت کرد که:

همیشه با حق باشید و

بر ملازمت (ب) (۱۳) اوراد و اوقات ثابت قدم باشید و

خاطر با ما دارید و

ما را بحل کنید و

تا یك سال (آ: برگ ۹۹ ب) اگر در وفاداری ثابت قدم باشید نزد مشهد ما مجاور باشید و اوراد می خوانید.

پس این نصایح قبول کنید تا به سعادت دنیا و آخرت برسید و اگر بر غیر این باشید ، شما دانید ، بعده فرمود که :

« خیر باد بروید و نماز بگزارید (۱۴) »

فلاجرم (۱۵) اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و به وظیفه مشغول شدند و شنوده می آمد که بر زبان مبارك (۱۶) حضرت امیر قدس الله سرّه این اذکار جاری بود که :

« يَا اللَّهُ يَا رَفَيْقُ يَا حَبِيْبُ (١٧) » .

١- ب، ن: ندارد . ٢- ت، ب، ل، گ: صحت .

۳- گ : ص ۴۸۴. ۴- گ : ملالتی.

٥- ت، گ ، آ ، ل ، ن : ندارد. ٩- ل : برگ ۶۸ الف.

٧- ب ، ن : ندارد. ٨- گ. ل : هيچ نخورد.

۹- ب : نوشبد ، گ : خورد. ما- آ : چهل شنبه .

۱۱- ل : ذي حج. ١٢- گ ، ب ، ل : ندارد، ت : برگ ٧٩ ب.

۱۳- ب: برگ ۸۶ الف. ۱۴- آ، ب، ن: بگذرانبد.

١٥- ل : ندارد ، گ : لاجرم. ١٥- فقط ل : ندارد .

۱۷ - حیدر پخشی : در رسالهٔ مستورات برگ ۴۲۱ ب همه این مطالب از روی خلاصة المناقب مندرج شده و در آن این هم تزاید است که نقل کردند که در وقت نزع به زبان مبارك خود بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِبم فرمودند . چون درویشان آن را قلم آوردند، تاریخ وفات آن جناب سیادت همان افتاد (حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات ، ۴۲۱ ب).

تا نيم شب و بعده بحكم الهي حضرت امير از مضيق عالم فاني به فضاى سراى باقى رحلت غود (١)، إنَّا لله وَ إِنَّا إِلَيْه رَاجِعُونَ (٢).

نظم (۲)

إِنَّ يَوْمَ الْفِرَاقِ أَحْرَقَ قَلْبِي أَحْرَقَ اللهُ قَلْبَ يَوْمِ الْفِرَاقِ (٦) لَوْ وَجَدْنَا إِلَى الْفِرَاقِ سَبِيلًا لَأَذَقْنَا الْفِرَاقَ طَعْمَ فِرَاقِ (٥)

و در آن حال همه اخوان با دیدهٔ گریان و جگر بریان و دل پریشان گشتند حیران و هر یك به زبان حال با خود می گفت (۶) .

نظم (۷)

آن کس داند حال دل مسکینم(ت) کورا هم ازین نَمَد کُلاهی باشد

تحرير آن (۸) مكتوب

روز جمعه پانزدهم ذی الحجه (۱) سنه ست و ثمانین و سبعمائة هجریه (۱۰) ، هلالیه كتبّه الداعی الفقیر قوام الجرمی(۱۱) .

تاريخ نقل حضرت امير كه (١٢) مولانا مُحَمّد سراى أيْسَنى راست(١٢) سَلَّمَهُ اللّهُ .

۱- گ ، ل : فرمودند .

٧- قرآن مجيد : ١٧ سورة البقرة) : ١٥٨.

٣- گ ، ل : ببت ، ت : شعر .

۴- ل : يوم فراق .

0- ل: این شعر لو وجدنا.... طعم فراق را ندارد ، گ: این شعر در حاشیهٔ صفحه آمده . ب: حاشیه برگ ۸۶ الف و سوخته گرداند الله روز فراق را ، اگر می یافتم سوی فراق راهی هرآینه می چشانیدیم فراق را لذت فراق.

۶- گ ، ل ، ن : مي گفتند .

۷- آ، ب، ن: ندارد . گ: ببت ، ت: برگ ۸۰ الف.

۸- آ : آن . ب ، ل : محرير ، ن : بر . ٩- ل : ذي حجه.

١٠- آ : روية ، ت : الهجريه .

۱۱- ل : ندارد . مراد از قوام الدين بدخشي ، ك : كلمات و پانزدهم ذي الحجه و هجريه ... جرمي » در حاشيه صفحه آمده ، به جاي قوم و قيام » نوشت ، ت : الحرمي .

۱۲ -آ، ت، ب، ن: ندارد.

۱۳ گ ، ل : مولاتا محمد سرای ایسنی فرموده . ن : مولاتا سرای ایسنی فرماید :

تب : حبدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۲۱ ب - ۴۲۲ الف .

شبخ محمد سر البشي از صلحا و بلغاء وقت بود . اعظمي : واقعات كشمير . برگ ٣٦ الف.

44.

خلاصة المناقب

نظم ۱۱) (آ: برگ ۱۰۰ الف)

چوشد از گاه احمد خاتم دین برفت از عالم فانی به باقی

لآخر (۲)

لعل لب تو طعم شكر در دهان (٥) دهد گر طوطی لبت به حدیثی زبان دهد (۶)

ز هجرت هفتصد و شصت و ثمانین

امير هر دو عالم آل يس (۲) (ب)(۳)

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد طاووس جان به جلوه در آبد ز خُرٌمی

و بدان که احوال اولیاء در زمان نزع مختلف باشد زیرا که هیبت غالب بود (۷) (ل) ۸۱ بر بعضی و رجا بر بعضی و بر بعضی در آن زمان چیزی کشف شود که موجب ثقت (۱)

حسن بن على رضى الله عَنْهُما (١٠) در آن زمان بكريست(١١) و بلال گفت : وَ أَطْرِبَاهُ در جواب عروس خود (۱۲) که (۱۲) گفته بود و احزناه (۱۲) و عبدالله بن مبارك چشم بگشاد

۱- گ : ندارد ، ص ۴۸۵.

٧- سوره (٣٤) قرآن مجيد است و لقب حضرت سرور كائنات مُحَمَّد مصطفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْه وَ آله وَسَلَّم.

٣- ب : پرگ ۸۶ ب. ۴- آ ، ب، ت ، ل : ندارد. ۵- ب : په دهان ، ن : بادهان . ً

۶- اشعار ظهیر فاریایی که در مدح قزل ارسلان سروده . رك به : دیوان ظهیر فاریایی ، ص ۲۵، گ : این دو شعر در حاشیهٔ صفحه آمده.

٧- ب : باشد .

۸- ل : برگ ۶۸ ب .

٩- آ، ب: ثلة .

١٠- ت ، گ : عليه السكام.

۱۱ - در کتاب کفایه جناده بن امیه روایت کرده که در مرض حضرت امام حسن که به آن مرض از دنیا برفت ، به خدمت او رفتم و در پیش او طشتی گذاشته بود و پاره پاره جگر مبارکش در آن طشت مى افتاد... يس طشت را از پيش حضرت برداشتند ، حضرت بكريست . مجلسى : جلاء العيون ، ص ۱۶۵. حسن بن علی بن أبی طالب مسموعاً شهید گردید . به سال ۴۰ هجری . ابن جوزی : كتاب صفة الصفوة ، ج ١، ص ٣١٩. زركلي : قاموس الاعلام ، ج ٨، ص ٧٢.

۱۲- گ : بلال رضى الله عنه و اطرباه در جواب عروس خود گفت كه .

۱۳- آ ، ت : ندارد.

۱۴ - وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی . مثنوی مولوی دفتر سوم ، ص ۹۳. متوفی ۲۰ هجری / ۶۴۱ ميلادي .رك به أسُد الغابة في معرفة الصحابة ، الاثير ، ج ١، ص ٢٠٩ .زركلي: قاموس الاعلام، ج ٧، ص ۴٩، دائرة المعارف اسلامي ، لندن ، جلد ١ ، ص ٧١٨.

و بخندید (۱) .

و خدمت شیخ روز بهان بقلی قدس الله سرهٔ (۲) فرموده است که خدای را برگزیدگان اند(۲) که در هر روزی هزار هزار بار تجلی نثار (ت) ایشان فرماید که نزدیك بود که بگذارند(۲) از سبحات جلال الله تعالی ، لاجرم چنان لطیف شوند که در وقت رحلت (۵) از دار فنا به دار بقا ارواح ایشان اشباح را جذب کنند(۹) به سوی جنّات نعیم و نعیم مقیم (۷) و از تعب موت طبعی خلاص یابند چنانکه محمد رسول الله صلّی الله عکیه وسکم در شب معراج به روح و بدن (آ: برگ ۱۰۰ ب) طیران نمودند(۸) و عیسی و ادریس عکیهٔ ما (۱) السّلام) نیز طیران نمودند به سما به روح و بدن .

و(۱۰) نقل است که جوانی از اکراد (۱۱) در هوا طیران نمود و غایب شد و دیگر هرگز(۲۲) باز نیامد و بعضی در جنت مشهوده (۱۲) نروند(۲۰) بلکه :

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم (١٥):

« لا يدخل الجنَّة أقوام أفندتهم مثل أفندة الطير (١٦) »

۱- چون وقت وفاتش نزدیك رسید همه مال خود به درویشان داد پس در وقت مرگ چشمها را باز كرد و می خندید . عطار : تذكرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ . ابن جوزی : صفة الصفوة ، ج ۴ ، ص ۱۰۹ ایضاً المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم ، ج ۶ ، ص ۳۳۲.

گ : و خدمت ... سره ، در حاشیه آمده .

۲- گ ، ل : یکی از بزرگان .

شیخ روز بهان بقلی ابو محمد بن ابی نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بود و برهان علما و قدوه عشاق در بدایت حال سفر عراق و حجاز و شام کرده است ، با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثفر اسکندریه شریك بوده است وی را تصنیفات بسیار است ، چون تفسیر عرایس و شرح شطحیات عربی و فارسی ، کتاب الانوار فی کشف الاسوار و غیر آن (نفحات الانس ، ص ۲۸۸) ، صاحب فتوحات گفته که وی عمری در مکه مجاور بوده و در حال غلبه سخنان بلند که هر کس فهم آن نداشت ظهور می کرد مجملاً در سنه ۶۶۵ هجری رحلت کرد . هدایت : ریاض العارفین ، ص ۱۲۸. نیز رك به : محمد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۲، ص ۶۴۰. ۳- آ : برگزگانند . ل : بندگانند برگزیدگان . ۴- گ ، ل، ن : بگدارند ، ت : برگ ۸۰ ب.

0- ت ، ن : رحيل .

۶- گ ، ل، ن : کند . ۷- ب : نعیم ، گ ، ل : ندارد .

۸- گ : غود . ۹- آ ، ب ، ت، ن : ندارد . ۱۰- آ، ت : ندارد .

۱۱ - ت : ندارد . ۱۲ - ل : هرگز دیگر .

۱۳- گ ، ل : مشهوره . ۱۴- آ : ندارد.

١٥- گ ، ل : عليه الصَّلوة و السَّلام .

١٤- مسلم ، ج ٢ ، ص ٢١٨٣. امام محى الدين : رياض الصالحين ، ج ١ ، ص ٩٣.

و بعد از آن اتعاظ (۱) استعداد سفر ساخته آمد(۲) از بهر رفتن به ولایت کنر(۲) امًا حضرت شاه مظفر و سلطان منصر موید به تأیید احد ، جناب رفیع (۲) (گ) شیخ مُحَمَّد(۵) و وَقَلْهُ اللهُ تَعَالَى بِمَا یُحبُّ و یَرْضَى از آن سفر مانع آمد به سابقه قضا و قدر .

و خدمت مولای عُظیم و مفخر کریم که معروف است (۹) به محمد سرائی همیشه بادا محفوظ (۷) به اسرار خدائی با جمعی از سعدای دیگر مشتاق (۸) آن سفر اختیار کردند(ت) تا به ولایت کنر (۱) و بلقای تابوت معطر و صندوق منور ، مشرف آمدند و مظفر (۱۰) و چون تابوت را از آن زمین برداشته اند (۱۱) بوی مشك ناب (۱۲) به دماغ آن نیك بختان رسیده است .

و این فقیر به حضرت(۱۲) شاه دین دار(۱۲) ، شیخ مُحَمَّد نامدار حاضر بود که روزی(۱۵) یکی از امرای آن حضرت (۱۶) گفت که عجب باشد (ل)(۱۷) که(۱۸) تابوت سیّد را در هوای گرم بتواند آورد به سبب آنکه بوی گرفته باشد (آ: برگ ۱۰۱ الف) لاجرم حضرت(۱۹) (ن) (۲۰) شاه فرمود که این (۲۱) چنین سخن نشاید گفتن زیرا که خدمت سیّد صاحب کمال بود و ما را اعتقاد آن است که از تابوت سیّد بوی خوش آید.

و به تقریب این سخن(۲۲) این فقیر تقدیر غود که صوفیه قَدَّس الله أسرارهم در کتب ذکر کرده اند که :

۱- ل ، ن : اتعاظ پند گرفتن (فرهنگ آنندراج) ، گ : اتعاظ و، ت : ایعاظ .

٢- ل: اند . ٣- ل: كنر، آ ، ن: كبر.

۴- آ : ندارد ، گ : ﴿ امَّا ... جناب ﴾ در حاشیه آمد ، گ : ص ۴۸۶ .

0- گ ، ل : شاه شیخ محمد ، و و فقه الله تعالی بما یحب و یرضی به ندارد .

۶۰ گ ، ل : مولانا محمد سرایی (بجای آن همه عبارت).

٧- ل : باد محفوظ . ٨- گ : مشاق ، ت : برگ ٨١ الف.

٩- گ : كنر (كنر نام ولايت است كه ما بين جلال آباد و پيشور (پيشاور) است . وفات حضرت امير كبير
 در آنجا شده است و از آنجا به ختلان آورده اند . اين عبارت در حاشيه صفحه آمده است .

۱۰- گ ، ل : ندارد . ۱۱- ن : برداشتن .

۱۲- آ : تابرت . ۱۳- گ ، ل : په حضور

۱۴ - گ ، ل : ندارد. ۱۵ - گ ، ل : ندارد .

۱۶ - گ ، ل : ایشان. ۱۷ - ل : برگ ۶۹ الف.

۱۸-آ، ن : ندارد. ۱۹- گ : و لاجرم حضرت ۽ ندارد .

۲۰- ن: برگ ۱۲۶ ب.

۲۱- آ: ندارد.

۲۲ - گ ، ل : سخن را . در ت نقطه حلف شده .

صنفی باشند از طیور که در هوا پرند و چهل روز چیزی نخورند و بعد از چهل روز بوی مُشك اذفر از آن صنف می آید ، پس چگونه باشد؟ حال آن صاحب کمال که شصت سال در راه خدای تعالی به قدم اخلاص ثابت قدم بوده باشد و از تشریف کمال حال او مخلصان دیگر را (۱) نیز (۲) اوقات خوش (۲) و اذواق دلکش و علوم نور بخش حاصل آمده باشد. (ت) ۲۱).

نقل است که خدمت شیخ ابو سعید ابو الخیر (۵) قدس اللهٔ سرّه (۶۱) چهارده سال در غار خاوران عزلت کرد و چون بیرون آمد و دوازده سال از آن بگذشت ، ولی دیگر در آن غار به زیارت در آمد و بیرون آمد و فرمود که اگر این غار از مشکناب مَمْلو بودی چنین بوی ندادی که بعد از دوازده سال از اثر صحبت شیخ ابو سعید بوی خوش دلکش می آید. (۷)

۱- ل : ندارد . ۲- گ : ندارد . ۳- گ : ندارد . ۴- ت : برگ ۸۱ ب. ٥- أ ، ن : ندارد. ۶- ابو سعید فضل الله بن ابو الخیر ابر سعید در شهر کوچك میهند در اول محرم ۳۵۷ هجری به جهان آمده قصیه میهنه که زادگاه و آرام گاه ابر سعید است از توابع خاورانست نخست در همان زادگاه خویش دانش آموخته و پس از آنکه صرف و نحورا فرا گرفته ، به شهر مرو رفته و از شاگردان ابو عبدالله خضری شده ، پس از مرگ وی نزدیك ابریكر قتال شاگردی كرده است ، پس از ده سال كه در مرو دانش آموخته به سرخس رفته و در آنجا در حلقهٔ شاگردان ابو على زاهر بن فقيه آمده است .از آن پس همه عمر را در طريقه تصوف بسر برده و در باز گشت به میهنه هفت سال را به ریاضت گذرانده و باز نزد ابر الفضل سرخسی بازگشته و به اشاره وی به نیشابور رفته است که از ابو عبدالرحمن سلمی خرقه ارشاد بستاند ابو العباس قصاب نیز با وی خرقه داده است . مدنی ریاضت کشیده مجلس وعظ ترتیب داده در ۸۳ سالگی به میهنه به سال ۴۴۰ هجری /۱۰۴۹ میلادی در گذشته است . اسرار الترحید فی مقامات الشیخ ابی سعید به اهتمام احمد بهمنيار، دكتر ذبيح الله صفا . مقدمه ديوان ابو سعيد ابوالخير . براون : تاريخ ادببًات ايران، ج ١، صبص ٢٥٤ ، ٣٠٨ ، ٣٥٢ ، ٤٥٧ ، ٤٥٧ ، ٤٠٧ تا ٤٠٩ ، عطار ، تذكرة اولياء ، چاپ لندن ، ج ٢، ص ٣٢٢ تا ٣٣٧. سمرقندى : تذكرة الشعراء ، صص ٥٢١، ٨٤١ . غلام سرور : خزينة الاصفيا، ج ۲، صص ۲۲۸ . ۲۰۹ لغت نامه دهخدا ، دیهاچه ، سخنان منظوم ابو سعید ابواخیر ، سعید نفیسی تهران ، ۱۳۳۴ خورشیدی. اردو دائره معارف اسلامیه ، تحت ابو سعید .

این واقعه که منسرب به ابو سعبد است در اسرار التوحید هیچ جا متذکر نشده بود ، ولی آنطور که در ل : نوشته در نذکرة الاولیاء ،ج ۱، ص ۸۸ مندرج شده. معلوم می شود که نسخه ل صواب دارد. ۷-گ ، ل : این واقعه ابو سعید چنین آمده است نقل است که خدمت شبخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سرهٔ در نبشابور به زبارت غاری که سلطان ابراهیم ادهم . (ابراهیم بن ادهم بن منصور بن زید بلخی) نام یکی از اکابر زهاد نبمه اول قرن دوم هجری است که به سال ۱۹۵ه/۲۷۶ م یا ۱۶۶ هـ/۲۸۳ م در غزای بیزنطبه به شهادت رسیده است و گویند او شاهزاده بلخ بود ، روزی به شکار گاه، هاتفی در گوش سر او بیزنطبه به شهادت رسیده آیا تو بدین کار آمدی ، از شنیدن آواز شوری در درون او افتاده از اسب به زیر آمد (بقیه یاورقی به صفحه بعد)

خلاصة المناقب

لاجرم از تابوت جناب سیادت بوی خوش چه عجب باشد که جناب سیادت (آ: برگ الاجرم از تابوت جناب سیادت بوی خوش چه عجب باشد که جناب سیادت (۱، و در سن هفتاد و ۱۰۱ ب) دوازده ساله (۱) بوده است که به سلوك راه خدای توجه نموده (۱) و در سن هفتاد و سه از دارفنا به دار بقا رحلت کرده ، پس مدت توجه آن جناب به حضرت رب الارباب شصت و یك سال بوده باشد .

و این فقیر که خوشه چین آن جناب است، چون بعضی درویشان را به عزلت در مدت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اعضای (۲) بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و عطر شمیدهٔ (۲) و از تک (۵) دندان خود عسل سلوك چشیده (ل) (۶) و این همه آثار فروع (۷) آن جناب است که با این گذایان (۸) خوشه چین رسیده است .

« فَكَيْفَ آثَارُ أُصُولِهِ الَّتِي رَسَخَتْ(١) فِي وُجُودِهِ الْلَبَارِكَ (١٠) ».

و خدمت ملك خضر شاه (ت) وفقه الله بِمَا يُحَبُ وَ يَرْضَى ١١١) يك روز (١٢) راه از براى الله به تشييع تابوت (١٢) خلاصة موجودات و زيدة كائنات آمده است و ولد سعيد او كه به نام سلطان شاه است در اين زمان از سكان خانقاه است زاد الله صدقا و صفا و رسخ (١٣) فيه يقينا و وفا به مُحَمَّد صَلَى اللهُ عَلَيْه وَسَلَم و آله الأصفى (١٥) .

(بقیه یاورتی از صفحه قبل)

444

و جامه خویش به شبانی از شبانان بدر داده و پشمینه او در پوشیده روی به صحرا نهاد دیر زمانی شوریده و پریشان در جبال و مفاوز بسر برد سپس به مکه عازم شد و مجاورت خانه گزید. لغت نامه دهخدا ،ذیل ابراهیم، ابن جوزی : صفة الصفوة ، ج ۴، ص ۱۹۷. عطار : تذکرة الاولیاء ج ۱، ص ۸۸. محمد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۲، ص ۷۹. اردو دائرة معارف اسلامیه تحت کلمه ابراهیم بن ادهم قدس الله روحه چند وقت در آنجا بوده و حالا به غار سلطان ابراهیم (گ : ص ۴۸۷) مشهور است رفت ، چون بیرون آمد ، فرمود که اگر این غار از مشك علو بودی ، چنین بوی ندادی که از اثر صحبت آن جوافرد بوی خوش دلکش می آید . رك به : عطار : تذکرة الاولیاء ج۱، ص ۸۸.

۱ - آ ، ت : سال . ۲ - گ ، ب : غوده است ، ت : غوده بود.

۳- آ، ت، ن: اجزا . ۴- گ ، ل: عطر شمیده ندارد.

0- J : ت ، گ : بن . ۶- ل : برگ ۶۶ ب.

٩- گ ، ل : رشعت .١٠- ل : المباركت .

۱۱- گ ، ل : و و فقه الله بما يحب و يرضى ، ندارد ، ت : برگ ۸۲ الف.

۱۲-گ : یك روزه .

۱۳ – ل : ندارد . ملك خضر شاه حاكم . گ: جنازه (به جاى تابوت) . ۱۴ –ن : رشع .

۱۵- گ: زاد وسلم » در حاشیه صفحه آمده ، صلی اللهٔ عَلیهٔ وَسَلَم از روی نسخه گ اضافه شده است .

·

440

و در چهار شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی(۱) تابوت بر تابع (۲) الهی و مخزن پادشاهی(۲) به خانقاه میمون که به خطهٔ مبارکهٔ ختلان بیت المعمورست (آ: برگ ۱۰۲ الف) رسید (۴) و از لمعان نور حضرت جناب سیادت (۵) ابصار منتظره و انظار مبصره رخشید.

نظم

خلاصة المناقب

ای دیده ها از روی تو روشن شده و ای روشنان از بوی تو گلشن شده (۹)

ای دوست بدان که در آن وقت که تابوت جناب سیادت(۱) را (۱) از ولایت کنر (۱) به جانب ماورا النهر می آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بی شمار (۱۰) بر مثال ابرهای سفید (۱۱) متصل بر آسمان روان تشییع تابوت حضرت سیادت (۱۲) می نمودند و چون بر سر بالای (۱۲) این فقیر رسیدند. حقیقت را در وجود ایشان بدید و وجود ستحابی (۱۳) ایشان بگداخت و بر زمین (۱۵) رسید و به شکل مرغان سفید و سبز پدید آمد (۱۲) به روی آب (۱۷) بگداخت و بر زمین (۱۵) رسید و به شکل مرغان شد در غایت صفا و جاری (۱۸) به جانب این فقیر و آن ملاتکه این فقیر را به غایت احترام می نمودند و فهم کرده می شد (۱۸) (ن) (۲۰) که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادت است با این فقیر (۲۱) .

نظم (۲۲)

زهی وقت و زهی وقت و زهی وقت که من قدرش ندانستم(۲۳) جز این وقت

١-گ ، ل : جمادي الاول، ت : جمادلاول. ٢-گ ، ل : ريامع . ت، ن : برنامع .

٣- گ : پادشاهي را . ۴ - ل. ن : ندارد، ت : الهي و تحر حضرت .

0- گ ، ل : سیادت مآب . منورست آوردند . ۶- گ : این شعر را ندارد .

۷- گ : ص ۴۸۸ . جناب سیادت مآب. مل ۸- گ : ندارد .

۹- ل : کبر و سواد . گ : سواد و کنر . می ۱۰ گ : بی شمار ندارد .

١١- ن : سپيد .

۱۲- آ: سبّد. ۱۳ - ب، ل، ن، گ: بر بالای سر.

۱۴- آ : سمانی ، ب ، ن : سبحانی.

١٥- آ : به زمين . ١٥- آ : به زمين .

۱۷- آ : آبی ، گ : بر روی آبی بزرگ ، ت : برگ ۸۲ ب..

١٨- آ ، ب : ندارد . ١٩- گ ، ل : فهم مي كردم ، ت : مي شود .

٢٠- ن : برگ ١٢٧ الف . ٢١- ن : فقير سلمه الله، گ : به اين فقير .

- au = -

خلاصة المناقب TAP

لاخر رحمه الله (۱)

نرسد قربت ما را خلل از بُعد مكان که (۲) میان من و او کون و مکان حایل نیست نشنود از لب او مژدهٔ هل من سایل آنکه خون جگرش از مژه ها سایل (۲) نیست(۲) (ل)(۵)

رباعي(۱۶)

آنجا که منم (۷) صومعه و دیر (آ) (۸) یکیست در مسجد و بتخانه (۱) مرا سیر یکیست تا بافت دلم خلعت بکتابی را در چشم دلم عین (۱۰) یك و غیر یكیست

و حضرت سيادت(١١) قُدُّسُ اللَّهُ رُوحهُ الكّبير در حال حيات ابن فقير را به تاخير صلات معذور داشته بود ، فلاجرم در حال مات به تاخیر زیارت عذر (۱۲) دارد زیرا که سلطان کمال حالش در جان این فقیر گدا سرا پردهٔ (۱۲) اقامت نصب غوده است .

نظم ۱۹۱۱ (گ)

گر آب و گلت دور بود باکی نیست چون جان و دلت (۱۵) عاشق و دیوانه ماست

عاشقان خویشتن (۱۶) آزاد کن بر امیدی(۱۷) جا نشان (۱۸) دلشاد کن(۱۹)

٢- گي ، ل : چون ، ن : چه .

۶- آ ، ب ، ن : ندارد .

۴- آ ، ب ، ت : این بیت را ندارد .

١- ل : شعر . ت، گ : ندارد.

٣- آ ، ب ، ن : مؤده ايل .

۵- ل: برگ ۷۰ الف .

٧- آ : معنم .

۸- آ: برگ ۱۰۲ ب. . شبع: ن ، با - ۱۰ ٩- ل ، ن : صومعه .

١١- آ : حضرت امير ، ل : جناب سيادت . ١٢- ن : اعذر . ١٣- آ : كه اسرار برو .

۱۴- گ ، ل : ببت . گ : ص ۴۸۹. ۱۵- آ : دل .

۱۶- آ ، ب ، ل ، ن : خواشتن و تصحيح قياسي، ت : عاشقان را خويشتن .

۱۷- گ ، آ : امید . ۱۸- گ : وصلشان (ہجای جانفشان)

۱۹ - ل : (این بیت را) ندارد . و در گ در حاشیه آمده است.

YAY

و ایضاً (۱)

خلاصة المناقب

هر کرا(۲) در بند عشق آزاد کردی، ای کریم(ت) بوی وصلت دایا در بند او گردد مقیم

ای دوست بدان که سعی بلیغ (۱) باید نمودن و از انوار جناب (۱) سیادت رخشیدن (۵) .

نظم (٤)

دل شکسته هین اچرایی؟(۷) بر شکن قلبها و قلبها و قلبها و قلبها و رَبّنًا و

و به قدم اخلاص از برای خلاص به خدمت قرة العین جناب سیادت که اوست بقیه هدیه الهی و خلعت سُرادق پناهی ، در راه صدق اقبال غودن(۱۱) البّته البّته البّته (۱۲).

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم :

« أحبُ الله(۱۲) (ا : برك ۱۰۳ الف) لما ارفدكم من نعمة و احبُوني لحب الله و احبُو اهل بيتي(۱۲) لحبي (۱۵) »

و از حضرت (۱۶) سیادت شنوده آمد(۱۷) که فرمود که در واقعه دیدم که خدمت(۱۸)

۱ - آ ، ن ، *گ* : ندارد .

٢- گ ، ل : كرا از ، ن : كه از ، ت : برگ ٨٣ الف.

۳-آ: بسیار.

ا : سیادت ماب . J-۴

0- آ : رخشیدن بلیغ .

۶- گ ، ل : شعر، ت : رباعي .

۷- ل ، گ : چرایی، ن : جرایی.

۸- گ ، ل : جند جزو .

۹-آ،ت: ہر.

٠١- ن : ربنائي .

. ۱۱- ن : نمودند ، گ : نمود .

۱۲- ل : ندارد .

۱۳- ن : ندارد .

۱۴- آ: شنی .

١٥- بخارى ، ج ٢، ص ٢٨. مسلم ج ٢، ص ٢٠٢٢. امام محى الدين : رياض الصالحين ،ج١، ص ٥.

۱۶ ب ، ل ، گ : جناب . ۱۷ - ت : شد.

۱۸- گ ، ل، ن : ندارد .

شیخ محمد اذکانی(۱) خَصّهُ اللهٔ بِالفَیْض السَّبْحَانی باز سفیدی(۲) به من داد و فرمود که این باز را حضرت حق تعالی(۳) جَلُّ جَلاله از برای تو هدیه فرستاده است ، گفتم این باز را چه سازم ؟ گفت در خانقاه بگذار تا بباشد ، و چون از ورای شیخ نظر کردم تا حد (۴) بصر اولیاء دیدم که حاضر آمده بودند از برای تعظیم این هدیه (ل)(۵) و این واقعه(ت) اشارت باشد به ظهور فرزندی .

نظم (۶)

هر کرا خود (۷) نور عزت پرورد از فیض خویش شاهباز قدس گردد ز آشیان و بیض (۸) خویش

و بعد از آن واقعه (١) خلاصهٔ سادات و زبدهٔ مکونات حضرت (١٠) امير سيد محمد ١١١١)

۱- شيخ محمّد اذكاني الاسفرائني: رك به : داراشكوه : سفينة الاوليا ، ص ۱۰ ، . غلام سرور : خزينة

الاصغیا ج ۲، ص ۲۹۰.

این مضمون که حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۵ ب به قرار زیر آمده. نور الدین جعفر و این مضمون که حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۵ ب به قرار زیر آمده. نور الدین جعفر و قوام الدین بدخشی قدس الله تعالی سر هما در خدمت آن جناب سیادت حاضر بودند و از زبان مبارك ایشان شنیده اند که شبی در خانقاه قطب الواصلین و سلطان العابدین شیخ محمد اذکانی ... بودم در واقعه دیدم که حضرت شیخ ما را باز سفید داد و به زبان مبارك خود فرمود که یا سبد بگیر این باز را خدای تعالی این هدیه برای تو فرستاده است در جواب گفتم: یا مرشدی باز را چه خواهم کرد ؟ فرموده اند که در خانقاه بگذار تا از یمن این مزین و روشن گردد فلاجرم بر دست خود گرفتم و دیدم که قام اولیا - الله حاضر آمده بودند (برگ ۳۱۶ الف) از برای مبارکبادی این هدیه چون در خود فکر کردم دانستم که این اشارت به فرزندی شد، چون صبح روشن شد در خدمت شیخ خبری کردم و پرسیدم که یا بزرگوار چنین در واقعه دیدم تعبیر آن چه باشد از زبان مبارك خود فرموده اند که یا سید اشارت به فرزند شده است و حال آنکه من در عالم تجرید بودم ، بعد از آن به حکم آن بزرگوار چون در سن چهل رسیدم متأهل شدم خدای تعالی ما را فرزندی داد مُعمد نام .

٧- ل ، ن : سيبدى .

٣- گ ، ل : حضرت جل جلاله . ن : حضرت حق. ٢- آ ، ن : سيد . ٥- ل : برگ ٧٠ الف ، ت : برگ ٨٣ ب. ٤ - ب ، ت ، ل ، گ : بيت .

۷- گ، ل: که او را . ۸- ب: به یقین . ۹- گ، ل: ندارد. ۱۰- گ، ل: جناب . ۱۱- میر سید محمد همدانی . فرزند ارجمند حضرت امیر سید علی همدانی و خلیفه وی است و به عمر بیست و دو سالگی بعد از وفات پدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال به هدایت خلق و ترویج اسلام سعی غود و چون بعد از ادای حج کعبه به مقام کولاب جایی که قبر سید علی همدانی بوده رسیده رخت به سرای جاوید افکند . رك به : نرائن کول : تاریخ کشمیر ، برگ ۶۱ ب. کرپا رام : تواریخ کشمیر ، برگ ۶۱ ب. کرپا رام : تواریخ کشمیر ، سرگ ۱۶ ب. کرپا رام : تواریخ کشمیر ، ۲۰ سرای جاوید افکند . رك به : محنة الفردوس ، صص ۸۷- ۹۰ .

ابقاء الله الباقى به محمد و آل محمد از آشيان (۱) غيب طيران نمود (۲) و بر كنگرهٔ شهادت نزول فرمود (گ)(۲) ، لاجرم چون جناب سيادت مطلع آفتاب عالم (۲) حقيقت بود ، هر آينه كه فرزند عزيزش نيز منار انوار عالم حقيقت (۵) باشد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم:

« ٱلْوَلَدُ سرَ أبينه (٤) »

يعنى فرزند باطن پدر خود است .

نظم ۲۷۱

ای سندی که آفتاب از پی(آ) (۸) تحصیل نور خدمت روی ترا گشته (۹) به جان مشتری هیچ شبی نگذرد تا نکند رای تو کوکبهٔ روز را سوی جهان رهبری

از نام محمد است مسمی حلقه (۱۰) شده این بلند طارم تو در (۱۱) عدم و گرفته قدرت اقطاع وجـود زیرخاتم

سعادت به بخشـایش داورست نه در چنـگ و (۱۲) بازوی زور آور است(۱۲)

حضرت(۱۴)سیادت فرمود که خدمت(۱۵) بهرامشاه(ت)کشیمی حاجی رَحْمَهُ الله عَلَیْهِ (۱۶) سعادتی یافت که از آل ذوالقرنین هیچ دیگری(۱۷) نیافت .

۱- ن : آشبانه . ۲- ب : کرد . ۳- گ : ص ۲۹۰ .

۶- احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵ (مؤلف اللؤلؤ المرصوع ، ج ۹۹ ، دربارهٔ آن گفته لا اصل له)...گ ، ل: الولد سر ابی .

۷- گ، ل: شعر، ۸- آ: برگ ۱۰۳ ب. ۹- آ: گشت. ۱۰- آ: از حلقه.

۱۱- گ : در تو . ۱۲- ن : ندارد.

۱۳- بوستان سعدی (دربارهٔ رضا) ص ۱۵۳. ۲۴-گ : حناب . ۱۵- گ : ندارد، ت : برگ ۸۴ الف.

۱۶- ل ، ن : كشمى . آل ذوالقرنين ، ك : و حاجى رحمة الله عليه ، تدارد.

۱۷- گ، ل ، هیچ کس دیگر ، ن : دیگری .

۲۹۰

خلاصة المناقب

و خدمت برادر دینی(۱) مولانا قوام الدین (۱) وَفَقَهُ (۲) الثبات عَلَی الاطلاع بأسرار الدین به مُحَمَّد و آله أُجْمَعِين (۱) چنین تقریر کرد که جناب سیادت فرمود که خدمت بهرامشاه (ن) (۵) خوانتی (۶) سَلِمه الله عَلیه فرزندی پسندیده ماست و کتاب مرآة التائبین (۷) را به التماس آن فرزند در تحریر آوردم (۸).

جناب سیادت فرمود در خطهٔ دشت کولك(۱) به مشهد شریف ،امیر بهرام عَلَیْهُ الرّحمة بالاحترام (۱۰) که میرکا(۱۱) اگرچه به سنّ(۱۲) صغیر است اما بس باقر است(۱۲) و درست دارنده اهل حق است(۱۲) .

وقتى ديگر فرمود كه مردم ماوراء النهر(١٥١) صادق اند .

وقتی دیگر فرمود که مردم کهستان(۱۶) بدخشان (آ: برگ ۱۰۴ الف) (ل)۱۷۱

بغایت مسکین و نیازمند باشند (۱۸) .

وقتی دیگر فرمود ۱۹۱) که درخواست مردم نیك بسیار است ۲۰۱

وقتی دیگر فرمود که طالقانیان مردم(۲۱) مخلص اند .

وقتی دیگر (۲۲) فرمود که سرای آیسنیان (۲۳) پهلوانند .

١- آ : دين . ٢- گ : قبام الدين . ٣- گ : وفقه الله.

۴- گ : « به محمّد و آله اجمعین ، ندارد. ٥- ن : برگ ۱۲۴ ب.

9- ل: ندارد. گ: «خوانتی سلمه الله علیه و ندارد. ن: خواستی سلم الله. محتملاً بهرام شاه الخوشی که یکی از خلفای آن جناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود. رك به: حبدر بخشی: رساله مستورات، برگ ۳۷۵ الف.

٧- مرآة التائبين رساله سبد على همداني است .

۸- ب : آوردیم .
 ۹- شامی ، صص ۲۲ . ۲۴ .

١٠- ب: والاحترام . ١١- ميرزاده (مكتوبات همدانيه) .

۱۲- گ : صغیر است سن . ۱۳- ب : باقر ، گ : در اصل : پس بافراصت .

۱۴- ل : عبارت از و جناب سیادت تا است را ندارد . و گ : در حاشیه آمده است .

١٥- فهو خراسان و ولاية خوارزم . معجم البلدان، چاپ بيروت ، ج ٥ ، ص ٥.

۱۶- آ ، ن : کهستان . ب : کهستان از بدخشان ، گ : کوهستان بدخشان .

۱۷ - ل : برگ ۷۱ الف . ۱۸ - گ ، ل، ن : نیازمندند ، ت : این جمله را ندارد.

۱۹-آ : فرمودند، ت : این جمله را ندارد. ۲۰ گ ، ل : این جمله را ندارد .

٢١ ل : طالقانيان . ن : طايقانيان مردمان . طالقان : بلدتان احداهما. به خراسان بين مرو الروز . بلخ .
 بينها بين مرو الرود ثلاث مراحل معجم البلدان، چاپ بيروت ، ج ۴، ص ۶. گ : مخلص باشند .

۲۲-ن : ندارد . گ : و وقتی دیگر فرمود ، ندارد .

۲۳ - آ : سرای اتسنیان ب : سرای نشینیان، گ : این جمله در حاشیه آمده است .

وقتی دیگر(۱) این فقیر از جناب سیادت پرسبد که درمیان مردم ختلان مشهور است که علیشاه رحمه الله حضرت خواجه خضر را دریافته است و از حضرت خواجه دین و دنیا و اموال و اولاد(۲) طلب نموده این نقل مشهور درست باشد و دریافته بود (ت)یا نی ۲۱۶)

جواب فرمود که دریافته باشد زیرا که علیشاهیان (۲) را حق تعالی سعادتی و برکتی بخشیده است در دین و دنیا (۵) .

وقتی دیگر پرسیدم (۶) که در اطراف ختلان وغیر آن از اماکن (۷) صادقان می باشند که به شما (۸) محبت عظیم دارند (گ) (۹) اما به صحبت شما آمدن نمی توانند (۱۰) به واسطه مانعی ، پس (۱۱) احوال ایشان چگونه باشد ؟ جواب (۱۲) فرمود که در آخرت با ما باشند ، زیرا که حضرت مصطفی صلی الله عَلیه وسَلم فرمود که :

« يحشر المرء على دين خُليله فلينظر احدكم من يخالل (١٢) » (١٦)

و فرمود که :

﴿ أَنْتُ مَعَ مَنْ أُحَبَ يَا أَبَاذُر (١٥١) ﴾

وقتی دیگر فرمود که اگر نیك باشی ، با ما باشی و اگر بد باشی ترا به ما بخشند(۱۶)

۳- آ : ندارد، ت : برگ ۸۴ ب . ۴- مراد از مردم قریهٔ علیشاه.

0- ل : عبارات : وقتی دیگر فرمود که درخواست الغ ، وقتی دیگر فرمود که طالقانیان ... الغ وقتی دیگر این فقیر ... در دین و دنیا را ندارد.

۶- گ : از عبارت و مردم ختلان ... تا .. پرسیدم » در حاشیه آمده است .

٧- آ : ماكن . ٨- ل : باسما .

٩-گ : ص ۴۹۱ .

۱۰- گ : به صحبت نمی توانند رسید.

۱۱- گ : ندارد. ۱۲- گ ، ل : ندارد . ۱۳- آ، ب : محالك .

۱۴- از ب: حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی بر انگیخته شود مرد بر دین دوست خود ، پس نظر کن کویکی از شما که کرا دوست می دارید. قب : ترمذی ، ج ۲ ، ص ۶۰. از ب: حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی تو با آن کسی که دوست گرفت ترا اباذر.

10- ابوذر غفاری جندب بن جناده رضی الله عنه یکی از صحابه کرام رسول صَلَّی الله عَلَیْه وَسَلَّم . متوفی ۳۲ هجری ، اصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۲. زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۲، ص ۱۳۴. اردو دائرة المعارف اسلامیه ، ج ۱، ص ۸۶. بخاری ج ۲، ص ۴۲۸. مسلم ، ج ۴، ص ۲۰۳۲. شرح النووی، ج ۵ ، ص ۲۰۳۷ غزالی : احیاء العلوم الدین ، ج ۳، ص ۱۲۶. ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ج۳، ص ۱۱۲.

۱۶- ب: بر ما ، گ : وقتی دیگر

(آ: برگ ۱۰۴ ب) و به لفظ جمع نیز فرمود که اگر نیك باشید از ما باشید و اگر بد باشید (ب) ۱۰) شما را به ما بخشند (۲).

وقتی دیگر در نصیحت امیر عمر خوشی(۳) ، خدایش بخشد ، وقت خوشی فرمود که : ای عمر اگر نیك باشی از ما باشی و اگر بد باشی ترا به ما بخشند(۴).

وقتى ديگر فرمود كه محمد ما شك بغايت صادق است اما هنوز به سال خورد است(۵) .

وقتی دیگر فرمود که حاجی یعنی اخی(۶) به سبب سعادت به این(۷) دیار آمده است (۸)، زیرا که بیشتر(۹) از جمیع اتباع و احباب او حقوق صحبت و نعمت برما ثابت کرده است.

و این سخن در آن اوان فرمود (ت)(۱۰) که :

ستون(۱۱) در خانقاه به سوی اخی افتاد و حضرت امیر(۱۲) به آواز بلند اخی را(۱۲) تنبیه کرد تا حذر کند و بعد از حذر او را در کنار گرفت و فرمود که دعوت باید دادن شکرانه خلاص را.

و وقتی دیگر فرمود که مولانا محمد سرای مرد (۱۲) ذاکر و ساهر است و لایق خانقاهداری (۱۵) است ، اما این معلول چاه نیم کاره است که اگر آبهای عالم را در وی ریزند پر نشنود .

حضرت(۱۶) سیادت در خانه امیر سرخ رَحْمَهُ الله (۱۷) بر این فقیر معلول غضب غود و فرمود که آنچه گفتم چرا چنین(۱۸) نکنی تا ساعة فساعة(۱۹) بر مزید باشی؟ و

۱- ب : برگ ۹۳ الف.

۲- گ : وقتی دیگر فرمود به لفظ جمع که اگر نیك باشید از ما باشید و اگر بد باشید شما را به ما بخشند، در حاشیه صفحه آمده است و ل، ن ، گ :عبارت و وقتی دیگر فرمود ... به ما بخشند، ندارد.

۳- معلوم نشد کیست . ۴- ت : این جمله را ندارد.

0-گ ، ل : «وقتی دیگر است » ندارد.

۶- يعنى اخى حاجى بن المرحوم طوطى عليشاه الختلاتى . آ، ب : مندو.

٩- آ : برگ ۸۵ الف.

۱۱- آ، ت ، ل ، گ : ستونی .

١٢- حضرت امبر سيد على همداني.

۱۳-گ ، ل : اخی را به آواز بلند . ۱۴-گ ، ل : مردی .

۱۵- آ ، ب ، ل : خانقای داری . ۱۶- ب : جناب .

۱۷- گ ، ل : ندارد . حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات، برگ ۴۱۷. ب : وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر رو به طرف کلاب نمود و فلاجرم چون (۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آن شب ضیافت امیر سرخ شد. - ۱۸- گ ، ل ندارد ، ت ، ن : چنان . - ۱۹- ل : ساعت فساعت ، گ : ساعت بساعت .

شمس الدّین (۱۰ (آ: برگ ۱۰۵ الف) و اسحاق (۲) را نظر کن (۲) که چگونه متمثل (۴) فرمایند ، فلاجرم چنان پیش راه (ل) (۵) شما را گرفته اند که اگر پنجاه سال ریاضت کشید (۶) ، با ایشان نرسید.

وقتی دیگر فرمود که شمس الدین (۷) سالك (۸) به قوت است ، اما اسحاق نیز پهلوان است (گ) (۸) .

حضرت سیادت فرمود که مولانا بدر الدین وخشی (۱۰۱) و محمد بن شجاع (۱۱۱) به نزدیك نور الدین چیزی بخوانند (۱۲۱) اما محمد بن شجاع را «حل فصوص (۱۲۱) » گوید و مولانا بدر الدین را مقدمهٔ «شرح قصید (۱۲۱) » و لیکن سبق مولانا بدر الدین را به حضور من گوید تا من بشنوم که او (ت) از تصوف (ن) (۱۵۱) چه فهم کرده است (ب) (۱۶۱) و چون چند سبقی (۱۷۱) گفته شد به حضور آن جناب ، روزی در سبق مولانا بدر الدین ، ناگاه بر زبان این فقیر برفت که « و فیها یضلان (۱۸۱)» و حالانکه « فصلان» می بایست گفتن (۱۱۱) و (۱۰۲۱) آن جناب ضحکی در غایت خوشی فرمود (۲۱۱) و اصحاب که حاضر بودند نیز (۲۲۱) موافقت نمودند و این فقیر هم موافقت نمود و مُنْفَعِل نشد و بعد از آن فرمود که این ابله هیچ غم ندارد و اگر غیر او چنین گفتی شرمنده شدی ، بعد از اقام سبق فرمود که این ابله هیچ غم

از مشرق تا به مغرب سفر کردم و هیچ احدی به حضور من(۲۳) معرفت نتوانست گفتن

۱- شمس الدّين ختلاني، رك به : حيدر بخشي : رساله مستورات برگ ۳۶۲ الف. گ : و در برادرم .

٢- اسعاق ختلاتي . ٣- ب : كني .

۴- ن : ممثل . ۵- ل : برگ ۷۱ ب.

۶- آ، ب، ل: کشید . ۷- گ : که برادرم شمس الدین (برادرم در حاشیه آمده است).

۱۰ - أ : الوحشي . ۱۱ - گ ، ل : شجاع كشمي ، ن : شجاع كشع .

۱۲- گ ، ل ، ن : خوانند .

۱۳- شرح فصوص الحكم را سيَّد على همداني نكاشته است. رك به : ريو ، ج ۲ ، ص ۸۳۶.

۱۴- قصیده میمیه خریه عمر بن فرید ابن الفارض ، سید علی همدانی بر آن با عنوان مشارب الاذواق نوشته است رك به : نسخه خطی رسالهٔ مشارب الاذواق متعلق به كتابخانه دانشگاه پنجاب . ل : مقدمه قبصریه . ل : قیصریه (به جای قصیده) ، ن كلمه « شرح » را ننوشته ، ت : مقدمه ننوشته است .

۱۵- ن : برگ ۱۲۸ الف، ت : برگ ۸۵ ب. ۱۶- ب : برگ ۹۳ ب.

۱۷- ت ، گ ، ل : سبق . ۱۸- آ : و فبها یصلان ، گ ، ل وقتها یصلان .

۱۹- گ، ل: گفت. ۲۰ گ، ال، ندارد.

۲۴ گ : پیش من .

الاً نورالدین که (آ: برگ ۱۰۵ ب) حقیقت تصوف (۱) را دریافته است و آنچه در عبارت می گذید (۲) می گوید و خوب می گوید .

و بدان كه اين فقير اگرچه از هر (۲) فن از علم حظى داشت اماً به نسبت كمال علم و معرفت حضرت (۲) امير قدس الله سره چنان نادان بود كه غلام (۵) عجمى به نسبت خواجه مُتَبحر در جميع علوم ظاهر و باطن .

نظم (۶)

444

اهل دل کوی ترا جنت اعلی(۷) دانند(۸) پرتو (۹) روی ترا نور تجلی خوانند(۱۰) اهل فتوی که گذشتند بر اطوار علوم همه در مکتب عشقت الف و با ۱۱۱۱ خوانند

وقتی جناب سیادت بر سر پالیز ۱۲۰) رفته بود و سنگ پشتی را در بغل گرفته (ت) و برگ پاره (۱۳) بر آن پشت (ل) (۱۲) عرضه می داشت که من حاضر آمدم ، جناب سیادت بنا بر تقریب (۱۵) سخن گذشته (۱۶) فرمود که :

اگر نور الدین ما را بفروشد بهای ما ۱۷۱) او را حلال باشد و هیچ احدی را شك نباشد در آن که این فقیر را استحقاق آن تصرف نباشد ، فلاجرم(۱۸) آن سخن از آن جناب اظهار کمال شفقت و ابراز جمال (۱۸) محبّت باشد جنانکه وقتی دیگر فرمود که :

« به نور الدّين بيعت كردن (۲۰) اولى بود از بيعت كردن(۲۱) به من ».

١- ن : تصفوف . ٢ - آ، ب ، ن ، ل : گنجيد . گ : گنجد.

٣- گ ، ل ، ن : درده . ۴- گ : جناب.

٥- ن : غلامي ، ت : چنان تا باطن را تدارد .
 ۶- گ . ل : شعر ، ت : رباعي .

٧- ل : اعلا.

۸- ب ، ت، ل ، ن : خوامند .

٩- ب ، ل ، ن : پرتوی .

۱۰- گ ، ل : پرده بردار که روشن تر از این تا خوانند ، مصراعی که در متن آمده در حاشیه صفحه آمده است .

١١- آ، ب، ن: بي .

۱۲- ل : خاليزي ، گ : فاليزي .

۱۳- ل : برگ و رایه . ن : برگ را به ، گ : برگ و یاره ، ت : برگ ۱۸۶ الف.

۱۴- ل : برگ ۷۲ الف . گ : سنگ یشت .

١٥- آ : تقرب .

١٧- گ ، ل : آن . ١٨ گ ، ل : پس .

١٩ - ل : اثر ، گ : جمال در حاشيه آمد .

۲۰ ل : ندارد . ۲۱ گ : ندارد .

و حال آنکه (۱) کیفیت بیعت از تعلیم آن جناب معلوم شده است این فقیر (آ: برگ ۱۰۶ الف) را و پاکی آن جناب از حَمَلهٔ عرش درگذشته و این فقیر معلول در رعایت وضو عاجزست و در اکثر اوقات به یك وضو دو نماز نتواند گزاردن و اکثر اصحاب را معذوری این فقیر معلوم است و فواید دین و دنیا به این فقیر آن جناب بخشیده است .

و صورت تعلیم بیعت آن بود که جماعتی آمدند در خانهٔ امیر عمر خوشی (۱) تا (۱) به خدمت امیر بیعت کنند خدمت امیر فرمود (۱) که:

« دستها بر دست (٥) نور الدين بدهيد ».

چون فرمان را امتثال نمودند الفاظ بیعت جناب سیادت فرمود و گفت که:

« دست او دست ماست نگران نباید بودن ».

جناب سیادت این فقیر را دوبار (۹) اجازت فرمود به قبول توبه طریقت و اشهر آن این بود که جناب سیادت از قریهٔ علیشاه رُحَمهٔ الله (۷) به نبت سفر حجاز (۸) ببرون آمد (۱) و چون در دشت چوبك رسید از مركب فرود آمد به حضور اكابر اصحاب و دست مرا بگرفت و از میان اصحاب بیرون آورد و فرمود (گ) (۱۰) که :

چون من بروم مردم روی به تو خواهند آوردن(۱۱) ، باید که به خلق حسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم(۱۲) بتحبیب(۱۲) حبیب حقیقی در دل طالبان صادق و امیدوارم (آ: برگ ۱۰۶ ب) به حضرت پادشاه عالم که آنچه اهل طلب از من می یابند(۱۲) از(۱۵) تو نیز بیابند (ل)(۱۶) إنْ شَآءَ اللهٔ اللطیف الخبیر(۱۷).

و به اخفاء وصیت پسند ۱۸۱ نکرد بلکه دست مرا گرفته به نزدیك اصحاب باز آورد و فرمود که ما نور الدین را اجازت کردیم به قبول توبه طالبان و تعلیم ذکر و بیان اسرار

۲- حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۷ ب. نقل است که وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر رو به طرف کلاب غودند فلاجرم چون (برگ ۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آن شب ضیافت امیر سرخ شد، ت: امیر عمر رحمة الله.

٣- ل : كه . ۴- فلاحرم خدمت إمبر قرمو: ند.

۷- گ ، ل : ندارد ، ۱۰۰ ت عج ، ۹۰ ن : ندارد ، ۱۰۰ گ : ص ۴۹۴.

۱۱ - ب ، ت : آورد . محمد ۱۲ - آ، ن ، ت : کردم ، گ ، ل : کرده ام .

۱۳- أ : ببحيب. ۱۴ گ : بابند .

١٥- آ : دويد . آ : در . ١٥- ل : برگ ٧٧ ب. ١٧- آ ، ت ، ل، ن ،گ : ندارد .

۱۸- گ : پسنده.

۱- آ : ندارد.

بر طالبان صادق و مرا به قوت تامه در کنار (ن)(۱) گرفت (۱) و دعای طویل خواند (۳) و بر طالبان صادق و مرا گفت (۷) برو به خانهٔ بر من دمید (۴) و به حق تعالی تسلیم غود (۵) و وداع فرمود (۶) و مرا گفت (۷) برو به خانهٔ خود بنشین (۸) .

فلاً جرم به سعادت (۱) دین و دنیا (۱۰) متوجه اهل بیت (۱۱) خود آمدم و حال آنکه پوستین مبارك خود (۱۲) و آفتابه شریف خود به من عطا فرموده بود و در اوان (۱۲) پوشیدن آن پوستین امر عجیب (۱۲) در وجود (۱۵) خود یافتم که پیشتر از آن در من نبود .

جناب سیادت چون از سفر حج (۱۶) باز آمد ، روزی بر من غضب نمود (۱۷) و فرمود که تصور نکنی که این (۱۸) سعادت به سعی خود یافتی بلکه مدتهاست که همت این درویش در سفر و حضر به جانب تو مصروف است تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت یافته (۱۸) تو هزار بار (۲۰) فاتحه خوانده ام و از حضرت پروردگار سعادت تو خواسته ام (۲۱).

و بعد (برگ ۱۰۷ الف) از آن در واقعه دیدم که حضرت رسول صَلَی اللهُ عَلَیْه وَسَلَم (۲۲) سه چیز به من داد، بعد از واقعه جناب سیادت خلالی و چرك گوش گیری از نقره و موی بینی گیری از آهن (گ) (۲۲) که متصل بود بهم دیگر (۲۲) به من داد و فهم کردم که (۲۵) این (۲۶) سه چیز متصل آن سه چیز است که حضرت رسول صَلَی اللهُ عَلَیْه وَسَلَم به من داده بود.

۱- ن: برگ ۱۲۸ ب. ۲- گ، ل، ن: گرفتند.

٣- ن ، ب ، گ : خواندند . ۴ - ب ، ن : دویدند ، گ : دمیدند .

0- گ ، ل ،ن : غودند، ت : سپرد و تسليم غود . ۴- گ : فرمودند

۹-آ ، ن : سعادات ، گ : پس به سعادات .

۱۰ گ : دینی و دنبایی .
 ۱۰ گ : اهل و ببت .

۱۲ - گ ، ل ، ن : ندارد . ۱۳ - آ ، ب ، ت، ل : اول .

۱۴ - گ : امری عجب . ۱۵ - گ : ندارد .

۱۸ - ل : ندارد . ۱۹ - ب :ندارد .

۲۰ گ : ندارد . ۲۰ گ ، ل : خواسته

۲۲- آ : حضرت سبادت ، گ : وصَلَى وَسَلَم، ندارد.

۲۳- گ : برگ ۴۹۵.

۲۴ - ل : چرك گوش گبرى و موى گبرى از نقره كه متصل يكديگر بود ، گ : كه متصل يكديگر بود .

۲۵- ن : ندارد . ۲۶- گ : آن .

نظم ۱۱)

طواف کعبهٔ دل کن اگر دلی داری طواف کعبهٔ صورت از آن حقت (۲) فرمود برای یکدل موجود گشت هر در جهان دل خراب که منظر گه اله بود

دل است کعبهٔ معنی تو گل چه پنداری که تا به واسطهٔ این (۳) دلی به دست آری شنو تو نکتهٔ لولاک را ازان قاری زهی سعادت جانی که کرد معماری(ل)(۴)

ای دوست بدان که محبّت دین حق و محبت اهل دین حق که (۵) همیشه(ت) باقی خواهد بود فرض عین است بر هر عاقل بالغ ، قَالَ اللهُ تَعَالَی :

« وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإسلام دينا فَكَنْ يُقْبَلَ (٤) مِنْهُ وَ هُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِيْنَ (٧) » وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْه وَسَلَّم :

« لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالدِهِ وَ النَّاسِ اجمَعِيْنَ (٨) » و قَالَ عمر (١) : يَا رَسُولَ السَلَهِ أَحَبُّ أَنْتَ إِلَى مِنْ وَالدِى (َآ : بسَرگ ١٠٧ ب) و وَلدى وَ السَّاسِ أَجْمُعِيْنَ إِلاَّ نَفْسَى فَقَالَ لاَ حَتَّى أَكُونَ أَحَّبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ فَقَالَ يسا عُمسر : أَنْتَ الآنَ أَحَبُ إِلَيْكَ مِنْ وَالدى وَ وَلدى وَ النَّاسِ أَجْمُعِيْنَ، فَقَالَ : الان يَا عُمر ».

و ليكنَ اول حق را بشناس تا اهل حَق را بَه آن بشناسى ، قَالَ على ١٠٠١ كرَّمَ اللَّهُ وَجُهَهُ : « لاَ تَعْرِف ألحَقُ بالرَّجَال أعْرَف ألحَقُ تَعْرِفُ أَهْلَهُ (١٠١) ».

نقل است که فقیهی با سلطان العارفین(۱۲) عداوت کردی(۱۳) و چون در حال نزع شد ، حاضران مجلس را معلوم گشت که آن فقیه تباه رفت نعوذ بالله مِنْ ذَلكَ و حاضران مجلس

۴- ل : برگ ۷۳ الف. ٥- ل ، ن : ندارد، ت : برگ ۸۷ ب. ۶- گ ، ل : يتقل .

۷- قرآن مجید ۳: (سوره آل عمران) : ۸۵ و هر که بجوید بجز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود
 از او و او در آخرت از زیانکارانست .

٨- ل: وقال عمر رضى الله عنه انت احب الى من والدى و ولدى و الناس اجمعين. ولى الدين محمد:
 مشكوة المصابيع ، ص ٢. شرح النووى ، ج ١، ص ١٣٣. كنز العمال ، ج ١، ص ١٥. ابو طالب مكى:
 قوت القلوب ، ج ٣، ص ٧٤.

٩- گ : عمر رضي الله عنه . ١٠ - گ ، ل : امير المؤمنين على عليه السّلام .

۱۱- این ببت در دیوان حضرت علی ، چاپ کانپور ۱۳۳۱ ه ق و نولکشور یافت نشد .

۱۲- گ : سلطان العارفین با یزید بسطامی قدس سره . دولتشاه : تذکرة الشعراء ، ص ۳۲۵. سید علی همدانی را سلطان السادات و العارفین نوشته است . ۱۳- گ، ل ، ن : کرد .

آن حال را مشاهده غودند (۱) که این سوء حال فقیه مشار الیه بود، در آن کلام که حضرت سلطان در زمان گذشته فرموده بود (۲) که :

عداوت دوستان حق در دل با ایمان جمع نمی آید و اگر آید نمی پاید (۱) و بعد از آن حال (۱) حضرت سلطان فرمود که هیچ کاری در دین مر دین دار را (۵) یاری(ت) دهنده تر از تعظیم برادران دین (۶) نیست و هیچ کاری دین را زبانکارتر از خوار داشت و فروگذاشت حق برادران مسلمان نیست .

فرد٧١)

منکرست آن رو سیه مردود و ملعون آمده (۸-۸) کز حسد همچون سگان از دور عو عو می کند (۱۰)

(آ: برگ ۱۰۸ الف) و این فقیر از جناب سیادت پرسید که اگر کسی به صدق در صحبت شما نباید بلکه به هوای (ن) (۱۱۱) نفس خود می آید حال او چگونه باشد ؟ جواب (۱۲) فرمود که هر که بر ما سنگ زند (۱۳) در بهشت رود (۱۲) زیرا که حرکت حبی باشد(۱۵).

نظم ۱۶۱)

هر که ما را یار کرد ایزد مرورا یار باد هر که ما را خوار کرد از عمر برخوردار باد (ل)(۱۷۱

١- آ : غودند كه . ل : كردند. گ ، ت ، ن : غودند گفتند .

۲- ن : فرمود ، گ ، ل : حضرت سلطان فرموده در زمان گذشته .

۳- آ ، ب ، ن : باید. ۴-- گ ، **ل**، ن : ندارد .

۵- آ : وین وار را . گ ، هر دین دار را، ت : برگ ۸۸ الف .

۶- ل : برادر . ت ، گ : برادران دینی.

۷- ن : نظم مولانا رومی راست . ت ، گ : بیت .

۸- ل : منکرست آن روسیه مردود مندود اید ، گ : ملعون و مردود آید.
 ۹- ن : آید .

۱۰- ن : بف بف می زند ، گ : بق بق می زند .

۱۱- ن : برگ ۱۲۹ الف . ۱۲- گ : ندارد .

۱۳- گ ، ل : سنگی بر ما زند .

۱۴- ن : در أيد.

۱۶- گ ، ل : شعر ، ت : رہاعی.

۱۵- ل : ندارد ، ک : در حاشیه آمده .

۱۵ - تا ؛ تدارد ۲ تا . در خاسبه ۱۰۰ ۱۷ - تا : برگ ۷۳ ب.

خلاصة المناقب

هر که اندر راه ما خاری فکند (۱) از دشمنی هر گلی کز باغ وصلش بشکفد بی خار باد در دو عالم نیست ما را با کسی گرد و غبار هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد (۲)

و اقسام حب و بغض ذكر كرده شده است ، پس اين فروع را به آن اصول باز بردن بايد (۳) تا هر يك (۴) از فروع به كدام يك از (۵) اصول موافق آيد .

و بدان که (۶) هیچ چیزی و هیچ احدی را (۷) از موت مانع نتواند شد (۸) . قَالَ اللهُ هَالَى :

ر كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ (١) (ت) ،

وَ قَالَ السيَّد المعروف به ناصر بن (١٠) خسرو رَحْمَهُ اللَّه عَلَيْه (١١) :

نظم ۱۱۲) (ب)(۱۲)

نهاد عالم ترکیب و چرخ هفت اختر شد آفریده به تدبیر(۱۴) ازان چهار گهر از آب روشن و از خاك تیره و آتش و باد چهار جوهر و هر چهار ضدیكدیگر (۱۵)

۱- گ ، ل : خاری نهاد . ن : خواری فکند .

۲- این ابیات سروده سیّد علی همدانی است رك به: حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۱۵ الف.
 ۳- ل : پس این فروع بدان اصول موافق آید.گ : باز باید كردن ، عبارت باز باید ... اصیسول در حاشیه آمده است .

۴- آ : که یك . ۵- ن : ندارد. ۴- ن : که و ۷- ل : ندارد . گ : نتواند آمد.

٨- آ : شد امًا . ل ، ن : آمد . ٩- قرآن مجبد : ٥٥ (سورة الرحمن) : ٢٤، ت : برگ ٨٨ برگ .

۱۰- ن : سید و کلمه و بن » را ندارد ، گ : و سید ناصر خسرو علیه الرحمه گوید، ت : شاه ناصر الدین فرماید.

۱۱- ب و قال السید المعروف به ناصر بن خسرو رحمه الله مجمل الجنة مثواه . حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی از سخنسرایان برجسته و گریندگان درجه اوّل زبان فارسی است وی در ماه ذی قعده سال ۳۹۴ هجری در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱ هجری در عکان بدخشان در گذشت . برای تفصیل رك به : مقدمه آقای سید حسن تقی زاده بر دیوان ناصر خسرو ، تهران ، ۲۳۰۳- ۱۳۰۷ هجری و تاریخ ادبیات ایران (صفا) ج ۲، ص ۴۴۳ .

۱۳ - ب : برگ ۹۰ الف .

۱۲-گ، ل: شعر، ت: ندارد.

۱۵- گ ، ن : هر دو ببت بالا را ندارد.

۱۴- دیوان ناصر خسرو : به ترتیب .

یکی (۱) شناس جهان را و تو رسیده بدو مکن عمارت و بگذار و خوش از او بگذر بدانچه (آ) (۲) داری در دست شادمانه مباش و ز آنچه رفت ز دست غم و دریغ مدار ۲۱) ز مرگ امن مجنوی و به عمر تکیه مکن به سیم دین مفروش و ز دیـو عشوه مخر ز نام های کهن نام کهنگان بر خوان یکی جریده پیشینیان پیش آور (۴) کرا شنیدی و دیدی که مرگ داد (۵) امان ز خاص و عام و بد و نیك از صغیر (۶) و كبير (۷) اگر ماندی در دهر خود کسی جاوید (۸) نهان نگشتی در خاك هیچ پیغامبر د۱) كجا شد آنكه بُد از خاك ياك كُنْ فيكُون نه نطفه (۱۰) پدرش بود (۱۱) نه مایهٔ مادر به نام آدم و کنیت ابوالبشر بُد أو که او زروی زمینست و اوست (۱۲) اصل بشر چو عمر خویش بسر برده (۱۳) نهصد (۱۴) و سی سال سپرد روز (۱۵) بسر برده را به دست پسر چنانکه آمده از خاك باز رفت (۱۶) به خاك بلی (۱۷) کسه باز شود هر عرض ۱۸۱) سوی جوهر (۱۹)

١-گ ، ن : يلي.

۲- آ : برگ ۱۰۸ ب. ۳- دیوان ناصر خسرو : وز انچه از کف تو رفت ازان دریغ مدار . گ : مخور.

۴- گ ، ل ، ن : این شعر را ندارد . 0- ن : داد مرگ . ۶- ل ، آ :کثر ، ت: صغار .

۷- آ، ب، ت ،ل ، ن : صفار و تصحیح از روی دیوان ، گ : صغار و کبر.

۸- دیوان : اگر به حرمت و قدر و به جاه کس ماندی .*
 ۹- گ ، ل : پیغمبر .

۱۰ - دیوان : طعنه . ۱۱ - دیوان : بد . ۱۲ - دیوان : ازوست .

۱۲- گ : برد. ۱۴- دیوان : هنصد .

١٥- ديوان :عمر . ١٥- ن : رفته .

۱۷ - ديوان : يقين . م ۱۸ - ديوان :كسى .

۱۹- گ : این شعر را ندارد .

به شیث آمد دوران ملك هفتصد (۱) سال نماند آخر و خورد از کف اجل خنجر هزار سال چو بگذشت عمر (۱) نوح نبی که جز عبادت و دعوت نکرد هیچ دگر (۳) بقای صالع اندر جهان صد و هشتاد ۴۱) خداش ناقه فرستاد از میان حجر؟ كجاست صالح و كو ناقه كجا شد هود؟ کز آتش اجل اندر اجل ۵۱) زدند شرر (۶) دویست و پنجه و سه (۷) سال عمر هدیه هود (۸) بدست مرگ بدر (۹) شد همه هبا و هدر (۱۰) دویست بود کم از پنج عمر ابراهیم گزیده که ز رحمت نسوختش آذر (۱۱۱)(آ)(۱۲۱) ذبیع چون صد و سی و چهار سال بزیست که بد بنام اسماعیل (۱۳) و مادرش هاجر سحاق (۱۴) چون صد و سی و چهار سال بماند بخورد تیر اجل چون برادر مهتر (۱۵) رسید نوبت یعقوب تا صد و هفتاد گذشت و رفت و ببُرد از جهان دل غمخور(ل) (۱۶)

۱- گ ، ل : ششصد . ن : و هشت، ت : هشتصد .

۲- گ ، ل : هزار سال و گر بود عمر نوح نبی . ن : ز عمر . ۳- دیوان: جز عبادت ایزد نکرد کار دگر .

۴- دیوان : بقای صالح و بد عمر او صد و هفتاد ، گ : بماند صالح ، ت : هفتاد .

0- آ، ب، اجل.

۶- گ ، ل ، ن : این شعر را ندارد . ۷- ن : سی .

۸- گ ، ل : مدت هود . ۹- گ ، ن : بیرون . ۱۰- دیوان ندارد، ت : برگ ۸۹ الف .

۱۱- دیوان : بشد بر و گل و ریحان به سوختن آذر .

۱۲- آ : برگ ۱۰۹ الف. ۱۳- گ ، آ ، ل : سماعیل ، ب : سماعیل ، ن : اسماعیل.

۱۴-گ ، ن : اسعاق .

۱۵- بجای این ببت در دیوان ، و در نسخه ت نیز نوشته :

گذاشت ملك و جهان را بماند بر اسحق سپرد ملك بدست برادر كهتر ۱۶- ل : برگ ۷۴ الف . گ : دل غمخور .

به یوسف آمد چون نوبت نبّوت و ملك (۱) جلال و زیب جمالش به ملك گشت سُمر (۲) چو بر (۱) گذشت ز عصر عزیز او صد و بیست بشد نقاب بقایش ازان رخ چو قمر (۱) ز بعد يوسف ايوب(٥) صابر آمد باز به دهر بد صد و هفتاد و کرد عزم سفر یا به قصه ایوب (۶) صابر مسکین بلای کرم کشید و نخفت بر بستر بشكر بود بسى سال تا خلاصى يافت به امر خالق بیچون و واحد اکبر چو از جهان سوی دارالبقا بشد ایوب شعیب آمد با ۷۱) دختران نیك اختر دویست و پنجه و چارش (۸) ز عمر چون بگذشت بشد شعیب و عیال کلیم شد دختر کلیم آمد و با او نشان (۱) معجز حق عصا و لوح و کلام و ذکر کف انور (۱۰) بقای او چو به صد سال و بیست و سه برسید(۱۱) ز شربت اجل آخر بخورد بك ساغر(۱۲) زدند آنگه سکه به دولت داود (۱۳) کجا (۱۳)گرفت ازو دهر زیب و زینت و فر بقاش بود نود سال ناگهان(۱۵) روزی عقاب مرگ بکند از هُمای عمرش پر ۱۶۱)

۱- دیوان : ازو یافت باز نربت ملك. ۲- آ : شمر . ۳- دیوان : در گذشت .

۴-گ ، آ ، ل ،ن : بقانا که از . ۵- ن . و ايوب .

۶- آ ، ب ، ت، ل ، ن ، گ :این سه شعر بالا ندارد، و این ابیات از روی دیوان ناصر خسرو نوشته شد .

۷- ن : و یا . ۸- ن : چهارش. ۹- ل : نه نشان .ن : نشان و . دیوان کلیم آمده خود یا نشان معجر .

۱۰- دیوان : و کف رخ انور . ۱۱- ت، گ ، ل ، ن : بقای او بد صد سال و بیست سال و سه سال .

۱۲- دیوان : ز جام مرگ بناکام خود یك ساغر.

۱۳ دیوان : زدند سکه پس آنکه بدولت داد. ۱۴ - گ : که تا گرفت . ۱۵ - دیوان : جهان .

۱۶- دیوان ۱۰ از ندو : عمرش سر .

رسید ازُو به سلیمان چو باز نوبت مُلك(۱) ز باختر بگرفت او بحكم تا خاور(ت)

(گ)هوای(۲) انس و وحوش و طیور و دیو و پری شدند جمله مر اورا مطيع و فرمان بر به دهر چون صد و هشتاد سال عمر براند گذشت و تخت (۲) ازو ماند و خاتم و افسر (۲) ز بعد او زکریا بماند سیصد ۵۱ سال که شد بریده (۶) بدو نیم درمیان شجر (آ)(۷) بجای بد زکریا که کشته شدیحیی خیاره (۸) که به پاکی بُد از جهان اُخْبَر به دار دنیا هشتاد سال عمر براند (۹) که بر طریق (۱۰) خطا خاطرش نکرد گذر ز بعد یحیی عیسی مجاند (۱۱۱) سی و سه سال ز بعد سی و سه (۱۲) شد او به گنبد اخضر بریده گشت پس آنگاه وحی ششصد سال سیاه شد همه گیتی زکفر و از کافر (۱۳) خدای مهر نبوت غود باز به خلق ۱۲۱ (ن) ۱۵۱) از آن رسول نکو محضر(۱۶) و نکو منظر مُحَمَّد اسم ۱۷۱) ابوالقاسم آن خلاصه دین(۱۸) به جاه و مرتبه از جمله انبیا برتن

۱- ل : ملکی ، ن : و ملك .

۲- گ : ص ۴۹۸ این صفحه کمی آب خورده ، گ ، ل ، ن : هوا و ، دیوان : ز جن و،ت،برگ۸۹ب .

۳- آ : بخت ، دیوان . رفت ، گ : گذاشت تخت و . ۴ - ل : گذاشت تخت و ازو ماند خاتم و افسر.

۵- دیوان : همصد . 📁 ۶- دیوان : پریده گشت ۱۰۷ و برگ ۱۰۹ ب. ۸- دیوان : گزیده .

۹- گ : يافت . 💎 ۱۰- آ : فريق . 🔻

۱۱- دیوان : بکرد. ۱۲- دیوان : محر .

۱۳- گ، ل، ن : این ببت ندارد . دیوان : ششصد و سو سان ۱۴- ن : بخلف .

۱۵- ن : برگ ۱۲۹ ب . ۱۶ دیوان : مجر .

۱۷- گ: نام . ۱۸- ل : گزیده خلق .

۴۰۴

چراغ دولت دین محمدی افروخت به شرق و غرب جهان یکسر و به بحر و بر۱۱) سترد (۲) نور جمالش ز دهر ظلمت (۲) کفر زدند (۴) رایت عدلش (۵) ز فخر تا محشر بدان بزرگی و قدر ، بلند عز و شرف به سال شصت و سه شد او از این دیار بدر (ت) اگر به حرمت و قدر و به جاه در عالم (۴) کسی ماندی، ماندی رسول تا محشر(۷) (ل) (۸) اگر به صدق اندی کسی (۱) بُدی صدیق و اگر به عدل بماندی کسی (۱۰) بدی عُمر(۱۱) و گر به شرم بماندی کسی (۱۲) بُدی عثمان و گر به جود بمانندی یقین بُندی حبدر (۱۲) به نسبت و شرف از دو جهان نمی آمد (۱۴) به خاك تيره كجا مي شدي (١٥) شبير و شبر رسول کو؟ و مهاجر کجا؟ و کو انصار؟ كجا صحابة اخيار و تابعين خير؟ اگر هزار بانی دگر هزار هزار(۱۴) به عاقبت ملك الموت آيدت بردر(١٧١)

۱- ل : به شرق و غرب جهان یکر سه به بحر و به بر .

٢-گ ، ل : زدود . ٣- ن : ز هر ظلمت و . ۴- ل : زنند .

0- ديوان : عاليش .

۶- گ ، ل : و با ، جاه در همه عالم ، ت : برگ ۹۰ الف.

۷- آ ، ب ،ن : منتشر . دیوان : کسی ماندی ماندی رسول انور. ۸- ل ، برگ ۷۴ ب .

٩- گ ، ل : کسی ماندی .

۱۰ - ایضاً - ایضاً. ۱۰ - این بیت در دیوان ناصر خسرو ننوشته ،ت : ندارد.

۱۲-گ، ل: کسی ماندی .

۱۳ – ل : وگر به جود و سخا و شجاعت و مردی کسی بماندی ماندی ولی حق حبدر

۱۴- ت، ل ، ن ، دیوان : کسی بودی . گ : ن : اگر هزار بمانی دگر هز سال در جهان کسی ماندی.

۱۵- گ، ل: نهان کی شدی. ۱۶- ل: هزار سال بمانی دگر هزار هزار

۱۷ - این ببت در ن : بعد از و زگفت ... حذر ، نوشته شده .

·

کجاست رفتن عصر امیه زهری (آ)(۱)
کجاست اشقر و گلبانگ عم پیغامبر
بدان که هیچ کس از مرگ جان نخواهد برد
بسیار توشهٔ راه و بساز برگ سفر
به ملکت از ملك الموت نامدی نشدی
به ملک جمله ملوکان و هرکار پسر (۲)
زگفت ناصر خسرو تو بشنو (۳) این پندی
حذر کنید از این روزگار (۴) سفله حذر (۵)

في اظهار الحُزن على رحلة حضرة السيّادت قَدُّسَ الله سرَّه و زادلنا بره

ثم على يوسفنا يا أسفى (۶) و الف ألفى (۷) يا اسفا از ذاته مستند الأشبا ، اوصافه مقتبس الاضوا ، و لفظه مروّح الأرواح و لحظه مفرّح الأشباح و دأبه محبّب (۸) مرفّع و فعله مرتّب مرصّع و عزمه فى زجرهم الله و قصده فى و هبهم الله (۱) فقله و فعله مجموعه مُحَمّد و فضله (۱۰) .

اكنون ختم كرده آيد (۱۱) اين كتاب كه نام نهاده آمد(۱۲) به خلاصة المناقب به الفاظ عذب (۱۳) جواذب كه صدور يافت از صدر ايسن (۱۳) العاقب قَدُّسَ اللهُ(۱۵)رُوحه وزادلنا فُتوحه .

۱- آ : برگ ۱۱۰ الف.

٧- گ ، ل ، ن : (ابيات از كجاست رفتن عمر ... هر كار يسر) را ندارد.

٣- ل : شنو تو . ۴- گ ، ل : پکن تو ازين .

0- برای قصیده رك به دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو ، تهران (۱۳۰۴-۱۳۰۷ هجری) ص ۱۸۵ به بعد.

۶- قرآن مجید ۱۲ (سوره یوسف) : ۸۴ . ۷- ن : الغی الف .

٨- ن : محبَّت . ٩- آ : وهبه الله.

۱۰ - ت ،گ ، ل : (في اظهار الحزن ... فضله) را ندارد.

۱۱- گ ، ل : آمد . ۱۲- گ ، ب ، ل : نهاده . کلمه آمد را ندارد .

۱۳- گ ، ل ، ن : عذاب بنوادب .

۱۴- گ: آ ، ب، ن : ندارد.

١٥- ک : ص ۴۹۹. اين صفحه کمي پاره شده و آب خورده است .

al at w at a

۳۰۶

مناجات ۱۱۱

کریا و پادشاها به آب دیده مهجوران بادیه محبت و هینمان و به سوز سینه رنجوران هادیه محنت هجران که اقوال ما را از ناشایست و نابایست مصنون محفوظ (۱) دار و پرده پندار (۱) از راه این ضعیفان بی مقدار بردار و (۱) آیینه (آ: بزگ ۱۱۰ ب) دل ما را به صیفل عنایت از ادناس غبار اغیار پاك گردان گریبان لباس غفلت را به صولت انوار هدایت چاك گردان .

سیمرغ روح را که طایر (۵) هوای عالم غیب (۶) است در جولان (۷) فضای ساحات قُدس سرور (۵) دولت قُرب کرامت فرمای ، نفس ضعیف را که مجاور آستانهٔ عبودیت است برگوشهٔ بساط اُنس تشریف حضور ارزانی دار (۵).

الهی ؛ مسجونان(۱۰) سجن طبیعت را از عذاب آلام نیران حرمان نجاتی بخش محبوسان قیود شهوات را از محنت(۱۱) بند غفلت و هوا (۱۲) خلاص ده .

الهي ! نواخته لطف تو هرگز غيرد ١٣١١ انداخته قهر ترا كس نتواند كه بگيرد .

الهی! سوختگان آتش محنت هجرانیم (ل)(۱۲) به نسیم عنایت (ب)(۱۵) سوختگان خود را (۱۶) بنواز، سرگشتگان بادیهٔ درد حرمانیم ، کار ما بساز .

الهي ! رنجوران امراض عنايتم ، شربتي ١٥ ، مجروحان ضرب بلائبم ، مرهمي نه .

الهى ! افتادگان، چاه طبيعتم ، به عنايت بى علت دستگير ، ابستادگان أستانه ذلت ندم (۱۷) قطبعتيم ، عذر ما بپذير.

۱- گ، له : مراد از مناجات ، مناجات همدانی است ، ت : بر حاشیه صفحه نوشته شده .

۲- آ ، ب ، محفوظ . ن : مصفون و محفوظ .

۳- ل ، ن : يرده أدبار . ۲۰۰ آ : بدارد

٧- ل : ندارد.

۸- آ، ب، ن : قدوس سرور، ن : قدوس و سرور.

۹- ل : بارزانی.
 ۱۰ محبوسان . ن : محبوسان .

۱۱ - آ : مجنت . ۱۲ - گ : ندارد .

۱۳ - آ ، ب ، ن : غیزد. ۱۴ - ل : برگ ۷۵ الف.

۱۵- ب: برگ ۹۵ ال*ف .*

۱۶- گ ، ل : ندارد.

۱۷- ل : ندارد.

روح مقدس سيّد انبياء را به صلوات زاكيات معطر و منور گردان ، آثار فيض اهل بيت او را كه (۱) ملوك عرصه (۲) تحقيق اند بر مفارق (آ: برگ ۱۱۱ الف) احوال سالكان راه (۲) دين و طالبان مقصد يقين باقى دار ، بركات انفاس صحابه كرام (۲) را به روزگار عامه اهل اسلام در رسان (۵) بفضلك وجُودك و كرمك يا حليم و يا منان (۲) يا أرْحَم الراحمين و صلّى الله على مُحمد و آله أجْمعين الطيبيْنَ الطاهرين (۷). وقع (۸) الفراغ من الراحمين و منال الله على مُحمد و آله أجْمعين الطيبيْنَ الطاهرين الاسرار الالهية الحاوى تسويد هذا الكتاب المبين المعين المسمى به خلاصة المناقب المملو عن الاسرار الالهية الحاوى الاكثر الاحاديث النبوية ، الجامع لمناقب (۱) المرشد للطالبين أعنى الشيخ المحقق الصمدانى . العارف المعروف به سيد على الهَمدانى قدسَ سرّه السنّبخانى قت (۱) قمام شده.

- ۲- آ ، ب، ن : عرضه .
 - ٣- ل : ندارد .
 - ۴- ن : كرام أو .
- 0- ل : صحابه كرام را به روزگار خواننده و عمل كننده و نويسنده و عامه اهل اسلام در رسان.
 - ۶- آ، ب ، ن : ندارد.
- ۷- رساله مناجات: بحرمت النبى المدنى و آله الكرام و اصحاب العظام و آله الطاهرين الحمد الله وحده و السلام على من اتبع الهدى. رسالة مناجات از نگارشات سبد همدانى (نسخه خطى متعلق به موزة بريتانيا. برگ ۲۹۸ الف ۲۹۹ الف).
 - ٨- ن : را وقع ، ت : تمام يافت كتاب خلاصه المناقب و از آن به بعد عبارت خوانا نيست .
- ب: عوض آن عبارت فقط تحت «م» را وارد و در ن : عوض آن جمله ذیل نوشته است عن الکتابة في يوم بيست و عشرين من شهر مبارك محرم سنة.
 - ٩- آ : المناقب .
- ۱۰ ل : تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب به تاريخ ۲۱ صغر ختم بالخبر و المظفر سنه احدى و تسعماية هجريه النبوية ، بخط العبد الحقير خادم الفقرا عبداللطيف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزوارى الهم اغفر و صاحبه و ناظره و كاتبه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات وسلم تسليماً كثيراً كثيراً كثيراً كثيراً م ...

۱-گ : از این به بعد تا آخر ندارد .

فهرستها

۱- نام اشخاص

۲- نام مکانها

۳- موضوعات مطرح شده در این کتاب

Ĩ

1

الرّیان بن ولید ۱۳۰ ح ، ۲۲، ۲۶، ۱۰ ابراهیم (خلیل الله) (ع) کسح ، ۲۲، ۲۷، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰۰ ابن البزاز ۵۹ ح ابن البلخی ۱۳ ح ابن الغوی ، احمد بن محمد ابو الحسین نوری ، ۷۵ ح ، ۲۲۲ ح ، ۲۷۲ ح ، ۲۷۲ ح ابن الفارض ل ، ۷۷ ح ، ۲۲۲ ح ، ۲۷۵ ح ابن القداح ۲۳ ح

ابن بریده ۲۲ ح ابسن بسطسوطسه ۵۴ ح ، ۵۵ ح، ۲۵۹ ح، ۲۶۸ ح، ۲۷۲ ح ابسن جسوزی ، عسلاسه ۷۵ ، ۱۳۲ ح ، ۲۴۷ ح ، ۲۸۰ ح، ۲۸۱ ح، ۲۸۴ ح ابن حجر : عسقلانی

ابن خلکان ۳۹ م ، ۴۱ م ابن سیرین ۲۵۳ ابن عباس ۱۹، ۱۴۳ ، ۱۵۶ ، ۱۹۱ م ابن عربی، محی الدین کع، ل، لا ، ۳ م ۴ م ۸ م ، ۴۲ م ، ۴۷ م، ۴۸ م ، ۶۱ م ۶۵ م ، ۶۷ م ، ۸۸ م ، ۲۸ م ، ۲۸ م ، ۳۸ م ۶۸ م ، ۷۸ م ، ۸۸ م ، ۸۸ م ، ۸۸ م ، ۹۸ م ، ۹۸ م ، ۹۸ م ، ۱۱۱ م ، ۹۶ م ، ۱۲۰ م ، ۱۲۰

ابن عساكر بن على ١١٨ ح ابن قيم ، شمس الدين ابو عبدالله محمد، ٢٥٣

۲۳۴ ے، ۲۳۹ ے، ۲۴۸.

ابن ماجا ۴ ح ، ۹۱ ح ، ۹۹ ح ، ۱۰۱ ح ، ۱۰۳ ح ، ۱۴۵ ح ، ۱۴۵ ح ، ۱۴۵ ح ، ۱۴۵ ح ، ۲۴۸ ح ، ۲۴۸ ح ، ۲۶۶ ح ، ۲۶۶ ح

ابن مخلد: اندلسي

ابو الحراري ، احمد ٧٥ ح احمد ، ۳۴ ح ، ۵۸ ح ، ۸۰ ح ، ۸۳ ح ، 140 ح ابوالحسن على : على ابوالحسن احمد بن حنبل ۴ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۰۲ ح ، ابو المغيث ، ٢ ح ابوبكر (صديق) ۱۰۳ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۸ ح ، ۱۳۳ ح ، ۲۲، ۳۷ ے ، ۳۷، ۸۱ ح ، ۳۰۴. ۱۴۳ ح ، ۱۸۱ ح ، ۱۸۷ ح ، ۲۰۸ ح ، 747 - , 747 - , 767 - , 747 ابو جعفر ۱۷ ح ، ۲۰ ح ابو حربه ، شیخ ابوبکر ۵۴ احمد بن خضرویه ، شبخ ۱۴۰ ح احمد ، شهاب الدين ٢١ ح ابو حنيفه ، امام اعظم ٩٣ ح احمد ، دكتر ظهور الدّين يح ابر داود ۸۱ ح ، ۹۱ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۳۱ ح ، ادریس (ع) ۸۱ ح ، ۲۸۱ ادهم ، ابراهیم ۲۸۳ ح ، ۲۸۴ ح ابوذر غفاری جندب بن جناده 191 اذکانی ، شیخ محمد بن محمد اسفراینی ابو سعيد ابوالخير ٢٨٣ ۲۸۸ ، ۵۶ ، ۵۴ ابو سعيد ، سلطان الجايتو ١٣ ح ، ٥١ ح اردبيلى ، شيخ صفى الدين اسحاق ابوسعیدمحمد ۸۸ح ، ۱۰۴م ، ۱۱۸ ح ، ۲۴۲ ح 9. .09 ازنشى ، شبخ مختار الدّين، ١٩٩، ٢٠٠ ابو عبدالله ۲۳ ح استوری و ابو عبيده بن الجراح ٨١ ح اسحاق (ع) ۳۰، ۳۰، ۳۰ ابو على زاهر بن فقيه ٢٨٣ ح اسعدی ، محمد لنا ابو على سينا: بو على سينا اسفراینی: اذکانی، شیخ محمد ابو محمّد حاجي محي الدّين ٣٣٦ ابو محمَّد حسين بن مسعود الفراء البغوي اسفرابني نور الذين عبدالرحمان ۳۵، ۱۲۲ ح 7 199 اسلم ، دکتر محمد د ابو نصر: عبدالله ابو هريره 50 ح ، ٩٩ ح ، ١٠٣ ح ، اسماعيل (ذبيح الله) (٤) ٣٠١، ٣٠ تا اشرف ظفر . دكترسهلد ۱۷۳ ح ، ۱۴۳ م ، ۱۵۸ م اصفهانی ، ابو نعیم۲۲ ج ، ۲۰ ج ، ۴۱ ج . اته ، هرمان کو ، و

أثير الدين ، شيخ ٥٤

١٠٥ م ، ١٩٥ م ١٩٦٠ م ٢٢۶ م ،

414 نام اشخاص

۲۲۸ ح ، ۲۳۱ ح ، ۲۳۴ ح ، ۲۹۱ ح اظفیر ۱۳۰ ح اعظمی ۲۲۸ ح ، ۲۷۹ ح ، ۲۸۸ ح افلاطون كد افلاکی ، احمد که ، ۱۹۱ م ، ۲۲۵ م اکریدوزی ، شیخ مراد ۵۴ امیر چوپان ۱۳ ح امير سرخ: خوشي انجم حميد كه ، لد اندلسى قرطبى ، بىقى ابن مخلد ابو عبدالرحمان ١٣٢ ح انصاری ، ثعلبه بن ودیعة ۲۵۸ انصاری ، عبدالله ل ،۳ ح، ۵ ح ، ۳۲ ح ، ۵۶ ح ، ۲۹۷ ح ، ۱۲۱ ح ، ۱۳۰ ح ، ۲۹۳ ح ، ۲۹۹ ح ۱۳۱ ح ، ۱۳۸ ح ، ۱۵۶ ح ، ۲۴۱ ح ، بختیاری ، پژمان ۲۶۰ ح ۲۴۶ ح ، ۲۵۹ ح ، ۲۶۱ ح ، ۲۷۲ ح، **777** انور ، عبدالشكور كب اوچى ، شيخ رضى الدين ٥٥

اویس قرنی ۶۵، ۶۶، ۶۷ ايوب (صابر) (ع) ۹۴، ۳۰۲

باخرزی ، شبخ سیف الدین ۳۶ بارتلد ۲۰۵ ح ، ۲۱۱ باقر ، محمّد امام (ع) ۴۰

باقر ، دکتر محمّد ج ، د

بترندی: رتن هندی

بتول: فاطمة الزهرا ١٥)

بخاری ۳ ح ، ۴ ح ، ۹۱ ح ، ۱۰۲ ح ،

۲۹۱ م . ۲۸۷ م ، ۲۹۱

بختاور خان ۳۶ ح ، ۳۷ ح

بخشی ، حیدر ب ، ۴۲، ۴۲ ح ، ۴۶ ح،

۲۷ ح ، ۵۱ ح ، ۵۴ ح ، ۵۵ ح ، ۹۵ ح ، ۴۷

۶۳ ح ، ۲۱۲ ح ، ۲۱۳ ح ، ۲۱۴ ح ،

١١٥ ح ، ٢١٧ ح ، ٢١٩ ح ، ٢٢٠ ح ،

۲۳۸ ے ، ۲۴۵ ج، ۲۴۶ ے ، ۲۶۶ ح ،

۱۶۸ ح ، ۲۷۷ ح ، ۲۷۲ ح ، ۲۷۷ ح ،

۸۷۲ - ، ۲۷۹، ۲۹۰ - ، ۲۹۲ - ،

بدخشي : جعفر

بدخشی ، شیخ قوام الدّین ی ، یه ، یو ،

لب، لے ، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۷۲، ۲۷۹،

۲۹۰ ، ۲۸۸

بسراون (ادوارد) ۲۹ ح ، ۵۱ ح ، ۵۹ ح ،

۲۰۵ ج ، ۲۲۴ ج ، ۲۸۳ ح

بررش طوسی مشهدی ، شیخ عبدالله ، ب

برکانی ، شیخ عمر ۵۴

بروكلمان ۶۴ ح ، ۱۹۹ ح

برهان الدّين ي

برهان الدّين ٢٠٣

بسطامی ، با یزید ، سلطان العارفین ۲۸ ح ، ۲۶۱، ۲۶۱ ح ، ۲۲ ح ، ۲۲ م ، ۲۱ م بسمل ، عبیدالله ۹۱ ح ، ۲۰ م ، ۲۰ م ، ۲۱ م بغدادی ، جنید یح ، ۳۸ ، ۷۵ م ، ۷۷ م ، ۸۳ م ۲۸ ، ۱۶۸ ، ۱۶۸ ، ۱۸۵ م ، ۱۸۵ م ، ۲۸۷ م ، ۱۸۵ م ، ۲۳۷ م بغدادی ، شیخ مجد الدّین ۳۶ م بلال م ، ۲۸۸ بلال م ، ۲۸۰ م بها ، الدین ، شاه ۲۸ م بهرام ، امیر ، ۲۹۸ م ۲۹۸ م بهرام ، امیر ، ۲۹۸ م ۲۹۸ م بهرام ، امیر ، ۲۹۸

پ

پادشاه ، محمد ۲ ح پوریا ، (پهلوان) محمود ۷۳

بهمنیار ، احمد ۲۸۳ ح

ت

تاج الملك ابو الغنايم ۶۴ تامس ، پرملا د تايفل ، دكتر، ج ، كا ، كب تبريزى ، شمس ۲۷۲ تحطوى ، شيخ ابوالقاسم ۵0

ترکستانی : محسن ترمذی ۹۱ ح ،۱۰۱ ح ،۱۳۱ ح،۱۳۳ ح ، ۱۵۴ ح ، ۱۸۷ ح ، ۱۹۹ ح ، ۲۴۶ح، ۲۶۶ ح

تسبيحى ، محمد حسين كه ، لد تغلق ، سلطان محمد بن غياث الدين

تقی الدین عبدالملك ۶۸ ح
تقی الدین عبدالملك ۶۸ ح
تقی زاده ، سید حسن ، ۲۹۱ ح
تمبمی ، شیخ ۲۲۰، ۲۲۱ ، ۲۵۷
تمبانری ، محمد علی ۹ ح ، ۳۲ ح ، ۴۴ ح ، ۲۵ م ، ۸۵ ح ، ۸۷ ح ، ۸۱ ح ، ۲۲ م ، ۲۶ م م ، ۲۶ م ، ۲۲ م ، ۲۶ م ، ۲۶ م ، ۲۲ م ، ۲۶ م ، ۲۶ م ، ۲۶ م ، ۲۶ م ، ۲۲ م ، ۲۶ م ، ۲۰ م

ث

ثانی ، شیخ خالد ۵۴ ح ثعالبی ، ابو منصور ۸ ح

3

جابر بن عبدالله ۶۳ ، ۹۱ ح ، ۱۳۳ جامی لج ،۱۴ ح ،۲۶ ح ، ۳۵ – ۳۸ ح ، ۴۲ ح ، ۵۴ ح ،۷۲ ح ،۹۲ ح ،۶۰ م ،

نام اشخاص 410

حداد ، ابو حفص ۱۲۲ ح حزار ، ابو سعید ۸۳ ح حسن ، امام (شبیر،ع)۱۹، ۳۰، ۲۶۷ ح، ۲۰۴،۲۸۰ حسن بن مسلم ، شیخ ۵۵ حسن ، صدیق علی ۶۴ ح ۱۲۶ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۲۹ ح ، ۱۳۲ ح ، حسن ، قاضی ی ، ۲۰۵، ۲۰۶ حسین ، امام (شبیر ، ع)۱۹، ۳۰، ۴۱،

حسين ، سيد وزير الحسن ٢٠٤ ح حسين ، عماد الدين ٢٠ ح

> حصاری ،علاء الدّبن ۲۴۰ حق گوی (برادر -اخی) ز ، ۱۹۰،

> > 7.4.194

حکمت ، علی اصغر ۱۷۹ ح حلاج ، منصور ۱۶۴ ح حموی ، شیخ سعد الدین ۳۶ ح ، ۵۴ ح حنفی ، علامه سلیمان ۲۰ ح ، ۲۲ ح ،

حـوا كـط، ل، ١٤٠، ١٥٣، ١٥٤، 791, 79., 704, 100

حيدر: على (ع)

حیری ، شیخ ابو عثمان ۱۲۲

خاکی کشمیری ، بابا داؤد دت لد، ۹۹ ح

۷۰ ے ، ۸۳ ے ، ۱۲۲ ے ، ۱۲۶ ے ، ۱۹۸ ح ، ۲۴۴ م ۲۴۱ ، ۲۴۳ ح جبیر بن حارث ۶۳ جرجانی ، سید علی ۳۷، ۴۸ ح ، ۷۶ ح، ۸۶ ح ، ۸۷ ح ، ۸۸ ح ، ۹۰ ح ، ۱۱۱ ح ،۱۱۷ ح ، ۱۲۰ ح ، ۱۲۵ ح ، ۱۳۹ م، ۱۲۵ م ، ۱۲۶ م ، ۱۷۹، ۱۸۶ ح ، ۲۵۷ ح جعفر بدخشی ، نور الدّینیك م یح ، كا ، حسین ، اخی ، ٥٣ کج ، که ، کو ، لا، لج ، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۹۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۳ ، ۲۸۸ جناده بن امیه ۲۸۰ ح جندی ، بابا کمال ۳۶ ح جنید : بغدادی جورفاني ، جمال الدّين احمد ٣٥ جيلاني ، شيخ محى الدين عبدالقادر ۷۰ ح . ۲۱۲ ح

7

حاجی ، اخی بن مرحوم طوطی علیشاه لب، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲ ۲۰۲ حاجی خلیفه ۶۴ ح ، ۱۹۶ ح حافظ (شیرازی) ۲۶۰ ح حبشی ، شیخ سعید (ابر سعید، شیخ معمر) ۵۵، ۶۲، ۶۳

....

خلاصة المناقب

دانیال ، شیخ کب
داود ، نور الدّین ۲۸۸
درگزینی ، شیخ شرف الدّین ۵۹
درگزینی ، شیخ صدر الدّین ۵۹
دستگردی ، وحید ۴۷ ح
دقاق ، ابو علی ۱۲۲ ح
دولتشاه سمرقندی ۴۲ ح ، ۳۷ ح ، ۲۹ ح
دهستانی ، شیخ محمد ۲۸ ۲ ح ، ۱۹۸
دیلمی ، الزاهد ابی محمد ۱۸ ۲ ح ، ۱۹ ح ، دینوری ، ابو بکر ۳۷ ح

٤

ذبیح الله: اسماعیل ذوعلم، علی چهار، لد ذهبی ۶۵ ح، ۱۹۸ ح

,

رازی ، شیخ نجم الدّین ۳۶ ح ، ۳۷ ح ، ۶۵ ح ، ۴۵ ح ، ۱۱۴ ح ، ۱۱۸ ح ، ۱۱۸ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۲۶ ح ، ۲۲۶ ح ، ۲۲۲ ح ، ۲۲۶ ح ، ۲۲۸ ح ، ۲۲۲ ح ، ۲۲ ح ، ۲۲۲ ح ، ۲۲ ح

خالد ، شيخ ٥٣ خان ، محمّد ظفر و ختائى ، شيخ عز الدين ٥٤ ختلاني ، شمس الدّين ٢٩٣ ختلانی ، شیخ اسحاق ب ، ید ، لج ، 797.77.719 خدا بنده ، محمد ٥١ ح خرقانی ، شیخ ابوالحسن علی بن حعفر **141 Jeal** خسرو ، امير ۲۷۵ ح خضر (۹) (خواجه) كيط، ٥١، ٥٢، ١٨ ح ، ١١٢ ح ، ١١٢ ح ، ٢٢٢، ١٩٢ خضری ، ابو عبدالله ۲۸۳ ح خطاب :عمر خطيب العمرى: ولى الدّين محمد خلق کریم ، محمد بط خلوتی ، شیخ محمد ۲۵۷

خلیل الله: ابراهیم (ع) خلیلی ، محمد علی ۴۰ ح ، ۴۱ ح ، ۸۵ ح

خواجوی کرمانی شل ، ۲۱ ، ۲۵ ح خوانتی ، بهرامشاه ۲۹۰ خوشی ، امیر عمر (سرخ) یج ، ۲۱۹، ۲۹۷ ، ۲۹۷

١

داراشکوه ۱۴ م ۳۵ م - ۳۹ م ۲۸۸م

نام اشخاص

سرای ایسنی: محمد سربانك ٤٣ ح سرخسي ، ابو الفضل ٢٨٣ ح سری سقطی ، شیخ یع ،۳۸، ۷۵ ح ، ۹۹ سعد بن ابی وقاص (رض) ۸۱ ح سعد بن عباده ۲۵۲، ۲۵۳ سعدی شهرازی کا ، ۲۹ ، ۲۹ ، ۳۱ ، 774,774

414

سعید بن زید ارض ۸۱ سفالي ، شيخ عبدالله ٥۴ شفیق بن ابراهیم ۱۴۰ ح سكندر ، سلطان ٢٣٠ ح سلمى ، ابو عبدالرحمان ٣٨ ح ، ٣٩ ح ، ۲۸۲ ، ۲۸۲ ح سليمان (٤) ٩٢، ٣٠٢،

سمرقندى: دولتشاه

سمناني ، شيخ اخي ابو البركات تقى الدين علی دوستی ۴۲ ح ، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۷، YFF , YFW , FY , F1 , O9 , OA سمنانى ، علاء الدوله (الدّين) ، احمد بن محمد ۷، ۱۱ ح ، ۱۳، ۳۵ ، ۴۲ ح ، ٠٩، ٥٠، ٥١، ٥٠ ج ، ٥٥، ٨٥، ٥٩، ۲۹، ۹۹ م ، ۱۹۸ م سندی بن شاهك ۴۰ ح

سهروردی ، شهاب الدين (ابا النجيب) لا ، ۲۶ ح ، ۲۷ م ، ۲۲ ح ، ۲۷ ح ، ۸۶ ح، ۸۷ ج، ۹۳ ج، ۸۸ ج،۱۱۱ ح ، ۱۲۸ ج ،

رازی ، معاذ ۱۲۲ ح ربيع بن محمود ٢٣ رتن هندی ، ابو الرضا بن کربال البترندی ، خواجه یا ، ۳۶ ح ، ۶۳ ح ، ۱۹۷، ۱۹۸ رشید احمد ۱۲۸ ح ، ۱۳۹ ح ، ۱۶۱ ح رضا ، امام على ١٤١ ٢٩ رود باری ، شیخ ابو علی ۳۸ رومی ، مولانا سد ، الف ، لا، ۱۹۱ ح، ۲۲۴، ۲۲۵ رباض، محمد دکتر ريو و

زبیده ترکان ۶۴ زبیدی ، سید محمد بن محمد حسینی ۲ ۱۴۶ زبير (رض) ٨١ ح زرکلی ۲۴ م ، ۶۴ م ، ۱۳۲م ، ۱۹۶م، 797 - 787 - 787 - 787 زكريا (ع) ٣٠٣

زمخشری ۳ م ، ۳۳ م ، ۱۴۶ م، ۱۹۹ م زین العابدین ، علی ، امام (۱۲ و ، ۲۶۷ م، ۸۶ م، ۲۶۷

ساغرچی ، شیخ برهان الدین ۵۴ ح ، ۵۵ سبزواری ، شریف حسین لج سبزرارى ، عبداللطيف فلندر بن عبدالله بن خضر کا، کج ۳۰۷

۱۳۹ ح ، ۱۵۶ ح ، ۱۶۱ ح ، ۲۸۱ ح شهاب الدّین بن محمّد بن علی بن سهیل خوانساری ، احمد ۲۴ ح شرف بن ۱۱ شرف بن ۱۱ سیوطی ۱ ح ، ۱۶۰ ح ، ۲۲ ح ، شهابی ، محمود ۱۳۲ ح ، ۱۶۰ ح ، ۲۳ ح ، شیث اع ، ۳۰۱ ح ، ۳۰۱ ح ، ۲۰۱ ح ، شیخ معمر : حبشی ، شیخ سعید

ش

شاه ، سلطان ۲۸۴

شاه همدان : همدانی ، میر سید علی

همداني

شاه ، ملك خضر ۲۷۷، ۲۸۴

شاه نعمت الله : ولي

شبر: حسن (ع)

شبير: حسين (ع)

شجاع ، شاه ۱۲۲ ح

شعرانی ، عبدالوهاب ۲۸ ح ، ۲۹ ح

شعیب (۶) ۳۰۲

شفیع ، مولوی محمّد ب ، ج ، د ، کب ، ۱۹۸ ح

شمس الدین محمد ۳۹ ح ، ۴۰ ح، ۴۱ ح شمس تبریزی ۱۹۱ ح

شوشتری ، سهل بن عبدالله ۱۴۰ ح ، صدیق : ابوبکر ۱۶۸ م صرفی کشمیری ،

شوشتری ، قاضی نور الله و ، ط ، یز

۱۴ ج ، ۳۶ ، ۳۹ ج ، ۴۲ ج ، ۵۱ ج ، ۵۹ ج ، ۶۰ ج ، ۶۵ ج ، ۶۶ ج ، ۱۶۷ ج ، ۲۴۳ ج ، ۲۶۸ ج

شهاب الدّین بن محمّد بن علی بن یوسف بن شرف بن ۱۱ محمود ۱۳۰ م ، ۱۶۰ شهابی ، محمود ۱۳۰ م ، ۱۶۰ شهابی ، محمود ۳۰۱ م ۳۰۰ شیث این شیخ معمر : حبشی ، شیخ سعید شیخ ولی تراش : کبری، نجم الدّین شیرازی ، جنید ۱۴ م ، ۲۲ م ، ۵۳ م ، شیرازی ، عبدالحسین ۷۵ م شیرازی ، عبدالحله ، خواجه بن رکن الدّین شیرازی ، عبدالله ، خواجه بن رکن الدّین شیرازی ، عبدالله ، خواجه بن رکن الدّین شیرازی ، کاکای ۲۰۰ م ، ۲۰۰ م ، ۲۲۰ م ، شیرازی ، کاکای ۲۰۰ م ، ۲۰۰ م ، ۲۲۰ م شیرازی ، میرزا طاهر ۲۰۰ م ، شیرازی ، میرزا طاهر ۲۰۰ م ، شیرازی ، میرزا طاهر ۲۰۰ م ،

صابر: ایوب (ع)
صادق ، جعفر امام (ع) ۲۰۸٬ ۲۰۸ و ۲۱۰ مالح (ع) ۳۰۱ و ۳۰۱ مالح (ع) ۳۰۱ مالح مالح و ۳۰۱ مالح و ۳۰۱ مالح و ۳۰۱ میرزا عنایت الله کج صدیق : ابوبکر صرفی کشمیری ، یعقوب یا ، یب صفا،ذبیح الله ۲۶ ح ، ۲۶، ۲۸۳ ۲۹۹ و ۳۰۱ مفی : آدم (ع)

ص

4

طاهر بابا : عربان

نام اشخاص

طاهر ، محمّد ۱ ح طبری ۸ ح طلحه ۸۱ ح طوسی ، شیخ ابوبکر ۵۴،۵۳ طوطی ، امیر ۲۰۶

ظهیر فاریابی ۲۸۰ ح

عابدی ، سید وزیر الحسن ج ، د عائشه ۱۱۸ ح عبدالحی ، علامه شریف ۴۲ ح ، ۵۱ ح عبدالرحمان ۲۴۷ عبدالرحمان بن عوف ۸۱ح عبدالرحيم ، مولوي يز عبدالله ، حضرت ۶۲ عبدالله ، ابو نصر۴۷ ح،۱۱۱ ح ، ۱۲۰ح عبدالله بن مبارك ۲۸۰ عبدالله بن مسعود ۱۷ ح عبدالله ، خواجه ي عبدالله ، دكتر سيد محمد ز عبدالمقتدر ، مولوی و عبدالنبی ۲۴ ح عثمان حضرت ۸ ح ، ۲۲، ۸۱ ح ، ۳۰۴، عراقى ، شبخ فخر الدين ٣٧ ح ، ٧٤ ح ،

۲۲۷ ح ، ۱۴۵ ح ، ۲۲۷ ح عربان ، بابا طاهر ۴۷ ح ، ۱۱۸ ح ،۱۲۰ ح عسقلانی ، ابن حجر ۱۰۳ ح ، ۱۹۸ ح عسکری ، امام حسن ۲۶۷ عطار نیشابوری سال ، لا، ۲۶، ۲۷ ح ، ۲۸ م ، ۲۹ م ، ۶۴ م ، ۶۵ م ، ۶۷ م ، ۹۳ ح، ۱۰۴ ح ، ۱۵۴ ح ، ۱۸۱ ح ، ۱۸۸ ح ، ۲۸۴ م ، ۲۸۳ ح ، ۲۸۴ ح علاف ، شيخ عوض ٥٥ علایی : همدانی ، میر سید علی على ، ابو الحسن ، ٣٤ ح . ١٥٥ ح على اكبر ٢٢٠ ح

411

على بن ابي طالب (مرتضى . حيدر) (ع) ز، ۴ ح ، ۶، ۱۰، ۱۶ - ۲۸ ، ۲۸ ح، ۳۳، ۲۴، ۴۱، ۶۳ ح ، ۶۷ ح ، ۸۱ ح، ۱۰۵، ۱۹۴، ۱۰۷، ۱۱۸ ح ، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۹، ۳۳۲، 747, VVT, VPT, T-M

> على دوستى : سمنانى عمار ياسر ۲۶

عمر خطاب (فاروق) ۶ م ، ۲۱، ۲۲، ۶۶، ۷۳، ۸۱ ح ، ۹۲ ، ۱۱۱ ح ، T. F . Y9Y

عبسی (ع) کذ ،۲۶، ۲۹، ۷۱ ح ، ۸۱ ح ، ۲۸ ج ، ۱۹۸ ح ، ۲۲۹، ۱۹۲۸ ۱۹۲۱ 1A7, Y-Y

قابیل ۲۶۱ ح غزالی لا ، ۳۷ ، ۴۱ ح ،۴۷ ح ،۵۶ ح ، قتال ، ابوبكر ۲۸۳ ح ۶۵ ح ، ۸۹ ح ، ۹۳ ح ، ۸۸ ح ، ۱۰۳ ح، ۱۰۵ - ۱۰۹ ح ، ۱۱۸ح ، قزل ارسلان ۲۸۰ ح ۱۲۰ ح ، ۱۲۱ح ، ۱۲۳ ح ، ۱۳۹ ح ، ٥٣ ح ، ٥٥ ح ، ١٩٧ ح ۱۴۳ ح ، ۱۴۴ ح ، ۱۴۵ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۴۸ ح ، ۱۵۲ ح ، ۱۶۴ ح ، ۱۸۱ ح ، ۱۸۷ ج، ۱۹۶، ۲۰۸ ج ، ۲۱۹ ج ، ۲۲۶ ے ، ۲۲۸ے ، ۳۳۳ ے ، ۳۳۴ ے ، 791 - 747 741 غفاری : ابوذر قصاب ، ابو العباس ۲۸۳ ح

غلام احمد پرویز ، ۲۴۷ غورى خراسانى ، شيخ نظام الدين يحيى 717.04 غوشا ، قدیسی ۷۶

> فاروق: عمر فاطمة الزهرا (بتول) (س) ز ، ۱۰، ۱۹ح، ۱۹ ، ۲۷ م ، ۱۹۷ م ، ۱۹۷ م

غ

فتح بن شحرف ۲۰۹ فروزانفر ، محمد بديع الزمان ٢٢۴ ح فروغی ، محمد علی ۲۹ فياض ، على اكبر ٢٥٨ ح فیروز آبادی ۸ ح

قزوینی ، علامه محمد ۲۳ ح ، ۲۶ ح ، قشیری ، ابوالقاسم ل ، ۲۸ ح ، ۲۹ ح ، ۲۳ م ، ۴۵ م ، ۸۲ م ، ۹۴ م ، ۱۱۱م، ۱۲۰ ح ، ۱۲۱ ح ، ۱۲۲ ح ، ۱۲۳ ح ، ۱۲۴ج، ۱۲۵ ، ۱۲۷ج ،۱۲۸ ح ،۱۴۱م، قصاب ، محمد على ٧٥ ح قمكندى ، شيخ بها ، الدين ٥٤ قيس بن تميم ۶۳ ح

ق

کابلی، مستان شاه ۱۱ ح، ۱۵ ح، ۲۵ ح ، ۲۸ ح ، ۸۵ ح کاتب مصری ، شیخ ابو علی ۳۸ کاشانی ، محمّد بن علی ۵۷ ح ، ۷۴ ح ، ۷۵ ج ، ۸۲ ، ۹۰ ج ، ۹۲ ج ، ۱۲۰ ج ،

ك

۱۲۱ ح ، ۱۲۳ ح ، ۱۲۴ ح ، ۱۳۰ ح ، ۱۴۱ ح .

كاشغرى ، امير ضياء الدين ٢٤٩

نام اشخاص

j

لالا ، شيخ رضى الدّين على ٣٥ ح . ٣٥، ٥٥ ح ، ١٩٨ لاهورى ، علامه اقبال الف لاهورى ، غلام سرور ٢١ ح ، ١٤٠ ح ، ٣٥ ح ، ٣٨ ح ، ٣٨ ح ، ٣٨ ح ، ٣٨ ح ، ٢٨٨ ح ، ٢٨٣ ح ، ٢٨٨ ح ، ٢٨٣ ح ، ٢٨٨ ح لنكانى ، شيخ محى الدّين ٥٤ للوط (ع) ٣٠ ليسترينج ٧ ح ، ١٤٠

1

ماخانی ، سید زاده شمس الدین یه، ۲۷۲ مامون ۳۹ م مجذوب ، شیخ عبدالرحمان ۵۵ مجذوب ، شیخ عبدالرحمان ۵۵ مجذوب ، شیخ محمد محمود ۵۵ محبوب ، شیخ محمد ۱۹۶ م ۴۰ م ۲۲۰ م ۲۲۰ م ۲۲۰ م ۲۲۰ م ۲۲۰ م ۲۸۰ م ۲۲۰ م ۲۸۰ محنون ، حاجی صفی ۱۹۵ محدث دهلوی ، شاه ولی الله ۵۱ محسن ترکستانی ، اخی ۵۳ محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله) ز،ی ، کد ، کز، محمد (س) (رسول الله)

کاشی ، عبدالرزاق ۲ ح، ۹ ح ، ۱۲ ح ، ۵۸ م ، ۵۸ م ، ۷۸ م ، ۷۶ م ، ۷۸ م ، ۸۶ م ، ۸۳ م ، ۸۴ م ، ۸۲ م ، ۸۲ م ، ۱۲۱ م ، ۱۲۹ م ، ۱۲۸ م هوسی امام ۳۹ ، ۴۰ م ولی تراش) کبری ، نجم الدین (شیخ ولی تراش) ل، ۴۶ ، ۹۶ م ، ۱۲۸ م ، ۱۲۸ م ، ۱۲۸ م ، ۱۲۸ م محمد بن علی بن جعفر کتانی بغدادی ، محمد بن علی بن جعفر ۸۳ کربلاتی ، حافظ حسین ط

کرپا رام ۲۸۸ کردی ، شیخ جبرنیل ۵۳ ، ۵۴ ح کسرقی ، شیخ نور الدین عبدالرحمان ۱۳ ح

۱۳ ح کشمیری ، عابد بن احمد کب کشیمی ، بهرامشاه ۲۱۲، ۲۸۹ کلاباذی ۱۰۳ ح کلیم : موسی ۱۰ کوفی ، سلیم ۱۷ ح ، ۲۲ ح ، ۳۳ ح

گ

گیلانی : جیلانی گیلی ، شیخ جمال الدین ۳۶ ح

444

مستونی ۳۶ م ۳۷ ، ۳۸ م ، ۳۹ م، ۴۰، ۴۱ ج، ۵۱ ج، ۵۴ ج، ۱۱۴ مسعودی ۴۰ ح ، ۲۶۹ ح مسلم (امام) ۴ ح ، ۹۱، ۹۹، ۱۰۱ ح ، ۱۰۲ م ، ۱۰۶ م ، ۱۰۶ م ، ۱۰۸، ۱۲۱ ح ،۱۳۳ ح ، ۱۴۳ ح ، ۱۸۱ ح ، ۱۸۷ م ، ۲۰۰، ۲۴۲ م ، ۲۴۸ م ، 791 - 747 - 747 - 751 مصری ، ذوالنون ۷۵ ح مصری ، شیخ علی ۵۴ مطری ، شیخ عبدالله ۵۴ مظفر، شاه ۲۸۲ معاویه ، امیر ۸ ح معصوم على ، محمد ٤٩ م ، ٧٠ م ، 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 7 مغربی ، حبیب ۳۸ ح مغربی ، شیخ ابو عثمان ۳۷، ۳۸ ح مغربي ، شيخ زين الدّين محمَّد ٥٥ مکی ، ابو طالب ۷۶ ح ، ۹۸ ح ، ۱۰۳ م، ١٠٥ ح - ١٠٧ ح ، ١٥٢ ج ، ١٥٥ ع ، ۱۶۰ ح ، ۱۶۱ ح ، ۱۶۴ ح ، ۱۸۱ ح ، ۱۸۷ ح ، ۱۹۱ م ، ۲۰۹ م ، ۲۲۶ م ، 7 444 ملدونالد ۲۴۷ ح

منصر ، سلطان ۲۸۲

۷۰، ۷۱ ح ، ۷۵ ، ۸۶، ۸۷ ح ، ۸۸ ، مستان شاه : کابلی ۸۸ ، ۹۷، ۹۷- ۱۰۰، ۲۰۱، ۳۰۱، ۰۰۱- ۲۰۱ ۱۱۶ ۱۱۸ ۱۱۸ ۲۲۱ ۱۳۲، ۱۳۵ ج، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۸۵۱، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۶۰-۲۰۴، V.Y. A.T. 717, 717, 217-217, . 747 . 747 . 744 . 747 . 747 . 747 . ۲۵۲ ج ، ۳۵۲، ۲۵۴، ۸۵۲، ۳۶۲، 387, 777, . AY, . AAY, . YAY, . YAY, . ۸۸۲و ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۳، 4.4 محمد بن شجاع یب ، ۲۹۳ محمد بن عبيدالله ٢٣ محمد حافظ ، اخي ٥٣ محمد سرای ایسنی ، مولانا ی، یو ، معروف کرخی ، شیخ ۳۹ 0.7, 277, 787, 727 محمد ، شاه شیخ یز، ۲۱۱، ۲۱۲ ۲۸۲ محمد عرب ، شيخ ٢٠٤ مرتضى: على ايا مرشدی ، شیخ محمد ۵۴ مروان ۸ ح مروان بن حكم بن ابي العاص ٢٥٨ مروانی ، هشام بن عبدالملك ۴۰ ح مروزی ، عبدالله بن مبارك ۹۳ مزدقانی ، شیخ محمود ۳۵، ۴۲، ۴۳، 71, 07, 97, 70, 00, 90, 717,

744, 744, 747, 747

نام اشخاص

منصور : حلاج منصور : حلاج منیری ، شبخ شرف الدّین ۵۵ مورکرافت، ویلیام ۲۰۳ ح موسی ، شیخ بن بقلی ۱۹۹، ۲۰۰ موسی (کلیم) (ع) ۲۲، ۲۶، ۸۱ ح ،

> مولانا : رومی مولوی : رومی مهدی ۴۰ ح مهدی (ع) ۷۱ ناگوری ، قاضی •

ناگوری ، قاضی حمید الدّین ۱۸۶ ح ناصر خسرو کد، کط ، لیك ۲۹۹، ۳۰۰، ۲۰۵

نجم الدین: کبری
نساج ، شیخ ابابکر ۳۷
نسائی ۹۱ ح ، ۱۰۰۰ ح ، ۱۲۳ ح ، ۲۴۸
نطنزی ، شیخ عبدالصمد ۵۹ ح
نعمائی شبلی ، ۲۴ ح ، ۲۶ ح
نفیسی ، سعید ۹۱ ح ، ۲۶ ح ، ۲۶ ح

نوائی ، محمد حسین ۱۴ سے ، ۳۶ ح نوح ای ۲۶، ۳۰، ۲۷۵ سے ، ۳۰۱ نور الدین : جعفر بدخشی نور بخش ، سید محمد ب

نوري : ابن الغوي

النووى ،ابو معى الدّين ٩٢، ١١٨ ح .

۱۳۱ ح . ۱۲۳ ح ، ۱۴۳ ح ، ۱۵۷ ح ، ۱۸۷ م ، ۲۸۷ م ، ۲۸۷ م ، ۲۸۶ م ، ۲۸۰ م م ، ۲۸ م ،

وخشی ، بدر الدّین ، مولانا ، یب ، ل ، ۲۹۳ ۲۹۶ ولی الدّین محمّد بن عبدالله بن عمر ۳ ح ، ۶ ح ، ۲۰۷ ح ، ۲۰۸م ، ۱۳۲۰ ح ، ۲۴۳ ۲۹۸ ح ، ۲۶۶ ح ، ۲۹۷ ولی تراش : کبری ولی تراش : کبری

هابیل ۲۶۱ ح هاجر ۱ع، ۲۲، ۲۲ هارون (ع، ۲۲، ۸۱ ح هارون ۴۰ ح هارون ۲۰ ح مجویری (سیّد علی بن عثمان جلابی) مجویری (سیّد علی بن عثمان جلابی) ۲۷ ح ، ۳۸ ح ، ۳۹ ح ، ۴۷ ح ، ۲۵ ح، ۲۷ ح ، ۸۸ ح ،

همدانی ، میر سید محمد یز ، ۲۸۸ همدانی ، شیخ نجم الدین ۵۴ هندی : رتن هود (ع) ۳۰ ، ۳۰

ی

يحيى (ع) ۲۶، ۳۰، ۳۰۳ یحبی ۱۲۲ ح یزدی ، علی ۵۴ ح يزيد بن معاويه ٢۶٩ ح يعقوب (۹) ۳۰۱ يوسف (ع) كح ، ٨١ ح ، ٣٠٢

۱۱۱ ح ، ۱۲۰ ح ، ۱۲۱ ح ، ۱۲۳ ح ، ۱۳۰ ح ، ۱۴۶ ح ، ۲۲۶ ح ، ۲۴۱ ح ، - 499 هدایت (رضا قبلی) ۱۴ ح ، ۲۴ ح ، ۳۷ م ۳۸۰ م ۳۹۰ م ۲۴۰ م ۵۹۰ م، هورویتر ۱۹۸ م ۷۰ م ، ۲۴۱ م ، ۱۸۲ م هروی ، امیر حسینی ۱۱۰ ح ، ۱۸۵ هروی جبلی ، ابو اسمعیل عبدالله بن منصور انصاری ۶۴ ح همام تبریزی ۲۶۰ ح همدانی ، ابن نعیم ۲۲ ح همدانی ، دکتر سید حسین شاه همدانی ، میر سید علی الف لج ، ١٠- ١٢. ١٢ ج ، ١٥ ، ٢٢ ج ، ٣٥ ج، ۲۱ ح ، ۲۲- ۵۵ ، ۶۳ ، ۶۸ ح ، ۱۷، ۲۷ ح ، ۲۸ ، ۵۸ ، ۴۸ ح ، ۲۳ ۸۶، ۳۰۱، ۱۱۷ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۷۹ ح، ٧٨١، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٢، ١٩٥، ١٨٠. 7.7- 777, 277-.77 , 777, 704 . 404 . 444 . . 447 . 404 . 404 . 007, 207, 797-177, 077- 777, W.V. W.O. 799 - 794 , 791 - 784

آکسفورد ج، ه، و، يح، کب TTO .51

1

Ĩ

استانبول ج ، ھ، يح ، يط ، كب اسلام آباد ہ ، یح ، کد اصفهان ۲۶۳ ح افغانستان ب، ۲۵۰ ح اگر پذور ۵۴ ح

امرتسر ۱۱، ۱۲ ح ، ۱۵ ح ، ۴۵ م ۲۲۷ ح ، ۲۶۷ ح ، ۲۲۱ اندخود یا ، ۱۹۸ اندراب ی ۲۰۵۰ اندلس ۲۱۲ ح

ایران ب ، ه ، کج ، که

بدخشان ط،ی،یا،یب،۶۴، ۱۸۷ ج، ۱۹۳ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ .17, 117, 717 , .77, 777, 74. , 777 برج احرار ۱۳ ح

برلن ج ، ه ، يح ، كا

بطحا: مدينه بغداد ۱۳ ح ، ۳۵ ح ، ۳۸ ح ، ۴۰ ح ، YF4 . - 40 بغلان ۲۵۰ بلخ ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۰ ح ، ۲۸۳ ح بلتستان الف، كب بولاق ۱۹۸ ح بهاتندا ۱۹۷ ح بيروت ٢ ح ، ٥٤ ح ، ٢٤٣ ح ، ٢٩٠ ح

بيز نطيه ٢٨٣ ح

یاخلی یز پاکستان کد،ب ، ه ، بط ، کج ، که ، لب یل بندك ی ، ۲۰۵ پنجاب ۱۹۷ ح پیشاور یع ، ۴۲ ح ، ۲۸۲ ح

ترکستان کب، ۵۵ ح تهران ۴۲ م ، ۶۴ م ، ۱۱۷ م ، ۱۷۹م، ۲۸۳ ح ، ۲۰۳ ح 3

جالندهر لج

446

جبل حرا ۲۳ جلال آباد ۲۸۲ ح ٥ حجاز ۱۳ ح ، ۴۰ ح ، ۱۹۷ ح ، ۲۷۷، 147 7 , 087 درگزین ۵۴ ح دشت چوبك يج ، ۲۹۵

دشت کولك ۲۹۰ 7 دمشق ۲۱۲ ح حرم كعبه (كعبة الله) يد ، ۲۱۹، ۲۹۶، دهلي ۲۰۴ ح حیدر آباد،دکن ۲۵۳ ح

خ روستا: روستاق

روستاق(روستا) ط ، یا ، یب ، یه ،۲۱۱، 777 روم ۱۴ ح ، ۵۴ ح ، ۲۱۳ ری ۱۲۲ ح

ر

زنجان ۵۴ ح

ساغرج ٥٥ ح سراندیب (سیلان) کط، ۲۵۹ سرای سالی ۱۸۷ سرخس ۲۸۳ ح

خانقاه اعظم یو ، که خانقاه سكاكيه ١٣ ح خانقاه فتح آباد يه خانقاه ميمون ٢٨٥ خارران ۲۸۳

117

ختا یا، ۱۹۳, ۲۱۰, ۲۱۱ ختلان الف ، ط ، یا ، یج ، یه ، یو ، که ، ٧، ١٨٩، ٣٠٢، ١١٠، ١١٢، ٢٢٢، 797. 787. 787. 787 - 187 خراسان ۷ ح ۱۳۰ ح ، ۳۹ ، ۵۰ ، ۲۰۵ ، خرقان ۲۴۱ م خرم ۲۵۰

خوارزم ۳۶ م ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۹۰ ح

نام مكانها

444

سرینگر یع ، ۷۷۷ سفد (سمرقند) ۵۰ ح سلطانیه ۱۳ ح سمرقند ۷ ح سمنان ۱۳ ح سیلان : سراندیب

ش و

شام ۵۴ ح ، ۸۵ ح ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ کارس ۲۶۳ ح شبه قاره : هندوستان شبه قاره : هندوستان شیراز ۲۲۳ ، ۲۲۳ ح ق

ص قبادیان ۲۹۹ ح

صوفی آباد ۱۴ ح قبچاق ۱۹۲

ط

طالقان یب کابل ۴۰ ح ، ۹۵ ح ، ۲۰۷ ح طخارستان ۲۰۰ ح کانپور ۲۹۷ ح کانپور ۲۹۷ ح طخارستان ۴۰۰ ح ، ۸۵ ح ، ۲۶۷ طوس ۳۹ ح کربلا (میدان) ۴۱ ح ، ۸۵ ح ، ۲۰۳ ح، کشمیر (کشمر) آلف ، و، یو، یز ،۲۰۳ ح، ۲۰۳ ح ، ۲۸۸ ح ، ۲۸۸ ح

کعبة الله : حرم کعبه عراق ۱۴ ح ، ۲۸۱ م ۸۵٬۵۰ کلاب : کولاب

کلکته و ، ۱۹۸ ح کنر یه ، یو ، ۲۸۲ ، ۲۸۵ کوفه ۸۵ ح کولاب (کلاب) ح ، یع ، ۲۱۹، مسجد عمرو ۸ ح ۸۸۲ ح ، ۱۹۲، ۱۹۲ کوه توز قرغان ۲۰۴،۲۰۳ کوه طور ۲۷۵

گ

لاهور ب، ج، د، ه، ز، یز، یط، ۲ ح، نیشابور (نیسابور) ۳۸ ح، ۲۶۳ ح، ۲۸۳ ، ۲۱۹۶ م ۱۸۳ ، ۲۹۹ م ۲.۴ لداخ ۲۰۳ ح لندن و ، ۷ ح ، ۸ ح ، ۲۵۸ ح ، ۲۶۹م، همدان که ، ۴۸ ، ۵۴ م ، ۲۱۵ ح ۲۸۰ لنكا: سرانديب ليدن كا

ماوراء النهر يو ، ٧ ح ، ١٤٠ ح ، ٢٢٢، يزد ٢۶٣ Y4. . YAO . YV.

٩

مدینه (بطحا) ۳۰ ، ۳۹ ح ، ۴۰ ح ، YOX مرو ۲۸۳ مشهد (شریف) ۲۹۰ مصر ۲۸ م ، ۱۳۰ م ، ۱۴۶ م مگد ۲۳ ج ، ۳۰ ، ۳۸ ج ، ۹۲ ، ۸۳ ج ، ۷۷ ح ، ۲۱۳ ح : ۲۶۰ ح ، ۲۶۴، 144, 741 میهنه ۲۸۳ ح

ن

نجف ۲۴ نهاوند ۲۸ ح

هند : هندوستان هندوستان (هند)بُس ، لب ، ۳۶ م ، 00ح، ۱۹۷ ح ، ۲۰۵ م ، ۲۵۹ ح

ي

ین ۱۴ ح ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۲۸۸ ح

موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده است:

موضوع

شمارة صفحه

۱- در بیان بعضی از فضایل آن عروة الوثقی	4
۲- تعلیم و تربیت میر سید علی همدانی از علاء الدوله سمنانی	١٣
٣- احادیث دربارهٔ حبُّ اهل بیت	18
۴- اشعار در حبّ اهل بیت ً	44
0- شعر خواجوی کرمانی	44
۶- شعر شيخ فريد الدين عطار	46
۷- شعر شیخ سعدی شیرازی	44
۸- اقسام حبُّ و بغض	٣١
٩- تعليم و تربيت همداني از تقي الدّين على دوستي	44
۱۰- تعلیم و تربیت همدانی از شیخ محمود مُزْدقانی	44
۱۱- مشرف شدن همدانی با صحبت چهار صد اولیاء	٥٠
۱۷ – ذکر خواجه قُطب الدِّین نیشاپوری	٥١
۱۲- اسماء حضرات مخبر	04
۱۲- ذکر شرح محمود مُزْدقانی	00
۱۵- ذکر شیخ علی دوستی	04
١٤- شيخ علام الدوله و شيخ عبدالرّزاق	۵۸ و ۵۹
١٧ – خواجه عبدًالله	09
۱۸- ذکر فصوص الحکم	۶١
۱۹ – شیخ ابو سعید حبشی	84
۲۰ عدهٔ صوفیه	84
۲۱ – ذکرِ شبخ اویس قرنی (ح)	80
۲۷- بيانً ولايت	۶۸
۲۲- اقسام ولایت	89
٢٧- حل الفصوص	٧١
٢٥- ملامتيه	٧١

34. خلاصة المناقب ۲۶- يهلوان محمود 74 ۲۷ - بیان قطب 44 ۲۸- قطب و افراد VV ٢٩- عوالم 71 ۳۰- موضوع علم تصوف 71 ٣١- اولياء مثل امامين وغيره ۸٠ ۳۲- احوال سید علی همدانی (رح) 14 ٣٣- غزل از سبد على همداني ان) 14 ۳۴- احوال اولیاء در تجلی و ذوق و شرب 16 ٣٥- بيان اسماء الله 11 ٣٤- مواهب اولياء 11 ۳۷- اجابت دعا 14 ۳۸- شیخ مامون 41 ٣٩- آداب سلوك 11 ۴۰- طریق ذکر گفتن ١.. ۴۱- علم و اقسام علم 1.4 1.4.1.4 ۴۲- عقل و شریعت ۴۳- کیفیات و فتع بصیرت 1.1 ۴۴- حقیقت وجود 111 40- اصطلاحات الصوفيه 118 ۴۶- در تعبیر خواب 14. ۴۷ - وجدانیات سیار 149 ۴۸- حقیقت نفس 144

141

-0- شيطان 144 ٥١- نور ذكر و نفس انساني 10.

۵۲ - نفس انسان و شیطان 101

٤٩- خواطر

٥٣- آدم و حوا و ابليس و خنّاس 104 ٥٢ - قلب انسانبه 101

موضوعات كتاب	٣٣١
00- روح	161
0۶- مشاهدات در سلوك	180
٥٧ – بيان خودش مؤلف	188
٥٨- صيحات و از فوائع الجمال	184
09- حال و مقام و وقت	174
۶۰ – سالك مترقى	140
۶۱- غیب ، غیب قری و غیب نفس و غیب قلب	\Y A
۶۲- محضرکه بلا اختیار بر زبان سیّار جاری گردد	١٨٠
۶۳- ارتباط باهمی موجودات	١٨٠
۶۴- عرش و قلب	١٨١
<i>۶۵ -</i> اسم اعظم	188
۶۶- ذکر سید علی همدانی (ج)	١٨٩
۶۷- ورود سید همدانی در قریه علیشاهیان	1.41
۶۸- اخی ُحق گوی، اخی حاجی	14.
۶۹- منزل سیّد همدانی در قبجاق	144
۷۰- سید علی همدانی و مؤلف	194
۷۱– حاجی صفی مجنون	110
۷۲- بدعت	149
٧٣- ذكر ابو الرضا رتن	144
۷۴- احادیث رتنیه	144
۷۵- اوراد سید علی همدانی (رح)	۲
۷۶ - میر سُید همدانی در سفر بدخشان	4.4
۷۷- علی همدانی(رح) در قریه توز قرغان	۲.۳
۷۸- دعای سیفی	4.4
۷۹- مراجعت سید همدانی از اندراب	4.0
۸۰- غضب سید همدانی (رح)	۲.٧
۸۱- شاه شیخ محمّد	*11
۸۲- ریاضت سید علی همدانی (ح)	414
۸۳- کلاه دوزی آموختن به اشارهٔ حضرت مصطفی (س)	418

719	۸۴- سیّد علی همدانی (رح) در خانه عمر خوشی
YY •	۸۵- خواجه عبدالله و سبّد على همداني
771	۸۶- کاکای شیرازی
***	۸۷- خوارق
***	۸۸- صفت بروز
7 7 7	۸۹- شیخ سعدی
***	۹۰ – ملای رومی
***	۹۱ – غزل سیّد همدانی (رح)
Y Y A	۹۲ - شرح آن غزل از نورالدًين جعفر
74.	۹۳- سخن سید همدانی در حالت غیرت
741	۹۴– رساله واردات
744	90- عجایب سفر
745	۹۶- جن و اقسام جن
**	٩٧- عبدالرحمن نامي جن
749	٩٨- غول
TO .	۹۹ - دربارهٔ خودش (نگارنده)
404	۱۰۰ ذکر یکی از صحابه بنام سعد (رسی)
404	۱۰۱ - تصرفات جن
404	۱۰۲– دعا برای مصروع
404	۱۰۳ – شکستن کشتی و میر سیّد علی همدانی (رج)
409	۱۰۴- راجع به اسفار دیگر
404	۱۰۵ - دربارهٔ رد
404	۱۰۶ - زیارت قدمگاه حضرت آدم (ع)
46.	١٠٧- در بيان آدم و ُحواً عليهما السّلام
464	۱۰۸- مسافرت به نیّت حج از قریهٔ علیشاه
464	۱۰۹- مسافرت بغداد و شام
7 5 4	١١٠- مراجعت از حج به ختلان
464	۱۱۱– ابتلا از علماء
759	۱۱۲- ابتلا از ملوك و امراء

موضوعات كتاب	***		
۱۱۳- غزل سید علی همدانی (ح)	YV.		
۱۱۴ – رسالهٔ واردات	440		
۱۱۵- خروج از ولایت سرّی	YYY		
۱۱۶ – وصیت سید علی همدانی (رج)	Y YA		
۱۱۷ - وفات	444		
١١٨ – مكتوبات شيخ قوام الدِّين به شيخ نـور الدِّين	444		
۱۱۹ – احوال اولیاء در عالم نزع	441		
۱۲۰ – دربارهٔ تابوت سیّد علی همدانی (رح)	444		
۱۲۱ – ذکر فرزند سیّد علی همدانی (ج)	444		
۱۲۲ – بهرامُشاه کشیمی	444		
١٢٣ - مرآة التائبين	44.		
۱۲۴- خواص مردم خطه های مختلف	79.		
١٢٥ - حضرت سيادت در خانه امير سرخ و نورالدين	797		
۱۲۶- تجلیل نورالدّین نزد سیّد علی همدانی	798		
١٢٧ - دربارة محبت	Y9Y		
۱۲۸ - قصیدهٔ ناصر خسرو	444		
١٢٩ - رحلة حضرت السيَّادت	٣.0		
۱۳۰ در بیان اختتام کتاب	۳.٧		

- ۱- آذر بیگدلی ، لطفعلی بیگ بن آقا خان شاملو : آتشکدهٔ آذر ، به کوشش حسن سادات ناصری ، تهران ۱۳۳۶-۱۳۳۹ ش .
 - ٢- آرزو ، سراج الدين عليخان : غياث اللغات ، نولكشور ، ١٨٧٣م .
 - ٣- ايضا : مجمع النفايس، نسخه خطى متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
- ۴- آغا بزرگ تهرانی ، محمد محسن : الذریعه الی التصانیف الشیعه ، الجزء السادس ،
 تهران ، ۱۳۳۶ ش.
 - ٥- آملی ، محمد محمود : نفایس الفنون فی عرایس العیون ، نسخه خطی متعلق به
 کتابخانه دکتر مولوی محمد شفیع .
 - ٤- ابن العربي ، محيى الدّين : فتوحات المكيه . جزء ١- ٤، مصر ، ١٢٧٤ هـ.
 - ٧- ايضاً: فصوص الحكم ، ١٩۴۶م .
- ۸- ایضاً : فصوص الحکم . ترجمه اردویی از محمد عبدالقدیر صدیقی ، حیدرآباد دکن ،
 ۱۹۴۲م .
 - ٩- ايضاً : مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم . مصر ، ١٩٠٧م .
 - ١٠- ابن الفارض : ديوان ابن الفارض ، بيروت ، ١٩٥٧م .
 - ١١- ابن بابويه قمى ، ابو جعفر محمد بن على : الخصال المحمودة المذمومة ، تهران ،
 ١٣٣٢ هـ . ق .
- ۱۲- ابن بطوطه :كتاب رحله : تحفة النظار في غرائب الامصار و عجائب الاسفار ، قاهره ، ١٢٨٧ هـ.
 - ۱۳- ابن جوزی ، شیخ امام ابوالفرج عبدالرُحمان بن علی : تلبیس ابلیس یا نقد العلم و العلما . مصر ، ۱۹۲۵م .
 - ۱۴- ایضاً: تلبیس ابلیس ، با ترجمه اردویی «نجنیس تدیس» از امیر علی لکهنوی، دهلی، ۱۳۲۳ هـ.
 - ١٥- ايضاً : صفة الصفوة ، جزء اول رابع ، حيدرآباد دكن ، ١٣٥٧-١٣٥٧ هـ.
 - ۱۶- ایضاً : المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم ، ج ۵ ، ۶ ، ۷ ، حیدر آباد دکن ۱۳۵۶-۱۳۵۸هـ .

۱۷- ابن حجر عسقلاتی ، شهاب الدین احمد بن علی : الاصابة فی تعیر الصحابه ، ج ۱ ، کلکته ، ۱۸۹۶م .

- ۱۸ ایضاً: تهذیب التهذیب ، ج ۲ ، حیدرآباد ، ۱۳۲۵ه. ق .
- ۱۹ ابن حزم ، ابو محمد على بن احمد بن حزم : كتاب الفصل في الملل و الاهواء و النحل،
 جلد ۵ ، بي جا ، ۱۳۲۰ هـ.
 - ۲۰ ابن حلى ، فهد : كتاب نفيس عدة الداعى . ترجمه فارسى ، ١٣٣٩ هـ ش.
 - ۲۱ ابن خلکان ، قاضی احمد : وفیات الاعیان ، جزء اول و ثانی ، بولاق ، ۱۲۲۹ هـ.
 - ۲۲ ابن طولون دمشقى ، شمس الدين محمد بن على: الائمه الاثنا عشر ، به تحقيق
 دكتر صلاح الدين منجد ، بيروت ، ١٩٥٨م .
 - ٢٣- ابن قيم ، شمس الدّين ابو عبدالله محمد : كتاب الروح ، حيدرآباد دكن، ١٣٢۴ هـ.
- ٢٢- ابن كثير ، حافظ عماد الدين ابو نصر اسماعيل :تفسير ابن كثير، مصر ، ١٣٤٧ م.
 - ۲۵- ابن ماجه: سنن ابن ماجه ، حافظ ابی عبدالله محمّد بن بزید قزوینی ، قاهره ۱۹۵۳م.
 - ۲۶ ابن هشام : السيرة النبوية ، ج ١، مصر ، ١٣٧٥ هـ.
 - ٧٧ ابو المغيث حسين بن منصور حلاج: كتاب الطواسين . ياريس ، ١٩٣۶م .
 - ۲۸ ابو داود سليمان الاشعث: سنن ابى داود . جزء ۱، ۲، ۴ ، محمد محى الدين عبدالحميد،مصر ، ١٩٣٥م .
 - ۲۹ ابو سعید ابوالخیر: سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۴ ه.ش.
 - ٣٠- احمد ، حافظ شمس الدّين : اصطلاحات صوفيه ، نولكشور ، ١٩٠٤م .
- ۳۱- اسدی طوسی (منسوب به او) : لغت فرس . به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش.
 - ۳۲ اشعری ، امام ابوالحسن علی بن اسماعیل : مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین ، قاهره ، ۱۹۵۴م.
- ٣٣- اصفهاني ، ابو نعيم : حلية الاولياء و طبقات الاصفيا جزء ثالث ، مصر ، ١٣٥٢هـ.
- ۳۴- اصفهانی ،عماد الدین حسین : مجموعه زندگانی چهارده معصوم ، ج ۱و ۲، تهران ، ۱۳۳۰ ه.
 - ٣٥- اعظم ، محمد : واقعات كشمير . نسخه خطى متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور .
 - ٣٢- افلاكي : مناقب العارفين ، آگرا ، ١٨٩٧م .

- ٣٧- اقبال لاهوري ، محمّد علامه : جاويد نامه ، لاهور.
- ۳۸- اکبر آبادی ترمذی ، ابو عبدالله میر محمد فاضل : مخبر الواصلین . کلکته ، ۱۲۴۹ هـ .ق.
 - ٣٩- اكرام ، شيخ محمد ، آب كوثر ، لاهور ، ١٩٥٢م .
 - ۴۰ انصاری ، شیخ صفی الدین احمد بن محمد بن عبدالنبی، السمط المجید ، جزء اول و ثانی ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۷م.
- ۴۱ انصاری ، عبدالرّحمان بن محمد : مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار العیوب . بیروت ،۱۹۵۹م .
- ۴۲- انصاری ، خواجه عبدالله :رسائل خواجه عبدالله انصاری ، وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۹ هـ.
- ۴۳- ایضاً : کشف الاسرار وعدة الابرار، ج ۱ و ۲، ۴ و ۵، علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۱، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹ هـ.
 - ۴۴ بابر ، تزوك بابرى ، ترجمهٔ فارسى از خانخانان بیرم خان ، بمبئى ، ۱۳۰۸ هـ.
 - ۴۵- بتالوی ، سجان رای : خلاصة التواریخ ، ترجمهٔ اردویی از ناظر حسن زیدی ، مرکزی اردو بورد ،لاهور ، ۱۳۸۶ هـ.
- ۴۶- بخاری ، امام ابو عبدالله صحیح بخاری ، با ترجمه اردویی از امجد علی ابو الفتح ، کراچی.
 - ۴۷- بختاور خان : مرآت العالم ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینه آذر، شماره ۱۵.
 - ۴۸- بخشی ، حیدر : رساله مستورات یا منقبة الجواهر نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ اندیا آفس (برگ ۳۴۶ الف ۴۴۱ ب).
 - ۴۹- بد ایونی ، مولوی نظام الدّین : قاموس المشاهیر ، چاپخانه نظامی ، بدیوان ، ۱۹۲۴م.
 - ۵۰ بدخشی ، نور الدین : خلاصة المناقب ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ،
 لاهور.
 - ٥١ ايضاً : " " بادليان (اكفسرد).
 - ٥٢- ايضاً: " " برلين .
 - ٥٣ ايضاً: " " استانبول.
 - 0۴ ایضاً: " " گنج بخش ، اسلام آباد (پاکستان) به شماره ۱۴۰۱۷.

•

00 – بسمل ، عبيدالله : ارجع المطالب في مناقب اسد الله الغالب ، لاهور ، ١٣٥١ هـ.

- 0۶- بغدادی ، اسماعیل پاشا : هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین ، مجلد اول ، استانبول،۱۹۵۱م .
 - ۵۷ بو على سينا : الرسالة في لغة ابي على سينا ، با مقدمه و حواشى ، دكتر احسان يار شاطر ، تهران، ۱۳۲۲ هـ.
 - ٥٨- ايضاً :المبدأ و المعاد ، ترجمهٔ فارسي از محمود شهابي ، تهران ، ١٣٣٢ هـ.
 - ٥٩ بهار ، (ملك الشعرا) محمّد تقى : سبك شناسى ، جلد ٣، تهران، ١٣٢١ هـ.
 - ۶۰- بیگ ، محمّد اعظم : التواریخ هزاره . لاهور ، ۱۸۷۴م .
 - ۶۱- بیگ ، میرزا آفتاب : کلیات جدولیة فی احوال اولیا ، الله موسوم به تحفة الابرار دهلی ۱۳۲۴، ه.
 - ۶۲ بيل ، تامس : مفتاح التواريخ ، نولكشور ، ۱۲۸۴ ه . ق .
 - ۶۳- پرویز ، غلام احمد : لغات القرآن ، ج ۱، لاهور ، ۱۹۶۰م .
 - ۶۴- تبریزی ، محمد علی : ریحانة الادب فی تراجم المعروف بالکنیه و اللقب ، جلد ۳، تهران، ۱۳۳۱ هـ .ش .
 - 60- تقى الدين عبدالملك: نزهة الناظرين ، مصر ، ١٣٠٨ ه.
 - ۶۶- تصدیق حسین سید: فهرست کتب عربی و فارسی و اردو ، مخزونه کتبخانه آصفیه سرکار عالی، حیدر آباد دکن ، ۱۳۳۳ ه.
 - ۶۷ تهانوی ، مولوی محمد علی (شیخ الاجل) کشاف اصطلاحات الفنون ،
 کلکته ، ۱۸۶۲م .
 - ۶۸- ثعالبي ، امام ابو منصور ، فهرست فقه اللغته ، مصر ، ۱۳۱۸ هـ.
 - ۶۹ جامی ، عبدالرّحمان : لوایح جامی ، نولکشور ، ۱۹۱۲م .
 - ۷۰ ایضاً : " ، تهران ، ۱۳۴۲ هـ .ش .
 - ٧١ ايضاً : " نفحات الانس، كلكته، ١٨٥٨م.
 - ٧٢ جرجاني سيَّد على : كتاب التعريفات ، مصر ، ١٣٠۶.
 - ۷۳ جنید شیرازی ، معین الدین ابوالقاسم : شد الازار فی حط الاوزار عن زور المزار ،
 به تصحیح علامه فقید محمد قزوینی و عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۲۸ ش.
 - ۷۴ جنیدی ، جعفری ، محب طریق : شرح اوراد فتحیه ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب و نسخه خطی متعلق به دانشکدهٔ اسلامیه پیشاور به شماره ۱۹۵۱/۳۰.

۷۵ - جهانگیر: تزوك جهانگیری ، چاپ سید احمد ، علیگر ، ۱۸۶۴م .

- ٧٤- چلبي موصلي ، دكتر داود : مخطوطات الموصل . بغداد ، ١٩٢٤م .
- ۷۷- حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله :کشف الظنون ، جلد ۱ و ۲ ، فلو گل ، لیپزگ ، ۱۸۳۵-۱۸۳۵ .
 - ۷۸- حافظ شیرازی : دیوان حافظ شیرازی . ح پژمان ، تهران ، ۱۳۱۸ هـ.
 - ٧٩- حسنى ، عبدالحي : الثقافة الاسلاميه في الهند ، دمشق ، ١٩٥٨ م .
- ۸۰ حسنی، سید عبدالحی ، علامه : نزهة الخواطر ، حیدرآباد دکن ، ۴۱ –۱۳۵۳ هـ ق.
 - ٨١- حسينى ، سيد محمد بن محمد : اتحاف السادة المتقين . جزء سابع ، مصر ، ١٣٠٠ هـ.
 - ۸۲- حکمت ، علی اصغر ، نقش پارسی بر احجار هند ، تهران ، ۱۳۳۷ ه.
 - ٨٣- حموي ، شهاب الدّين ابو عبدالله ياقوت : معجم البلدان . لندن ، ١٨٤٢م .
 - ۸۴- ایضاً : " " بیروت ، ۱۹۵۰م.
 - ۸۵- حنیل، امام احمد بن حنیل : المسند ، جزء ۱- ۴ ، مصر ، ۱۹۴۶م ، ۸۵- جزء ۱- ۱۳ ، مصر ۱۹۴۷م .
 - ۸۶ حیم ، سلیمان : فرهنگ فارسی و انگلیسی ، تهران ، ۱۹۴۳م .
 - ۸۷- خاکی کشمیری ، بابا داود : ریشی نامه . نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور ، شماره ۳۶۵۹.
 - ۸۸- خطیب عمری ، شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله : مشکوة المصابیح . دهلی ۱۳۶۸ ه.
 - ٨٩- ايضا : ايضا ، " " با ترجمه انكليسي .
 - ٩٠ خليلي ، محمّد على ، خاندان پيغامبر (صلوات الله عليهم اجمعين) ، تهران .
 - ٩١- خورجوي ، خان بهادر محمَّد تقى خان : حيات امير خسرر ، كراچي ، ١٩٥٤م.
 - ٩٢- خياط ، على بن سعد : جامع الاخبار ، انتشارات كتابخانه مبين ، اصفهان ، ١٣٥٥ هـ .ق.
 - ٩٣- داراشكوه : سفينة الاوليا، نولكشور ، ١٨٧٨م .
 - ۹۴- داعی حسنی ، سید مرتضی حسن : کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ، به تصحیح عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۱۳ ه.
- ۹۵- دانش پژوه ، محمد تقی : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، جلد ۱۳۴۵ تهران ، جلد ۱۳۴۵ ه.ش .

44.

خلاصة المناقب

- ٩٤- داود ، نور الدّين : محنة في الفردوس . بغداد ، ١٩٥٠م .
- ۹۷ درخشان ، مهدی : بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱، تهران ، ۱۳۴۱.
- ٩٨- دستگردي ، وحيد : كلمات قصار بابا طاهر عربان، ضميمه سال هفتم مجله ارمغان، تهران ، ۱۳۰۶ هـ .ش.
- ٩٩- دغلات ، محمّد : تاريخ رشيدي. نسخه خطى متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۰۶ ص.
 - ١٠٠- دهخدا : لغتنامه دهخدا ، تهران ، ١٣٢٥ هـ، ١٣٢٤هـ، ١٣٣٢ هـ.
- ١٠١- ديلمي ، الزاهد ابي محمّد الحسن بن ابي الحسن محمّد : ارشاد القلوب في فضايل امير المومنين. نجف.
- ١٠٢- دينوري ، ابو محمَّد عبدالله بن مسلم بن قتيبه : عيون الاخبار ، قاهره ، ١٩٢٨م. ۱۰۳– ذهبی : میزان الاعتدال ، ج ۱، قاهره ، ۱۳۲۵ هـ.
 - ۱۰۴ رازی ، امین احمد : هفت اقلیم . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
 - ١٠٥ راوندي ، محمّد بن على بن سليمان : راحة الصدور و آية السرور . به سعى و تصحيح محمّد اقبال ، تهران ، ١٣٣٣ هـ.
 - ۱۰۶- رحمان على : تذكره علماي هند . نولكشور ، ۱۹۱۴م .
 - ١٠٧- ايضا ترجمه اردویی از محمد ایوب قادری ، کراچی ، ۱۹۶۱م.
 - ۱۰۸ زر كلى ، خير الدّين : قاموس الاعلام . جزء اولّ ، ثانى ، خامس ، سبع و ثامن ، مطبعه كوستاتسوماس ، ۱۹۵۴-۱۹۵۶م.
 - ١٠٩- زمخشري ، محمود بن عمر : الكشاف (تفسير قرآن مجيد) جزء اول رابع ، قاهره ، ۱۹۴۶م .
 - ١١٠- سبزواري ، سيَّد شريف حسين :زاد العقبي ، لاهور ، ١٩۶٠.
 - ۱۱۱ سبزواری ، شریف حسین ، مناقب مرتضوی : کوکب دری ، جالندهر ، ۱۹۳۷.
 - ۱۱۲ سپه سالار ، فريدون بن احمد ، رساله فريدون بن احمد سپه سالار در احوال مولانا جلال الدّين رومي ، تهران ، ١٣٢٥ هـ.
 - ١١٣ سحاب ، ابوالقاسم : زندگاني حضرت موسى بن على الرضا ، جلد ١، ٢ ، تهران ، ۱۳۲۰ هـ .ش .
 - ١١٤- سراج ، ابو نصر عبدالله بن على : كتاب اللمع في التصوف ، نكلسون ، ليدن ، .,1914

۱۱۵- سعدی شیرازی : بوستان سعدی ، به اهتمام محمد علی فروغی ، تهران ، ۱۳۱۶هـ.

- ١١٤- سلطان حسين ، امير : مجالس العشاق ، نولكشور ، ١٢٩٣ هـ.
- ۱۱۷ سلمی ، امام زاهد ابو عبدالرّحمان محمّد بن حسین بن محمّد : طبقات صوفیه ، لیدن ۱۹۶۰م .
- ۱۱۸ سمنانی ، علاء الدوله : ملفوظات سیّد علاء الدوله سمنانی ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه اسلامیه پیشاور، شماره ۱۰۲۳.
- ۱۱۹ سهروردی ، شهاب الدّین :عوارف المعارف .نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
 - ۱۲۰ ایضاً " : ترجمه اردویی از حافظ رشید احمد ارشد ، لاهور ،۱۹۶۲م.
 - ۱۲۱ سيوطى ، علامه جلال الدّين : كتاب اللئالي المصنوعه في الاحاديث الموضوعه ، جزء اوّل و ثاني ، مطبعة الادبية ، ١٣١٧هـ.
 - ۱۲۲- شعرانی ، سیّد عبدالوهاب : لواقح الانوار فی طبقات الاخیار ، جزء اوّل و ثانی، مصر ۱۳۵۵ هـ.
- ۱۲۳ شكرى الوسى البغدادي ، سيد محمود:بلوغ الارب في معرفة احوال العرب ، مصر ، ۱۲۳ هـ.
 - ۱۲۴ شوشتری ، قاضی نور الله : مجالس المومنین ، تهران ، ۱۲۹۹ هـ.
 - ۱۲۵ شیروانی ، حاجی زین العابدین : ریاض السیاحة ، به تصحیح اصغر حامد ، تهران ،۱۳۳۹ ه.
 - ١٢۶- صادق ، امام جعفر : الحكم الجعفريه . بيروت ، ١٩٥٧م.
 - ١٢٧- صديق حسن خان ، سيَّد محمَّد : صبح گلشن ، بهوپال ، ١٢٩۴ هـ.
 - ۱۲۸ صرفی کشمیری ، یعقوب ، مغاز النبی ، لاهور.
 - ١٢٩ صفا ، ذبيع الله، دكتر : تاريخ ادبيّات ايران ، ج ٢، ٣، تهران ، ١٣٣۶ هـ.
 - ۱۳۰ صنعی : دیوان صنعی به ضمیمه تاریخچه تصوف علی اکبر ، تهران، ۱۳۲۸ ه.
 - ۱۳۱ طارمی ، نجم الدین : تذکره شیخ محمد صدیق الکججی حسن بن حمزه ، تهران ، ۱۳۲۶ هـ. ش.
 - ۱۳۲- طاهر ، شيخ محمد : بحار الانوار ، (مجمع) الجزء الاول و الثاني ، نولكشور ، ۱۲۸۳ هـ.
 - ١٣٣- طباطبائي ، غلامحسين ، سير المتاخرين ، نولكشور ، ١٨٧٣م .

۱۳۴- طبری ، ابی جعفر بن محمّد بن جریر: تاریخ الرسل و الملوك (جزء اوّل)، مصر ، ۱۳۶- طبری ، ابی جعفر بن محمّد بن جریر:

- ١٣٥- طوسى ، شيخ ابو جعفر بن محمّد بن على بن حسين : امالي ، تهران ، ١٣٠٠ هـ.
 - ۱۳۶ ظهور الحسن ، قاضى : نگارستان كشمير ، دهلى ، ۱۳۵۲ هـ.
 - ۱۳۷ ظهور الدّین احمد ، دکتر: پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۱، لاهور، ۱۹۶۷م.
 - ۱۳۸ ظهیر فاریابی ، دیران ظهیر فاریابی ، نولکشور ، ۱۸۸۰م .
 - ١٣٩- عاملي ، بهاء الدّين : كشكول ، جزء اول رابع ، ازهر ، ١٣٢٠ هـ.
 - ۱۴۰ عباسی ، منظور احسن : فهرست مخطوطات فارسیه پنجاب پبلك لائبریری کتابخانه عمومی پنجاب } لاهور ، ۱۹۶۲م.
- - ۱۴۲ عراقی ، فخر الدین ابراهیم همدانی :کلیات عراقی ، سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۸ هـ. ش.
 - ۱۴۳- عرفانی ، عبدالحمید : ایران صغیر : تذکره شعرای پارسی کشمیر ، تهران ، ۱۴۳- مرفانی ، ۱۳۳۵ ه.
 - ۱۴۴ عریان، بابا طاهر: دیوان بابا طاهر، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، ۱۳۴۷ ش.
 - ۱۴۵ عز الدين ابى الحسن على بن محمد: اسد الغابة فى معرفة الصحابه . جزء ثانى رابع ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ.
 - ۱۴۶ عسقلانى ، امين سنجر : بلوغ المرام من ادلة الاحكام ، ترجمه از حافظ احمد بن محمد ، كراچى.
 - ۱۴۷ عطار نیشابوری ، شبخ فرید الدین : الهی نامه ، به تصحیح فواد روحانی ، تهران ، ۱۳۳۹ ش .
 - ۱۴۸ ايضاً " : تذكرة الاوليا به سعى نكلسون ، ليدن ، ١٣٢٥هـ.
 - ۱۴۹ ایضاً " : دیوان غزلیات و ترجیعات و قصاید فرید الدین عطار،
 - سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش.
 - ١٥٠ ايضاً " : كليات عطار ، نولكشور ، ١٨٧٢م .
 - ١٥١ ايضاً " : مصيبت نامه ، مشهد ، ١٣٥٥ هـ ق .
 - ١٥٢ ايضا " : منطق الطير ، بمبئي ، ١٢٤٨ هـ.

١٥٣ - علامي ، ابوالفضل : آئين اكبرى ، نسخه خطى متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.

- ۱۵۴ علوى شيرازى ، حكيم سيّد محمّد حسين : تحفة المومنين بر حاشيه مخزن الادويه . نولكشور ، ۱۱۸۵ هـ. ق .
 - ۱۵۵ على ،حضرت (ع) ديوان بعمدة المطالب سيدنا على بن ابى طالب به سعى الحاج قاضى محمد ابراهيم ، بمبئى ، ۱۲۹۳ هـ.
- ۱۵۶ ایضاً : نهج البلاغه ، شرح و ترجمه علامه سید شریف رضی ، لاهور، ۱۹۶۳م.
 - ١٥٧ ايضا : از ابن الحديد ، دارا .
 - ١٥٨ عماد احمد خوشنويس : گنجينهٔ توحيد ، تهران ، ١٣٣٧ هـ .
 - ١٥٩- عنايت الله ، دكتر شيخ : تحقيق اللغات، لاهور ، ١٩٤٣م .
 - ۱۶۰ ابن حجر عسقلاتی ، شهاب الدین احمد بن علی : الاصابة فی تعیر الصحابه ، ج ۱، کلکته ، ۱۸۹۶م .
 - ۱۶۱ ايضا : تهذيب التهذيب ، جلد ٢ ، حيدرآباد ، ١٣٢٥ هـ.
- ١٤٢ غزالي، امام ابو حامد محمد: احياء علوم الدين، مجلد اول رابع ، مصر،١٩٣٩م.
 - ١٤٣ ايضاً: " : فضايح الباطنيه ، قاهره ، ١٣٨٣ هـ.
 - ۱۶۴ ایضا : " : کیمیای سعادت ، تهران ، ۱۳۳۳ ه.
 - ١٤٥ ايضا: " : مكاشفه القلوب، مصر، ١٣٧١هـ
- ۱۶۶ ایضاً : " : المنقذ من الضلال . ترجمهٔ اردویی از مفتی محمد خلیل خلیل خانصاحب قادری ، حیدرآباد ، ۱۹۵۸م .
 - ۱۶۷ غفاری ،امیر جلال الدّین : فرهنگ غفاری ، تهران ، ۱۳۳۶ –۱۳۳۷ هـ.
 - ۱۶۸ غلام قادر ، مولوی : نهج السلوك (ترجمه اردویی ذخیرة الملوك)، لاهور.
 - ۱۶۹ فاروقی ، محمّد ابرار حسین : تذکره جواهر زواهر، اتاوه ، ۱۳۷۸ هـ.
 - ١٧٠ فتني ، هندي محمّد طاهر بن على : تذكرة الموضوعات ، بمبئي ، ١٣٤٣.
 - ۱۷۱- فخر الزمانی قزوینی ، ملا عبدالنبی ، میخانه ، به سعی دکتر محمد شفیع ، لاهور ، ۱۹۲۶م.
 - ١٧٢- فرات كوفى ، فرات بن ابراهيم : تفسير فرات الكوفى ، نجف .
 - ۱۷۳ فروزانفر ، بدیع الزمان : احادیث مثنوی ، تهران ، ۱۳۲۴ ش .
- ۱۷۴ ایضاً : رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدین رومی ، تهران ، چاپ دوم .
 - ۱۷۵ ایضاً : قصص و تمثیلات مثنوی ، تهران ، ۱۳۳۳ ه.
 - ١٧٤ فوق ، محمَّد الدَّين : تواريخ اقوام كشمير ، لاهور ، ١٩٣۴م.

- ۱۷۷ ایضا : مشاهیر کشمیر ، لاهور ، ۱۹۳۰م .
- ۱۷۸ فيروز آبادى ، مجد الدين محمد بن يعقوب بن محمد ابراهيم : قاموس المحيط و القابوس الوسيط الجامع لماذهب من كلام العرب شماطيط ، ...٧٠ ١٢٧٢ هـ .ق .
 - ۱۷۹ فیضی سرهندی ، الله داد : مدار الافاضل ، ج ۱ ، دکتر محمد باقر ، لاهور ، ۱۳۳۷ هـ. ش.
 - ١٨٠ قاضي عبدالكريم: شمس اللغات ، بمبئي ، ١٣٠٩ هـ.
 - ١٨١- قريشي ، محمّد عبدالله : آئينة كشمير ، لاهور.
- ۱۸۲ قریشی وحید، دکتر و دکتر شیخ محمّد اکرام (گرد آورندگان) دربار ملی فارسی ، لاهور ۱۹۶۱م.
 - ١٨٣- (مرتبه) قزلباش ، محمَّد على :ذريعة النجات . لاهور، ١٣٢٣ هـ.
 - ۱۸۴ قزوینی ، امام علامه زکریا بن محمد بن محمود : عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات ، گوتنگن ، ۱۸۴۸م.
 - ۱۸۵ قشیری ، امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن : الرسالة القشیریه ، مصر ، ۱۳۳۰ ه.
 - ١٨۶- القمى عباس: الكنى و الالقاب، جزء ثانى، نجف اشرف، ١٩٥٥م.
 - ۱۸۷ قندوزی حنفی ، علامه سلیمان بن شیخ ابراهیم حسینی بلخی : ینابیع المودة ، ج ۱ ، بیروت ، بی تا .
 - ۱۸۸- ایضاً : جزء اول ، استانبول ، ۱۳۰۲ هـ.
 - ۱۸۹ کابلی ، مستانشاه : آتشکده وحدت . به اهتمام محرم علی چشتی ، لاهور ، ۱۸۹ ق .
 - ۱۹۰ ایضاً : " : شرح چهل اسرار ، لاهور، ۱۸۸۸م .
 - ۱۹۱- کاچرو ، بیربل پندت ، تواریخ کشمیر (۱۲۵۱هـ/۱۸۹۲م) نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور.
 - ۱۹۲ كاشانى، عبدالرزاق ابوالغنائم بن جمال الدّين : اصطلاحات صوفيه ، كلكته ، ١٩٢ م.
 - ١٩٣- ايضاً: " " : شرح منازل السائرين ، تهران ، ١٣١٥هـ.
 - ۱۹۴- كاشانى ، محمود بن على : مصباح الهداية، ترجمه عوارف المعارف ، نولكشور ، ۱۹۴- كاشانى ، محمود بن على : مصباح الهداية، ترجمه عوارف المعارف ، نولكشور ،
 - ١٩٥ كحاله ، عمر رضا : معجم المؤلفين ، دمشق ، ١٩٥٩ م .

- ۱۹۶ کرپا رام ، تواریخ کشمیر ، اوده ، ۱۹۲۷م .
 - ۱۹۷- ایضا : گلزار کشمیر ، لکهنو ، ۱۸۷۱م .
- ۱۹۸ کلاباذی ، ابوبکر محمد : التعرف لمذهب اهل التصوف باقی. سرور و عبدالحلیم محمود ، قاهره ، ۱۳۸۰ هـ.
 - ١٩٩ كوفي ، سليم بن قيس : كتاب سليم ، النجف الاشرف ، بي تا .
- ۲۰۰ کول ، نرائن : تاریخ کشمیر ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
- ۲۰۱- لاهوری ، غلام سرور : خزینة الاصفیاء ، جلد ۱و ۲ ، نولکشور ، ۱۲۸۴هـ.
 - ۲۰۲- لبنانی ، امین الخوری : جلاء الغامض فی شرح دیوان ابن الفارض ، بیروت ، ۱۸۸۸م .
 - ۲۰۳ لين ، ادوارد وليم {Edward William Lane}: مدُ القاموس . ج ۱، لندن ،۱۸۷۲ م .
 - ٢٠٤- مجلسي ، محمَّد تقي : حيات القلوب ، جلد ١، تهران ، ١٣٧٨ هـ .ق .
 - ٢٠٥ مجلسي ، ملا باقر : جلاء العيون ، تهران، ١٣١۴ هـ.
 - ۲۰۶- محمد یادشاه : فرهنگ آنندراج ، تهران ، ۱۳۳۶ ه. ش.
- ٢٠٧- محى الدّين ، ابو محمّد حاجى : تحانف الابرار (تاريخ كبير) امرتسر ، ١٣٢١.
- ۲۰۸ محى الدين محمد ، عبدالحميد بن محمد عبداللطيف : المختار من صحاح اللغة ،
 قاهره ، ۱۳۵۲ هـ.
- ۲۰۹ مرتضى حسين ، سيد : تبصرة العوام فى معرفة الانام ، به تصحيح عباس اقبال،
 ۱۳۱۳ ش.
- ۲۱۰ مسعودی ، علی بن حسین ، مروج الذهب ، جزء اول و ثانی ، مصر ، ۱۹۴۸م،
 - ۲۱۱ مسلم ، امام ابوالحسين : سنن صحيح مسلم ، جزء ۲ ، ۲ ، ۳ ، قاهره ، ۱۹۵۰ ۱۹۵۰ م .
 - ۲۱۲– مظفر حسین : تذکره روز روشن ، بهویال ، ۱۲۹۶ هـ.
 - ۲۱۳ مظهر حسين ، سيد : تهذيب المتين في فضايل امير المومنين ، جلد ١، دهلي، ١٩٣٠ م.
- ۲۱۴ معصوم على ، محمد : طرائق الحقايق ، به تصحيح محمد جعفر محجوب ، تهران، ١٣٣٩ هـ . ش .
 - ۲۱۵ مكى شافعى، محب الدين ابو العباس احمد بن عبدالله بن محمد طبرى :
 رياض النضرة فى مناقب العشرة ، جلد ١ ، مصر ، ١٣٧٣ هـ ق .

۲۱۶- مكى ، علامه بن حجر شهاب الدين ابو العباس احمد : الصواعق المحرقه . مصر . بي تا .

- ۲۱۷ مكى ، امام ابو طالب محمّد بن ابى الحسن بن عباس : قوت القلوب فى معاملة المحبوب.جزء اوّل و رابع ، الازهر ، (مصر) ، ١٣٥١ هـ.
 - ٢١٨- معطوف ، لوييس : المنجد ، بيروت ، ١٩٥٤م .
 - ٢١٩ ايضاً " : لاهور .
 - ۲۲۰ منادی ، محمد عبدالروف بن علی : الاتحافات السنیه بالاحادیث القدسیه ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه شادروان دکتر محمد شفیع .
 - ۲۲۱ مولانای روم ، جلال الدین محمد بن شیخ بها ، الدین : کلیات شمس تبریزی ، تهران،۱۳۳۶ هـ.
- ۲۲۲ ایضا " " : کلیات مثنوی ، تهران ، ۱۳۳۸ هـ.
 - ۲۲۳ میبدی ، ابن معین الدین : شرح دیوان حضرت امام علی علیه السکلام ، تهران ، ۱۲۸۵ هـ.
 - ۲۲۴ ایضا " نسخه خطی در دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ۲۲۵ ناصر خسرو قبادیانی : حکیم ابو معین : دیوان اشعار ... ، علی اکبر دهخدا سید حسن تقی زاده ، تهران ، ۱۳۰۷هـ.
 - ۲۲۶ نجم الدين رازى ، شيخ ابوبكر عبدالله بن محمد : مرصاد العباد ، تهران، ۱۳۱۲ هـ.ش.
 - ۲۲۷- نجم الدّین کبری (رازی) : فوائح الجمال و فواتح الجلال، ۱۹۵۵.
 - ۲۲۸ ندوی ، محمّد عبدالعلیم : حصن حصین مع ترجمه و شرح، کراچی .
 - ٢٢٩ نسائي : سنن نسائي ، حافظ جلال الدّين سيوطي ، جزء ١، ٢، قاهره .
- ۲۳۰ نفیسی ، سعید : تاریخ نظم و نثر فارسی درایران و زبان فارسی ، جلد ۲، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۲۳۱ ایضاً " : جستجو در احوال و آثار فرید الدّین عطار نیشابوری، تهران، ۱۳۲۰ هـ.
 - ۲۳۲- نفیسی ، دکتر علی اکبر : فرهنگ نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۱-۱۳۲۴ ه.
 - ٣٣٣ نوائي ، عبدالحسين : رجال كتاب و حبيب السير ، تهران، ١٣٢۴ هـ.
 - ۲۳۴ نوایی ، میر نظام الدین علیشیر : مجالس النفایس ، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۳ ه.
 - ۲۳۵ نو بختی ، ابو محمد حسن بن موسی : کتاب فرق الشیعه . استانبول ، ۱۹۳۱م.

۲۳۶ - نور الدين نام، . نسخه خطى ۱۱۳۴ و متعلق به كتابخانه مولوى شمس الدين ، لاهور.

- ۲۳۷- نووی ، امام محی الدین ابی ذکریا یحیی بن شرف : ریاض الصالحین با ترجمه اردویی از عابد الرحمان صدیقی ، کراچی .
 - ۲۳۸ ایضاً: شرح صحیح مسلم ، قاهره ، ۱۲۸۳ ه .
 - ٢٣٩- وحيد الزمان ، علامه نور محمّد : لغات الحديث ، كراچي .
 - ۲۴۰ وزير الدين حسين : حرز المومنين الامان الخائفين ، مطبع يوسفى ، دهلى ،
 ۱۳۳۳ هـ.
 - ۲۴۱ ولى الله دهلوي ، شاه : انتباه في سلسلة الاولياء ، دهلي ، ۱۹۴۲م .
 - ٢٤٢ ولى ، شاه نعمت الله : ديوان شاه نعمت الله ولى ، تهران، ١٢٧٦ هـ.
- ۲۴۳ ایضا " : رسایل شاه ... ، حاجی میرزا عبدالحسین شیرازی ، تهران ۱۳۱۱ ه.
 - ۲۴۴ ونسنك ، ا.ى و ى . پ منسنج : المعجم المفهرس ، ليدن ، ۱۹۴۳م .
- ۲۴۵ هاشمی سندیلوی ، احمد علی خان : مخزن الفرائب نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب لاهور ۱۹۶۸ ۱۹۷۰ و ج ۵,۴٫۳ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۷۱ هـ. ش/۱۹۹۲م.

 ۱۳۷۱ هـ ش، ۱۳۷۲ هـ. ش.
 - ۲۴۶ هجویری ، علی بن عثمان بن علی الجلابی : کشف المحجوب : محمد عباسی ، تهران ۱۳۳۶ هـ.
 - ۲۴۷- هدایت ، رضا قلی : ریاض العارفین ، تهران ، ۱۳۱۶ ه .
 - ۲۴۸ ايضاً " : مجمع الفصحاء ، تهران ، ۱۲۹۵ هـ .
 - ۲۴۹ هروی ، امیر حسینی . مثنوی زاد المسافرین ، ایران ، ۱۳۵۳ ه.
 - ۲۵۰ همدانی، سید میر علی : اصطلاحات صوفیه ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور، مجموعه شیرانی ، ۹۱۸/۳.
 - ۲۵۱ ایضاً " : اوراد فتحیه ، لاهور ، ۱۳۴۴ هـ.
- ۲۵۲ ایضاً " : چهل اسرار، به تصحیح سیده اشرف بخاری ، تهران ، ۱۳۴۷ ه. ش.
 - ٢٥٣ ايضا " : " مطبع نياز عليخان ، امرتسر ، ١٣٣٣ هـ.
 - ٢٥٤ ايضا ": ذخيرة الملوك ، مطبع نياز عليخان ، امرتسر ، ١٣٢١ هـ
 - ۲۵۵ ایضاً " : رسائل سید علی همدانی (میکروفیلم) نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ، به شماره ۱۶۸۴۰ : Add

```
۱- رساله آداب (گ ۲۷۶ ب - ۲۷۹ ب).
```

- ٢- رساله اربعين اميريه (٢٩٥-٢٩٨ الف).
- ٣- رساله اربعينيه اميريه (٣٢١ ب ٣٢۴ الف).
- ۴- رساله اسناد حليه حضرت رسالت عليه الصلواة و السلام (۲۹۱ الف ، ب).
 - 0- رساله اسناد اوراد فتحيه عن احد من المريدين (١٧١-١٧٩ ب).
 - ۶- رساله اصطلاحات الصوفيه (۲۷۱ ب ۲۷۳ الف).
 - ٧- رساله اعتقادیه امیریه (۲۴۳ ب ۲۴۸ الف).
 - ۸- رساله چهل اسرار (۱۸۸ ب ۱۹۸ ب).
 - ٩- رساله خطبهٔ اميريه (٢٩٢ الف ٢٩٢ س).
 - ۱۰ رساله خواطریه (۲۹۲ ب- ۲۹۵ ب).
 - ١١- رساله داويه (٣٢٣ ب ٣٢٥ الف).
 - ۱۲ رساله داویه (۳۹۸ الف ۴۰۰ ب).
 - ۱۳ رساله در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت عمدی (۲۰۰ ۲۰۴ ب).
 - ۱۴ رساله درباره حفظ صحت (۳۲۴ ۳۲۵ ب).
 - ۱۵- رساله در معرفت سیرت و صورت انسان (۱۷۹- ۱۸۷ ب).
 - ۱۶ رساله درویشیه (۲۴۸ –۲۵۳ ب).
 - ١٧- رساله ده قاعده (٢٢٥ ب ٢٢٨ ب).
 - ۱۸ رساله ذکریه (۳۴۷ ۳۷۸ ب).
 - ۱۹ رساله روضة الفردوس (۳۴۷ ۳۷۸ ب)
 - ۲۰ رساله سبعین مناقب (۳۱۶ الف ۳۲۱ ب).
 - ٢١ رساله سير الطالبين (٣٩٥ الف ٣٩٩ الف).
 - ۲۲ رساله شرح مشكل حل (۲۶۸ ب ۲۷۰ الف).
 - ۲۳ رساله طایفه مردم (۲۹۶ ۲۹۸ ب).
 - ۲۴ رساله عربیه (۲۱۰ ب ۲۱۳ الف).
 - ٢٥- رساله عقبات (درباره او امر دين) (٢١٣ ب ٢١٨ الف).
 - ۲۶ رساله عقلیه (۳۸۹ ب ۳۹۵ الف).
 - ۲۷ رساله فتحیه (۱۶۹ ۱۷۱ الف).

فهرست منابع 441

۲۸ - رساله فتوتیه (194 - 10.)

٢٩- رساله كشف الحقايق (٢٣٠- ٢٣۴ ب).

٣٠- رساله مرآة التائبين (٣٢٤ الف).

٣١- رساله مشارب الاذواق (٢٣٥-٢٤٣ الف).

٣٢ - رساله مشية اميريه (٢٧٠ - ٢٧١ الف).

٣٣- رساله معاش السالكين (٢٨٧- ٢٩٠ الف).

۳۴ رساله مكارم اخلاق (۲۲۸ الف - ۲۳۰ ب) (۴۰۳ – ۴۰۵ ب) ايضاً "

٣٥ - رساله مكتوبات اميريه (١٤١ - ١٤٥ ب).

۳۶- رساله مكتوبات اميريه (۲۱۸-۲۲۳ الف).

(۲۹۸ - ۲۹۸ الف). ٣٧- رساله مناجات

٣٨ - رساله منازل السالكين (٣٨٠ الف - ٣٨٥ ب)

٣٩- رساله مناميه (۲۹۱- ۳۱۶ الف).

۴۰ رساله المودة في القربي (۲۹۹ - ۳۱۶ الف).

۴۱- رساله نوریه (۱۵۴ – ۱۵۶ الف).

۴۲ - رساله واردات (۳۸۵ الف - ۳۸۹ ب).

(۲۰۷ الف – ۲۱۰ ب). ۴۳- رساله همدانیه

٢٥۶ - ايضاً:مشارب الاذواق، نسخه خطى متعلق به دانشگاه ينجاب ، لاهور.

٢٥٧- هندو شاه ، ملا محمّد قاسم : تاريخ فرشته ابراهيمي ، نولكشور ، ١٨۶۴م .

٢٥٨- دفتر كتابخانه آيا صوفيه محمّد ربك ، مطبعه سي باب عالى جوازنده ابو المسعود ، .. 1404

> ۲۵۸ - فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاشکند ، ٥ جلد و يك ضميمه سال ١٩٥٢ تا ١٩٥٨ م .

۲۶۰ - فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، جلد ۴ ، مشهد ، ۱۳۲۵ هـ.

٢٤١- فهرست كتبخانه آصفيه (سركار اعلى اعليحضرت فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه) جلد ۱، حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۲ ه. .

۲۶۲ - فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاجیکستان ، ج ۱، . ,1954

40.

٢۶٣ - فرائد اللئالي من رسائل الغزالي ، مصر ، ١٣٤٢ هـ.

۲۶۴- دائرة المعارف . جلد ١ ، كابل ، ١٣٢٨ هـ.

۲۶۵ - قرآن مجید و فهرست ، چاپ فلوگل ، لیپزگ ، ۱۹۳۴م .

266. The Encyclopaedia of Islam, Vol.I-IV, LONDON, 1913.

خلاصة المناقب

267.Do-Part I, Faseicule, 7, New Edition, London, 1956 A.D.

268. The Encyclopaedia of Britannica, Vol. II, London 1961 A.D.

مجله ها

۲۶۹ - ارمغان ، سال هفدهم ، شماره ششم ، تهران ، ۱۳۱۵ هـ . ۲۷۰ - اورینئل کالج میگزین ، لاهور ، فوریه ، ۱۹۲۵م . ۲۷۱ – ایضاً " ، لاهور ، نوامبر ، ۱۹۲۶م . ۲۷۲ – برهان ، ، دهلی ، ۱۹۵۰م . ، دهلی ، ۱۹۵۰م . ۲۷۳ - فرهنگ ایران زمین ، ج ۶ ، تهران ، ۱۳۳۳ ه.ش. ۲۷۴ - مجله دانشکده ادبیات ، ضمیمه ، سال دهم، تهران ، ۱۳۴۱ ه . ۲۷۵- معارف اسلام ، لاهور ، سپتامبر ، ۱۹۶۰م. ۲۷۶- المنتظر ، شماره ۱، لاهور ، آوريل ، ۱۹۶۵م . ۲۷۷ - وحید ، مجله ، سال پنجم ، شماره مسلسل پنجم، تهران ، ۲۷۸ – ایضاً " اردیبهشت ماه ، ۱۳۴۷ ه . ۲۷۹ - ایضاً " شماره ششم ، تیرماه ۱۳۴۷ ه. . ۲۸۰ یغما، سال چهارم ، شماره ششم تهران ، شهریور ، ۱۳۳۴ ه. . ۲۸۱ " " " ، شماره هشتم ، آبان ماه ، ۱۳۳۴ ه. ۲۸۲- " هفتم ، شماره هفتم ، آذر ماه ، ۱۳۳۷ ه. ۲۸۳ " " هفتم ، شماره هشتم ، آبان ماه ، ۱۳۳۷ ه. فهرست منابع

284. Abdul Muqtadir Maulavi: A Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library of Bankipore, Vol.I, Calcutta, 1908 A.D. Vol IX, Calcutta 1925 A.D.

- 285. Arnold, Thomas: The Preaching of Islam, 1956 A.D.
- 286. Ahmad Zubaid: The Contribution of India to the Arabic Literature Allahabad.
- 287. Arberry, A: Catalogue of the Library of the India Office, Vol.II, Part. VI, London, 1937, A.D.
- 288. Barthold, W: Turkish Down to the Mongol Invasion, London, 1928 A.D.
- 289. Bartholomew, G: The Times Survey Atlas of the World, London, 1922, A.D.
- 290. Beale, Thomas William: An Oriental Biographical Dictionary, Calcutta, 1881, A.D.
- 291. Beveridge, A.S.: Babor Nama. (English Translation), London, 1921, A.D.
- 292. Blochet .E : Catalogue Des Manuscripts Persans De Le Bibliothequ Nationale, Vol.I 2 IV, Paris, 1934, A.D.
- 293: Do : Bibliotheque Nationale Catalogue Des Manuscripts Turessupplement, Tome I, Paris MDCU XXX II.
- 294. Brockelman, Dr.C: Geschichte Der Arabischen Literature Von Zweiter supplement Vol.II, Leiden, 1938, A.D.
- 295. Browne, Edword G. Handlist of the Persian Manuscripts in the Library of the University of Cambridge, 1896, A.D.
- 296. Do : A supplementary Handlist of the Muhammadan Manuscripts in the Libraries of the University and Colleges of Cambridge, Cambridge, 1922, A.D.
- 297. Ethe, Herman: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Librar of the India Office Vol.I, Oxford, 1903, A.D.
- 298. Do: Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushto Manuscripts in the Bodleian Library, Part I, Oxford, 1889, A.D.
- 299. Fazal Karim: Mishkat-ul Masabih (An English Translation) Vol.I,II,III, Calcutta, 1940 A.D.
- 300. Flugel, Dr. Custav: Die Arabischen, Persischen and Turkische Handschriften der Kaiserlich-Koniglichen Hofbibliothek Zu Wien: Vol.II, Wien, 1867, A.D.

.

- 301. Hakk Muhammad Ashraf: A Descreptive Catalogue of the Persian Manuscripts in Edinburg University Library, Hartford, 1925, A.D.
- 302. Hitti, Philip K. Descreptive Catalogue of the correct collection of Arabic Manuscripts in the Princeton University Library, Princeton, 1938, A.D.
- 303. Hunter, W.W: The Imperial Gazetteer of India, Vol.I, London, 1885 A.D.
- 304. Inanow, Wladmir: Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collections Asiatic Society of Bengal Calcutta, 1926 A.D.
- 305. Do: Concise Descreptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1924 A.D.
- 306. Do: Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of Asiatic Society of Bengal, special supplement Calcutta, 1928 A.D.
- 307. Jurji, Edward Jabra: Illumination in Islamic Hysticism, London, 1938, A.D.
- 308. Lane Poole Stanley: The Muhammadan Dynesties, Paris, 1925, A.D.
- 309. Lawrence, Sir Walten: Imperial Gazetteer of India, Kashmir and Jammu, Oxford.
- 310. Do: The Valley of Kashmir, London, 1895 A.D.
- 311. Macdonald D.B. Religious Attitude and Life in Islam, 1912 A.D.
- 312. Maitra, K.M.: A Descreptive Catalogue of Persian Manuscripts Preserved in the Kapurthala Library, Lahore, 1924 A.D.
- 313. Moorcrafts, William and George Trebeck: Travel in Ladakh and Kashmir, Vol.II, London, MDcccx II.
- 314. Nicholson, Reynold A: A Descreptive Catalogue of the Oriental Mss.Belonging to the Late E.G. Browne, Cambridge, 1932 A.D.
- 315. Do: Selected Poems from Diwan-i-ShamsTabriz, Cambridge, 1898 A.D.
- 316. Othospies and S.K. Khattack: The Three Treatise on Mysticism by Shihab-ud-Din Suhrawardi Maqtul. Stuttgart,1935 A.D.
- 317. Pertseh Dr. Wilhelm: Die Persischen Handschriften der Herzogli der bibliothek Zu Ghotha, Verzeiechnet, Wein, 1859 A.D.
- 318. Do : Verzeichniss der Persischen Handschriften der Koniglichen Bibliothek Zu Berlin, Berlin 1888, A.D.
- 319. Qazvini Mirza Muhammad : The History of the World Conqueror by Alle-ud-Din ,Atta, Malik Juvaini , Vol.I, Oxford.

فهرست منابع

320. Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Vol.II Oxford, 1881 A.D.

- 321. Rosen, Avee Tross: Les Manuscripts Persan de Linstitut Des Langue Orientals, Vol.III, Saint petershong, 1886 A.D.
- 322. Shakur, M.A: A Catalogue of exhibits displayed at the First North West Frontier Province Arts and Crafts Exhibition, held under the Auspects of the Scientific Deptt. Peshawar Museum, Peshawar 1948
- 323. Steingass: A Comprehensive Persian and English Dictionary, London, 1947 A.D.
- 324. Strange, G: Le Mesopotamia and Persia under the Mongols from Nuzhat-ul-Kalub of Hamd-ul-Allah Mustaufi, London, 1903, A.D.
- 325. Do: The Lands of the Eastern Caliphates Cambridge, 1905 A.D.
- 326. Storey: C.A: Persian Literature A. Bio-Bibliographical Survey, Vol. I, Part-2, London, 1926.A.D.
- 327. Sufi, G.M.D: Kashir, Vol.1, Lahore, 1948 A.D.
- 328. Syler, Sir Percy: History of Persia Vol.II, London, 1921 A.D.
- 329. Subhan, A. John: Sufi Sun, its Saints and Shrines, Lucknow, 1938, A.D.
- 330. Teufel, J.K: Eine Lebenschreiburg Des Scheichs, Ali-i-Hamadani Brill, 1962, A.D.
- 331. Thornton, Edward: A Gazetteer of the Countries adjacent to India on the North West London, 1844 A.D.
- 332. Voorhoeve, P: Handlist of Arabic Manuscripts in the Library of University of Leiden and other collection in the Netherlands. Jugdmi Bataverum, 1957 A.D.
- 333. Zafar Khan, Muhammad: Persian Poets of Kashmir of Moghal A thesis (Punjab University)Lahore, 1957 A.D.
- 334. Zett Steen, K.V: Le Monde Oriental Archivas Vol.XXII, Upsala (London), 1930 A.D.
- 335. The Journal of the Asiatic Society of Bengal, Vol.XXIII.Culcutta, 1853 A.D.
- 336. Do: Vol. XXXIII, Calcutta, 1864.A.D.

فهرست انتشارات مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	ڄاپ	شاعر		ردیف
فارسى	۱۳۵۰هـش	دكتر محمد حسين تسبيحي	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ	١
			گنج بخش (ج۱)	
فارسى	۱۳۵۳ هـش	دكتر شميم محمود زيدي	احوال و آثار شيخ بهاء الدين زكرياملتاني	۲
			و خلاصة العارفين	
فارسى	۱۳۵۱هـش	دكتر محمد حسين تسبيحي	فهرست نسخه های خطی	٣
			خواجه سناء الله خراباتي	
فارسى	۱۳۵۱هـش	دکتر علی اکبر جعفری	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	*
فارسى	۱۳۵۳هـش	جمالي دهلوي /	مثنوی مهر و ماه	۵
		بير حسام الدين راشدي		
فارسى	۱۳۵۲هـش	روپ نراین/ دکتر علی اکبر	شش جهت	۶
		جعفری		
فارسى	۱۳۵۲هـش	سراج الدين على أرزو /	دا ډ س خ ن	٧
		دكتر اكرم شاه		
فارسى	۱۳۵۳ هـش	دکتر سبط حسن رضوی	فارسى گويان پاكستان	٨
			(از گرامی تا عرفانی(ج۱)	
فارسى	۱۳۵۲ هــش	دکتر علی اکبر جعفری	تحقیقات فارسی در پاکستان	٩
فارسى	۱۳۵۳ هـش	حکیم نیر واسطی	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	١.
فارسى	۱۳۵۳ هـش	دكتر محمد حسين تسبيحي	فهرست نسخه های خطی	11
			كتابخانهٔ گنج بخش (ج٢)	
فارسى	۱۳۵۳ هـش	دكتر انعام الحق كو ثر	شعر فارسی در بلوچستان	14
فارسی	۱۳۵۳ هـش	دكتر صابرآفاقي	راج ترنگینی	14
			(تاریخ کشمیر)	
فارسى	۱۳۵۴ هـش	خواجه محمد پارسابخاري	رسالة قدسيه	14
,		ملک محمد اقبال		
فارسى	۱۳۵۵ هـش	دكتر غلام سرور	جواهر الاولياء(مقدمه)	10
فارسى	۱۳۵۵ هـش	باقر بن عثمان بخاری !	جواهر الاولياء(متن)	15
		دکتر غلام سرو ر		
ف.ا.ا		بشير احمد دار	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	17

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	چاپ	شاعر		ردیف
فارسى	۱۳۵۵هـش	اَفتاب راي لکهنوي /	تذكرة رياض العارفين	١٨
		پير حسام الدين راشدي	(جلد اول)	
ف.انگ	۱۳۵۵هـش	دكتر عبد الشكور احسن	گرایش های تاره درزبان فارسی	١٩
فارسى	۱۳۹۶هـش	دكتر محمد حسين تسبيحى	فهرست نسخه های خطی	۲٠
			كتابخانهٔ گنج بخش(ج٣)	
فارسى	۱۳۵۵هـش	امیر خسرو دهلوی /	قران السعدين(چاپ عكسي)	71
		دكتر احمد حسن داني		
فارسى	۱۳۵۶هـش	دكتر محمد رياض خان	كليات فارسى شبلي نعماني	77
فارسى	۱۳۵۵هـش	دكتر محمد حسين تسبيحي	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	74
فارسى	۱۳۵۶هـش	محمد على فرجاد	احوال و أثار ميرزا اسد الله خان غالب	74
فارسى	۱۳۵۶هـش	دكتر محمد رياض خان	اقبال لاهوري و ديگر شعراي فارسي گوي	70
فارسى	۱۳۵۶هـش	منیرلاهوری،آرزو /	كارنامه و سراج منير	75
		دكتر اكرم شاه		
فارسى	۱۳۵۶هـش	دكتر محمد رياض خان	كشف الابيات اقبال	77
فارسى		مير محمد حسن خان	گلدستهٔ قلات(اشعار)	1 1
		بنگلزئی	ديوان شعر	
فارسى	۱۳۵۶هـش	على هجويري جلامي/	كشف المحجوب(چاپ عكسي)	79
		على قويم		
ف.عر	۱۳۵۶هـش	بهاء الدين زكريا ملتاني	الاوراد(عربي و فارسي)	۳.
فارسى	۱۳۵۶هـش	ميرزا عبد القادر بيدل	كليات ميرزا عبد القادر بيدل	71
		دکتر غروی	(چاپ عکسی)	
فارسى	۱۳۵۶هـش	محمد بن مبارک علوی	سير الاولياء(احوال و ملفوظات چشتيه	77
		کرمانی		
ف.انگ	۱۳۵۶هـش	شیخ محمود شبستری /	گلشن راز(منثوی عرفانی)	44
		وينفلد	انگلیسی و فارسی	
ف.ار	۱۳۹۸هـش	يعقوب بن عثمان چرخي /	رسالهٔ ابدالیه (اردو و فارسی)	44
		محمد نذير رانجها		
ف.ار	۱۳۵۷هـش	مولوي جلال الدين بلخي/	مثنوی مولوی(دفتر اول)	70
		سجاد حسين		
ف.ار	۱۳۵۷هـش	مولوي جلال الدين بلخي/	مثنوی مولوی(دفتر دوم)	46
		سجاد حسين	(فارسی و اردو)	

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	چاپ	_		ردیف
ف.ار	۱۳۵۷هـش	مولوي جلال الدين بلخي/	مثنوی مولوی(دفتر سوم)	۳۷
		سجاد حسين	(فارسی و اردو)	
ف.ار	۱۳۵۷ هــش	مولوي جلال الدين بلخي/	مثنوی مولوی(دفتر چهارم)	۳۸
		سجاد حسين	(فارسی و اردو)	
ف.ار	۱۳۵۷هـش	مولوي جلال الدين بلخي/	مثنوی مولوی(دفتر پنجم)	79
		سجاد حسين	(فارسی و اردو)	
فارسى	۱۳۵۸هـش	دکتر سید مهدی غروی	مثنوی خموش خاتون(داستان منظوم)	۴٠
فارسى	۱۳۵۵هـش	افتاب رای لکهنوی /	تذكرهٔ رياض العارفين(ج٢)	*1
		پير حسام الدين راشدي		
فارسى	۱۹۸۰م	احمد منزوی	فهرست نسخه های خطی	47
			کتابخانه گنج بخش (ج۱)	
اردو	۱۹۸۰م	محسن على نجفى	اسلامی جمهوری ایران کا آئین(اردو)	44
اردو	۱۹۸۰م	مرتضی مطهری(شهید)	بیسوین صدی کی اسلامی تحریکین(اردو)	**
		دكتر ناصر حسين نقوي		
فارسى	۱۳۵۷هـش	دکتر مهدی غروی	نخستين كارنامه	40
فارسى	۲۷۹۱م	نور الدين عبد الرحمن	لوایح جامی(عرفان و تصوف)	45
		جامی		
فارسى	۱۳۵۷هـش	احمد منزوی	فهرست نسخه های خطی	*
			كتابخانه گنج بخش (ج٢)	
فارسى	۱۹۸۰م	احمد منزوى	فهرست نسخه های خطی	41
			كتابخانه كنج بخش (ج٣)	
ف.ار	۱۹۷۷م	سید مرتضی موسوی /	علامه اقبال(احوال و أثار)	49
		احمد نديم قاسمي		
اردو	71919	دكتر على شريعتى /	علامه اقبال، اسلامي فكركي	۵۰
		دكتر محمد رياض خان	عظیم معمار(اردو)	
فارسى	۱۳۶۴هـش	معز الدين محمد حسين	میاسه و مقداد (فارسی،داستان)	۵۱
		بهاء الدين وكيلي		
فارسى	١٣٩٩هـش	حافظ شيرازي /	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	۵۲
		عباد الله اختر		
سندى	۱۹۸۱م	محمد عثمان ديپلائي	انقلاب ایران (سندی)	٥٣
				۵۴

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	چاپ	شاعر		ردیف
				۵۵
				۵۶
فارسى	۱۳۵۸هـش	جلال الدين محمد بلخي	مثنوی مولوی (دفتر ششم)	۵۷
		سجاد حسين	(اردو و فارسی)	
				۵۸
				۵۹
				۶.
اردو	۱۴۰۱هـق	مرتضی مطهری (شهید)/	ایران اور مصر مین کتب سوزی	۶۱
		عارف نوشاهی (مترجم)	(مسلمانون پر عائد الزامكا تاريخي تجزيه	
فارسى	۱۴۰۲هـق	احمد منزوی	فهرست نسخه های خطی	۶۲
			كتابخانهٔ گنج بخش (ج۴)	
فارسى	۱۳۶۱هـش	حافظ الدين محمد بخاري	دو اثر در علوم قرآني (المستخلص)	۶۳
				54
فارسى	۱۳۶۱هـش	محسن فانی کشمیری /	اخلاق عالم أرا(اخلاق محسني)	90
		خ.جاويدي		
اردو	۱۹۸۳هـش	على اصغر حكمت /	جامی(احوال و آثار جامی)	99
		عارف نوشاهي	(اردو)	
ف.انگ	۱۴۰۲هـق	محمد صادق دهلوي /	كلمات الصادقين	۶۷
		محمد سليم اختر	(تذكرهٔ صوفيان دهلي)	
فارسى	41917	احمد منزوی	فهرست مشترک نسخه های خطی	۶۸
			فارسی پاکستان (ج۱)	
فارسى	۱۳۶۲هـش	يعقوب بن عثمان چرخي /	رسالهٔ انسیه (فارسی و اردو)	99
		محمد نذير رانجها		
ف.انگ	۱۳۶۲هـش	دکتر مهر نور محمد خان	بررسی لغات اروپایی در فارسی	٧٠
فارسى	۱۳۶۲هـش	سید عارف نوشاهی	فهرست نسخه های خطی فارسی	٧١
			موزهٔ ملی پاکستان	
فارسى	۱۳۶۲هـش	سید عارف نوشاهی	به یاد شرافت نوشاهی	٧٢
فارسى	۱۳۶۳هـش	سيد عارف نوشاهي	فهرست نسخه های خطی فارسی	٧٣
			انجمن ترقی اردو(کراچی)	
اردو	۱۳۶۳هـش	سيدحسين عارف نقوى	تذكرهٔ علماي اماميه پاكستان	V*

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	چاپ	شاعر		ردیف
ف.عر	۱۳۶۳هـش	شهاب الدين يحيى	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	٧۵
		سهروردى		
ف.انگ	۱۳۶۳هـش	میجر آر پی آندرسون	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	٧۶
		(مترجم)		
اردو	۱۳۶۳هـش	محمد هاشم تهرپالوی /	خزاين الاسرار(اردو)	VV
		شرافت نوشاهي	به ضمیمهٔ چهار بهار	
ف.ار	۱۳۶۳هـش	حافظ شيرازي /	ديوان حافظ شيرازي	٧٨
		سجاد حسین (قاضی)	(فارسی و اردو)(چاپ عکسی)	
فارسى	۱۳۶۳هـش	سعد الدين هروىمحقق	صیدیه و بخش صید وذباحه	٧٩
		حلی / محمد سرفراز ظفر	واطعمه و اشربه	
فارسى	۱۳۶۳هـش	غزالی (امام محمد) /	جهاد نامه (مولف ناشناخته)	۸۰
		عارف نوشاهي	ظلم نامه	
فارسى	۱۳۶۳هـش	دکتر سید مهدی غروی	منشور فریدون بیگ گرجی	۸۱
فارسى	۱۳۶۵هـش	محمد عالم صديقي/رانجه	لمحات من نفحات القدس	۸۲
فارسى	۱۴۰۵هـق	احمد منزوی	فهرست مشترک نسخه های خطی	۸۳
			فارسی پاکستان (ج۲)	
فارسى	۱۴۰۵هـق	احمد منزوی	فهرست مشترک نسخه های خطی	۸۴
			فارسی پاکستان (ج۳)	
فارسى	۱۳۶۳هـق	سید عارف نوشاهی	فهرست چاپهای آثارسعدی در شبه قارهو	۸۵
فارسى	۱۳۶۴هـش	شاه داعی شیرازی/ رانجها	شرح مثنوی (جلد اول)	۸۶
فارسى	۱۳۶۴هـش	شاه داعی شیرازی / رانجها	شرح مثنوی (جلد دوم)	۸۷
عر.ف	۱۳۶۴هـش	على بن محمد الاديب	تكملة الاصناف (فرهنگ عربي به	۸۸
		الكرميني	فارسى	
فارسى	۱۳۶۳هـش	احمد منزوی	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	۸۹
ف ۱۰	۱۳۶۳هـش	عبد الحق محدث دهلوي،	رساله نوريه سلطانيه	٩.
		دكتر سليم اختر		
ف.عر	۱۳۶۴هـش	ابو بكر اسحاق ملتاني /	خلاصة جواهر القرآن في بيان	91
		دكتر ظهور الدين احمد	معانى لغات القرآن	
اردو	۱۳۶۴هـش	شريف احمد شرافت	تاريخ عباسي(اردو)(نصف آخر)	97
		نوشاهی (سید)		

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	چاپ	شاعر		ردیف
فارسى	۱۳۶۴هـش	احمد منزوي	فهرست مشترک نسخه های خطی	94
			فارسی پاکستان(ج۴)	
ا ف. پ	۱۴۰۵ هـق	سيد غلام مصطفى نوشاهي	گلستان سعدی، کریما	94
ļ		محمد سرفراز ظفر	(ضمیمه گلستان سعدی)	
فارسى	۱۳۶۴هـش	دكتر محمد رياض خان	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	۹۵
فارسى	۱۳۶۴هـش	دكتر شهين دخت	تاريخ پيشرفت اسلام	98
		کامران مقدم صفیاری		
ف.انگ	۱۳۶۴هـش	سعدي شيرازي،أندرسون	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	٩٧
اردو	۱۳۶۴هـش	زرین کوب، دکترکلثوم سید	از گلستان عجم	٩٨
		دکتر مهرنور محمد خان	(ترجمه باكاروان حلّه)	
فارسى	۱۳۶۴هـش	دكتر محمد رياض خان	كتاب شناسي اقبال	99
فارسى	۱۳۶۴هـش	دكتر محمد رياض خان	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	١٠٠
فارسى	۱۳۶۴هـش	دكتر الله دتا مضطر	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	1.1
فارسى	۱۳۶۵هـش	احمد منزوي	فهرست مشترک نسخه های خطی	1.7
			فارسی پاکستان (ج۵)	
فارسى	۱۳۶۵هـش	احمد منزوي	فهرست مشترک نسخه های خطی	1.4
			فارسی پاکستان (ج۷)	
فارسى	۱۳۶۵هـش	اختر راهي	ترجمه های متون فارسی	1.4
			به زبان های پاکستان	
فارسى	۱۳۶۵هـش	دکتر سید مهدی غروی	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی	۱۰۵
			كتابخانة كاما، گنجينه مانكجي	
فارسى	1380هـش	سید خضر عباسی نوشاهی	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	1.9
انگلیسی	۱۳۶۵هـش	دكتر سيد على رضانقوي	مجموعة قانون جزايي اسلامي ايران	۱۰۷
		(مترجم)	(ترجمهٔ انگلیسی)	
فارسى	۱۳۶۵هـش	سید عارف نوشاهی	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی	١٠٨
			و كمياب كتابخانهٔ گنج بخش(ج١)	
فارسى	۱۳۶۶هـش	احمد منزوی	فهرست مشترک نسخه های خطی	1.9
			فارسی پاکستان(ج۶)	
فارسى	۱۳۶۶هـش	احمد منزوی	فهرست مشترک نسخه های خطی	11.
			فارسی پاکستان (ج۸)	

شماره	نام کتاب	مولف، مصحح ،مترجم	تاريخ	زبان
ردیف		شاعر	چاپ	
111	فهرست مشترک نسخه های خطی	احمد منزوى	۱۳۶۶هـش	فارسى
	فارسی پاکستان (ج۹)			
117	فهرست مشترک نسخه های خطی	احمد منزوی	۱۳۶۶هـش	فارسى
	فارسی پاکستان (ج۱۰)			0
117	يادداشتهاي پراكندهٔ علامه اقبال	علامه اقبال /	۱۳۶۷هـش	فارسى
		دكتر محمد رياض		
114	فهرست نسخه های خطی فارسی	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹هـق	فارسى
	كتابخانهٔ همدرد (كراچي)			
110	مثنوي شمس و قمر	خواجه مسعود قمي /	۱۳۶۷هـش	فارسى
		آل داو د		
118	فهرست مشترک نسخه های خطی	احمد منزوي	۱۳۶۹هـش	فارسى
	فارسی پاکستان (ج۱۱)			
117	ثلاثة غسّاله(كتاب شناسي)	حبيبالرحمن /	۱۳۶۸هـش	فارسى
		عارف نوشاهي		
111	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹هـش	فارسى
	و كمياب كتابخانهٔ گنج بخش(ج٢)			
119	فهرست مشترک نسخه های خطی	احمد منزوي	۱۳۷۰هـش	فارسى
	فارسی پاکستان (ج۱۲)			
17.	فهرست آثار چاپی شیعه در	سيد حسين عارف نقوى	۱۴۱۱هـق	ار.ف
	شبه قاره (بخش اول)			
171	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دكتر محمد رياض خان	۱۳۷۰هـش	فارسى
	ر (چاپ دوم)			
177	فهرست انتشارات مركز تحقيقات	دكتر محمد حسين تسبيحي	۱۳۷۰هـش	فارسى
	فارسى ايران و پاكستان			
177	فرهنگ فارسی - اردو	دكتر سيد باحيدر	۱۳۷۰هـش	ف.ار
		شهر يار نقوى		
174	مونس العشاق(منظومه)	عربشاه يزدى	۱۳۷۰هـش	فارسى
		دكتر محموده هاشمي		
170	تسهيل پيام مشرق	احمد جاويد		ف.ار
175	فهرست مشترک نسخه های خطی	احمد منزوی	144.	فارسى
	فارسی پاکستان(ج۱۳)			

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	ڄاپ	شاعر		ردیف
فارسى	1401	مخدوم جهانيان جهانگشت/	خلاصة الالفاظ جامع العلوم	١٢٧
		دكتر غلام سرور	_	
فارسى	1401	دكتر سيد جعفر حليم	شرح احوال و آثار عبد الرحيم	۱۲۸
			خانخانان	
فارسى	1771	دكتر محمد صديق خان	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	179
		شبلی		
فارسى	1771	دكتر محمد باقر	مخزن الغرائب (ج٣)	14.
فارسى	1401	دكتر غلام سرور	مقدمه خلاصة الالفاظ جامع العلوم	181
			جامع العلوم	
فارسى	1401	شير زمان فيروز	فلسفة اخلاقي ناصر خسرو	۱۳۲
			و ریشه های آن	
فارسى	1801	احمد على سنديلوي/	مخزن الغرائب (ج۴)	124
		دكتر محمد باقر		
فارسى	1401	احمد على سنديلوي/	مخزن الغرائب (ج۵)	174
		دكتر محمد باقر		
فارسى	1401	دكتر سيد با حيدر	فرهنگ اردو-فارسی(چاپ دوم)	۱۳۵
		شهر يار نقوي		
فارسى	1801	رشيد الدين فضل الله	اسئله و اجوبهٔ رشیدی(ج اول)	179
		همدانی		
فارسى	1801	رشيد الدين فضل الله	اسئله و اجوبهٔ رشیدی(ج دوم)	١٣٧
		همدانی		
فارسى	1777	محمد نذير رانجها	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید	۱۳۸
			درکتابخانهٔ گنج بخش	
فارسى	1401	دكتر سيدحسن صدر الدين	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	149
		حاج سید جوادی		
فارسى	1777	دكتر مطيع الامام	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	14.
فارسى	1777	محمد اختر چيمه	مقام شيخ فخر الدين ابراهيم عراقي	141
			در تصوف اسلامی	
فارسى	1777	دكتر شعباني	مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار	147
			پیوستگیهای فرهنگیایران و شبه قاره(ج۱)	

زبان	تاريخ	مولف، مصحح ،مترجم	نام کتاب	شماره
	چاپ	شاعر		ردیف
فارسى	1777	دكتر شعباني	مجموعة سخنرانيهاي نخستين سمينار	144
			پیوستگیهای فرهنگیایران و شبه قاره(ج۲)	
فارسى	1401	دكتر ساجد الله تفهيمي	شعرای اصفهانی شبه قاره	144
فارسى	1404	دكتر عنايت الله شهراني	دوبیتی های تاجیکی	140
فارسى	1404	دكتر أغا حسين همداني/	شاه همدان، مير سيد على همداني	149
		دكتر محمد رياض		
عر.ف	1401	محمد حسين تسبيحي	مفتاح الاشراف لتكملة الاصناف	140
			(فرهنگ فارسی - عربی)	
فارسى	1474	دكتر ظهور الدين احمد	نقد شعر فارسی در شبه قاره	141
فارسى	144	نور الدين جعفربدخشي	خلاصة المناقب	149
		دكتر سيده اشرف ظفر		

KHULASAT-UL- MANAQIB

BY Nooruddin Ja'far BADAKHSHI

Edited By
Dr. Sayyedeh Ashraf Zafar



IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
ISLAMABAD - PAKISTAN
1995